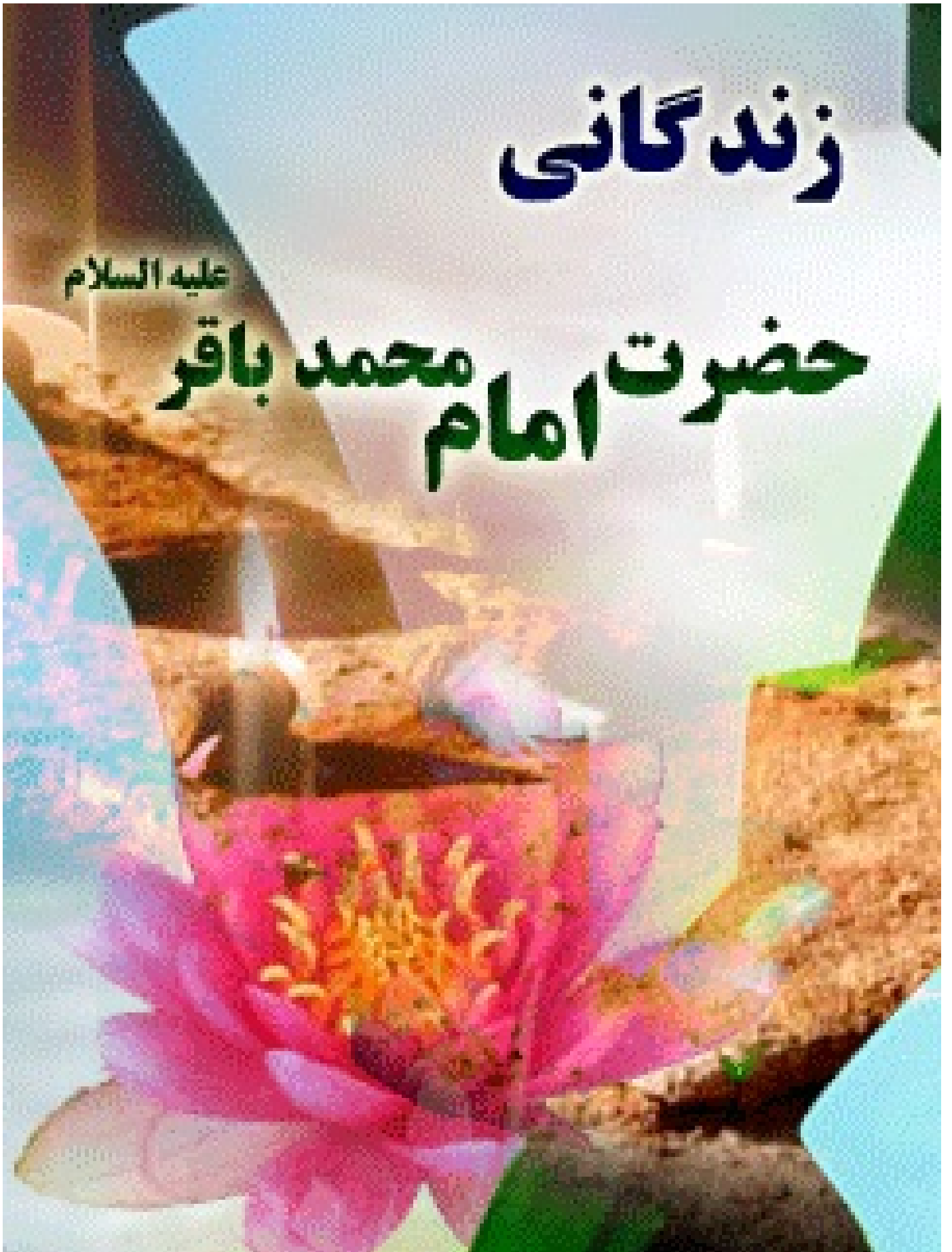


زندگانی

علیه السلام

حضرت امام محمد باقر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

نویسنده:

حسین عمادزاده

ناشر چاپی:

شرکت سهامی طبع

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	تحیت
۲۱	صلوات
۲۱	مقدمه
۲۱	نظری به تاریخ صد سال اول اسلام
۲۲	اوضاع و احوال علمی و دینی در قرن اول
۲۲	زندگانی علمی دوره بنی‌امیه
۲۲	اما تفاوت ادبیات
۲۳	صد ساله دوم اسلامی از مکتب باقری تا مکتب رضوی
۲۴	زندگانی علمی دوره بنی‌عباس
۲۴	فترت بین دو حکومت اموی و عباسی
۲۵	ابومسلم و بنی‌عباس
۲۵	علوم و فنون در قرن دوم اسلامی
۲۶	برنامه مکتب باقرالعلوم
۲۶	قصص انبیاء
۲۶	احتجاجات با علمای معاصرین
۲۶	اشاره
۲۷	توحید در صد ساله اول اسلام
۲۸	نبوت خاصه و عامه
۲۸	خلافت و امامت در اسلام
۳۰	اخلاق یا تتمیم مکارم اخلاقی

۳۱ خلاصه مطلب
۳۱ اهداء كتاب
۳۲ مقدمه مؤلف بر چاپ سوم
۳۲ اشاره
۳۲ عترت معلم بشر است
۳۲ علم امام
۳۳ اما علم در اسلام
۳۳ آغاز گسترش علوم از امام محمد باقر العلوم امام عصر
۳۴ زندگانی حضرت ابی‌جعفر امام محمد بن علی الباقر علیه السلام
۳۴ مولد و میلاد
۳۴ اسامی و کنی و القاب
۳۵ القاب
۳۶ صورت و سیرت امام محمدباقر
۳۷ پدر و مادر امام محمدباقر
۳۸ هاشمی طباطبائی
۳۹ لباس امام محمدباقر
۴۰ ادله امامت حضرت ابو‌جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
۴۰ اشاره
۴۱ امام محمدباقر علیه السلام و امامت
۴۳ ادله امامت
۴۴ حدیث ابوهریره در امامت
۴۵ حدیث دیگر در ادله امامت امام محمدباقر علیه السلام
۴۷ دلیل دیگر بر امامت
۴۷ اثبات امامت حضرت امام محمدباقر علیه السلام از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام

۴۸	نص وصیت بر امامت امام محمدباقر علیه السلام
۴۹	رقیب امامت
۵۱	برادران امام محمدباقر علیه السلام
۵۲	احتجاج امام محمدباقر علیه السلام با زید
۵۲	معجزات امام محمدباقر علیه السلام
۵۶	مناقب امام محمدباقر علیه السلام
۵۷	نظم در مناقب
۵۷	فضیلت حضرت امام محمدباقر علیه السلام
۵۷	اشاره
۵۸	امام محمدباقر علیه السلام و عبادت
۵۹	عبادت
۵۹	نکته
۶۰	جود و سخاوت امام محمدباقر علیه السلام
۶۱	جود و بخشش امام پنجم علیه السلام
۶۱	جود و سخاوت
۶۲	صلوات و اطعام
۶۳	فدک فاطمه زهرا علیها السلام
۶۳	عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر علیه السلام برگردانید
۶۵	کثرت صدقات امام محمدباقر علیه السلام
۶۵	امام محمدباقر علیه السلام و حلم و بردباری
۶۶	هیبت امام محمدباقر علیه السلام
۶۶	درس برادری
۶۷	مدیحه
۶۸	لقب باقر العلوم علیه السلام

۶۹	برنامه و مواد تعلیم و تربیت مکتب امام محمدباقر علیه السلام
۷۰	توحید
۷۰	علم الهی
۷۱	علم و دانش
۷۱	اشاره
۷۲	اخبار بر فضیلت علم
۷۳	دلیل عقلی برتری علم
۷۴	فواید علم
۷۴	فضیلت علم
۷۴	علم دین واجب عینی است
۷۵	طلب علم
۷۵	فضیلت طالب علم و ارزش دانشجو
۷۶	آداب تعلم
۷۷	علم حیات است - دانائی توانائی است
۷۸	لزوم اطاعت اهل بیت علیهم السلام
۷۹	علم صحیح
۷۹	علم غذای روح است
۷۹	علم از دیده شعراء
۸۰	علم و تشبیه آن
۸۱	علم دین
۸۱	مراجع علم دین (منابع علم دین)
۸۲	اشاره
۸۲	کتاب یا وحی
۸۲	سنت

- عقل ۸۲
- اجماع ۸۲
- علم مفید ۸۳
- فرق بین علم و عقل فرق بین علم و عرفان فرق بین درایت و حکمت ۸۳
- فضیلت تعلیم و تعلم ۸۴
- ابداع نتیجه علم است ۸۵
- قبض و بسط علم ۸۵
- ثواب علم عالم و متعلم ۸۶
- عالم جاهل نمی‌شود ۸۷
- اهمیت هدایت و ارشاد بشر ۸۷
- احادیث ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زبان وحی است ۸۸
- پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علم خود را به علی علیه السلام سپرد ۸۹
- وجوب طلب علم و اخذ آن از امام علیه السلام ۹۰
- منبع علم اهل ذکر هستند ۹۰
- بیان صحف مطهره ۹۲
- صحیفه مختومه ۹۲
- سلاح نبوت ۹۳
- سبب افشاء یا کتمان علم ۹۳
- آمیختن علم به حلم ۹۳
- قوام دین ۹۳
- علت تلاشی اجتماع ۹۴
- مذمت علماء سوء و دانشمندان بداندیش ۹۴
- زمین خالی از عالم و دانشمند نمی‌شود ۹۵
- تقسیم علم از نظر دین ۹۵

۹۵	تعظیم امام محمدباقر علیه السلام از فقه و فقها
۹۶	فقه و فقاہت
۹۶	اول کسی که اصول فقه را تأسیس نمود
۹۷	طلب علم حدیث
۹۸	اهمیت حدیث
۹۸	درباره تحقیق حدیث
۹۹	منع تکذیب حدیث
۹۹	ابوعلی سینا گوید
۱۰۰	سند حدیث
۱۰۰	آداب حدیث
۱۰۰	درس صحت عمل
۱۰۱	پاسخ مختلف در یک مسئله واحد
۱۰۱	چند درس فقهی از امام محمدباقر علیه السلام
۱۰۲	اختلاف حدیث در مسح پای
۱۰۲	تطبیق و عرضه حدیث با کتاب و سنت
۱۰۳	سبب اختلاف احادیث
۱۰۴	اخبار و احادیث صعب و مستصعب
۱۰۴	تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره احکام متعارضه
۱۰۵	اشتباه اخبار
۱۰۶	استدلال امام محمدباقر علیه السلام در کتمان علم
۱۰۶	دستور کتمان اخبار از بنی‌امیه
۱۰۷	فتوای بی‌جا و ذم قیاس
۱۰۷	ارزش هر کس در حدیث به اندازه ارزش گفتار اوست
۱۰۸	فتاوی جاهلانه

۱۰۹	فتوی در تقیه
۱۰۹	نظم در منقبت
۱۰۹	قرآن
۱۰۹	قرآن یکی است و از جانب خدای یکتا نازل شده
۱۱۰	بخشهای قرآن
۱۱۰	آیات قرآن به هم مبتنی و مربوط است
۱۱۱	قرآن دارای همه علوم و راهنما به همه چیز است
۱۱۱	ثواب تلاوت قرآن
۱۱۲	طبقه‌بندی قراء
۱۱۲	تکلم قرآن و تجسم اعمال
۱۱۳	تجسم قرآن به صورت نیکو
۱۱۴	آموختن قرآن
۱۱۴	قرائت قرآن با صدای خوب
۱۱۵	تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر قرآن
۱۱۵	درس تفسیر از بیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
۱۱۵	معرفی مفسرین نابخرد
۱۱۶	بطون قرآن
۱۱۷	قرآن شامل چهار چیز است
۱۱۷	تعریف قرآن
۱۱۹	تفسیر امام محمدباقر علیه السلام
۱۲۲	مسلمین امت وسط هستند
۱۲۳	تعیین تکلیف
۱۲۴	چرا قرآن تنها کافی نیست
۱۲۵	معرفی اهل بیت طهارت علیهم السلام

- نیاز مردم به پیغمبر و امام که حجت خدا بر خلق می‌باشند ۱۲۶
- مناقب و مدایح ۱۲۷
- تعلیمات مکتب امام محمدباقر علیه السلام در توحید و نبوت و امامت دور می‌زد ۱۲۷
- درس توحید از امام محمدباقر علیه السلام ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در توحید ۱۲۸
- تسلیم لامرالله ۱۲۹
- پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اطاعت امر خویش خواند ۱۲۹
- اخبار تاریخی امام محمدباقر علیه السلام درباره آدم ابوالبشر ۱۲۹
- تفضیل کعبه بر سایر بقاع ۱۳۰
- نبوت ۱۳۱
- درسی از مراتب نبوت عامه ۱۳۱
- احوال ادريس پیغمبر علیه السلام ۱۳۲
- امام محمدباقر علیه السلام درباره نوح علیه السلام ۱۳۲
- درباره ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام ۱۳۳
- حکایت ۱۳۳
- اخبار امام محمدباقر علیه السلام درباره ذوالقرنین علیه السلام ۱۳۳
- درباره حضرت یوسف علیه السلام ۱۳۴
- رد شبهات مسیحیین ۱۳۴
- سؤال و پاسخ عالم نصاری ۱۳۵
- احتجاج ۱۳۸
- احتجاج یعنی چه؟ ۱۳۸
- احتجاجات امام محمدباقر علیه السلام ۱۳۹
- احتجاج با عبدالله بن معمر اللیثی درباره متعه ۱۴۰

- ۱۴۱ تمسک به سنت
- ۱۴۱ احتجاج با قتاده بن دعامه بصری
- ۱۴۲ احتجاج با ابوحنیفه
- ۱۴۲ احتجاج با عبدالله بن نافع بن ازرق
- ۱۴۲ متن خطبه
- ۱۴۳ احتجاج با نافع بن ازرق که از رؤسای خوارج عصر بود
- ۱۴۳ احتجاج با هشام ابن عبدالملک
- ۱۴۴ تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در حکمت و فلسفه
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ مبارزه با متکلمین
- ۱۴۵ تعلیمات درباره علم فلکی
- ۱۴۵ پاسخ مسائل علمی از امام محمدباقر علیه السلام
- ۱۴۶ درس علوم طبیعی و ضرب سکه در اسلام
- ۱۴۸ اولین سکه در اسلام
- ۱۴۹ بردن جابر را به ظلمات و آب حیات
- ۱۴۹ مدیحه حزین
- ۱۵۰ امام محمدباقر علیه السلام از خاندان رحمت و شجره نبوت
- ۱۵۱ وظیفه مردم نسبت به امام
- ۱۵۱ معرفی امام محمدباقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
- ۱۵۱ دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی او کفر است
- ۱۵۲ اول سؤال از حقوق اهل بیت علیهم السلام است
- ۱۵۲ روایت خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۶ ترجمه خطبه وسیله

۱۵۶	وسيله شفاعت
۱۵۷	عافيت و قناعت
۱۵۷	تراکم سرمایه
۱۵۷	حرص و آز
۱۵۸	علم و فضيلت
۱۵۸	تأمل و درنگ
۱۵۸	مرگ و علائم آن
۱۵۸	رضا به قسمت
۱۵۸	جزای عمل
۱۵۹	صفح و گذشت
۱۵۹	عجب و خودپسندی
۱۵۹	بی‌نیازی
۱۵۹	خسیس و لئیم
۱۶۰	عقل و جهل
۱۶۰	گذشت روزگار
۱۶۰	عجب
۱۶۰	ورع
۱۶۰	حلم
۱۶۱	ده خصلت
۱۶۶	تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام درباره مال دنیا و سعی در تهیه ثروت
۱۶۶	امر به معروف و نهی از منکر
۱۶۷	درباره ظلم
۱۶۷	غضب
۱۶۸	اصلاح اخلاق دوستان

- ۱۶۸ صله رحم
- ۱۶۹ کلمات قصار امام محمدباقر علیه السلام در ادب و آداب
- ۱۷۱ سفارش امام محمدباقر علیه السلام درباره نماز
- ۱۷۲ تشویق مردم به زیارت و دیدار یکدیگر
- ۱۷۲ عوامل مردن دلها
- ۱۷۲ تعلیمات امام در حدود هر چیز و هر کار
- ۱۷۴ کسانی که امام محمدباقر علیه السلام از آنها روایت کرده‌اند
- ۱۷۴ روایت امام محمدباقر علیه السلام
- ۱۷۵ اولین طبقه فقه‌های اسلام یا شاگردان امام محمدباقر علیه السلام
- ۱۷۶ مؤلفات امام محمدباقر علیه السلام
- ۱۷۷ از آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه السلام
- ۱۸۰ غضب چیست؟
- ۱۸۱ درباره زن
- ۱۸۳ رساله سعدیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام در تقوی
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ متن رساله سعدیه
- ۱۸۴ مضمون و مدلول رساله الخیر
- ۱۸۷ نامه حضرت امام محمدباقر علیه السلام به سعدالخیر
- ۱۸۸ تعلیمات حضرت امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ ترجمه تعلیمات اخلاقی امام پنجم علیه السلام
- ۱۹۳ دستور زندگی در سفر
- ۱۹۴ بخشش دنیا و دین
- ۱۹۵ یک درس تاریخ طبیعی یا بیان آفرینش

- ۱۹۵ ترجمه حدیث
- ۱۹۷ علم و جهل
- ۱۹۸ تمام علوم در قرآن است
- ۱۹۸ بدا در لغت
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۰ احادیث در بداء
- ۲۰۰ بداء در اصطلاح علماء
- ۲۰۱ بداء و نسخ
- ۲۰۲ یک بحث علمی و نکته لطیف فلسفی
- ۲۰۳ بداء در نظر امامیه
- ۲۰۴ فرشتگان مصور
- ۲۰۴ فرشتگان سرنوشت
- ۲۰۵ آثار بداء
- ۲۰۷ علم الهی دو علم است
- ۲۰۷ اسف چیست؟ و اسف الهی چگونه است؟
- ۲۱۰ علم اجمالی و علم تفصیلی
- ۲۱۲ خلاصه
- ۲۱۳ اصحاب ابی جعفر علیه السلام
- ۲۱۳ مدیحه در منقبت حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۱۳ زندگانی اجتماعی امام محمدباقر علیه السلام و مآثر او
- ۲۱۴ حضرت امام محمدباقر علیه السلام و تحولات سیاسی
- ۲۱۴ شمه‌ای از آداب زندگی حضرت محمدباقر علیه السلام
- ۲۱۵ شخصیت حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۱۶ مناقب حضرت باقر علیه السلام

- ۲۱۹ توصیف امام علیه السلام
- ۲۲۰ مراجع علمی باید ابراز علم نمایند
- ۲۲۰ امام پنجم علیه السلام مردم را دعوت به علم کرد
- ۲۲۱ دعاوی و استدلال
- ۲۲۲ خبر از خلافت عمر بن عبدالعزیز
- ۲۲۲ خبر از خلافت منصور
- ۲۲۳ خبر از شهادت زید
- ۲۲۳ زن و زندگی
- ۲۲۴ امتیاز زن و مرد در احکام
- ۲۲۵ در فضیلت گریه از خوف خدا
- ۲۲۵ پاسخ قریش در شرب خمر
- ۲۲۶ تعلیم استفاده از آب و خاک و فلاح
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۶ تعلیمات کشاورزی
- ۲۲۶ ستارگان درخشنده زمین
- ۲۲۷ در معنی فضل
- ۲۲۷ کور این جهان کور آن جهان است
- ۲۲۸ توصیفی از محشر
- ۲۲۹ خبر دیگر درباره محشر
- ۲۳۱ آموزش امام محمدباقر علیه السلام در ضروریات زندگی
- ۲۳۱ مکتب امام محمدباقر علیه السلام در ادبیات
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ امام محمدباقر علیه السلام و شعراء
- ۲۳۲ اشعار امام محمدباقر علیه السلام

- ۲۳۳ قحطی زمان امام محمدباقر علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز
- ۲۳۳ چند قطعه از سیاست‌نامه
- ۲۳۴ مختصات امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۴ خانه امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۵ تعلیم استخاره
- ۲۳۶ ادعیه و اذکار
- ۲۳۶ دعاء بعد از غذا
- ۲۳۶ دعای امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۷ حرز امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۸ نماز حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۸ نقش خاتم امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۳۸ علت اختلاف اخبار موالید و وفیات
- ۲۴۰ در شهادت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ اخبار امام محمدباقر علیه السلام از مرگ خود
- ۲۴۲ وفات حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۲ وفات امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۴ در مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۴ مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۵ مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۵ مدت امامت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۴۶ وصایای امام محمدباقر علیه السلام درباره کفن و دفن
- ۲۴۶ ترجمه وصیت
- ۲۴۷ از وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام به امام جعفر صادق علیه السلام

- ۲۴۸ وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره امام پس از خود
- ۲۴۹ وصایای امام محمدباقر علیه السلام به جابر جعفی
- ۲۵۲ معاصرین امام محمدباقر علیه السلام از سلاطین
- ۲۵۲ خلفای معاصر امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۵۲ زنان و اولاد امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۳ زنان و اولاد امام محمدباقر
- ۲۵۳ اولاد امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۵۳ سال وفات آن حضرت علیه السلام
- ۲۵۴ مدت امامتش
- ۲۵۴ مدت عمر امام پنجم علیه السلام
- ۲۵۴ اولاد
- ۲۵۴ آرامگاه حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۵۴ بقیع در مدینه طیبه
- ۲۵۵ مدفن امام محمدباقر
- ۲۵۵ فصل زیارت حضرت امام محمدباقر
- ۲۵۶ طریقه زیارت امام پنجم
- ۲۵۶ مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام
- ۲۵۷ سقوط بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ انقراض بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌عباس
- ۲۵۸ علل انقراض بنی‌امیه
- ۲۵۹ سبب زوال بنی‌امیه
- ۲۵۹ آغاز دولت بنی‌عباس

- ۲۶۰ فرق بین دولت اموی و عباسی
- ۲۶۱ کتاب و کتابخانه در اسلام
- ۲۶۴ پاورقی
- ۲۶۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام مولف: عمادزاده حسین، ۱۳۶۹ - ۱۲۸۵ ناشر: شرکت سهامی طبع سال نشر: ۱۳۳۹ ش، ۱۳۷۹ ق محل نشر: تهران تعداد صفحات: ۴۴۶ ص

تجیت

و ان الباقر بن علی رکنی محمد و هو رکن الامین یا اباجعفر یا محمد بن علی ایهاالباقر یابن رسول الله (ص) انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عندالله اشفع لنا عندالله محمد بن علی باقر العلوم شه دین که داغ بند گیش از ازل به جبهه کشید اللهم صل علی محمد بن علی باقر العلم و امام الهدی و قائد اهل التقوی و المنتخب من عبادک اللهم و کما جعلته علما لعبادک و منارا لبلادک و مستودعا لحکمتک و مترجما لوحیک و امرت بطاعته و حذرت عن معصيته فصل علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من ذریه انبیائک و اصفیائک و رسلک و اولیائک یا رب العالمین [صفحه چهارم]

صلوات

اللهم صل علی محمد بن علی باقر علم الاولین و الاخرین و امام الهدی و قائد اهل التقی و المنتخب من عبادک اللهم و کما جعلته علما لعبادک و منارا لبلادک و مستودعا لحکمتک و مترجما لوحیک و امرت بطاعته و حذرت عن معصيته و صلی علیه یا رب افضل ما صلیت علی احد من ذریه انبیائک و اصفیائک و رسلک و امنائک یا رب العالمین اللهم انی اسئلك بحق ولیک محمد بن علی الباقر و اتوسل الیک به ان ترزقنی علما کثیرا نافعا و فهما کاملا و یقینا صادقا یطمئن به قلبی و یوصلنی الی درجات المقربین فی معرفه امور الدین آمین یا رب العالمین [صفحه پنجم]

مقدمه

نظری به تاریخ صد سال اول اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم اشعه‌ی تابان دین مبین اسلام در افق مکه از غار حرا در کوه نور تاییدن گرفت و محیط تاریک سرزمین ریگستانی حجاز و عربستان را چنان روشن ساخت که از پرتو انوار درخشان علم و دین - و فصیلت و کمال مکتب تربیتی خود عرصه کشورهای مجاور را نیز در سیطره حکومت سیاسی و علمی خود درآورد. خردمندان جامعه‌های بشری در پیشگاه دانش و بینش اسلام سر تعظیم فرود آوردند و علماء و روحانیون ملل و نحل تسلیم صفا و روحانیت اسلام گردیدند. سرعت پیشرفت مسلمین شگفت‌آمیزترین مسائل علم الاجتماع شد که توجه فلاسفه و حکما را جلب کرد و علمای روح الاجتماع در آن سرانگشت حیرت به دندان گزیدن گرفتند که چگونه یک ملت وحشی دور از تمدن تمدن‌های ملل راقی را به سرعت باد و برق زیر قدرت نفوذ خود درآوردند و دو کشور پهناور خراجگیر آن عصر روم و ایران در قبال عرب تسلیم شده و تمدن چند هزار ساله خود را تفویض نمودند - عرب هم آن ملل کهن سال را به کمال علم و فصیلت رسانید که گفته‌اند: گرچه ز جور خلفا سوختیم ز آل علی معرفت آموختیم

اوضاع و احوال علمی و دینی در قرن اول

چنانچه دیدیم پس از ظهور اسلام در سال ۶۱۱ میلادی قیصره روم و اکاسره ساسانیان رو به ضعف نهادند و اسلام با آئین درخشان خود سطح اندیشه و افکار بشر را روشن ساخت - و مردم را به ترک بت پرستی و آئین انسانیت دعوت نمود و در مکتب رقاء و ارتقاء اسلام مردم را [صفحه ششم] به انسانیت سوق داد - از سال ۶۲۲ یعنی از اول هجرت تا سال ۱۳۲ دوره اموی پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلافاتی رخ داد که بیشتر بر سر خلافت بود ولیکن این اختلافات سیاسی ناچیز بوده و از میان رفت و مسلمین به سابقه چند عامل که اهم آن وحدت کلمه و تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام بود به نیروی قدرت تعالیم عالی قرآن و وجود فرماندهان با انضباط و با ایمان که به سختی عادت داشتند به سرعت جنبش کردند و فتوحات شایانی نمودند و با همسایگان آمیختند و در نتیجه علوم و فنون و آداب آنها را هم گرفتند و یک ادب مشترکی از عرب و عجم به وجود آوردند که به نام مکتب اسلام شرق و غرب را گرفت!! ایرانیان با شکستهای پی در پی مانند جنگهای قادسیه سال ۱۴ هجری و جلولاء سال ۱۶ و نهاوند سال ۲۱ منقرض شدند و مسلمانان با ادب و آداب بسیار متنوعی روبرو شدند یک محیط دینی و علمی بوجود آوردند و حکومتی بر اساس انصاف و عدالت نفوذ یافت چون بنی امیه ظهور کردند آن نصفت و عدالت حکومت دینی مبدل به یک سلطنت مستبده گردید و نزاع و نفاق و اختلاف بین مسلمین عرب با اقوام و ملل تابعه خاصه ایرانیان آغاز شد و چندان ادامه یافت تا سبب قیام ابومسلم خراسانی و یک حرکت فکری علیه حکومت اموی گردید و محیط تاریک خشک بی علم و فضیلت سیاست اموی در سال ۱۳۲ پایان یافت - و دوره جدیدی پدید آمد - که در شرح زندگانی امام صادق علیه السلام تا امام رضا علیه السلام نقل کرده ایم.

زندگانی علمی دوره بنی امیه

علوم و معارف اسلام تا شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر اصل تعلیمات مستقیم قرآن و پیغمبر اسلام و زبان وحی بود به طوری که در تاریخ مفصل اسلام نوشتیم هیچ کس جرئت انحراف نداشت حتی خلیفه چنانچه عمر با همه خشونت که داشت در مقابل مردم گفت اگر من منحرف شوم چه خواهید کرد؟ مسلمانان با کمال شهامت گفتند با این شمشیر تو را هدایت و به راه راست بر می گردانیم - بنابراین حکومت حکومت دینی و طبق قرآن و حدیث بود و جز غضب خلافت و امامت لغزشها کمتر می شد و دیدیم تا عثمان منحرف گردید او را با شمشیر به راه راست فرستادند. زندگانی علمی و دینی یک وحدتی داشت مخصوصا زمان امیرالمؤمنین که همه جا بحث علمی و فقهی بود حتی در میدانهای جنگ و به این طریق و در سفر و حضر همه جا بحث روی علوم و فنون بود تا به شهادت امام المتقین خاتمه یافت ورق برگشت و اوضاع به یک [صفحه هفتم] صورت دیگری در آمد حکومت دینی مبدل به حکومت عربی آن هم آمیخته به تعصب جاهلیت و تمایلات خانوادگی و تشخص گردید و معاویه خلافت دینی را به سلطنت شبیه اکاسره ایران و قیصره روم تشکیل داد و علوم و فنون را تحقیر کرد و حتی نوشت از آموزش و پرورش مردم جلوگیری کنید در مساجد و مدارس هم اخبار و حدیث را طبق دستور دربار خلافت نقل کنید تا مردم در جهالت بمانند و بشود بر آنها حکومت کرد - با شرحی که از دوره اموی در کتاب سیدالشهداء علیه السلام داده ایم ثابت شده که معاویه علوم و فنون اسلامی را که در رأس آن سه قسمت تفسیر - حدیث - ادبیات بود آنها را به قدری تضعیف نمود که تفسیر به میل بنی امیه گفته می شد و حدیث در سایه جاعلین حدیث نشر و توسعه یافت فقط ادبیات خشک دوره جاهلیت در مدح و توصیف باقی مانده و جز آن چیزی نداشت.

اما تفاوت ادبیات

تنها تشخیصی که از ادبیات دوره جاهلیت با دوره بنی‌امیه می‌توان داد از این راه است که ادب و آداب عربی قالب معانی اسلامی گردید و به جای نقل داستانهای ملی و قومی و توصیف حیوانات عربستان و دوره جاهلیت داستانهای تاریخی و اسلامی و سیاسی و فتوحات مسلمین ظروف معانی و فضایل گردید. به قدری بنی‌امیه بالاخص آل مروان دور از علم و فضل و کمال و انسانیت بودند که همان مقدار حدیث و طبی هم که داشتند از عربستان به خاورمیانه و اروپا و از سوریه به مصر و افریقا نقل شد و محیط اموی سخت خشک و بی‌روح بود و جز مفاسد اجتماعی و سیاست ظلم و تضعیف و تعدی نسبت به مردم و خوشگذرانی و لهو و لعب و اجرای شهوات و تمایلات نفسانی چیزی نداشت. خطابه و سخنوری هم که از مختصات عرب بود آن هم یک صورت مبتذل خشک جامدی پیدا کرد زیرا به تصنع تمایل دربار خلافت باید متحلی گردد فقط نشر کتابت برای تکثیر نسخ قرآن توسعه یافت و علوم و فونونی جز نقل قسمتی از آیات قرآن و حدیث که منطبق با سیاست بنی‌امیه بود نشری نداشت و تألیف و تصنیف در صورت ظاهر در همین مواد و بیشتر ادبیات بود که لفظاً و معنا سبکی خاص یافت چنانچه دواوین شعرای دوره بنی‌امیه حاکی سبک مخصوص ادبیات حکومت عربی امویست و در اطراف مدح و هجو و مفاخره و مباحات و سیاست و تاریخ دور می‌زده و غیر از این از علوم و ادب واقعی اسلامی چیزی ندارد - ولی در همین هشتاد سال که مسلمین در پیشرفت و فتوحات بودند و پیروان علی بن ابیطالب علیه‌السلام [صفحه هشتم] در خفا به کار تألیف و تصنیف کتب علمی از تفسیر و حدیث و ریاضیات و طبیعیات و فلکیات و غیره فعالیت می‌کردند که بعد در عصر بنی‌عباس آشکار شد و فهرست کتب شاهد صادق گفتار است.

صد ساله دوم اسلامی از مکتب باقری تا مکتب رضوی

فرهنگ و معارف اسلام از نظر دین و علوم و فنون از تاریخ هجرت تا نیمه قرن اول عصر روشن و حکومت دینی بود که قرآن و حدیث روزافزون بر بشر عرضه می‌شد و پیشرفت داشت نیمه قرن دوم که حکومت اموی روی کار آمد پرده‌هایی از ظلم و ستمکاری و سیاست حفظ جهالت و نادانی و حکومت مستبد عربی بر چهره اسلام کشیده شد و نه تنها علوم و فنون نشر نیافت آیات قرآن و حدیث هم راه انحراف و جعل پیش گرفت و جاعلین اموی برای حفظ مقام خود مطالب را به نحو مطلوب خویشتن و به مقتضای حکومت جابرا نه نشر می‌دادند و مردم را در جهالت نگاه می‌داشتند. از سنن اجتماعی در پایه‌گذاری علوم و فرهنگ و ادبیات و لغت و فنون و حرف این است که چنان شالوده کار ریخته شود که با مرور زمان نتیجه بخشد و لذا می‌بینیم در علم الاجتماع ملل زنده عالم برای تحکیم مبانی فرهنگی خود شالوده‌های مقتضی بدست خردمندان آن قوم می‌ریختند و گاهی یک قرن یا بیشتر طول می‌کشید که لغت و فرهنگی و ادبی از میان یک قوم به اقوام و قبایل دیگر تعمیم پیدا کند. این سنت در اسلام هم بود با این تفاوت که گفته‌ایم دین و علم مسجد و مدرسه کتاب و معلم قرآن و امام ناطق در اسلام از هم جدا و تفکیک پذیر نبودند و با هم دوش به دوش پیش می‌رفتند و چون مردم جهان در آن عصر از جهت نیاز معنوی بسیار فقیر و بینوا و مستمند بودند علم و دین با هم مورد استقبال قرار گرفت و دولت موقتی اموی نتوانست به کلی از آن جلوگیری کند - در صورت ظاهر فرهنگ و معارف تجلی نداشت ولی خردمندان اسلام و علمای مال اندیش و خرده‌بین که در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تربیت شده بودند این شالوده علمی و فرهنگی را حفظ کردند و در خفا خانه به خانه اگرچه به قیمت جان آنها هم تمام می‌شد نقل و انتقال دادند تا زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که از پراکندگی و آشفته‌گی بیرون آمد و یک مکتب مبوب، منظم، مطلوب و کلاسیکی شد و از سال ۹۵ هجری تا سال ۱۱۵ در مدت بیست سال یک فرهنگی شایسته و مرتب تعلیم و تدوین گردید که به اتفاق تمام مورخین فریقین [صفحه نهم] افقه اولین و آخرین اسلام شش نفر شاگردان امام محمد باقر علیه‌السلام بوده‌اند و اساس آن چنان محکم ریخته شد و شالوده آن به قدری متین و قوی بوده که در ظرف صد سال از همین زمان تا سال ۲۰۴ که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به این مکتب خاتمه داد دیگر دانشگاه اسلامی از هر گونه نقص و عیبی از جهت تجزیه و تحلیل علوم و فنون در اصول و

فروع احکام سید المرسلین و علومى که متفرع بر آن بود ابهام و اجمالى باقى نگذاشت. این اساس علمى و دانشکده فنى اسلامى بود که میدان بدست مسلمین داد تا با قدرت و شهامت بى نظیرى تمام مکتبهاى علمى و تربیتى جهان بشرى را در تحت سیطره خود درآورده و محو و متروک گذارده همین اساس فرهنگى و علمى بود که توانست در قرن سوم بر تمام فرهنگ و علوم دنیا دست اندازد و همه را تحت الشعاع نیروى علم و ادراک خود سازد. نهضتى که در قرن سوم و چهارم شد و توسعه علوم و فرهنگ و ادبیات فقه و اصول و سایر رشته‌هاى علمى همه در سایه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام قوت گرفت. برای خردمندان متتبع و محققین خرده‌بین و حکماء و فقهای اولین و آخرین اسلام این حقیقت غیرقابل انکار است که بنیان فرهنگ کلاسیکى علمى و فنى اسلامى از چشمه‌سار باب مدینه علم تراوش کرده و پس از فترت شصت ساله به افاضات علمى امام محمدباقر (ع) احیاء گردید و مکتب تربیتى و دانشکده فنى و آموزشگاه علمى هر چه بخواهید از این اسامى بر آن بگذارید از آغاز قرن دوم شروع شد و با یک سبکى خاص و متین قوت و شدت گرفت توسعه یافت منتشر گردید و هزاران هزار مردانى بزرگ از علماء و فقها و حکماء و ادباء دانشمندان تربیت شدند که سرمایه علمى قرون بعد و مایه افتخار و مباهات ملی مسلمین گردیدند و همه آنها ریشه علم و فضیلت را از امام پنجم فرا گرفتند و متعاقب آن فرزندش امام جعفر صادق همان حوزه و دستگاه علمى را بزرگ نموده به شرحى که در کتاب خودش داده‌ایم دوازده هزار عالم دانشمند در یک عصر بوجود آمدند که نه تنها هر یک از آنها برای یک کشوری مایه افتخار بودند بلکه امروز هم ملت اسلام بوجود هر یک از آنها افتخار مى‌کنند و چهار هزار نفر در مسجد کوفه همه از قول جعفر بن محمد الصادق نقل حدیث مى‌کردند و چهارصد نفر از آنها اجازه تصنیف کتب داشتند و به اصطلاح امروز «تر تخصصی» نوشتند که به کتب اربعمائه شهرت یافت و بدون شک پایه و مایه همه این علوم را امام محمدباقر (ع) شکافت و تعلیم فرمود و نشر داد و زمینه را صاف کرده دست فرزندش و اخلاف و نسل آینده [صفحه دهم] سپرد تا تمدن علمى اسلام به شرحى که در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشتیم پایه‌گذارى گردید.

زندگانی علمى دوره بنی‌عباس

زندگانی علمى دوره بنی‌عباس را در کتاب زندگانی حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق (ع) مفصل نگاشته‌ایم و اینک به اختصار برای تشحیذ افکار خوانندگان و بدست آوردن تأثیر محیط علمى و ادبى عصر اموى شمه‌ای از حیات معنوى زمان بنی‌عباس را نقل مى‌کنیم. دوره بنی‌عباس درخشان‌ترین اعصار علمى اسلامى است که قدرت دانش و بینش و فرهنگ و معارف به منتها درجه اعتلا و ارتقا رسید - و صدها کتاب از السنه خارجى به عربى ترجمه شد و حکومت اسلامى در حقیقت حکومت علمى گردید آن تعصب جاهلیت و آن حکومت عربى خشک از بین رفت بالاخص که ایرانیان در روی کار آوردن بنی‌عباس سهمى به سزا داشتند و دربار خلافت عباسى متشکل از دانشمندان ایرانی بود و لذا حکومت خلفای بنی‌عباس یک حکومت عقلاى و علمى آمیخته به دین و ادب بود - و کاخ تمدن اسلام بر اساس آهنین علم و هنر و صنعت استوار گردید روحانیت و مدنیت اسلام از خلافت بنی‌عباس مایه گرفت و بنیان معنوى آن از مکتب امام جعفر صادق (ع) تحکیم یافت و با مقایسه این دو عصر مى‌توان به تاریکى محیط علمى عصر اموى و افق درخشان عهد بنی‌عباس پی برد و به حقایق امور تدریجى رسید در قرن دوم جنبش جهانگیرى از یک طرف و نهضت علمى از طرف دیگر به اطراف عالم پر و بال گشود و همای علم و دانش در فراز نیم کره مسکونى سایه افکند.

فترت بین دو حکومت اموى و عباسى

با توجه به مطالب گذشته دیدیم که برای امام محمدباقر (ع) از نظر سیاست عصر که قیام ابومسلم خراسانى و علویان طبرستان - و تشکیل دولت مستقل در اندلس - و سرکشی فرماندهانى بزرگ از عرب و عجم و اشتغال خلفای مروانى به عیش و نوش و شهوات

و بدمستی‌های وقاحت آمیزی در زندگانی آنها دیده شد یک انقلاب فکری به وجود آورد که هر دسته از احزاب سیاسی در مقام روی کار آوردن طرفداران خود بوده‌اند و برای این کار فعالیت می‌کردند یک دسته طرفداران آل علی در طبرستان مشغول اقدامات نبودند و یک دسته از ایرانیان پیروان امیرالمؤمنین برای روی کار آوردن اولاد او در خراسان و حجاز فعالیت می‌کردند و زمینه را صاف کردند به امام زین‌العابدین پیشنهاد کردند قبول نفرمود به امام محمدباقر پیشنهاد [صفحه یازدهم] کردند رد کرد فرمود مقدور نیست در خاندان ما باشد هنوز مایوس نبودند باز فعالیت در اطراف کار زید و یحیی کردند که آنها هم کشته شدند و چون سیل افکار به مخالفت امویان جریان یافت در مقام برآمدند که اگر آل علی قبول نکردند سر از اطاعت خلفا و فرماندهان بپسیند تا آنکه عموزادگان آل علی به فکر افتادند و ابومسلم خراسانی برای آنها فعالیت شایانی نمود و دعوت خود را که در اطراف علویان بود به جانب عباسیان برگردانید

ابومسلم و بنی‌عباس

ابومسلم اصفهانی که در کوفه تربیت شد و به خراسان رفت به طرفداری علویان به تبلیغ پرداخت و چون آنها حاضر نشدند ابراهیم امام او را به خود جلب نمود که مردم را به سوی بنی‌عباس دعوت کند. در این ضمن که آل مروان ابراهیم امام را در کوفه زندانی کردند ابومسلم بحران محل زندانی شدن ابراهیم شتافت و از خلیفه به صورت یک بازرگان به عنوان اینکه امانتی نزد ابراهیم دارم می‌ترسم هلاک شود و امانت من از بین برود درخواست ملاقات او را کرد خلیفه هم موافقت نمود و ابومسلم ابراهیم امام را در حران دید و پرسید امانت مرا به چه کسی سپردی که از او بگیرم او هم مطلب را درک کرد گفت نزد من است و پس از من از پسر حارثیه بگیر فرزند حارثیه سفاح بود که به ابوالعباس معروف گردید و ابومسلم به کوفه نزد او رفت و با او بیعت کرد که به نام او دعوت کند برگشت به خراسان و به سوی بنی‌عباس دعوت نمود و سخت فعالیت کرد تا زمام خلافت را از مروان حمار آخرین اموی گرفت به دست بنی‌عباس داد اما منصور نمک‌شناسی کرد - او را به ناجوانمردی کشت سپاهپوشان خراسان و سپاهیان نصر سیار والی امویین و علویان طبرستان و مردم مازندران و دسته‌های مختلف دیگر علیه آل مروان قیام کردند تا دولت بنی‌امیه ساقط شد و این فعالیت‌های سیاسی درست بیست سال طول کشید و در همین مدت امام محمدباقر علیه‌السلام مشغول گستردن بساط دانش و بینش گردید.

علوم و فنون در قرن دوم اسلامی

در تاریخ ادوار علوم اسلامی اکثر مورخین منشاء توسعه علوم اسلامی را از قرن سوم نوشته‌اند و به کلی از اهمیت قرن دوم چشم پوشیده یا توجه نداشته یا وارد به اخبار علمی و خاندان عترت و طهارت که معدن علم و مخزن دانش اخذ وحی بودند، آنها از مدینه‌العلم پیغمبر سیراب شده‌اند و همه علوم و فنون الهامی آسمانی را دریافت نموده، نبوده‌اند. و چون ما در این اوراق شرح حال حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام که پنجمین رکن [صفحه دوازدهم] امامت و عصمت به شمار می‌رود شرح می‌دهیم ناگزیر توجه خوانندگان محترم را به این نکته لطیف تاریخی که منشأ صدور علم و فضیلت است جلب نموده و اهمیت اوایل قرن دوم را و عظمت آن عصر را از نظر علم و دانش و تأسیسات معارفی و فرهنگی به نظر خوانندگان می‌رسانیم. قرن دوم اسلام از لحاظ تاریخ از سال ۱۰۱ خلافت یزید بن عبدالملک امویست که به یزید ثانی معروف است و تا ۱۳۲ که به مروان حمار دولت اموی سقوط کرد و ثلث قرن دوم از جهت سیاست به این حساب گذاشته می‌شود و دو ثلث دیگر از ۱۳۳ تا ۱۹۸ عصر ظهور مأمون در خلافت بنی‌عباس عظمت یافته است تا ۲۲۸ به اوج ترقی و کمال رسید اما از نظر امامت که مشحون بر علم و فضیلت و آموزش و پرورش دینی است از زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که در حقیقت ۴۳ سال داشته‌اند شروع می‌شود و آغاز مکتب امام پنجم که مقدمه

مکتب جعفری است از آخر نیمه دوم قرن دوم هجری شروع گردید تولدش ۵۷ هجری سه سال با جدش سیدالشهداء و ۳۵ سال با پدرش بیست سال هم امامت داشته و تا سال ۱۱۷ ادامه داشت و اساس نشر معارف دین در این سنوات استوار و پایه‌های آهنینی برای تنویر افکار عمومی و تشحید اندیشه و ارشاد و هدایت عقول ریخته شد آغاز قرن دوم اسلامی که سنوات پنجم و ششم تأسیس دانشگاه باقرالعلوم است بهترین شالوده معارف اسلام در برنامه جالب توجهی که از توحید و متفرعات و نبوت و متفرعات آن و امامت که حساسترین مسائل روز در ضعف و سقوط بنی‌امیه بزرگترین دشمن این مقام بوده و قسمت جالب‌تر تفسیر قرآن در اخلاقیات و اوامر و نواهی الهی و مخصوصاً تتمیم مکارم اخلاقی است که ارکان دانشگاه امام محمدباقر علیه‌السلام را تشکیل می‌دهد و باید برای هر یک با مقدمه کوتاهی شمه‌ای نقل کنیم تا توجه اذهان و افکار جلب و مفتاح سخن را بدست آنها داده خود در تفحص و تجسس و تتبع و تحقیق آن کوشش نمایند. تأسیس این مکتب که احیای مکتب علوی است مواجه با مشکلاتی بود در عین حال که فرصتی مغتنم شمرده شد موانعی هم در کار بوده مانند قحطی حجاز و شامات و غضب اموال آل محمد و کثرت افراد خاندان و اهل بیت علویان و توسعه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام و تجاوزات آل مروان و قتل و غارت مکرر شهر مدینه و عوامل دیگر که از سرعت عمل به نحو مطلوب جلوگیری می‌کرد - معذکک امام پنجم در بیست سال آخر عمر دائماً در تلاش حفظ اجتماع مردم مدینه جسمنا و روحا و نشو و ارتقای افکار مسلمین علما و تربیتا بود تا آنکه [صفحه سیزدهم] علوم را به همان نحو که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیر داده بود شکافت و یک حرکت فکری به وجود آورد و زمینه را صاف کرده بدست فرزند دلبندهش امام جعفر صادق علیه‌السلام سپرد

برنامه مکتب باقرالعلوم

با توجه به فرصت بیست ساله انقلاب فکری و بحران سیاسی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام یک سازمان فرهنگی عمیق و دامنه‌داری داد شخصا استاد و آموزنده خود بود و دانشمندانی چند که تعداد آنها شاید به هزار نفر می‌رسید تربیت کرد که برخی از آن میان شاخص و برازنده گردیدند و این برنامه را تا پایان عمر آن سرور عزیز ادامه دادند و از علمای اولین و آخرین در فن علوم اسلامی گردیدند به شرحی که داده شده امام مواد برنامه مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام عبارت از این رشته‌ها بود که هر یک متفرعات بسیاری داشت و همه آنها از قرآن سرچشمه می‌گرفت و به رشد عقلی خاتمه می‌یافت

قصص انبیاء

اخبار درباره آدم - ادریس - نوح - هود و صالح - ابراهیم - لوط ذوالقرنین - یوسف - ایوب - حضرت موسی و هارون - خضر و یوشع - حزقیل - الیاس و لقمان و اشموئیل - داود - اصحاب سبت - سلیمان - یحیی بن زکریا - حضرت عیسی بن مریم - ارمیا و دانیال - عزیر - اصحاب کهف - اصحاب اخدود - خالد بن سنان

احتجاجات با علمای معاصرین

اشاره

تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام از فواید علم و عالم و معلم و تعلم و لزوم طلب علم - فضل طالب علم و اهمیت دانش آموز و دانش جو و آداب تحصیل و تعلیم و تعلم در بیان حدیث و آداب آن و محدثین و کیفیت حدیث و مشکلات آن تفسیر آیات قرآن مجید در رسالت - ولایت - امامت - و مناقب آن روایات نقل خطب و تعلیمات عالیه امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب

علیه‌السلام احادیث نبوی - احتجاجات - علوم و فنون مختلفه مرویه از مولای متقیان و صدها مواد تربیتی که بدین صورت نقل فرمود قسمتی از بیانات امام محمدباقر درباره فضایل و مناقب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه کبری و فاطمه زهرا (س) و علی مرتضی و اخبار از قائم آل محمد است که ما در کتب همه ائمه اخبار امام محمدباقر (ع) را نقل کرده‌ایم. [صفحه چهاردهم] در اخلاقیات در علوم و فنون و ادعیه و اذکار و حکایات و امثال سایر و غیره. در مواعظ و نصایح و پند و اندرز و سیر تاریخ. در جلالت قدر حضرت خدیجه و فاطمه و خاندان نبوت. درباره محشر و قیامت - و اخبار متعاقب آن. که ما آن را به چهار قسمت کرده اجمالا جریان تاریخی آن را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

توحید در صد ساله اول اسلام

افی الله شک فاطر السموات و الارض به شرحی که در کتب مربوطه داده‌ایم آفتاب اسلام از افق حجاز طالع گردید و مکه سرزمین بت‌پرستی را با ۲۳ سال رنج و زحمت به یک مدینه فاضله توحید و خداشناسی تبدیل نمود و اخلاق عمومی مردم بدوی خونخوار و جاهل و گمراه را به یک سلسله صفات ممدوحه مواسات و مساوات و اخوت و برادری و پاک طینتی و اندیشه نیکو برگردانید به طوری که توانستند در ظرف کمتر از سه ربع قرن دنیا را در سیطره حکومت خود درآورند - و اسلام را دین سهل و سمحه و دین عقل و منطق و برهان و استدلال و رشد عقلی شناختند - اما درس توحید به آن سادگی که اسلام داد و نکات دقیق و غوامض مسائل مختلف فیه بین یهود و نصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت سهل و ساده بیان فرموده بود به یک تحول علمی مبدل گردید و تحت‌الشعاع سیاست خلافت قرار گرفت. تا پس از رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در سال ۱۱ هجری سقیفه بنی ساعده پدید آمد و گفته شد پیغمبر خدا خلیفه معین نکرده با توطئه و نقشه‌ی قبلی مسیر خلافت را تغییر دادند و در کشمکش تغییر خلافت با آن همه خطب مهیج و مفصلی که حضرت امیرالمؤمنین و پیشوای موحدین در مجامع عمومی در هر حال بود ایراد می‌فرمود باز هم توحید به حال اجمال باقی مانده و موجب ظهور مفوضه و جبری و اشاعره و خوارج و غیره گردید و در جنگهای جمل و صفین و نهروان و چهار سال ادامه درس ارکان اصول توحید با شهادت مولای متقیان و باب مدینه علم این درس تعطیل گردید. در دوران امام حسن مجتبی علیه‌السلام و عصر سیدالشهداء روحی فداه با آنکه در این بیست [صفحه پانزدهم] سال به طور خصوصی در پنهان و خفی برخی از علاقمندان حضورشان می‌آمدند و درس توحید و اصول عقاید می‌گرفتند ولی در حقیقت در دوران معاویه مکتب معارف اهل بیت به کلی بسته و تعطیل گردید. شهادت سیدالشهداء ارواحنا فداه حس توجه مردم را به تعطیل معارف دین بیدار کرد و سیادت و اعلیت را در این خاندان به ثبوت رسانید ولی هنوز امومین قوت و قدرتی داشتند و تا این ورق برگردد مدتی طول می‌کشید و لذا دوره چهل ساله امام زین‌العابدین علیه‌السلام عصر سکوت و خمود و خاموشی بود که حضرت سجاد علیه‌السلام هم به صورت ادعیه و اذکار حقایق دین و تاریخ و معارف اسلامی را بیان فرموده و صحیفه در پنهانی دست بدست می‌رفت و کسی از آن خبر نداشت و انقلابات خونخواهی واقعه هائله کربلا تا ده سال ادامه داشت و بیش از چهارصد هزار نفر در این مدت در جزیره‌العرب بر اثر قیام سیدالشهداء کشته شدند و هر دسته و قبیله به خونخواهی قیام می‌کردند و حال بر این منوال بود تا قرن اول به پایان رسید تا خاندان آل مروان در اثر تظاهر به فسق و فجور و افراط در شهوات و بدمستی‌ها و ارتکاب جنحه و جنایات بی‌حد و حصر محکوم به تلاشی و سقوط گردیدند و ضعف روزافزونی آنها را احاطه کرد در این خلال که ضعف آنها از یک طرف - قیام مردم خراسان به دنباله سیادت و مظلومیت آل علی علیه‌السلام از طرف دیگر و زیر بار نرفتن سادات علوی در طبرستان و هم‌آهنگی با مردم آن سامان از یک طرف - فعالیت و اندیشه احراز مقام و منصب اولاد عباس هم از یک جانب آشوبی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم به وجود آورد و مصادف با همین ضعف و انحطاط مسلمین در اندلس پیش رفتند و آنجا هم متعاقب ایران علم استقلال افراشته شد و حکومت مستقلی البته اموی صفت به پا داشتند و تزلزل افکار و تشتت آراء یک

زمینه مساعدی به دست امام محمدباقر علیه‌السلام داد و مردانی با حدت ذهن و شدت ذكاء پیدا شدند که اطراف این امام را گرفته بساط دانش و بینش را به سهولت و آسانی گسترده و تحت عنوان تفسیر قرآن درس توحید شروع شد توحید صفات - توحید ذات - توحید افعال - توحید عبادات به شرحی که در متن کتاب گفته شده تدریس و تعلیم گردید و روزافزون شاگردان این مکتب استفاده می‌کردند و بر تعداد آنها و عشق و علاقه و نشر و تعمیم آن افزوده می‌گردید - غوامض و مبهمات و مشکلات را می‌پرسیدند بر آنها سهل و آسان می‌شد. زمینه نشر علم و حس کاوش و دانش‌جوئی و معارف پروری بیدار و تقویت شد - دیگر [صفحه شانزدهم] کسی مزاحم و معارض محصلین علوم و فنون نمی‌شدند وقت آن را نداشتند که به این کارها رسیدگی نمایند آنها هم به توسعه این مکتب پرداخته و با آزادی کامل از اطراف و اکناف مخصوصا برای کسب معضلات توحید به دربار امام علیه‌السلام می‌شتافتند و لذا در تفسیر بسیاری از آیات قرآن بیانات امام محمدباقر علیه‌السلام را می‌بینیم.

نبوت خاصه و عامه

ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین در مسیر تاریخ انبیاء دیدیم که بحث نبوت با ظهور خاتم‌النبیین از نو آغاز شد یک دسته از علماء یهود و نصاری نجران و کهنه و صائین و مجوس برای کسب اطلاع و تحقیق در صحت و سقم نبوت و پیغمبری حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم با وقوف به کتب آسمانی سابق به مدینه و مکه می‌آمدند و تحقیقاتی می‌کردند و یا مباحثه می‌نمودند احتجاجاتی مفصل شروع می‌شد و با بررسی کامل اکثریت قریب به اتفاق این طبقه مسلمان شده بر می‌گشتند یا اگر به سبب اوضاع و احوال محیط هم نمی‌توانستند فی الحال اسلام قبول نمایند بر می‌گشتند به سوی خاندان و قوم و عشیره خود و قبول اسلام می‌کردند یا بودند تا وقتی که مسلمین شروع به فتوحات کرده آنها هم اسلام را از روی کمال میل می‌پذیرفتند زیرا برهان و استدلال آنها قطعی شده بود اما چون بشر در هر حال هر یک فردی دورانی دارد که باید از آغاز و انجام سیر کمالی کند تا به مطلوب برسد کسانی که دور بودند باید از نزدیک به تحقیق و استعلام و اجتهاد و استنباط اصول عقاید خود که اصل مهم آن نبوت است و سایر ارکان آن نبوت به ثبوت رسیده است از روی حجت و دلیل بشناسند و به همان دلایل که نقل شد جنگهای دامنه‌دار رده زمان ابوبکر و دنبال آن فتوحات عمر و عثمان و جنگهای جمل و صفین و نهروان و پس از آن جنگهای انتقامی و خونخواهی قتل سیدالشهداء دیگر فرصت نداد به ائمه ما که این مکتب را رسماً بگشایند و استدلال نمایند و دیگران هم نیروی علمی و اطلاع کافی از مدینه علم نبوت و سیر وحی نداشتند تا بتوانند عقول و افکار زکیه و کیسه را قانع نمایند و لذا نبوت خاصه هم مانند توحید صفات و جلال و جمال در حال اجمال ماند تا امام محمدباقر (ع) به حجت باقرالعلوم به گشودن این مکتب نموده و به شرحی که داده شد استدلالا مقام نبوت [صفحه هفدهم] عامه را با قصص قرآن در ضمن تفسیر حال آدم تا حضرت عیسی به نحو طریقت موضوع اثبات فرموده و پس از آن نبوت خاصه جدش را مبرهن داشت و آیات و احادیث صادره در باب نبوت را تفسیر و تبیین فرموده ابهام این معضله را برطرف کرد و متعاقب آن مکتب جعفری تا به مکتب رضوی رسید بحث نبوت خاصه دیگر به هیچ عنوان مخالف یا شاک و مترددی نداشت به شرحی که در کتاب امام جعفر صادق (ع) و کتاب امام رضا مفصل بیان شد در حضور مأمون بزرگان علمای فرق و ادیان دیگر تسلیم ادله و براهین آن حضرت گردیدند و بدین طریق باید اعتراف کرد که آغاز این مکتب استدلالی از امام باقر (ع) شروع گردیده و به امام رضا (ع) پایان یافته است. مفهوم حقیقی نبوت عامه و خاصه را امام پنجم به طرق مختلف اثبات فرموده و مردم را به این موهبت آسمانی آشنا کرد - شرحی از احوال انبیاء و رسل برای قضاوت نهائی منظور نبوت و رسالت بیان فرموده است.

انی جاعلک للناس اماما اساس اختلاف و این همه محرومیت‌ها و جنگ و جدال‌های اسلامی روی بحث امامت بوجود آمده است که چون ما در کتب دیگر مانند کتاب امیرالمؤمنین و غیره بحث لغوی و اصطلاحی و ثبوت مقام آسمانی امامت را نقل کرده‌ایم اینجا لزومی ندارد تکرار شود بلکه فقط سیر تاریخی آن را می‌خواهیم تذکر دهیم. می‌خواهیم فقط سیر تاریخی امامت و خلافت را تذکر دهیم و بگوئیم قریب شصت سال خونریزی و نزاع و سکوت و تعطیل برای قهر و غلبه جاه‌طلبان بوده و ائمه ما فقط به جرم آنکه آنها مردان برگزیده آسمانی و منصوب و منصوص ربانی در جانشینی پیغمبر خاتم النبیین (ص) بودند همه کشته و شهید و مسموم و متواری و تبعید و زندانی و بالاخره غائب و پنهان از چشم مردم گردیدند و با این همه زجری که کشیدند باز هم مناقب و مآثر آنها دنیائی را پر کرده چنانچه از خلیل بن احمد عروضی پرسیدند علی بن ابیطالب را وصف کن گفت چه بگویم از کسی که دوستانش از ترس و دشمنانش از حقد و حسد فضایل او را کتمان کردند معذالک. [صفحه هیجدهم] کتاب فضل و آبروی آن بزرگوار را با پیغمبر خدا کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم شناختن شخص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین که وحدت نوری با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کار بس مشکلی است او نسخه منحصر به فرد و به قول مسیحی معاصر صوت العدالة الانسانیة بود و به قول دیگر گوهر وجودش را عرب نشناخت و عجم او را درک نموده و تعظیم و تقدیس کرد و در نشر اخبارش بذل همت نمود. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در ظهور و پیشرفت اسلام سایه صفت دنبال پیغمبر خدا بود و از ۸۴ غزوه و جنگ زمان پیغمبر در ۸۳ جنگ شمشیر از دست علی نیفتاد و سهمی به سزا در نشر اسلام و بالاخص در علوم و فنون دین دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرموده انا مدینه العلم و علی بابها من شهر علم و علی در آن مدینه فاضله است که هر کس بخوهد وارد و خارج شود جز آنکه سر تعظیم در پیشگاه علی (ع) خم کند چاره ندارد و ابن‌ابی‌الحدید به همین جهات توجه داشته که می‌نویسد ما هر خوبی را در عالم انسانیت که بخواهیم ریشه آن را پیدا کنیم دنباله آن را گرفته به عقب بر می‌گردیم هر چه دست می‌زنیم و پیش می‌رویم می‌بینیم همه خوبی‌ها و فضایل و مکارم اخلاقی اصل و مبنای و مخزنش در وجود علی بن ابیطالب بوده است - با این حال یک دسته گفتند خلافت و امامت با آنکه در شخصیت علی محقق است ولی مفضول را بر فاضل به سبب سیاست مقدم داشتند. بحث امامت از ارکان عقیده اسلامی است که جاه‌طلبان آن را از اصول عقاید اولیه جدا کردند و به نام اصول مذهب نامیدند و چون نمی‌توانستند منطق این مقصد را اثبات کنند یکی دیگر از ارکان اصول عقاید را به نام عدل آن را هم همدوش نموده از صفت اصول عقاید خارج کردند تا به جائی که به تجسم توحید و خدای خرسوار و وحدت موجودات و وحدت وجود قائل شدند در حالی که در عقاید علمای امامیه عدل از اصول عقاید و عین ذات پروردگار و امامت غیرقابل انفکاک از نبوت است آن هم در یک شخصیتی چون علی بن ابیطالب که دوست و دشمن ناچار در پیشگاهش خاضع و خاشع هستند و آنگاه با تفکیک این دو اصل توحید و نبوت را هم به معنی حقیقی خود مخدوش نشان دادند زیرا توحید بدون عدل و نبوت بدون امامت ناقص است. خدای غیر عادل ما قبول نداریم و پیغمبری که جانشین و وصی و خلیفه، وزیر و امام برای اجرای احکام و تشریح مبانی شریعت خود معین نکند آن را هم قبول نداریم. [صفحه نوزدهم] ما به آن خدای واحد احد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد معتقدیم. و به آن پیغمبری که خاتم الانبیاء بوده و علی بن ابیطالب را وصی و وزیر والی و خلیفه و امام و جانشین و وارث علم و تقوی و فضیلت خود معین فرموده منصوب و منصوص بوده است. این حقیقت تاریخی که در کتب مربوطه مفصل اثبات شده بیان و توضیح و تشریح آن مواجه با همان مشکلاتی شد که توحید و نبوت به نحو اخص برای تشریح مواجه با آن بوده بلکه بسیار سخت‌تر و مشکل‌تر زیرا خدا و رسول تا آن حد دشمن نداشتند که امیرالمؤمنین و مقام امامت و ولایت مطلقه دشمن داشت. این مقام آسمانی منصوب و منصوص بوده - ولی چون اسلام سلطه کامل یافت و یک حکومت پابرجائی شد جمعی جاه‌طلب بنا بر نقشه قبلی با واقعه روشن‌تر از آفتاب غدیر خم به مخالفت برخاستند که نگذارند جانشین پیغمبر از خاندان و اقوام خود او باشد تا بتوانند بر گردن مردم سوار شوند و به منصب و مقامی برسند و لذا طبق نقشه سقیفه بنی‌ساعده را بوجود آوردند اولی را به خلافت برداشتند و

او هم به شکرانه فعالیت‌های نیل به مقصود دوم را به جانشینی و به صورت ولایتعهدی معین کرد در حالی که بهانه اصل - موضوع عدم جانشین و انتخاب ملی بود. دوران خلافت هم چنان ادامه یافت تا ۲۵ سال امیرالمؤمنین خانه‌نشین شد و بر سر این کار زن و یک فرزند در جنین او از دست رفت. پس از آن که عثمان کشته شد رقیب دیگری که بیست سال مقدمات سلطنت خود را حاضر کرده بود و خراج و مالیات شامات را به اضافه مصر و نواحی و سواحل دریا می‌گرفت و به دربار خلافت نمی‌داد سر بر کشید و چون نیروی علمی و وسیله قابل قبولی مانند خویشاوندی نزدیک هم نداشت به توطئه و تحریک قشونی آراست و جنگ جمل را برپا کرد در حالی که مردم به صورت اجماع به معنی واقعی اطراف خانه امیرالمؤمنین را گرفتند و او را مجبور به قبول خلافت کردند و معاویه راضی نشد و جنگ جمل و صفین و بالاخره نهروان را بوجود آورد تا به قتل و شهادت امیرالمؤمنین خاتمه یافت. معاویه برای استقرار سلطنت خود که به سبک قیصره روم به سابقه حکومت آنها در دمشق تشکیل داده بود دید با مقامی که امیرالمؤمنین از جهت علم و تقوی و شجاعت و فضیلت و عبادت و عدالت اجتماعی دارد نمی‌تواند مبارزه کند و ممکن است به زودی خلافت [صفحه بیستم] از خاندان بنی‌امیه بیرون رود برای تحکیم مبانی خلافت خود علمائی دنیادار را برانگیخت که با دربار او طرح مؤانست ریختند و با زر و زور به اطراف رفته جعل احادیث کردند و مناقبی برای عثمان و معاویه نقل کردند و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را کتمان نمودند و سیاستی که معاویه در ظرف بیست سال اعمال کرد هنوز کسی نتوانسته آن را به اجرا بگذارد مگر دولت انگلستان که مکتب سیاسی اموی را به اجرا گذاشته است به شرحی که در کتاب سیدالشهداء درباره ظهور بنی‌امیه و آثار آنها در تاریخ نوشتیم بیست سال تبلیغات سوء معاویه به شدت علیه علویان ادامه یافت به نحوی که وقتی خبر دادند علی را در مسجد کشتند مردم شام می‌گفتند علی در مسجد چکار داشت تا این حد علی را دگرگون جلوه داده بود در این مدت که مبانی حکومت بنی‌امیه پایدار شد و سیدالشهداء علیه‌السلام برای اثبات خلافت آن قیام کرد و شهید گردید شصت سال دیگر که دوران بنی‌امیه بود درست هزار ماه این شجره خبیثه عقاید و افکار را منقلب نموده مفهوم امامت و ولایت آسمانی الهی و دلایل نصب و نص بر وصایت و امامت از بین رفت. حضرت امام زین‌العابدین با منطق روز خود تا آنجا که می‌شد به مردم می‌فهمانید ولی اوضاع و احوال محیط تاریک عصر اموی مانع اشاعه این عقیده مستدل گردید تا کم‌کم ضعف بر دولت اموی و آل مروان مستولی گردید و کم‌کم افکاری پدید آمد که سبب سقوط بنی‌امیه شد و لذا از سال ۸۰ تا سال ۱۲۰ تقریباً قریب چهل سال می‌شد که مستقیم و غیرمستقیم مکتب باقری (ع) شروع به نشر معارف و فرهنگ اسلام نمود و ما از مواد و برنامه دانشگاه امام محمدباقر استنباط می‌کنیم که حقیقت مفهوم امامت و ولایت را به صورت تفسیر آیات نازل دربار امیرالمؤمنین نقل و بیان فرموده و احکام و اخلاقیات و حتی توحید و نبوت را با تمام متفرعات اصولی آن از زبان امیرالمؤمنین جده نقل کرده است به طوری که در حقیقت باید اعتراف کرد امام محمدباقر (ع) بلندگوی امیرالمؤمنین در احکام و معالم و معارف دین بوده و برای احیای شریعت اسلام امامت را به معنی واقعی بلکه به معنای مختلفه حقیقی خود معنی کرد و از احادیث و خطب و تفاسیر و کلمات و رسائل جده امیرالمؤمنین به نحو مستوفی بیان و تعریف و توصیف و تعلیم فرموده و در این کار وظیفه الحق بقدری شایسته مکتب باقری شروع و پایان یافت که به اعتراف تمام مورخین شاگردان او افقه و اعلم و آخرین مسلمین بوده‌اند. [صفحه بیست و یکم]

اخلاق یا تنمیه مکارم اخلاقی

انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق حدیث نبوی چهارمین قسمت عمده مواد تعلیم و تربیت امام محمدباقر (ع) قسمت‌های اخلاقی است که بیشتر آن از خواص مکتب اسلام است. تردیدی نیست که غرض غائی و علت غائی ارسال رسل و انزال کتب تهذیب اخلاق عمومی مردم است باید سطح فکر و دانش و علوم و بینش مردم را از ظلمات و تاریکی جهل و ضلالت به نیروی نور علم و فضیلت بالا- برد و روشن نموده تا مردم خود را بشناسند و وظیفه خود را در راه تکامل خود انجام دهند این نیاز مخصوصاً در پایان دوران

اموی بیش از هر عصری مورد توجه بوده. اگرچه همه وقت و همه جا انسان محتاج به تذکر است تا زشتیهای خود را برطرف گرداند و به نیکوئیها بیاراید و به همین نظر آفریننده جهان در شرایع خود مخصوصا اسلام ارکان دین داروی امر به معروف و نهی از منکر قرار داد تا به یک سبک روشن و مستقیم و کوتاه به شاهد مقصود که تتمیم مکارم اخلاقی است برسد ولی دوران آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان به قدری فساد اخلاق بوجود آورد که محیط تاریک گردید و به کلی مردم از راه روشن اسلام منحرف گردیدند - و از اوج رقاء و ارتقاء اخلاقی به حضيض مذلت سقوط و نزول کردند اساس قبول اسلام در نظر خردمندان همین علت غائی است که تهذیب نفوس و تتمیم مکارم اخلاقی است و یکی از حساسترین عوامل موفقیت و پیشرفت دین همین اخلاق و صفات و خصال مسلمین بوده که با این سلاح نفسانی توانستند بر ملل و نحل مختلف و اقوام و قبایل متنوع نفوذ یابند و به سرعت شگفت آمیزی مردم جهان را بدین اسلام دعوت نمایند و این قولی است که جملگی بر آنند.

خلاصه مطلب

زندگانی امام محمدباقر (ع) به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمتی که در زمان پدر در حدود چهل سال بنا بر اختلاف روایات می‌زیسته و از اوان خردسالی با بقایای اصحاب باقی مانده پیغمبر که از جنگ معاویه نجات یافته بودند و پس از شهادت سیدالشهداء اطراف امام زین العابدین را داشتند معاشر بوده و [صفحه بیست و دوم] در تجزیه و تحلیل تفاسیر قرآن می‌گذرانید و در مدینه شاهد و ناظر جنایات آل مروان بود که چندین بار مانند مسلم حادثه (مسرف) بن ارطاه و غیره آن شهر را غارت و قتل عام کردند و هستی مردم را فدای شهوات و تمایلات قرار دادند حضرت امام محمدباقر (ع) این حوادث را از نزدیک می‌دید و هم را مولود جهل و ضلالت می‌دانست و لذا در مقام برآمد با اولین فرصت این ورق را برگرداند و بساط علم و دانش را بگسترده تا افکار مخالفین امویین قوت گرفت و این فترت قریب بیست سال طول کشید که زمینه انقلاب صاف شد و دولت اموی سقوط کرد و زمام بدست بنی عباس سپرده شد و این تغییر سیر بدست کسانی بود که معنا طرفدار اهل بیت و علویین بودند - حضرت ابوجعفر امام محمدباقر در تمام مدت عمر که قریب شصت سال می‌شد با اصحاب و تابعین به بحث و فحص علمی اشتغال داشت مخصوصا امام در این بیست سال مدت امامت خود از مقتضیات محیط کاملا استفاده کرده و زندگانی اجتماعی خود را صرف تعلیم و تعلم و آموزش و پرورش کرد و همان طور که شکافنده علم بود مانند تخم که شکافته می‌شد و ساقه و برگ و میوه می‌داد علم را هم می‌شکافت و پرتوی از آن می‌افروخت و همان طور که شکافنده علم بود به نام ناشر علم شهرت داشت که علم را پراکنده می‌کرد و به همه جا می‌رسانید و همه کس را به قدر مرتبه لیاقت و استعداد برخوردار می‌کرد و همچنین واسع علم بود که توسعه می‌داد و بسط می‌داد و بساط آن را می‌گسترده و تا آخرین نفس در این آموزش و پرورش سعی مبذول می‌فرمود - آنگاه باقیمانده وقت خود را در فراغت در امر کشاورزی و تهیه آذوقه و مواد غذایی در مزارع خود صرف فرموده است. سطور آینده این اوراق نماینده زندگانی امام پنجم است که از نظر خوانندگان می‌گذرد - و امید است مورد قبول آستان مقدسش قرار گیرد آمین یا رب العالمین

ماه رمضان ۱۳۷۹ اسفند ۱۳۳۸ [صفحه بیست و سوم]

اهداء کتاب

این کتاب را به ساحت مقدس حضرت ابوجعفر امام محمدباقر (ع) که ابوالمعارف و پیشوای فرهنگ و دانش اسلام است تقدیم می‌نمایم. یا ابوجعفر یا محمد بن علی ایها الباقر یا بن رسول الله سلام الله علیک و علی جدک و ایبک و اولادک الطیین الطاهرین تو می‌دانی در چه محیط پر آشوبی و با چه شرایط سختی از زندگی این سطور و اوراق را جمع و تدوین نموده‌ام و برای اهداء آن جز تو که مشعلدار آسمانی و مؤسس علوم و فنون اسلام می‌باشی کسی را شایسته‌تر ندیدم لذا به نام مبارک تو اهداء می‌کنم و امید

است مورد عنایت و الطاف سامیه واقع گردد و آن ذخیره روز واپسین باشد - تمنی دارد به لطف رحمت قبول فرمائی که الا- ان الهدایا بمقدار یهدیها خدمتگزار معارف دین حسین عمادزاده [صفحه الف]

مقدمه مؤلف بر چاپ سوم

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم قال (ص) انا اهل بیت الرحمة و شجرة النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و مخزن العلم و موضع سرالله و نحن الحرم الا-کبر و نحن عهدالله و قال (ص) علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا علی. ص ۱۷۰ کشکول سید حیدر آملی بیش از ۲۴ سال از چاپ اول این کتاب می‌گذرد و مکرر از اطراف مطالبه می‌کردند و توفیق تجدید طبع آن دست نمی‌داد تا به حمداله تعالی به همت علاقمندان چند جلد اخیر دوره ۱۴ معصوم که تجدید چاپ آن به تأخیر افتاده بود و از دور و نزدیک برای تکمیل این دوره کتاب ۱۴ معصوم مراجعه می‌نمودند شروع به چاپ گردید که از لحاظ علاقمندان می‌گذرد و این کتابخانه کوچک برای هر؟ مسلمان لازم است.

عترت معلم بشر است

قال (ص) انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و من تمسک بها نجی موضوعی که در این مقدمه باید تجدید عهد شود ارج و ارزش و اهمیت عترت در تکامل نظام تربیتی انسان است و به همین دلیل رسول اکرم (ص) فرمود دو ثقل ارزنده مهم که هرگز از هم جدا شدنی نیست در اختیار شما می‌گذارم که آن قرآن و عترت است قرآن یعنی همه علوم مورد نیاز بشر و عترت یعنی آموزنده همه علوم قرآنی که عملاً ترجمان مفاهیم گران و مکارم اخلاق است می‌باشند. [صفحه ب]

علم امام

و مطلب دیگری که در این کتاب ارتباط و اختصاص دارد موضوع علم امام است که ما در کتاب مستقلی درباره تنزیه امام و رساله مستقلی در موضوع علم امام و منابع علم امام بحث کرده‌ایم و چون گسترش علوم اهل بیت از امام محمدباقر علیه‌السلام شروع شده لازم دیدیم که اجمالا از علم امام و منابع علوم امامت سخنی به میان آوریم. در جلد دوم سر تفوق شیعه در موضوع علم و اینکه آیا علم غیبی که مخصوص به ذات اقدس حق تعالی و در آخر سوره لقمان بیان فرموده آیا به بندگان خود هم از این علم افاضه می‌فرماید. ان الله عنده علم الساعه و ينزل الغیب و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ما تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض نموت ان الله علیم خبیر. یا نه و در صورت افاضه و اشراق به چه صورت و به چه وسیله و به چه مقدار از علوم غیبی را به بندگان تربیت شده خود افاضه اشراق می‌فرماید ... در کتاب مبانی علوم ائمه علیه‌السلام هم در این زمینه بحث مستوفی نمودیم و معلوم شد ذات اقدس حق تعالی جل شانته برای آنکه بندگان مستعد و لایق و تربیت شده را که تصریح فرموده الا من ارتضی از آنها در عبودیت و اطاعت راضی باشد از آن علوم غیبی به آنها عنایت و افاضه فرموده و اگر چنین نبود کی می‌دانست که خدا علوم غیبی دارد که اعلام فرمود (لا یعلم الغیب الا هو) و ان علوم در تکوینیات است نه در تشریعیات برای معرفی و شناخت امام و محبت خود در میان بشر از آن علوم به آنان افاضه و اشراق فرمود تا بدان علوم از دیگران ممتاز باشند و معجزه هم همین است که دیگران عاجز از آوردن به مثل آن و دانستن آن علوم باشند.

اما علم در اسلام

بدون تردید علم نور است الهی بدل هر کس مستعد و لایق و قابل باشد افاضه و اشراق می‌گردد - که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و همه علوم دنیائی با عالم خود زیر خاک پنهان می‌شوند و مربوط به دنیاست مگر علمی که نور باشد و افاضه اشراقی نمود و بقول نهج بهائی. این همه علم بنای آخور است و اندیگر علم بنای آخر است [صفحه ج] علم علمی است که حاصل آن در آخرت بکار آید نه در دنیا نور علم از جانب پروردگار تعالی جل شانہ نخست بر قلب پاک پیغمبر خدا خاتم النبیین (ص) تأیید و او خود نور اول و صادر اول بود و تمام مراحل امکانی را طی کرد تا بدین عالم ملک رسید و آن علوم را هر چه داشت و از زبان وحی گرفته بود به علی بن ابیطالب علیه‌السلام داد علم همه عالم به علی داد پیغمبر (ص) چون ابر بهاری که دهد آب به گلزار و فرمود انا مدینه العلم و علی بابها درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم علی ام در است در دوران ۲۳ سال رسالت خاتم النبیین صلوات علیه و آله و اجمعین در ۱۳ سال اول که دوران محرومیت و تحریم اقتصادی تبعید، تنگی و سختی مضیقہ زندگانی اجتماعی بوده رسول خدا (ص) توانست جز اصل اصیل توحید را به مردم بفهماند. در ۱۰ سال مدینه هم ۸۴ جنگ پیش آمد که هر دو ماه یک جنگ بود و یا نداشتن بودجه و نیروی ثابت و تجهیزات لازم تا آنجا که می‌شد در لباس حدیث رسول اکرم (ص) مفاهیم قرآن را به مردم ابلاغ می‌فرمود و همه را دعوت به تمسک ثقلین نمود که از قرآن و عترت جدا نشوند و هر چه بخواهند از علم و عترت و شوکت پیغمبر مال و منال و قدرت در سایه این دو ثقل است. امیرالمؤمنین علی (ع) که باب مدینه علم بود و دانش و بینش از اطرافش مانند سیل باران فرو می‌ریخت او را هم با جنگ‌های جمل و صفین و نهروان مشغول نمودند که نتواند دریای بی‌کران علوم نبوت و ولایت، امامت را به مردم آن چنان که شایسته بود برساند - تا او را در محراب شهادت شهید نمودند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام هم دستخوش تمایلات جاه‌طلبی معاویه قرار گرفت. با جنگ و صلح برای حفظ جامعه مسلمین ناچار به صلح شد که جدش رسول خدا (ص) به او توصیه فرموده بود و کنار نشست - و در فرصتهائی که دست می‌داد از اصول و فروع دین برای مردم تدریس می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام هم که مواجه با قدرت مستی یزید شد و به جنگ کربلا پایان یافت ولی با خون شهداء تضمین گسترش علمی و اخلاقی اسلامی را فرمود به طوری که امام صادق برابر قبر جدش عرض کرد (اشهد انک قد اقامت الصلوه و آتیت الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر). امام سجاد علیه‌السلام هم چون در محصوریت قرار داشت علوم اسلام و حوادث تاریخی را در لباس دعا و قالب راز و نیاز به نام صحیفه سجادیه در اختیار مردم گذاشت تا نوبت رسید به امام محمدباقر علیه‌السلام و در شرح حال هر یک مستقلاً مجلداتی نوشته شده است. [صفحه د]

آغاز گسترش علوم از امام محمد باقر العلوم امام عصر

طوفان انقلاب اسلامی در ضعف دولت بنی‌امیه و طلوع دولتهای دیگری که می‌خواستند روی کار آیند تموجی در جامعه اسلامی بوجود آورد و امام محمد باقر العلوم علیه‌السلام از این طوفان انقلاب و تمایلات سیاسی که یک طرف آن بنی‌عباس و باقیمانده‌های اموی و سردار نامی ایران ابومسلم خراسانی اصفهانی بود استفاده فرمود و هزار جوان لایق و مستعد و علاقمند به دین و فضیلت و کمال را تدریجاً به دور خود جلب نمود و پایه مدرسه و مسند علوم اسلامی را محکم و استوار ریخت که به همین مبانی سرمایه مکتب جعفری شد بنابراین نخستین کسی که توانست در جامعه با علل و اسباب ظاهری علم و دانش را گسترش دهد و بدون معارض مردم را با مکتب اسلام و آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) و سنت علوی (ع) و علل صلح و جنگ امام حسن و امام حسین آشنا سازد و متون اسلامی را از حلال و حرام و قوانین حقوقی فردی و اجتماعی و رابطه دین با دنیا از راه علم و اخلاق و ارتباط دنیا با آخرت را از بعد ایمان و عمل تثبیت و اثبات نماید امام باقر العلوم (ع) بود که دانش و بینش را تجزیه و تحلیل نمود به

مردم مسلمان آن عصر و نسل آینده مسلمین آموخت اینک شما و شرح زندگانی امام پنجم باقرالعلوم علیه السلام. تهران داودیه
عمادزاده تلفن ۲۲۴۵۱۸ [صفحه ۱]

زندگانی حضرت ابی جعفر امام محمد بن علی الباقر علیه السلام

مولد و میلاد

بسمه تعالی شأنه تولد حضرت امام محمدباقر علیه السلام در مدینه در سوم صفر سال ۵۷ هجری رخ داد. آفتاب وجودش در زمان جدش سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام پرتوافکن گردید و سه سال با امام حسین علیه السلام بود [۱]. در کشف الغمه می نویسد: تولدش در مدینه سال ۵۷ هجری و وفاتش در سال ۱۱۴ در سن ۵۷ سالگی بوده است [۲]. در مصباح روز جمعه ماه رجب در مناقب و روضه روز سه شنبه در خبر جابر جعفری می فرماید صبح روز جمعه در مدینه غره ماه رجب متولد گردید و اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن بزرگوار خواندند و نام او را محمد و کنیه اش را ابوجعفر و لقبش را باقر نهادند [۳]. سال تولد از ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ خارج نیست اکثر محققین همان جمعه غره رجب سال ۵۷ را اصح اخبار دانسته اند. در اعیان الشیعه تولد امام باقر علیه السلام را غره رجب یا سوم صفر سال ۵۷ و قیل ۵۶ نوشته ابن صباغ مالکی می نویسد ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین در مدینه سوم صفر سال ۵۷ هجری متولد شد و در وقتی که جدش حسین شهید شد سه ساله بود [صفحه ۲] پدرش زین العابدین و مادرش دختر حسن بن علی بن ابیطالب بود و او هاشمی و علوی است کنیه اش ابوجعفر و لقبش باقر - شاکر - هادی است که مشهورترین آن باقر است و بدین جهت او را باقر گفتند که علم را از هم شکافت مانند چشمه ای که از سنگ شکافته و منفجر گردد از سینه او علم منفجر و منتشر شد [۴]. ما در این کتاب وارد یک سبک نوینی در ترجمه و شرح حال امام باقر علیه السلام شده ایم که در کتب سابق به این نحوه تنظیم نگردیده و آن بیان روش مخصوص این امام است در آموزش و پرورش و جامعیت علمی که امام پنجم تعلیم فرموده و مبانی مکتب بسیط و وسیع جعفری را تشکیل می دهد که ما آموزش آن حضرت را به ترتیب نقل می کنیم تا از علوم و فنون اسلام که در مکتب جعفری بسط داشته به تفصیل سخن گوئیم و ما معتقدیم که آشنائی با مکتب جعفری بدون توجه به تعلیمات باقری نتیجه کاملی نخواهد داد و بدین جهت از اینجا فصول علمی یا برنامه تعلیمی امام محمدباقر (ع) به ترتیب نقل خواهد شد. یا جابر انک سبقی حتی تلقی ولدی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام المعروف فی التوریه بالباقر فاذا لقیته فاقراً منی السلام [۵]. فرمود ای جابر تو آنقدر زنده خواهی ماند تا آنکه یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و او در تورات به باقر نامیده شده چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان ... امام پنجم حضرت ابوجعفر امام محمد بن علی باقر است که چشمه های علم را منفجر فرموده و به قدر امکان از تمام علوم و فنون به مردم آموخت و یک انقلاب آموزشی و حرکت فکری و نهضت علمی برپا ساخت که در عالم نظیر نداشته با ورق زدن صفحات آینده این کتاب یک سلسله تعلیم و تربیتی بی نظیری که از این امام به مقتضای آرامش اجتماع عصر به مسلمین تعلیم گردیده خواهید دید.

اسامی و کنی و القاب

شافعی می نویسد محمد بن علی ابوجعفر باقر العلوم و باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه و متفوق دره و واضعه و منمق [صفحه ۳] دره و راصعه صفا قلبه و زکا عمله و طهرت نفسه و شرف اخلافه و عمرت بطاعة الله اوقاتة و رسخت فی مقام التقوی قدمه و طهرت علیه سمات الازدلاف و طهاره الاجتباء فالمناقب تسبق الیه و الصفات تشرف به نامش محمد و کنیه اش ابوجعفر که سه لقب

داشته باقر العلم - الشاکر - الهادی که مشهورترین القابش باقر است و از این جهت او را باقر گفته‌اند که بقر به معنی شکافنده است چون امام محمد بن علی علوم را از هم شکافت او را باقرالعلوم گفتند [۶]. نام محمد بهترین اسماء آسمانی است و وجه تسمیه آن برای کثرت حمد بر خالق متعال است و لذا برای این اسم فضیلت بسیار قائل هستند از آن جمله این است که در روایت ابن عباس است اذا کان یوم القیمه نادى منادا لا یقیم کل من اسمه محمد فلیدخل الجنة لکرامه سمیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اخبار در فضیلت اسم محمد و دستور به اینکه اسامی فرزندان خود را محمد بگذارید برای کرامت محمد بسیار است و این دومین اسم محمد است از خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و سلم درباره کنیه او می‌نویسد کنیه را باید قبل از تولد طفل معین کرد و در هفت سالگی به گوش او و دیگران آشنا ساخت و حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام به کنیه انحصاری ابوجعفر در تمام کتب اخبار مشهور است. و چنانچه در اخبار اهل بیت عترت و طهارت دیده‌ایم آنها کنیه و لقب فرزندان خود را قبل از تولد معین می‌کردند و این حاکی از علم و فضیلت نفسانی آنها بود در حالی که مردم عموماً لقب را پس از احراز مقام و کنیه را پس از یافتن اولاد وضع می‌کردند مثلاً چون کسی فرزند قاسم پیدا می‌کرد او را ابوالقاسم می‌گفتند و چون در علم کامل می‌شد او را علامه یا باقرالعلوم می‌نامیدند ولی به علم امامت که از سرچشمه علم نبوت اقتباس شده آنها قبلاً کنیه و القاب می‌گذاشتند.

القاب

ابن شهر آشوب می‌نویسد لقب امام پنجم باقر بوده برای آنکه علم را شکافت و این لقب را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله جابر بن عبدالله انصاری با او اعلام نمود - شاکر الله - هادی - امین هم گفته‌اند و او شبیه‌ترین ائمه به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. [صفحه ۴] در فصول المهمه می‌نویسد بقره العلم ای تفجره و توسعه و آن لقب محمد بن علی بن حسین علیه‌السلام است. در صحاح می‌نویسد: تبقر التوسع فی العلم - و آن لقب امام محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام است. در قاموس می‌نویسد البقر محمد بن علی بن الحسین لتبخره فی العلم در لسان العرب می‌نویسد لقب به لانه بقر العلم و عرف اصله و استنبط فرعه و توسع فيه و التبقر التوسع چون محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام علم را شکافت اصل آن را معرفی کرد فروع آن را استنباط نمود و توسعه داد و تبقر به معنی توسع و وسعت دادن است. ابن حجر در صواعق می‌نویسد سمی بذلک من بقر الارض ای شقها و آثار مجناتها و مکامنها فلذلک هو اظهر من مجناته کنوز المعارف و حقایق الاحکام و اللطایف ما لا یخفی الاعلی منظمس البصیره او فاسد الطویه و السریره و من ثم قیل فیه هو باقر العلم و جامعه و شاهر علمه و رافعه الخ ابن حجر از مخالفین است اما درباره امام محمد باقر علیه‌السلام چنین می‌نویسد او را باقر از این جهت گفتند که همچنان که زمین را می‌شکافت تا کنوز و خزائن و معادن و منابع و جواهر قیمتی آن کشف گردد و ظاهر شود او زمین علم را شکافت و لطایف و دقائق و معارف و حقایق احکام را با حکم و لطائف آن ظاهر ساخت که بر کسی جز روشن ضمیران آشکار نبود و به این حقایق کوردلان بدطینت و بد سریرت واقف نخواهند شد و لذا او را باقر علم و جامع علم و ناشر علم و بلند گرداننده علم گفتند. ابن جوزی می‌نویسد انما سمی البقر من کثرة سجوده بقر السجود جبهته ای فتحها و وسعها و قیل لغزارة علمه امام پنجم را بدینجهت باقر گفتند که از بس سجده کرد پیشانی پینه کرد و شکافته شد و برای آنکه علم او وسیع بود و علم و دانش را شکافت باقرالعلم گفتند. شیخ صدوق ره از جابر جعفری روایت می‌کند که چون او علم و دانش را شکافت او را باقرالعلم گفتند بقر العلم بقرا ای شقه شقا و اظهرا اظهارا جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: [صفحه ۵] سمعت رسول الله یقول (ص) انک سندرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فاذا لقیته فاقره منی السلام جابر می‌گوید این سخن در نظرم بود تا آنکه در کوچه‌های مدینه طفلی را دیدم به آن شمائل پیش رفتم پرسیدم نام تو چیست گفت محمد بن علی بن الحسین گفتم جدت رسول الله سلام به تو رسانید و پیشانی او را بوسیدم ... فقال شمائل رسول الله و الذی نفس جابر بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی

محمد بن علی بن الحسین فاقبل الیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله یقرئک السلام ... آنگاه برگشت به خانه و به پدرش گفت رفتم خدمت حضرت سجاد فرمود آری این همان است که باقرالعلوم خواهد بود. خطیب بغدادی روایت می‌کند که جابر بن عبدالله انصاری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا امر فرمود که سلام او را به تو برسانم قال جابر الانصاری للباقر - رسول الله امرنی ان اقرئک السلام شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد که ابوجعفر محمد بن علی فرمود دخلت علی جابر بن عبدالله الانصاری فسلمت علیه فرد علی السلام ثم قال لی من انت و ذلک بعد ما کف بصره فقلت محمد بن علی بن الحسین فقال یا بنی ادن منی فدنوت منه فقبل یدی ثم اهوی الی رجلی یقبلهما فتنحیت عنه ثم قال لی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرئک السلام فقلت و علی رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته در روایت شیخ است که جابر چشمش خوب نمی‌دید که درب خانه علی بن الحسین سجاد رسید کودکی را دید آمد درب در گفت نزدیکتر بیا تو را بینم آنگاه پرسید نامت چیست گفت محمد پرسید پسر کیستی گفت علی بن الحسین او را بغل نمود بوسید و بر پای او افتاد و سلام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به او رسانید و لقب او را اعلام کرد که پیغمبر تو را چنین لقب داده است باقرالعلوم

صورت و سیرت امام محمدباقر

ابن شهر آشوب می‌نویسد کان ربع القامه رقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال احمر علی جسده ضامر الکشح حسن الصورت مطرق الراس - اسمر معتدل امام محمدباقر علیه السلام متوسط القامه چهارشانه سفیدرو - سیاه‌مو بود خالی بر صورتش از [صفحه ۶] خاندان هاشمی علامت سیادت باقی مانده و خال سرخی بر بدنش بود. صدای گرم و جذاب داشت سر و گردن بلند و بزرگ و گندم‌گون داشت قیافه هاشمی و صورت پسندیده جذاب و بشره گیرنده و صدای فریبنده داشت که هر کس به دیدن او فریفته می‌گردید. «کان اصدق الناس لهجۀ و احسنهم بهجۀ و ابذلهم مهجۀ اقل اهل بیته مالا و اعظمهم مؤنۀ و کان یتصدق کل جمعۀ بدینار و کان یقول الصدقة یوم الجمعة تضاعف لفضل یوم الجمعة علی غیره من الایام و کان اذا احزنه امر جمع النساء و الصبیان ثم دعا فآمنوا و کان کثیر - الذکر کان یمشی و انه لیزکر الله و یاکل الطعام و انه لیزکر الله» او راستگوترین مردم در لهجه و بهترین آنها در قیافه و با گذشت‌ترین آنها در ارشاد و هدایت بود او از جهت مال دنیا کمتر از همه فامیل داشت و بیشتر از همه بذل و بخشش می‌کرد هر روز جمعه صدقه می‌داد در هر مشکلی زن و فرزند را جمع می‌کرد دعا می‌نمود آنها را با آمین گفتن تعلیم می‌داد و بسیار در ذکر خدا بود. ابن صباغ در صورت و سیرت امام محمدباقر علیه السلام می‌نویسد: اسمر اللون و معتدل القامه بود - شاعرش کمیت و سید حمیری در باناش جابر جعفی نقش خاتمش رب لا تذرنی فردا بود غلام او نقل می‌کند که با ابی جعفر محمد بن علی الباقر وارد مسجد الحرام شدیم تا چشمش به کعبه افتاد به گریه افتاد گفتم پدر و مادرم فدایت مردم به تو می‌نگرند که چگونه عمل می‌کنی تا فرا گیرند شما گریان شدی فقال ویلک یا افلح و لم لا ارفع صوتی بالبکاء لعل الله تعالی ینظر الی برحمۀ منه فافوز بها فرمود وای بر تو چگونه صدای من به گریه بلند نشود شاید خدای تعالی نظر رحمتی فرماید که بدان فائز و رستگار توان شد آنگاه طواف کرد آمد مقام ابراهیم نماز گزارد و چون فارغ شد به سجده رفت و آنقدر اشک ریخت که محل سجده‌اش تر شد [۷]. امام پنجم در صورت و سیرت چون جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در عبادت شاگرد مکتب زین العابدین و وارث سجاد است در رفتار و گفتار مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام خود را ملاک عمل برای تعلیم و تربیت قرار داد خود قبل از هر درس که بیاموزد عمل می‌کرد [صفحه ۷] تا ترجمان عملی گفتار خود باشد. صدقه بسیار می‌داد با حزم و حلم و فتوت و جوانمردی بود از لغزشهای زبردستان صفا و گذشت می‌نمود - برای کودکان خانه مانند یک معلم آنها را به دانش و بینش درس فضیلت و اخلاق می‌داد - در ساحت حق چنان خاضع و خاشع می‌شد که مو بر بدنش راست می‌گردید و بی‌اختیار گریه می‌کرد و از خوف خدا غش می‌نمود آداب اجتماعی را کاملاً با ادب فردی به هم آمیخته عملاً به مردم مسلمان می‌آموخت در فضایل

نفسانی و اخلاق و آداب و ادبیات و رسوم و شئون ملی چنانچه در صفحات بعد روشن خواهد شد می‌بینیم که امام پنجم مانند جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسخه منحصر به فرد و دارای صفات اضداد بود و همه را به موقع و مقتضای زمان و مکان به اجرا و عمل می‌گذاشت تا مسلمین را به فضیلت بیاراید. شیخ مفید می‌نویسد: «کان علیه‌السلام ربع القامه دقیق البشره جعد الشعر اسمر اللون خال علی خده و خال احمر فی جسده ضامر الکشح حسن الصوت مطرق الرأس» میانه بالا - باریک بشره - مجعد مو - گندم گون - خال هاشمی بر گونه و خالی سرخ رنگ بر بدن داشت میان باریک خوش آهنگ بزرگ سر بود و قامتی و تناسبی جاذب و جالب داشت. قال رسول الله فی حدیث جابر بن عبدالله الانصاری المروی فی کتب الفریقین سترک رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا بنا براین باید شمائلی را که برای پیغمبر خاتم النبیین در کتاب پیشوای اسلام نوشتیم برای امام محمدباقر علیه‌السلام وصف کنیم زیرا نامش نام پیغمبر و صورتش چون صورت پیغمبر بود و علمش چون علم او می‌شکافته است سینه پهناور علم را و تجزیه و تحلیل می‌کرده و اشکال و ابهام و اجمال را به تشریح و توصیف خود حل و هضم می‌فرموده است همان صلابت و مهابت که پیغمبر داشت همان قیافه جذاب و گیرنده که هر بیننده را می‌فریفت امام محمدباقر علیه‌السلام داشت هر کجا می‌نشست جمعی بی‌اختیار به دور او جمع می‌شدند و عرض ادب و ارادت و علاقه می‌کردند. آن حضرت در سیرت دارای سیرت جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود اکثر اوقات از خوف خدا گریان می‌شد و غش می‌کرد و صدای خود را به گریه بلند می‌نمود و جای سجده او مانند [صفحه ۸] سینه شتر پینه کرده بود و هر وقت خندان می‌شد می‌گفت الهی لا تمقتنی خداوندا ما را دشمن یکدیگر مگردان و مجسمه‌اش درس تواضع بود او منبع علم و کانون فضیلت و معدن کرم بود دارای مزارع و املاکی بود غلامانی داشت که پس از درس علم و فضیلت به این امور اشتغال می‌ورزید و هر چه بدست می‌آورد انفاق در راه خدا می‌فرمود - به طوری که او را در زمان خودش اسخی الناس گفتند علماء همه در محضرش چون قطرات باران در سیل آسمانی بودند او چون چشمه‌ای منفجر می‌شد و آب حیات علم و دانش بیرون می‌ریخت چنانچه گفته یا عروه الدین المبین و بحر علم العارفینا یا قبله للانبیاء و کعبه للطائفینا من اهل بیت لم یزالوا فی البریه محسنینا التائبین العابدین الصائمین القائمین العالمین الحافظین الراکعین الساجدینا یا من اذا نام الوری باتوا قیاما ساهرینا

پدر و مادر امام محمدباقر

مورخین و محدثین اتفاق دارند که مادر امام محمدباقر علیه‌السلام فاطمه بنت حسن بن علی المجتبی سبط اکبر می‌باشد و کنیه او ام عبدالله بود و ام‌الحسن هم گفته‌اند و این امام اولین نقطه التقاء بین سبطین است که سادات حسنی و حسینی و فاطمی و علوی همه باید به امام محمدباقر علیه‌السلام برسند و لذا سادات طباطبائی به کسانی اطلاق می‌شود که به این امام سند اتصال شجره خود را برسند. ابوالصباح نقل می‌کند که پس از فاطمه زهرا (س) زنی مانند فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام به آن نبالت شأن و جلالت قدر و شباهت در سیرت و صورت نیامده است. شافعی می‌نویسد: مادر امام محمدباقر مکنات به ام‌الحسن و ام عبدالله بود که نامش فاطمه بنت حسن بن علی است. در اصول کافی شرحی در مقام جلالت این بانوی مجلله می‌نویسد از آن جمله از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که فرمود مادر من پای دیوار شکسته نشسته بود دیوار مشرف بر خراب شدن بود و صدائی به گوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لا- و حق المصطفی ما اذن الله لک فی السقوط یعنی به حق حضرت مصطفی خداوند اذن نداده تو را بر سر ما خراب شوی آرام باش دیوار همان قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار [صفحه ۹] گذشت آن وقت دیوار فرود آمد پدرم که شنید صد اشرفی تصدق داد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره فاطمه بنت حسن علیه‌السلام می‌فرماید کانت صدیقه و لم تدرک فی آل الحسن امرأة مثلها فرمود فاطمه دختر امام حسن مجتبی یک صدیقه و راستگوئی بود که در خاندان آل حسن نظیر نداشته است و از این روایات استفاده می‌شود که این بانوی مجلله دارای مقامات علمی بود و تصرف در

عالم کون به اجازه حق داشته و از آینده خود و اینکه حامل مقام امامت بود خبر داشته است باید هم چنین باشد که بانوان خاندان عصمت و طهارت تربیت شده مهد علم و امامت بود و این مرتبه را تا حدی به ارث برده‌اند آنها صدفهای حامل به لؤلؤ درخشان بود که پرتوافکن دانش و بینش شده‌اند و بهترین شاهد صادق این است که این شخصیت بزرگ نقطه التقاء و مرکز اتصال دو صف از خاندان رسالت بوده‌اند که از امام حسن مجتبی علیه‌السلام و امام حسین سیدالشهداء در سلسله حسب و نسب به هم می‌پیوندند و سادات طباطبائی از مفاخر عالم در میراث فضیلت اخلاقی و سیادت می‌باشند.

هاشمی طباطبائی

«اول من اجتمعت له من ولادة الحسن و الحسين فهو هاشمی من هاشمیین و علوی من علویین و فاطمی من فاطمیین الا جعفر محمد بن علی الباقر» هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی - طباطبائی صفات جمال و جلال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یگانه دختر باقی مانده‌اش تجلی نمود و او میراث فضایل و مناقب و سجایا و کمالات پدر گردید. امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام آن مرد آسمانی و آن فکر بلندی که عقل و درک بشر به آن نمی‌رسد دارای مزایا و سجایای نفسانی ملکوتی بود که نسخه منحصر به فرد و یکه‌تاز عرصه فضیلت و کمال و علم و حلم و شجاعت و تقوی بود او هم آثار معنوی خود را به وراثت بین دو فرزند دلبندها حسن و حسین تقسیم کرد که حلم حسنی و شجاعت حسینی در دنیای بشریت برای کسی مکتوم و پنهان نیست این همه علم و فضیلت و شرف و سماحت و جلالت و مقام از این زن و شوهر که یگانه خاندان عصمت و طهارت بودند به وراثت غریزی و تربیت دینی به فرزندان منصوب به امامت و منصوص به ولایت منتقل گردید امام حسن مجتبی علیه‌السلام دختری آورد به نام فاطمه و امام حسین (ع) نیز دختری آورد به نام فاطمه این دو دختر را پسر عموها به دستور جدشان گرفتند زیرا آئینه [صفحه ۱۰] سر تا پا نمای نجابت و عفت و عصمت و جلالت و نبالت شأن بودند آنها نماینده سر تا پای فضیلت و کمال جده‌شان فاطمه زهرا و وارث سجایای ملکوتی پدرانشان سبطین بودند. دختر امام حسین علیه‌السلام را پسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام گرفت و دختر امام حسن مجتبی را پسر امام حسین سیدالشهداء علیه‌السلام گرفت اما چون امامت و ولایت در صلب سیدالشهداء قرار داشت تمرکز این همه سجایا و ملکات در خاندان علی بن الحسین علیه‌السلام و فاطمه دختر امام حسن مجتبی انعکاس همان غرایز و سجایای خانه فاطمه زهرا را تجلی داده و در علم و تقوی و عبادت و فضیلت و جلالت و نبالت شأن این زن و شوهر خاندان عصمت و طهارت گردید و صفات بارزه عالی اخلاقی و علمی خاندان نبوت و ولایت را آشکارا نمودند و نشان دادند که در مجد و علو و همت و رفعت مقام و فضیلت و مکارم اخلاقی دیگر نظیر و شبیهی نخواهند داشت امام محمدباقر در شرف قبیله‌ای و شرف شخصی و خانوادگی و در سماحت و ریاست و شرف و منصب و علو همت و فخر و حسب و طهارت و عصمت و عفت منحصر به فرد بود زیرا او از جهت پدر و مادر در مجد و شرف بود و نقطه التقاء امامت و ولایت سبطین و خاندان عصمت و طهارت حسنین و مرکز انتساب سادات حسنی و حسینی گردید - و تنها مصب التقاء سادات می‌شود که تمام سلسله هاشمی - علوی - فاطمی - حسنی - حسینی به نام طباطبائی به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌رسند که پدرش سید الساجدین پسر امام حسین و مادرش ام عبدالله فاطمه بنت امام حسن مجتبی است و خود سر حلقه مرکز التقاء دو نسب می‌باشد - و بدین جهت می‌توان فخر و مباهات نمود به چنین حسب و نسبی - سادات علوی و فاطمی یا سادات حسنی و حسینی و موسوی و رضوی همه از نسل این زن و شوهر می‌باشند و چون نسل پیغمبر در اولاد فاطمه زهرا (س) قرار گرفت نه اولاد علی علیه‌السلام و لذا پسران فاطمه زهرا هر دو امام بودند و اگر محسن هم سقط نشده بود و او را نکشته بودند حتما او هم امام بود و اولاد اول سید بودند در حالی که از اولاد علی علیه‌السلام از غیر صدیقه طاهره مانند محمد حنفیه - فرزند ام‌البین و غیره هیچ یک امام نشدند و فرزندان آنها سید نیستند و سیادت مخصوص ذریه فاطمه زهرا است که از نسل حسن و حسین علیه‌السلام باشند و به همین جهت مفهوم کوثر که کثرت اولاد و ذراری پیغمبر

باشد از فاطمه است حقیقت کوثر. در خارج مفهوم شگفت آمیزی نشان داد مثلا سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی ترک دستور داد در قلمرو سیاسی حکومت خود سادات را بشمارند قریب بیست میلیون سید در [صفحه ۱۱] منطقه حکومت خلیفه عثمانی بودند و در عصر سید جمال اسدآبادی حزب علویین در قاهره به یک صد و بیست و پنج هزار نفر رسید و در عصر ما از سادات ایران و عراق احصائیه اجمالی به عمل آمد قریب سه میلیون سید از اولاد فاطمه زهرا می‌باشند و اینها همه در نقطه التقاء خاندان امام محمدباقر و فاطمه دختر امام حسن علیه‌السلام می‌باشد و این خاندان با فضیلت و کمال دارای فضایل نفسانی هستند که مخصوص به خودشان می‌باشد و ما در کتاب فاطمه زهرا (ع) شمه‌ای در این موضوع بحث نمودیم - و امروز سادات طباطبائی باید به این حسب و نسب افتخار نمایند که از دو جانب به دو امام می‌رسند که هر دو از بطن سیده‌النساء العالمین (س) می‌باشند.

لباس امام محمدباقر

اسلام دین عقل و استدلال و رفاء و اعتلاء است و لذا مانند سایر مذاهب و ملل پیرامون جزئیاتی که سد نیل به مدارج عالیه است از نظر موضوعیت بحث نکرده بلکه تعلیمات اسلامی کلیه در آداب و رسوم و شئون اجتماع از نظر طریقت بود و لذا درباره لباس غرض شارع اسلام لباس نظیف و پاک از مال خاص و خالص بوده حرام و غضب و نجس و پلید را اکیدا منع فرمود اما در اینکه از چه پارچه و به چه صورت و شکل دوخته شود در این موضوع بحثی نکرده و مورد توجه قرار نداده است. و موضوع ضرب‌المثل معروف من تشبه بقوم فهو منه که معلوم نیست از سخنان کیست شباهت عملی به کفر و شرک و بت پرستی و مسیحیت و یهودیت و صهیونیت و غیره است در شباهت لباس ابداء توجهی بلکه نظری نداشته زیرا او می‌خواست نفوس بشر را که در تمام اشکال و صور و همه قبایل و عشایر و آداب و عادات هستند اصلاح کند و روحیه آنها را مهذب نماید و به کمال مطلوب خود سوق دهد - و لباس عاریه‌ای است که ربطی به عقاید و افکار ندارد و به همین نیروی معنوی بود که تمام قبایل مختلف ایران را از رومی و ترک و تاتار و مغول و چینی و الوار و اتراک و ترکمن و عرب و فارسی حضری بدوی و در افریقا سیاهان بومیان و حتی مردم سواحل و جزایر اندونزی و هند و ژاپن و چین و غیره و حتی مردم مختلف ممالک اروپا و حتی امریکا را به صورت مسلمان در یک وحدت فکری آورد و تمام همت و جدیت مسلمین در وحدت فکری بود نه وحدت رنگ و لباس و آداب و عادات جواهر از اعراض بسی فرق و بسیار امتیاز داد و اسلام در پرورش جواهر ذات و گوهر نفس که بقاء و دوام و حیات معنوی دارد بذل سعی نموده هیچ وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مردم و در دعوت خویشان نفرموده چنین و چنان لباس بپوشید بلکه قرآن می‌فرماید یا ایها المدثر قم فاندز و ربک فکبر و ثیابک فطهر لباس خواه لباس [صفحه ۱۲] ظاهر یا لباس معنی باید پاک و پاکیزه و طیب و طاهر باشد از مال غضب و حق دیگران نباشد و امام المتقین فرمود لباس خود را که اعراب بلند می‌پوشیدند روی زمین مکشید و یا مانند کردان امروز و اعراب بدوی آستینها آنقدر بلند بود که تا بازو می‌بستند فرمود قصر لباسک لاتقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا در پرهیز باقی بماند و پاکیزه باشد اما در اینکه چه رنگ و از چه نوع و از چه صورت در این موضوع ابداء بحثی پیش نیامده و لذا تشبه و شباهت باید در عمل باشد نه در لباس اخبار دیگری از همین امام علیه‌السلام خواهیم دید که فرمود لباس هر کس لباس عصر و معمول روز است و البته اختلاف صور و اشکال برای تفاهم قبایل و عشایر و اقوام است فقط و لباسی که مورد توجه اسلام است لباس تقوی می‌باشد که فرمود و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم شیخ کلینی در کافی به سند خود از زراره نقل می‌کند که حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام همیشه برای نماز با فرزندان و کسان خود به طرف مسجد می‌رفت و لباس فاخر می‌پوشید یک جبه خز طلائی رنگ و یک روپوش خز سبز رنگ می‌پوشید عطر استعمال می‌کرد با کمال وقار و سکینه به طرف مسجد می‌رفت برخی به آن حضرت ایراد کردند که جدت امیرالمؤمنین لباس خشن وصله‌دار می‌پوشید شما لباس خز قیمتی در بر می‌کنید؟! فرمود مقتضی آن عصر که عمر زمامدار بود آن بود و این عصر که خلفای اموی هستند این است آنگاه لباس

زیر خود را نشان داد پیراهن خشنی از روی ورع و تقوی در زیر پوشیده بود و لباس خزی روی آن می پوشید تا مردمی که چشمشان در عقلشان قرار دارد به نظر احترام بنگرند و آنها که به دیده بصیرت امام را می شناسند به آن لباس بینند - نه چون زاهدان مدلس که در زیر لباس حریر می پوشیدند و برای فریب مردم در رو لباس کرباس به تن می کردند و زهد خشک می فروختند امام محمد باقر خواست به مردم بفهماند که زهد و تقوی و خضوع و خشوع باید برای خدا باشد و به روشی که پیغمبر خدا دستور فرمود عمل کنند نه مانند مرتاضین هند ریاضات شاقه غیر شرعی یا چون صوفیان و زاهدان تظاهر و خودفروشی کنند و چنان بنمایند که چنان نباشند، ولی مردان خدا اگر در ظاهر صورت از سیلی سرخ می داشتند در باطن برای خدا به کرنش می افتادند و آنچنان که در دل بودند در ظاهر می نمودند [صفحه ۱۳]

ادله امامت حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام

اشاره

ادله امامت را عقلا- و نقلا- در دو جلد از کتب گذشته نقل کرده ایم [۸] اینکه برای تشحیذ افکار نیز یکی دو حدیث به نظر خوانندگان می رسانیم. شیخ مفید در ارشاد نقل می کند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرزند خود محمد را از بین سایر فرزندان به امامت و قیام به امر ولایت پس از خود نصب و وصیت فرمود درباره امامت آن حضرت و اینکه نام محمد بن علی باقر العلوم در ساق عرش به خط نور نوشته شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از میلادش خبر داده احادیث متواتر در دست است. شاهد زنده این است که امام سجاد علیه السلام موقع رحلت و دایع نبوت و سلاح ولایت را که از دلایل امامت است به فرزندش محمد بن علی باقر العلوم تحویل فرمود کلینی در کافی روایت می کند که چون حضرت سجاد مریض شد و مشرف به موت بود یک صندوقچه و سبدی را بیرون آورد و محمد را صدا کرد به او سپرد و این عمل چهار روز به رحلت او مانده بود و چون امام زین العابدین علیه السلام در گذشت برادران آمدند برای تقسیم ارث فرمود حق مرا داده است و آن در این صندوق است که شما را نصیبی از آن نیست و آن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است [۹]. صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ادله امامت بود مانند تابوت بنی اسرائیل است که دلیل نبوت پیغمبران بنی اسرائیل یا اوصیاء آنها بود و هر خانه‌ای که تابوت بنی اسرائیل بود آن خانواده را اهل بیت نبوت بنی اسرائیل می شناختند به شرحی که در کتاب تاریخ انبیاء نوشته ام و صندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان حال را داشت و روایتی داریم که می فرماید حیثما دار التابوت اتوالنبوه و حیثما دار السلاح فینا فتم الامر که این سلاح نبوت دست امام زمان قائم آل محمد و مهدی علیه السلام امت اسلام می باشد. در حدیث لوح هم که دیدیم پیغمبر در شب معراج اسامی اوصیاء خود را در ساق عرش دید و جبرئیل گفت اینها ائمه معصومین و اوصیاء ۱۲ گانه تو هستند که یک خبر آن را نقل می کنیم. شیخ مفید و کلینی هر دو روایت کرده اند به اسناد خود از حضرت صادق (ع) که فرمود «قال ان الله انزل علی نبيه کتابا قبل وفاته فقال يا محمد هذه وصيتك الى النجيه [صفحه ۱۴] من اهلك قال و ما النجيه يا جبرئيل فقال علی بن ابیطالب و ولده و کان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه النبی (ص) الی امیر المؤمنین علیه السلام و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیہ ففک خاتما و عمل بما فیہ ثم دفعه الی ابنه الحسن ففک خاتما و عمل بما فیہ ثم دفعه الی الحسین فوجد فیہ ان اخرج بقوم الی الشهاده فلا- شهادة لهم الا- معک و اشر نفسک الله عزوجل ففعل ثم دفعه الی علی بن الحسین ففک خاتما فوجد فیہ ان اطرق و اصمت و الزم منزلك و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین ففعل ثم دفعه الی ابنه محمد بن علی ففک خاتما فوجد فیہ حدث الناس و افتمهم و لا- تخافن الا الله عزوجل لا سبیل لاحد علیک ثم دفعه الی ابنه جعفر ففک خاتما فوجد فیہ حدث الناس و افتمهم و انشر علوم اهل بیتک و صدق آباءک الصالحین و لا تخافن الا الله عز و جل و انت فی حرز و امان ابدا ففعل ثم دفعه الی ابنه موسی و

کذلک یدفعه موسی الذی بعده ثم کذلک الی قیام المهدی علیه السلام» [۱۰]. در این حدیث نص امامت و لزوم نصب آن از طرف پیغمبر تصریح شده و اینکه خود پیغمبر (ص) چگونگی ولی و امام و خلیفه و وصی خود را معین فرموده و این ودیعه و آثار امامت به سنت نبوت دست بدست گردیده چنانچه در کتاب تاریخ انبیاء تشریح نمودیم اسرار و ودایع نبوت از پیغمبر اول که آدم ابوالبشر بوده دست به دست از آنها به وصی بعدی نقل شده و هر کجا پیغمبری مبعوث شده وصی پیغمبر قبلی ودایع امامت و نبوت را به او تسلیم کرده و دست به دست از آدم تا خاتم الاوصیاء نقل شده و اکنون همه آن ودایع دست امام زمان است - و در این حدیث امام ابوجعفر محمد باقر علیه السلام تصریح و تشریح به امامت و صفات خاصه خود گردیده و به او دستور داده شده به فرزندش جعفر و او به موسی تا آخر تسلیم نموده بسپارد تا به دست امام زمان رسیده و در این حقیقت همه مسلمین امامیه معترفند.

امام محمد باقر علیه السلام و امامت

گفته شد به دلایل عقلی و نقلی وجود امام واجب و محور عالم کون و فساد است نمی‌تواند زمین خالی از حجت باشد زیرا اولاً خداوند عالم در سوره بقره آیه ۱۸ تصریح فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفه اول فردی که از افراد بشر آفرید آن را خلیفه و جانشین خود گردانید و پس از او بندگان را آفرید و به اطاعت و پیروی خلیفه خود راهنمایی فرمود و انسان را در مراحل تکامل جسمانی و عقلانی قرار داد که مدتی در تحت رهبری عقل و زمانی بلا انقطاع زیر نظر [صفحه ۱۵] امام و حجت به کمال مطلوب خود برسد - نصب این امام و خلیفه با خداوند است زیرا اگر با خلق باشد اولاً معرفت به حال افراد ندارد ثانیاً انتخاب بشر روی سطح فکر و معرفت خود اوست و هر روز بر نقص فکر و علم خود پی می‌برد و اگر بدست او انتخاب شود باید هر روز امام و خلیفه عوض گردد در حالی که امام باید عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد و نقشه عالم وجود زیر نظر او باشد از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات آگاه گردد تا بتواند مهمام امور تشریعی بشر را بدست گرفته رتق و فتق شئون معنوی او را بنماید - و چون آراء خلائیق متفاوت و مختلف و در شدت و ضعف است و هر روز حادثات غیر متناهی دارد نمی‌تواند امام و خلیفه معین کند مگر آن که بگویند امام و خلیفه به معنی عرفی است که هر پیشوا و پیشنماز و قائد و زعیم را امام گویند و جانشین او را خلیفه نامند اما از دست این امام و خلیفه کاری پرداخته نیست امام و خلیفه در نظر شیعه امامیه کسی است که دست یلی الحقی داشته از منبع علوم غیبی سرچشمه گرفته و به جنبه یلی الخلقی به مردم تعلیم کند و بشر را از حسیض ذلت جهالت و ضلالت به شاهراه هدایت و ارشاد برساند و این کار هر کس نیست جز برگزیدگان الهی و تربیت شدگان مکتب ربوبی که به احوال تمام مخلوق از عالی و دانی واقف افکار و ضمائر مردم را می‌داند به اسرار و رموز آگاه است و اقتضاء زمان و مکان و ابراز قدرت را برای حفظ دین و مصالح عمومی بشر می‌شناسد - تا سطح افکار و اندیشه آدمیان را به کمال سعادت خود برساند - که سنت الله لا یتبدل و لا یتحول این سنت ربوبی است که تغییر و تبدیل نخواهد کرد - از آفرینش آدم تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت و از آن تاریخ تا روز قیامت زمین خالی از حجت نخواهد ماند - و لن تجد لسننت الله تبدیلاً و در این سنت تبدیلی رخ نمی‌دهد و همچنین اوصیاء انبیاء که در این سنت بوده‌اند و در کتاب تاریخ انبیاء نوشته‌ایم از آدم تا نوح و از نوح تا ابراهیم و از آن پس تا زمان موسی و عیسی علیه السلام تا برسد به خاتم النبیین عدد اوصیاء دوازده نفر بوده‌اند که در کتاب اثبات الوصیه اسامی اوصیاء انبیاء از آدم تا خاتم و وصی پیغمبر آخرالزمان تا عصر ما و تا روز قیامت یک به یک تشریح و توضیح داده شده است - و مخصوصاً نسبت به اوصیاء خاتم النبیین (ع) تصریح شده که کلهم من قریش و کلهم من العتره الهاشمیه و الحدیقه المصطفویه و الدوحه الاحمدیه و العصمه الفاطمیه که اسامی آنها در کتب فریقین به نام و نشانی و کنیه و القاب تعیین و ضبط شده است. [صفحه ۱۶] یکی از دلایل عقلیه که به نظر نگارنده رسیده و بسیار جالب توجه است این است که هر بشری دارای حواس ظاهری و باطنی است احساس و ادراک می‌کند می‌بیند و می‌شنود و می‌بوید - می‌گوید - لمس می‌کند و درک می‌کند و غیره. این حواس برای همین معانی است اما چون در

مقدار احساس میزان و حد و حصر و مرزی تعیین نشده باید عقلی باشد تا مقدار خوردن و بوئیدن و لمس کردن و گفتن و شنیدن را به آدمی بفهماند و حسن و قبح را که کار و وظیفه عقل است تشخیص دهد اگر عقل نباشد آدمی در حس تشنگی نمی‌داند چقدر آب بیاشامد در حس گرسنگی نمی‌داند چقدر بخورد در حس لمس نمی‌داند چه میزان ملامسه کند در سخن گفتن و سکوت و حرکت و سکون و جذب و دفع و ضبط و حفظ و فکر و تفکر حواس میزانی ندارد فقط آلت حس است عقل باید رهبری کند که تا چه حد لازم است و بیش از آن حد مضر است - و لذا گفته‌اند عقل در بدن انسان به منزله پیغمبر و امام و خلیفه است در خارج که حدود و ثغور و حسن و قبح و کسر و نقصان و ادب و آداب و شئون فردی و اجتماعی و ملی را عقل معین می‌کند عقل است که میزان حب و بغض و عداوت و اسباب دوستی و دشمنی را تشخیص می‌دهد که اکنون نمی‌خواهیم در وصف عقل و خواص آن و ارزش جوهر عقل سخن به میان آوریم زیرا در کتاب مکتب اسلام مفصل در اطراف این گوهر گرانبها که تنها ارزش آدمی بدان است بحث کرده‌ایم اینجا فقط می‌خواهیم بگوئیم عقل در بدن پیغمبر باطنی است و انبیاء و اوصیاء در عالم به منزله عقل در بدن هستند که مصالح اجتماعی و فردی را معین می‌کنند و به آدمی می‌آموزند تا رشد عقلی نموده به کمال انسانیت برسد عالم صغیر با عالم کبیر ارتباط و تشابه کاملی دارد که هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر وجود دارد. اترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر همان‌طور که عالم صغیر مشتمل بر عاقله‌ای است که خیر و شر او را معین می‌کند عالم کبیر هم مشتمل بر عاقله‌ای است که از آن تعبیر به امام و پیغمبر و حجت شده ولایت مطلقه الهیه در وجود خلیفه الله باقی است که خیر و شر اجتماع را معین می‌فرماید و بشر را به مصالح عالی خود که ضامن سعادت باشد ارشاد و هدایت و ارائه طریق و ایصال به مطلوب می‌کند. و باید گفته شود همان‌طور که آدمی در قبول فرامین عقل مختار خلق شده و عقل خیر و شر و ثواب و عقاب را نشان می‌دهد خواه قبول کند به سعادت برسد یا رد کند به شقاوت بماند پیغمبران هم خیر و شر اجتماع را از نظر قبول دین و مصالح نوعی و فردی می‌گویند و مردم را [صفحه ۱۷] دعوت به حق و حقیقت می‌کنند - و راه کمال انسانیت و یا سقوط و ذلت و بهیمیت را نشان می‌دهد تا که قبول افتد و چه در نظر آید. از طرفی خالق عالمیان دستور مؤکدی به وسیله تمام انبیاء صادر فرموده که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهاوا هر چه پیغمبران به شما بشر تعلیم می‌کنند و راهنمایی می‌نمایند موجبات سعادت و کمال و عزت و فوز و فلاح است بگوید و استقبال کنید و به اجرا گذارید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند پرهیزید و از آن احتراز کنید تا سعادت‌مند شوید بنابراین بیان امام معصوم علیه السلام حجت خدا بر خلق و خلیفه الله و وصی پیغمبر و مجری شریعت و احکام آسمانی می‌باشد که بشر را به همین سعادت رهبری می‌کند - و مانند عقل در بدن هیچ وقت اجبار و قهر و اصرار نمی‌کنند بلکه دلایل و براهین عقلانی و علل و اسباب خیر و شر را در مقابل چشم شما می‌گذارند و نمونه‌های بارز تاریخی آن را از افراد بشر و از اقوام و ملل گذشته به شما نشان می‌دهد تا قبول کنید به سعادت برسید و چنانچه تمرد و انحراف ورزیده به شقاوت سقوط کنید. به عبارت دیگر ائمه و اوصیاء انبیاء اطباء روحانی هستند که نبض مزاج بشری را در دست گرفته درخور احتیاج امزجه آنها طبابت و معالجه می‌کنند و چون طباع و امزجه هر عصر و هر زمان و مکان با هم مختلف و متفاوت است باید حجت همیشه در زمین باشد که بشر دردهای درونی و بیرونی نفسانی خود را بر او عرضه کند و استعلاج نماید و البته طیب حاذق آسمانی که از علوم غیبی سرچشمه گرفته باشد و امزجه را بشناسد هرگز خلاف و اشتباه نمی‌کند غیر از اطباء مادی نابخرد و غیرحاذق بی تجربه است که هر دم بخواهند به امزاج مردم تجارب خود را تکمیل کنند تا تجمل خود را فراهم سازند. وجوده لطف و عنایت لطف اخر وجود امام لطف الهی است و توجه او به آموزش و پرورش لطف بالایی لطف است که موجب ایصال به مطلوب می‌گردد اطاعت از امام یا تمرد و انحراف و فرار در خود امام اثری ندارد آنها بی‌نیاز از این عالم و خلق هستند فقط به منظور هدایت و ارشاد در این نشئه آمده‌اند کامل و مکمل بوده و آمده‌اند و اجر و مزد آنها به نص صریح قرآن اجر و مزد اخرویست. قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی بگو ای پیغمبر من از شماها اجری سئوال نمی‌کنیم بلکه اجر من دوستی خاندان من است. [صفحه ۱۸] فان تولیتم

فما سئلتکم من اجر ان اجری الا علی الله و امرت ان اکون من المسلمین ۷۴ سوره یونس اگر از دوستی ما روی بگردانید اجری از شما مطالبه نمی‌کنم زیرا اجر من با خداوند است که ما مسلمانیم. و یا قوم لا اسئلكم علیه مالا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقو ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون ۳۴ سوره هود ای قوم من از شماها اجری و مزدی نمی‌خواهم اجر و مزد من با خداوند است. یا قوم لا اسئلكم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا یعقلون ۵۶ سوره هود ای قوم من از شماها اجر و مزدی مسئلت ندارم زیرا اجر و مزد من با آن کسی است که مرا خلق کرده و تربیت نموده و به این وظیفه امر فرموده است مگر شما تعقل و تفکر نمی‌کنید تا این حقایق را دریابید. و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین ۱۱۰ شعرا و ۱۸۰ و آیه ۱۲۷ شعراء در یک سوره سه جا می‌فرماید از قول حضرت هود و سایر پیغمبران که من مطالبه اجر و مزد رسالت نمی‌کنم اجر من با خدای من است. قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و هو علی کل شیء شهید ۴۷ سوره فاطر ای پیغمبر به مردم دنیا بگو اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم اجر و مزد من با خداوند است که شاهد دعوت و ارشاد و هدایت من است و چندین آیه دیگر که همه حاکی است از ارشاد و هدایتی که اجر و مزد آن آسمانی است و اجر و مزد امام و پیغمبر اطاعت و هدایت خلق است و بدین جهت در سلسله آفرینش اول پیغمبر و امام را آفرید و بعد خلق را که اخبار متعددی متواتر داریم که نور پیغمبر و علی علیه‌السلام دوازده هزار سال قبل از آفرینش آسمان و زمین خلق شده و این تعداد کثرت زمان را می‌رساند برای تفهیم و تفهم ما می‌باشد چه او عقل کل و اشرف رسل بوده و دیگران طفیل وجود او هستند به علاوه که امامت ریاست عامه معنوی است که نباید دست دو نفر باشد بلکه در هر عصر و زمانی باید خلیفه و امام که سر حلقه ولایت مطلقه است یک نفر باشد و همه از او اطاعت کنند و لذا امام حسین علیه‌السلام در زمان برادرش اطاعت [صفحه ۱۹] از امامت او می‌کرد و سایر ائمه نیز چنین بودند - ظهور و خفاء امام منافاتی با ولایت مطلقه او ندارد و لذا امام را تشبیه به آفتاب و نیر اعظم کرده‌اند که زیر ابر باشد یا نباشد همان پرتو روشن کننده جهان را دارد. این مفتاح عقلانی برای وجوب وجود امام است که عقلا باید باشد و فقدان او سبب وقفه چرخ عالم وجود است زیرا امام محور عالم است و وجود ائمه ابدیت دارد آنها مانند کابینه و دولتهای سلاطین بشری نیست که هر چند صباحی قابل ترمیم و تعویض و تکمیل و غیره باشد بلکه انتخاب اعضاء دولت کابینه سلطنت الهیه چنان شده که از بدو آفرینش تا پایان آن بدون تغییر و تبدیل چهارده معصوم پاک خاندان دولت ابدی و ازلی الهی می‌باشند که به صورت مرگ و حیات چرخ عالم وجود را می‌گردانند و آثار آنها در مرگ و حیات یکسان و شمع وجودشان در هر حال پرتو افکن است.

ادله امامت

بدون تردید با اسناد و مدارکی که در دست است ائمه معصومین امامیه یکی پس از دیگری منصوب و منصوصا سر حلقه ولایت را در دست گرفته و به نام و کنیه و القاب در ساق عرش الهی مشهود همه ملائکه بودند و پیغمبر (ص) خود دید و بر او عرضه شد که اینها اوصیاء پیغمبر خاتم هستند اول آنها علی بن ابیطالب خلیفه و وصی بلافضل پیغمبر و یازده نفر اولاد او به طریقی که در کتب مربوطه نوشته‌ایم تا مهدی آل محمد (ص) امام و پیشوای مسلمین می‌باشند و هر کجا هم اختلاف رخ داده با احتجاج و مباحله و استدلال عقلی و نقلی روشن گردیده حق با کیست. پس از علی بن ابیطالب علیه‌السلام حسن بن علی سبط اکبر مجتبی و پس از او حسین سید الشهداء بود درباره محمد حنفیه در کتب معتبر هیچ ادعائی از او دیده نشد و نسبتی که به کیسانیه دادند افترای صرف است زیرا اساسا کیسانیه طبقه و طایفه‌ای نیستند و افرادی در تاریخ ندارد بلکه محل تجمع مختار برای انتقام و قصاص بوده است و محمد حنفیه هم نه در حیات خود و نه پس از ممات دعوی نکرده و تربیت شده مهد ولایت امیرالمؤمنین بوده نصوص متواتره را دیده و شنیده و شکی نداشته که پس از برادرش علی بن الحسین زین العابدین امام و پیشوای منصوب آسمانی است و لذا دیدیم که وقتی در حضور حجرالاسود احتجاج کردند حجر به صدائی که به خوبی شنیدند و تصدیق کردند شهادت به امامت سید الساجدین

علیه‌السلام داد و پس از امام سجاد هم حضرت زید ابدا دعوی امامت نکرد فقط برای احقاق حق علویین [صفحه ۲۰] خروج کرد آن هم به تحریک مردم کوفه بود یحیی و زید هیچ کدام دعوی امامت نکردند ولی روی بزرگواری آنها طایفه بزرگی در گوشه‌ای از کره زمین به امامت و سلطنت دامنه‌داری رسیدند که ائمه زیدیه یمن از آن طایفه‌اند و در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» مفصل شرح داده شده و در تاریخ مفصل اسلام نیز ذکر شده است. و به نص وصایت و آثار امامت و حفظ ودایع نبوت شکی نبوده که پس از امام علی بن الحسین علیه‌السلام امام محمدباقر که در علم و فضیلت سرآمد تمام مردم عصر بود امام پنجم مسلمین است چنانچه شافعی در حق آن بزرگوار گفته است. کسی به پایه و رتبه محمد بن علی نبود و پدرش علی بن الحسین او را وصی خود نمود و پس از خود خلیفه مسلمین گردانید او و پدرش امام مفترض الطاعه و معصوم از خطا و ذنوب بوده و چون خلافت به رأی و اختیار نمی‌باشد بلکه به نص ربانی و ابلاغ رسالت نبوت است و فعل و قول معصوم حجت است و باید وصی پیغمبر و هر امام گماشته آسمانی باشد به او معجزات و خرق عادت می‌آموزند تا خود را به مردم معرفی کنند لذا امام محمدباقر علیه‌السلام دارای معجزاتی بود که ابراز فرمود تا مردم او را به امامت بشناسند مفاخر و مناقب و کمالات و فضایل و علم و قدرت و احاطه به همه علوم انبیاء و مرسلین و پاسخ مسائل علمی او نمونه بارز انتصاب آسمانی آن حضرت است و اکنون حدیثی چند درباره ادله امامت حضرت باقرالعلوم نقل می‌کنیم:

حدیث ابوهریره در امامت

ابوهریره روایت می‌کند قال الحسین (ع) دخل علی رسول الله (ص) فاخذه و قبله و قال انت الامام ابن الامام ابوالائمة التسعة قال ابن مسعود من هم یا رسول الله (ص) قال (ص) یخرج من صلب ابنی هذا ولد مبارک سمی جده علیه سیماء العباد و نور الزهاد و یخرج من صلبه سمیی و اشبه الناس بی ینقر العلم بقرا ینطق بالحق و یخرج من صلبه کلمة الحق و لسان الصدق جعفر الراد علیه کالراد علی و یخرج من صلبه مولود طاهر سمر ربعة سمی موسی و یخرج من صلب موسی علی ابنه یدعا الرضا موضع العلم و معدن العلم و یخرج من صلبه محمد المحمود المطهر اطهر الناس خلقا و احسنهم خلقا و یخرج من صلب محمد علی ابنه طاهر الجته صادق اللهجه و یخرج من صلب علی الحسن ابنه المیمون ابو حجة الله و یخرج من صلبه قائم اهل البيت یملاها قسطا [صفحه ۲۱] و عدلا کما ملئت ظلما و جورا له عمر نوح و غیبة موسی و حلم داود و بهاء عیسی ثم تلا علیه‌السلام ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم (سوره آل عمران آیه ۳۸) فقال له علی علیه‌السلام من هؤلاء قال اسماء الاوصیاء من بعدک و العتره الطاهره و الذریة المبارکه و الذى نفس محمد بیده لو ان امرا عبدالله الف عام ثم الف عام بین الرکن و المقام ثم اتانى جاحدا لولایتهم لاکبه الله فی النار کائنا من کان پیغمبر (ص) به رسم مألوف در مسجد خود در مدینه می‌نشست و اصحاب اطراف او را می‌گرفتند این روایت را ابوهریره نقل می‌کند که نشسته بودیم حسین بر رسول خدا (ص) وارد شد پیغمبر خدا او را گرفت بوسید فرمود ای پسر حسین تو پیشوای اهل عالم پسر پیشوای اهل عالم و پدر ۹ نفر از پیشوایان اهل عالم هستی - و فرزندان ۹ گانه تو همه پیشوایان اهل عالم می‌باشند ابن مسعود گفت یا رسول الله نام آن پیشوایان که از اولاد این حسین علیه‌السلام می‌باشند بیان فرما پیغمبر (ص) فرمود از صلب این فرزندم حسین فرزندی نیکو سیرت بیرون می‌آید که بسیار بابرکت است اسم او اسم جدش و سیماء و صورتش سیماء و صورت عباد و زاهدان است نور از صورت او متلألأ هر کس او را بیند می‌فهمد از دنیا گذشته و به آخرت پیوسته است و از صلب او فرزندی آید که نامش نام من است و در شمایل و خلقت شبیه من باشد او علم را می‌شکافد چنانکه زارع زمین را بشکافد و زبان او ندای حق و سخن او بیان حق است و از صلب او جعفر متولد شود که او فرزندی پاک طینت اسمر اللون با ملاحظت و خوش خلق است هر کس او را رد کند سخن مرا رد کرده و از صلب جعفر فرزندی خواهد آمد زیبا و نیکو روی و پاکیزه موی هم اسم موسی بن عمران و از صلب او فرزندی متولد گردد که اسم او علی و رضا خوانده می‌شود او مقرر علم الهی و معدن حلم و صبر است و از صلب او

محمد خارج می‌شود که پاکیزه سرشت و خوش خلق است در صورت و سیرت از همه خلق زمین بهتر است و از صلب او پسری به نام علی متولد می‌گردد پاکیزه خلقت و صادق اللهجه و از صلب او پسری متولد می‌شود به نام حسن صاحب فضیلت و میمنت او پدر کسی است که حجت خدا بر خلق می‌باشد و از صلب او قائم ما آل محمد و اهل بیت متولد گردد که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم عمر او مانند عمر نوح طولانی است و غیبت او چون غیبت موسی و حلم او چون حلم داود و بهاء روشنی او چون نور جمال [صفحه ۲۲] عیسی باشد و خداوند درباره او فرموده ذریه بعضیها من بعض امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که حاضر بود گفت یا رسول الله ایشان کیانند فرمود اوصیاء من می‌باشند پس از تو و آنها عترت طاهره‌اند و ذریه بابرکت من می‌باشند «قسم به آن خدائی که جان محمد به دست قدرت اوست اگر کسی هزارها سال خدا را عبادت کند و دوستی و ولایت این دوازده نفر اوصیاء مرا در دل نداشته باشد یقیناً سرازیر جهنم خواهد شد» با این حدیث امامت محمد باقر علیه‌السلام به نام و نشانی و خصوصیات ثابت می‌شود و عبادت هیچ کس بدون محبت و ولایت او و این خاندان قبول و مقبول نیست

حدیث دیگر در ادله امامت محمد باقر علیه السلام

مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند «قال قدم یهودی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقال له نعتل فقال یا محمد انی استلک عن اشیاء تلجلج فی صدری منه حین فان اجبتنی عنها اسلمت علی یدک قال صلی الله علیه و آله و سلم سل یا باعمره فقال یا محمد صف لی ربک فقال صلی الله علیه و آله و سلم ان الخالق لا- یوصف الا- بما وصف به نفسه و کیف یوصف الخالق الذی یعجز الحواس ان یدرکه و الاوهام ان تمثله و الخطرات ان تحده و الابصار الاحاطة به جل عما یصفه الواصفون نأی فی قربه و قرب فی نأیه کیف الکیف فلا- یقال له کیف و این الاین فلا- یقال این هو منقطع الکیفوفیه و الاینونیه فهو الاحد الصمد کما وصف نفسه و الواصفون لا یبلغون نعته لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد» «قال صدقت یا محمد اخبرنی عن قولک انه واحد لا شریک له و لا شبیه له الیس الله واحد و الانسان واحدا فوحدايته اشبهت وحداية الانسان» «فقال صلی الله علیه و آله و سلم واحد واحدی المعنی و الانسان واحد ثنوی المعنی - جسم و عرض و بدن و روح و انما التشبه فی المعانی لا- غیر» «قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن وصیک من هو فما من نبی الاوله وصی و ان نبینا موسی بن عمران اوصی الی یوشع بن نون فقال نعم ان وصی و الخلیفه من بعدی علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بعده سبطای الحسن و الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین علیه‌السلام ائمة ابرار قال یا محمد فسمهم لی قال نعم اذ امضی الحسین علیه‌السلام فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فابنه جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد [صفحه ۲۳] فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه ابته الحجة ابن الحسن فهذا اثنی عشر اماما علی عدد نقباء بنی اسرائیل قال فاین مکانهم فی الجنة قال معی فی درجتی فی الجنة قال اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک و لقد وجدت هذا فی الکتب المقدمه و فیما عهد الینا موسی بن عمران علیه‌السلام انه اذا کان آخر الزمان یرجى نبي یقال له احمد خاتم الانبیاء لا نبی بعده یرجى من صلبه ائمة ابرار عدد الاسباط فقال یا باعمره العرف الاسباط قال نعم یا رسول الله انهم کانوا اثنی عشر قال فان فیهم لاوی بن ارخیا قال اعرفه یا رسول الله و هذا لذی غاب عن بنی اسرائیل سنین ثم عاد فاطهر شریعته بعد اندراسها و قال مع قرسطیا حتی قتله» «و قال صلی الله علیه و آله و سلم کان فی امتی ما کان من بنی اسرائیل حذ و النعل بالنعل و القذة بالقذة و ان الثانی عشر من ولدی یرجى حتی لا یری و یرجى حتی لا یری و یرجى حتی لا یری من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه فحیثنذ یاذن الله له بالخروج فیظهر الاسلام و یجدد الدین ثم قال علیه‌السلام طوبی لمن احبهم و طوبی لمن تمسک بهم و الویل لمن ابغضهم فانتقض و قام بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انشد شعر» صلی العلی ذوالعلی علیک یا خیر البشر انت النبی المصطفی و الهاشمی المفتخر بک اهتدینا رشدنا و فیک نرجوا ما امر و معشر سمیتهم ائمة اثنی عشر حبا هم رب العلی ثم صفا هم من کدر قد فاز من والاهم و خاب من عفی الاثر اخرهم یسقی الظماء و هو الامام

المنتظر عترتک الاخيار لی و التابعون ما امر من کان عنکم (عنهم) معرضاً فسوف تصلاه سقر ترجمه ابن عباس می گوید یک مرد یهودی آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به اسم نعل گفت ای محمد سؤال دارم از مطالبی که در مغز من خلجان دارد و مدتی است مرا ناراحت کرده اگر پاسخ سئوالات مرا بدهی به تو ایمان می آورم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پرس؟ رسول خدا آن یهودی را احترام نمود به کنیه خطاب کرد فرمود یا باعمار سئوال کن نعل گفت یا محمد خدا را برای من وصف کن؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را نمی توان وصف کرد مگر به اوصافی که خودش به آن وصف فرموده است زیرا آنچه که تو تصور کنی و در وهم و خیال خود آوری خداوند از آن برتر و بالاتر [صفحه ۲۴] و منزه تر و مهذب تر است و از واردات قلبی و محسوسات حواس بیرون است چشمها او را نمی بیند او بلندمرتبه است آنچه وصف کرده اند ناقص و نارسا است و خداوند از آن دور است او از درک بشری خارج و به هر مخلوقی نزدیک او خالق زمان و مکان است نمی توان در زمانی یا مکان او را نمود و نشان داد ساحت جلال و کبریائی او منزله از چند و چون است و آنچه که تو به خاطر آوری تعلق به مصنوع و ممکن دارد خالق و واجب از آن بیرون است پس او یگانه ای است که نظیر و شبیه و ضد و ند ندارد. نعل گفت - ای محمد راست گفتی اما یگانه است یعنی چه یگانه بودن شبیه است به یگانه بودن انسان و سایر مخلوقات - که آنها را هم واحد می گوئیم خدا را هم واحد می گوئیم؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعمار وحدانیت و احدیت خداوند تعالی واحد و احد حقیقی است که ذات مقدس او در نهایت بساطت و صرف وحدت است ولی انسان را که واحد گوئی واحد حقیقی نیست بلکه واحد ترکیبی است زیرا انسان روح و جسم دارد مرکب است از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و غیره پس وحدت او وحدت ترکیبی است اما در ذات مقدس حق صفات عین ذات اوست و هیچ ترکیب و جزئی ندارد. نعل - راست گفتی درست است اکنون مرا خبر ده از وصی خود زیرا هر پیغمبری وصی دارد پیغمبر ما موسی بن عمران وصی خود یوشع بن نون را معین کرد وصی تو کیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری من اوصیائی دارم و جانشین من پس از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو فرزندزاده من حسن و حسین پس از حسین نه نفر از صلب حسین پیشوایان دین و ائمه معصومین اوصیاء من می باشند. نعل - نام هر یک را بیان کن؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - پس از حسین علی و پس از او محمد و بعد از او جعفر و پس از جعفر موسی که هم نام موسی بن عمران است و بعد از او علی که رضا گویند و بعد از او محمد و پس از او حسن و سپس حجه ابن الحسن است که آنها دوازده سبط می باشند مطابق عدد اسباط بنی اسرائیل. نعل - یا محمد جای آنها در آخرت کجا است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - در بهشت با من خواهند بود. نعل - اکنون شهادت می دهی که تو رسول خدا و فرستاده به حق هستی و شهادت می دهی که این بزرگواران که یاد نمودی اوصیای به حق تو می باشند و من نام آنها را در کتب آسمانی [صفحه ۲۵] دیده بودم و موسی بن عمران ما را به این وقایع خبر داده است که آخرالزمان پیغمبری خواهد آمد و او دوازده سبط و وصی دارد و هر یک از عقب دیگری به عدد اسباط است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - ای باعمار آیا اسباط را می شناسی نعل - بلی آنها دوازده نفر سبط بودند و از آن جمله لاوی بن ارخیا بود که غایب گردید و مدتی از بنی اسرائیل پنهان بود تا چند سال بعد عودت کرد و شریعت موسی را پس از آنکه کهنه شده بود ظاهر ساخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم - یا باعمار هر چه در بنی اسرائیل واقع شده در امت من هم واقع می شود مطابق النعل فی النعل و همانطور که لاوی بن ارخیا غایب گردید و بعد ظاهر شد و تجدید شریعت موسی را نمود دوازدهمین وصی من هم مخفی خواهد شد و پس از مدتی مدید ظاهر خواهد شد و شریعت مرا پس از اندر اس تجدید خواهد نمود و اضافه فرمود که خوشا به حال کسانی که دوست دارند اوصیاء مرا و چنگک به دامن آنها زنند و وای بر آنها که دشمنی کنند و خصومت ورزند. نعل برخاست ایستاد و چند شعر در منقبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سرود که مضمونش تقریباً چنین است: درود خداوند بر پیغمبرش که بلندمرتبه و صاحب علو عظمت است تحیت خدا بر تو ای پیغمبر که از همه برتر و بالاتری ای که تو بهترین خلق خدا می باشی توئی پیغمبر برگزیده حق توئی که بنی هاشم به تو مفاخره و مباحثات می کنند ما به تو هدایت

شده‌ایم و راه حق را تو به ما آموختی ما به تو امیدواریم و آنچه امر فرموده و آنها که نام آنها را بردی و عدد آنها که دوازده نفر است برگزیده خدا می‌باشند و خداوند به آنها هدایت می‌فرماید و به وجود کدورات عالم طبع را می‌زداید هر کس به آنها توسل جوید رستگار و هر که ناامید گردد بدبخت خواهد شد آخرین آنها کسی است که تشنگان وادی جهالت را از علم و فضیلت سیراب می‌کند و امامی است منتظر که او را می‌کشند تا بقیه عترت تو ظاهر شوند و خیرخواهان و نیکان آنها هستند که از اوصیاء تو پیروی و تبعیت کنند هر کس اطاعت کند به بهشت می‌رود هر که منحرف گردد به جهنم قرار می‌گیرد

دلیل دیگر بر امامت

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یلقى الله عزوجل و هو مقبل علیه غیر معرض عنه فلیتوال اخی علیا و من سره ان یلقى الله و هو عنه [صفحه ۲۶] راض فلیتوال ابنه الحسن و من احب ان یلقى الله و لا خوف علیه فلیتوال ابنه الحسین علیه‌السلام و من احب ان یلقى الله تعالی و قد محص عنه ذنوبه فلیتوال علی بن الحسین السجاد و من احب ان یلقى الله و هو قریر العین فلیتوال محمد بن علی الباقر و من احب ان یلقى الله تعالی و کتابه بیمینه فلیتوال جعفر بن محمد الصادق و من احب ان یلقى الله تعالی طاهرا مطهرا فلیتوال موسی بن جعفر الکاظم و من احب ان یلقى الله تعالی ضاحکا مستبشرا فلیتوال علی بن موسی الرضا و من احب ان یلقى الله و قد رفعت درجاته و بدلت سیئاته حسنات فلیتوال محمد بن علی الجواد و من احب ان یلقى الله و یحاسبه حسابا یسیرا فلیتوال علی بن محمد الهادی و من احب ان یلقى الله و هو من الفائزین فلیتوال الحسن العسکری و من احب ان یلقى الله و قد کمل ایمانه و حسن اسلامه فلیتوال الحجّة صاحب الزمان المنتظر صلوات الله علیه فهؤلاء مصابیح الدجی و ائمه الهدی و اعلام التقی من احبهم و تولاهم کنت ضامنا له علی الله الجنه» ترجمه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند هر که دوست دارد ملاقات کند خدا را و روی مرحمت و لطف خود را از وی باز نگرداند - دوست بدارد و موالات کند با برادر علی بن ابیطالب علیه‌السلام هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و خدا از او راضی باشد دوست بدارد فرزند او حسن علیه‌السلام را هر که بخواهد ملاقات کند خدا را و به هیچ وجه خوف و ترس نداشته باشد فرزند دیگر او حسین علیه‌السلام را دوست بدارد هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و گناهان او ریخته شود و محو شده باشد دوست بدارد فرزند او علی را که بزرگ سجده کنندگان است هر که دوست بدارد خدا را ملاقات کند و چشمش شاد باشد فرزند او محمد بن علی را دوست بدارد که شکافنده علوم و دانش است هر که دوست دارد که خدا را ملاقات کند و نامه عملش را بدست راستش دهند «که نشانه رستگاری اوست» دوست بدارد جعفر بن محمد را هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند پاک و پاکیزه دوست بدارد موسی بن جعفر را هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند و خندان و شادان باشد دوست بدارد علی بن موسی را [صفحه ۲۷] هر که دوست می‌دارد که خدا را ملاقات کند و درجات او بلند باشد و سیئات او مبدل به حسنات شود فرزند او محمد را دوست بدارد. هر که دوست می‌دارد خدا را ملاقات کند و حساب او به آسانی بگذرد دوست بدارد علی بن محمد هادی را هر که بخواهد خدا را ملاقات و از رستگاران باشد دوست بدارد حسن عسکری را هر که بخواهد خدا را ملاقات کند و دین او کامل و نیکو باشد موالات و دوستی کند با حجّة بن الحسن صاحب الزمان که مردم در انتظار او خواهند بود اینها چراغهای افروخته الهی و شمعهای فروزان آسمانی هستند آنها پیشوایان دین و پرهیزکاران کتب ربوبی هستند هر کس با آنها موالات کند و دوستی نماید و تسلیم امر آنها گردد من ضامن می‌شوم خداوند آنها را بهشت ببرد هر کس معتقد به امامت این دوازده امام گردد دوازده مؤذنه به آنها داده می‌شود و هر که دوازده مؤذنه به او داده شود پادشاه دنیا و آخرت است

اثبات امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام از قول حضرت عبدالعظیم علیه السلام

حضرت ابوالقاسم حسنی که مزار مقدسش در ری مطاف میلیونها مردم مسلمان است روایت درباره نص امامت ائمه معصومین که

نام حضرت زین العابدین در آن تصریح شده نقل می‌فرماید که ما از نظر اهمیت موضوع ترجمه اجمالی آن را نقل می‌کنیم حضرت عبدالعظیم از جمله سادات حسنی است و دارای مقامی ارجمند است که زیارت او را با زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام برابر دانسته‌اند چنانچه امام علیه‌السلام فرمود من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلا - این سید عالم جلیل‌القدر می‌فرماید وارد بر حضرت علی بن محمد نقی الهادی شدم پس از سلام و احوال‌پرسی فرمود مرحبا به تو ای عبدالعظیم خوش آمدی گفتم قربانت تو امام و ولی ما هستی و من میل دارم عقاید خود را برای تو بگویم تا بدانم درست است یا خیر فرمود - بگو من گفتم معتقدم که خدای عالم یگانه است که شبیه و نظیری نداشته و از دو حد بیرون است حد تعطیل و حد تشبیه اوست قدیر سمیع و علیم بصیر مرید و مدرک است و صفاتش عین ذاتش می‌باشد و گرنه لازم آید که صفات کمال او در مرتبه علت و مؤثر وجود او باشد و ترکیب لازم می‌شود یا به قول حکماء لتاخر المعلول عن درجه العلت و خداوند از حد تعطیل که نقص و احتیاج باشد بیرون است و از حد تشبیه که نظیر و شبیه و مثل و مانندی [صفحه ۲۸] داشته باشد خارج است جسم و جوهر و عرض و هیولی و صورت ابعاد ندارد بلکه فوق الفوق و فوق ما کل یدر که العقول و الافهام است یعنی هر چه شما فکر کنید خداوند از آن منزّه است - و نیز شهادت می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده او نبوت همه انبیاء ختم شده به وجود او و پس از او پیغمبری نخواهد آمد و خلیفه و جانشین بلافصل منصوب و منصوص آسمانی او حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین زین العابدین و پس از او محمد بن علی باقر العلوم و پس از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم و بعد از او علی بن موسی و پس از او محمد بن علی بعد از ایشان ای آقای من شما هستید امام هادی فرمود پس از من فرزندم حسن بن علی و پس از او شخصی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد عرض کردم معتقدم هر که آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن دارد خدا را دشمن داشته است حضرت عبدالعظیم پس از بیان عقیده امامت از حشر و نشر و دوزخ و قیامت معاد و سزا و جزا اظهار نمود و از اصول و فروع دین بیان فرمود که گویا در کتاب منتقم حقیقی آنجا نقل نموده‌ایم روایت دیگر عبدالله بن ابی اوفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در فتح خیبر نقل می‌کند که در بیان امامت و خلافت ولایت فرمود هر پیغمبری دوازده وصی داشته و اوصیاء من نیز دوازده نفر هستند که اول آنها علی و آخر آنها قائم آل محمد و مهدی است می‌باشد که در پس پرده غیبت قرار می‌گیرد تا وقتی که به اذن پروردگار ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد کند - و اسامی همه ائمه را یکی پس از دیگری نقل فرموده است به شرحی که در سابق در همین کتاب و سایر کتب درباره امامت نقل نمودیم امامت حضرت سجاد را مفصل و مشبع به نام و نشانی زین العابدین سجاد تصریح و تأکید فرموده است که در جلد مستقلی نوشتیم و به نام ابوجعفر امام محمد باقر العلوم تصریح و تخصیص یافته است که احادیث مفصلی نقل شده است

نص وصیت بر امامت امام محمد باقر علیه السلام

من دلایل الحمیری عن ابی بصیر قال قال ابوجعفر علیه‌السلام کان فیما اوصی ابی الی اذا انامت فلا یلی غسلی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام علامه مجلسی می‌نویسد زهری می‌گوید وارد شدم بر علی بن الحسین [صفحه ۲۹] در مرضی که از آن درگذشت طبقی پیش روی او بود در آن نان و هندوانه بود به من فرمود بخور عرض کردم یابن رسول الله من خورده‌ام فرمود هندوانه میوه‌ای است که قطره‌ای از آب بهشت که شفا در آن است در آن ریخته شده پس از غذا عطر آوردند استعمال فرمود به من هم فرمود از این عطر استعمال کن این عطر بنفشه است گفتم بنفشه بر سایر عطریات چه مرتبت دارد فرمود این عطر نسبت به سایر عطریات مانند اسلام نسبت به سایر ادیان است در این موقع محمد فرزندش آمد که مدت‌ها در گوش او چیزی می‌گفت و بشنیدم که می‌گفت علیکم بحسن الخلق پرسیدم یابن رسول الله پس از شما کی خلیفه و جانشین شما می‌باشد فرمود این فرزندم محمد وصی و وارث و

معدن علم و شکافنده دانش است در این موقع او را به بازار فرستاد من پرسیدم یابن رسول الله آیا اولادی بزرگتر از او هم داری که امامت را به او واگذاری فرمود اولاد بزرگتر از او ندارم و امامت هم به کوچکی و بزرگی نیست زیرا امامت عهدیست آسمانی که خداوند به هر کس بخواهد می‌بخشد پرسیدم اسم آنها را از کجا می‌شناسید فرمود صحیفه‌ای در نزد ما هست که الواح ۱۲ گانه دارد دوازده صفحه دارد در هر صفحه مصدر به نام یکی از ائمه است که نام او و پدر و مادر و خصوصیات و علائم و نشانه‌های هر یک در آن ثبت است آنگاه فرمود از صلب محمد پسر هفت نفر از اوصیاء خواهند آمد که آخر آنها مهدی است و قائم خاتم آل محمد می‌باشد [۱۱]. انه وصیی و وارثی و عیبه علمی معدن العلم و باقر العلم علامه مجلسی در بحار روایت می‌کند که زهری گفت خدمت امام علی بن الحسین علیه‌السلام بودم که پس از مذاکرات بسیار هندوانه خوردیم و عطر بنفشه آوردند فرمود استعمال کن که بهترین عطرهاست آنگاه از وصی او پرسیدم فرمود این پسر من که نزدیک من نشسته وصی و وارث و خزانه دار علم و شکافنده علم است پس از من پرسیدم اولاد بزرگتری نداری که به او وصیت کنی فرمود امامت و این مقام آسمانی به بزرگی و کوچکی نیست بلکه یک منصب آسمانی است که هر که را خواست در مکتب ربوبی خود پرورش می‌دهد. زهری می‌گوید پرسیدم شماها که اکثر چند اولاد پسر دارید از کجا می‌دانید که کدام یک منصوب آسمانی هستند فرمود نزد ما صحیفه‌ای هست که روی آن نگاه می‌کنیم اسامی ائمه معصومین در آن ضبط است و آن صحیفه از لوح صورت برداشته شده که از پیغمبر [صفحه ۳۰] به ما رسیده است و اسامی اثنی عشر دوازده امام در آن ثبت است و فرمود از صلب این محمد هفتمین آنها مهدی است که غایب می‌گردد [۱۲].

رقیب امامت

امام محمد باقر علیه‌السلام به شرحی که در ادله امامت آن حضرت گفتیم امام پنجم منصوب و منصوب از جانب پروردگار بود و بین فریقین در عصمت و امامت او سخنی نیست فقط درباره امامت او رقیبی بود که آن هم زید بن علی بن الحسین است و ما در کتاب سیدالساجدین علیه‌السلام گفتیم زید دعوی امامت نداشت بلکه معتقد بود که باید در قبال غاصبین حقوق قیام و خروج کند تا حق میراثی خویش را از غاصبین بگیرد و سبب اهمیت زید پس از او شهرت گرفت و آن هم به سبب شهادت زید بود که این سید عالی مقام روحانی را با وضعی فجیع کشتند و همان مظلومیت سبب شد که طرفداران او مقامی برای او قائل شدند و طوایف بزرگی به پیروی او برخاستند در حالی که ما از سطور زندگانی حضرت زید و یحیی کلماتی جز خروج مبنی بر دعوی امامت از ایشان ندیده‌ایم اما پیروان او معتقدند که امامت منحصر در اولاد فاطمه نیست در حالی که امامیه به ادله قاطعه بر این عقیده‌اند که ائمه از قریش و از نسل فاطمه زهرا و اولاد سیدالشهداء علیه‌السلام به نام و نشانی مخصوص که در کتب انساب ضبط است می‌باشند و حتی سایر اولاد امیرالمؤمنین از غیر فاطمه زهرا (س) امام نشدند زیدیه می‌گویند کل فاطمی عالم شجاع سخی زاهد خرج بالامامه یکون اماما واجب الطاعه سواء کان من اولاد الحسن الزکی المجتبی او من اولاد الحسین سیدالشهدا (ع) علت انحراف این عقیده را که نسبت به شخص زید می‌دهند می‌گویند زید بن علی شاگرد واصل بن عطا بود و نزد او تحصیل کرده و چون واصل خود مذهبی داشت که پس از جنگ نهروان عقیده پیدا کرد که علی بن ابیطالب علیه‌السلام در جنگهای جمل و صفین بر یقین از صواب نبود یعنی اشتباه کرد با معاویه به جنگ پرداخت و احدالفریقین بر خطا بودند لا علی الیقین واصل می‌خواهد بگوید این جنگها مبتنی بر حب و ریاست بوده و حتما یکی از آنها خطا کرده‌اند اما چون از معاویه الهام در این عقیده به زر و زور گرفته بود نمی‌توانست او را به خطا نسبت دهد اما از علی به سبب اینکه او امام و اعلم و ازهد از تمام بشر بود نمی‌توانست نسبت خطا به او بدهد فقط القاء شبهه کرد که این جنگها بر اساس اصول عقیده نبود و یکی از دو طرف [صفحه ۳۱] اشتباه و خطا کرده‌اند بدون آنکه بگوید کدام یک بودند. واصل یک عقیده دیگر هم داشت و آن این بود که می‌گفت می‌توان مفضول را بر فاضل مقدم داشت و مفضول می‌تواند بر

فاضل امامت کند ابن‌ابی‌الحدید معتزلی هم که از همین تیره در عقیده است اول کتاب خود و همچنین امام فخر رازی و حتی غزالی می‌نویسد الحمد لله الذی تقدم المفضول علی الفاضل که مرادش ابوبکر و عمر و عثمان نسبت به علی بن ابیطالب علیه‌السلام بوده است اقرار به افضلیت علی دارند معذکک به حکم سیاست محیط هم مفضول را بر فاضل جواز تقدم می‌دهند و گویند و کان علی افضل الصحابه الا ان الخلافه فوضت الی ابی‌بکر لمصلحه رأوها و قاعده دینیه راعوها من تسکین نائره الفتنة و تطیب قلوب عامه الخلق فان عهد الحروب التي جرت فی ایام النبوه کان قریبا و سیف امیر المؤمنین عن دماء المشرکین من قریش لم یجف و الضغائن فی صدور القوم من طلب الثار کما هی فما كانت القلوب یمیل کل المیل و تنقاد کل الانقیاد و کان المصلحه ان یکون القیام بهذا الشأن عرفوه بالیین و التودد و التقدم بالسن و السبق فی الاسلام و القرب من رسول الله (ص) می‌گویند علی بن ابیطالب افضل از همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود ولی خلافت را به ابوبکر تفویض کرد و علت آن مصلحت اجتماعی بود تا آتش فتنه بخوابد و لهیب بدینی فرونشیند و دل‌های مردم راغب ابوبکر بود نه به نصب علی علیه‌السلام چه علی در جنگ‌های اسلام که زمان پیغمبر رخ داده بود آن قدر بینی گردنکشان کفار قریش و عرب را به خاک مالید که هنوز خون از شمشیر او می‌چکید و کینه‌های سینه آنها هنوز باقی بود و از این جهت مردم میل به علی بن ابیطالب نداشتند و مصلحت در این بود که او خلافت را به ابوبکر واگذارد تا به نرمی و لینت و سکوت سلوک کند و ابوبکر هم که از جهت سن بزرگتر بود [۱۳]. این سخن صورت ظاهری دارد و باطنی چون مقدمات یک قضیه از صغری و کبری ناقص و غلط بوده به عقیده منطقیین نتیجه درست نمی‌دهد و این حقیقت به ثبوت رسیده که مقدمه غلط نتیجه درست نمی‌دهد اول با اقرار به افضلیت عقلا جایز نیست مفضول تقدم بر فاضل جوید زیرا فساد از مفضول است جاهل است که موجد فتنه و فساد می‌گردد به علاوه مگر فتنه را سقیفه بنی‌ساعده [صفحه ۳۲] بوجود نیاورد از آن گذشته منصوب انتخابی و اجتماعی و انتصابی بین مسلمین نبود این یک منصب آسمانی مبتنی بر قرآن و آفرینش و تصرف در عالم کون و فساد و در دست داشتن سرحلقه ولایت مطلقه الهیه است که خدای عالم به هر کس نمی‌دهد و به دست هر کس نمی‌سپارد. به علاوه پیغمبر به عقیده فریقین خواست پس از آن همه آیات و احادیث و خطابه مفصل و ابلاغ ولایت علی در کراع غدیر خم در روی کاغذ و صحیفه وصایت ولایت او را بنویسد نگذاشتند و به نام «دعی الرجل لیهجر» آتش فتنه را روشن کردند و با مقرض حب جاه اختلاف را بوجود آوردند در حالی که پیغمبر خاتم النبیین که به وصف ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از آن در قرآن مجید تعبیر شده بیش از چندین صد حدیث در خلافت و وصایت و وزارت علی بن ابیطالب علیه‌السلام با صدها اماره و اشاره و تلویح و تصریح و تأکید بیان فرموده است باری آنها می‌گویند چون بنا بر عصیبت قومی که در اسلام از بین رفت ولی در دل منافقین هنوز حب جاه و نژاد و خون و عشیره و قبیله باقی بود بر حسب عادت قدیم قریش از علی خون‌نهایی طلبکارند که حاضر نبودند او امام و پیشوای آنها باشد و به این دلایل سخیف می‌خواهند بگویند زید ابن علی بن الحسین امام بود و او به تلقین استادش واصل بن عطا شیخین را غاصب حق علی نمی‌دانست و از او تبری نمی‌جست و اهل کوفه هم بدینجهت او را مدد و کمک نکردند تا کشته شد این طبقه زیدیه می‌گویند زید بن علی با برادرش محمد بن علی الباقر احتجاج نموده و گفت امامت به خروج و شمشیر است نه به علم حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام فوری پاسخ داد بنابراین قول پدر تو علی بن الحسین امام نبوده زیرا خروج نکرده - و اگر خروج شرط امامت باشد بسیاری از ائمه ما از این مقام خارج می‌شوند - یا للعجب به شرحی که در جلد سابق زین العابدین علیه‌السلام دادیم - چون زید کشته شد فرزندش یحیی به خراسان رفت و خروج کرد و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق خیر از خروج و شهادت آنها دادند و با آنها اجتماع در عدم خروج نمودند و همانطور که گفته بودند آنها کشته شدند پس از یحیی امر مفوض به محمد و ابراهیم شد که محمد به مدینه و ابراهیم به بصره رفت و آنها هم هر دو کشته شدند و امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود صلاح به خروج نیست تا زمان قائم آل محمد که او خروج خواهد کرد و انتقام خون آنها را خواهد کشید اما نگارنده گوید ما معتقدیم که نه محمد حنفیه دعوی امامت داشته و نه زید و یحیی دعوی امامت نمودند کسانی که جاه‌طلب بودند

این بزرگواران را وسیله دعوی خود برای [صفحه ۳۳] احراز مقام و منصب قرار داده و آن هم پس از شهادت آنها بود از متون اخبار و احادیث مورد استفاده استنباط می‌شود که آنها خود دعوی امامت نداشته‌اند اما معتقد بودند که با آشفتگی احوال آل زیاد و آل مروان و ضعف و فساد و فتنه دربار امویان باید سررشته حکومت را از دست آنها بگیرند و مسند خلافت را احراز کنند و این معنی غیر از مفهوم امامت و پیشوای معنوی است که خود آنها می‌دانستند معصوم نیستند و عصمت منحصر به این چهارده نفر بوده و می‌باشد. با این مقدمه نگارنده را عقیده این است که اکثر فرق اسلامی روی هوی و هوس و مشتبهات برای احراز جاه و منصب و مقام بوجود آمده و آن هم پس از شخصیت کسی بوده که خود را به جانشینی او معرفی می‌کردند چنانچه ابوبکر و عمر مکرر پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به جعل حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث و عدم تعیین خلافت و ایجاد سقیفه که منا امیر و منکم امیر و صدها احادیث جعلی دیگر بر گردن ملت سوار شدند که روح مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن بیزار است و اگر امروز می‌شد از حضرت زید استعلام کنیم یقیناً می‌فرمود مقام امامت منحصر به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام است و سر حلقه ولایت مطلقه الهیه و صندوق آثار انبیاء و میراث خاتم النبیین نزد او به ودیعت سپرده شده است و او محور عالم نفوس و خلائق می‌باشد

برادران امام محمدباقر علیه السلام

در شرح زندگانی امام سجاد علیه‌السلام گفتیم که ۱۵ نفر اولاد داشت که یکی از آنها ۱- عبدالله بن علی بن الحسین است که امام محمدباقر و عبدالله از دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است - او مردی فقیه عالم و فاضل ارجمند و راوی موثق و معتبر بود که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست آن جناب بوده است - و از او اخبار کثیره روایت شده است - و از آن جمله روایتی است که عماره بن غزیه نقل کرده که عبدالله بن علی بن الحسین گفت قال رسول الله (ص) ان البخیل کل البخیل الذی اذا ذکرت عنده لم یصل علی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخیل که بخلش به کمال رسیده باشد کسی است که هر وقت نام مرا نزد او برند صلوات بر من نفرستد - و نیز عبدالله سمعان از عبدالله بن علی بن الحسین روایت می‌کند که از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرد که فرمود یقطع السارق الیمنی فی اول سرقة فان سرقة ثانیة قطع رجله الیسری فان سرقة ثالثه خلد السجین امیرالمؤمنین دزد را در بار اول دست راستش را می‌برید در بار دوم پای چپش را و در بار سوم او را زندانی می‌کرد ۲- عمر بن علی بن الحسین کان فاضلاً جلیلاً و ولی صدقات النبی و صدقات [صفحه ۳۴] امیرالمؤمنین و کان ورعاً سخیا و از او روایت کرده‌اند که گفت المفراط فی حینا کالمفراط فی بغضنا لنا حق بقرابتنا من نبینا علیه و آله السلام و حق جعله الله لنا فمن ترک عظیمنا انزلونا بالمنزل الذی انزلنا الله به و لا تقولوا فینا ما لیس فینا ان یعذبنا الله فبذنوبنا و ان فبرحمنا برحمته و فضله فرمود هر کس در دوستی ما افراط کند مانند کسی است که در دشمنی ما افراط کرده باشد خداوند برای ما به سبب قرابت و خویشاوندی پیغمبرش حقی قائل شده که هر که ترک آن حق را بنماید یک امر بزرگی را ترک کرده و منکر آیات منزله آسمانی شده فرمود در حق ما نگوئید آنچه را که در ما نیست خداوند ما را به گناه خودمان عذاب می‌کند و اگر بیامرزد و ترحم فرماید به لطف و بزرگواری خود می‌آمرزد ۳- زید بن علی بن الحسین: یکی دیگر از برادران امام محمدباقر زید بن علی بن الحسین است که پس از امام محمدباقر افضل و اعبد و اتقی از دیگران بود او مردی فقیه شجاع سخی عابد بافضیلت بود که با شمشیر امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و او بود که به خونخواهی جدش حسین علیه‌السلام قیام کرد و شهید شد چنانچه در جلد امام سجاد علیه‌السلام گفتیم ۴- حسین بن علی بن الحسین السجاد: یکی دیگر از اخوان امام محمدباقر حسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام که او هم مردی فاضل متقی پرهیزکار بود و از او احادیث بسیار روایت شده که از عمه‌اش و پدرش اخباری روایت کرده که از آن جمله است احمد بن عیسی گفت حسین بن علی بن الحسین را دیدم که هر کس را دعا می‌کرد دعایش مستجاب می‌شد - حرب الطحان گفت در مدینه هیچ

کس را از حسین بن علی اشد خوفا ندیدم و از آن جناب روایت کرده‌اند که گفت ابراهیم هشام مخزومی والی مدینه شد و روزهای جمعه منبر می‌رفت به جدم امیرالمؤمنین دشنام می‌داد و شماتت می‌کرد روزی یکی از او پرسید از خدا نمی‌ترسی چنین سخنان نسبت به شخصی که دوست و دشمن در فضیلت او اعتراف کرده‌اند می‌گویی گفت چرا یک روز همچنان که بالای منبر بود تیری بر او خورد و مرد و هیچ کس نفهمید این تیر از کجا بوده است [۱۴].

احتجاج امام محمدباقر علیه السلام با زید

در کتاب صراط المستقیم شیخ زین‌الدین می‌نویسد یک مخاصمه و احتجاجی بین زید بن حسن و محمد بن علی الباقر در میراث النبی رخ داد بدین شرح زید مطالبه میراث پیغمبر را کرد حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ای زید می‌خواهی حجت و دلیلی از خودت بر تو بنمایم که یقین کنی [صفحه ۳۵] وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من هستم نه تو و حقی در این وراثت که حفظ آثار نبوت و ودایع امامت است در تو نیست - گفت آری فرمود میل داری کاردی که در زیر لباس داری شهادت بر اثبات حق من دهد گفت آری که به اشاره امام محمدباقر کارد زیر جامه او به زمین افتاد و به قدرت حق به صدا درآمد و گفت یا زید انت ظالم و محمد احق بالامر منك و لئن لم تکف لالین قتلک فغشی زید گفت ای زید تو ظلم می‌کنی محمد سزاوارتر است به امر امامت و اگر دست از او برنداری مرتکب قتل تو می‌شوم زید به شنیدن این سخن غش کرد حضرت محمد بن علی او را به هوش آورد و سنگی در زیر پای هر دو بود که آن هم به سخن آمد و همان کلمه که آن کارد گفت تکرار نمود - و نیز درختی را پیش خواند که آنهم آمد اعتراف و اقرار به همان سخن کرد زید رفت نزد عبدالملک بن مروان گفت از نزد ساحری آمده‌ام تو باید او را دفع کنی عبدالملک به امیر مدینه نوشت آن حضرت را دستگیر و مقید به شام بفرست عامل مدینه نوشت آنکه را که تو می‌گویی بهترین خلق خدا روی زمین است و مثل و مانند ندارد - در عبادت و بندگی و زهد و تقوی و علم و فضیلت بی‌نظیر است هر وقت در محراب عبادت مشغول می‌شود چرنده و پرنده اطراف او جمع می‌شوند و با او به یک آهنگ تسبیح و تهلیل می‌گویند و قرائت قرآن او شبیه به زمزم داود است صلاح نیست تو متعرض چنین شخصی بشوی که همه خلق به او سر تعظیم و تجلیل فرود می‌آورند عبدالملک از این گزارش شاد شد و نصیحت را به جان و دل پذیرفت

معجزات امام محمدباقر علیه السلام

درباره معجزه و علت اینکه باید پیغمبران و ائمه (ع) معجزه داشته باشند در کتاب تاریخ انبیاء و پیشوای اسلام و سایر کتب شرح حال ائمه که تاکنون طبع و نشر یافته با جمال و تفصیل بحث کرده‌ایم امتیاز و تشخیص امام از غیر امام به همین معجزه است که دیگران عاجز از آوردن مثل آن باشند و این معجزات با سحر و جادو و علوم اعداد و جفر و رمل و اسطرلاب و قواعد علمی دیگر و ریاضیات و غیره بسی فرق و بسیار امتیاز دارد زیرا این اعجاز تصرف در امور و موالید و عناصر است که به اذن خداوند انجام می‌شود و آنها یک رشته علوم طبیعی و ریاضی است که در صور اشیاء تصرف علمی می‌شود یا در دیده بیننده تصور در نشان دادن مرائی و مناظر منظوره می‌گردد اما اعجاز انبیاء بحث تصرف در جواهر و اعراض و محو و اثبات باذن الله است که در ماهیت و وجود آنها، در بود و نبود آنها تصرف می‌کنند و بعد دیگر موجود و معدوم نخواهند بود [صفحه ۳۶] مثلاً عصای موسی که هزارها متر مکعب احجام سحره و کهنه را خورد و بلع کرد و دیگر اثر از تمام آن حجم سحر ساحرین باقی نماند و عصای موسی هم به صورت اولیه برگشت ولی در سحر ساحرین فقط خلع و لبس می‌شود صورت‌ها عوض می‌گردد در ماهیت وجود موجودات اثری ندارد یا اعجاز آنها از تصرف در امور طبیعی عالم است که خرق شمس شود یا شق القمر گردد یا از شکم سنگ شتر مخصوص به رنگ و هیكل مخصوص بیرون آورند یا زنده را مرده نمایند یا مرده را زنده کنند تمام این معجزات باذن الله برای ثبوت مقام

خلافت و ولایت و وصایت پیغمبر خاتم النبیین و نشان دادن تربیت ربوبی آنهاست که از منبع شدید القوی می‌گیرند و بدون امر حق قدمی بر نمی‌دارند [۱۵]. یک قسمت اعجاز ائمه معصومین هم روی مبانی علمی آنهاست که خداوند تعالی پنج علم مخصوص خود را که در قرآن در اواخر سوره لقمان تشریح فرموده به ائمه طاهرین که برگزیدگان و تربیت یافتگان خودش در مکتب ربوبی می‌باشند عنایت فرموده است - چنانچه در سوره لقمان آیات ۳۲ فرماید ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خیر علم قیامت - علم نزول باران - علم جنین شناسی - علم غیب برای آینده - علم مردن و مرگ مخصوص خدای تعالی است حارث بن عمرو محاربی از اهل بادیه بود آمد حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید قیامت کی خواهد بود من تخمی در زمین کشته‌ام باران کی خواهد آمد که سبز شود زن من حامله است چه خواهد زائید دختر است یا پسر عمل خود را می‌دانم فردا چه خواهم کرد - محل تولد خود را می‌دانم مرگم کجا خواهد بود - جبرئیل نازل شد این آیه را آورد - که این علوم مخصوص ما است اما از باب حکمت و مصلحت آن را به برگزیدگان خود آموختیم و خدا می‌داند قیامت کی خواهد شد - باران به اذن او می‌بارد چنانچه در آیه دیگر سوره واقعه هم بر سیل استعلاء استیجابی می‌فرماید أنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا شما باران را از ابرهای بارنده فرو میریزید یا ما باران را بر سطح زمین فرو می‌ریزیم. و علم ارحام آیا دختر است یا پسر جز خداوند کسی نمی‌داند و امروز که قرن بیستم [صفحه ۳۷] و قرن اتم است و این اندازه طب و جنین شناسی وسعت یافته و با اشعه مافوق بنفش از اعماق سنگ و کوه و آب و دریا و خاک و معادن استفاده می‌کنند می‌بینند و می‌شناسند معدلک هنوز نتوانسته‌اند بفهمند که در جنین پسر است یا دختر و کلیه دکترها اعتراف به عجز خود در این زمینه نموده‌اند ولی امام باذن الله می‌داند و به هر کس صلاح و مصلحت باشد می‌فرماید یکی دیگر - کسی نمی‌داند فردا چه خواهد شد لا يعلم الغیب الا هو که داند بجز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار و کسانی که در علوم ریاضی و ریاضت از غیب خبر می‌دهند هم فقط آنهایی هستند که از گذشته می‌توانند خبر دهند از آینده کمتر کسی می‌تواند خبر دهد جز آنکه مؤید من عندالله باشد و ائمه معصومین ما که لوح محو و اثبات و صحیفه فاطمیه که نماینده و رونوشتی از لوح محفوظ است در زیر نظر آنهاست آن هم باذن الله هر خبری که مصلحت طرف یا مقتضی حال ایجاب کند از آینده می‌گویند اما محل وفات و ساعات مردن هم در نظر آنها از همین لوح محو و اثبات معین می‌شود که دیگری نمی‌داند و واقف نیست فقط خداوند است که علیم و خیر است و این مزیت را به ائمه خود اهداء و اعطا فرموده است معجزه اول - عباد بن کثیر بصری گفت خدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم گفتم حق مؤمن بر خدا چیست؟ فقال من حق المؤمن علی الله ان لو قال لتلك النخلة اقبلت فنطرت و الله الی النخلة التي كانت هناك قد تحركت مقبله فاشار اليها قری فلم اعنک حضرت رنگش دگرگون شد فرمود حق مؤمن بر خدا این است که اگر مؤمن به این درخت خرما گفت بیا نخل حرکت کند نزد او بیاید راوی قسم می‌خورد به خدا سوگند که یک لحظه نگاهی به درخت خرما کرده فرمود بیا که درخت بسوی او حرکت کرد آنگاه اشاره فرمود قرار بگیر ایستاد و این معجزه از امام محمد باقر علیه السلام برای اصحابش نمودار گردید. نگارنده گوید که سه موضوع از این اعجاز و این خبر بدست می‌آید یکی آنکه امام هم مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام گرفتن وحی انصرافی از عالم ماده به عالم دیگر پیدا می‌کرد و همین انصراف سبب تغییر رنگ طبیعی او می‌شد چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام نزول [صفحه ۳۸] وحی سنگین می‌شد و بدنش مرتعش و رنگش دگرگون می‌گردید امام محمد باقر هم هنگام نمودن یک اعجازی به حالت عالم غیبی متوجه می‌شد و بدین جهت رنگش تغییر می‌کرد موضوع دیگر سؤال سؤال اختباری و امتحانی بود که راوی می‌خواست امام زمان خود را بشناسد که حضرت او را بدین حقیقت واقف ساخته است موضوع دیگر حرکت درخت بین خاک و آب و گل با آن قدرت نباتی است که یک بلکه چند نفر قادر نیستند یک درخت نخل را از جا برکنند چه جای آنکه حرکت دهند و امام بدون درنگ آن را احضار فرمود اجابت کرده در حضورش ایستاد این خرق طبیعت برای اعجاز آن حضرت بود که دیگران از آوردن نظیر آن عاجز

هستند. موضوع دیگر کلمه‌ی مؤمن را بدین جهت وصف فرمود که علامت ایمان کامل و مؤمن حقیقی این است که وقتی عبادت و اطاعت خدا را کرد خداوند هم تمام عناصر و موالی را در اختیار او بگذارد تا در آنها تصرف فرماید و این مصداق کامل و تمام فقط در ائمه معصومین ظهور و بروز داشته مؤمنین دیگری که واجد شرایط فوق باشند به این کمال و فضیلت نمی‌شناسیم مگر شاگردان مکتب آنها که تعبیر به شیعه امامیه می‌شوند و گفته خلقتوا من فاضل طینتنا ۲- معجزه‌ای است که ابی‌صباح کنانی نقل می‌کند گفت یک روز رفتم درب خانه امام محمدباقر علیه‌السلام درب را کوبیدم یک کنیزکی آمد در را گشود گفتم برو به آقا بگو کنانی آمده شرفیاب شود بی‌درنگ از داخل حجره فرمود وارد شو شرفیاب شدم عرض کردم فقط برای عرض سلام و زیارت شما آمده‌ام فرمود راست می‌گوئی اگر غیر از این بود چشم ما تو را نمی‌دید از پشت دیوار همانطور که تو ما را نمی‌دیدى آن وقت فرقی بین ما و شما نبود اکنون برگرد نزد اهل و عیالت و بدیهی است که امام که تربیت شده قلب ربوبی است می‌بیند از عقب و جهات دیگر همانطور که از پیش رو می‌بیند زمان و مکان و حجر و مدر برای او حاجب دیدن نیست و لذا امام زمان ما اکنون به حال ما واقف و ما را می‌بیند و به حال ما و اعمال ما واقف است در زیارتش می‌خوانی اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی امام کسی است که همه جا را ببیند همه صداها را بشنود همه اعمال را مشاهده کند و پاسخ همه را بدهد و به حال همه رسیدگی نماید ۳- حبابه والیه می‌گوید وارد بر امام محمدباقر علیه‌السلام شدم فرمود چه شده نزد ما آمده‌ای گفت برای آنکه موی سرم سفید شده دلم گرفته امام علیه‌السلام دست بر فرق او گذاشت در اثر دست امام [صفحه ۳۹] موی سرش سیاه شد و به حال زنان جوان برگشت ۴- ابی‌بصیر می‌گوید در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودم نشسته بودیم در سبب رحلت علی بن الحسین سخن می‌فرمود که در آن حال منصور و داود بن سلیمان وارد شدند داود نشست و آنها ایستاده بوده امام فرمود چرا دوانیقی نیامد بنشینید او جفا کرد اما بدان که صباحی چند نخواهد گذشت که او بر مردم سلطنت خواهد یافت و نفوذ حکم او شرق و غرب را فرا می‌گیرد و خزائن بسیار در اختیار او در می‌آید که احدی قبلا بدست نیاورده است داود بلند شد دوانیقی را صدا کرد این خبر را به او داد دوانیقی آمد حضور امام ایستاد گفت آیا این خبر که داود گفت صحیح است فرمود حتما واقع خواهد شد پرسید ما اولاد عباس قبل از شماها اولاد علی به سلطنت خواهیم رسید فرمود آری مدت بنی‌امیه سپری شده ولی مدت شما طولانی خواهد بود و فرزندان شما با کشور مانند گوی که کودکان با آن بازی کنند بازی خواهند کرد - دوانیقی که به سلطنت رسید عظمت امام محمدباقر در نظر او بسیار شد ما در تاریخ اسلام نوشتیم ذخیره اموال و بیت‌المال مسلمین در زمان منصور به اندازه‌ای بود که هیچ یک از خلفا به آن مقدار مال و ثروت نداشتند - و این اعجاز علمی امام محمدباقر علیه‌السلام بود ۵- ابی‌بصیر گفت یک روز خدمت امام محمدباقر گفتم مگر شما ذریه رسول خدا نیستید؟ فرمود چرا گفتم مگر رسول خدا وارث انبیاء نبود؟ فرمود چرا ما وارث تمام علوم انبیاء هستیم مگر شما وارث تمام علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستید؟ فرمود چرا پرسیدم آیا شما می‌توانید مرده را زنده کنید؟ و کور و کر و ابرص را شفا دهید و خبر دهید از مردم که در خانه‌های خود چه می‌خورند و چه می‌کنند فرمود آری همه را خداوند در قدرت و اختیار ما گذاشته است آن گاه فرمود ای ابی‌بصیر نزدیک بیا نزدیک آن حضرت رفتم دست به صورت من کشید و من از اثر دست آن حضرت تمام موجودات که در دشت و کوه و صحرا و دریا بودند می‌دیدم و هیچ چیز برای من مانع دیدن نبود آنگاه دست دیگر بر سر من کشید به حال اول برگشتم که پشت دیوار را نمی‌دیدم ابوبصیر می‌گوید امام محمدباقر فرمود اگر بخواهی خداوند اجر اعمال تو را بدین دیدن در دنیا بدهد ممکن است هر کجا را بخواهی ببینی و اگر بخواهی ثواب اعمال تو بهشت باشد بهتر است که میدان دید تو محدود باشد عرض کردم بهشت را بهتر دوست دارم [صفحه ۴۰] ۶- جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که من با قریب پنجاه نفر خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودیم جمعی از پیشه‌وران و تمر و خرما فروشان وارد شدند سلام کردند نشستند گفتند مغیره بن عمران با ما بود و اکنون در کوفه است او گمان می‌کرد که شما یک ملکی دارید که سنگ محک و امتحانی دارد او کافر را از مؤمن و دشمن را از دوست تمیز و

تشخیص می‌دهد - فرمود پیشه تو چیست؟ گفت گندم فروشم فرمود دروغ گفتی گفت جو فروشم فرمود این طور هم نیست بلکه تو گوسفند فروش هستی گفت کی به شما خبر داد فرمود فرشته الهی به من خبر داد و آن همان ملکی است که دوستان ما را از دشمنان ما معرفی می‌نماید آنگاه فرمود تو به مرگ فجأه خواهی مرد جابر می‌گوید چون به کوفه برگشتم سراغ او را گرفتم گفتند مرده از زنش تحقیق کردم گفت سه روز است فجأه کرده است. معجزه هفتم: عاصم بن ابی حمزه روایت می‌کند که در خدمت امام باقر علیه‌السلام سوار بودیم می‌رفتیم چند نفر ملترم رکاب بودند که دو نفر مردی را دیدیم فرمود اینها دزدند آنها را بگیرد غلام امام آن دو نفر را گرفت فرمود در این کوه بروید غلامی را آنجا برده‌اند رفتند آن غلام را دیدند که رفیق آنها بود سپس فرمود رفیقی دیگر هم دارند او را هم به نشانی که داده بودند گرفتند به مدینه برگشتند فرمود خود شما بگوئید چه دزدیدید آنها ابا کردند فرمود دو هزار دینار دزدیدند که هزار دینار نزد این یک هزار دینار نزد آن یک می‌باشد و آن سومی لباس‌ها را دزدید آنگاه اسم و حسب و نسب هر یک را فرمود و خبر داد که بیست سال دیگر زنده است چون این اخبار غیب و این اعجاز را دیدند توبه کردند و اموالش را به صاحبش رد نمودند و ایمان آوردند و شهادت دادند به کلمه توحید و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راوی می‌گوید درست بیست سال بعد زنده بودند و مردند ۸- حسین بن راشد روایت می‌کند که زید بن علی قصد خروج داشت آمد نزد امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود لا تفعل یا زید فانی اخاف ان تكون المقتول المصلوب بظهر الکوفه اما علمت یا زید انه لا- یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل ثم قال لی یا حسین ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزل ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات فالظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسین انا اهل بیت لا نخرج من الدنیا حتی نقرا لکل ذی فضل بفضله [صفحه ۴۱] فرمود ای زید این کار را مکن من می‌بینم که تو خروج می‌کنی و در پشت کوفه تو را می‌کشند و مصلوب می‌نمایند مگر نمی‌دانی که تا قبل از خروج سفیانی هر کس از نسل فاطمه خروج کند کشته خواهد شد آنگاه به حسین بن راشد فرمود ذریه فاطمه بر آتش حرام شدند و خداوند به ما که ذریه او هستیم کتاب و صحیفه عنایت فرمود که به حقایق واقفیم از ذریه فاطمه دسته‌ای به نفس خود ظلم می‌کنند و جمعی مقتصد هستند و برخی سابقه نیکوئی دارند - اما ظالم به نفس آن کس است که امام زمان خود را نشناسد و مقتصد عارف به حق امام است و سابق به خیرات امام است سپس اضافه فرمود که ای حسین ما اهل بیت عترت از دنیا نمی‌رویم مگر آنکه هر با فضیلتی به فضل ما اقرار نماید. ۸- جمعی اجازه گرفتند وارد خانه امام محمد باقر شدند و آنجا به زبانی سخنانی می‌گفتند و گریه می‌کردند چنان حال آنها مبکی بود که ما همه گریان شدیم پرسیدم از امام علیه‌السلام اینها چه ملتی و قومی هستند و چه می‌گویند فرمود آنها سریانی هستند و درد دل خود را می‌گویند و امام علیه‌السلام به کار آنها رسیدگی فرمود ۹- ابوبصیر گفت با امام علیه‌السلام کنار شط فرات رفتم امام (ع) فرمود هر حیوانی را از ماهی و غیر ماهی که نر و ماده آن کدام است اقوام و خاندان هر یک را بیان فرمود ۱۰- معجزه دیگر مربوط به زن گرفتن برای فرزندش می‌باشد که عیسی بن عبدالرحمن از پدرش نقل می‌کند ابن عکاشه بن محسن اسدی بر ابی جعفر وارد شد و ابو عبدالله جعفر بن محمد نزد او نشسته بود انگوری پیش روی امام بود که دانه دانه می‌خوردند پدر و پسر با متانت و وقار دانه دانه می‌چیدند می‌خوردند گفتیم دانه دانه آدمی سیر نمی‌شود بهتر است سه تا چهار تا بخورید فرمود مستحب است دانه دانه خورد آنگاه پرسیدم چرا برای فرزندت جعفر زن نمی‌گیری فرمود این کیسه مهر شده مهریه زنی است که برای او خواهند آورد در این اثنا نحاس بربری که کارش برده‌فروشی بود وارد شد فرمود نحاس این کیسه سر بسته را بگیر و جاریه‌ای که به این نشانی خواهد بود برای من بخر و نشانی آن این است که همان مبلغی که راضی می‌شود در این کیسه سر بسته است نحاس بربری گفت رفتم کنار شط که کشتی‌های برده‌فروشی کناره می‌گرفت چندین کنیز آوردند یکی را گفت هفتاد دینار گفتم بهتر از آن می‌خواهم رفت کنیز بهتری آورد گفت هشتاد دینار گفتم به این دینارهای این کیسه می‌خرم اما نمی‌دانم چه مبلغی در آن است گفت [صفحه ۴۲] به

آنچه نمی‌دانی نمی‌فروشم به این انگشتر که در دست داری می‌دهم شیخی که آنجا ایستاده بود سر و موی سفیدی داشت گفت انگشتر را بیرون کن وزن نما قیمت کند به همان قیمت پول کنیز را بده قبول کرد چون انگشتر را بیرون آوردیم وزن کردیم عینا قیمت آن بدون کسر و نقصان مطابق با پول کیسه سربسته بود یعنی هفتاد دینار پول را داده کنیز را گرفتم خدمت امام محمدباقر بردم هنوز جعفر بن محمد نزد او ایستاده بود چون جریان را گزارش دادم امام محمدباقر علیه‌السلام شکر خدا نموده فرمود اسمت چیست آن کنیزک گفت حمیده فرمود حمیده فی الدنيا و محموده فی الاخره فرمود بگو بدانم تو باکره هستی یا ثیبه گفت باکره هستم فرمود چگونه از دست این مردم دیو سیرت مصون ماندی گفت هر وقت نحاس بربری می‌آمد پهلوی من می‌نشست مردی سفید رو و سیمین مو می‌آمد سیلی بر گوش او می‌زد به طوری که او بر می‌خاست و می‌رفت و مکرر این واقعه رخ داد و آن شیخ آمد و مرا حفظ کرد آنگاه امام محمدباقر علیه‌السلام آن کنیزک را به فرزند خود جعفر بخشید فرمود آن را بگیر و برو خداوند از او فرزندی به تو عنایت فرماید که بهترین اهل زمین باشد و نام او موسی خواهد بود و چنانچه تاریخ هم مؤید این اعجاز است دیدیم که امام هفتم موسی بن جعفر از این حمیده به دنیا آمد ۱۱- معجزه دیگری که راوندی نقل کرده است این است که ابی‌بصیر از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که حضرت باقرالعلوم یک روز در مسجد نشسته بود اصحاب اطراف او را گرفته بودند به تعلیم و تربیت مشغول بود ناگاه سر بلند کرد فرمود ای مردم مدینه چگونه خواهید بود زمانی که مردی با چهار هزار شمشیرزن به سوی شما رو آورد و متعرض عرض و ناموس و مال و اموال و جان شما گردد - مردم گفتند چنین نشده فرمود حتما چنین خواهد شد بترسید و پرهیز کنید اما مردم مدینه به این سخن آسمانی که علم غیب بود وقتی نهادند مگر عده کمی که به تبعیت بنی‌هاشم از شهر بیرون رفتند چه آنها می‌دانستند سخن امام حتمی‌الوقوع است و هرگز خلف ندارد - زمان امام جعفر صادق علیه‌السلام بود که نافع بن زرق نماینده بنی‌عباس به مدینه وارد شد و جنگی کرد بسیاری را کشت و زنان آنها را مورد تعرض قرار داد و اموال آنها را به غارت برد و قضیه واقعه حره را برای مدینه تجدید کرد آن وقت مردم متوجه شدند که امام محمدباقر درست سخن گفته و همه اذعان و اعتراف [صفحه ۴۳] کردند که او تربیت شده مهد نبوت و دامان عصمت و آغوش ولایت است و آنچه که می‌گوید حق است [۱۶].

مناقب امام محمدباقر علیه السلام

مناقب حضرت ابو جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام بی‌حد و حصر است جابر جعفی روایت می‌کند که محمد بن علی یک روز به من فرمود یا جابر انی لمشتغل القلب پرسیدم اشتغال قلب شما چیست؟ فرمود یا جابر انه من دخل قلبه دین الله الخالص اشغله عما سواه هر کس قلبش با خلوص نیت به خدا مشغول باشد از غیر او می‌گسلد قال (ع) یا جابر ما الدنيا و ما عسی ان تکون هل هی الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرئه احبتها فرمود دنیا جز سوار شدن به مرکبی یا عوض کردن لباس یا گرفتن زنی نیست و ان المؤمنین لم یطمثوا الی الدنيا بالبقا مؤمنین ایمان دارند که دنیا بقائی ندارد و مطمئن هستند که به طرف آخرت پیش می‌روند و آنجا که فانی است باید قربان باقی کرد و برای بقای آخرت ذکر خدا لازم است. مردان خدا دل به زینت دنیا نمی‌بندند بلکه به فوز و فلاح آخرت توجه می‌کنند برای اهل تقوی دنیا زودگذر است و آسان می‌توان از آن گذشت و آخرت در پیش است که برای آن زاد و توشه تهیه می‌بینند [۱۷]. عبدالله بن عطا می‌گوید به خدا سوگند علما را هیچ کجا خاضع‌تر از محضر امام محمدباقر علیه‌السلام ندیدم چنان در محضر او خضوع و خشوع داشتند که چون شاگرد در پیشگاه استاد با کمال ادب و احترام می‌نشستند علم و دانش می‌آموختند سفری به مکه رفت چون چشمش به مسجد الحرام افتاد سر به زیر انداخته سخت گریان شد غلامش گفت یا بن رسول الله مردم به تو نگرانند که چگونه عمل می‌کنی چرا گریان شدی؟ فرمود وای بر تو چگونه گریان نشوم که خداوند من بنده را می‌بیند با همه شرمندگی به این فوز و فلاح مرا موفق داشته از خجلت و انفعال گریان شدم آنگاه طواف و نماز کرد و در قنوت

مکرر می‌گفت الهی لا تمقتنی خداوند! ما را به هم دشمن مگردان حافظ ابونعیم می‌نویسد هو الامام الحاضر الذاکر الخاشع الصابر ابوجعفر [صفحه ۴۴] محمد بن علی الباقر و كان من سلاله النبوه و جمع حسب الدين و الابوه تکلم فی العوارض و الخطرات و سفح الدموع و العبرات و نهى عن المراء و الخصومات و قيل ان التصوف التعزز بالحضرة و التميز للخطرة یا راکبا یقطع جوز الفلا- علی امون جسره ضامر و ابلیغ رسول الله خیر الوری عنی فی الماضی و فی الغابر سلام عبد خالص حبه باطنه فی الصدق کالظاهر و حج علی ارض البقیع الذی ترابه یجلو قذی الناظر و بلغا عنی سکانه تحیه کالمثل السائر هم الاولی شاد و ابناء العلی بالاسمر الزابل و الباتر و اشرفت فی المجد احسابهم اشراق نور القمر الباهر فحبهم وقف علی مؤمن و بغضهم حتم علی کافر کم لی یدع فیهم شایع و هذه تختص بالباقر امام حق فاق فی فضله العالم من باد و من حاضر اخلاقه العز ریاض فما الروض عذاه الصیب الباصر و جاء من بعد بنوه علی آثاره الوارد کالصادر [۱۸].

نظم در مناقب

ابن شهر آشوب روایت می‌کند که محمد بن مسلمه سی هزار ۳۰۰۰۰ حدیث از امام محمد باقر روایت کرده است شیخ مفید در ارشاد از جابر جعفی روایت می‌کند حدیثی ابوجعفر سبعین الف حدیث لم احدث بها احدا ابدا جابر می‌گوید هفتاد هزار ۷۰۰۰۰ حدیث برای من نقل فرمود که احدی از آن احادیث نگفته بود آنگاه خود شیخ می‌فرماید لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسين علیهما السلام من علم الدین و الاثار و السنه و علم القرآن و السیره و فنون الاداب من محمد بن علی احدی از اولاد امام حسن و امام حسین در علم دین و آثار شریعت و سنت پیغمبر و علم قرآن و سیره نبوت و فنون آداب اسلام مثل محمد بن علی باقر العلوم نبوده و نیست اگر در عالم بشریت عظمت و ارزش بشر به علم و فضیلت است باشد خاندان آل محمد (ص) [صفحه ۴۵] در این قسمت بر تمام افراد بشر تقدم و تفوق داشته‌اند زیرا آنها سر حلقه دانش و بینش و واسطه وحی و الهام آسمانی بوده‌اند آنها از جنبه یلی الحقی می‌گرفتند و با جنبه یلی الخلقی می‌آموختند و چه فضیلت و منقبتی بالاتر از این است و در میان ائمه معصومین امام محمد باقر علیه السلام بیش از هر کس علم و دانش آموخته که بیش از صد هزار تا سیصد هزار حدیث در فنون مختلفه علمی از امام پنجم نقل کرده‌اند که جالب توجه است

فضیلت حضرت امام محمد باقر علیه السلام

اشاره

امام محمد باقر علیه السلام افضل و اورع و اعلم و ازهد و اعبد و اسخی اهل زمان بود در کرم وجود و بخشش و علم و تقوی و فضیلت و کمال علما و عملا در حلم و سخاوت نظیر نداشته و به همین صفات هم باشد او احق به امامت و پیشوائی خلق بوده است زیرا عقلا قبیح و زشت است که مفضول بر فاضل ترجیح داده شود امام باید از تمام مردم عصر اعلم و ازهد و اعقل و اشرف باشد و سی شرط است که در کتاب امام رضا (ع) نوشتیم شرط امامت است و تمام سی شرط در این امام هم جمع بود اکابر علماء زمان زانوی اطاعت و خضوع و خشیت در پیشگاهش خم می‌کردند مشاهیر مصنفین جهان در ساحت مقدس آن معلم بزرگ و مربی بی نظیر زمین ادب می‌بوسیدند ابواسحق سبعی که اعلم علمای عصر بود در حق امام پنجم گفته لم ار مثله قط نظیری ندارد ابی زرعه یکی دیگر از کبار علماست گوید انه لمن اکبر العلماء و ابن حجر در صواعق گوید وارث زین العابدین من اولاده عباده و علما و زهادة ابوجعفر محمد الباقر همه علما متفقند که حضرت امام محمد باقر العلوم در علم و عظمت و جلالت نظیر نداشته قرطبی گفته: یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لبی علی الاجبل مالک بن اعین جهنی گفته اذا طلب الناس علم القرآن کانت قریش علیه عیالا و

ان قیل این بنت النبی نالت یداه قروعا طوالا نجوم تهلل للمدلجین جبال تورث علما جبالا

امام محمد باقر علیه السلام و عبادت

عبادت و اطاعت و بندگی یک نسبت مستقیمی با معرفت و شناسائی و علم و دانش دارد هر کس نسبت به دیگری معرفتش بیشتر و علم و اطاعتش وسیعتر باشد نسبت به او دوست‌تر و خاضع‌تر و خاشع‌تر و علاقمندتر است ارتباطی که بین بشر بوجود می‌آید روی اصل معرفت و [صفحه ۴۶] شناسائی آنهاست عواطف متبادل بشری به همین نسبت مستقیم بالا و پائین می‌رود دو نفر که در بدایت یکدیگر را نمی‌شناسند به هم اعتنا و وقعی نمی‌گذارند ولی چون به هم آشنا و معرفی شدند از صفات و خصال یکدیگر آگاه گردیدند به جهت آن چه که در اوست و دوست دارند دوست می‌شوند چنانچه دشمنی هم به همین سبب است. من و شما شمر یا حر بن یزید ریاحی را ندیده‌ایم و اول هم نمی‌شناختیم بعد که آشنا به صفات و هویت آنها شدیم اولی را به جهت رذائل اخلاقی که ما از آن بدمان می‌آمد ابراز تنفر کردیم و او را به سبب قساوت و بی‌رحمی لعنت نمودیم و دومی را به جهت صفت فکر و تملک نفس و برازندگی فهم و اراده که ممیز حق و باطل شد و این صفات را ما دوست داریم و در او به حد کمال بروز داشته او را دوست داریم و در مقابل قبرش می‌رویم عرض سلام و ارادت نموده خضوع و خشوع و اظهار ادب می‌نمائیم. این دایره را بزرگ کنید بشر در اولین مرحله حس و ادراک خدا را نمی‌شناسد همین قدر می‌داند که او به اختیار خود نیامده و به میل خود نخواهد رفت بلکه در حیطة قدرت دیگری است تا کم کم پدر و مادر و آموزگار نام خدا را بر زبان او جاری می‌کنند و مظاهر خلقت و قدرت حق را برای او بیان می‌کنند و نشان می‌دهند تا آنجا که جز خدا کسی را نمی‌شناسد چون در رشد عقلی رسید و حرکت فکری پیدا کرد و توانست مطالب را تجزیه و تحلیل کند خودش بیشتر به خدا نزدیک می‌شود و به او علاقمند می‌گردد و هر قدر بهتر و بیشتر خدا را بشناسد بهتر عبادت او می‌کند و از صمیم قلب اطاعت حق می‌نماید. پس عبادت و اطاعت یک نسبت مستقیم با علم و دانش دارد اکنون که بخواهیم میزان عبادت ائمه طاهرین را از جهت خلوص ارادت و حضور قلب و کمال ایمان بدست آوریم باید به مرتبه علم‌الیقین آنها مراجعه کنیم بینیم که چون سطح علم و دانش امام عموماً برتر و بالاتر از سطح فکر و دانش بشر است یقیناً عبادت و اطاعت آنها نیز متناسب علم و اطلاع و معرفت آنها بوده است و چون ما در مراتب علم ائمه معصومین اثبات کردیم که آنها از سر چشمه علوم غیبی سیراب شده و به تمام مراتب علمی از دین و دنیا واقف هستند عبادت و اطاعت آنها هم به همان نسبت بود که خاضع و خاشع بودند و لذا درباره عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که عقل کل و اشرف رسل بود دیدیم با چه حالی در ظرف ۱۵ سال در غار حرا با علف کوهستان اکتفا نموده بندگی و عبادت می‌کرد و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با آن قدرت علمی آن گونه عبادت [صفحه ۴۷] کرد که پیکان از پای او کشیدند و توجهی نکرد - همچنین فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین سیدالشهداء و بارزتر از آنها سیدالساجدین و زین‌العابدین بود که ۳۵ سال شبها به نماز و روزها به روزه مشغول بود - و امام محمد باقر علیه‌السلام نیز وارث همان علوم بود و در عبادت همان گونه قیام و اقدام می‌کرد که اجدادش به عبادت برمی‌خاستند. دیدیم که امام محمد باقر علیه‌السلام چون چشمش به کعبه می‌افتاد رنگش تغییر می‌کرد و اشکش جاری می‌شد و در کمال خضوع و خشوع سر به عبادت و اطاعت فرود می‌آورد. روایت کرده‌اند که در نیمه‌های شب به نماز و تضرع و زاری می‌پرداخت می‌گفت ربنا امرتی فلم أتمر و نهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقل - الاعتذر و در تعلیمات خود می‌فرمود ما من عبادة افضل من عفة بطن او فرج و ما من شیء احب الی الله من ان یسأل و لا یدفع القضاء الا الدعاء فان اسرع الخیر ثواب البر و اسرع الشر عقوبة البغی فرمود عبادتی افضل از حفظ شکم و فرج نیست و هیچ چیز آن قدر نزد خداوند محبوب نیست که سائلی از او چیزی بخواهد که دعا و مسئلت بهترین نمونه عبادت و اطاعت و بندگی است او همیشه در ساحت کبریائی حق با خضوع و خشیت عرض بندگی و خلوص نیت ابراز می‌کرد و همیشه به نماز و دعا و روزه می‌گذرانید.

عبادت

در عبادت و بندگی و ذکر خدا و توجه به حق وارث پدرش سیدالسادین زین العابدین علیه السلام بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام به روایت کلینی می‌فرماید پدرم کثیرالذکر بود و هر وقت من با او حرکت می‌کردم در حال ذکر بود غذا می‌خورد ذکر خدا می‌نمود و در ذکر حدیث همیشه در آغاز و انجام ذکر خدا می‌نمود و بیشتر ذکر او لا اله الا الله بود و بسیار می‌شد که ما اهل بیت را جمع می‌کرد و می‌فرمود ذکر خدا بگوئید از طلوع فجر تا صبح آفتاب که می‌زد ذکر خدا می‌گفتیم و قرائت قرآن می‌کردیم و هر کدام که از کودکان قادر بر خواندن قرآن نبودند می‌فرمود ذکر خدا بگوئید [۱۹]. در هر حال بود علم و دانش به مردم می‌آموخت و آنها را به خدا و ذکر حق و تقویت توحید و تشدید مبانی عقیده به یگانگی خداوند را تأیید می‌فرمود. [صفحه ۴۸] و چنانچه در تعلیمات این امام که مبانی دین اسلام است خواهیم دید اوقات را تقسیم فرموده و عبادات را حصر در نماز و روزه ندانسته بلکه ذکر و تحکیم مبانی توحید و خدمت به خلق را از راه آموزش و پرورش عبادات دانسته و خود در تمام ساعات شبانه روز با تعلیمات ادعیه و اذکار و آثار و تفسیر و اخبار و احادیث و علوم و فنون مختلفه فلکی آسمانی و زمینی که امروز به نام طبیعیات و ریاضیات و نجوم و هیئت تعبیر شده مشروحا و مصرحا تعلیم فرموده است و این‌ها همه عبادت است چنانچه یکی از مراجع و اساتید بزرگوارم رحمه الله علیه می‌فرمود تحصیل علم در جوانی برای هر محصل عبادت است یعنی پس از فرایض هیچ عبادتی بالاتر از کسب علم نیست.

نکته

این جا نکته‌ای به نظر رسید که باید نگفته نگذریم و آن این است که عبادت صرف نماز و روزه نیست بلکه اطاعت امر است که حداقل واجب و فریضه با حضور قلب ادا شود و بقیه در راه سعادت و نیکبختی جامعه صرف شود که افراد اجتماع هم به همین روش فضیلت تربیت شوند - مثلا اگر مردی عالم و دانشمند محقق فقیه و مشعلدار هدایت صرف وقت نماید تا از راه علم و دانش چراغی پیش پای راه مردم برافروزد و در پیشگاه خداوند بیشتر ارج و ارزش دارد تا که با توانائی این قدرت علمی به کار عبادت خود پردازد و لذا این همه اخبار در فضیلت نشر علم و تعلیم و تعلم وارد شده و دو رکعت نماز مرد عالم و عارف بهتر از یکسال تا شصت سال عبادت جاهل شناخته شده است و سعدی همین حقیقت را به نظم آورده که عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست از شیخ مفید و شیخ طوسی نقل می‌کنند که در حریم مقدس علوی در نجف اشرف بوده به تألیف و تصنیف کتب خود اشتغال داشت و هفته یکبار بیشتر حرم مشرف نمی‌شد از او پرسیدند چرا هر شب حرم مشرف نمی‌شوی فرمود می‌دانم ثواب این کار یعنی تألیف و تصنیف کتب احادیث و اخبار و تفسیر آیات و غیره ثوابش بیشتر و اهمی‌تر بالاتر از زیارت است و لذا از همین منزل که نشسته‌ام عرض سلام می‌کنم و بقیه وقت را صرف تعلیمات ائمه می‌کنم - البته شکی نیست که هدایت و تنویر افکار عمومی مسلمین مهم‌تر از نماز و روزه مستحبی است باید مرد حکیم فقیه دانشمند واجبات را پردازد و بقیه وقت را صرف خدمت به عالم بشریت از راه نشر علم و فضیلت نماید. [صفحه ۴۹] درباره امام علیه السلام چون آنها عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه می‌باشند بهتر مقتضیات را تشخیص می‌دهند امام سجاد علیه السلام که مواجه با آن حوادث انقلابی بود مقتضی وقت را چنان دانست که خود طریق عبادت و بندگی را به مردم تعلیم کند زیرا سیل شهوات و تبلیغات سوء بنی‌امیه مردم را از این فضیلت دور ساخته بود و لذا امام سجاد علیه السلام خود مدت امامت را به عبادت پرداخت و در خلال عبادت همان تعلیمات عالیه را که شامل تمام دوره علم و حکمت و فقه و فلسفه است به نام صحیفه سجاده بیان فرمود امام محمدباقر علیه السلام به مقتضای عصر خود که انقلاب سیاست و تحول تغییر سلطنت بود از موقع استفاده کرده مردمی را که اذهان و افکارشان در عصر

پدرش مهبای توجه به علم و فضیلت گردیده بود به یک روش پرورش مهذب علمی و یک حرکت فکری واداشت و از آغاز تا انجام اصول دین به مردم تعلیم فرمود انقلاب تحول سیاست هم کمک کرد که مردم دانش پژوه و معارف پرور به مدینه می آمدند یا در شام امام محمدباقر را دیده بودند و خاندان سیدالشهداء را به علم و فضیلت رسماً شناختند در مقام برآمدند که از این جوان هاشمی مشهور به علم و دانش استفاده کنند و لذا علاوه بر اصول و فروع فقه اسلام شروع به درس علوم و معارف بشری گردید و در مطالب علمی و فلسفی و طبی و تشریح و ریاضی و طبیعی و غیره می آمدند مسائلی می پرسیدند و امام محمدباقر علیه السلام آنها را سیراب علم و دانش می فرمود به اوطان و بلدان خود بر می گشتند نقل علم و فضیلت می کردند آنگاه دسته دسته دانشمندان به مدینه برای کسب علم و اطلاعی مسافرت می کردند - قریب بیست سال مقتضی موجود مانع مفقود بود نهضت علمی مردم مسلمان شروع شد و کلیه طبقات منورالفکر کشورهای اسلام که بارزترین پایتختها در آن عصر مکه - مدینه - کوفه - بود برای کسب فیض از حضور امام محمدباقر علیه السلام به مدینه جمع می شدند تا از خرمن فضایل علمی امام پنجم استفاده نمایند - و ما در این کتاب مباحثی را که این امام مورد بحث قرار داده اند و از زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از سال چهارم هجری تا آن عصر که قریب سه ربع قرن می شود مسکوت مانده بود و اگر هم یکی دو نفر یا چند نفر از آن مسائل علمی می پرسیدند به اجمال و ایما و اشاره پاسخ داده می شد در عصر حضرت باقرالعلوم کاملاً مسائل علمی از هم تفکیک و تجزیه شد علوم و معارف اسلامی طبقه بندی گردید آغاز و انجام هر علم کاملاً مرتب و منظم و تدریس آن روی مبانی علمی تشریح می گردید و ورود و خروج از هر موضوع علمی کاملاً [صفحه ۵۰] سحرآمیز و عالمانه بود که حتی امروز هم چشمها را خیره می سازد و عقلها مات و مبهوت می گردد مثلاً در تشریح بدن و آلات تناسلی و تولد و تکون جنین تا برسد به بداء که آخرین سیر کمالی معنوی بشری است درس داده که عقلها حیران است و از آغاز تا انجام مطلبی را به زبان علمی ساده تشریح فرموده که هر کس می تواند بر قدرت علمی آن حضرت واقف گردد و امروز هم که سیزده قرن از آن عصر می گذرد با همه آن قدرتی که طب و تشریح پیدا کرده بیش از آنچه امام محمدباقر علیه السلام فرموده نتوانسته اند بفهمند - چنانچه به جای خود نقل خواهیم کرد و همچنین درباره ریاضیات و فلکیات و زمین شناسی و گیاه شناسی و روان شناسی و غیره مکتبی گشوده است که تا دودمان قیامت کهنه و مندرس نخواهد شد زیرا برتر و بالاتر از سطح علمی و فکری بشر است. قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابد فرمود مردن یک عالم فقیه در نزد شیطان بهتر از مردن هفتاد عابد است زیرا عابد تنها گلیم خود را از آب بیرون می آورد و عالم جامعه بلکه جوامعی را از هلاکت و جهالت و ضلالت نجات می بخشد گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود تا برگزیدی از آن این طریق را گفت آن گلیم خویش برون می کشد ز آب وین سعی می کند که بگیرد غریق را و ما در فصول آینده در کلمات امام علیه السلام خواهیم دید چقدر در تحصیل علم و عظمت عالم و مقام متعلم تأیید و تأکید و توصیه فرموده است.

جود و سخاوت امام محمدباقر علیه السلام

از صفات فاضله و پسندیده بشر جود و سخاوت است و مفهوم کلی آن در شرع اسلام این است که هر کس هر چه دارد با برادران ایمانی خود در طبق اخلاص بگذارد و با هم به مواسات و مساوات صرف کند و حتی برخی از موارد لازم است که ایثار کند یعنی دیگری را بر خود مقدم دارد و مخصوصاً پیشوایان ما عملاً چنین نشان دادند که قرآن فرموده است ینفقون مما تحبون از هر چه بهتر و بیشتر دوست می داشتند انفاق می کردند و برای مثال از غذای روزانه اول که سر سفره می نشستند با حمد و شکر خدا از بهترین غذاها ظرفی را برای فقرا به رضای خدا می کشیدند جدا می گذاشتند و بعد به صرف غذا می پرداختند و اکثر آنها با نوکر و کلفت و پیشخدمت و کارگر و خدمتگزار و رعایای خود در سر یک سفره می نشستند و با هم غذا می خوردند تا تکبر و نخوت خودستایی را از بین بردارند این ایثار از جهت غذا بود تا [صفحه ۵۱] برسد به جان عزیز خود و فرزندان که در راه خدا از سر آن می گذشتند

شاید دیگران هدایت شوند. این فضیلت در اسلام بالاترین صفات شناخته شده و لذا تمام پیغمبران با مهمان غذا می‌خوردند و از مال خود اندوخته‌ای نداشتند. صفت جود و بخشش یک صفت ممتازی است که اگر کسی داشته باشد صرف نظر از اینکه اجر و ثواب دنیوی و اخروی می‌برد و سبب نجات او در آخرت می‌گردد در اجتماع بشری هم روپوش برای تمام رذایل اخلاقی اوست چنانچه مشاهده شده کسانی که دارای رذایل اخلاقی و صفات ذمیمه بوده‌اند ولی جود و سخاوت و بخشش داشته‌اند کلیه بدیهای آنها پوشیده و مکتوم مانده و صفات کرم و بخشش آنها ضرب‌المثل گشته است و بعکس کسانی که واجد صفات فاضله هم بوده‌اند ولی ممسک و کنسک و دارای قبضیت و بخل و لثامت بوده‌اند همه صفات فاضله و خوب و ممدوحه آنها هم مکتوم و پوشیده مانده است و ائمه معصومین ما چنان آموخته‌اند که مال مال دنیاست باید هر کس هر چه دارد از راه حلال در این دنیا صرف دوستان کند. برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

جود و بخشش امام پنجم علیه السلام

در جود و بخشش مردی جواد و کریم بود عامه و خاصه در نظرش از جهت بخشش و اکرام و انعام مساوی بودند سلیمان بن دمدم می‌گوید هر وقت جایزه می‌داد و انعام می‌فرمود کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و هیچ وقت از صله دادن و انعام و اکرام ملول و خسته و دلتنگ نبود. هر وقت به سائل چیزی می‌داد می‌فرمود خداوند به تو و این وجه برای تو برکت عنایت فرماید کمتر شد که سائلی از در خانه او محروم برگردد و مأیوس شود اکثر از پشت در به سائل چیزی می‌داد می‌گفت خذ هذا و نمی‌گذاشت بفهمد یا او را بشناسد. از آثار امام محمدباقر علیه‌السلام مستفاد می‌گردد که آن حضرت هیچ وقت چیزی برای خود ذخیره نگاه نمی‌داشته و هر چه می‌رسیده بین بنی‌هاشم و بنی‌فاطمه و علویین تقسیم می‌فرمود و اگر کسر داشتند قرض می‌کرده تا خداوند برساند و قرض خود را ادا نمایند و از طرفین فقراء مدینه مخصوصا علویین که دارای صدقاتی بودند دست تنگ نشوند از این گذشته اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام که جمعیت انبوهی بودند همه آنها از جهت معیشت کمک‌هایی از امام [صفحه ۵۲] می‌گرفتند تا بتوانند در قبال یک طبقه مردم متمول و ثروتمندی که حاشیه نشین بنی‌مروان بودند اظهار بی‌نیازی کنند و به نشر اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم پردازند و لذا از مجموع اخبار چنین معلوم می‌شود که امام محمدباقر علیه‌السلام از نظر اداره امور معیشت خویشان نسبت به درآمد خود بسیار در زحمت بوده‌اند و آنچه می‌آمد با دیگران با هم صرف می‌فرمود.

جود و سخاوت

امام محمدباقر می‌نویسند با آنکه عیالبار و کثیرالنفقه بود خاندان قریش و بنی‌هاشم و بنوطالب و علویین و عموزادگان و غیره که از حق آسمانی خود در حکومت جابرانه خلفا محروم شده بودند و حقوق آنها ادا نمی‌شد به اضافه که صدقات پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را غصب می‌کردند نمی‌دادند اداره امور معیشت همه هاشمیین و علویین با حضرت باقرالعلوم بود معذلک با این حال در جود و سخاوت هر چه داشت بین اقوام خود تقسیم و توزیع می‌کرد و هر کس شرفیاب می‌شد که عرض حاجتی کند او را به هر مقدار موجودی بود راضی و مقضی المرام نموده به وطن می‌فرستاد. به روایت شیخ مفید و غیره مردی آمد شکایت از وضع زندگی خود کرد حضرت فرمود برادران ایمانی به تو کمک نکرده‌اند گفت عرض حاجت به آنها نکردم فرمود بد برادرانی بودند که از حال تو غافل مانده‌اند و از عسرت تو بی‌خبرند باید برادر ایمانی از حال فقر و غنای برادر آگاه باشد در حال غنی او را رعایت کند و در حال فقر حمایت و دستگیری نماید - آنگاه فرمود موجودی هر چه هست بیاورید یک کیسه که هفتصد درهم داشت به او داد فرمود آن را صرف مخارج اولیه کن و باز نزد ما بیا بلکه بتوانیم به تو احسانی درخور حاجت تو بکنیم. عبدالله زبیر نقل می‌کند که محمد بن علی نفقات و صلوات و لباسها حمل می‌کرد شبانه درب خانه مردم و اقوام و عشیره خود می‌برد و

ابونعیم نخعی نقل می‌کند مکرر شد که به ما جایزه پانصد درهم و ششصد درهم عطا فرموده است و تا هزار درهم به هر نیکوکاری صله و جایزه می‌داد شافعی و جنابذی و حافظ عبدالعزیز و بسیاری دیگر نقل می‌کنند که هر کس وارد منزل امام محمدباقر علیه‌السلام می‌شد خارج نمی‌گردید تا او را اطعام کند و لباس نو و پاکیزه بپوشاند و به او درهم و دینار ببخشد سلمی گفت یابن رسول الله شما که با این همه عیالمندی این همه صله و جایزه و اکرام و انعام و اطعام می‌فرمائی سخت می‌گذرد فرمود ای [صفحه ۵۳] سلمی بهترین کار دنیا این است که انسان مال دنیا را هر چه دارد بین برادران و دوستان خود هدیه کند امام محمدباقر به سبب کثرت اولاد هاشمیین و کسانی که در مدینه بودند و باید معیشت آنها را سید قوم اداره کند منتظر بودند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به آنها کمک نماید خاصه که پدرش سیدالساجدین امر اعاشه صد خانواده را در مدینه اداره می‌کرد بدون آنکه کسی بدانند این قوت و غذا از کجا می‌آید و حتی یکی از آنها که از اقوام امام بود گستاخی کرد که چرا امام زین‌العابدین به او چیزی از صدقات نمی‌دهد و امام علیه‌السلام او را پاسخی ملایم داد و شبانه مقداری خوراک برای او با وجهی نقد فرستاد به طوری که نفهمید از کجا بود - امام محمدباقر علیه‌السلام بدین معنی عیالبار بود که برای بیش از صد خانواده را اداره کند و در عین حال صدقات و موقوفات اختصاصی پدران و جدش را غصب کرده بودند و چون خبر امر تنگدستی امام پنجم به عمرو بن عبدالعزیز رسید فدک را به آن حضرت وا گذاشت تا در محل خودش صرف نماید خاصه که زمان امام محمدباقر علیه‌السلام یک قحطی عظیمی شد که مردم زیادی از دنیا رفتند و از گرسنگی به ستوه آمده از عمر بن عبدالعزیز خواستند که مال خدا را به جایش صرف کند و همین تقاضای عمومی باعث شد که فدک را به امام پنجم برگردانید

صلات و اطعام

غلام امام محمدباقر علیه‌السلام می‌گوید بهترین خوراک‌ها را به من می‌داد و بهترین لباس‌ها را به من می‌پوشانید و دراهم بسیار به من عطا می‌کرد می‌گفتم یابن رسول الله کافی است می‌فرمود یا سلمی ما حسنۃ الدنيا الا صله الاخوان و المعارف او می‌گفت هر وقت جایزه می‌داد کمتر از پانصد و ششصد درهم نبود و گاهی هزار درهم جایزه می‌داد و می‌فرمود از خجالت اخوان ملول نشوید. اسود بن کثیر گفت شکایت کردم خدمت امام محمدباقر از جفای دوستان فرمود فقال بشس الاخ اخ یرعاک غنیا و یقطعک فقیرا آنگاه امر کرد غلامش هفتصد درهم به من داد فرمود آن را خرج کن تا تمام شد باز نزد ما بیا آنگاه فرمود اعرف الموده فی قلب اخیک بماله فی قلبک دوستی برادران را از قلب خود جستجو کن آیا چه اندازه حاضری در راه دوستی آنها صرف مال کنی همان نمونه دوستی است که از او در تو وجود دارد قال (ع) ما من شیء الا و له جزاء الا دمه فان الله یکفر بها بجور الخطایا [۲۰]. فرمود هیچ چیزی نیست که جزا نداشته باشد مگر اشک چشم گریان که آن خود وسیله [صفحه ۵۴] بخشش خطایا است امام پنجم برای آنکه مردم را به این صفت ممدوحه تشویق و ترغیب فرماید از اخبار و احادیث اجدادش بسیار نقل فرمود که جود و بخشش سبب تکریم و ترفیع قدر و منزلت صاحبش می‌گردد و او را در نظر مردم و خلق بزرگ می‌دارد و خداوند هم که رضای خود را در رضای خلق قرار داده از او راضی می‌گردد - این گذشت و بخشش تنها نسبت به انسان و خویشان و دوستان نیست مرد بخشنده و کریم‌الطبع نسبت به هر حیوانی که روزی‌خور او باشد و هر درخت و مرغ و ماهی و حیوانات اهلی و وحشی که اسیر او باشند مورد کرم و انفاق و محبت او قرار می‌گیرند و بزرگ قوم باید در فکر جوانان بی‌زن و دختران بی‌شوهر و زنان بیوه و شوهر مرده و یتام و مساکین و بینوایان و فقرا باشد باید امر معیشت آنها را اداره کند و به همین دلیل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود من باید مثل حقیرترین افراد کشور اسلام زندگی کنم تا او دلخوش باشد که امیرش چون اوست و خداوند هم امیر را به غضب نگیرد که امیر قومی به انواع ملبوس و مطعوم و مسکن و مرکوب مرفه باشد ولی رعیت فاقد همه چیز باشد

فدک فاطمه زهرا علیها السلام

در کتاب پیشوای اسلام درباره چگونگی اهداء فدک و در کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) درباره وضع فدک فصلی نوشتیم که مدلول آن این است که آن باغها تقدیمی یهود خیبر بود به شخص پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به حکم آیه مبارکه و آت ذالقربی حقه فدک را به دخترش فاطمه زهرا که از نور خودش مشتق بود بخشید و نامه‌ای مبنی بر واگذاری فدک ملک طلق خود را به فاطمه نوشت و این فدک را توطئه‌چیان سقیفه بنی ساعده برای آنکه دست علی و اولاد او را از فکر برگردانیدن خلافت کوتاه کنند فدک را غصب کردند و بر سر آن غوغائی شد تا آنکه چند بار رد کردند و باز غصب نمودند اولین باری که رد آن را گرفت فاطمه زهرا (س) شخصا برای حفظ احکام شریعت پافشاری کرد که «این اولاد ملک شخص من است اگر قبول ندارید ملک شخص پدرم است و من یگانه وارث او هستم و اگر باز قبول ندارم سند رسمی خط خود پیغمبر را می آورم که ملک ملک اوست و به من بخشیده است» و آن روزی که پس از ایراد خطبه غراء و لرزاننده در مسجد و رفتن درب خانه مهاجر و انصار برای اثبات حق و اجرای احکام شریعت رفت سند را برداشت به خانه ابوبکر رفت و آن سند خط پیغمبر و مهر و امضای رسول خدا بود که ابوبکر ناچار آن را تأیید کرد و فدک را برگردانید زیرا فاطمه زهرا به او فرمود ای [صفحه ۵۵] ابوبکر اگر من دختر پیغمبر از پدرم رسول خدا ارث نبرم تو چرا از پدرت ابوقحافه ارث می‌بری و این نکته لطیفه‌ای داشت و آن این بود که ابوبکر را به نام شیخ و بزرگ قوم که از همه کهنسال‌تر بود انتخاب کردند و به خلافت برگزیدند فاطمه زهرا (س) خواست بفرماید پدرت از تو بزرگتر است اگر خلافت به سن بود باید او خلیفه شود و ابوقحافه هم همین پاسخ را در جواب نامه فرزندش ابوبکر نوشت که اگر خلافت به سن است من پدر تو هستم و بر تو تقدم دارم و ابوبکر مجاب شد و نامه پیغمبر را تأیید کرد فدک را برگردانید اما عمر در راه آن نامه را از دست فاطمه زهرا (س) گرفت و چنانچه خودش گفته و مفاخره کرده با سلیلی که بر گوش دختر پیغمبر زده نامه را به عنف گرفته و دید سند مالکیت معتبر غیرقابل انکاری است آن را پاره کرد و دختر رسول الله در حق او نفرین فرمود که خدا به جرم این عمل شکمت را پاره کند و دعای آن حضرت مستجاب شد و شکم عمر را پاره کردند

عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر علیه السلام برگردانید

عمر بن عبدالعزیز چنانچه در تاریخ مفصل اسلام نگاشتم از خلفای عادل بود اگر چه از خاندان اموی بود ولی روحا از آن قماش نبود همواره می‌کوشید که حق را به جای خود صرف کند و به ذی‌حق برساند یک روز دستور داد ندا کنند هر که بر او در معیشت سخت می‌گذرد یا در گرفتاری و محن دنیا و مشکلات اجتماعی است در خانه عبدالعزیز حاضر شود که بار عام است. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین باقر العلوم بر او وارد شد دید خلیفه گریان است فقال انما الدنيا سوق من الاسواق یتباع فیها الناس ما ینفعهم و ما یضرهم و کم قوم ابتاعوا ما یضرهم فلم یصبحوا حتی الموت فخرجوا من الدنيا ملومین لمالم یأخذوا ما ینفعهم و صاروا الی من لا یعذرهم فنحن و الله حقیقون ان ننظر الی تلك الاعمال التي فتخوف علیهم منها فكف عنها و اتق الله و اجعل لنفسك اثنتین انظر الی ما تحب ان یکون معك اذا قدمت علی ربك فارقه وراک و لا ترغب فی سلعة بارت علی من کان قبلک فترجوا ان عنک و افتح الابواب و سهل الحجاب و انصف المظلوم و رد الظالم ثلاثه من کن فیه استکمل الايمان بالله من اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و من اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له [۲۱]. [صفحه ۵۶] فرمود دنیا بازاری است که هر کس متاعی می‌خرد و گمان می‌کند که اکثر آنها نه نفع دارد نه ضرر ولی کمتر قومی هستند که مال بی‌ضرر بخرند آنها غفلت دارند به خواب خرگوشی رفته‌اند تا روزی که مرگ گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند آن وقت دیگر فرصتی نیست از دنیا می‌روند در حال خسران و زیان و ملامت‌زدگی زیرا از این معاملات نفعی نبرده‌اند و در دیوان محاسبات عذری ندارند فرمود ای مردم به

خدا سوگند با چشم حقیقت بدین اعمال می‌نگریم و بر این مردم بیمناک هستیم که غافل شدند پرهیزید از خدا بترسید - برای خود دو چیز را در نظر بگیرید و فراموش نکنید اول آنکه ببینید چه می‌خواهید؟ چه دوست می‌دارید که با شما باشد و چون بر خدا وارد شدید آن دوست شما در کنار شما قرار گرفته باشد دوم ببینید از چه بدتان می‌آید و کراهت دارید و چون پیشگاه خالق متعال رسید میل دارید آن منفور شما در مقابل شما باشد می‌خواهید آنچه مکروه دارید پشت سر بگذارید و ناپیدا گردد. برای حصول این محصول بکوشید راغب کار خیر و اعمال نیکو باشید تا امیدواری به شما دهد و جواز فتح و فیروزی شما گردد - کار خیر - اعمال نیکو - عمل صالح ابواب رحمت و نعمت را می‌گشاید و کارها را سهل و آسان می‌کند پرده‌های جهل را می‌برد - با مظلومان هم انصاف و دادگری نمائید ستمکاران را از سر مظلومان برانید و دور کنید - بدانید که سه چیز است اگر آنها را بدست آرید به کمال لایق خود می‌رسید اول ایمان به خدا و جلب رضای حق که اگر او راضی شد رضای او در باطل نیست و چون غضب کند غضبش از حق و حقیقت خارج نیست و سپس تسلیم به تقدیر که آنچه مقدر فرموده با هیچ نیروی بیش از آن نمی‌توان گرفت و آن صلاح و مصلحت بنده است [۲۲]. چون سخن امام محمدباقر به اینجا رسید - عمر بن عبدالعزیز خادم را صدا زد و گفت قلم و دوات و کاغذ بیاورید نوشت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامه محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب فدک و ما قيمته فدک و غير فدک [صفحه ۵۷] بازاء الخلافه الالهيه المجعوله لذريه النبي (ص) من الله سبحانه این است نامه رد فدک از طرف عمر بن عبدالعزیز به محمد بن علی باقر العلوم و آنچه قیمت فدک و درآمد آن بود و آن را خداوند به ازاء خلافت در ذریه پیغمبر خود قرار داده است غزالی در سرالعالمین می‌نویسد اگر عمر بن عبدالعزیز راست می‌گفت چرا خلافت را به اهلش وانگذاشت به نظر ما اگر هم وا می‌گذاشت امام محمدباقر علیه‌السلام قبول نمی‌کرد زیرا می‌دانست در خاندان او سلطنت ظاهری مقدر نیست و وظیفه آنها ارشاد و هدایت بود سید حیدر آملی درباره گفتار و کردار عمر بن عبدالعزیز می‌نویسد چون این خلیفه حس کرد که مردم از اعمال و رفتار آنها نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم متنفر شده‌اند و دیگر کاسه صبرشان لبریز گشته و افراط در سب علی علیه‌السلام و تبلیغات سوء علیه خاندان او کرده‌اند خواست برای تحکیم مبانی حکومت خود جلب قلوب نماید و لذا دستور داد سب کردن را منع و موقوف سازند و فدک را به امید جلب تمایل علویان برگردانید و گرنه جلت و فطرت از همان شجره تلخ خبیثه است [۲۳]. درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد جاحظ گوید: عمر بن عبدالعزیز دید که کار شریعت و سنت پیغمبر اسلام و تربیت و جنگ و پیشرفت دین به وسیله علی بن ابيطالب تمام شده و بنی‌امیه برای جلب منافع خود علی را سب می‌کنند و کم‌کم با این رفتار ممکن است مردم را از دین برگردانند لذا منع این سب را سبب محو ملیت خود دانست [۲۴]. از اینکه آیا عمر بن عبدالعزیز از روی سیاست و کشورداری سب کردن را منع نمود و فدک را رد کرد و یا از روی ایمان خالص انجام داد بین مورخین و علماء بحث زیاد شده ولی حدیث حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام این ابهام را از میان می‌برد و مطلب را روشن می‌سازد که می‌فرماید: قال علیه‌السلام لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة فدخل علیه اخوه و قال له ان بنی‌امیه لا ترضی منك بان تفضل بنی‌فاطمه علیهم فقال افضلهم [صفحه ۵۸] حتی لا ابالی الا اسمع لانی سمعت ان رسول الله (ص) یقول فاطمة شجنه منی یسرنی و یسوءنی ماساءها فانا اتبع سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءته [۲۵]. فرمود چون عمر بن عبدالعزیز متصدی امر خلافت شد عطایای زیادی برای ما فرستاد برادرش نزد او رفت گفت بنی‌امیه از تو دلتنگ هستند زیرا تو بنی‌فاطمه را بر آنها برتری داده‌ای عمر گفت من باز هم آنها را برتری می‌دهم و از خویشان خود بیمی ندارم زیرا از پیغمبر خدا روایت کرده‌اند که فرمود فاطمه پاره جگر من است و هر کس او را مسرور کند یا غمگین نماید مرا مسرور و غمگین کرده و من میل دارم پیغمبر را از خود راضی کرده باشم و پرهیز می‌کنم از اینکه سب تکدر خاطر او شوم. همین عقیده سبب شد که سب کردن را منع کند و فدک را برگرداند و به آل علی احسان نماید و رحم و عدالت و انصاف مرعی دارد - گویند او می‌خواست

خلافت را به علی بن الحسین (ع) یا امام محمدباقر علیه‌السلام برگرداند. عمر می‌گفت اگر عبدالملک کنار رود و مردم بر امام زین‌العابدین اتفاق و بیعت کنند باید خلافت را به او وا گذاشت - حسین بن ابی‌العلاء گفت مگر نشنیدی حدیث نبوی را که فرمود من مات و لا یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه میتة الکفر قال لا میتة ضلال خواست کفر و شرک را از خود دور کند و راه ضلال را نشان دهد که قابل عفو باشد. آنچه مسلم است مروانین همه مانند امویان اهل تدلیس و غل و غش و حيله و غدر و مکر بوده‌اند چنانچه مکرر می‌گفتند پیغمبر نصی بر خلافت علی نگذاشت و اجماعی هم بر او نشد در حالی که نصوص متواتر درباره امامت بود که در محل خود نقل کردیم و اگر اجماعی در خارج مفهومی یافته باشد درباره علی علیه‌السلام بوده فقط اجماع دیگری بر خلافت رخ نداده است [۲۶]. باری در ولایت امام زین‌العابدین و فضیلت و علم و دانش فرزندش امام محمدباقر هیچ سخنی نیست دوست و دشمن اعتراف به بزرگواری آنها کرده‌اند - و عمر بن عبدالعزیز از شاخه‌های امویان است که یک کنیزی از اصحاب به دادن دو باغ خرید و به پسر عثمان که عاشق او بود بخشید [۲۷] و این بهترین معرف حسن سابقه اوست. [صفحه ۵۹]

کثرت صدقات امام محمدباقر علیه‌السلام

در کتب سابق که شرح حال پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم را نوشتیم گفتیم که صدقات پیغمبر و علی و فاطمه (س) همه دست امام حسن مجتبی و بعد دست سیدالشهداء بود - اما در این حال که خلفا هر یک مقداری از آن را غصب کردند تا بنی‌امیه همه را بردند و حقوق آسمانی علویین و اهل بیت را نمی‌دادند و این صدقات چنانچه در کتاب امیرالمؤمنین نوشتیم یک قسمت آن نخلستانها بود که شخصا علی بن ابیطالب قنوت و چاههای آن را حفر فرموده و درخت غرس کرده نخلها نشانند و در آخر عمرش فرمود روزی که من با فاطمه (س) عقد ازدواج کردم دوشک ما از لیفه خرما پر شده بود و اکنون صدقات علی بن ابیطالب معیشت قریش را اداره می‌کند و آن را حساب کردند در هر سال هفتاد تا هشتاد هزار دینار درآمد این نخلستانها بوده در حالی که خودش در مدت خلافت با ۱۷ من آرد جو قناعت کرد. این صدقات دست بنی‌امیه بود تا عمر بن عبدالعزیز فدک را به امام محمدباقر برگردانید بعد باز او و اولادش گرفتند و در مدتی که قدرت مالی داشت هر چه بود بین اقوام و علویین تقسیم می‌فرمود. شیخ صدوق در ثواب الاعمال به سند خود از ابی‌عبدالله علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود «پدرم از میان ائمه از جهت قدرت مالی بسیار ضعیف‌البنیه بود و از جهت اهل و عیال و عشیره و اقرباء نفقه خود بسیار عیالبار بود معذک هر روز به هر یک نفر یک دینار می‌داد و روز جمعه دو برابر می‌کرد و این برای فضیلت جمعه بر سایر ایام بوده است» [۲۸].

امام محمدباقر علیه‌السلام و حلم و بردباری

حلم از فضایل اخلاقی و امهات صفات محموده است که در ائمه معصومین به شدت ظهور و بروز داشته اما چون حلم با غیرت گاهی در مرحله مواجهه و اصطکاک قرار می‌گیرند در بشر عادی که از سر حد خود گذشت تعبیر به بی‌غیرتی می‌شود چنانچه در هتک ناموس مثلا حلم داشته باشد در حالی که حلم و بردباری برای حفظ عصمت و طهارت و غیرت و حمیت است نه برای سلب آن باید در مواقع مقتضی بردباری نمود تا شئون اجتماع در سایه عفت و امنیت مصون بماند. امام علیه‌السلام که عالم به ما کان است می‌داند موارد حلم کجاست تشخیص امام بهتر و سریعتر از سایر مردم است و لذا درباره دین فداکاری و تحمل و بردباری می‌کند تا آنجا که [صفحه ۶۰] نسبت به دین هتک احترام نشود و در حالی که اگر نسبت به مصالح و منافع خود تکاهل و تجاهل نماید این فداکاری است که منافع خود را فدای مصالح دین کند اما نسبت به دین به موقع در هر حال باشد سخن حق را می‌گوید و برای حفظ حق قیام می‌کند. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) در موقعی که لازم بود دین را حفظ کند تا آنجا تحمل کرد که ریسمان به گردنش اندازند ولی در برابر دین شمشیر او تا چهل سال در غلاف نرفت و هر روز بینی گردن‌کشان را به خاک می‌مالید - امام

حسن مجتبی برای حفظ مصالح عمومی مسلمین و دین خلافت و حکومت عامه را از دست داد تا دین مصون بماند و سیدالشهداء علیه‌السلام به همان جهت قیام کرد و شمشیر کشید و اگر زمان و مقتضیات عصر امام حسن را به امام حسین (ع) می‌دادند او صلح می‌کرد و حضرت مجتبی شمشیر می‌کشید پس حلم و غیرت هر دو در بنی‌هاشم مخصوصاً ائمه معصومین به قوت باقی بود که به مقتضای زمان و مکان به منصف ظهور و بروز می‌رسید حضرت امام زین‌العابدین به اقتضای زمان تحمل و بردباری شگفت‌آوری نمود زیرا ناملايمات عصر او بیش از همه ائمه بود و مصائب و متاعبی که او با آن مواجه گردید برای هیچ یک از ائمه نبود و حلم و صبر او بارزترین صفات اخلاقی بود. حضرت امام محمدباقر نیز از سه سالگی شاهد همان مشهودات پدر بود و صبر و حوصله می‌کرد و بردباری و تحمل می‌نمود و از فرصت زمان و مکان برای ابراز قدرت علمی خود استفاده کرد و تحمل هر گونه مصائب و نا ملايمي دشوار را در این راه بر خود تحمل فرمود - به طوری که ابن‌شهر آشوب نقل می‌کند یکی از اهل کتاب که به دشمنی و خصومت با امام محمدباقر علیه‌السلام برخاسته بوده‌اند حضورش گفت انت بقر قال لا انا باقر قال انت ابن الطباخه قال ذاک حرفتها - قال انت ابن السوداء الزنجیه البذیه قال ان كنت صدقت غفر الله لها و ان كنت کذبت غفر الله لک - فاسلم آن مرد یهودی گفت تو بقر هستی خواست اهانت و جسارت کند با کمال آرامش فرمود نه من باقر و شکافنده علم هستم گفت پسر طباخه هستی فرمود آن حرفه است اگر هم باشم عیبی ندارد کسب و هنر ننگ و عار نیست گفت تو پسر سیاه زنگباری هستی فرمود ای مرد اگر اینها که تو گفتی در حق من باشد خدا مرا رحمت کند و اگر دروغ و تهمت و دشنام می‌دهی خدا تو را بیامزد - این مرد بدانندیش سخت دگرگون شد اسلام آورد و تسلیم گردید و این اسلامیت دشمن در اثر حلم و بردباری و شکیبائی امام محمدباقر علیه‌السلام بود تا [صفحه ۶۱] مردی هدایت شود به عکس حلم و بردباری معاویه است که گروهی را از دین بدر می‌برد و ابواب افتضاح و بی‌آبرویی را با حلم خود به سوی خود و خاندانش می‌گشود چنانچه در کتاب امام حسن مجتبی علیه‌السلام نوشتیم.

هیبت امام محمدباقر علیه السلام

غریزه فطری و هیبت و هیکل ظاهری افراد سطوت و هیبتی ایجاد می‌کند امام محمدباقر علیه‌السلام بدنی ثمین و فربه و قامتی با وقار و با سکینت داشت که هر بیننده را مرعوب و مجذوب می‌ساخت او دارای هیبتی و صلابتی بود. ابن‌شهر آشوب در مناقب از ابی‌حمزه ثمالی نقل می‌کند که یک سالی ابوجعفر محمد بن علی (ع) به حج رفت و هشام بن عبدالملک هم به حج رفته بود دید مردم بر اطراف آن حضرت جمع شده و فریفته هیبت و صلابت او بودند و از این جهت مردم او را زهره‌العلم لقب دادند و عرض کردند یا بن رسول الله ما بسیار مجالس ابن‌عباس را دیده بودیم این استفاده که از مجلس شما می‌کنیم از او نکردیم و اکنون بنشین برای ما صحبت کن که چه شیرین بیانی فرمود ای تربیت شده‌های شامیان من در خانه نبوت و مهد ولایت تربیت شده‌ام من در مکتب ربوبی نشو و نما یافته‌ام که قرآن در باب آن فرمود بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ آنگاه در مسجدالحرام نشست و مردم را به معارف اسلام آشنا فرمود. چنانچه در محل خود بیان شده است هیبت و وقار و تحقیق و تتبع و علم‌شکافی و تجزیه و تحلیل علمی با بیان بسیار جذاب و شیرین پس از امیرالمؤمنین مخصوص امام محمدباقر علیه‌السلام بود که از او به فرزندش امام صادق به ارث رسید به قدری جالب و جاذب سخن می‌گفت و با ادب و وقار و متین مباحث علوم و مسائل احکام را از هم تجزیه و تحلیل می‌کرد که هر کس یک بار از مجلس او بهره‌مند می‌شد دیگر دست نمی‌کشید - و روزافزون راویان و شاگردان او زیاد شدند تا به مقام مکتب باقری رسید.

درس برداری

آبی در کتاب نثرالدرر روایت می‌کند که امام محمدباقر (ع) یک روز به اصحابش فرمود آیا هیچ کدام شماها شده که دست در

جیب برادران کنید و به قدر احتیاج بردارید و بعد به جای او بگذارید. قال (ع) یوما لاصحابه ایدخل احدکم یدہ فی کم صاحبہ فیأخذ حاجتہ من [صفحه ۶۲] الدتانیر قالوا لا قال فلستم اذا باخوان گفتند نه چنین نشده فرمود پس هنوز شما با هم برادر نیستید. برادر ایمانی کسی است که به درد دل یکدیگر برسند و آن قدر با هم وحدت و اتحاد داشته باشند که اگر نیازی پیدا شد و تهی دست بود دست در جیب برادرش کرده به قدر احتیاج بردارد و بعد به جای او بگذارد و آن برادر هم نپرسد چه کردی و چه مبلغ برداشتی و کی به جای آن می گذاری. نگارنده اضافه می کند که امروز اکثر جیب برها بر می دارند ولی گذاشتن بجای آن با خداست درسی که امام محمد باقر علیه السلام از فضیلت نفسانی در مواسات و مساوات و ایثار و حقوق برادری داد تاکنون کسی نداده است - این مکتب فضیلت در دنیای بشریت و در میان ملل و ادیان آسمانی هم نظیر نداشته و ندارد زیرا آنها خودشان علم را با عمل و تقوی را با فضیلت به هم آمیخته ترجمان درس دینی بودند مردم هم که می دیدند پیشوایان دینی آنها چنین سرگرم علم و عمل و دانش و بینش هستند به معنی حقیقی تشیع قدم جای قدم آنها می گذاشتند و در نتیجه به عالی ترین مقام انسانیت رسیدند ولی امروز که ما مسلمانان از اسلام جز نامی نداریم و این فضائلی که امام علیه السلام به ما آموخته اند به هیچ عمل نکریم و لذا در سیر انحطاط می رویم بزرگترین برنامه در تحکیم مبانی سازمان اجتماعی اسلام چنانچه در جلد پیشوای اسلام نوشتیم همین عقد اخوت و درس برادری و برابری و مساوات و مواسات است که حرف به حرف و کلمه به کلمه عمل می شد و امروز دو صد بلکه دو هزار گفتار چون یک کردار نیست امیدواریم خداوند ما را در مکتب این امام از آموزش و پرورش او بهره مند سازد شرح مفصل علل و عوامل ترقی و تکامل و اسباب تنزل و انحطاط مسلمین را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان نگاشته ایم که اکنون نمی خواهیم در آن مرحله وارد گردیم. [صفحه ۶۳]

مدیحه

بسم الله الرحمن الرحيم اثر طبع حضرت آیت الله آقای علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان حسن مطلع ز ثنای تو مفاخر دارد و از لب و لعل تو بس گوهر فاخر دارد طبع سرشار به ساحل ز بحارت نرسد بحر علم تو کجا اول و آخر دارد گر به قاموس محیط تو برد ره غواص زان مسالک چه شرایع ز جواهر دارد هر که ز انوار بحار تو وسایل یابد فیض وافی ید کافی به سرایر دارد صبح علم ازلی با لب تو حق بشکافت علم جز از تو نه گنجینه نه باقر دارد کیست چون مام تو آن فاضله ام عبدالله یا چو باب تو و پورت به شعایر دارد ذات حق گرچه مجرد بود از هر مظهر در دل پاک تو هر لحظه مظاهر دارد ید بیضای تو هر عالم غیبی خواهد طرفه العین سر جیب تو حاضر دارد نه فلک نقطه ز خطی است به سطح کف تو عرش را حق به سر انگشت تو دائر دارد هر که بیعت نکند با تو ز صدق ایمان هیچ شک نیست که او فظرف کافر دارد هم ز عریانی محشر به خدا باکی نیست هر که از ذیل عنایات تو ساتر دارد ای محمد تو ز احمد چو علی و از حسنین ذات فرد تو بهر جمع مآثر دارد الحق از روی تو در روز پریشانی دل از خطرها همه جمعیت خاطر دارد ای به یک موی دل آویز تو جمع است امور هم بدان دوست تو خاطر عاطر دارد نتوان مسند فضل تو به آحاد رساند که مسلسل همه دوری متواتر دارد جان فدای سر سرشار بشر پرور تو که در آن نیروی خلاق مشاعر دارد عضو عضو تن پاکت همه عقل فعال بند بندش به فلک پنجهی قاهر دارد پرورد هیکل تو روح روان آدم که ز اسماء و ز انوار ذخایر دارد چون پیمبر به تو تخصیص سلام خود داد لب تو جای دو صد بوسه‌ی جابر دارد نام نامی تو در لوح زبرجد چون دید در منظوم ولایت ز تو دائر دارد حرمت جابر و سلمان و اباذر خدمش خضر و اسکندر و الیاس مجاور دارد خاک کوی تو که نیروی پر جبریل است جز خدایش نسزد گفت که زائر دارد [صفحه ۶۴] چون محمد به مزارت رود از عرش برین عرش با کعبه بدان قبر مفاخر دارد هر که با آب ولای تو دل و رویش شست روز محشر نه هراسی ز کبایر دارد چار گنجینه‌ی توحید بقیع اندر دل از حسن و از علی و صادق و باقر دارد صد فغان هشتم شوال هزار و سیصد چهل و چار زهر دشمن فاجر دارد چه کشیدند در ایام حیات آل رسول هان همان ناله گل

و سنگ مقابر دارد فی بیوت اذن الله بان ترفع فرض بر همه شیوهی تعظیم شعایر دارد گر صفا و شتر و مروه شعایر باشد عترت از چه نه شعایر نه مشاعر دارد العجب ریگ حجاز است شعار دین لیک روضه آل نبی هادم و کاسر دارد بدن آل نبی را شرف سنگی نیست کعبه سنگ و شرف از عترت طاهر دارد بین کلیسای نصاری بدل گوی طلا از خر عیسی مریم سم حافر دارد گر کتاب الله و عترت نه جدایند زهم تا لب حوض چه عذری متجاسر دارد فیل بر کعبه چو راند ابرهه بن صباح سنگ ابابیل چو باران متقاطر دارد تو جمل راندی و خیل از چه بر ارکان حرم کزستم غلغله هر عامر و غامر دارد دشمن آتش به مدینه زد و در کرب و بلا آب بستند که حیران دل حائر دارد تاختند اسب بر آن تن به لبش چوب زدند بر شتر خصم سپس سوق حرائر دارد حیف از آن بوسه که خاتم و هفتاد و دو تن که ابوالفضل و حبیب بن مظاهر دارد خشک بین دو شط و سینه هزار و نهصد زخم پنجاه فزون ازنی و باتر دارد ای مه مکی و شمس مدنی شاه حجاز که فزون علم اوائل چو اواخر دارد وای سلیمان تهامی سویت این مور ضعیف با همین ران ملخ هان روی قاصر دارد پیر هشتاد و دو کم خادم این درگاه است چشم بر آن ز نواهی و اوامر دارد نام فضل الله درگاه تو صالح گفتش تا ز درگاه تو اش حافظ و ناصر دارد از ولای تو گرفت الهام این فال نکوی تا مبادا به زیان طالع خاسر دارد حق بدست تو نهاد ای شه هر سود و زیان چون به پای تو گدایت دل فاتر دارد دشمنت ناقه صالح نتواند پی کرد گرچه در عصر ثمودی است که عاقر دارد تو مرا عفو بفرما و بهر دشمن گوی بر سر این مادح ما سایه‌ی باقر دارد [صفحه ۶۵]

لقب باقر العلوم علیه السلام

یا جابر لعلك تبقي حتى تلقی رجلا من ولدی يقال له محمد بن علی بن الحسین یهب الله له النور و الحكمة فقرأ منی السلام ای جابر شاید خداوند تو را باقی بدارد تا یکی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد فرزند علی بن الحسین است و آن کسی است که خداوند نور علم و حکمت را به او بخشیده و باقر شکافنده علوم است سلام مرا به او برسان انک سندرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا در روایت دیگر این است شاید تو مردی را از اولاد من درک کنی که نامش نام من و صورت و سیرتش چون صورت و سیرت من است او علم را می شکافد شکافتنی. احمد بن عیسی روایت می کند که جابر بن عبدالله انصاری عمامه سیاه بر سر بسته در مسجد پیغمبر می نشست و می گفت یا باقر یا باقر گفتند ای جابر باقر کیست ما باقری را نمی شناسیم گفت به خدا سوگند بیهوده سخن نمی گویم پیغمبر به من وعده فرمود کسی خواهد آمد از اولاد او به نام و شمایل او که علم و دانش را از هم تجزیه و تحلیل می کند و از هم می شکافد تا یک روز محمد بن علی بن الحسین را در مسجد پیغمبر دیدم گفتم جدت رسول خدا وارث علوم انبیاء بود فرمود آری میراث علوم تمام انبیاء نزد جدم بود و او به کلیه علوم اولین و آخرین واقف بود گفتم شما هم وارث پیغمبر هستید همه علوم را می دانید فرمود ما هم به عنایت ربانی و به اذن حق به تمام علوم واقفیم - ابوبصیر که چشمش کم دید و مکفوف البصر بود گفت شرفیاب شدم عرض کردم اگر به تمام علوم انبیاء واردی دست به چشم من بگذار دست به چشمم گذاشت و دیدگان من بینا شد. فرمود ای ابوبصیر ما خازن علم الهی هستیم و والی امر حق می باشیم خداوند اسلام را به ما گشوده و به ما ختم می فرماید - فرمود به آن خدائی که نبات را از دانه شکافته و آدمی را آفریده علم و دانش را هم به ما عنایت فرموده و جز به ما آن علم را به کسی نداده است و چون سخن ما دشوار است مردم آن را آسان فهم نمی کنند و به زودی درک نمی نمایند فرمود به خدا سوگند ما خازنان خدائیم در آسمان و زمین نه گنجور زر و سیم بلکه خازنان علم و دانش. [صفحه ۶۶] شیخ مفید می نویسد محمد بن علی بن الحسین علیه السلام در علم دین و سنن و علم قرآن و سیر و فنون ادب از تمام مردم عصر برتر و بالاتر بود روایت می کنند که اعلم و اتقی مردم محمد بن علی باقر العلوم بود که از اصحاب و تابعین و اجداد و بنی هاشم روایت نموده و در علوم و اخبار و حدیث و تفسیر نظیر و شبیهی نداشته است و لذا مالک بن اعین جهنی در قصیده خود که در مدح امام محمد باقر علیه السلام انشاد نموده می گوید: اذا طلب الناس القرآن كان القریش علیه عیالا و ان قام ابن بنت النبی

تلقت یداه فروعا طوالا نجوم تهلك للمدلجین جبال تورث علما وجالا و قرطبی در مدح آن حضرت گفته: یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لبی علی الاجیل حضرت امام محمد باقر علیه السلام مجدد قرن اول هجری است یعنی صد سال از طلوع اسلام گذشت که دولت مستبده ظالمانه اموی مردم مسلمان را در مدت هشتاد سال حکومت ستمکارانه از راه حق و حقیقت منحرف ساخته بودند و مردم به کلی از دین و فضیلت بی‌خبر گردیده سنن دینی و ادب و آداب و علوم مذهبی و طریق تکامل و سعی در راه کسب علم و دانش به کلی محو و متروک گردیده مردم در اشتباه و خطا و لغزش مانده کسی هم نبوده که مسلمین را به روش تکامل رهبری نماید و لذا در مدت تغییر خلافت یک فرصت خوبی بدست امام محمد باقر علیه السلام آمد که در حقیقت تمام علوم و معارف اسلام که از اوایل قرن دوم با یک حرکت فکری و نهضت علمی جنبشی ایجاد فرمود که هنوز ادامه دارد. برنامه فرهنگی حضرت باقرالعلوم و تعلیم سبک فرا گرفتن علم و دانش و روش مدارج کمالی دانش و بینش بدون هیچ شکی از این امام باقی مانده و آغاز معارف اسلام در حقیقت پس از تحولات خونین حکومت بنی‌امیه آغاز گردید و علوم اسلامی از تفسیر - لغت - ادبیات حدیث - اصول - فقه - فقه اهل بیت - معانی - بیان - عروض - قافیه - شعر و ادب - نجوم - هیئت - اعداد - حساب و هندسه - علوم طبیعی از جماد و جواهرشناسی - گیاهشناسی - حیوانشناسی - از همه مهمتر علم‌النفس و معرفت‌الروح و روانشناسی و تکامل نفس ناطقه به وسیله اجرای احکام شرعی و وقوف کامل به فقه امامیه همه از آثار و برکات حضرت امام محمد باقر (ع) بود. [صفحه ۶۷]

اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امام را به باقرالعلوم و شکافنده علم و دانش لقب عنایت فرمود بدین جهت است که چون بنی‌امیه مدت هشتاد سال مردم را در جهالت و انحراف نگاه داشتند امام محمد باقر علیه السلام پرتوی درخشان از علم و نور در آسمان بشریت پرتوافکن فرمود که هنوز جهان به نور علم و دانش او منور است. افتتاح مکتب علم و دانش و تعلیم و یاد دادن سبک فرا گرفتن علم و آغاز و طی مراحل ادوار مختلف علم و آماده و مهیا ساختن استعدادها و ترتیب دادن مدارج و مراتب علوم از نظر هضم و تحلیل عقلی و تشویق و ترغیب افکار و اندیشه‌های مستعد و لایق و به اصطلاح امروز درس کلاسیک و طبقه‌بندی نمودن علوم در قالب احادیث و اخبار و تفسیر و تأویل از علوم نقلی و ساده و لغت و نحو و صرف و بیان و معانی شروع فرمود تا به علوم فلکی و عقلی و بیان نکات حساس و دقایق و لطایف معانی رقیقه را تعلیم فرمود و عجیب‌تر این است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در مکتب عبدالله صباح بردند که جابر بن عبدالله انصاری و ابو خالد کابلی و جابر جعفی و چند نفر دیگر از صحابه حاضر بودند عبدالله صباح به محمد بن علی که در سن پنج سالگی بود گفت بگو الف پاسخ داد الف گفت بگو ب این امام فرمود تا معنی الف را نگوئی ب را نمی‌گویم عبدالله صباح گفت بیش از این نمی‌دانم آنگاه این امام در سن پنج سالگی بابتی از علوم حروف و اعداد گشود و یک نوع ابجدی تعلیم فرمود که همه برای اثبات توحید و ولایت مطلقه و نبوت و امامت و تطبیق با خاندان عصمت و طهارت در ۱۴ معصوم بود بیان فرمود که در میان ۱۴ چهارده نوع ابجدی که در دست است این نوع ابجد و یا نوع تقسیم حروف وجود ندارد و در این باب رساله‌ی نوشته شده که در آلمان چاپ شده است و از قدرت و نیروی علم امامی از این کتاب می‌توان استفاده نمود که تا چه پایه در علوم حروف و اعداد و ارقام و علوم غریبه و طلسمات و غیره تعلیمات عالی‌ای داده است [۲۹]. [صفحه ۶۸]

برنامه و مواد تعلیم و تربیت مکتب امام محمد باقر علیه السلام

ما در این کتاب بر این مقصد هستیم که مواد تدریس در مکتب باقری را منظم کنیم تا آنجا که اطلاع داریم مانند فیلمی از نظر خوانندگان بگذرانیم و بعد از آن علوم اسلامی را در مکتب جعفری توصیف و تشریح نمائیم و شاید اطلاعاتی که در کمتر از کتب سیره ائمه اطهار معمول بوده به نظر خوانندگان برسانیم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام در آغاز افتتاح مکتب خویشتن شاگردان و اصحاب و روات را به فوائد علم و تعظیم عالم و احترام معلم و قدر و منزلت متعلم و محصل و دانش‌آموز آگاه فرمود و احادیثی

در این مواد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از قرآن و اخبار گذشته تعلیم فرموده تا مردم عصر را شیفته علم و دانش کرد و توجه اذهان و قلوب و افکار را جلب فرمود و همه مهیای فرا گرفتن و فریفته مکتب سمع و بصری امام پنجم شدند. توجه به مکتب امام محمدباقر علیه السلام در دو قسمت مهم خلاصه می شود که بسیار جالب توجه است. قسمت اول تشحیذ افکار و اندیشه و پرورش استعداد و سلیقه افراد است به سوی دانش و بینش که بیدار نمودن حس دانش جوئی و معارف پروری مردم پس از هزار ماه حکومت بنی امیه خود یک قدرت و نیروی فوق العاده بالاتر و برتر از سطح افق افکار و اندیشه مردم لازم داشت که به واسطه این امام معمول و مجری گردید قسمت دوم برنامه تعلیم و تربیت است که دو اصل مهم اساسی پرورش نفوس می باشد هم تعلیم داد و هم تربیت فرمود. حضرت امام محمدباقر علیه السلام اول اصحابی را که بیش از صد نفر می شدند از روی مبانی علمی و اخلاقی به خود جلب کرد و آنها را فریفته مکارم اخلاق خود نمود چون همه مانند پروانه اطراف شمع وجود امام پنجم به طواف مداوم می پرداختند. حضرت امام باقر علیه السلام اول وجوب علم و دانش را به آنها تذکر داد و از روی مبانی آیات قرآن ارزش و اهمیت و عظمت علم و اجر و ثواب معلم و آموزگار و دانش آموز و دانشجو را تعلیم داد تا چون خوب به این حقیقت رسیدند آن وقت باب علوم حدیث و فقه را گشود و در ضمن بیان احکام و مسائل فقهی علوم توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد را که اصول دین اسلام بود با فروع آن برای مردم تشریح کرده و فنون دیگر علمی را هم در خلال این تعلیمات آموخت [صفحه ۶۹]

توحید

الله الذی رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر - کل یجری لاجل مسمى یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقون آیه ۲ سوره ۱۳ رعد آن خداوندی است که آسمانها را بدون ستون برافراشت و با کمال قدرت عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص و مدار معین به گردش آیند و او عالم را به نظام محکمی و آیات و قدرت را با دلائلی مفصل منظم ساخت تا شما آنها را ببینید و به قدرت پروردگار اعتراف کنید و به ملاقات او برسید حضرت امام محمدباقر (ع) آیات توحید را از وجود خدا و یگانگی او و قدرت حق بر آفرینش آسمانها و زمین و موالید و عناصر و مواد و صفات ذات و صفات افعال و اعمال او از قدرت - قیامت - خدادوستی - توکل به خدا - ترس از حق - فرشتگان - جبرئیل - میکائیل - شیاطین - ابلیس - سحر و جادو - خلقت و آفرینش - سپس از قرآن و تعلیمات و علوم قرآن از تاریخ - شرح حال حضرت محمد (ص) تبلیغات دینی - بنی اسرائیل - تورات - نصاری - ماوراء الطبیعه - دین - عقاید - عبادات شریعت - نظام اجتماعی - علوم و فنون - تجارت تهذیب اخلاق - نجاح و رستگاری به عبارات مختلف و بیانات شیوا و جذاب مطالب علمی را تعریف و تصریح و تشریح فرمود و مفاهیم و مصادیق آیات و احادیث را درباره علوم و فنون همه را نقل و بیان فرمود که برای همیشه مکتب پرورش خاص او باقی و برقرار است - بدون تردید روش آموزش امام باقر علیه السلام در اسلام پس از امیرالمؤمنین بی نظیر بود و پرورش او ممتاز و مهذب می باشد و اکنون از علوم و تعلیمات آن حضرت به اجمال از علم الهی و اخبار خلقت آدم ابوالبشر تا خاتم الانبیاء سوابق دعوت پیغمبران را به هدایت و ارشاد و قصص ملل گذشته و نتیجه اطاعت آنها یا تمرد و انحراف اقوام و ملتها را بیان فرموده است و از حکمت عملی که اخلاق و تهذیب نفوس است تعلیماتی داده که از نظر یک محقق بسیار قابل توجه است و اکنون شمه‌ای از آن را نقل می کنیم

علم الهی

و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت ورنه خیالات و وهم کی رسد آنجا در اصول کافی ابی بصیر از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الله عزوجل [صفحه ۷۰] علمین علم لا یعلمه الا هو و علم علمه

ملائکته و رسله فما علمه ملائکته و رسله علیهم السلام فنحن نعلمه فرمود برای خداوند تعالی دو علم است یک علم مخصوص به ذات مقدس اوست که جز او هیچ کس نمی‌داند و یک علم که به فرشتگان و فرستادگان خود آموخته است و آنها خود واقف می‌باشند و گاهی بر حسب اقتضای زمان پیغمبر یک یا چند مصداق آن را برای بشر آشکار نموده‌اند. در این حدیث امام می‌فرماید قسمت دوم علم الهی را ما می‌دانیم در این علم بر تمامت ملائکه و پیغمبران سلف سبقت و برتری دارند. امام محمدباقر (ع) در روایت دیگری که مفصل خواهیم نگاشت درباره بداء همین سخن را به صورت دیگری فرمود که خداوند عالم دو علم دارد علمی که در لوح محفوظ است و مخصوص اوست و علمی که در لوح محو و اثبات است و آن را در نظر پیغمبران و ائمه معصومین که منتخب او هستند گذاشته است و در اینجا می‌فرماید ما می‌دانیم آن علمی را که خداوند تعالی به ملائکه و رسل خود آموخته است و این جمله تأیید همان مفاد زیارت جامعه را می‌کند انتم معدن الحکمه و خزان العلم و نیز در تحت عنوان و لولا یمحو الله ما یشاء فرمود مشیت ما مشیت الهی است و مشیت او مشیت ماست یعنی هر چه حضرت حق اراده فرماید به ما الهام و وحی شده و در صحیفه جدهام فاطمه زهرا (س) دستور و وظیفه ما را معین فرموده تا بدان عمل کنیم که به اعمال حق در عالم کون و فساد هستیم و ما هم عمل نمی‌کنیم جز آنچه او مشیت و اراده فرماید. علم الهی عین ذات حق است که در صفات ثبوتیه اثبات شده اولین صفات ثابته حق علم است. عالم و قادر و وحی است و مرید و مدرک هم سمیع است و بصیر و متکلم صادق در حکمت الهی این صفات استدلال و مبرهن شده است [۳۰]. علم عام را به نام علم الکتاب و هو العلیم القدیر - علام الغیوب عالم الغیب و الشهاده و لا یعلم الغیب الا هو و هو علیم بذات الصدور - و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها [صفحه ۷۱] الا - هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا هو یعلمها و لا حبه فی السموات و الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین که هیچ ذره‌ای از ذرات عالم از نظر او مخفی نیست به همه چیز واقف و دانا و عالم و تواناست - علم غیب را جز او کسی نمی‌داند آنچه در دریاها و خشکی‌ها است او می‌داند - هیچ برگ‌گی از درخت نمی‌افتد و هیچ دانه در زمین نمی‌روید و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین یا لوح محفوظ که ترشحات علم الهی است می‌باشد اما علم خاص را که از نظر خلق و آفرینش بیان فرموده این است. ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر براستی که علم ساعت و قیامت و علم نزول باران و علم جنین‌شناسی و علم کسب و حرفه و اینکه فردا چه بازی کند روزگار و اینکه چه کس در کدام نقطه دنیا خواهد مرد از علوم اختصاصی الهی است و او خدائی است که به همه چیز آگاه است. خداوند عالم این علم و دانش خود را از روی مصلحت حسن انتظام شریعت پیغمبران و اوصیاء و اولیای خود که ائمه معصومین می‌باشند اضافه اشراقیه فرموده که آنها به موهبت الهی بر تمام اسرار و رموز عالم واقف هستند و نقشه عالم وجود زیر نظر آنها می‌باشد و آنچه که ائمه معصومین و مخصوصاً حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام تعلیم مسلمین فرموده و مکتب باقری بر پایه آن استوار گردیده روی مبانی همین علم و دانش موهبتی و اشراقی افاضی الهی است و گرنه بشر قادر به سلطه بر همه این علوم نیست.

علم و دانش

اشاره

علم در اصطلاح کشف مطلوب است و هر چه بر انسان کشف شود علم است [۳۱]. در تعریف علم حکماء گفته‌اند چون دو قوای متضاد در بدن است عقل و نفس (جهل) و هر چه را که عقل و نفس هر دو بدان راضی باشند آن علم است و در اینکه علم از کدام مقوله است و چگونه در نفس حاصل می‌شود و از چه کیفیاتی است و آیا علم به همین صور حروف و تعلیم و تعلم دست می‌دهد یا نوری است آسمانی و مطالب عقلی فلسفی باید به کتب سیر فلسفه نویسنده مراجعه کرد و فضیلت علم از عقل و نقل بسیار است.

[صفحه ۷۲] و ما از ادله نقلی از قرآن استشهاد می‌کنیم - که همین شهادت در تورا و انجیل و زبور نیز وارد شده است. ۱- قرآن می‌فرماید انما یخشى الله من عباده العلماء - جز عالمان و دانایان و خردمندان از خدا نترسند و دلیل بیم، آن است که چون کسی عالم باشد و این دستگاه عظیم عالم را مصنوع یک صانع داند که به جزئیات و کلیات اشیاء عالم و قادر بر عقوبت عاصیان و ثواب مطیعان باشد او از صانع حکیم و موجد این چرخ با عظمت عالم کون بترسد و از دستور و فرمان او سر نیچد. قل هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا- یعلمون انما یتذکر اولوالالباب بگو ای محمد صلی الله علیه و آله هرگز دانا با نادان مساوی نخواهد بود و این لطیفه را جز خردمندان نیابند. و در آیات دیگر علم را با جهل، بینا را با کور و طیب را با خبیث و نور را با ظلمت و زنده را با مرده تشبیه فرموده. قل هل یتوی الاعمی و البصیر - قل لا یتوی الخبیث و الطیب - و ما یتوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یتوی الاحیاء و لا الاموات و لا یتوی اصحاب النار و اصحاب الجنة ۳- دلیل سوم و علم آدم الاسماء کلهما ثم عرضهم علی الملائکه تعلیم و تربیت ربانی از آغاز آفرینش آدمی شروع شد و به او از کلیه نام‌ها و نشانی‌ها و دانستنیها آموخت و چون به ملائکه امر کرد گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدر لک آیا می‌خواهی کسی را بیافرینی که فساد انگیزد و خون هم بریزد در حالی که ما تسبیح و تقدیس تو می‌گوئیم خطاب شد انی اعلم ما لا تعلمون که سر دانش و بینش را بر فضیلت علم به خود و راز مکتوم خویش نسبت داد و اگر چیزی شریفتر از دانش و بینش بود خود را بدان فضیلت معرفی می‌کرد. ۴- از قول حضرت سلیمان می‌فرماید یا ایها الناس علمنا منطق الطیر که پیغمبر برگزیده به منطق طیور مفاخرت بر دیگران می‌کرد. ۵- و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا که حکمت به معنی موعظه - فهم - علم - نبوت - بیان و قرآن آمده و از این علم خیر کثیر مراد است که به هر کس علم و حکمت داد [صفحه ۷۳] خیر کثیر عنایت فرموده است و علم بهتر از تمام دنیا است زیرا علم را خیر کثیر و تمام دنیا را (قل متاع الدنیا قلیل) ناچیز شمرده است. ۶- اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - که به تفسیر اکثر مفسرین اولی الامر عالمان و دانایان هستند زیرا پادشاهان با آن قدرت و سطوت که بوی خون از شمشیرشان می‌آید در محضر عالمان زانو به زمین می‌زنند. ۷- یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات که بلند نمودن مقام و مرتبه اختصاص به عالم و دانا دارد و در قرآن چهار طایفه را درجه می‌دهد. اول مؤمن که انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم تا آنجا که می‌فرماید لهم درجات عند ربهم دوم مجاهدین و فداکاران را که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه سوم صلحا و نیکوکاران را «و من یأتیه مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات» چهارم علما را و الذین اوتوا العلم درجات که خداوند اهل بدر را بر مؤمنین دیگر به درجاتی برتری داد و مجاهدین را بر قاعدین روحانی و صالحان را بدین گروه و دانشمندان را بر همه اصناف و طبقات به مراتب ترجیح داد پس دانشمند و عالم برگزیده‌ترین مرد دنیا باشند [۳۲]. ۸- قل رب زدنی علما که به پیغمبرانش امر می‌فرماید طلب زیادتی علم کنند چنانچه موسی را پس از نه معجزه امر فرمود بدنبال خضر برود و علم بیاموزد «و لقد آتینا موسی تسع آیات». ۹- و علمک مالک تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما که علم را فضل و منتی بزرگ دانسته. ۱۰- شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم قائما بالقسط که به نقل غزالی نفس خویش را به علم و دانش شاهد گرفته در حالی که کسی نیست و نبوده که از علما بخواهد و معلوم شود علم تا چه پایه رفیع است که خود گواه علم و دانش است در تورا و سفر دوم انجیل و زبور و سایر کتب آسمانی همه جا همین عظمت و اهمیت برای علم منظور شده است [صفحه ۷۴] مولوی درباره حضرت یوسف گوید: حکمت حسنش سوی زندان کشید حکمت علمش سوی کیوان کشید شه غلام او شد در علم و هنر ملک علم از ملک حسن آسوده‌تر

اخبار بر فضیلت علم

اول - تفکر ساعه خیر من عبادة ستین سنه که فکر و تفکر یک ساعت در آلاء و نعماء و ادله توحید و استدلال از آفاق و انفس در

وحدانیت و براهین عقلی از عبادت شصت سال بهتر است. تفکر عمل دل و جان است و عبادت عمل جوارح و ارکان و جان از تن فاضلتر است از این جهت عمل آن از عمل این بهتر - به اضافه که با فکر می‌توان به دلایل عقلی توحید یافت و نبوت ثابت کرد و ولایت را درک نمود آیا عبادت به اتفاق علماء بی‌علم و معرفت و کمک فکر حاصلی ندارد و سبب نجات نمی‌شود. دوم - یا علی لان یهدی الله بک رجلا خیر لک مما تطلع علیه الشمس [۳۳]. ای علی و الله اگر خدای به واسطه تو یک مرد را هدایت کند برای تو بهتر است از هر چه آفتاب بر وی طلوع کند یعنی از زمین و هر چه در آن است سوم - العلماء ورثة الانبیاء بالاترین مراتب انسانیت نبوت است و هیچ شرفی برتر از آن نیست که شخصی وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و آن علماء هستند که می‌توانند میراث پیغمبران برند [۳۴]. چهارم - یتغفر للعالم ما فی السموات و الارض علماء که در خدمت مردم به تعلیم و تعلم اشتغال دارند و علم خدمت عمومی است عموم آنچه در آسمان و زمین است به شکرانه علم طلب مغفرت می‌کنند. پنجم - اقرب الناس من درجه النبوه اهل العلم و الجهاد اما اهل العلم فدلوا الناس علی ما جاءت به الرسل و اما اهل الجهاد فجاهدوا باسیافهم علی ما جاءت به الرسل نزدیکترین مردم به مقام نبوت اهل علم و جهاد هستند اهل علم برای آنکه مردم [صفحه ۷۵] را به آنچه انبیاء آورده‌اند رهبری می‌کنند و اهل جهاد برای آنکه در راه نشان دادن آیات و احکام انبیاء شمشیر می‌زنند. ششم - لموت قبيلة ایسر من موت عالم موت یک قبيله بهتر از مرگ یک عالم است هفتم وحی به ابراهیم شد یا ابراهیم انی علیم احب کل علیم من دانایم و دانایان را دوست دارم هشتم - قوله علیه السلام اذا اتی علی یوم لا - ازداد فیه علما یقربنی الی الله فلا - بورک لی فی طلوع الشمس ذلک الیوم روزی که بر معلومات من افزون نگردد آن روز برای من مبارک و میمون نیست نهم قوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب برتری دانا بر عابد مانند اشعه تابناک ماه ۱۴ است بر سایر کواکب دهم - قوله علیه السلام یشفع یوم القیمه ثلثه الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء و این بالاترین مقام است که علماء صف دوم انبیاء را تشکیل داد و شفاعت می‌کنند - از اخبار و کلمات قصار و آثار ائمه اطهار (ع) در فضل علم آن قدر وارد است که محتاج کتابی است قال امیرالمؤمنین علیه السلام یا کمیل العلم خیر لک من المال - العلم یحرسک و انت تحرس المال و العلم حاکم و المال محکوم علیه - و المال تنقصه النفقه و العلم یرکب علی الانفاق العالم افضل من الصائم القائم المجاهد - اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها الا خلف منه ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا علم حافظ توست ولی تو باید حافظ مال باشی علم حاکم است مال محکوم علم به بخشش زیاد می‌شود مال به انفاق کم می‌گردد - علم مال را تزکیه می‌کند عالم افضل از صائم و روزه‌دار قائم و مجاهد است چون عالم بمیرد رخنه‌ای در اسلام پیدا می‌شود که به هیچ چیز مسدود نمی‌گردد و نیز منظوما فرماید ما الفضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء و وزن کل امری ما کان یحسنه و الجاهلون لاهل العلم اعداء ففزه لا تکونن جاهلا ابدان الناس موتی و اهل العلم احياء فضیلتی جز برای اهل علم نیست زیرا آنها راه را می‌دانند و هدایت و ارشاد می‌کنند [صفحه ۷۶] وزن و ارزش هر کس به نیکوئی اوست و جاهل دشمن داناست بکوشید نادان نباشید که نادان مرده و اما دانا زنده و جاویدان است رو هنر جمع کن از تفرقه مال و منال مرتضی را چه تفاوت که عمر برد فدک علم دادند به ادریس و به قارون زر و سیم شد یکی فوق سما و دیگری تحت سمک ابن‌یمین جامی در فضیلت علم گوید تاج سر جمله هنرهاست علم قفل گشای همه درهاست علم در طلب علم کمر چست کن دست زاشغال دگر سست کن با تو پس از علم چگویم سخن علم چو آید به تو گوید چه کن علم کثیر آمد و عمرت قصیر آنچه ضروریست به آن شغل گیر هر چه ضروریست چو حاصل کنی به که عمارت گری دل کنی

دلیل عقلی برتری علم

۱- فضیلت هر چیز در کمال آن است مانند فضیلت چشم در بینائی گوش در شنوائی دست در کمال قوت که اگر فاقد این کمال باشد فضیلت ندارد. چون انسان مرکب از روح و جسد است چنانچه سنائی گفته: آدمی زاده طرفه معجونیه است از رفیعی رفیع و از

دونیست یا آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان گر کند میل این شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن کمال جسد به آن است که دارای روح باشد و کمال روح به علم و حکمت است و رمز این سخن را از این آیه می‌توان یافت و کذلک او حینا الیک روحا من امرنا پس کمال آدمی به علم و حکمت است ۲- انسان بر جماد و نبات و حیوان به علم و ادراک کلیات برتری دارد و این برتری از علم است ۳- ادراک عقلی شریفتر از ادراک حسی است پس هر کس قوت عاقله‌اش کامل‌تر باشد فاضلتر است و عقل به علم زینت می‌گیرد یا علم به عقل زیور می‌یابد که هر یک بدون دیگری ارزش ندارد. [صفحه ۷۷] یا آنکه گوئیم علم ادراک عقلی است و لذا علم موجب فضیلت است ۴- علم فضیلت است و فضل زیادی از چیزی است و چون انسان از حیوان زیادتی دارد که علم است پس علم فضیلت است العلم زین و تشریف لصاحبه فاطلب هدیت فنون العلم و الادبا العلم کنز و ذخر لا نفاذ له نعم القرین اذا ما صاحب صحبا یا جامع العلم نعم الذخر تجمعه لا تعدلن به دواولا ذهبا ابوالاسود

فواید علم

اول حسن کنجکاوای بشر را تسکین می‌دهد و گم شده روح او را پیدا می‌کند دوم احتیاجات مادی و معنوی او را رفع می‌کند سوم یک لذت معنوی و روحانی در نفس ایجاد می‌کند که بالاترین لذات است و به هر قیمتی قابل خرید و فروش و تبدیل نیست و آن علمی که ارزش دارد لذت معنوی و روحانی است

فضیلت علم

قال (ع) فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی رجل من اصحابی فرمود فضل عالم بر عابد چون فضل من بر پست‌ترین مردم از اصحاب من است قال (ع) علماء امتی افضل علی انبیاء بنی اسرائیل «او کانیاء بنی اسرائیل» علماء امت من افضل از انبیاء بنی اسرائیل هستند یا پهلوی آنها می‌زنند الحق چنین است زیرا خدمات علمی علمای اسلام عمیق‌تر و وسیع‌تر و دامنه‌دارتر از آثار و عظم و نصیحت پیغمبران بنی اسرائیل است قال (ص) اذا مات العالم تلم فی الاسلام تلمة لا یسدها الا خلف منه چون عالم بمیرد در اسلام رخنه‌ای پدیدار می‌گردد که جز یک جانشینی چون او پیدا شود آن رخنه پر نگردد قال ابن عباس للعلماء درجات فوق درجات المؤمنین برای علماء درجاتی است بالاتر از درجات مؤمنین قال علی بن الحسین علیه السلام لو یعلم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المہج و خوض اللجج فرمود اگر مردم قدر علم را بدانند در طلب آن خونها می‌ریزند تا از هم سبقت گیرند. [صفحه ۷۸]

علم دین واجب عینی است

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم» طلب علم بر هر مسلمان واجب است قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم من المهد الی اللحد بدست آورید علم را از گهواره تا گور قال صلی الله علیه و آله و سلم اطلبوا العلم و لو فی الصین بدست آورید اگرچه در چین باشد قال الله تعالی فلولا نفر من کل فرقة طائفه لیتفقہوا فی الذین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون اگر در فرقه طایفه‌ای از اهل علم نبودند که مردم را ارشاد و هدایت کنند همه از هم می‌گریختند و به هلاکت می‌رسیدند. برترین علوم و راقی‌ترین دانش‌ها علم دین است که می‌تواند ظاهر آدمی را به ادب و تهذیب نفس تربیت کند و از راه ریاضات نفسانی به حقیقت عالم رهبری نماید. چنانچه مکرر نوشته شده وقوف به اسرار آفرینش بسته به سیر معارف دین است از راه اخلاق و فضیلت و درک معارف حقه از راه سیر و سلوک نفسانی و این هر دو راه به وسیله دین که مبتنی بر عقیده و عمل است انجام پذیر می‌باشد و لذا کلیه علمای اسلام طلب علم را واجب دانسته و بر هر مسلمان به نص حدیث نبوی کسب علم واجب عینی است و در این یکی هیچ مستثنی نیست و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ذکر قرآن است و اهل ذکر علما هستند در حدیث نبوی می‌فرماید

من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى صور المتعلمين فوالذي نفسى بيده ما من متعلم يختلف الى باب عالم الا كتب الله له بكل قدم عبادة ستين سنة و بنى له بكل قدم بيتا فى الجنة و يمشى على الارض و الارض تستغفر له و يصبح مغفورا له و شهدت الملائكة لهم بانهم عتقاء الله من النار هر كس بخواهد به صورت آزادشدگان از آتش جهنم بنگرد به صورت دانش طلبان و متعلمين نگاه کند به حق خدائى که نفس من بدست اوست هر متعلمى به خانه عالمى رود خدای تعالی او را به هر قدمى ثواب عبادت شصت سال عنایت می کند و به هر قدمى خانه‌ای در بهشت برای او بنا می کند و به هر قدمى که روی زمین بردارد زمین برای او طلب آمرزش کند [صفحه ۷۹] و صبح می کند در حالی که ملائکه شهادت می دهند به اینکه او آزاد شده از آتش جهنم است یقین است که این همه اجر و ثواب با شرایط علم و خلوص نیت عالم و متعلم برای نیل به معارف الهیه است.

طلب علم

یا مبتغی العلم لا یشغلك اهل و مال عن نفسک (ابى ذر غفارى) طلب علم بر هر فرد مسلمان واجب است و در مکتب اسلام چنین آموخته‌اند که طالب علم و محصل و دانش آموز نباید هیچ چیز را مانع تحصیل خود قرار دهد بلکه کسب کمال بر هر چیزی مقدم است و علامه مجلسى از ابوبصير روايت می کند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره تحصیل علم فرمود کان فى خطبة ابى ذر رحمه الله یا مبتغى العلم لا یشغلك اهل و مال عن نفسک انت يوم تفارقهم كضيف بث فيهم ثم غدوت عنهم الى غيرهم الدنيا و الاخرة كمنزل تحولت منه الى غيره و ما بين الموت و البعث الا كنومه نمتها ثم استيقظت منها یا مبتغى العلم ان قلبا ليس فيه شيء من العلم كالبيت الخراب لا- عامر له فرمود ابى ذر غفارى رحمه الله عليه در ضمن خطبه‌ای این حقیقت را بیان کرده می گوید ای جوینده علم ای محصل و دانشجو ای خواهان دانش خوب متوجه باش که در راه تحصیل علم و کسب دانش هیچ چیز تو را باز ندارد - مراقبت کن که مال و دوست و زن و فرزند تو را مشغول نسازد که از کسب علم و دانش محروم گردی بدان از روزی که از مال و عیال جدا گردی خواهی دید که تو به منزله مهمان یک شبه نزد آنها بوده و صبحگاهان خداحافظی کرده و به سوى آخرت و منزل آن سرای رفته باشی - فاصله بين مردن و انگيزش يافتن جز خوابی نیست که آدمی بخوابد و بيدار شود. ای طالب علم و ای محصل دانش و بينش بدان که خانه دل از علم آبادان است و دلی که نور دانش و بينش در آن نتابد ویرانه‌ای بیش نیست و از آن نام و نشانی نخواهد ماند این پند گرانها برای محصلين بسیار پرارزش است وقت تحصیل علم را نباید صرف هیچ کاری کرد استادم رحمه الله عليه می گفت طلبه و دانش آموز جز واجبات اولیه نباید کاری دیگر پیشه کند حتی دعا خواندن و زیارت رفتن کار محصل نیست طلاب علوم باید تمام اوقات خود را صرف تحصیل علم نمایند تا قوای آنها تکمیل شده آنگاه به سایر شئون زندگی [صفحه ۸۰] با پیروی علم پردازد - تحصیل علم و کسب کمال در مکتب اسلام خود عبادتی است که با هیچ عبادت دیگر برابری ندارد - فرمودند اگر مردم اهمیت و ارزش علم را بدانند برای کسب آن از هیچ کاری فروگذار نمی کنند - و لذا برای مثال فرمود اگر علم در چین باشد که دورترین مسافرتهاى آن عصر بود بروید بدست آورید

فضیلت طالب علم و ارزش دانشجو

در ارزش علم و ارج و قدر و قیمت طالب علم و دانشجو اخبار بسیاری در دست است محصل علم خاطر پاک و بی آرایش خود را مقابل دریچه نور علم و فضیلت قرار می دهد تا بر او پرتو افکند و پیش پای خود را در زندگی روشن بیند - و لذا در فضیلت طلب علم همه جهانیان به نظر تقدیر و احترام نگریسته است. علامه مجلسى در کتاب بحار الانوار از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت فرموده که فرمود اغدوا عالما خيرا و تعلم خيرا صبح کنید در حالتی که عالم نیکوکاری باشید و چون یک معلم و طالب علم کسب کمال کنید که محصل نیکوکار باشید و باید روزگار شما بر این منوال باشد یعنی یا محصل نیکوکار یا عالم نیکوکار باشید.

ابوعبیده از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود قال ان دواب الارض لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر از روئیدن نبات و جنیدن حیوان حتی ماهیان دریا همه حیوانات بر طالبان علم درود و تحیت می‌فرستند که طالبان علم در نظر همه موجودات محترم و ارجمند هستند این درس علم و فضیلت ارج و ارزش محصل را برای همیشه ثابت نموده و از تعلیمات عالییه او احترام عمومی طبقه محصل در همه دنیا محفوظ ماند و اکنون در همه جهان متمدن و غیر متمدن طالبین علم و محصلین و دانش‌آموزان قدر و منزلتی یافته و مورد احترام عموم طبقات ملتها می‌باشند چون مردم آن عصر مخصوصاً عصر اموی حکومت عربی داشتند که تعصب دینی آنها شدید بود امام علیه‌السلام مردم را از روی همین تعصب دینی به طلب علم و احترام طالب علم تحریض و ترغیب و تشویق فرمود - و آیات و احادیث و اخباری برای تشدید مبانی علم دوستی و دانش پروری بیان و تعلیم فرمود که اثری عمیق در دل و مغز مردم مسلمان نمود. و همین تشویق و ترغیب بود که حس بسط معارف و فرهنگ را زنده و جاوید نمود [صفحه ۸۱] و به فاصله کمی از افتتاح مکتب باقری و بسط مکتب جعفری دامنه علم و فرهنگ توسعه یافت و نهضتی دامنه‌دار بوجود آورد

آداب تعلم

در تمام شئون اجتماع یک سلسله آداب و مراسمی هست که باید رعایت گردد تا به کمال مطلوب برسد و لذا در مکتب اسلام وظایفی و آدابی برای محصلین علم و طالبین دانش و بینش مقرر داشته‌اند در بحارالانوار علامه مجلسی از امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که به اصحاب خود فرمود اذا جلست الی عالم فکن علی ان تسمع احرص منك علی ان تقول و تعلم حسن الاستماع كما تعلم حسن القول و لا تقطع علی احد حدیثه فرمود چون در پیشگاه عالمی جلوس نمودی افکار و اندیشه خود را متوجه استاد خود کن و سخن او را بشنو و از علوم او بهره کامل بگیر - می‌فرماید در شنیدن حریص باش نه در گفتن همانطور که می‌خواهی خوش‌بیانی را بیاموزی حسن استماع را بیاموز و هیچ وقت در میان گفتار معلم سخن او را قطع مکن و این خود علمی است که باید آموخت اگر در مقابل عالم تواضع کنی و رشته سخن او را به خاطر بسپاری خود عالمی متقی خواهی گردید جابر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که قال (ع) ما من عبد یغدو فی طلب العلم و یروح الاخاض الرحمة خوفا فرمود هیچ بنده‌ای نیست که در طلب علم صبحگاه تا شامگاه بذل سعی کند مگر آنکه در رحمت الهی غرق نشود و بدیهی است برای کسانی که پیوسته در طلب علم و کسب کمال برای کمال نفس وقت صرف می‌کنند بهترین اجر آنها این است که از غوغای طاقت فرسای زندگی مصنوعیت دارند و از انواع رحمت و نعمت حق که در سایه علم دست می‌دهد بهره‌مند شوند. همین جابر از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود قال رسول الله (ص) العالم و المتعلم شریکان فی الاجر للعالم اجران و للمتعلم اجر و لا خیر فی سوی ذلک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عالم و متعلم دانش جو و استاد در اجر شریکند برای عالم دو اجر است یکی به پاس تعلیم گرفتن و یکی تعلیم دادن و برای متعلم و دانش‌آموز یک اجر است و دیگران را در این اجر و مقام و مرتبت بهره‌ای نیست محمد بن مسلم از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود ان الذی تعلم العلم منکم له مثل اجر الذی یعلمه و له الفضل علیه تعلموا العلم و علموه اخوانکم كما علمکم العلماء [صفحه ۸۲] می‌فرماید از شما اصحاب من هر کس به تعلم علم پردازد او اجر و مزد کسی را دارد که علم می‌آموزد یعنی دو اجر لکن اجر معلم بر متعلم افزون‌تر است و بدین وسیله اصحاب را بر فرا گرفتن علم و دانش تشویق و ترغیب فرمود و گفت ای یاران من علم را از حاملان علم و علماء و دانشمندان مسلم در علم فرا گیرید و چون فرا گرفتید به شکرانه آن به دیگران بیاموزید همانطور که دانایان و علما به شما آموختند منظور این درس این بود که اولاً علم را از عالم حقیقی بیاموزید نه از مدعی علم و عالم نما ثانیاً به شکرانه این نعمت به دیگران تعلیم کنید و منتشر نمائید و بسط دهید تا قومی فاضل و دانشمند باشید ثالثاً علم را بدون تحریف و تغییر همانقسم که از استاد گرفتید به شاگرد یاد بدهید در آن تحریفی و تغییر

ندهید چه بسا معنی و هدف اصلی در تغییر و تحریف از بین می‌رود و این خود خیانتی است جاهلانه و شاید کاف کما برای تعلیل باشد. به علت آنکه مبدا نقص و فتوری در آن رخ دهد هر چه فرا گرفتید عینا نقل کنید و اگر نظریه‌ای دارید از خود پس از بیان استاد اظهار نمائید آداب طلب علم و دوست یابی و معارف پروری در جهان بشریت از این مکتب رو به کمال نهاد به نحوی که به سرعت باد و برق شرق و غرب عالم را گرفت و چندین دانشگاه بزرگ در مراکز علمی کشورهای آسیا و اروپا و افریقا تشکیل یافت و کتابخانه‌های بزرگ به وجود آمد و همین حس ادب علمی بود که محصلین را محترم داشت و احترامات آنها را نسبت به معلمین و ادب عمومی را نسبت به اجتماع معمول و محفوظ داشتند.

علم حیات است - دانائی توانائی است

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود به نقل علامه مجلسی از فضیل از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه کریمه و من احیایها فکانما احیی الناس جمیعا فرمود: این آیه دو صورت دارد یک تأویل ظاهری و یک تفسیر بزرگ و باطنی تفسیر ظاهرش این است که هر کس نفسی را نجات دهد از غرق شدن از سوختن از پرتگاه هلاکت مانند کسی است که یک جمعی را نجات داده و احیاء کرده باشد و تفسیر بزرگش این است. هر کس یک نفر را به هدایت و ارشاد علم و توحید از گمراهی نجات بخشد به او حیات [صفحه ۸۳] جاودانی بخشیده است زیرا احیای حقیقی نفوس بشری به راه مستقیم آوردن و هدایت و ارشاد به علم و دانش و بینش است آنگاه در پاسخ فضیل فرمود: من علم باب هدی کان له اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجرهم و من علم باب ضلال کان وزر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجرهم یعنی هر کس بابتی از علم و هدایت به سوی مردم باز کند و کلمه‌ای از دانش به برادران خود تعلیم نماید در اجر و مزد او که با علم عمل می‌کند شرکت خواهد داشت در حالی که از اجر و مزد آن عالم عامل هم نخواهد کاست و هر کس از ضلالت و گمراهی و شهوت و اغفال و اغوا چیزی به کسی یاد دهد در وزر و وبال او شریک خواهد شد و آن عالم عامل فاسق به وزر و نکبتی مبتلا می‌گردد و بدون آنکه از وزر او کم شود راهنما و رهبر و دلیل و هادیش نیز از وزر نصیبی خواهد برد. محمد بن مسلم از ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرد که در ذیل همان آیه فرمود لم یقتلها و انجاها من غرق او حرق او اعظم من ذلک کله یخرجها من ضلاله الی هدی کسی که مردی را از غرق شدن یا سوختن یا بلایای دیگر نجات دهد او را از ضلالت نجات بخشیده ولی احیای حقیقی زنده داشتن نفس او به علم و دانش است که یک فرد را از ضلالت به هدایت در آورد ابوبصیر که یکی دیگر از شاگردان آن حضرت است می‌گوید فرمود لا تخاصموا الناس فان الناس لو استطاعوا ان یحبونا لاحبونا چون شیعیان با مخالفین آنها که امومین بودند مخاصمه می‌کردند فرمود با مردم به دشمنی قیام نکنید چه آنها اگر استطاعت داشته باشند یعنی عالم باشند یا علم دوست باشند قهرا ما را دوست خواهند داشت. علامه مجلسی و سپهر و دیگران در این بیان امام تأویلاتی کرده‌اند اما نظر نگارنده این است که چون بحث روی مبانی اهمیت علم بود و امام این سخن را فرمود منظورش این است که مناظره و مناقشه و احتجاج برای دوستی نکنید بلکه برای تعلیم علم کنید که اگر مردم راغب علم باشند اگر حس علم دوستی و دانش پژوهی آنها بیدار شود ناچارند ما را دوست بدارند زیرا علوم اسلامی و فنون جهانی نزد ما می‌باشد. و لذا در حدیث دیگر چنین مضمونی دارد که می‌فرماید «اگر در شرق و غرب بگردید علمی پیدا نخواهید کرد مگر آنکه از خاندان ائمه اطهار سرچشمه گرفته [صفحه ۸۴] باشد» و ابن‌ابی‌الحدید هم همین حقیقت را اعتراف کرده که اگر ما هر علم و هر فضیلتی را کاوش کنیم تا مبداء آن را بدست آوریم خواهیم دید که نزد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بوده و امام محمدباقر علیه‌السلام هم غیر از این سخنی ندارد نهایت چون غوغای زندگی فرصت نداد که امام متقیان علوم خود را ظاهر سازد تا فرصت بدست امام محمدباقر علیه‌السلام رسید شروع به نشر علوم و معارف دین فرمود و شاهد این حدیث حدیث دیگر است که علامه مجلسی نقل می‌کند ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود «قال علیه‌السلام اما انه لیس عند احد من الناس حق و لا صواب الا شیء اخذوه منا

اهل البيت و لا احد من الناس يقضى بحق و عدل و صواب الا مفتاح ذلك القضاء و بابه و اوله و سببه على بن ابيطالب عليه السلام فاذا اشتبهت عليهم الامور كان الخطاء من قبلهم اذا اخطأوا و الصواب من قبل على بن ابيطالب صلوات الله عليه» فرمود آنچه حق و صواب سخن است این است که هر کس علمی و دانش آموخته از ما اهل بیت است و احدی از مردم نیست که قضاوت و حکومت به عدل و داد کند مگر آنکه مفتاح و کلید عدالت را از کلمات و تعلیمات علی بن ابيطالب عليه السلام اقتباس کرده باشد و هر کس به اشتباه افتد و خطا و لغزش نماید خطا از خودشان و صواب از امیرالمؤمنین باشد. زیرا حق با علی و علی با حق بود [۳۵]. امام محمدباقر عليه السلام به شاگرد دیگرش زراره فرمود این که جدم امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود سلونی عما شئتم و لا تسئلونی عنی شیء الا انبؤکم به فرمود پرسید از من چه می‌خواهید و هر چه پرسید جواب درست و کافی و شافی به شما می‌دهم آنگاه زراره از منبع علم و دانش پرسید امام پنجم عليه السلام فرمود فقال (ع) انه ليس احد عنده علم شیء الا خرج من عند امیرالمؤمنین فليذهب الناس حيث شئوا فوالله لیأتین الامر الی هیهنا و اشار بیده الی صدره فرمود هیچ کس به هیچ دانش نرسیده مگر از امیرالمؤمنین علی بن ابيطالب عليه السلام آموخته و هر کس هر کجا برای طلب علم برود بالاخره باید به این خانواده برگردد زیرا علم را خدا به او داده و از او به ما رسیده و این «با دست اشاره کرد» سینه من است که وارث دریای علم نامتناهی حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌باشد. [صفحه ۸۵] شکی نیست با توجه به اوضاع و احوال عصر طلوع اسلام و محیط عربستان و ولایت کلیه مطلقه الهیه و نزول وحی به این خاندان غیر از این هم نباید باشد علوم و فنون اسلامی به شهادت کتب موجوده در تمام رشته‌ها کلیدش دست امیرالمؤمنین عليه السلام است چنانچه فنون مختلفه علمی از قضاوتها و سئالات مردم عصر از آن حضرت معلوم می‌شود و هر مقدار را که پرسیدند به اولاد خود آموخته تا آنها به مردم جهان تعلیم نمایند - و لذا امام پنجم فرمود هر کس هر کجای دنیای طالب علمی باشد که خیر دنیا و آخرت را بخواهد ناچار است به مکتب علوی مراجعه کند و هر کجا رفت آخر الامر به این خاندان سر تعظیم فرود خواهد آورد و باز مؤید این معنی روایت دیگر از همین امام به یکی دیگر از شاگردانش به نام محمد بن مسلم می‌فرماید «انه ليس عند احد من حق و لا صواب و ليس احد من الناس يقضى بقضاء و یصیب فیہ الحق الا مفتاحه علی فاذا تشعبت بهم الامور كان خطائهم من قبلهم و الصواب من قبل علی بن ابيطالب» هر کس جویای حق و صوابی باشد ناگزیر است قضاوت کند به قضاوتی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود تا درست و صائب باشد و اگر خطائی و لغزشی نمود خطا را او کرده و درست و راست و صحیح از مبداء علم علی بن ابيطالب است باز به محمد بن مسلم فرمود اگر کسی علمی و دانشی بخواهد ناچار است از علی بن ابيطالب اخذ کند و یا از ما که وارث علوم او هستیم اقتباس نماید اگر به حق و صواب حکم کرد رستگار است و اگر اشتباه کرد خطا از او و ثواب از ماست - چه علم نوریست آسمانی که بر قلوب ائمه دین تابیده است به همین جهت فرمود العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء یعنی هر کس طالب علم باشد و به در خانه اهل علم و باب مدینه علم برود نور علم به دلش پرتو می‌افکند و این من در این حدیث من فاعلی است که طالب علم باید بخواهد و برای طلب آن قیام کند و کاوش نماید خداوند هم به دلالت قرآن و حدیث او را راهنمائی فرماید

لزوم اطاعت اهل بیت عليهم السلام

و با توجه به همین جهات فرمود انا اهل بیت من علم الله علمنا و من حکمه اخذنا و من قول الصادق سمعنا فان تبعونا تهتدوا یعنی ما مردان آن خانواده هستیم که از علوم جلیله خاصه الهی عالم هستیم و از حکمت‌های بی‌پایان خدا فرا گرفته‌ایم و از قول پیغمبر صادق شنیده‌ایم پس اگر [صفحه ۸۶] گفتار ما را بشنوید و اطاعت کنید هدایت می‌شوید و تردیدی در اطاعت ما و هدایت خود نداشته باشید.

علم صحیح

ابومریم روایت می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود شرقا و غربا لن تجدا علما صحیحا الا شیئا یخرج من عندنا اهل البیت یعنی در تمام اقطار عالم از شرق و غرب علمی صحیح‌تر و با مدرک‌تر و با مأخذتر و معتبرتر و کاملتر که شامل العنوان و کافل الارکان باشد نخواهید یافت مگر از چشمه‌سار علوم ما اهل بیت باشد و علوم ما اهل بیت به اقتضای زمان با حفظ مراتب معاش و معاد جهانیان تراوش کرده است.

علم غذای روح است

درباره علم و ارزش و ارج آن فرموده علم چون گوهر است اگرچه از دهن سگ و آلوده هم باشد بگیرید و استقبال کنید و بعد آن را به ادب و آداب شریعت بشوئید و از آن بهره‌مند گردید. امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود كلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل هر چه از آموزش و پرورش از خاندان رسالت و امامت بیرون نیامده باشد باطل است و مراد از آن علومی که از معادن و مخازن اهل بیت اطهار ظاهر و صادر شده است می‌باشد چه علم غذای روح است و غذا را باید برای مریض طبیب تجویز کند و طبیب حاذق روحانی غیر از آل محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم کسی نیست - و باز زید شحام از آن امام نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه فرمود باید انسان به طعام خود بنگرد که چیست و از کجاست و مراد از طعام علم و دانش است که نفوس آدمی طالب آن است. قال (ع) علمه الذی یاخذه ممن یاخذه فرمود طعام انسان علم اوست که فرا می‌گیرد از آن که فرا می‌گیرد و اگر استاد او با تقوی و دانش باشد غذای مناسب پاک و پاکیزه به او می‌دهد و اگر بی‌تقوی و ناپاک باشد بلای جان او می‌گردد علامه مجلسی از این امام روایت کرده که فرمود: علوم آب حیات است که خدای تعالی از آسمان نازل می‌گرداند - و آن آب حیات و سبب عمارت و آبادی دلهاست که ارواح بشری زنده و جاودان می‌گردد. زراره از امام علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت ابی‌جعفر فرمود - قال المسیح (ع) معشر الحواریین لم یضرمک من متن القطران اذا اصابکم سراجہ خذوا العلم ممن عنده و لا تنظروا الی عمله یعنی حضرت مسیح علیه‌السلام فرمود ای حواریین اگر علم و دانش [صفحه ۸۷] فرا بگیرید عفونت قطران شما را به زیان نمی‌افکند تا بتوانید علم و دانش فرا بگیرید اگرچه در منافق باشد و او بد عمل باشد شما علمش را فرا بگیرید و به کار بندید تا رستگار گردید.

علم از دیده شعراء

در عالم آفرینش هیچ گوهری ارزنده‌تر از علم و دانش نیست و هر ملتی که علم و دانش عمیق‌تر و بسیط‌تری داشته باشد و دانشمندان و علماء بیشتری بوجود آورد آن ملت راقی و بزرگوار و سید اقوام و ملل می‌باشد - شعراء که در صف دوم انبیاء قرار گرفته‌اند از نظر خطابه و استحسان علم و دانش را مورد بحث قرار داده‌اند و جمع و اقتضاء آن محال است لذا به چند بیت آن اکتفا می‌کنیم: امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود دانشمند زنده است اگر چه بمیرد و نادان مرده گرچه زنده باشد لا فضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء و قیمه المرء ما قد کان یحسنه و الجاهلون لاهل العلم اعداء نعم بعلم و لا نبغی له بدلا فالناس موتی و اهل العلم احياء لیس الجمال باثواب تزینها ان الجمال جمال العلم و الادب همزه عقل و یار جان علم است در دو گیتی حصار جان علم است میروی با دل تو همراه است می‌نشینی ز جانت آگاه است علم با عمل سودمند است دعوی مکن که برترم از دیگران به علم چون کبر کردی از همه نادان فروتری از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری علم آدمیت است و جوانمردی و ادب ورنه ددی به صورت انسان مصوری از

صد یکی به جای نیاورده شرط علم و زحمت جاه در طلب علم دیگری مردان به سعی و رنج به جایی رسیده‌اند تو بی‌هنر کجا رسی از نفس پروری عمری که می‌رود به همه حال جهد کن تا در رضای ایزد بیچون بسربری (سعدی) [صفحه ۸۸] علم قال (ع) اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تکونوا من اهله نمائید دانش طلب تا بدان شما را شناسند خلق جهان به دانش هر آن کس که موصوف شد بر خلق با قدر معروف شد نمائید از صدق هر آن عمل که باشید از اهل آن بی‌خلل صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و جاهل چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را شرافت قال (ع) اکتسبوا العلم یکسبکم الجاه گرت هست بر سر تمنای جاه نما دانش خویش را تکیه‌گاه بزرگی است آری به فضل و هنر خوش آن کس به دانش شود مفتخر به علم آنچه خواهی تو اندر بود به هر خیر و هر نیک رهبر بود به علم است اندر جهان برتری به دانش توان یافتن سروری چو تو را دانشی پدید آید پیش تو سر فرو برند احرار ادب آموز هر چه خواهی باش که ادب از نسب به است ای یار دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز نه محقق بود نه دانشمند چهارپائی بر او کتابی چند آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر شرف به ادبست نه به نسب فاضلی در نهایت معنی داشت با خواجه زاده‌ی دعوی گفت این علم بهتر است و ادب گفت آن اصل بهتر است و نسب ماجراشان بدان کشید از قهر که مسافر شوند هر دو ز شهر تا از آن راهشان چه پیش آید که نکوتر به شهر خویش آید؟ عالم پر خرد پس از یک ماه به یکی مملکت رسید از راه رفت و در شهر علم خویش نمود کس به علمش در آن دیار نبود [صفحه ۸۹] تا بدان غایتش برآمد نام کامدش میر و پادشه بسلام بود روزی میان شهر سوار در رکابش پیاده اهل دیار دید مرد اصیل را عریان از غریبی و بی‌کسی گریان فاضلش خواند و جامه داد و درم گفتش از روی مردمی و کرم فضل باید برای آوازه اصل ناید برون ز دروازه فخر مردم به دانش اولی‌تر که بود مفتخر به اصل و به زر (کلمات علیه مکتبی) علم قال (ع) اسئل تعلم پیرس تا بدانی نما مسئلت تا بدانی همی که زود شد قوی دانش آدمی گرت دانش و معرفت آرزوست ز دانا تو را مسئلت دأب و خوست پیرس از بزرگان که ذل سئوال کشد مر تو را سوی اوج کمال همره عقل و یار جان علم است در دو گیتی حصار جان علم است می‌روی با دل تو همراه است می‌نشینی ز جانت آگاه است کس نهانش به خاک نتواند تند بادش هلاک نتواند نه به میل زمان خراب شود نه به میل زمین در آب شود راز چرخ فلک بدان دوری همه از علم یافت مشهوری این همه کار و حرفت و پیشه نه هم از دانش است و اندیشه علم کشتی کند بر آب روان وانکه کشتی کند به علم توان چو تو با علم آشنا گشتی بگذری ز آب نیز بی‌کشتی دل چو گردد به علم بیننده راه جوید به آفریننده از جام جم اوحدی علم بی‌عمل قال (ع) اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان بود پست در رتبه علمی گران اثر نیست ظاهر به جز در زبان ورش شد به ارکان دانا ظهور رفیع است و زان دل بود پر ز نور [صفحه ۹۰] کسی را به گیتی توانائی است که کردار بر وفق دانائی است درختی که او را نباشد ثمر تو خواهش حجر خوان خواهش شجر به گفتار کردار باشد ضرور زحق عالم بی‌عمل هست دور عمل نیکو عمر به خشنودی دلها گذار تا ز تو خشنود شود کردگار گرم شو از قهر و ز کین سرد باش چو مه و خورشید جوانمرد باش دردشناسی کن و درمانده‌ی تات رسانند به فرماندهی هر که به نیکی عمل آغاز کرد نیکی او روی بدو باز کرد نظامی

علم و تشبیه آن

خداوند در قرآن حکماء و عرفا را به ۲۵ چیز تشبیه فرموده ۱- آب ۲- خاک ۳- طلا ۴- نقره ۵- جواهر ۶- یاقوت ۷- در ۸- مشک ۹- عنبر ۱۰- کافور ۱۱- زنجبیل ۱۲- شقایق ۱۳- فلک ۱۴- براق ۱۵- معراج ۱۶- جبل ۱۷- آتش ۱۸- باد ۱۹- اس ۲۰- ترمس ۲۱- شمس ۲۲- قمر ۲۳- نجوم ۲۴- بحر ۲۵- بهشت. ۱- تشبیه به آب برای آن است که آب منشاء هر چیز است و زندگانی هر چیز به آب است زندگانی هر چیز هم به معرفت است. ۲- خاک برای آن است که هر نباتی از آن بیرون می‌آید و منشاء زندگانی

موجودات می‌گردد. ۴-۳- طلا- نقره برای آنکه از آن سکه می‌زنند و موجب ارتباط و احتیاج افراد است. ۵- جواهر برای آن است که علم چون جواهر در دل نیکبختان جا می‌گیرد. ۶- یاقوت مانند آتش بی‌حرارتی است عارف نیز روشنی‌بخش بی‌آزار است. ۷- ۸- در و مشک برای آن است که همه از بوی خوش آن بهره‌مند می‌گردند. ۹- عنبر دماغ را نشاط می‌آمیزد و عقل را می‌پرورد. ۱۰- کافور برای آن است که دل مؤمنین و عارفین را از معصیت سرد می‌کند. ۱۱- ۱۲- زنجبیل و شقایق زینت‌بخش زمین هستند چنانچه عارف زینت‌بخش اجتماع است. [صفحه ۹۱] ۱۳- کشتی در دریاها سیر می‌کند معرفت نیز مانند نور دین - توحید اخلاص یقین توکل و رضا و تسلیم ذکر - شکر - عبادات و غیره سیر می‌کند. ۱۴- براق وسیله رسانیدن طالب به مطلوب است معرفت نیز هر طالب را به مطلوب می‌رساند. ۱۵- معراج برای آن است که در هوا پرواز می‌کند. ۱۶- کوه برای آن است که میخ‌کره زمین و اسباب ثقل و نگاهداری آن است. ۱۷- آتش برای آن است که می‌سوزاند هر چیز را معرفت نیز می‌سوزاند هر چه مخالف با حق باشد. ۱۸- باد برای آن که می‌وزد به نفوس و در هوا انتقال می‌دهد. ۱۹- اس برگ سبز است که زمستان و تابستان ندارد و همیشه بهار است علم نیز چنین است. ۲۰- ترمس که همیشه در روی زمین است عارف نیز همیشه در سجود و رکوع است. ۲۱- ۲۲- ۲۳- آفتاب و ماه برای آن است که هادی مسافرین می‌باشد و اوقات را می‌نماید. معرفت نیز وقت را معین می‌کند و جهات را می‌نماید. ۲۴- دریا برای آن است که هیچ وقت نجس نمی‌شود هر چیز را در خود فرو می‌برد و تحلیل می‌کند و پاک می‌نماید. ۲۵- بهشت که همیشه باقی و برقرار است عارف و عالم نیز همیشه زنده و برقرار است [۳۶].

علم دین

علم و فضلی که به چهل سال دلم جمع آورد ترسم آن نرگس فتانه به یک جا ببرد (حافظ) در اوراق جداگانه‌ای راجع به علم و دین که یک حقیقتی هستند غیرقابل انفکاک مفصل بحث کرده‌ایم و این جا فقط درباره علم دین می‌نویسیم. اصل علم حصول و ادراک حقایق است و با کشف وجود اشیاء برای نفس تا آنجا که تکامل نفس حاصل شود و دین منهاج و شریعه‌ای است آسمانی که در مکتب ربوبی برای تربیت و تکامل نفس بشری به ودیعه سپرده شده و با سرمشق گرفتن از این راه طرق دیگر بشری که زائیده و پدیده افکار کوتاه است تمیز داده می‌شود. دین چنانچه به شرایط مقتضی آن عمل [صفحه ۹۲] گردد ضامن سعادت و موفقیت گرویدگان و مؤمنین به دین خواهد بود. در قرآن هم این حقیقت را که دین ضامن سعادت است تصریح فرموده آنجا که می‌فرماید: «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» دین راهنمای زندگی است و زندگی مفهوم احساسات و ادراکات نفسانی در اجتماعات بشری است. برای سعادت زندگی سه چیز اثر عمیق دارد - فکر - اخلاق - عمل - یا به عبارات دیگر که ایرانیان قدیم می‌گفتند کردار نیک - پندار نیک - گفتار نیک بنابراین متدین کسی را گویند که بر این منهج و راه سیر کند و ایمان آورد و اعتقاد به مبداء و معاد داشته باشد و عمل نیک انجام دهد. علم دین منشعب به سه قسمت می‌شود - و در هر سه قسمت ضامن سعادت و کفیل خوشبختی و آسایش خاطر آدمیان می‌باشد. اول - عقاید که به اصول دین یا اصول عقاید و علم کلام نامیده می‌شود و در آن از فکر صحیح و توحید ذات - صفات - افعال و عبادات سخن می‌گویند و این اصل مانند طب برای معالجه فکر و اعتدال مزاج فکر انسان عامل مؤثری برای سعادت و نیکبختی است. دوم - علم فقه است که از احکام شرایع و حقوق و معاملات و عبادات و مناسبات اجتماعی مانند نکاح - مکاسب و امر به معروف و نهی از منکر و روزه و حج و غیره سخن می‌راند [۳۷]. سوم علم اخلاق است که طب روحانی است برای اعتدال مزاج نفسانی و تقویت ملکات صدق - صفا - راستی - آزادی و غیره است تا آنجا که مزاج نفس معتدل گردد و مزاج اجتماع با تدبیر سیاست مدنی به وسیله عقیده - فضیلت عمل به تکامل حقیقی خود برسد.

مراجع علم دین (منابع علم دین)

اشاره

برای هر علم مدارکی است که استاد علمای آن فن با آن منابع و مدارک و مراجع است و آن مواد اولیه علم است که سازمان آن را تشکیل می‌دهد. در علم نحو - استعمال فصحای عرب است - در طب تجربه عملی است - در علم [صفحه ۹۳] طبیعی تجزیه و تحلیل و ترکیب مواد است در علم دین نیز چهار منبع اصول و فروع علم دین را تشکیل می‌دهد که هر یک از آن فاقد باشد رکنی از این فاقد است و این چهار عبارت است از: ۱- کتاب ۲- سنت ۳- عقل ۴- اجماع بازگشت سوم و چهارم هم به کتاب و سنت است و لذا منابع اسلام از کتاب و سنت بدست می‌آید:

کتاب یا وحی

مراد از کتاب قرآن مجید است که به وسیله وحی از عالم غیب الغیوب بر قلب حضرت خاتم النبیین وارد شده و اعلامیه‌ای است از خالق برای مخلوق و آن امر حجت قطعی و منبع اصلی برای نیل به کمال حقیقت است و در اثبات وحی و طریق نزول آن و شناختن مهبط وحی و منزل آن که شخصیت رسالت است باید به کتاب زندگانی پیشوای اسلام مراجعه فرمایند (سیر تاریخی قرآن).

سنت

سنت عمل پیغمبر اسلام است بنا بر آنچه قرآن تصریح فرموده است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا عمل و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت قطعی عمل مکتب ربوبی پروردگار است که ضامن سعادت حیات می‌باشد. و قال (ص) «ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فاتركوه»

عقل

خرد و عقل حجتی است مخفی که در فطرت انسان به ودیعت باز سپرده شده و در اثر آن بس که عرفا گفته‌اند هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی؟. عقل مرشد و راهنما و هادی انسان در راه سعادت است و با عقل می‌توان حقایق امور را دریافت و مجاز را از حقیقت جدا ساخت و قرآن نیز این درس را برای مزایای عقلی داده آنجا که می‌فرماید. «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» و قال موسی بن جعفر (ع) «ان لله حجین حجه ظاهره و هی الانبیاء و حجه باطنه و هی العقول» با عقل است که می‌توان فطریات - طبیعیات - بدیهیات اولیه - تواتر - تجارب - وجدانیات و ضمائر و غیره را دریافت [۳۸] و درباره عقل جداگانه در این کتاب صحبت می‌کنم [صفحه ۹۴]

اجماع

اجماع یعنی اتفاق مسلمین بر امر شرعی از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا هر عصر باشد که در حدیث می‌فرماید قال (ص) «لا تجتمع امتی علی خطاء» چنانچه می‌بینیم همه امت بر نماز - روزه و حج و غیره اتفاق و اجماع دارند. پس ارکان منابع دین راه توفیق و سعادت را به آدمی می‌آموزد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب تربیتی خود فرمود هر کس فتوی بدهد به غیر علم از روی رای خود لعنت خدا و ملائکه بر اوست من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکه السموات و الارض. و در حدیث دیگر می‌فرماید من فسر القرآن برأیه کبت وجهه علی النار کسی که قرآن را تفسیر به رای خود کند از رو بر آتش جهنم خواهد افتاد که مراد این است خودرأی و خودنظری در مکتب دین نیست. باید قرآن به تفسیر اهل بیت روایت شود که «ادری بما فی البیت» و فتوی

و رأی به نظر و فکر شخصی که اکثر قاصر است مردود و حرام است بلکه باید روی موازین علمی و با دانش و بینش و اطلاع و استنباط و اجتهاد و تحقیق رای و فتوی داد.

علم مفید

علم گر بر دل زند یاری شود علم گر بر تن زند ماری شود تیغ دادن بر کف زنگی مست به که افتد علم ناکس را بدست علم کز تو ترا نه بستاند جهل از آن علم به بود بسیار علم با کار سودمند بود علم بیکار پای‌بند بود حلم باید نخست پس علمت برخوردار از علم خوانده با حلمت علم بی حلم خاک کوی بود علم با حلم خال روی بود علم سوی در اله برد نه سوی مال و نفس و جاه برد جاهل از علم جاه جوید و سود مرد آجل به عاجل آرد رود علم کز بهر راغ و باغ بود همچو مردد را چراغ بود علم گر بهر جسمت آموزی حاصلش رنج دان و بدروزی زانکه جان آفرین چو جان نبود علم خوان همچو علم دان نبود [۳۹]. [صفحه ۹۵] نزی پی کار داشت علم ابلیس داشت بهر تکبر و تلبیس قدر دین تو دیر به داند که دهد عشوه دینت بستاند تو ز ابلیس کمتری ای خر زانکه تو دین فروش و او دین خر آن کسی از خدای برنخورد که حدیث و حدث یکی شمرد علم در مزبله فرو ناید که قدم با حدث نکو ناید

فرق بین علم و عقل فرق بین علم و عرفان فرق بین درایت و حکمت

باید دانست که علم ادراک چیزی است بر حسب حقیقت آن چیز و این ادراک دو قسم است یا به حصول صور معلومات در نفس است مثلا درخت را ببیند و در نفس تصور کند که سبب ایجاد میوه است و علم به خصوصیات یک درخت از ریشه و ساقه و شاخ و برگ و میوه و طرز تغذیه و تحولات و تطورات مزاج نباتی و آفات آن و تأثیر چوب و میوه آن پیدا کند. قسم دوم حکم نفس بر چیزی بوجود آن چیز است خواه در نفی یا اثبات مانند حکم به اینکه طیاره چه وقت در حرکت است و چه موقع در سکون و آدمی چه موقع در طی مراحل کمال است و چه وقت در سرایشی انحطاط است قسم اول را در دین شریعت گویند که علم و ادراک اشیاء را می‌نماید و به آدمی درسی از خوب و بد و خواص افکار و اعمال و کردار می‌دهد و حکماء همان را عقل گویند و لذا در شرع هم احکامش منطبق با عقل است. قسم دوم را علم خوانند که اقسام آن را بیان کردیم پس فرق عقل و علم این شد که ادراک اگر روی قواعدی است علم است و اگر حکم روی قواعد است عقل است و قیاس عقل و علم بر سه وجه است: اول عقل بدون علم که عقل غریزی است مانند ادراک و عقول اطفال. دوم علم بدون عقل و آن دانش است که اکثر دیوانگان کسب کرده‌اند ارزشی ندارد. سوم - عقل و علم که با هم وحدتی پیدا کنند و آن را عقل مستفاد گویند و گاهی از آن علم به معرفت تعبیر کرده‌اند که درک با حکم عقلی توأم شده معرفت کامل به چیزی با تمام خصوصیات آن حاصل شده است. به عبارت دیگر علم درک بسیط است و عقل علم قویست و یا عقل موضوع علم بسیط است [صفحه ۹۶] و عقل را بدین جهت عقل گفته‌اند که مانع صاحبش می‌شود از مبادرت در کاری که خلاف نظام امور است و علم گفته‌اند برای آنکه علامت شیء است. اما فرق بین علم بسیط و معرفت این است که معرفت درک آثار وجودی می‌کند ولی درک ذات وجود نمی‌کند و علم درک ذات وجود می‌کند از این جهت درباره حق تعالی که غیر قابل درک است می‌گویند فلانی معرفتش به خدا بیشتر است اما نمی‌گویند علمش به خدا بیشتر است زیرا آثار وجود حق را می‌شناسد نه ذات مقدس او را بر خلاف علم به درخت - بسیار می‌شود که علم به ذات درخت داریم و معرفت به آثار و خواص آن نداریم اما فرق درایت و حکمت این است که درایت درک معرفت است و حکمت درک حقیقت است چنانچه در عرف گویند فلانی را دیدم یعنی فهم بوجود او پیدا کردم اما نه آنکه آثار وجودی او را شناخته باشد در حالی که تعریف حکمت علم به حقیقت وجود است [۴۰].

فضیلت تعلیم و تعلم

آموزگاران مکتب اسلام کسب دانش و بینش را بر هر کار برتری و فضیلت داده‌اند و چون علم افضل هر چیز است طلب آن نیز افضل هر کار است زیرا تکامل دین و دنیا و آخرت به علم است و نظام دین نظام دنیا و نظام آخرت است که فان الدنیا مزرعۃ الاخرۃ نظامی می‌گوید اگر خواهی سعادت دانش آموز شوی تا بر مراد خویش فیروز هوای عیش و نوش از سر بدر کن به سن کودکی کسب هنر کن گر آموزی هنر اندر جوانی کجا در وقت پیری کور مانی نیابد هیچ کس عمر دوباره به دانش کوش کزوی نیست چاره چو کسب علم کردی در عمل کوش که علم بی‌عمل زهری است بی‌نوش به خوش پوشی و خوشخواری مکن روی به تحصیل کمال نفس کن روی طالب علم باید وقتی فارغ نشیند تا کسب کمال کند و از تکرار و مطالعه بسیار خسته و فرسوده نشود که علم در تکرار مطالعه و سخن است. [صفحه ۹۷] و من طلب العلی سهر الیالی بقدر الکد تکتسب المعالی و خواجه حافظ گوید: هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود و باید خود را حاضر کرد و مهیای کسب فیض نموده کسالت و تعلل از درک و تتبع محرومیت می‌آورد. لو کان نورالعلم یدرک بالمنی ما کان فی البریۃ جاهل اجهد و لا تکسل و لا تک غافلا فندامۃ الدنیا لمن یتکاسل و قال علیه‌السلام من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة کسی را که راهی پیش گیرد برای طلب علم خداوند راه بهشت را به او رهبری می‌کند و قال علیه‌السلام ان الملائکۃ تضع اجنحتها لطلب العلم رضا بما یصنع فرشتگان حق بالهای خود را زیر پای طالب علم می‌گسترند و بدان مباحثات می‌کنند. در حدیث دیگر می‌فرماید کسی که بابی از ابواب علم را بگشاید بهتر است از آنکه صد رکعت نماز بگذارد. - یک باب علم بهتر از همه دنیا است - علم خزائنی دارد که مفتاح و کلید آن سؤال است از اهل ذکر (قرآن). - هر کس در حین تحصیل علم بمیرد خداوند او را زنده می‌گرداند و بین انبیاء درجه‌ای به او می‌دهد. در فضیلت تعلیم آیات بیشتری هست و این کار از وظایف انبیاء بوده چنانچه در تعریف و ظایف پیغمبران می‌فرماید - مبعوث کردیم از خود شما کسی را که علم و حکمت و تربیت و تزکیت بیاموزد. قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق الذین اتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه از پیغمبران تعهد و پیمان گرفته شد که چون کتاب آسمانی به آنها داده شود برای مردم بیان کنند و کتمان نمایند و یعلمهم الکتاب و الحکمه و در حدیث نبوی می‌فرماید من تعلم باباً من العلم لیعلم الناس اعطی ثواب سبعین نبیا صدیقا هر کس بابی از علم بر خود می‌گشاید به منظور آن که به مردم بیاموزد خداوند ثواب هفتاد پیغمبر صدیق به او عطا می‌فرماید و این بزرگترین فضیلت برای آموزگاران [صفحه ۹۸] و معلمین اسلامی است فزون‌تر بود پاس آموزگار ز پاس پدر نکته‌ای گوشدار پدر ز آسمان زمین آورد معلم سوی آسمان برد (صفوت) در حدیثی می‌فرماید لا حسد الا فی اثین رجل اتاه الله الحکمه فهو یقضی بها و یعلمها الناس و رجل اتاه الله ما لا فیهو ینفق منه سرا و جهرا دو مرد قابل حسد بردن هستند اول آن کس که علم و حکمت بیاموزد به مردم و دیگر آنکه مال خود را در خفا و آشکارا انفاق کند صدها حدیث و خبر در فضیلت تعلیم و تعلم در کتب اخبار است که درجات متعلم و معلم را در اسلام نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که هیچ ملتی در اسلام و هیچ دینی از ادیان بشریت به اندازه اسلام و مسلمین به علم و دانش عظمت و اهمیت نمی‌داده‌اند مسلمان علم را از دین جدا نمی‌داند و علم را قدیم و جدید نمی‌شمارد علم کهنه و نو ندارد همه علم است و همه برای رشد بشریت است و رشد بشر برای رشد عقلی اوست و لذا علم از دین و دنیا از آخرت به حد خود و شرایط معلوم غیرقابل انفکاک است. در اینکه باید چگونه علمی را انتخاب کرد تا به دین و دنیا سودی بیشتر رساند و چه معلمی برگزید تا از خرمن فضایل آن بهره‌مند گردید و چه علومی باید همه طبقات مردم بدانند و چه رشته‌هایی را فقط متخصصین فن بیاموزند و از چه رشته‌های علمی همه باید احترام کنند و از عمل چه علومی باید احتراز نمایند اینها مطالبی است که باید با وضع و محادثات محیط و جامعه و آب و خاک و زمان و مکان تطبیق داد و اقدام کرد در هر حال علم دین از علوم واجب عینی است و عمل به علوم موسیقی و طرب و آلات و غیره از محرمات مکتب اسلام است زیرا سد راه تکامل و ترقی انسانیت می‌گردد. حکمای اسلام برای اثبات اینکه علم از دین جدا نیست و نمی‌تواند انفکاک یابد در فضیلت

تعلیم و تعلم کلیه علوم بشری را تقسیم کرده و شاخه‌ای از علم دین دانسته‌اند زیرا دین از راه دنیا باید به کمال برسد و اینها وسایل می‌خواهد و وسایل زندگی علم لازم دارد و آن علم به سبب مقدمه افضلیت موضوع دین افضل می‌باشد و رشته‌ای از علوم بشری برای تکامل خواهد شد بدین ترتیب. می‌گویند آنچه که بشر بدان احتیاج دارد و زندگی بشریت را تأمین می‌کند از سه قسم خارج نیست: قسم اول اصولی است که نظام عالم بدون آن منظم نمی‌گردد و این اصول چهار است [صفحه ۹۹] ۱- زراعت برای غذا و مطعم یعنی تولید مواد غذایی ۲- حیاکت برای ملبس تولید و توسعه مواد لباس و پوشش ۳- بنا و ساختمان برای مسکن که عمران و آبادانی جهان است ۴- سیاست برای تألیف قلوب و نظم اجتماع و تعاون در اسباب معاش و این هر چهار اصول زندگی است که باید برای آن از فعالیت باز نایستاد و کلیه ترقیات بشری از این چهار نوع خارج نیست و حایز همین اهمیت است. فلاسفه اسلام می‌نویسند تحدید علم ممکن است ولی تعریف آن مشکل است و این دشواری نه برای آن است که جنس و عرض عام مشتبه می‌شود و فصل با خاصه و نه از جهت اینکه اخلال به ذاتی کرده می‌شود و نه برای تعریف حقیقی و تعریف رسمی و جهات دیگر بلکه برای این است که علم از ذاتیات و مجردات است و خواص آن از حد خارج است و لذا تعریف آن مشکل است زیرا علم صفت نفس است و در ذات واجب عین ذات است و در انسان چون نفس را نمی‌توان محدود کرد و تعریف نمود لذا دشوار است [۴۱]. و علم در تقسیم به نسبت موصوف منقسم می‌گردد و لذا علم را به معنی صنعت برده و از جهت فن طبابت و فلاح و غیره تقسیم کرده‌اند و ریشه هر علوم حکمت است که به طور کلی به مدد حکمت تقسیم می‌گردد - حکمت علمی و حکمت عملی اولی مقدمه دومی است و دومی منظور ما در این کتاب است که نفس بدین جهت به کمال مطلوب خود برسد [۴۲].

ابداع نتیجه علم است

در اصول کافی از سدیر صیرفی مأثور است که گفت از حرمان بن اعین شنیدم که از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر (ع) روایت کرده که در ذیل آیه شریفه بدیع السموات و الارض فرمود ان الله عزوجل ابتدع الاشياء كلها بعلمه علی غیر مثال کان قبله فابتدع السموات و الارضین و لم یکن قبلهن سموات و لا ارضون اما تسمع لقوله تعالی و کان عرشه علی الماء فرمود خداوند عالم آسمانها و زمین را به علم خود ابداع فرمود و آفرید بدون آنکه طرح و نقشه و شبیه و نظیر قبلی داشته باشد آن وقت که به قدرت و علم خود آسمانها و زمینها را خلق کرد قبل از او آسمانها و زمینهای نبود که از روی آن چنین ابداعی را بنماید بلکه [صفحه ۱۰۰] بر مشیت و اراده و علم خود ابداع نموده و ابداع نتیجه علم است که بدون هیچ سابقه از کتم عدم به عرصه وجود آورد و فرمود مگر نشیندی که در قرآن فرمود و عرش او بر آب بوده یعنی آن وقت آسمان و زمین نبوده و خالق عالمیان از روی علم و دانش خویش ابداع و ایجاد فرموده است. امام علیه‌السلام در پاسخ حرمان که از آیه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فرمود خداوند عالم به علم غیب است یعنی هیچ موجودی و هیچ ذره‌ای از علم حق مکتوم و پنهان نیست. فرمود علم او علم غیب است و بر هیچ کس ظاهر نمی‌سازد مگر کسانی که از او راضی باشد و فرستادگان او که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رأس فرستادگان اوست - و از علم خویشتن پیغمبرانش را آموخته است و باز از همین امام درباره علم الهی در ذیل آیه ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ماذا تکسب غدا و یعلم ما فی الارحام فرمود از علوم مخصوص خود به ما خاندان رسالت تعلیم فرموده است و آن پنج علمی که جز خدا نمی‌داند استثنائاً به آل محمد آموخته است - آنگاه فرمود لولا انا نرداد لانفدنا یعنی اگر علمی به علم نیفزاید علم ما فانی و کم نمی‌شود و دائماً از افاضات اشراقیه الهیه مستفیض می‌گردیم.

قبض و بسط علم

مردی از اهل فارس از امام علیه‌السلام راجع به علم و قبض و بسط آن پرسید قال ابو جعفر (ع) یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا

نعلم و قال سر الله عزوجل اسره الی جبرئیل (ع) و اسره جبرئیل الی محمد (ص) و اسره محمد الی من شاء الله فرمود علم از ما منبسط می‌شود و از خاندان ما نشر می‌یابد - و از ما مقبوض می‌گردد - خداوند عالم علم خود که سر اوست به طور پوشیده و اجمال به جبرئیل سپرد و جبرئیل علیه‌السلام به حضرت رسول خدا به ودیعت سپرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن کس که خدای معین فرماید باز نمود - و علوم و اسرار حق در نزد امام است و امام علیه‌السلام بر حسب مقتضیات زمان و مکان و شرایط و اقتضای روز و استعداد مردم هر مقدار که لازم بود از علوم و اسرار الهی ابراز و اظهار می‌کردند و به همین جهت ریاست مطلقه روحانی زیر سایه علمیت و افقهیت مطلقه مشروطه و مربوطه است و تا عالم مطلق نباشد رئیس مطلق انتخاب نمی‌گردد و تا به اعلی درجه کمال و اقصی مراتب تکمیل نائل نباشند پیشوای مطلق و امام برحق نخواهند بود. بنابراین علم از طرف اهل بیت بسط می‌یابد و از آنها قبض و اخذ می‌شود - آنها حامل [صفحه ۱۰۱] علم الهی بوده‌اند آنها مخزن علم الله بوده و مفسر و مبین قرآن می‌باشند - آنها قرآن گویا و کتاب ناطق هستند. آنها خزان علم - معادن حکمت - و حمله شریعت بودند - علم آنها علم الهی و دانش آنها آسمانی است آنها از مرکز نور علم قبض و اخذ نموده و به عالم خلق بسط داده‌اند باید علم را از منبع اصلی برداشت تا کسر و اضافه و نقصان و فزونی نداشته باشد باید از سرچشمه افاضات اشراقیه الهیه کسب علم و دانش کرد و آن هم جز در راه تهذیب نفس این افاضه اشراقیه دست نمی‌دهد و لذا فرمودند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء علم حقیقی نوری است که خداوند به دل هر کس بخواهد افاضه می‌کند و به نظر نگارنده من در این عبارت من فاعلی است یعنی طالب علم باید برای اخذ علم قیام کند و خود را مهیای فرا گرفتن علم نماید تا خداوند هم به آنها علم و دانش افاضه فرماید.

ثواب علم عالم و متعلم

جابر از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود قال رسول الله (ص) ان معلم الخیر یتستغفر له دواب الارض و حیتان البحر و کل ذی روح فی الهواء و جمیع اهل السماء و الارض و ان العالم و المتعلم فی الاجر سواء یأتیان یوم القیمه کفر سی دهان یزدحمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن کس که آموزگار خیر و نیکوئی باشد تمامت جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و پرندگان هوا و جمله ساکنین زمین و آسمان برای او طلب مغفرت و آمرزش می‌کنند. فرمود آموزنده و آموخته در اجر و مزد مساوی هستند و در روز قیامت و برداشتن پرچم فضیلت و سعادت و اجر و ثواب با هم همعنان هستند که مانند دو دوست در مسابقه در حرکتند تا کدام یک بیشتر به خدمت ادامه دهند - معلم بالنسبه به نادانان عالم است و او با هر کس که از او عالم شود و کسب فضیلت کند در اجر شرکت دارند «ابوحزمه ثمالی» روایت می‌کند که از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام مروی است فرمود «عالم ینتفع بعلمه افضل من عبادۀ سبعین الف عابد» دانشمندی که از علمش بهره‌مند گردند و سود برند از عبادت هفتاد هزار عابد افضل است و نکته این حقیقت این است که عابد در عبادت خودش به تنهایی سود می‌برد ولی عالم به متعلم و سایر مردم فیض می‌بخشد و فایده می‌رساند و مردم را از ظلمتکده جهل و کوری نجات می‌دهد و آنها را به مقام ارتقا و اعتلا بالا می‌برد بدون [صفحه ۱۰۲] تردید علم با حیوة و قدرت نسبت مستقیم دارد عالم زنده و قادر و تواناست دانشمند نخواهد مرد - امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود الناس موتی و اهل العلم احیاء مردم مرده هستند و علماء زنده و جاویدان می‌باشند - مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست دانشمندان علت مبقیه یک اجتماع می‌باشند علما آبرو و اسباب ارج و ارزش اجتماعند یک عالم را با صد هزار جاهل برابر نمی‌توان دانست - مردن یک عالم در ارکان اجتماع رخنه‌ای ایجاد می‌کند که به هیچ چیز نمی‌توان جبران کرد اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء - وقتی از امیرالمؤمنین تعریف علم و اهمیت دانش را پرسیدند تا ۱۵ نفر پشت سر هم آمدند پرسیدند به هر یک یک نوع جواب داد فرمود اگر تا روز قیامت از علی علیه‌السلام درباره اهمیت و ارزش علم سؤال کنید به هر یک جواب مستدل و مفصلی می‌دهم که با پاسخ دیگران ربطی نداشته باشد.

عالم جاهل نمی‌شود

علم برای امام دو نوع است علم حضوری و علم حصولی یا به عبارت دیگر علم موهبتی - علم مکتسب که خداوند عالم نقشه عالم وجود را به برگزیدگان خود تعلیم فرموده است و زیر نظر آنها گذاشته تا به هر چیز و همه جا از زمان و مکان واقف گردند و این معنی که آیا امام دارای علم حصولی است یعنی به تحصیل دانش فرا می‌گیرد یا به موهبت الهی اختلاف است آنچه مسلم است علم امام حصولی است ولی از فرشتگان و معلم شدید القوی می‌آموزند - به همین جهت امام محمدباقر علیه‌السلام در روایت ابو حمزه ثمالی فرموده لا - و الله لا - یكون عالم جاهلا - ابدا عالما بشیء جاهلا بشیء ثم قال الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعته عبد یحجب عنه علم سماءه و ارضه ثم قال لا یحجب ذلک عنه فرمود سوگند به خدا که هرگز عالم جاهل نمی‌شود یعنی عالم به چیزی باشد و جاهل به چیزی می‌فرماید اگر عالم کامل باشد که از سرچشمه وحی علم و دانش فرا گرفته باشد، به همه چیز عالم است نمی‌توان گفت که چیزی می‌داند و چیزی نمی‌داند و عالم به همه چیز آگاه است و از هیچ چیز نزد او پنهان نیست و اضافه فرمود که خداوند تعالی اجل و اعز و اکرم از آن است که طاعت بنده را که علم آسمان و زمین او از وی پوشیده و محجوب باشد فرض و واجب گرداند و این علم برای بنده مطیع خدا محجوب نیست اگر امامی در زمانی به مقتضای مصلحت نظام نوع از علم خود کتمان کرده و یا اظهار نموده در هر دو حال عین علم است که اقتضا و مصلحت را پیوست علم نموده و او خود علم است به مقدرات و مقتضیات و مافوق زمان و [صفحه ۱۰۳] مکان است به اضافه که بیان اظهار علم به سابقه علم به حال شنونده است که تا چه حد استطاعت قبول چه مقدار علم را دارد و درخور گنجایش چه مقدار دانش است که این هم خود علمی است پس عالم در هر مرحله باشد جاهل نمی‌شود مگر آنکه به مرض نسیان یا امراض مغزی مبتلا گردد و این هم برای مردم عادی است امام که عالم به گذشته و آینده است هیچ وقت جهل بر آنچه می‌داند پیدا نمی‌کند - و به اصطلاح احساسات مغفوله ندارد همیشه مستحضر است و هر وقت هر چه بخواهد بر آن دست دارد - عالم همه کارش علم و مصلحت نوعی است و جاهل بر ضرر خود و اجتماع عمل می‌کند.

اهمیت هدایت و ارشاد بشر

رهانیدن یک گمراه نادان از ضلالت بزرگترین خدمتی است که به بشر می‌توان کرد و تنویر افکار و هدایت و ارشاد بنی نوع مقدس‌ترین وظیفه است. و پیغمبران و ائمه اطهار همیشه بشر را به همین نظر به مهام امور علم و دانش ارائه طریق می‌کردند و سر حلقه دانش و بینش را به دست او می‌سپردند و سرچشمه علم و فضیلت را راهنمایی می‌کردند تا خودشان با حرکت فکری به کمال خود برسند. علامه مجلسی در بحار الانوار از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که یکی از اصحاب از امام علیه‌السلام پرسید آیا رهانیدن اسیری مؤمن از دوستان خود را از چنگ یک ناصبی که گمراه کننده امت بهتر است یا رهانیدن اسیری را از چنگ کفار مردم روم. امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود «اخرنی انت عن رأی رجلا من خیار المؤمنین یغرق و عصفوره تغرق لا یقدر علی تخلیصهما بایهما اشتغل فاته الاخر ایهما افضل ان یخلصه» تو اول بگو بدانم اگر مردی از نیکان در گرداب غرق شده باشد و گنجشکی هم در حالت غرق باشد و بخواهد هر دو را نجات دهد اما در یک لحظه نتواند هر دو را نجات دهد آیا کدام یک را باید زودتر نجات داد آیا نجات آن مرد افضل است یا نجات گنجشک؟ آنگاه خود امام فرمود «قال علیه‌السلام فبعد ما سئلت فی الفضل اکثر من بعد ما بین هذین ان ذلک یوفر علیه دینه و مبین ربه و ینقذه من نیرانها و هذا المظلوم الی جنانها بصیر» فرمود بعد و دوری و فاصله این دو که پرسیدی از دره عمیق مابین این دو یعنی فضیلت نجات دادن اسیری مؤمن را از چنگ ناصبی بدنفسی که می‌خواهد اغوا کند و به ضلالت بیندازد و آخرتش را تباہ سازد با آنکه به دست کفار مردم اسیر گردد - نجات اولی نجات از دین و آبرو و حفظ آخرت و [صفحه ۱۰۴] رستگاری است و نجات دومی نجات از مال و جان تنهاست چه ناصبی دشمن مال و

جان و دین و فضیلت است - کافر دشمن فقط جان و مال است فرمود نجات کسی که روحش اسیر نابخردی و ضلالت است افضل است از کسی که جسمش اسیر دشمن است یا مالش مورد طمع است اگرچه هر دو فانی‌اند فنای روح با عظمت‌تر از فنای جسم است - هدایت و ارشاد یک نفر موجب زنده داشتن یک اجتماع است زیرا یک فرد وقتی روحا زنده و جاودان گردید خاندان و قوم و قبیله او زنده و جاودان خواهند ماند و معنی احیای نفس که زنده داشتن ناس است همین است. قال (ع) من علم باب الهدی فله مثل اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزادهم شیئا فرمود هر کس راه دانش و هدایت را به مردم بیاموزد پاداش وی به اندازه ثوابی است که خداوند به تمام اشخاصی که بدان عمل می‌کنند می‌دهد و از ثواب آنها هم کاسته نمی‌شود. و هر کس وسیله گمراهی مردم گردد و راه ضلالت و انحطاط اخلاقی به خلق نشان دهد کيفرش به اندازه عذاب مردمی است که بدان روش عمل می‌کنند و از عقوبت آن بدکاران هم چیزی کاسته نمی‌شود. قال (ع) لا یكون العبد عالما حتی لا یكون حامدا لمن فوقه و لا محقرا لمن دونه بنده‌ای دانشمند نمی‌شود مگر آنکه سپاسگزار استاد خود گردد و او را بزرگ شمرد و زیر دست را هم کوچک و دون نگیرد [۴۳]. شکی نیست که شکر داشتن علم، افاضه و افاده علمی است که باید عالم به دیگران بیاموزد عالم وقتی دیگری را ارشاد کرد شکر نعمت نمود چه برافروختن یک چراغ فروزان از علم و دانش پیش پای کسی زنده و جاودان داشتن آن کس و آن راه است هر کس از این راه به کمال مطلوب برسد خداوند به شکرانه آن ثوابی بر مرشد و مهدی می‌دهد ارشاد و هدایت خلق و تنویر افکار عمومی مردم بالاترین خدمت است در کلیه فنون و صرف و خدمات اجتماعی بشر هیچ خدمتی به درجه ارشاد و هدایت اهمیت ندارد - زیرا این خدمت زنده داشتن نفوس بشری و تربیت آنها به راه راست است وای اگر که این رهبری به ظلمات جهالت و قید ضلالت باشد آن وقت ضامن تمام معاصی مرتکب مهتدی است باید مهدی و مرشد از خدا بخواهد [صفحه ۱۰۵] که خلق را به کمال فضیلت آسمانی هدایت نماید و به راهی که پیغمبران بر آن مبعوث شده‌اند رهبری کند.

احادیث ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زبان وحی است

در اینکه علم و دانش ائمه دین از مخزن علم و دانش پیغمبر سرچشمه گرفته تردیدی نیست و حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام این حقیقت را در الفاظ و عبارات مختلفه بیان فرموده است - چنانچه «فضیل» از آن امام روایت می‌کند «قال لانا حدثنا برأینا ضللنا کما ضل من کان قبلنا ولکننا حدثنا بینة من ربنا بینها لنبیه فبینة لنا» فرمود ای فضیل ما اگر برای خود سخن گوئیم و به میل خود نقل حدیث کنیم گمراه می‌مانیم چنانچه پیشینیان گمراه ماندند ولی بدان که ما از روی بینه و روشنائی از روی دلیل و برهان از روی استدلال و منطق آنچه را که پروردگار عالم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود تعلیم فرموده و رسول خدا به ما آموخته است به شما تعلیم می‌کنیم و می‌آموزیم و بر آن افزونی و نقصانی نمی‌نمائیم. و همین حقیقت را به جابر هم می‌فرماید یا جابر «والله لو کنا تحدث الناس او حدثناهم برأینا لکننا من الهالکین ولکننا نحدثهم بآثار عندنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يتوارثها کابر عن کابر نکننھا کما یکننھو لاء ذھبھم و فضتھم» ای جابر به خدا سوگند ما سخن تازه‌ای غیر از بیان وحی نمی‌آوریم و به رأی و میل خود حدیثی نمی‌گوئیم که اگر چنین کنیم از تباه‌شدگان خواهیم بود لکن ما مردمان به آن آثاری که از رسول خدا (ص) به امانت نزد ما سپرده شده و دست به دست به ما رسیده آن را نقل می‌کنیم و این گوهرهای نفیس را در ظروف سینه ما که مخزن قلوب و محفظه علوم و دانش است نگاه می‌داریم همان طور که مردم زر و سیم را نگاه می‌دارند و ذخیره خویش می‌دارند ما هم این علوم را ذخیره سعادت پیروان خود قرار داده به آنها تعلیم می‌کنیم تا به کمال و سعادت خود برسند. و باز هم در تأکید این حقیقت به فضیل می‌فرماید «انا علی بینة من ربنا بینها لنبیه صلی الله علیه و آله فبینها نبیه لنا فلولا ذلک کنا کھولاء الناس» یعنی ما بیان می‌کنیم آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکتب ربوبی دریافته و به ما آموخته است و اگر این تربیت ممتاز نبود

ما هم مانند سایر مردم بودیم برتری و امتیاز ما از سایر خلق به این تربیت مکتب ربوبی است کتاب الله کله و الحق کله یعنی امیرالمؤمنین بيمناک از مردم بود که اگر علوم و حقایق را [صفحه ۱۰۶] به آنها تعلیم فرماید نتوانند نگاه دارند ظرفیت احادیث متشابه را ندارند تا آنچه را لازم است به موقع خود اجرا نمایند و آنچه را برای مواقعی خاص است نگاه دارند تا به موقع و چون این ظرفیت و تحمل علمی برای عموم مردم نیست لذا امیرالمؤمنین قسمتی از آن را که برای مواقع مخصوصی بود به اولادش تعلیم فرمود و آنها را امر به اجرا در موارد خاص خود کرده و آنها هم که به علم گذشته و آینده و استعدادها و لیاقت‌های خلق واقف بودند به موقع عمل می‌کردند. و لذا آن حضرت در وصایای خود فرموده - «و ان اشبه الامر علیکم فقفوا عنده وردوه الینا حتی نشرح لکم من ذلک ما شرح لنا» یعنی هر وقت از حدیثی و خبری برای شما شبهه‌ای ایجاد شد و تمیز حق و باطل آن مشکل گردید و صحت و سقم آن سخت ضعیف بود توقف کنید و به ما اهل بیت عترت و طهارت مراجعه کنید تا برای شما آن را توصیف و تشریح نمائیم - به تربیتی که از پیغمبر خدا به ما رسیده است. و باز در تأیید این حقیقت برای ابوسعید زهری بیان می‌فرماید که الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه و ترکک حدیثا لم ترده خیر من روایتک حدیثا لم تحصیه یعنی توقف در مقام شبهه از بی فکر سخن گفتن بهتر است چه اقتحام و بی‌اندیشه تاختن و بی‌گدار به آب زدن سبب هلاکت می‌گردد حدیثی را نقل نکنید بهتر است که بدون تأمل و بی‌خبر از حقیقت آن نقل نمائید - و به عبارت دیگر حدیثی که روایتش از روی درایت نباشد ترکش بهتر از نقلش می‌باشد و باز مؤید این گفتار به جابر فرمود انا لو کنا نحدثکم برأینا و هو انا لکنا من الهالکین یکنز هؤلاء ذهبهم و فضتهم یعنی ای جابر اگر ما احادیث را به میل خود نقل و تعلیم کنیم از هالکین خواهیم بود و آنچه ما نقل می‌کنیم احادیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده و آنها را در خزینه سینه‌های خود حفظ کردیم و امروز به شما می‌آموزیم همان طور که شما طلا و نقره را در خزینه‌های خود حفظ می‌کنید بنابراین احادیث ما از زر و سیم بااهمیت تر و مفیدتر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علم خود را به علی علیه السلام سپرد

در اخبار فریقین از همه مسلمین به تواتر نقل شده که در تحت عنوان انا مدینه العلم و علی بابها گفته‌اند پیغمبر مدینه علم است و علی باب آن است. علامه مجلسی در بحار از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود [صفحه ۱۰۷] «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا علیا فی المرض الذی توفی فیہ فقال یا علی ادن منی حتی اسر الیک ما اسر الله الی و ائتمنک علی ما ائتمنی الله علیه ففعل ذلک رسول الله بعلی علیه‌السلام و فعله علی بالحسن و فعله حسن بالحسین و فعله الحسین بابی و فعله ابی بی صلوات الله علیهم اجمعین» پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض رحلت خود علی بن ابیطالب را صدا کرد فرمود یا علی نزدیک بیا می‌خواهم سری از اسرار الهی را به تو به ودیعت بسپارم و این اسراری است که خداوند به من به ودیعت سپرده و خوب حفظ کردم و اکنون به دست تو می‌سپارم خوب آن را حفظ کن آنچه خدا مرا بر آن امین فرموده آن را به تو می‌سپارم و امین بر آن می‌نمایم - و اسرار امامت و نبوت و علم را که ودیعه آسمانی بود به او سپرد و جدم علی علیه‌السلام به حسن سپرد او به حسین و او به پدرم علی بن الحسین و او به من سپرده است و اکنون آن ودیعه نزد من است. ابوبصیر نیز روایتی در این باب نقل کرده می‌گوید امام محمد باقر علیه‌السلام فرموده. «اسر الله سره الی جبرئیل علیه‌السلام و اسره جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسره محمد الی علی و اسره علی صلوات الله و سلامه علیه الی من شاء واحدا بعد واحد» فرمود این سری بود از حق که جبرئیل به جدم رسول الله سپرد و او به وصیش علی بن ابیطالب و او به دست اولاد منصوب و منصوصش یکی پس از دیگری نقل و انتقال داده‌اند. ابوبکر خضرمی از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود علم رسول الله (ص) علیا الف حرف کل یفتح الف حرف فرمود پیغمبر به علی بن ابیطالب هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف دیگر مکشوف نمود - و مقصود از هر حرفی علمی است و از بابی دانشی و علمی استفاده فرمود و هزار باب علم مراد کثرت علوم است که پیغمبر (ص) به علی تعلیم فرموده.

ابوالجارود از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود قال ان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لما حضره الذی حضره قال لابنه الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر رسول الله (ص) الی و ائتمنک علی ما ائتمنی علیه ففعل چون امیرالمؤمنین به مرض شهادت در بستر خوابید پسرش حسن علیه‌السلام را احضار کرد فرمود بیا تا آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با من به ودیعت سپرده و در پنهانی اسرار امامت را وا گذاشته من هم به تو بسپارم و همچنان که من بر آن امین بودم تو نیز بر آن امین باش - آنگاه اسرار [صفحه ۱۰۸] امامت را به او سپرد و علمی که مخصوص این خاندان است و از سرچشمه علوم غیبی سیراب شده بود به او سپرد در وصایای حضرت شاه ولایت و فرزندان او سبطین و وصیت‌های آنها به ائمه منصوب و منصوص خود اسرار علمی و ودایع امامت و علوم غیبی را به حکم حق به ودیعت سپرده‌اند و خداوند به قدرت بالغه خود علم هر پیغمبر را به وصیش اضافه می‌فرماید و از هر امام به امام حی که زمین خالی از وجود آن حجت نخواهد بود عنایت می‌فرماید و به شهادت تاریخ اوصیاء پیغمبران دست به دست علوم مکنونه خود را به دیگری سپرده و به حق پیوسته‌اند چنانچه مسعودی در کتاب اثبات الوصیه این حقیقت تاریخی را ثابت و نقل کرده است.

وجوب طلب علم و اخذ آن از امام علیه السلام

اسلام طلب دانش را واجب و فریضه عینی شمرده هر بشری باید کسب علم کند و دیگران را هم دانش بیاموزد و این فریضه بر هر فرد لازم است کفایت از دیگری نمی‌کند و لذا فرمود طلب العلم فریضه علی کل مسلم کسب دانش بر هر مسلمان واجب است آنگاه ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود و من اضل ممن اتبع هواء بغیر هدی من الله فرمود کیست گمراه‌تر از آن کسی که متابعت هوای نفس خویش را نماید بدون آن که از جانب خداوندش هدایت و هادی باشد - باز فرمود مقصود آن کسی است که به رای و اندیشه باطل خود دین و آئینی اختیار نماید و از ائمه هدی سلام الله علیهم فرانگیرد جابر جعفی می‌گوید از امام محمدباقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود ان لنا اوعیه نملوها علما و حکما و لیست لها باهل فما نملوها الا لیتنقل الی شیعتنا فانظروا الی ما فی الاوعیه فخذوها ثم صفوها من الکدره تأخذونها بیضاء نقیه صانیه و ایاکم و الاوعیه فانها وعاء سوء فرمود ظروف علمی ما پر از علم و حکمت است و آکنده از دانش و بینش است و ما از آن ظروف علم و حکمت به کسی نمی‌دهیم مگر آنکه صلاحیت علمی داشته باشد یعنی از شیعیان و دوستان ما بوده و به آنها منتقل بنمائیم فرمود ای اصحاب من بدانید که ظروف نکوهیده گاهی شما را فریب می‌دهند مبادا فریب این قلوب کدر و تیره را خورده خود را در پرتگاه ضلالت و گمراهی افکنید و اضافه فرمود انظروا الی ما قال و لا تنظروا الی من قال یعنی علم و دانش را فرا گیرید اگرچه حاملش باصفا نباشد و به هوای نفس علم نیاموزد زیرا علم و دانش در حد ذات خود ارزش و ارج و اهمیت دارد نهایت اینکه توجه داشته باشید در خلال علم کلمات گمراه کننده به شما نیاموزند و تلقین نکنند. [صفحه ۱۰۹]

منبع علم اهل ذکر هستند

از ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل قرآن مجید استنباط شده که قرآن به نام ذکر نامیده شده است و چندین مورد به کلمه ذکر مراد قرآن بوده یکی این آیه است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون هر چه را نمی‌دانید و در آن شک یا جهل دارید از اهل ذکر بپرسید و اهل ذکر در تفسیر به وجود ائمه تعبیر شده آنها اهل ذکر هستند زیرا قرآن و ذکر حق در خاندان آنها نازل شده و حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ذکر من هستم و اهل ذکر ائمه و اهل بیت من هستند قال رسول الله (ص) الذکر انا و الائمہ علیهم السلام اهل الذکر و اضافه فرمود در این آیه و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون فرمود نحن قومه و نحن المسؤلون که مراد به قوم او و مسؤل ما هستیم که ذکر اعم از اینکه قرآن باشد یا شخص پیغمبر

باشد اهل او و مائیم که منبع علوم و وارث آن هستیم و هر کس بخواهد علمی فرا گیرد که صحیح و درست باشد باید از ائمه دین که اهل بیت سید المرسلین هستند برسند تا به حقیقت علم برسد ابوبکر حضرمی گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که برادر کمیت شاعر وارد شد عرض کرد فدایت شوم هفتاد مسئله حاضر کرده که از محضر شما استفاده کنم و اکنون همه آنها فراموش شده جز یک مسئله و آن این آیه است که فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعملون مراد از اهل ذکر کیست؟! فرمود اهل ذکر ما هستیم و محمد بن مسلم از این امام روایت کرده که فرموده ان من عندنا یزعمون ان قول الله عزوجل فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعملون انهم الیهود و النصارى برخی گمان می کنند که مراد یهود و نصاری هستند و اگر این توهم غلط باشد باید شما مسلمین به دین آنها وارد شوید چه آنها شما را به دین خودشان دعوت می کنند آنگاه دست بر سینه مبارک خود نهاد فرمود نحن اهل الذکر و نحن المسئولون ما اهل ذکر و ما مسئولیم بدیهی است علل و اسباب نزول وحی را می دانند و مسئولیت راهنمایی و رهبری خلق به عهده آنهاست و تا علمی آسمانی نداشته باشند مسئولیت قبول نمی کنند و دعوی علم و اعلان اعلیت نخواهند کرد. جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب» فرمود برتری دانا بر نادان به علم و عقل است و خردمندان علماء ما هستیم نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوالالباب فرمود ما هستیم آنانکه به همه چیز دانا هستند و اولوالالباب خردمندان شیعیان ما می باشند [صفحه ۱۱۰] برید بن معاویه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که در تفسیر آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» فرمود راسخین در علم ما هستیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئا تأویله و اوصیائه من بعده یعلمونه کله و الذین لا یعلمون تأویله اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابه الله بقول یقولون انما به کل من عند ربنا فرموده پیغمبر خدا از راسخین افضل تر از همه خلق است و به تمام آنچه نازل شده داناتر است و خداوند عالم بر او چیزی را مکتوم نفرموده و از علل و اسباب نزول وحی او را خبر داده و اوصیای او به تمامی آیات و علل و نزول وحی وارث او هستند و بر تأویل و تفسیر دانا هستند و اگر از آنها سؤال شود راسخ در علم کیست می گویند ایمان آوردیم به تمام آنچه از جانب حق نازل شده و به آیات قرآن از خاص و عام و محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ آگاهییم آری ائمه اطهار راسخین در علم هستند و به تأویلات و معانی قرآن دانا می باشند - ابوبصیر از حضرت ابی جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه شریفه «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم» فرمود مراد کسانی هستند که علم را از سرچشمه علوم غیبی و از منبع شدید القوی اخذ کرده و افاضه اشراقیه الهیه است در سینه آنها آنگاه به سینه خود اشاره کرده فرمود مراد سینه های ما می باشد. ابوبصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که این آیات مبارکات را پس از این بیان تلاوت فرمود بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم یعنی آیات باهره الهی در سینه کسانی است که خداوند به آنها نور علم و دانش افاضه فرموده و خانه دلشان را به نور علم روشن ساخته است سپس فرمود اما و الله یا بامحمد ما قال بین دفئی المصحف سوگند به خدای تعالی ای ابومحمد «کنیه دیگر ابوبصیر است» تمام قرآن مجید در گنجینه صدور و سینه ایشان است یعنی تمام معانی قرآن در دل ما می باشد. ابوبصیر می گوید عرض کردم یابن رسول الله ایشان کیانند؟ قال من عسی ان یكونو غیرنا یعنی مگر غیر از ما کسی خواهد بود که به این فضیلت علمی تربیت شده باشد. محمد بن مسلم شاگرد دیگر امام محمد باقر علیه السلام از استادش روایت می کند که فرمود «نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم برمانتین من الجنة فلقیه علی علیه السلام فقال ما هاتان الرمانتان اللتان فی یدک فقال اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب و اما هذه فالعلم ثم فلقها رسول الله [صفحه ۱۱۱] بنصفین فاعطاه نصفها و اخذ رسول الله نصفها ثم قال انت شریکی فیه و انا شریکک فیه قال فلم یعلم و الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرفا مما علمه الله عزوجل الا و قد علمه علیا ثم انتهى العلم الینا ثم وضع یده علی صدره» یعنی جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و دو انار در دست داشت که از بهشت آورده بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حاضر بوده او را ملاقات کرد پرسید این دو انار چیست و برای کیست که در دست گرفته جبرئیل

گفت اما این یک نبوت که تو در آن شریک نیستی ولی این دیگر را تو شریک آن می‌باشی آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انار را گرفته نصف کرد و نصف آن را خود و نصف دیگر را به علی داد سپس فرمود یا علی این علم است که تو شریک آن هستی و من شریک تو می‌باشم یعنی علم بین من و تو مشترک است حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام اضافه فرمود که سوگند به خدا علمی نیست که پیغمبر بداند و حرف به حرف به علی بن ابیطالب تعلیم نکرده باشد و علی علیه‌السلام تمام علوم پیغمبر را می‌دانست تا علم به نهایت رسید و به حکم وراثت تمام علوم علوی به ما رسیده است و آنگاه دست بر سینه خود نهاد فرمود در این مخزن محفوظ است

بیان صحف مطهره

درباره‌ی آموزش احادیث اهل بیت عترت و اینکه آن اخبار شمع فروزان هدایت راه سعادت است فصول بسیار در دست است که از امام محمدباقر علیه‌السلام آنچه به نظر رسیده می‌آوریم. برید عجللی از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند - که در ذیل آیه وافی هدایه «فی صحف مطهره فیها کتب قیمه» از آن حضرت پرسیدند فرمود «قال هو حدیثنا فی صحف مطهره من الکذب» فرمود مقصود از صحف مطهره احادیث ما می‌باشد.. که در صحفی است که از آلائش کذب و خبث و دروغ پاک و مطهر است. و باز هم ابواسماعیل جعفی از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود «ان الله براء محمدا صلی الله من ثلث ان یتقول علی الله او ینطق عن هواه او یتکلف» یعنی خداوند تبارک و تعالی پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از سه چیز میرا داشته (اول) کذب بر خدا (دوم) کار به تصنع «و تکلف گذاشتن» (سوم) به هوای نفس سخن گفتن - امام علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید پیغمبر (ص) منزله است از اینکه سخن به گزاف بگوید «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» آنچه گفته از منبع وحی سرچشمه گرفته و روی فن سخن‌پردازی یا تکلف [صفحه ۱۱۲] مشکل تراشی سخن نگفته بلکه برای هدایت و ارشاد بشر آنچه به او وحی می‌شده فرموده است - چنانچه در قرآن فرموده «و لو تقول علینا بعض الاقاول» یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاره‌ای از گفتار دروغ و افترا را بر ما باند - و افترا را تقول فرموده و آن قولی است که تکلف در آن باشد - در حالی که او به منطلق وحی سخن رانده و فرمود «ما انا من المتکلفین» یعنی من کسی نیستم که مکلف باشم - و سخنی گویم که درخور آن نباشم.. آنچه مسلم است و از چهارده قرن پیش ثابت گردیده این است که ائمه ما یکی پس از دیگری مبین بیان پیغمبر خاتم النبیین (ص) بوده‌اند و آن حضرت هم شارح وحی بود از خود هیچ سخنی نیاورده و ائمه‌ی معصومین علیهم صلوات الله اجمعین یک حرف بر معانی رقیقه نازله آسمانی از راه وحی نیفزوده‌اند و کسر نکرده‌اند تا با بهترین وجهی مأموریت خود را انجام داده‌اند.

صحیفه مختومه

در اصول کافی از حرمان مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام پرسیدم که آنچه مردم نقل می‌کنند این است که صحیفه مختومه‌ی حاوی علوم پیغمبر و علی علیه‌السلام به ام سلمه دادند آیا صحیح است؟ فرمود «فقال ان رسول الله (ص) لما قبض ورث علی علیه‌السلام علمه و سلاحه و ما هناک ثم صار الی الحسن ثم صار الی الحسین فلما خشینا ان یغشی استودعها ام سلمه ثم قبضها بعد ذلک علی ابن الحسین علیه‌السلام». فرمود پیغمبر خدا (ص) که از دنیا رحلت کرد تمام علم و دانش او و کلیه آثار نبوت و سلاح ولایت مطلقه به علی علیه‌السلام سپرده شد و از آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه‌السلام و از او به سیدالشهداء رسید ولی چون سیدالشهداء به کوفه و عراق حرکت کرد برای آنکه مبادا به دست دشمن افتد آن را به ام سلمه به ودیعت سپرد و چون علی بن الحسین از آن معرکه به سبب ابتلا‌ی مرض نجات یافت و به مدینه برگشت ودایع پدر را از ام سلمه گرفت و پس از او اکنون دست من است.

سلاح نبوت

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود سلاح نبوت در میان ما همچون تابوت بنی اسرائیل بود «قال علیه السلام انما مثل السلاح فینا کمثل التابوت فی بنی اسرائیل اینما دارالتابوت دارالملک و اینما دارالسلاح فینا دارالعلم» - یعنی مثل سلاح در میان ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است که هر کجا [صفحه ۱۱۳] تابوت می‌گشت ملک و سلطنت دوران را داشت و تا آن مدت که سلاح در میان ما می‌گردد علم در میان ما گردش دارد و این سلاح گنجینه علم است و همان صحیفه مختومه یا صحیفه فاطمیه و علویه می‌باشد که علوم اولین و آخرین در آن ثبت است.

سبب افشاء یا کتمان علم

ائمه معصومین (ع) علم و دانش خود را به مقتضای نیاز مزاج اجتماع اظهار یا کتمان می‌کردند و این افشاء یا کتمان در اثر کیفیت ظرفیت مردم عصر بود و در سابق هم گفتیم که گاهی می‌شود یک سؤال را که چند نفر از اصحاب ائمه می‌پرسیدند به هر یک بر حسب مقدار ظرفیت و استعداد و رشد عقلی او پاسخ می‌دادند نه در مقدار و حقیقت خود موضوع و لذا «عبدالله احد بن مختار از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود «لو کان لالستکم او کیة لحدث کل امرء بماله و علیه» و کاء بند سر مشک را گویند و وعاء ظرف چیزی را نامند او کیه و او عیه جمع آن است یعنی اگر برای زبانهای شما بندی باشد که بتوانید حفظ اسرار کنید و مفتاح او عیه و ظروف قلوب که زبان است به اختیار خود بگیرید و از آن سود و زیان خود را تشخیص دهید به شما تمام علوم و مصالح و مفاسد امور را می‌آموزم و همه نیک و بد شما را می‌گویم که من عالم به آن هستم ولی شما ظرفیت حفظ آن را ندارید - و لذا کتمان می‌کنم.

آمیختن علم به حلم

علم و دانش باید به حلم و شکیبائی مقرون باشد - تا نتیجه مطلوبه دهد حسن صالح از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود «ما شیب شیء بشیء احسن من حلم بعلم» فرمود هیچ چیز بهتر از علمی نیست که به حلم و بردباری مقرون و آمیخته باشد چه عالم اگر حلیم و شکیبا نباشد سبب انزجار دلهای مردم می‌گردد مردم از افاده‌اش رنجور و منفور می‌گردند و علم نزد او معطل و مکتوم می‌ماند. سبب آنکه امام باقر علیه السلام علم را از میان همه فضایل اخلاقی به حلم فقط آمیخته این است که بیان علمی باید مقرون و مبتنی بر اقتضاء محیط و قبول استعداد شنونده باشد و چون این قدرت و نیروی معنوی به حلم و بردباری و شکیبائی آمیخته نگردد بسا اوقات از ازمه و امکانه که این علم در غیر موقع و مورد افاضه گردد و نتیجه سوء دهد که گفته‌اند: تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را نادان به دست به اضافه که علم باید به مراتب استعداد شنونده و نیروی قبول قابلیت او در سطح قدرت [صفحه ۱۱۴] لایق خود باشد و لذا عالم و دانشمند باید دارای فضیلت حکم و شکیبائی بود تا تندخوئی یا تندگوئی نداشته باشد و علم را به طالب علم مستعد و لایق بیاموزد چه تندخوئی از دانشمندان شایسته نیست چنانکه به حضرت موسی خطاب شد تندخوئی از تو نبود معقول کلم الناس علی قدر عقول

قوام دین

حضرت امام محمد باقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قال امیرالمؤمنین (ع) قوام الدین باربعه
 ۱- بعالم ناطق مستعمل له ۲- و بغنی لا یبخل بفضله علی اهل دین الله ۳- و بفقیر لا یبیع اخرته بدنیه ۴- و بجاهل لا یتکبر عن طلب

العلم فرمود استواری دین بر وجود چهار طبقه است اول عالمی که ناطق و گوینده باشد و قبل از آنکه به دیگران بگوید خود عمل کند و ترجمان عملی گفتار خود باشد دوم متمکن و ثروتمندی که بخل نرزد و از مال خود به مردم متدین ببخشد و در راه تعظیم شعائر اسلام از بذل مال امساک ننماید سوم فقیری که در فقر خود شکیبائی کند و آخرتش را به دنیا نفروشد - و دین را برای لقمه‌ای یا مقامی از دست ندهد چهارم جاهلی که در طلب علم و دانش تکبر نرزد و با تواضع در پیشگاه دانشمندان زانوی ادب بر زمین زند

علت تلاشی اجتماع

آنگاه فرمود اگر این طبقات انجام وظیفه نکنند فساد عالم را فرا گیرد و در بدبختی غوطه خورند «فاذا کتم العالم علمه - و بخل الغنی بماله و باع الفقیر آخرته بدنیه و استکبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنیا الی ورائها القهقری فلا تغرنکم کثرة المساجد و اجساد قوم مختلفه قیل یا امیر المؤمنین کیف العیش فی ذلک الزمان فقال خالطوهم بالبرانیة یعنی فی الظاهر و خالفوهم فی الباطن للمرء ما اکتسب و هو مع من احب و انتظروا مع ذلک الفرج من الله عزوجل». [صفحه ۱۱۵] فرمود وقتی عالم دانش خود را کتمان کرد - و غنی مال خود را احتکار نمود و فقیر آخرتش را به دنیا فروخت و نابخرد نادان از طلب علم خودداری کرد دنیا به قهقری و عصر جاهلیت بر می‌گردد. فرمود ای مردم کثرت مساجد و اجساد قوم شما را فریب ندهد پرسیدند یا امیر المؤمنین زندگی را در چنین زمان چگونه باید گذرانید فرمود با چنین مردمی باید در ظاهر مخالفت کرد و در باطن مخالفت ورزید چه برای آدمی همان خواهد ماند که بدست آورده فرمود منتظر باشید تا خداوند فرجی برساند.

مذمت علماء سوء و دانشمندان بداندیش

بدون تردید علم باید با صفای دل آمیخته باشد و عالم باید خویشتن‌دار و نوع‌دوست بوده تا در علم خود کتمان نکند و بداندیش نباشد چه عالم اگر بد شد ضررش از جاهل به مراتب بیشتر است که فرموده‌اند «العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر» دانشمندی که علم را به کار نبندد چون درختی است که بی‌میوه باشد و باز گفته‌اند «و معه الف خطر» با این عالم مخاطراتی است زیرا چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا - و عالم بداندیش و با سوء نیت خطرناکترین اعضاء اجتماع است که باید از آنها پرهیز نمود و آنها دزدان خانگی هستند که خیانتشان خطرناک‌تر از سارقین خارجی است. حضرت امام محمد باقر علیه السلام به محمد بن مروان که از اصحابش بود فرمود «من بلغه ثواب من الله علی عمل فعل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث کما بلغه» هر کس حدیثی شنیده باشد که گویند خداوند عالم برای فلان عمل فلان ثواب را عنایت فرماید - و برای درک ثواب به آن عمل پردازد همان مقدار ثواب که در نظر دارد به او داده خواهد شد اگرچه آن حدیث آن طور که تصور کرده نباشد - آنگاه در دم عالم بداندیش می‌فرماید ایاکم و الجهال من المتعبدین و الفجار من العلماء فانهم فتنه کل مفتون یعنی پرهیزید و بر حذر باشید از متعبدان نادان و دانایان فاجر که آنها فتنه و آزمایش هستند فرمود عالم بداندیش و دانای فاجر بیشتر مورد توجه جهال و عوام الناس است زیرا از نظر عمل وجه مشترکی دارند و اگر عالم فاجر شد و فاسق گردید فتنه بزرگی است که خطر تلاشی اجتماع می‌رود چه اثر جهل و نابخردی و نادانی در سینه‌ی پیروان او [صفحه ۱۱۶] جایگیر می‌شود به گمان آنکه اثر علم و دانش و عقل و خرد است و سرانجام به خطری که سقوط و اضمحلال دنبال دارد خواهد کشید. عالم همانطور که می‌تواند خدمتی بسزا کند و مشعلی برافروزد اگر هم بر خلاف سلیقه یا به سوء قصد و اعمال غرض‌قیامی کرد و فتنه‌ای برانگیخت سخت خطرناک است چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا بدون شک خطر یک عالم فاسق و منحرف و بداندیش و مزدور و مغرض از یک اجتماع جاهل بیشتر است و لذا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده که دو طایفه برای تلاشی ملت اسلام تأثیری بسزا دارد یکی علم جاهل و دیگر

عالم فاسق که خطری مهلک دارد.

زمین خالی از عالم و دانشمند نمی‌شود

ان الله لم يدع الارض بغير عالم و لولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل امام محمد باقر (ع) بر حسب اخبار آسمانی و سنن ربوبی سیره بر این جاری بود که خدای عالم اول رهبر و راهنما و عالم و دانشمندی را در روی زمین بیافریند و پس از او جمعیت را خلق کند چنانچه در اخبار نبوت عامه و شرح حال (آدم صلی الله علیه و السلام) خواندیم که خداوند اول او را آفرید و پس از تعلیم تمام شئون زندگی این نشئه عالم طبع و آموختن کلیه وسایل زندگی او را به رسالت فرستاد و این سنت همچنان باقی است که زمین خالی از حجت نخواهد ماند و بدون دانشمند و عالم و فقیهی که بتواند خلق را به خدا هدایت و ارشاد کند نمی‌گذارد بدین جهت امام محمد باقر علیه السلام فرمود خداوند زمین را بدون عالم نمی‌گذارد چه اگر غیر از این باشد حق از باطل شناخته نمی‌گردد و بدیهی است منظور از عالم در این خبر همان امام است که زمین از امام و حجت خالی نخواهد ماند - و آنها راسخین در علم و مخزن علوم الهی هستند - امام از علم جدا نیست و زمین از امام خالی نیست و اگر امام نباشد فساد همه زمین را می‌گیرد و امر معاش و معاد مختل می‌گردد باید یک عالم متبحر مقتدر توانائی باشد که در تحولات و انقلابات بتواند با نیروی علم خود خط سیر جامعه را به صلاح برده و به کمال لایق خود برساند. ضریس کناسی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود عجب دارم از کسانی که به دوستی ما می‌گذرانند و اطاعت ما را چون اطاعت پیغمبر واجب می‌دانند اما به سبب ضعف [صفحه ۱۱۷] نفس خود در احتجاجات با دشمن حق ما را می‌کاهند یعنی تسلیم دشمن می‌گردند. این روش نامناسب سبب نکوهش می‌گردد و مؤمن باید در عقیده خویش پابرجا باشد و بداند که از علم ما چیزی پنهان نیست ما به همه گفتار و کردار شماها آگاهیم و از سرایر و ضمائر شما مطلعیم خداوند از علم خود به ما عنایت فرمود - که چیزی بر ما مکتوم نخواهد بود. عالم مطلقاً از نظر دین به امام که راسخ در علم دین و قرآن می‌باشد تعبیر شده و امام حجت خدا بر خلق است و زمین خالی از حجت نیست پس هیچ‌گاه زمین خالی از عالم (حجت) نخواهد ماند و سبب بیان این حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» همین است که اگر کسی امام زمان خود را که عالم عصر او می‌باشد شناسد به جهالت و نادانی عصر جاهلیت باقی مانده است.

تقسیم علم از نظر دین

از تعلیمات اسلامی چنین مشهور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان مطلق علم و دانش دو قسم است یکی علم بدنها که به جمع آورده و دیگر علم ادیان که از آن به جمع ذکر فرموده و نکته‌ی لطیف در اینجاست که اجمالاً بیان می‌شود و مفصل آن را در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان بیان کرده‌ام - مراد از علم ابدان کلیه علوم بشری است که باید نشو و نمای بدن را با بهداشت آن حفظ کنند و مواد غذایی و آرامش و آسایش و بدل ما یتحلل که فنون مقدمه این علم است بداند - که به طور خلاصه به طبیعیات - ریاضیات - تقسیم می‌شود و طبیب بدون هیئت و نجوم حساب و هندسه و اعداد و ارقام نبات‌شناسی - جمادشناسی - معدن‌شناسی و حیوان‌شناسی نمی‌تواند طبابت و معالجه کند دوم علم دین است که نشوء و ارتقای روحانی و تهذیب نفسانی است و علت غائی بعثت انبیاء و مخصوصاً پیغمبر خاتم النبیین (ص) می‌باشد و مجموع علم در شریعت اسلام به فقه تعبیر شده و فقه اسلامی عامل ارتقاء دین و دنیای بشر است.

تعظیم امام محمد باقر علیه السلام از فقه و فقها

گفته شد که علم دین فقه اسلام است و فقه ادای فرایض است برای تکامل نفس و تهذیب آن و نیل به مراتب کمال لایق خود و لذا

فقه وجه همت علماء اسلام قرار گرفته تا جائی که در اواخر جز فقه و اصول [صفحه ۱۱۸] آن علمی مورد بحث نبوده نقل از کتاب اصول کافی ابوالصباح کنانی از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام روایتی می‌کند که فرمود در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کسی عرض کرد آیا هر کس به وحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و اقرار نماید مؤمن است؟! قال (ع) فاین فرایض الله واجبات کجا می‌رود یعنی به صرف شهادت و اقرار ایمان حاصل نمی‌شود بلکه مؤمن به کسی می‌توان گفت که واجبات را عمل کند و مراقب مستحبات باشد و از نواهی پرهیز نماید فرمود «کان علی علیه‌السلام یقول لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم و لا صلوة و لا حلال و لا حرام» اگر ایمان به همان اقرار کافی بود احکام فرایض مانند نماز و روزه نازل نمی‌شد و حکم حلال و حرام را بیان نمی‌کردند آنگاه امام پنجم فرمود اگر عنوان ایمان برای مؤمن کافی بود پس چرا حد بر اشخاص جاری می‌کردند و دست دزد را می‌بریدند در حالی که هیچ کس به قدر مؤمن در پیشگاه حق محترم و مأجور نیست. «ما خلق الله عزوجل خلقا اکرم علی الله عزوجل من مؤمن لاین الملائکة خدام المؤمنین و ان جوار الله للمؤمنین و ان الجنة للمؤمنین و ان حورالعین للمؤمنین. فرمود ملائکه خدام مؤمنین هستند آنها در جوار حضرت حق منزل دارند بهشت جاویدان مخصوص مؤمنین است حورالعین خدمه آنها می‌باشند و اضافه فرمود هر کس منکر فرایض گردد کافر است. این فرائض که به فروع دین تعبیر شده و برای اجرای احکام شریعت است از طهارت تا دیات قریب شصت باب است که متضمن سعادت بشر در تمام شئون زندگی اجتماعی می‌گردد و عقد و ایقاع و مکاسب و متاجر و احکام و حدود و دیات و قوانین انفرادی و اجتماعی و آنچه بشر در تمام ادوار زندگی بدان نیازمند است همه را روشن و آشکار بیان فرموده است.

فقه و فقاہت

تفقہوا فی الحلال و الحرام حضرت ابی جعفر علیه‌السلام در بدایت شروع تعلیمات عالیہ خویش اصحاب خود را به کسب فقه و تفقه و تفهم در آن تشویق فرمود و درباره وجوب تفقه بیاناتی کرد فقه به کسر اول به معنی دانستن است و فقیه به معنی دانشمند است که گفته شده فلان [صفحه ۱۱۹] لایفقه و لاینقه و افقته یعنی اعلمته و فقیه به معنی چیزفهم و باید استعداد و لیاقت وحدت ذهن را در فهمیدن مطالب علمی بکار برد تا ورزیده شد فقه در اصطلاح به معنی علم شریعت است و هر کس به آن دانا باشد او را فقیه گویند پس فقیه یعنی دانشمند و چیزفهم حضرت امام محمدباقر می‌فرماید تفقهوا فی الحلال و الحرام و الا فانتم اعراب یعنی در حلال و حرام تفقه کنید و با دقت مطلب را بفهمید و گرنه شما هم مانند اعراب جاهلیت خواهید بود که قرآن درباره آنها فرموده الا-اعراب اشد کفرا و نفاقا اینجا مراد از عرب صفت جاهلیت آنهاست حضرت باقر علیه‌السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که چنین فرمود قال (ع) الا اخبرکم بالفقیه حقا می‌خواهید شما را از فقیه دانشمند به حق خود خبردار کنم گفتند آری «قال لم تقنط الناس من رحمۃ الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله و لم یتربک القرآن رغبۃ عنه الی غیره الا-لا-خیر فی علم لیس فیه تفهم الا-لا-خیر فی قرائۃ لیس فیه تدبر الا لا خیر فی عبادۃ لیس فیه تفقه» فرمود فقیه به حق آن کسی است که مردم را از رحمت حق مأیوس نکند و از عذاب الهی هم غافل نسازد و در ارتکاب معاصی رخصت و اجازه ندهد و از قرائت قرآن به سبب رغبت نداشتن یا به عذر اشتغال به کار دیگری بازماند و متروک نگذارد فرمود هیچ چیز بهتر از آن علمی نیست که در آن تفقه و تفهم نمایند هیچ چیز و کاری در آن علم و دانش راه ندارد که فهم و فراست در آن به کار نرود هیچ چیزی در قرائت قرآنی نیست که در معانی و مطالبش تدبر نباشد - هیچ چیزی در عبادت نیست که در آن حضور قلب و علم و معرفت نباشد

اول کسی که اصول فقه را تأسیس نمود

درباره اینکه اول کسی که در اسلام به تألیف کتب پرداخت اختلافی بین مورخین بوده و بعد با تألیف کتاب تأسیس الشیعه علامه سید حسن صدر و فنون الشیعه ثابت گردید که سر تقدم و تفوق و ابتکار به دست فرقه امامیه بوده و ایرانیان در این خدمت بزرگ سهمی به سزا داشته‌اند و همه از سرچشمه مقام ولایت سیراب شده چنانچه اول کسی که اساس اصول فقه را گذاشت تا بتوان اخبار صحیح و مورد اعتماد را از سقیم و مردود تمیز داد حضرت امام محمدباقر (ع) می‌باشد. تأسیس و تدریس این فن از امام پنجم است که طریق شناختن حدیث و تمیز آن و عرضی آن بر قرآن و تشخیص صحیح از سقیم آن و درایت حال روایت آن و تحقیق درباره ناقلین [صفحه ۱۲۰] حدیث که در عصر جدش و پدرش زیاد به جعل پرداختند و علل و اسباب نقل حدیث و تطابق و تحقیق در اصول کشف صحت و سقم آن همه را تدریس فرموده و دنباله آن را امام جعفر صادق (ع) که بانی مذهب جعفری است گرفته در تحقیق حال روایت تعلیماتی فرمود که در کتاب مستقل نقل شده - و تعلیمات او باعث حرکت فکری مؤلفین گردید و مصنفین بزرگی پیدا شدند که روایات مسند و متصل الاسناد و سائل فقهیه فردیه را به صورت صحیحی تدوین و تنظیم کردند که جامعترین آنها کتاب اصول آل رسول است از علامه محقق سید میرزا محمد هاشم بن زین العابدین خونساری اصفهانی و اصول الاصلیه علامه سید عبدالله شبر که بهترین کتاب در اصول فقه است و کتاب الفصول المهمه فی اصول الاثمه صاحب کتاب وسایل الشیعه که همه از شیعه امامیه بوده و تقدم بر دیگران داشته‌اند. تاریخ اسلام به خوبی نشان می‌دهد که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سقیفه بنی ساعده موجب اختلاف و اختلال و انحراف مسلمین گردید و کار به کشمکش کشید در نتیجه قیام جاه طلبان مخصوصا بنی‌امیه فقه اسلام از نظر تعلیمات و بسط فرهنگی در وقفه ماند و جنگهای امویان و تعصب جاهلیت حکومت غربی نه تنها فرصت نداد که احکام اسلام یعنی حقیقت فقه دین بر مردم عرضه شود بلکه برای تحکیم مبانی قدرت و سلطنت احادیثی جعل کردند تا مردم را زیر یوق استعمار نگاه دارند و پرده‌ای از جهالت بر چهره زیبای دین کشیدند در نتیجه از زمان شهادت امام متقیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام تا سقوط بنی‌امیه در مدت هشتاد سال که هزار ماه می‌شود اوضاع نامناسب و آشفتگی وضع محیط اجازه نمی‌داد که مکتب دین رسماً مردم را دعوت به فقه اهل بیت نماید تا فرصتی به دست امام محمدباقر علیه‌السلام آمد در انقلاب سیاسی تغییر خلافت بهترین فرصتی بود که مکتب باقری تأسیس و تشکیل گردد و حقیقت فقه امامی با اصول فقه که تشخیص و تمیز احادیث صحیح از سقیم است تعلیم شد تا علاوه بر نهضت علمی در همه علوم و فنون فقه امامیه به صورت مطلوب و مطبوعی تجلی کرد و چنانچه از این اوراق بدست خواهد آمد اصول فقه مبنی بر تعلیمات عالیه امام محمدباقر در مکتب مخصوص تأسیس گردید و مؤسس امامیه را باید این امام شناخت

طلب علم حدیث

حضرت امام محمدباقر پس از مقدماتی که برای تشحیذ افکار اصحاب خود بیان فرموده آنها را به طلب حدیث هدایت و رهبری فرموده و تشویق و ترغیب کرد که بروید احادیث را فرا گیرید و گفتار [صفحه ۱۲۱] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدست آورید ولی دقت کنید از دست اول یا دست کسانی که از آلودگی و اغراض پیراسته هستند فرا گیرید و سرعت و سبقت در بدست آوردن اخبار آل محمد بنمائید قبل از آنکه دیگران بر شما سبقت گیرند فرمود «سارعوا فی طلب العلم فو الذی نفسی بیده لحدیث واحد فی حلال و حرام تأخذہ عن صادق خیر من الدنیا و ما حملت من ذهب و فضه و ذلک ان الله یقول ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ان کان علی لیأمر بقراءه المصحف» فرمود در طلب علم حدیث بشتابید و مسابقه بگذارید و سبقت گیرید به خدای بزرگ سوگند به خدائی که جان من به دست قدرت اوست که حدیث و علم حلال و حرام و مبین قرآن که از یک مرد صادقی اتخاذ کنید و از محدث متقی و راستگوئی دریافت دارید ارزش آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا هست از طلا و نقره بهتر است زیرا دنیا و تمام مافیهای آن از نظر دین و شریعت ارزش دارد و گرنه پشیزی نمی‌ارزد مگر نشنیدی قرآن امر می‌فرماید ای مردم

آنچه پیغمبران من به شما تعلیم می‌کنند بگیریید و حفظ کنید و آنچه شما را از آن نهی می‌کنند پرهیز کنید و کناره‌گیریید و علی بن ابیطالب به همین جهات شما را به قرائت قرآن امر کرده است و استشهاد امام پنجم علیه‌السلام به این آیه از قرآن و تذکر به اینکه باید قرآن را خواند و توجه نمود چنین مستفاد می‌گردد که گرفتن اوامر قرآن و نواهی آن موجب تعلیم و تعلم و عمل است چه با توجه به روایات سابق علم برای عمل و عمل متوقف بر علم است و هر دو بر تقوی و نیت خالص و «ان» در و ان کان ان مخففه از مثقله است که برای تأکید و تشدید کلام آمده تا مردم را تشویق و تأکید بر توجه به قرآن و گرفتن اوامر و نواهی آن کنند. و نیز در اصول کافی جابر از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود «قال لی یا جابر» و الله لحديث تصیبه من صادق فی حلال و حرام خیر لک مما طلعت علیه الشمس حتی تغرب» فرمود ای جابر به خدای سوگند یک حدیث که در حلال و حرام رسیده باشد اگر از مردی راستگو و راوی صادق‌القول اخذ کنی برای تو بهتر است از هر چه که آفتاب بر آن طلوع می‌نماید تا بر آن غروب می‌کند یعنی حدیث که تو را بر حلال و حرام آگاه سازد و از طرف خاندان اهل بیت پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشد بهتر است از تمام جهان از لحاظ نیکوئی و خیر و ثواب [صفحه ۱۲۲]

اهمیت حدیث

یا فضیل ان حدیثنا یحیی القلوب امام محمدباقر (ع) یکی از هدفهای ثابت امام محمدباقر علیه‌السلام این بود که مردم را به اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث اهل بیت عترت و طهارت علیهم‌السلام هدایت و ارشاد فرماید و جلب توجه آنها را به این احادیث که همه از تراوشات قرآن مجید است رهبری کند و لذا قبل از بیان مطالب افکار و اندیشه اصحاب و شاگردان خود را به اهمیت علم و اجر و ثواب تعلیم و تعلم و عظمت احادیث آل محمد (ص) جلب فرمود آنگاه فرمود ای فضیل حدیث ما دلها را زنده می‌دارد یعنی مردم که گم‌شده‌ای دارند گم‌شده آنها در تعلیمات ما می‌باشد چون می‌یابند و پیدا کنند زنده و شادان و شاداب و جاودان می‌گردند چه احادیث ما از قرآن و لسان وحی سرچشمه گرفته و آن با فطرت آدمیان ارتباط معنوی دارد - احادیث ما احکام دین و دنیای بشریت است که شریعت فطری است و موجب کسب سعادت و چراغ هدایت و آئینه صفابخش قلوب آدمیان است - اخبار ما منبع فیض و سرچشمه‌ی خیرات و سعادات و بشر هم جز این مطلوبی ندارد که زندگانی ابدی و سرمدی در سایه احادیث نبوی است که دست ما می‌باشد - و از آلودگی‌ها مصون و محفوظ است. بدیهی است اهل بیت بهتر و نیکوتر از اسرار داخل بیت واقف هستند که «اهل البیت ادری بما فی البیت» و بیگانه و جاه‌طلب و دنیاخواه آنچه که شنیده به خواهشهای نفسانی خود آلوده است و به لوث کدورات شهوات خویشتن رنگ داده و پرداخته اما آنچه اهل بیت تعلیم می‌کنند چون یک وظیفه آسمانی دارند و در این تحمل رنج و مشقت جز مودت و محبت اصحاب و شاگردان چیزی نخواسته‌اند و نظری به دنیا و جاه و مقام آن نداشته‌اند علم را بدون هیچ آلاشی و بدون هیچ کسر و نقصان یا اضافه و زیاده از آنچه از پیغمبر (ص) شنیده‌اند و به آنها سپرده شده که به مردم یاد دهند تعلیم نموده و آموخته‌اند بنابراین احادیث آنها منبع علم و حیات و سرچشمه آب زندگی است که از هر آلودگی پاک و منزّه است آنها ملجاء و پناه مردم در علم و فضیلت بودند که در زیارت آن حضرت است «من اتاکم نجا و من لم یأتکم هلک» هر کس به سوی شما آید نجات یابد و هر که از شما برگردد هلاک گردد زیرا سعادت در سایه احادیث آنهاست که سرچشمه علم و فضیلت است و ساحل آن دریای [صفحه ۱۲۳] علم کشتی نجات است و هر کس برگردد و منحرف شود و متمرّد باشد هلاک می‌گردد و نابود می‌شود و وجود آنها منشاء خیر و برکت و علم و فضیلت بوده.

درباره تحقیق حدیث

بابوعبیده‌الحذا که یکی از اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام است فرمود اما والله ان احب اصحابی الی اورعهم وافقههم و اکتهم

لحدیثنا و ان اسوأهم عندی حالا و امقتهم الی الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یعقله و لم یقبله قلبه اشمأز منه و جحدہ و کفر بمن دان به و هو لا- یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند فیکون بذلک خارجا من ولایتنا یعنی به خدا سوگند بهترین و محبوبترین اصحاب نزد من کسانی هستند که در حدیث ما تقوی و ورعی بیشتر داشته و افقه و دانایتر در احکام شریعت بوده و در حفظ و کتمان آن بهتر از همه بکوشند - و بدترین شاگردان من آنها هستند که چون بشنوند حدیثی از ما نقل شده تعقل و تدبر و تفکری نکنند و اگر به قلبش درست نیاید مشمئز گردد و منکر شود و به آن کسی که اعتماد داشته و پیروی می کرده کافر شود و تکذیب کند و سلوک خود را قطع نماید در حالی که فکر نکرده و تعقل ننموده شاید این حدیث از مقامی صادر شده که منع علم و دانش است و باید شرایط تطبیق آن را با سلیقه و عقل خود پیدا کند جحد و انکار موجب خسران و زیان عقاید و افکار او می گردد - و شاید از ربه ولایت و دوستی ما خارج شود و این بزرگترین خسارت و زیانی است که می بیند - بنابراین باید در هر حدیث و خبری تعقل و تحقیق نمود تا حقیقت آن را بدست آورد.

منع تکذیب حدیث

انسان خردمند سالک راه حقیقت که در جستجوی حق باشد باید هر سخن را و هر حدیث را بشنود قبل از تعمق و تفکر و تدبر در صحت و سقم آن تکذیب نکند اگرچه گوینده آن را به بدی بشناسد یا راوی آن را به خوبی معرفی کرده باشد متن سخن و حدیث را باید شنید و لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال به سخن بنگرید که چگونه است نه به گوینده آن چه ممکن است جواهری گرانبها را از دهان حیوانی بدست آورد - و یا از مردی معتدل سخنی ناباب شنید بنابراین نباید هر سخن را تکذیب کرد یا بدون تأمل تأیید نمود. [صفحه ۱۲۴] حضرت امام محمدباقر علیه السلام این درس را به اصحاب خود داده که ابوبصیر روایت می کند که فرمود «لا تکذبوا بحدیث اتاکم احد فانکم لا تدرن لعله من الحق فتکذبوا الله فوق عرشه» یعنی چون حدیثی برای شما نقل کردند فوری تکذیب نکنید بدون علم و اطلاع و تحقیق تکذیب جایز نیست چه ممکن است آن حدیث به واسطه حق بر گوش شما فرود آمده و ندای حق باشد و این تکذیب مثل این است که گوینده را تکذیب کنید و گوینده خدای عالم در فوق عرش است که به عظمت و کبریای او تکذیب شده؟ و این حدیث چنان می نماید که جمعی احادیث را تکذیب می کردند و امام یک دستور کلی صادر فرمود که سخن از هر کس و هر چه و هر کجا باشد و هر زمان نباید تکذیب شود مگر پس از آنکه خلافش ظاهر گردد. به یکی دیگر از اصحاب دیگرش فرمود: «لا تکذبوا بحدیث اتاکم به مرجیء و لا قدری و لا خارجی نسبتبه الینا فانکم لا تدرن لعله شیء من الحق فتکذبون الله عزوجل فوق عرشه» یعنی هرگز حدیثی که می شنوید تکذیب نکنید و به دروغ نسبت ندهید اگرچه راوی آن از مرجئه یا قدری یا کسی که از دین اسلام خارج باشد چه شما نمی دانید شاید سخنی به حق شنیده و نقل کرده و صواب باشد و شما خدا را در عرش به تکذیب آن تکذیب کرده اید. در روایت جابر می فرماید «ما احداً کذب علی الله و لا علی رسوله ممن کذبنا اهل البیت او کذب علینا لانما نتحدث عن رسول الله و عن الله فاذا کذبنا فقد کذب الله و رسوله» فرمود هیچ کس دروغ گوتر از آن نیست که ما را تکذیب کند چه ما همان سخنان خدا و پیغمبر را نقل می کنیم و جز نقل سخنان پیغمبر چیزی نمی گوئیم.

ابوعلی سینا گوید

کلما قرع سمعک من الغرائب فذره فی بقعه الامکان مالم یزدک عنہ قائم البرهان شیخالرئیس به همین مبانی دینی توجه داشت که از چنگ محمود غزنوی جهانگیر متعصب سنی گریخت و در برهان علمی خود می گفت هر چه را که گوش شما شنید و نتوانست تحلیل کند تکذیب هم ننماید بلکه در حین امکان حقیقت بگذارد و ساکت باشد تا روزی که برهان آن ثابت گردد و با تحقیق

علمی و استدلال برهان منطقی مدلل شود - و خود بوعلی هم در بیان فلسفی خود این روش را مورد توجه قرار داد و هر کجا مطلب مشکل می‌شد [صفحه ۱۲۵] ساکت می‌ماند تا بعدا مستدل گردد.

سند حدیث

در آن روزها که چاپ و طبع و نشر نبود هر خبری که نقل می‌کردند از هر کس می‌شنیدند به صراحت می‌گفتند این خبر را از فلان کس نقل می‌کنم و نام کسانی که ناقل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند به سند و سلسله سند گویند و خبر را بعین نامند نتیجه‌ی این اسناد این است که اگر ناقل سندی کاذب و دروغ گو و جعل و بی‌قید یا متقی و راستگو و صحیح‌القول بوده باشد مکشوف و معلوم می‌گردد و روی این کاوش احادیث مسلم و موثق نامند - و امام محمدباقر علیه‌السلام این درس را برای اصحاب خود آموخت تا اخبار صحیح را بدست آورند. عمرو بن شمر از جابر نقل کرده که گفت از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام تقاضا کردم «حدیثی را برای من با سند تعلیم فرماید آنگاه فرمود حدیثی ابی‌عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل علیه‌السلام عن الله عزوجل و کلمه احدنک بهذا الاسناد» فرمود پدرم از جدم از رسول خدا از جبرئیل از پروردگار جل و علا چنین روایت فرمود آنگاه فرمود یا جابر لحدیث واحد تأخذنه عن صادق خیر لک من الدنیا و ما فیها ای جابر یک حدیث که از صادق نیکوکار بشنوی بهتر است از دنیا و آنچه در آن است!!! حضرت امام محمدباقر - به ابوبصیر فرمود مژده و بشارت ده به آن بندگان که سخنان را بشنوند و بهترین آن را برای عمل برگزینند و این آیه را تلاوت فرمود فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

آداب حدیث

و در آداب حدیث فرموده هم المسلمون لال محمد صلی الله علیه و آله اذا سمعوا الحدیث ادوه كما سمعوه لا یزیدون و لا ینقصون فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که در خدمت آل محمد (ص) سر تسلیم پیش دارند و چون حدیثی شنیدند آن را گرفته و خوب بشنوند و بدون کم و زیاد ادا نمایند و به دیگری بیاموزند. و باز فرمود احادیث ما را برای دوستان و خاندان و زن و فرزند خود نقل کنید و آنها را از اخبار و احادیث ما مطلع سازید - و این آیه را تلاوت فرمود قال نعم ان الله یقول یا ایها الذین آمنوا قوم انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجارة می‌فرماید نگاهدارید نفوس و اهل و عیال خود را از آن آتش که هیزم آن بدن مردمان است [صفحه ۱۲۶] و باز فرمود و أمر اهلک بالصلوة و اصطر علیها یعنی احادیث ما را به اهل و خاندان خود بیاموزید.

درس صحت عمل

از دروسی که امام محمدباقر علیه‌السلام به اصحابش داد و مقدمه تشحیذ افکار برای بیانات علمی قرار داد این بود که مردم را به صحت عمل و ثواب اعمال نیکو و صحیح و دقت در انجام عمل صالح و درست تشویق فرموده و به قدری در این قسمت تأکید و توصیه فرمود که عمل را هر قدر هم کم باشد درست انجام دهید کار را تمام و محکم کنید تمام جوانب و اطراف را بنگرید عمل صالح و درست و محکم از خود یادگار بگذارید. در اصول کافی از زرارۀ که از اصحاب امام ابی‌جعفر محمد بن علی علیه‌السلام بوده روایت کرده که فرمود ما من شیء احب الی الله عزوجل من عمل یدوم علیه و ان قل هیچ عملی نزد پروردگار محبوب‌تر از عملی که مداوم و دامنه‌دار باشد نیست اگرچه آن کم باشد - منظور عمل نیکویی است که اثرش باقی باشد و باز فرموده «احب الاعمال الی الله عزوجل ما داوم علیه العبد و ان قل» محبوبترین اعمال در پیشگاه حق تعالی این است که در عمل صحیح مداومت شود اگرچه کم باشد. امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید خود را به عمل نیکو و درست عادت دهید که دو نکته باید رعایت شود یکی نیکویی عمل اگرچه کوچک و کم باشد و دیگر درستی عمل که هر عملی باشد اگرچه حقیر و کوتاه و ناچیز باشد درست

انجام گیرد و دیگر آنکه این جهات در ثواب عمل در پیشگاه حق تأثیری بسزا دارد و اجر و پاداش آن با خداوند است که ثواب عمل متناسب با خلوص نیت و جهات صحت و نیکوئی دائر و درستی آن است. و باز هم امام پنجم از پدرش تا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسد روایت فرموده که «لا- قول الا- بعمل و لا- قول و لا عمل الا بنية و لا قول و لا عمل و نية الا باصالة السنة» فرمود گفتاری صحیح نیست جز آنکه به عمل در آید و گفتار و کرداری صحیح نیست مگر آنکه در سایه نیت باشد و گفتار و کردار و اندیشه صحیح نیست مگر آنکه در سایه اصابت با سنت در خور اعتنا و اعتماد نیست صحیح باشد و منظور آن است که هر گفتاری باید عمل داشته باشد و هر عملی باید منطبق با گفتار باشد و هر گفتار و کرداری باید از قصد و خلوص نیت سرچشمه گیرد و در هر سه حال باید منطبق با سنت پیغمبر باشد تا مستوجب اجر و ثواب اخروی گردد - [صفحه ۱۲۷] و لذا فردوسی گفته: بزرگی سراسر به گفتار نیست دو صد گفته چون نیم کردار نیست و بر فرض هم باشد و منطبق با سنت پیغمبر نگردد تا نیت خالص برای ادای سنت اسلامی نداشته باشد مستوجب آن اجر و ثوابی که پیغمبر و ائمه دین فرموده‌اند نمی‌گردد و این نکته دقیقی است که باید با توجه به آیه کریمه «ولاتر وازره و زر اخری» و با حدیث شریف «الناس مجزیون باعمالهم ان كان خیرا فخیرا و ان كان شررا فشررا» نمود. بدون تردید هر عملی اجر و پاداشی دارد اما عملی که برای احیای سنت پیغمبر با خلوص نیت و قصد خالص باشد آن ثواب بیشتری دارد و درست مانند ثواب اعمال ریاضات شاقه بت پرستان است که اجر و ثواب عمل خود را خواهند گرفت ولی ریاضات شرعیه مسلمین اجر و پاداش مضاعف و چندین برابر در دنیا و آخرت دارد.

پاسخ مختلف در یک مسئله واحد

گاهی می‌شد که از ائمه اطهار یک موضوع را چند نفر می‌پرسیدند امام علیه‌السلام به هر یک پاسخی می‌داد که قانع شده می‌رفت ولی پاسخ بعضی مخالف پاسخ دیگری بود - این اختلاف جواب در پاسخ مسئله واحد نمونه بارز علم و قدرت امام است و همچنین نشانه حکمت و مصلحت اجتماع است که نبض آن دست امام می‌باشد. در کتاب اصول کافی از زرارۀ بن اعین نقل می‌کند که در خدمت ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام بودم مسئله‌ای سؤال کردم به من پاسخی کافی داد مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید به او هم جوابی داد که غیر از جواب من بود در همان روز مردی دیگر آمد همان مسئله را پرسید پاسخ او را به نحوی دیگر فرمود که غیر از پاسخ ما دو نفر بود چون آن دو بیرون رفتند عرض کردم یابن رسول الله دو تن از مردم عراق از شیعیان شما آمدند این مسئله را پرسیدند شما به هر یک پاسخی دادید که غیر از پاسخ سابق بود. فقال (ع) یا زراره ان هذا خیر لنا و لکم و ابقی لنا و لکم و لو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس علینا و لکان اقل لبقاتنا و بقائکم. فرمود ای زراره همانا این نهج برای ما و شما بهتر و پاینده‌تر است زیرا اگر همه شما شیعیان بر یک امر متفق شدید شما را می‌شناسند و برای کثرت شما ما را هم آزار می‌دهند لذا بقای شما و ما به این است که در برخی از مسائل عقاید مختلف ابراز کنید این اختلاف برای [صفحه ۱۲۸] رفع استبداد و استحکام دشمنان و عقاید سخیف آنهاست و این اختلاف به مصلحت حفظ اجتماع شماست که برای ما هم بهتر است. این بیان امام اگرچه روی مصالح جامعه است در عین حال مبنی بر علوم و حکم و مصالح و قدرت علمی امام است که می‌تواند یک مسئله را چندین پاسخ دهد چنانچه مردی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤال کرد به هر یک تا ۱۵ نفر را یک پاسخی داد که شبیه به پاسخ دیگری نبود و چون کمیل از سبب اختلاف پرسید فرمود اگر تا روز قیامت سؤال کنند به هر یک پاسخی جداگانه می‌دهم که شبیه به پاسخ اولی نباشد. زراره می‌گوید پس از رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام خدمت ابوعبدالله الصادق علیه‌السلام رسیدم از همان مسئله پرسیدم همان پاسخی که از پدرش شنیده بودم شنیدم فرمود این روش برای مصونیت ما و شما بهتر است.

شیخ مفید در ارشاد به اسناد خود نقل می‌کند که انبوه مردم جمع شده بودند که جوانی از بنی‌هاشم آمد که مانند او دیده نشده بود نامش محمد بن علی مردم شروع کردند از او سئوالاتی کردند من جمله در مسح سئوال کردند حضرت فرمود قرآن دستور مسح را داده. یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین کلینی روایت می‌کند که مردی با زنی آمدند نزد قاضی شکایت نمودند مرد گفت این زن جاریه را ۹ ماه به این بنده فروختند و اکنون عیبی دارد - با من حيله کردند و ناراضی هستم. قاضی گفت اگر عیبی دارد بگو - گفت عیب او در شکمش می‌باشد - در این موقع حضرت ابی‌جعفر محمد بن علی به او برخورد گفتند این زن در رکه خود مو ندارد آیا این عیب قابل فسخ معامله است حضرت فرمود این عیب را نمی‌شناسم باید به اهل خبره مراجعه کنید اما از پدرم از جدم رسول الله (ص) شنیدم که فرمود: قال حق کل ما کان فی اصل الخلقه فزاد او نقص فهو عیب [۴۴]. پیغمبر (ص) فرمود عیب این است که در اصل خلقت کسر و نقصانی باشد اگر کم [صفحه ۱۲۹] و زیادی در اصل آفرینش نداشته باشد بی‌عیب است - برگشت نزد قاضی او گفت در این عیب است.

اختلاف حدیث در مسح پای

آنگاه امام باقر (ع) در پاسخ جابر راجع به مسح به نقل مجمع‌البحرین چنین می‌فرماید که مسح خفین نسخ شده و جمعی نفهمیده‌اند مراد از مسح خفین چیست گمان کرده‌اند روی پا هر چه باشد اعم از جوراب و کفش و غیره روی آن می‌توان مسح کرد. در مجمع‌البحرین می‌نویسد بدعا من الرسل - یعنی ما کنت اول من ارسل من الرسل قد کان قبلی رسل کثیره می‌گوید خف آن چیزی است که بر پای می‌کنند و جمعش خفاف بر وزن کتاب است و از این جهت حدیث سبق الکتاب الخفین صادر شده و مراد از آن مسح که در قرآن نقل شده مسح پای است نه خف پس مسح بر خفین بعد از آن حادث شده پاره‌ای از شارحین گفته‌اند که از اطلاعات مردم حرمین و از تتبع آنهاست که از خف کفش و موزه و کفش عربی یا جوراب و غیره را استنباط کرده‌اند که پشت دو پای را می‌پوشاند خواه چون چکمه ساق‌دار باشد یا کفش عربی بی‌ساق و معلوم نیست از کجا مسح ساقین را فهمیده‌اند. جابر می‌گوید ابوالورد از امام پرسید که ابوظبیان حدیثی برای من نقل کرده که علی (ع) از نخست آب بریخت و آنگاه خفین مبارک را مسح فرمود فقال (ع) کذب ابوظبیان اما بلغک قول علی علیه‌السلام فیکم سبق الکتاب الخفین یعنی ابوظبیان دروغ گفته مگر تو قول علی (ع) را نشنیده‌ای که فرمود قرآن بر مسح خفین سبقت دارد آنگاه از امام (ع) پرسید آیا اجازه می‌فرمائی در مسح بر خفین مانند مردم سنی مسح کنیم فرمود لا الا من عدو تقیه او ثلج تخاف علی رجلیک یعنی جایز نیست مگر هنگامی که از دشمن بیم داشته باشی و باید تقیه کنی یا از برف و گزند سرما بر پای خود بیمناک باشی می‌توانی بر روی پاپوش خود هر چه باشد مسح کنی. و در طریقه وضو غسل صورت و دستها از بالا تا سر انگشتان و مسح سر و پاها تا کعبین که صریح آیه قرآن است و برادران سنی ما به منظور مخالفت در وضو و غسل از پائین آب می‌ریزند به بالا و به جای مسح سر و پاها را می‌شویند و دست بسته چون ابوحنیفه ایرانی بود برای مخالفت با امامیه و ترضیه خاطر خلفا مخدومین خود مانند ایرانی که در ادب دست به سینه می‌گذاشتند [صفحه ۱۳۰] آنها هم در نماز دست بسته نماز می‌خوانند با اختلافات دیگری که در محل خود بحث شده است.

تطبیق و عرضه حدیث با کتاب و سنت

در تحولی که پس از رحلت پیغمبر (ص) رخ داد و سقیفه بنی‌ساعده را برای احراز مقام و منصب به وجود آوردند ناگزیر اخبار و احادیث جعلی به منظور حفظ مقام خویش و کتمان مقام ذی‌حقان جعل کردند و لذا ائمه دین و امامان معصومین توجه مردم را جلب کردند به این حقیقت که احادیث مسموعه را هر کس می‌شنود اول باید با قرآن و سنت تطبیق کند چنانچه انطباق داشت عمل کند که درست است و هر گاه معارضه داشت معلوم می‌شود که از احادیث موضوعه و مجعوله است و به همین منطبق اصول فقه را

ترتیب دادند که فقها طبق آن اصول به صحت و سقم احادیث واقف گردند. حضرت امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین (ع) اول امامی است که فرصت برای بیان این حقایق پیدا کرد و مردم را به اصول علم و حدیث رهبری فرمود و چنانچه در اصول کافی و بحارالانوار مجلسی نقل شده - سدید که اصحاب آن حضرت است نقل می‌کند از حضرت ابی‌جعفر (ع) که فرمود لا تصدق علینا الا- بما یوافق کتاب الله و سنه نبیه فرمود در احادیث و اخباری که از ما می‌شنوید تا مطابق کتاب و سنت پیغمبر (ص) نباشند ما را تصدیق نکنید. امام (ع) نخواست دیگران را به مبارزه منفی رد کند بلکه با مبارزه مثبت فرمود گفتار باید منطبق با سنت و قرآن باشد و شما هم ای اصحاب من گفتار مرا تصدیق نکنید مگر پس از عرضه و انطباق با قرآن مجید و سنت پیغمبر (ص) تا چنانچه از همان سنخ تعلیمات بود فرا گیرید و گرنه رد کنید و این کنایه از این بود که اخبار مجعوله بنی‌امیه و آل زیاد و آل مروان شما را به اشتباه نیندازد هر سخنی و حدیثی از کسی شنیدید اول آن را با قرآن و سنت عرضه و تطبیق نمائید در صورت صحت به کار بندید و عمل کنید - زیرا احکام شریعت پیغمبر اسلام و سنن رسول الله همه در قرآن است و نظام عالم و صلاح امر معاش و معاد بشر باید از قرآن اتخاذ گردد بنابراین هر کجا دستوری مخالف آن رخ داد نظام اجتماع را به هم می‌زند. امام محمدباقر (ع) به یکی دیگر از اصحابش فرمود کل من تعدی السنه رد الی السنه [صفحه ۱۳۱] هر کس از قواعد سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعدی کند و از مرز تعلیمات آسمانی او تجاوز نماید باید به سنت برگردانید یعنی اگر خلاف معمول و قانون سنت باز نماید باید باز به سنت برگردانید و از سنت متابعت نمود که عمل و گفتار و کردار و رفتار رسول خدا حجت برای خلق است و باز فرمود من جهل السنه رد الی السنه به شاگرد دیگرش فرمود هر کس در تقریر احکام از قانون سنت جاهل بماند و نداند چگونه است یا جاهلانه حکم کند و فتوی دهد باید به قواعد سنت برگردد و با آن تطبیق نماید تا چنانچه در ردیف اوامر و نواهی و احکام قرآن است درست و صحیح شناخته به کار بندد.

سبب اختلاف احادیث

به طور کلی اختلاف احادیث از دو جهت بوده یکی از جهت جعل احادیث برای استفاده شخصی بوده که منافع شخصی را بر مصالح عمومی ترجیح می‌دادند و آن کار خلفای غاصب بود دیگر جهل یا کم‌اطلاعی و عدم احاطه بر تمام جهات حدیث بوده که گاهی زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم تغییر قبیله را شنیده بودند و بعد شنیدند یا حکمی را که شنیدند که بعد نسخ شد و کامل تر از آن وضع گردید اولی را شنیده دومی را ندیده است اختلاف حدیث پیدا شده و البته بدین جهت بود که فرمودند علم را از خاندان علم و علماء راسخون فرابگیرید تا اختلاف رفع شود و بدین منظور یکی از اصحاب حضرت امام محمدباقر (ع) می‌پرسد یابن رسول الله چگونه در مسح نمودن اختلاف حدیث پدید آمد - امام علیه‌السلام چنین بیان فرمود «فقال علیه‌السلام کان الرجل منهم یسمع من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحدیث فیغیب عن الناس و لا یعرفه فاذا انکر ما خالف فی یدیه کبر علیه ترکه و قد کان ینزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فعمل به زماما ثم یؤمر بغيره فیأمر به اصحابه و امته حتی قال اناس یا رسول الله انک تأمرنا بشئی حتی اذا اعتدناه و جرینا علیه امرتنا بغيره فسکت النبی عنهم فانزل علیه قل ما کنت بدعا من الرسل ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین» فرمود گاهی می‌شد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک مردی حدیثی را می‌شنید ولی در موقع بیان پاسخ آن خبر حضور نداشت و ناسخ آن را نمی‌شنید و نمی‌دانست و اگر برای او می‌گفتند انکار می‌کرد زیرا خودش از پیغمبر آن حکم را شنیده بود و لذا مدت زمانی عمل می‌کرد و برای دیگران هم می‌گفت و شاید فکر نمی‌کرد امکان نسخ آن باشد تا آنکه اختلاف حدیث و احکام متعارف گردید - از طرفی به حکم وحی به سبب تشحیذ افکار مردم مسلمان از احکام سابق آسمانی [صفحه ۱۳۲] به مقتضای ملل و امم زمان و مکان گذشته آن حکم نسخ می‌شد و حکمی محکم تر و جامعتر و کاملتر نازل می‌شد و مردم بر آن عمل می‌کردند و قهرا آنها که از حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور

بودند به این اختلاف برخورد می نمودند بدین جهت جمعی از مردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند عرض کردند یا رسول الله شما ما را امر می کنی به چیزی و حکمی و حدیثی تا ما بر آن عادت کردیم و مأنوس شدیم حکمی بر خلاف آن می فرمائی رسول خدا ساکت ماند تا آیه شریفه نازل شد که می فرماید بگو به مسلمانان و اصحاب و یاران خود برسان و به آنها که بحث در ناسخ و منسوخ قرآن می کنند بگو این بحث بر شما جایز نیست زیرا شما از شرایط زمان و مکان و علل و اسرار آن بی خبرید و آنچه به من وحی شده به شما تعلیم می کنم و من جز بیم دهنده‌ای بیش نیستم که احکام الهی را به شما ابلاغ کنم یعنی تکلیف من تبلیغ وحی است. در این حدیث چند نکته گنجانیده شده یکی اثبات وحی و تثبیت نبوت که مکلف به تبلیغ وحی بوده و دیگر آنکه ناسخ و منسوخ قرآن در علم الهی نهفته است جز او کسی نمی داند و آنچه ما فکر می کنیم استحسناتی بیش نیست که البته نتیجه اش تکامل نفس است و تطابق قانون کامل الهی با سیر تکاملی نفوس بشری است که در قرآن آخرین کتاب آسمانی بیان شده است

اخبار و احادیث صعب و مستصعب

حضرت امام محمد باقر به چند نفر از اصحابش تعلیماتی فرمود که حاصل آن این است یقیناً از اهل مداین - جابر - ابو حمزه ثمالی و غیره روایت کرده اند قال رسول الله (ص) ان حدیث آل محمد (ص) صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبدا متحن الله قلبه للایمان فما ورد علیکم من حدیث آل محمد خلافت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمأزت قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من ال محمد و انما الهالک ان یحدث بشئی منه لا یحتمله فبقول و الله ما کان هذا ثلثا و الانکار هو الکفر یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حدیث آل محمد سخت دشوار است که دارای معانی و وجوه کثیره است مراتب و مقامات و مشارب و مشایب عالیه دارد و به آن ایمان نمی آورد مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که قلبش به ایمان امتحان شده باشد. بنابراین آنچه از احادیث و اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می شنوید اگر بر قلب شما نرم و منقاد و ملایم طبع شما گردید قبول کنید و اگر برای شما سبب تنفر و اشمئزاز گردید آن را به خدا و رسول باز گذارید یعنی رد نکنید انکار ننمائید شاید بعدا علم و دانش پرده از آن روی بگشاید [صفحه ۱۳۳] فرمود ای اصحاب من می دانید چه کس هلاک می گردد آن کس که حدیثی را به نام آل محمد بشنود و انکار کند یا سخت پافشاری نماید که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست یا سوگند بخورد که این حدیث باطل و ضعیف - بی ارزش است. چه ممکن است فهم من و شما درک حقایق تمام گفتار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکنند ولی زمانی خواهد آمد که این حقایق روشن گردد - در مجمع البحرین و صحاح و بحار الانوار و سایر کتب حدیث، اقوالی در معنی حدیث صعب و مستصعب نقل می کنند و برخی می گویند مراد امر امامت و ولایت است که منظور تبعیت و قبول امر امامت است که در فتن و حوادث بس بسیار دشوار است در کتب اخبار بیش از سی حدیث مشابه آن از این امام (ع) به اصحاب تعلیم شده که روایت کرده اند.

تعلیمات امام محمد باقر علیه السلام درباره احکام متعارضه

انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا در اسلام به همان دلایل که سابق گفتیم اختلاف اخبار پدید آمد و گاهی دو خیر و دو حدیث متعارض دیده می شود که در صدر اسلام وجود داشته و امام علیه السلام تکلیف این احادیث را روشن فرمود زرارۀ و ابویصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و پس از او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود انما علینا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا بر ماست که اصول احکام را به شما بیاموزیم و تلقین کنیم و بر شماست که از آن روی علم و بصیرت و ذکاء و درایت و فراست فروع آن را خود ترتیب دهید تا مشکلات آنها حل گردد و آن فروع را بر اصول متفرع گردانید

آنگاه زراره عرض می‌کند فدای تو کردم گاهی دو خبر یا دو حدیث که با یکدیگر متعارض هستند به ما می‌رسد به کدام یک اعتماد کنیم - و به اجرا گذاریم فقال (ع) یا زراره خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر فرمود ای زراره هر وقت با احادیث متعارض برخوردید و دو حدیث شنیدید که با هم تعارض داشته باشند به آن خبر و حدیثی اعتماد کن که در میان یاران و اصحاب تو معمول است و شهرتی دارد و هر کدام شاذ و نادر است فروگذار و نادیده انگار زراره می‌گوید ای سید و سرور من اگر این دو حدیث هر دو مشهور و ماثور و مروی [صفحه ۱۳۴] باشد چه کنم؟ فقال (ع) خذ بقول اعدلهما عندک و اوثقهما فی نفسک یعنی هر یک را که نزد خود اعدل و اوثق بشناسی همان را بگیر و عمل کن. زراره باز پرسید راویان هر دو عدل و موثق و مرضی هستند فرمود: انظر ما وافق منهما مذهب العامه فاترکه و خذ بما خالفهم یعنی هر کدام با مذهب عامه سنی توافق دارد آن را متروک دار و آنکه مخالف عامه است عمل کن. زراره برای آنکه خوب مطلب حلّاجی شود و تمام توهمات مورد توجه قرار گیرد باز هم از امام علیه‌السلام پرسید این دو خبر متعارض عدل و مرضی و ماثور یا هر دو موافق مذهب عامه یا هر دو مخالف می‌نماید تکلیف من چیست؟! فقال اذن فخذ بما فيه الحائط لدينک و اترک ما خالف الاحتیاط فرمود در این حال هر یک را برای حفظ ارکان دین اقرب به احتیاط شناختی بگیر و عمل کن و آن دیگر را که مخالفت دارد ترک نما زراره باز عرض می‌کند اگر هر دو با هم موافق احتیاط یا مخالف احتیاط باشد چه باید کرد. فقال اذن فتخیر احدهما فتاخذ به و تدع الاخر فرمود ای زراره خودت در این موارد به نیروی استنباط و اجتهاد خود یکی را برگزین که به ظن قوی اصح احادیث باشد در روایتی که یکی دیگر از اصحاب همین سؤال را کرد فرمود اذن فارجح حتی تلقی امامک فتسئله یعنی خود را به امام خود برسان و از او حقیقت او را پرسش کن و علامه مجلسی می‌گوید این خبر دلالت می‌کند که موافقت با احتیاط از جمله مرجحات خبرین متعارضین است

اشتباه اخبار

در اخبار گاهی دو خبر مشابه هم می‌باشد و به هم مشتبه می‌گردد در این صورت امر بر خواننده مشکل می‌شود. بدیهی است این مشکلات مانند مشکلات درسی است که معلم و آموزگار باید برای شاگردانش حل کند و طریق تمیز و تشخیص آن را معلوم سازد در مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام این سبک مشکلات فراوان بوده که البته متناسب با آن عصر می‌باشد زیرا پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوره خلفا اولیه تا شهادت امیرالمؤمنین هر چه مشکلی علمی پیش می‌آمد ابوبکر و عمر و عثمان ناگزیر بودند با حضور حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام مشکلات را حل و هضم کنند ولی چون دوره معاویه رسید عصر جعل اخبار شد و به حضرت امام حسن و سیدالشهداء فرصتی برای بیان [صفحه ۱۳۵] حقایق علمی نمی‌داد و طالبین علم و حدیث را از اطراف آنها به عناوینی دور می‌ساختند این مشکلات به حال ابهام باقی مانده و حضرت سجاد هم چنانچه گفتیم مقداری از اصول عقاید را با اخلاقیات در قالب ادعیه و اذکار بیان فرموده اما چون مقتضیات زمان و مکان اجازه داد امام محمدباقر علیه‌السلام با یک روش که راقی‌ترین سبک تعلیم و تربیت باید شناخت مشکلات را برای مردم حل فرموده چنانچه معمر بن یحیی بن سام از آن حضرت روایت می‌کند که پرسیدم یابن رسول الله آنچه مردم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کنند از چیزهایی است یا احکام و اخباری است که درباره فرج آنها می‌باشد و جز او و اولادش نمی‌دانند و فقط به اولاد خود تعلیم فرموده چرا این طور بوده که تعلیم علم برای یک دسته حلال و برای دیگری باید حرام باشد؟! و آنچه استفاده می‌شود باید گفت شاید حکمی بوده که برای خودشان و اولادشان نازل شده و بعد منسوخ گردیده یا هر دو محکم باشد آیا حقیقت چگونه است؟! حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود قد بین لهم اذ نهی لِنفسه عنها و ولده یعنی همان وقت که خودش و اولادش را از آن حکم نهی فرموده علم آن بر خودشان آشکارا بوده است پرسیدم چطور می‌شود اگر آن را هم برای مردمان دیگر بیان می‌فرمود. امام پنجم فرمود خشی ان لا يطاع و لو ان امیرالمؤمنین (ع) ثبت قدمه اقام

استدلال امام محمدباقر علیه السلام در کتمان علم

علم و دانش برای آموختن و تعلیم نمودن است و شکرانه دانستن یاد دادن به دیگران است ولی این علم مقدماتی و حد لزوم دانستن و نوشتن و خواندن است اما از مرحله بدوی و ابتدائی که گذشت به حد متوسطه یا انتهای علم که می‌رسد باید استاد و معلم ظرفیت و استعداد و لیاقت شاگرد را در نظر بگیرد اگر درخور حفظ و نقل علم و حل و هضم آن هست بیاموزد و گرنه به حداقل قناعت کند و دلیل بر این سخن سنن اجتماعی است که خردمندان اساتید علمی و فنی اگر شاگردی را لایق ندانند به او تعلیم نمی‌کنند. در اصول کافی از یحیی حلبی از پدرش روایت می‌کند که گفت در حضور امام محمدباقر علیه‌السلام بودم مردی شرفیاب شد عرض کرد یابن رسول الله حسن بصری گفته رسول خدا (ص) فرموده است من کتم علما جاء یوم القیمه ملجما بلجام من النار یعنی هر کس علمی و دانشی را مکتوم و پوشیده دارد روز قیامت با لگامی از آتش وارد صحرای محشر می‌گردد. حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود کذب و یحیه فاین قول الله و قال رجل من آل فرعون [صفحه ۱۳۶] یکتُم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله یعنی حسن بصری دروغ می‌گوید چه این سخن با کلام الله مجید تناقض دارد زیرا خدای تعالی می‌فرماید. - گفت مردی از آل فرعون که ایمان خویش را پوشیده می‌داشت آیا بکشید مردی را که می‌گفت پروردگار من خداوند معبود است و کتمان علم به مقتضای مصالح زمان و مکان است. آنگاه فرمود فقال (ع) لیدهبوا حیث شاءوا اما و الله لا یجدون العلم الا هیهنا فرمود به خدا سوگند هر کجا بروند جز این نقطه علم را نخواهند یافت زیرا خداوند علم را به آل محمد عطا فرموده است و دانش و بینش نزد آنهاست و هر وقت مصلحت بدانند و ظرفیت طرف را بشناسند به او می‌آموزند و هر کجا صلاح نباشد کتمان می‌کنند کتمان علم موجب عذاب نیست بلکه تعلیم به غیر از مورد موجب خسران است. تیغ دادن در کف زنگی مست به که افتد علم را نادان به دست ابوبصیر روایت می‌کند که مردی آمد حضور ابی‌جعفر علیه‌السلام گفت حملنی حمل الباذل یعنی مرا علمی و حلمی از بار گران بیاموز فرمود اذا لا- تفسح یعنی اگر بیاموزم طاققت حمل آن را نداری بلکه موجب هلاکت تو می‌گردد. حمران از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب یعنی آنان که کتمان می‌کنند و آنچه فرستادیم از ارشاد و هدایت مکتوم می‌دارند پس از آنکه بر مردم روشن داشتیم در کتاب قرآن مجید آنگاه فرمود یعنی بذلک نحن و الله المستعان فرمود قسم به خدای که مراد از این جمله ما هستیم و خداوند مستعان است. زید شحام روایت می‌کند که از حضرت ابی‌عبدالله از کیفیت عذاب قبر سؤال کردند فرمود مردی نزد سلمان فارسی رفت گفت برای من حدیثی نقل کن سلمان سکوت کرد آن مرد بار دیگر در طلب حدیث برآمد سلمان باز خاموش ماند آن مرد برگشت و این آیه را می‌خواند ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه فی الکتاب سلمان او را صدا کرد فرمود ما برای حفظ احادیث خودمان شخص امینی می‌خواهیم تا برای او اخباری نقل کنیم و تو آماده ملاقات نکیر و منکر باش که در قبر از پیغمبر و [صفحه ۱۳۷] خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کنند اگر تردیدی کنی با گریزی گران بر سر تو خواهند زد که خاکستر شوی راوی می‌گوید من پرسیدم پس از آن چه می‌شود فرمود زنده می‌شود و باز معذب خواهد شد پرسیدم نکیر و منکر چیست فرمود قال هما قعیدا القبر آنها مصاحب مجالس تو هستند در قبر-؟؟

دستور کتمان اخبار از بنی‌امیه

جابر به نقل اصول کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که برای کسب علم شرفیاب حضورش شدم کتابی به من داد و این عبارت را گفت. قال (ع) ان انت حدثت به حتی تهلك بنی‌امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و ان انت کتمت منه شیئا بعد هلاک بنی‌امیه فعلیک لعنتی و لعنة آبائی فرمود ای جابر آنچه به تو نمودم از اسرار الهی است که دشمن بسیار دارد مخصوصا

بنی‌امیه اگر تو در قبل از سقوط و تلاشی و هلاکت بنی‌امیه افشاء کنی و برای کسی خبر دهی لعنت من و پدران من بر تو باد و اگر پس از تلاشی و سقوط بنی‌امیه افشاء نکنی و کتمان کنی باز هم لعنت من و پدرانم بر تو باد زیرا اکنون که بنی‌امیه در قدرت و نیروی ستمکاری باقی باشند اگر بگوئی تو را می‌کشند و آزار تو خواهند کرد یا ما را بر اثر آن آزار می‌دهند و اگر پس از هلاکت آنها نگفتی حقایق اخبار و علمی از بین می‌رود پس لازم است تو آن را حفظ کنی و بعداً برای مردم نقل کنی. سپس کتاب دیگری به من داد فرمود و هاک هذا فان حدث بشيء منه ابداء فعلیک لعنتی و لعنة آبائی و این کتاب نیز ضمیمه آن باشد اما اگر از آن برای کسی نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد. این روایت چند نکته مهم به ما نشان می‌دهد که هر یک از معجزات خالده آنها بوده اول آنکه جابر را لایق سپردن چنین ودایعی معنوی می‌دانست که به او صحیفه و کتابی عنایت فرمود دیگر آنکه خبر از تلاشی بنی‌امیه و او که به زودی در زمان حیات جابر آنها ساقط خواهند شد به علاوه که فرمود پس از سقوط آنها این اخبار را حتماً نقل کن و به مردم برسان این جابر جعفری است که جوان و لایق و مؤمن و معتقد بود و این همان کسی است که در روایات مختلف گفته نود هزار حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کنم در حدیث دیگری [صفحه ۱۳۸] گفته هفتاد هزار حدیث به من آموخت و در خبر دیگر است که گفت سی هزار حدیث به من تعلیم فرمود که به هیچ کس نیاموخت و به هیچ کس یاد ندادم و باز نخواهم گفت و این جابر کتابی در حدیث نوشت که یکی از اربعمائه چهارصد مؤلف نامی قرن دوم است.

فتوای بی‌جا و ذم قیاس

در فقه اسلام از روی ادله سنن (کتاب - سنت - عقل - اجماع) فقیه باید احکام مسائل شرعی را استنباط نماید و بر حسب آن فتوا دهد و چون فقه اسلام را به آراء سخیفه اهل رأی و قیاس مخلوط کردند و راه انحراف پیمودند مکتب تشیع این روش را غلط و مخالف با مبانی شریعت اسلام و صحت و حقیقت امر می‌دانست اولاً قیاس را مذمت کرد و فرمود «اول من قاس ابلیس» اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود که خود را در عنصر وجود به قیاس برتر از آدم دانست و اطاعت امر در سجده حق و اطاعت آدم نکرده رانده در گاه احدیت شد. و در اصول فقه این موضوع مفصل در چند باب بحث شده که قیاس خلاف عقل است زیرا شرایط زمان و مکان و حدود مفاهیم با مصادیق آن بسی فرق بسیار و امتیاز دارد. امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است «من نصب نفسه للقیاس لم یزل دهره فی التباس و من دان الله بالرأی لم یزل دهره فی ارتماس» فرمود هر کس در احکام شرع قیاس را پیشه سازد به رنج و بلیت التباس گرفتار شود و هر کس خدای تعالی را با رأیت رأی نکوهیده خود ستایش کند عمر خویش به ضلالت افکنده و به وسوسه ابلیس گرفتار شده و باز فرمود. من افتی الناس برأیه فقد دان الله بما لا یعلم و من دان الله بما لا یعلم فقد ضاد الله حیث احل و حرم فیما لا یعلم هر کس به رأی ناستوار خویش برای مردم فتوی دهد و به آنچه نمی‌داند و عالم بدان نیست رأی دهد یا عبادت کند و در احکام و اوامر و حلال و حرام خدای به نادانی و جهل در حکم اظهار نظر کند و فتوی دهد به مخالفت برخاسته است و سبب منع این گونه فتوی این است که بسیار شده مرد نادانی حلال را حرام تجلی داده و حرام را حلال نموده است و این از بی‌خردی است.

ارزش هر کس در حدیث به اندازه ارزش گفتار اوست

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر فردی ارزش او به اندازه ارزش سخنان اوست هر قدر سخن محکم و متقن داشته باشد به همان اندازه متانت دارد در این باره. [صفحه ۱۳۹] یزید رزاز از حضرت ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پدرم به من چنین وصیت کرد: «یا بنی اعراف منازل الشیعه علی قدر روایتهم و معرفتهم فان المعرفة هی الدرایة للروایة و بالدرایات للروایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان انی نظرت فی کتاب لعلی علیه‌السلام فوجدت فی

الکتاب ان قیمة کل امرء و قدره معرفته ان الله تعالی يحاسب علی قدر ما اتیهم من العقول فی دار الدنیا». یعنی ای پسر من مقام و مرتبه‌ی شیعیان و دوستان ما را از اندازه روایات آنها بشناس چه اصل معرفت درایت و روایت است و در علم و دانستن روایات است که مؤمن به اقصی درجات ایمان می‌رسد من در کتابی که از علی علیه‌السلام خواندم دیدم مرقوم فرمود قیمت و بهای هر مردی و قدر منزلت نسبت مستقیم با معرفت او نسبت به خدا دارد و خدای تعالی هم مردم را به اندازه عقولی که در دنیا به آنها می‌بخشد محاسبه می‌خواهد - و بدین ترتیب باید گفت هر کس در گرو مقدار عقل خویش است و بر مقدار عقل او جز او سزا می‌دهند و به اندازه خرد کیفر و پاداش معین می‌فرمایند.

فتاوی جاهلانه

سنت دین و شریعت بر این جاری بود که فقهای شریعت پس از ائمه دین و معصومین (ع) از روی ادله اربعه «عقل و اجماع - کتاب و سنت» احکام را استخراج نموده و در مشکلات مردم فتوی دهند - سیره علمای متقی و عالمان پرهیزکار چنین بوده اما چون مسیر حقیقت از جای خود انحراف داده شد و برای اشغال مناصب و مقامات جعل اخبار شروع گردید گروهی بی‌خرد و فرومایه بی‌دانش از روی جهالت مجذوب یا مرعوب مقامات شده فتوی به غیر حق می‌دادند - این فتاوی جاهلانه در اسلام منع شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحریم فرموده که جاهل بخواهد به میل خود یا برای ترضیه خاطر دیگری فتوی دهد. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود قال (ع) من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکه الرحمه و ملائکه العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه یعنی هر کس فتاوی جاهلانه دهد و مردم را بدون علم و هدایت آسمانی بدون آنکه از گفتار پیغمبر خدا یا امام کلمه‌ی نقل کند فتوی دهد و حکمی که نمی‌داند برای کسی بگوید [صفحه ۱۴۰] خداوند و ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می‌کند و گناه تمام کسانی که به فتاوی جاهلانه او گمراه شده‌اند به گردن اوست. ابورجا از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود ما علمتم فقولوا و مالم تعلموا فقولوا الله اعلم یعنی آنچه می‌دانید بگوئید و فتوی دهید و آنچه از شما در فقه و احکام آن محمد نمی‌دانید بگوئید خدا می‌داند. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود «قال للعلم اذا سئل عن شیء و هو لا یعلمه ان يقول الله اعلم و لیس لغیر العالم ان يقول ذلک» فرمود برای عالم سزاوار است که چون مسئله‌ای از احکام شرع از او پرسند و بدان مسئله واقف نباشد بگوید خدا می‌داند اما عالم موظف است علم خود را ظاهر سازد و بدان چه می‌داند فتوی دهد لو ان العباد اذا جهلوا وقفوا لم یجدوا و لم یکفروا یعنی اگر بندگان خدای هر وقت در امری بی‌خبر باشند توقف نمایند به رأی و سلیقه و نظر خود فتوی ندهند هرگز انکار نمی‌کنند و کافر نمی‌شوند. فرمود پیغمبر (ص) اکرم هر چه لازمه امر معاد و معاش بشر بوده دستور فرموده و ما آن تعلیمات عالیه را برای مردم شرح می‌دهیم و می‌آموزیم. امام پنجم می‌گوید پدرم فرمود ان الفقیه الزاهد فی الدنیا الراغب فی الاخرة المتمسک بسنة النبی فقیه کسی است که به دنیای فانی میل نکند و برای آخرت باقی رغبت نماید به سنت پیغمبر خاتم النبیین تمسک داشته باشد - دنیا را که همه هواست پشت سر اندازد و آخرت را که همه سزاست هدف قرار دهد و برای رسیدن به آن سرای به سنت پیغمبر عمل کند. ابان بن تغلب از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام از معنی فقیه پرسید حضرت همین مفاد را به او تعلیم فرموده. حماد بن عثمان از استادش امام باقر علیه‌السلام می‌پرسید تفقه در غیر علم دین چگونه است مثلاً تفقه در شعر امام علیه‌السلام فرمود و الشعراء یتبعهم الغاوون - شعرا غیر دینی یعنی کسانی که به نظم خود شمع‌ی در مقابل پای مردم روشن نکنند و تابع احساسات شهوی گردند گمراهند شعرا در عصر جاهلیت جز وصفی برای مناظر مرثیه خود از حیوانات و نباتات و جمادات بیش نبودند و بیشتر وصف مناظر شهوی را می‌کردند قرآن آنها را گمراه معرفی کرد ولی بعد از آنکه شعرا موضوع شعر خود را عوض کرده آیات و احادیث و اخبار اسلامی را [صفحه ۱۴۱] در قالب الفاظ ریختند ائمه آنها را جایز شمردند و حتی در وصف شاعری که با شعرش شمع روشن پیش پای مردم از آثار دین برافروزد وعده داده‌اند که لكل بیت بیت فی الجنة یعنی هر بیت

شعر یک خانه بهشتی جایزه دارد - این شعرا از اوهام و خرافات و خیال‌بافی و منفی‌بافی و شهوات خارجند تفقه در شعر شهوی منع شده و تفقه در شعر دینی تقدیر گردیده است.

فتوی در تقیه

در کتاب مکتب اسلام که دائرةالمعارف اخلاق است راجع به تقیه مفصل بحث کردیم و اینک مدلول پاسخ سئوالی که ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام راجع به فتوی دادن در تقیه نموده نقل می‌کنیم. قال (ع) یا زیاد ما تقول لو افتینا رجلا فمن یتولا لشیء من التقیه چه می‌گوئی درباره کسی که از روی تقیه فتوی دهد - عرض می‌کند شما بهتر می‌دانید راهنمایی کنید. قال (ع) ان اخذ به فهو خیر له و اعظم اجرا فرمود اگر به تقیه باشد اجرش بیشتر است به یکی دیگر از اصحابش فرمود ان اخذ به او جر و ان ترکه و الله اثم یعنی اگر به تقیه گفت اجری دارد و اگر فرو گذارد گناه کار است و منظور این است چون اکثر مردان سنی سخت متعصب بودند و شیعه را می‌کشتند دستور فرمود در مواقع خطر تقیه کنید و اعراض نمائید به زراره دستور می‌فرماید که از بنی اسرائیل سخن بگو عرض کرد در حدیث شیعه مشکلتر است زیرا تقیه باید کرد فرمود آری راست است باید تقیه کرد. و روایاتی از این امام علیه السلام درباره تقیه نقل شده که در کتب مربوطه مضبوط است. [صفحه ۱۴۲]

نظم در منقبت

ای دل امشب شدی ز غم آزاد خیز از جا پی «مبارک باد» شب میلاد «حضرت باقر» تهنیت گو «به حضرت سجاد» خواهی ای ساقی اگر گردم ز الطاف تو ممنون خیز و پر کن جام ما از باده وحدت هم اکنون کن عطا بر ما از آنهایی که در تنزیل گوید «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» پشت پا بر عالم هستی زخم چون پور ادهم خدمت موسی بن عمران می‌کنم مانند هارون تا به دست آرم سر زلف سیاه لیلی خود بی خود از خود گردم و آواره باشم همچو معجون از برای خال رویش کرده‌ام قطع علائق وز برای روی ماهش سیر کردم دشت و هامون صرفه با پروانه می‌باشد که گردد گرد شمعش وانکه چون خفاش بگریزد شود البته مغبون حضرت باقر (ع) امام پنجم و دوم محمد آنکه علم اولین و آخرین را بود کانون غره ماه رجب خورشید او گردید طالع در چنین روزی منور شد جهان زان در مکنون باقر (ع) علم نبی معصوم هفتم آنکه باشد قوت قلب علی پور حسین آن شاه دلخون [صفحه ۱۴۳] مادر او (فاطمه) دخت حسن فرزند زهرا (س) به‌به از این مادر و صد آفرین بر همچو خاتون خسروا بر ما نظر فرما ز احسان آنکه باشد ریزه‌خوار خوان احسان تو جمشید و فریدون آنکه یک جو بهره‌ور گردد ز کنز رحمت تو اعتنا کی می‌کند بر سیم و زر یا گنج قارون پیش اقیانوس فضل و دانشت گردیده باطل فلسفه ز اقلیدس و حکمت ز لقمان و فلاطون پرتوی باشد ز انوارت شفای ابن سینا بوعلی در مکتب فضل تو تدوین کرده قانون مثنوی برگی بود از بوستان حکمت تو مولوی بی‌رخصت بر عرض دانش نیست مأذون خوشه چین خرمن فضل تو دانایان عالم عالمان را تا ابد فرموده ای بر خویش مدیون کنز رحمت کان حکمت گنج بینش کاخ دانش آنچه من گویم از آن بالاتری ز اندازه بیرون اف بر این دنیا که هجرش وصل و وصلش هجر و ناگه لشکر غم بر بساط شادی ما زد شیخون منقلب شد عالم از فقدان آن بحر فضیلت شد شهید از زهر بیداد هشام دون ملعون (پیروی) بر دامن باقر زده دست توسل خوشه چین خرمن او شد در این روز همایون [۴۵]. [صفحه ۱۴۴]

قرآن

قرآن یکی است و از جانب خدای یکتا نازل شده

حکماء اسلام مخصوصاً اشراقیین قاعده‌ای دارند - که گویند الواحد لا یصدر منه الا الواحد یعنی از خدای واحد جز یک واحد صادر نمی‌گردد اگرچه مشائیین درباره این قاعده سخنانی دارند - ولی در هر حال از اصول مسلم حکمت و عرفان است و مفاد مطلب این است که خدای واحد یک واحد جامع جمیع مراتب وجود خلق کرده که همه چیز در آن منطوی و مشحون است - این واحد کلی تکوینی عالم است که تمام نشئات عالم کون و فساد در آن واحد است و در عالم تشریعی قرآن واحدی است که جامع جمیع علوم اولین و آخرین به منظور هدایت و ارشاد بشر است و این حقیقت را ما از سخنان حضرت امام محمدباقر مؤسس اصول تربیتی و تربیتی علوم اسلامی هم استفاده می‌کنیم. زراره چنانچه در اصول کافی است از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود ان القرآن واحد نزل من واحد ولكن الاختلاف یجییء من قبل الرواۃ قرآن یک واحد مجتمع جمیع علوم و احتیاجات بشری است که از جانب خدای یگانه و یکتا نازل شده و شامل تمام نیازهای آدمیان است و اختلاف فقط به اختلاف روایات است و گرنه در اصل آن هیچ گونه تحریفی رخ نداده است و کسی قادر نیست از آن کسر و یا اضافه نماید.

بخشهای قرآن

نزل القرآن اربعه ارباع ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرایض و احکام امام محمدباقر علیه‌السلام در تعلیمات تربیتی و کلاسی خود که قرآن را برای اصحابش تعریف و وصف کرده فرمود قرآن چهار قسم است که شامل شئون زندگانی اجتماعی آدمی است. اول- یک بخش قرآن که یک چهارم آن را تشکیل می‌دهد در حق ما اهل بیت است که مبین و مفسر عالم به قرآن و راسخ در علوم اسما هستیم و بدون تفسیر و تأویل و تبیین ما فهم قرآن مشکل است. دوم- یک چهارم قرآن درباره دشمنان ما می‌باشد که آنها از نظر خصومت و تیره‌بختی خود و تیره ساختن محیط برای محرومیت مردم از قرآن تعریف و وصف شده و نتیجه نهائی کار آنها برای عبرت آیندگان ذکر شده است. سوم- یک چهارم دیگر قرآن شامل فرایض و احکام و اصول عقاید و فروع دین است که فقه [صفحه ۱۴۵] و احکام آن باشد می‌باشد - که درباره آن کتب فراوان به نام احکام دین - احکام قرآن - احکام اسلام نگاشته‌اند. چهارم یک چهارم دیگر امثال و حکایات و قصص گذشتگان است که از نظر نتیجه نهائی دعوت آسمانی پیغمبران و اقبال و ادبار ملل و اقوام و عشیره گذشتگان و نتیجه کار آنها می‌باشد که قرآن برای عبرت اخلاف اسلاف بیان فرموده است و در پایان این خبر می‌فرماید ما کرائم قرآن هستیم. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به یکی دیگر از شاگردانش می‌فرماید: قرآن در سه قسمت نازل شده و البته این هر دو یکی است که می‌فرماید القرآن نزل اثلاثا ثلث فینا و فی احبائنا و ثلث فی اعدائنا و عدو من کان قبلنا و ثلث سنه و مثل فرمود قرآن بر سه قسم نازل شده یک قسمت آن در حق ما و در حق دوستان و یک ثلث درباره دشمنان ما و دشمنان آنان که پیش از ما اولیاء خدا بوده‌اند و یک ثلثش حاوی سنت و مثل است. در هر حال قرآن شامل تمام نیازهای بشری است و کاملترین مثل اعلای هدایت و ارشاد است و البته این که امام به یکی از اصحابش می‌فرماید قرآن بر چهار قسم یا سه قسم نازل شده منظور این نیست که بر سه یا چهار قسمت متساوی یا ترتیب قسمت قسمت باشد بلکه به طور کلی اگر قرآن را درباره مطالب تقسیم کنیم به این سه یا چهار طبقه مطالب یا بیشتر و کمتر تقسیم می‌شود که امام علیه‌السلام می‌خواهد فکر مسلمین را درباره مطالب متنوع و تقسیم موضوعی و تفکیک طبقه‌بندی جلب فرماید که همه بدانند و روی مبانی منظور نزول قرآن تدبر و تفکر و تعقل نمایند و از علوم و فنون ادبی و تربیتی آن بهره‌مند گردند.

آیات قرآن به هم مبتنی و مربوط است

از تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام درباره تفهیم و تفهم از قرآن این است که فرمود قرآن اولش به آخرش مربوط و آخرش بر اولش مبتنی است و آیات آن آیات دیگر را روشن و آشکار و تفسیر و بیان می‌فرماید و اگر آیه‌ای درباره شخصی و قومی که سبب

نزول آن شده باشد و آن فرد یا قوم بمیرند آن آیه نخواهد مرد زیرا یک حکم و دستور عمومی است که برای همیشه از آن می‌توان استفاده کرد - فرمود و لو ان الایه اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم ماتت الایه لما بقی من القرآن شیء ولكن القرآن یجری اوله علی [صفحه ۱۴۶] اخره ما دامت السموات و الارض و لكل قوم آیه یتلونها هم منها من خیر او شر یعنی اگر بنا شود آیه‌ای که در حق قومی نازل شده آن قوم بمیرد آن آیه هم بمیرد یعنی از استفاده بیفتد بنابراین از قرآن چیزی باقی نخواهد ماند زیرا با مردان هر قوم باید قسمتی از قرآن از کار بیفتد و بی‌فایده بماند در حالی که قرآن اولش به آخرش ارتباط دارد و برگشت می‌نماید و مادامی که آسمان‌ها و زمین برقرار است هر قومی از آن آیات می‌توانند بهره‌مند گردند و از تعلیم خیر و شر آن دستور آسمانی استفاده کنند. و شکی نیست که علمای بزرگ و محقق درباره شأن نزول آیات تردید دارند و گویند حکم آسمانی تحقیر و تعظیم نمی‌شود تفریق و جمع آن برای مصالح و منافع عموم مخلوق است.

قرآن دارای همه علوم و راهنما به همه چیز است

عمر بن قیس از حضرت امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا یحتاج الیه الامه الا انزله فی کتابه و بینہ لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شیء حدا و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا. فرمود خدای عالم از هیچ چیزی که مورد احتیاج و نیاز بشر باشد فروگذار نفرموده و هر چه را بشر بدان حاجت داشته در قرآن مجید دلالت فرموده و برای هر چیزی حدی قرار داده و بر آن دلیلی مقرر گردانیده که دلالت بر آن کند و هر کس که از آن حد تجاوز نماید برای او هم حدی مقرر فرموده است.

ثواب تلاوت قرآن

با آنکه از تعلیمات حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) که اولی مؤسس مکتب امامیه و دومی ناشر مکتب جعفری است درباره ثواب اعمال کتابها به همین نام نوشته شده معذک دربارہ ترغیب مردم به تلاوت قرآن از اخباری را که امام پنجم (ع) تعلیم می‌فرماید نقل می‌کنیم. در اصول کافی از عبدالله بن سلمان از حضرت ابی جعفر (ع) روایت نموده که قال (ع) من قرء القرآن قائما فی صلوته کتب الله له بكل حرف مائة حسنه و من قرء فی صلوته جالسا کتب الله له بكل حرف خمسين حسنه و من قرء فی غیر صلوته کتب الله له بكل عشر حسنات [صفحه ۱۴۷] فرمود کسی که قرآن را در نماز ایستاده تلاوت نماید خداوند به هر حرفی صد حسنه به او عنایت می‌فرماید و در حال نشسته اگر تلاوت کنند به هر حرفی پنجاه حسنه و در غیر نماز به هر حرفی ده حسنه خداوند به تالیان قرآن اعطا می‌فرماید. ابو حمزه ثمالی درباره همین حقیقت از آن امام روایت می‌کند که فرموده من ختم القرآن بمکه من جمعه الی جمعه او اقل من ذلک او اکثر و ختمه فی یوم الجمعه کتب له من الاجر و الحسنه من اول جمعه کانت فی الدنيا الی آخر جمعه تکون فیها و ان ختمه فی سایر الامام فکذلک فرمود هر کس قرآن را در مکه از روز جمعه تا جمعه دیگر ختم کند یا کمتر از یک هفته ختم کند خداوند برای او اجر از جمعه اول عمرش تا آخرین جمعه عمرش اجر و حسنه اعطا می‌فرماید و هر روز باشد در همان روزها بهره‌مند می‌گردد و سعد بن ظریف نیز از امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: من قرء عشر آیات فی لیلۃ لم یکتب من الغافلین و من قرء خمسين آیه کتب من الذاکرین و من قرء مائة آیه کتب من القانتین و من قرء مائة آیه کتب من الخاشعین و من قرء ثلاثمائة آیه کتب من الفائزین و من قرء خمسمائة آیه کتب من المجتهدین و من قرء الف آیه کتب له قنطار بز القنطار خمس عشر الف مثقال من ذهب و المثقال اربعة و عشرون قیراطا اصغرها مثل جبل احد و اکبرها ما بین السماء و الارض یعنی هر کس در شب ده آیه قرآن تلاوت کند در زمره غافلین نوشته نمی‌شود هر کس پنجاه آیه بخواند در صف ذاکرین محسوب می‌گردد هر کس صد آیه تلاوت کند از جمله قانتین است هر کس دویست آیه بخواند از جمله خاشعین است هر کس سیصد آیه

تلاوت کند در زمره فایزین است هر کس پانصد آیه بخواند در زمره مجتهدین است هر کس هزار آیه تلاوت کند اجر و ثواب یک قطار بز که هر قطار پانزده هزار مثقال طلا و یک مثقال آن بیست و چهار قیراط است و کوچکترین قیراط آن مانند کوه احد و بزرگترش مثل مابین آسمان و زمین است خواهد برد. در این حدیث عظیم لطیفی هست که بسیار جالب توجه است از آن جمله اینکه هر مسلمان در هر شبانه روز کمتر از ده آیه قرآن تلاوت کند یا تلاوت نکند از غافلین محسوب می‌گردد و غافل محروم از همه مزایای زندگانی و تکامل نفسانی است و پنجاه آیه قرآن آدمی را بر بسیاری از علوم و فنون آگاه می‌سازد و از ذاکرین و متذکرین محسوب می‌شود [صفحه ۱۴۸] و هر کس صد آیه بخواند قهرا به قنوت و خشوع و خضوع در برابر عظمت قرآن خواهد افتاد و سیصد آیه قرآن آدمی را به فوز و فلاح می‌رساند - و پانصد آیه قرآن که آدمی را مجتهد می‌نماید چون در پانصد آیه تمام احکام اسلام بیان شده هر کس بخواند از کلیه فقه اسلام مطلع و مجتهد می‌گردد و هزار آیه که اجر ثوابش ۱۵ قطار است برای آن است که این آیات آدمی را بر طبیعت و ماوراء الطبیعه واقف می‌گرداند و از عناصر و معادن و مواد و موالیذ مطلع می‌گردد و علم و دانش او بر میدان عالم آفرینش که در منظومه شمسی قرار دارد ارزش آن بیش از طلاهای دنیاست. «بز - طلا و نقره‌ای بی‌سکه یا شمش طلا- را گویند یا گوهر و جواهری است که هنوز ناسفته باشد یا فلزی که هنوز آب نشده باشد - و قطار در حدیث پنجاه هزار مثقال طلاست».

طبقه‌بندی قراء

امام محمدباقر (ع) به یکی از شاگردانش فرمود قراء قرآن سه طبقه‌اند: ۱- یک طبقه آنها که قرآن را برای قرب سلاطین و تقرب به آنها فرا گرفته‌اند تا به عنوان تقرب به شاه به حقوق مردم دست تطاول دراز کنند. ۲- کسانی که قرآن می‌خوانند و حروفش را از جهت تجوید حفظ می‌کنند و مفاد و معنایش را فراموش می‌نمایند. ۳- کسانی که قرآن را می‌خوانند که کنوز و معادن و رموز و معانی را دروای دردهای درونی خود قرار دهند و به هدایت و ارشاد قرآن به وسیله نماز و روزه و اطاعت و اجرای احکام اسلام به مقام لایق خود برسند خداوند این طبقه را به سبب همین عبادات و ریاضات به مقام شامخ خود می‌رساند و بلاها را از آنها دفع می‌فرماید.

تکلم قرآن و تجسم اعمال

یکی از مسائل مورد توجه حکماء این است که انسان دارای اراده‌ای است خلاقه و خلاقیت نفس در این نشئه بر حسب مراتب نیروی ایمان و قوت قلب و مقتضیات زمان و مکان و اوضاع و احوال عمل می‌کند و در نشئه آخرت بر حسب مراتب مجردات خلاقیت دارد چنانچه در بهشت ذکر شده است. مصداق این حقیقت این است که قرآن - نماز - روزه عمل خیر در آخرت مجسم می‌شود و به صورتهای فریبنده و جاذب جلب نظر می‌کند و قرآن به سخن می‌آید یعنی سخنان الهی [صفحه ۱۴۹] که اکنون در این عالم به صورت قرآن صامت ساکت است در عالم آخرت به صورت ناطق تجلی می‌کند. این بحث در کلام بسیار مفصل و مشعب است که ما فقط اکنون از تعلیمات امام محمدباقر (ع) استفاده می‌کنیم - حضرت امام باقر (ع) پس از بیان تجلی قرآن به صورتهای مختلفه بر مؤمنین شرح رفتار مردم را با آن ناموس الهی تشریح می‌فرماید - راوی می‌گوید یابن رسول الله آیا قرآن تکلم می‌کند؟ حضرت امام محمدباقر (ع) تبسمی نموده فرمود: روز قیامت اعمال و افعال شما را بر قرآن عرضه می‌دارند پس از آنکه به ساحت دیوان محاسبات حق تسلیم نمایند عرض علی القرآن فیقال له هل رضیت بما صنع بولیک قرآن با صراحت می‌گوید یا رب انی استقل هذا فزده مزید الخیر پروردگارا این بنده تست تو به کارهای او داناتری او در دنیا به قرائت تلاوت و تعلیم و تعلم من مراقبت داشت و رعایت دوستی و دشمنی را می‌کرد تو هم بر خیر او بیافزا. آنگاه می‌فرماید یا سعد «آن کسی که سؤال می‌کند» نه تنها

قرآن به سخن می‌آید نماز هم تکلم می‌کند. رحم الله الضعفاء من شیعتنا انهم اهل تسلیم ثم قال نعم یا سعد و الصلوة یتکلم و لها صورة خدا رحمت کند ضعفای شیعیان ما را که اهل تسلیم هستند و در مراتب علم و دانش و تفکر و تعقل ضعیف می‌باشند و از قدرت و عظمت خداوند بی‌خبرند - نمی‌دانند که نماز هم روز قیامت با آنها سخن خواهد گفت و هل الناس الا شیعتنا فمن لم يعرف الصلوة فقد انکر حقنا ثم قال یا سعد اسمعک کلام القرآن یعنی این مردم جز شیعیان بقیه انکار مقام ما را کرده‌اند و نمی‌دانند که نماز از آنها بازخواست می‌کند و قرآن خود تصریح بر این معنی دارد که می‌فرماید. ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر نماز نهی از فحشاء و منکر می‌کند و ذکر و یاد خدا از آن بزرگتر است آنگاه فرمود فالنهی کلام بالفحشاء و المنکر رجال و نحن ذکر الله و نحن اکبر یعنی کلمه نهی در آیه شریفه مراد کلام و فحشاء و منکر مردان می‌باشد و ذکر خدا ما هستیم که بزرگتر از صلوة می‌باشیم مراد این است که امام برتر و بالاتر از نماز است زیرا آنها هستند که نماز را می‌آموزند و یاد آنها بزرگتر از نماز است حاصل [صفحه ۱۵۰] کلام امام این است که آن کس که قرآن را بخواند و حفظ کند و به کار بندد روز قیامت قرآن به صورت یک مسلمان بسیار با کر و فر و نورانی و با عظمتی بر صفوف مسلمین بری و بحری می‌گذرد و به صورت شهیدی که واصل به مقام خود شده باشد تجلی می‌کند و در هر نقطه‌ای که مرد مسلمانی خدمت به راه دین کرده باشد او را به جمال منور خود بهره‌مند می‌سازد. قرآن در روز قیامت به صورت فرشته زیبایی تجلی می‌کند که مردم می‌گویند آیا نبی مرسل است و پیغمبران گویند فرشته مقرب است آنگاه خطاب می‌شود که نه پیغمبر مرسل و نه فرشته مقرب بلکه تلاوت کننده قرآن است که تمام صفوف بشری آن را زیارت کنند و از مقابل چشمش می‌گذرانند. امام پنجم به یکی دیگر از اصحاب خود می‌فرماید قرآن به صورتی دیگر نمایان می‌شود و او می‌پرسد به چه صورت قال (ع) فی صورة رجل شاحب متغیر ببصره اهل الجمع فیاتی من شیعتنا الذی کان يعرفه و یجادل به اهل الخلاف فیقوم بین یدیه فیقول ما تعرفنی فیقول نعم فیقول القرآن انا الذی اسهوت لیلک و انصبت عینیک الاذی و رجمته بالقول فی الاوان کل تاجر قد استوفی تجارته و انا ورائک الیوم فرمود قرآن به صورت نزار و متغیر و دیگرگون می‌آید - قرآن در نزد کسی که آن را خوانده و احترام گذاشته می‌رود خود را معرفی می‌نماید و می‌گوید تو بودی که در تنها و تاریکی قرآن می‌خواندی و مفاد و مدلول آن را نصب‌العین خود قرار می‌دادی و نزد پیشگاه حق شفاعت او را می‌فرماید

تجسم قرآن به صورت نیکو

قرآن بر حسب خلاقیت نفس مطلقه در قیامت تجسم می‌نماید و به صورت بسیار زیبایی تجلی می‌کند و امام محمد باقر علیه السلام برای تشدید مبانی علاقه و عقاید و ایمان مردم به قرآن و ارتباط نزدیک آنها با سخنان حق جل و علا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی برای ترغیب به قرآن روایت فرموده است قال رسول الله (ص) یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عزوجل فی ما حملکم من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون انی مسئول عن تبلیغ الرساله و اما انتم فتستلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی یعنی ای معاشر قراء قرآن و تلاوت کنندگان آن از خداوند بترسید و پرهیزکار باشید و از آنچه شما را در آن مسئول و موظف فرموده و آن تبلیغ رسالت من است که به شما ابلاغ می‌کنم باید وظیفه خود را در قرآن انجام دهید و آن را تلاوت کنید و به کار [صفحه ۱۵۱] ببندید و نسبت به کتاب خدا و سنت من عمل کنید - من وظیفه خود را نسبت به معرفی این کتاب ابلاغ کردم شما هم در احترام و توقیر و عمل آن به وظیفه خود و قیام او انجام نمائید. آنگاه امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید یجیء القرآن یوم القیمه فی احسن منظور الیه صورة فیمر بالمسلمین روز قیامت قرآن به صورت بسیار جذابی وارد بر اهل محشر می‌گردد که انبیاء می‌گویند از ماست و فرشتگان گویند از طبقه ملائکه است تا از آنها هم می‌گذرد تا به ساحت قرب حق وارد گردد و آنجا از تلاوت کنندگان و خوانندگان تقدیر و شفاعت می‌فرماید

آموختن قرآن

امام محمدباقر علیه‌السلام قبل از هر چیز مردم را به توجه به قرآن و خواندن و فهمیدن و به کار بستن تعلیم فرمود - زیرا منبع علم و دانش و سرچشمه معارف و بینش قرآن است و این کتاب آسمانی است که به منظور تهذیب اخلاق عمومی تمام علوم و فنون معموله بشری را به طریقت بیان فرموده. در اصول کافی از سعد خفاف روایت کرده که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود یا سعد تعلموا القرآن فان القرآن یأتی یوم القیمه فی احسن صوره ینظر الیها الخلق و الناس صفوف عشرون و مائه الف صف ثمانون الف صف امه محمد (ص) و اربعون الف صف من سائر الامم فیاتی علی صف المسلمین فی صوره رجل فلیسلم فینظرون الیه ثم یقولون لا اله الا الله السلیم و الکریم ان هذا الرجل من المسلمین تعرفه بنعته و صفته غیر انه کان اشد اجتهادا منافی القرآن فمن هناك اعطی من البهاء و الجمال و النور ما لم نعطه ثم یاتی علی صف الشهداء فینظر الیه الشهداء ثم یقولون لا اله الا الله الرب الرحیم ان هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته و صفته غیر انه من الشهداء البحر فمن هناك اعطی من البهاء و الفضل ما لم نعطه فرمود ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در روز قیامت در نیکوتر صورتی که مردمان بدان متوجه شوند می‌آید و در قیامت مردمان بر یک صد و بیست صف آراسته می‌شوند و از این جمله هشتاد صف امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند و چهل صف از سایر امتها هستند فرمود قرآن بر چهره مردی مسلمان بر صف مسلمین نمایان می‌گردد چون مسلمانان بر آن چهره فروزان نگران می‌گردند و از دیدن آن چون گل می‌شکفتند و بر وحدانیت خداوند اعتراف می‌نمایند گویند این مرد از همان مسلمانان است که در خواندن قرآن و اجتهاد و کوشش او در قرآن شدیدتر و فزون‌تر بوده و از این جهت است که آن فر و بها و نور جمال عطا یافته است [صفحه ۱۵۲] که ما نیافته‌ایم و از آن بعد بر صف شهداء عبور می‌دهد و شهدا را در آن چهره تابنده نورانی می‌نگرند و می‌گویند خدائی نیست جز خدای مهربان و این مرد از جمله شهداست که این مقام به او اعطا شده.

قرائت قرآن با صدای خوب

سماع طبیعی آن لحن حسنی است که مطبوع باشد و ذوق سلیم آن را بیسندد درباره غنا از نظر فقه اسلام حدودی برای غنا معین فرموده است که ما در جلد دوم کتاب سیدالشهداء علیه‌السلام و کتاب فاطمه زهرا (س) در ذیل احوال حضرت سکینه کبری بنت الحسین علیه‌السلام شرحی از غنا نوشته‌ایم که غنا چیست و کدام غنا حرام است آنچه این جا مورد بحث است اینکه قرائت قرآن با صدای خوش و لحن زیبا پسندیده است نباید قرآن را به لحن ناپسند و صدای منکر خواند - چنانچه مردی کره‌الصوت قرآن می‌خواند مردم از شنیدن صدای او می‌گریختند و سعدی گفت گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق از مسلمانی در اصول کافی و تفسیر صافی از ابوبصیر روایت می‌کند که خدمت حضرت ابی‌جعفر عرض کردم هر وقت قرآن را تلاوت می‌کنم و به آواز خوش بلند قرائت می‌خوانم گمان می‌کنم شیطان می‌آید با من سخن می‌گوید که برای نشان دادن صدای خوش خود بلند می‌خوانی و بریا تلاوت می‌کنی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود یا با محمد اقرأ قرأتاً ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقران صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا فرمود ای ابو محمد قرآن را ما بین دو قرائت تلاوت کن نه آنکه صدای خود را بلند کن که دیگران را خبردار کنی نه چندان آهسته بخوان که اهل و عیال تو مستفیض نشوند بلکه صدا را به حد وسط بدار و قرائتی با ترجیع صوت بخوان که خدای تعالی صدای نیکو را دوست دارد و صوت تلاوت قرآن اگر با ترجیع باشد پسندیده است چنانچه حضرت سجاد علیه‌السلام چنان قرآن تلاوت می‌فرمود که همه را حیران و مجذوب می‌ساخت در حدیث دیگر است که فرمود و کان ابوجعفر (ع) احسن الناس صوتا حضرت امام پنجم از تمامت مردمان در قرائت قرآن در صوت و صدا نیکوتر تلاوت می‌فرمود امام پنجم از جدش رسول الله نقل می‌فرماید که فرمود لکل شیء حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن برای

هر چیزی یک زیب و زینتی هست و زینت قرآن صدای پسندیده‌ای است که تلاوت نماید [صفحه ۱۵۳] مرحوم فیض در تفسیر صافی می‌نویسد آنچه از اخبار مستفاد می‌شود تغنی و ترجیع در قرائت قرآن جایز است و بلکه مستحب است که قرآن با ترجیع خوانده شود و باید بسی فرق و بسیار امتیاز گذاشت بین تغنی به لهو و لعب با تلاوت قرآن با صوت حسن و درست استفاده از صفات به جای خود می‌باشد مثلا حلم به جای خود و غضب به جای خود اجرا شود.

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر قرآن

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در قسمت اعظم علوم اسلامی تعلیمات و آموزش عمیق و دقیقی آموخت که به همین جهات آن بزرگوار را مؤسس علوم اسلامی و مخصوصا فقه و اصول فقه گفته‌اند - که بیان همه آن مطالب در یک جلد غیر میسر است و ناگزیر ما در هر فصل به یکی دو حدیث و دو درس علمی از آن حضرت اکتفا می‌کنیم.

درس تفسیر از بیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

در اینکه تفسیر قرآن به شخصیت علمی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌رسد هیچ سخنی نیست زیرا او اعلم خلق و باب مدینه علم بود - و تفسیر ابن عباس و سایر روایات حدیث همه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد که او راسخ در علم و نفس خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و حضرت امام محمدباقر آن تفسیر را یک به یک و آیه به آیه برای اصحابش پس از هشتاد سال بیان فرموده در اصول کافی از جابر روایت نموده‌اند که حضرت ابی جعفر فرمود. ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله كما انزل الا کذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله الا علی بن ابیطالب و الائمه من بعده علیهم السلام یعنی جز دروغگویان کذاب هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن را به آن نحو که نازل شده جمع کرده باشد مگر علی بن ابیطالب و فرزندانش که ائمه معصومین (ع) می‌باشند. جابر روایت کرده که فرموده ما يستطيع احد ان یدعی ان عنده جميع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء یعنی هیچ کس استطاعت ندارد که دعوی کند از ظاهر و باطن قرآن باخبر است مگر ائمه معصومین و خاندان رسالت که خزانه‌دار علم الهی و معدن حکمت سبحانی هستند آنها راسخون در علم می‌باشند. شکی نیست که هیچ کس در جهان بشریت قادر به این دعوی نیست که بگوید علوم قرآن را در ظاهر و باطن می‌داند مگر پسر ابیطالب که فرمود صلونی قبل ان تفقدونی فرمود ان من علم ما اوینا تفسیر القرآن و احکامه و علم تغیر الزمان و حدثانه [صفحه ۱۵۴] اذا اراد الله بقوم خیرا اسمعهم و لو اسمع من لم یسمع لولی معرضا کان لم یسمع ثم امسک هنیئته ثم قال و لو وجدنا اوعیة او مستراحا لقلنا و الله المستعان فرمود از علمی که به میراث از رسول خدا به ما رسیده تفسیر قرآن و احکام شریعت است و علم به تفاسیر زمان و حوادث آن است - فرمود چون خدای تعالی برای قومی ابواب خیری بگشاید قرآن را به آنها می‌شنوید و ندای حق را به گوش آنها می‌رساند مگر کسی که گوشش شایسته شنوائی نباشد حضرت فرمود اگر ما یک گوش شنوا و استعداد لایق و ظرفیت کافی می‌دیدیم بیش از آنچه که تاکنون به آنها آموخته‌ایم می‌آموختیم - و از این عبارت معلوم می‌شود که ائمه معصومین و مخصوصا حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به علم تفسیر و احکام قرآن علم حوادث جهان و علوم و فنون اسلام عالم و عارف بوده‌اند و نمونه بارز آن علمی است که تعلیم فرموده‌اند. عیاشی نقل می‌کند که فرمود هر وقت به قرآن توجه کردید که احوال نیکوکاران را دریابید خواهید دید کسانی که در قرآن نامشان به نیکی برده شده ما اهل بیت عترت هستیم و هر کس را به بدی یاد کرده آن دشمنان ما هستند و عطف توجه به این معنی اثبات می‌کند که قرآن مجید بهترین کتاب مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان آنهاست

از اهم مسائل اسلام این است که جمعی ساده لوح گمان کرده‌اند هر کس قرآن را می‌فهمد و تفسیر آن را می‌داند و می‌تواند بگوید - در حالی که این حقیقت در سایر علوم و کتب هم ممنوع است زیرا علماء و حکماء و مریدان عالم اتفاق دارند که یک محصل و دانشجو خواه مبتدی یا منتهی کتابی را بدون معلم نمی‌تواند درک کند و معلم بی کتاب نیز نمی‌تواند تدریس کند - این از سنن آسمانی است که باید هر مربی آداب را بداند تا بتواند بیاموزد - قرآن نیز مشمول این سنت است که بدون شک فهم قرآن بدون مبین و مفسری که علم را از سرچشمه و معلم شدیدالقوائی گرفته باشد میسر نیست و کسانی هم که دعوی می‌کنند بدون قرآن تعلیمی بدهند آنها هم به خطا رفته‌اند زیرا قرآن آخرین کتاب آسمانی و محکمترین قانون بشری است که دارای محکمت و متشابهات است و کتابی است که در تعریف آن گفته شد کتاب احکمت آیاته - کتاب عزیز حکیم - و کتاب علی حکیم است و به غیر از راسخون در علم کسی را مجال بیان تعلیم آن نیست. [صفحه ۱۵۵] حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام به محمد بن سالم فرمود برخی از مردم از قرآن دم می‌زنند در حالی که علم قرآن ندارند و این آیه را تلاوت فرموده هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویل و ما یعلم تأویل الا الله یعنی اوست کسی که قرآن را بر تو فرستاده که مقداری از آن دارای نشانه‌های محکم و متقن است که آیه‌های مفصل و مبین در لفظ و معنی می‌باشد که آن آسان است و مقداری از آن متشابهات است که احتمال معانی مختلف می‌دهد که روشن و آشکار نیست و فهم این آیات درخور استعداد راسخون در علم است که از سرچشمه علم الهی سیراب شده باشند که در باب «محکم و متشابه» کتبی نوشته شده است که تأویل آن را جز خداوند و تربیت شدگان مکتب ربوبی کسی نمی‌داند و آنها ائمه معصومین می‌باشند که در علم راسخ و ثابت می‌باشند آنگاه حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مثالها از قصص انبیاء و احکام برای بیان محکم و متشابه تعلیم شاگردان خود می‌فرماید.

بطون قرآن

فقال (ع) یا جابر ان للقران بطناً و للبطن بطن و ظهراً و للظهر ظهر یا جابر و لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الایه لیكون اولها فی شیء و اخرها فی شیء و هو کلام متصل یتصرف علی وجوه. وقتی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نکاح سؤال کردند مفصل انواع نکاح را بیان فرمود و حدود زانی و زانیه و عواقب آن و محاسن نکاح دختران مصون از آلودگی را کاملاً تشریح فرموده و آیاتی که درباره حدود زن و مرد در ازدواج مقرر شده همه را تعلیم فرمود آنگاه از طریقه فهم تفسیر قرآن پرسیدند فرمود ای جابر قرآن باطنی دارد و باطن آن نیز باطنی دارد و ظاهر آن نیز ظاهری دارد فرمود ای جابر هیچ چیز مشکلترا از فهم قرآن برای عقول مردم نیست زیرا بسیار آیاتی هست که آغازش در یک موضوع و پایانش در موضوع دیگر و آیه پیوسته‌ای که تفسیر و بیان می‌کند آیه دیگری که در سابق نازل شده. و در پاسخ حمران بن اعین فرموده «ظهر القرآن للذین تنزل فیهم و بطنه للذین عملوا بمثل اعمالهم» یعنی ظاهر قرآن برای کسانی است که درباره آنها نازل شده و سبب شأن [صفحه ۱۵۶] نزول می‌باشند و باطنش برای کسانی است که عمل می‌کنند به قرآن مانند کسانی که در همان عصر قرآن عمل می‌کردند. منظور این است که ظاهر قرآن آن روز عمل می‌شده و باطنش امروز و باطن باطنش فردای دنیای آینده عمل می‌گردد. فضیل بن یسار از تفسیر قرآن پرسید به او فرمود «ما فی القرآن آیه الا اولها ظهر و بطن و ما فی الاوله حد و لکل حد مطلع» - یعنی در قرآن هیچ آیه‌ای نیست جز آنکه برای آن ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر اینکه برای آن حدی است و برای هر حدی مطلعی است و چون از حدود تأویل و مطلع و مقطع آن سؤال کرد فرمود ظهره تنزیله و بطنه تاویل ظهersh تنزیل قرآن و بطنش تأویل آن است که از آن تأویل بعضی گذشته و بعضی هنوز نگذشته است فرمود حال قرآن چون آفتاب درخشان است و یا مانند قمر و ماه است که هر وقت پرتو و اشعه او اثری دارد و تأویل آن را جز راسخون در علم نمی‌دانند. امام علیه‌السلام در این بیان می‌فرماید تأویل قرآن آن مطالبی

است یا آن اختراعاتی است و آن حوادث و صناعاتی است که قرآن خبر داده و بعد آشکار می‌گردد یا اخباری است که پس از مکتب جعفری به ظهور رسیده یا به ظهور می‌رسد - و مطلع قرآن اشعه تابان او برای تنویر افکار و قلوب جهانیان است و از ناصیه قرآن ناطق پرتوافکن می‌گردد.

قرآن شامل چهار چیز است

در تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرش چنین روایت کرده که فرمود قرآن شامل چهار موضوع است - عبارت - اشارت - لطافت - حقیقت. اما عبارت برای مردم عوام است - اشارت برای خواص است لطایف مخصوص اولیاء است و فهم حقایق قرآن درخور انبیاء است. مرحوم فیض این بیان را تفسیر می‌کند می‌گوید هر معنی از معانی قرآن یک روح و حقیقتی دارد و یک صورت و قالبی و گاهی می‌شود که یک حقیقت در صور متعددی جلوه می‌کند و یک روح معنی در قالب الفاظ مختلفی تجلی می‌نماید که الفاظ برای معانی و قالب برای حقیقت راهنما می‌گردد. مثلاً لفظ قلم وضع شده برای آلت نوشتن خواه آن آلت از نی یا آهن - یا مو - فلز [صفحه ۱۵۷] دیگر باشد و توجهی به نقش و صور آن نمی‌شود و لوح از جنس کاغذ یا سنگ یا فلز است در حالی که حقیقت لوح آن نقوش و صور عالم موجود است و همان قلم قدرت کامله الهیه است - و مراد وجود مقدس الهی است که به اراده حق جلا- و علا- قلم و لوح و سایر این معانی به وجود می‌آید - چنانچه در قرآن تصریح فرموده علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم و این قلم گوهر ذات انسان است که دارای روح است. مثال دیگر میزان است که بر حسب ظاهر ترازو است سنجش است و در باطن و حقیقت و روح‌النفس آن وجود مقدس امیرالمؤمنین است و بدان همه چیز سنجیده می‌شود و هر چیز میزانی دارد که محتوی همین حقیقت است.

تعریف قرآن

اسماعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که قرآن را چنین تعریف فرموده. «ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صلی الله علیه و آله فختم به الانبیاء فلا نبی بعده و انزل علیه کتابا فخرم به الکتب فلا کتاب بعده احل فیه حلالا- و حرم حراما الی یوم القیمه فیه شرعکم و خبر من قبلکم و بعدکم و جعله النبی علما باقیما فی اوصیائه فترکهم الناس و هم الشهداء علی کل زمان و عدلوا عنهم ثم قتلوهم و اتبعوا غیرهم و اخلصوا لهم الطاعة حتی عاندوا من اظهر ولایه و لاه الامر و طلب علومهم قال الله سبحانه و نسوا حظا مما ذکرنا به و لا تزال تطلع علی خائنه منهم و ذلک انهم ضربوا بعض القرآن ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم یظنون انه الناسخ و احتجوا بالمتشابه و هم یرون انه المحکم و احتجوا بالخاص و هم یقدرون انه العام و احتجوا باول الایة و ترکوا السبب فی تاویلها و لم یظنوا الی ما یفتح الکلام و الی ما یختمه و لم یعرفوا موارد و مصادر اذ لم یأخذوه عن اهله فضلوا و اضلوا و اعلموا رحمکم الله انه من لم یعرف من کتاب الله عزوجل الناسخ من المنسوخ و الخاص من العام و المحکم من المتشابه و الرخص من العزائم و المکی و المدنی و اسباب التنزیل و المبهم من القرآن فی الفاظه المنقطعه و المؤلفه و ما فیه من علم القضاء و القدر و التقدیم و التأخیر و المبین و العمیق و الظاهر و الباطن و الابتداء من الانتهاء و السئوال من الجواب و القطع و الوصل و المستثنی منه و الجاری فیه و الصفه لما قبل مما یدل علی ما بعد و الموکد فیه و المفضل و عزائم و رخصه و [صفحه ۱۵۸] مواضع فرائضه و احکامه و معنی حلاله و حرامه الذی هلک فیه الملحدون و الوصول من الالفاظ و المحمول علی ما قبله و علی ما بعده فلیس بعالم بالقرآن و لا- هو من اهله و متی ما ادعی معرفته هذه الاقسام مدع بغیر دلیل فهو کاذب مراتب مفر علی الله الکذب و رسوله و ماویه جهنم و بس المصیر» یعنی خداوند حبیب خود محمد (ص) را به ختم نبوت برگزید و پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد و برای او کتابی به نام قرآن نازل کرد که قرآن خاتم کتب آسمانی است و بعد از قرآن کتابی نازل نخواهد شد در قرآن

احکام حلال و حرام تا قیامت ثبت و ثابت و برقرار فرمود و احکام شریعت و راه طریقت و اخبار و قصص پیشینیان و خبر از آیندگان گذشته و آینده همه را نقل فرمود و پیغمبر خدا (ص) این قرآن کریم را در میان اوصیاء خود هم‌دوش با عترت به نام ثقلین قرار داد و مسلمین را توصیه به خواندن و فهمیدن و به کار بستن قرآن فرمود ولی مردم آنها را فرو نهاده باز گذاشتند از آنها روی برتافتند و پشت بر آنها نمودند در حالی که آنها یعنی قرآن و عترت در هر عصر و زمان شاهد و شهید هر چیز هستند و امت به این هم قناعت نکردند به خون آنها دست رنگین ساختند و تابع و پیرو دشمنان آنها شدند و به دربار هر کس دعوت نمود گرد آمدند و از یاوران آنها شدند و از حقایق عالم دین و معارف اسلام دور و محروم ماندند. چنانچه در خود قرآن اشاره شده که با آن که در تورات خلق را به اطاعت آخرین پیغمبر راهنمایی فرموده یهود فراموش کردند و خیانتی نمودند - امام محمدباقر (ع) اضافه فرمود که عدم اطاعت اوصیاء و مطاوعت مخالفین برای این بود که آنها می‌خواستند آیات قرآن را به آیات دیگر درک کنند یعنی متشابهات را چون محکومات قیاس نمایند و بدین جهت گمراه شدند چه قرآن انواع صور مختلفی دارد که باید با تعلیمات ما مدارج و مراتب معانی مختلفی آن را بفهمند و عجیب‌تر آنکه آنها در این گمراهی احتجاج هم کرده و اصرار بر نادانی خود نموده‌اند و ناسخ را با منسوخ و عام را با خاص اشتباه کرده و به تصورات باطل خود احتجاج می‌کنند و سبب تأویل و علت و اسباب تنزیل را فراموش کرده‌اند می‌فرماید این طبقه نادان متشابه را محکم شناخته و به خاص احتجاج می‌کردند به گمان آنکه عام است افتتاح و اختتام کلام را نمی‌شناختند و موارد و مصادرش را نمی‌دانستند و معتقد به علمای راسخون در علم نبودند خودشان هم گمراه بودند و هم پیروان خود را گمراه کردند - و خلقی را به ورطه گمراهی و هلاکت انداختند. [صفحه ۱۵۹] امام محمدباقر علیه‌السلام پس از بیان این حقایق فرمود خداوند رحمت کند شما را که هر کس در کتاب خدا و آیات قرآن ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از متشابه و رخص را از عزایم و آیات نازل در مکه را از آیات نازل در مدینه و اسباب تنزیل و کلمات مبهمه قرآن را که در بعضی از الفاظ منقطعه و برخی مؤلفه است و نیز آنچه در قرآن به علم قضا و قدر مربوط است و آیات و کلماتی که به عللی تأخیر و تقدم دارد و مبین و عمیق و ظاهر و باطن را و ابتداء را از انتها و سؤال و جواب و فصل و وصل و مستثنی منه و غیره را بداند که از چه چیز استثناء شده مثلاً- باید بداند جاری در چیست و مستثنی متصل است یا منقطع موجب است یا منفی در کلام موجود است یا محذوف مستثنی از جنس مستثنی منه است یا نیست مستثنی محذوف است یا مفروغ - بر حسب اقتضاء خواهش عامل است و شرطش این است که در کلام نفی باشد و در اثبات هم وارد شده است و باید بداند که فلاحن صفتی که برای ماقبل نمی‌ماند دلالت بر مابعد دارد و همچنین مؤکد منه و مفصل را و عزائم قرآن و رخص آن را و فرایض و احکام آن و معنی حلال و حرام آن که ملحدین به سبب ترک آن هلاک گردیدند و همچنین الفاظی که برای وصول و یا الفاظی که ماقبل و مابعدش محمول می‌شود اگر این سلسله معارف و علوم قرآن را نداند او را عالم قرآن نمی‌توان گفت و اهل قرآن و قضاوت و فتوی در مطالب قرآن نباید شمرد و آنها که بدون دلیل و علم و اطلاع مدعی دانش قرآن هستند دروغگو و مرتاب بر خدا و رسول افترای کذب نموده و جای چنین مدعیانی در جهنم است. با این بیان کافی و شافی که هر کلمه‌اش فصلی از علم ربانی از دانش بر روی علماء و دانشمندان می‌گشاید معلوم می‌گردد که قرآن به این سادگی که ما متصور می‌کنیم نیست همان طور که پیغمبر خاتم النبیین در علم و دانش و معرفت بر تمام انبیاء عظام برتری و رجحان دارد قرآن نیز بر تمام کتب آسمانی به سبب جامعیت و اتقان و استحکام عظمت و فضیلت دارد زیرا قرآن متضمن تمامی احکام حلال و حرام و دارای روح کلی کلیه کتب آسمانی است قرآن مناہج شریعت و مصالح امور عامه خلق را محتوی و مشمول است که تا ابدالدهر شمع فروزان بلکه آفتاب درخشان آسمان هدایت و ارشاد است و بدین لحاظ خدای قرآن بشر را به جبل‌المتین قرآن در طلب علم و معرفت و تعقل و تفکر و سیر در عالم بزرگ وجود مکلف فرموده است و در اوامر و نواهی قرآن تأکید و ترغیب و تحریض فرموده تا ابواب رستگاری [صفحه ۱۶۰] و فوز و فلاح به سوی مردم باز شود چنانچه در کتاب مکتب اسلام قریب چهارصد موضوع از اوامر و نواهی قرآن را که هر یک یک اصل مهم تربیتی و

تهذیب نفسانی است نقل کرده‌ایم و یقیناً به تبعیت از قرآن برای وقوف به اسرار و رموز آن در علم و طمأنینه عامل مؤثری است تا به حقایق و روح‌الیقین برسد و به همین جهات علمی بوده که تصریحاً فرمود افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و یا می‌فرماید «و نزلنا علیک القرآن تبیانا لكل شیء» و باز می‌فرماید «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» و باز می‌فرماید لعلمه الذین یتستنبطونه منهم که همه دلیل بر معانی وسیع عالم الفاظ و معانی است و به جز راسخون در علم که دارای کتابت زکاء و زرنگی هستند درک حقایق آن را نمی‌نمایند. و در احادیث اهل بیت مسلمین را به دقت در درک حدیث و انطباق آن با قرآن توصیه فرمود اذاجائکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحایط یعنی اگر حدیثی از ما شنیدید آن را با قرآن مقابله کنید در صورت توافق بپذیرید و در صورت تخالف به دیوار زده از آن در گذرید و باز فرمود القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه اگر دارای تأویل نیست چگونه می‌فرماید و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود الا ان یؤتی الله عبدا فهما فی القرآن باید خداوند بنده خود را به فهم قرآن هدایت کند و از نور ربانی بر قلبش بتابد تا قرآن را بفهمد و نیز فرموده من فهم القرآن فسر به جمل العلم هر کس قرآن را بفهمد همه علوم را فهمیده که معلوم می‌شود قرآن دارای همه علوم است و ما درباره این معنی لطیف در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان مفصلی شرح داده‌ایم حضرت امیرالمؤمنین درباره پهناوری معارف قرآن می‌فرماید لو شئت لا وقرن سبعین بعیرا من تفسیر فاتحه الكتاب اگر بخواهم از همان تفسیر فاتحه الكتاب باز هفتاد شتر را در حال اختصار می‌نویسم. ابوالدرداء گفته است لا یفقه الرجل حتی یجعل للقرآن وجوها از قرآن چیزی نخواهند فهمید مگر آنکه در وجوه قرآن یعنی همین علومی که امام باقر علیه‌السلام بیان فرموده توجه داشته باشد و برخی از علماء گفته‌اند لكل آیه سبعون الف فهم و ما بقی من و هما اکثر هر آیه از آیات قرآن هفتاد هزار درجه فهم و ادراک دارد و این مقدار کثیر از فهم قلیل قرآن است و دیگری گفته القرآن یحوی سبعة و سبعین الف علم و مأتی علم قرآن حاوی هفتاد و هفت هزار علم است و باز هم جا دارد که علم و دانش بیاموزد که این جمله عدد کثیر است و برای [صفحه ۱۶۱] هر کلمه ظاهر و باطن و حد و مطلع و مقدار و مقطع و مبتدا و خبری است و ابن عباس گوید من اراد علم الاولین و الاخرین فلیشور القران یعنی بیحث عن علمه هر کس بخواهد از علوم اولین و آخرین واقف گردد با قرآن مشورت کند و بحث علمی نماید و باید لطیفه را گفت علم اولین و آخرین در صفات و افعال حق ظاهر و هویداست و قرآن نماینده ذات و صفات جلال و جمال حق است همانطور که برای ذات و صفاتش حدی نیست برای علوم قرآن هم حدی نیست و چون این علوم در قرآن صامت و قرآن ناطق همدوش قرار گرفت همان طور که هیچ کس از معلم بدون کتاب و از کتاب بدون معلم نمی‌تواند استفاده کند قرآن هم بدون مراجعه به اهل بیت عترت که مفسر قرآن هستند درک نگردد و لذا فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض که قرآن و عترت همدوش با هم پیش بروند تا سر حوض کوثر بر پیغمبر نازل گردند.

تفسیر امام محمد باقر علیه السلام

شیخ مفید به اسناد خود از معاویه بن عمار دهنی نقل می‌کند که اهل ری به امام محمد باقر (ع) نوشتند تفسیر این آیه چیست؟ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مراد از اهل ذکر کیست که باید از او مسائل خود را پرسیم فرمود نحن اهل الذکر ما اهل ذکر هستیم که باید در تحت تعلیم و تربیت ما قرار بگیریید تا موفق شوید نگارنده گوید قرآن چند نام دارد یکی ذکر است و اهل ذکر ائمه معصومین هستند که مفسر و مبین قرآن می‌باشند آنها راسخین فی العلم و اهل ذکر و واقف به سرایر علوم قرآن هستند که هر کس بخواهد علم و دانش فرا گیرد جز از راه باب مدینه علم نمی‌تواند دانشمند گردد شیخ رازی پرسید اهل ذکر کیانند محمد بن مقاتل که از علماء بوده گفت اهل ذکر علماء هستند زیرا بزرگترین علماء محمد بن علی باقرالعلوم است و او اهل ذکر می‌باشد حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام پس از تربیت اخلاقی اصحاب و شاگردان خود شروع به تعلیم علوم و فنون اسلامی فرمود و آغاز

آن از توحید و مخصوصاً قرآن بود سپس بسیاری از آیات قرآن را تفسیر فرمود و ما از این جهت که چه آیاتی تفسیرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است چندین آیه از جمله آن آیات را نقل می‌کنیم بیش از چهل آیه درباره رسالت پیغمبر منضم به ولایت علی و سی آیه در ولایت و دوستی و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر فرموده است تفاسیر در توحید با استدلال از آیات و اخبار و احادیث نبوی [صفحه ۱۶۲] تفاسیر در نبوت و احتجاج با مخالفین در نبوت عامه و خاصه تفاسیر در ولایت امیرالمؤمنین که بیش از چهارصد آیه را تفسیر به وجود مقدس او فرموده تفاسیر در حق ائمه (ع) که آنها ملجأ و منبع علم و فضیلت و شفاعت هستند تفاسیر در آفرینش و احکام - در خلقت و بداء و مرگ و حشر و نشر و قیامت. تفاسیر در اخلاق و آداب و تربیت عمومی و صفات فاضله که علت غائی دین است. اینها تفاسیری است که در کتب مربوطه مانند اصول کافی و تهذیب و استبصار و وافى و بحار و کتب تفسیر مخصوصاً صافی و غیره ضبط شده است که نقل همه آنها موجب اطاله بیان است. در کتاب شرح زندگانی حضرت امام زین العابدین علیه السلام آیاتی را که تفسیرش فقط از آن حضرت است نقل کردیم و اکنون هم مقداری از تفسیر آیات امام محمد باقر را نقل می‌کنیم و بقیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر و حضرت ثامن الحجج روایت شده که اگر آیات تفسیر شده هر یک جدا جدا مبوب و منظم نقل شود یک دوره تفسیر ائمه کامل خواهد شد - و این نکته را هم باید گفت که تفسیر قرآن از حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین نقل و روایت شده و خود آن حضرت هم علاوه بر جمع قرآن به ترتیب نزول آیات تفسیری خود مرقوم فرموده که در دست نیست مگر آنچه ابن عباس و سایر رواه از آن حضرت نقل کرده‌اند و در فاصله زمان از سال ۴۰ شهادت امیرالمؤمنین تا سال ۲۶۰ زمان حضرت امام حسن عسکری که خود آن حضرت هم تفسیری بر قرآن نوشته‌اند که مقداری از آن به نام آن حضرت طبع شده است. و هر یک از ائمه مقداری از آیات را بر حسب مقتضیات مخصوصاً اصول عقاید و تحکیم مبانی ایمان و یا فروع، مسائل فقهی از عقاید و قوانین و اخلاق و اجتماعیات و غیره تفسیر فرموده‌اند که هر یک از آن مبانی بابتی از علم و معرفت است. اکنون آیاتی چند را که تفسیر آن اختصاصاً از آن حضرت است نقل می‌کنیم. ۱- تفسیر آیه فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون به نقل یحیی بن مشاور در اصول کافی فرمود هو و الله علی بن ابیطالب علیه السلام و در نسخه‌ای هم و الله نوشته که مقصود از مؤمنون پس از رسول الله علی بن ابیطالب است. ۲- تفسیر آیه قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده ام الكتاب یعنی [صفحه ۱۶۳] بگو کافی است خداوند که در میان من و شما شاهد باشد آن کسی است که علم کتاب نزد او است آنگاه فرمود ایانا عنی و علی اولنا و افضلنا و خیرنا بعد النبی (ص) یعنی آن کس که علم کتاب نزد او می‌باشد ما هستیم و علی بن ابیطالب علیه السلام اول ما و افضل ما و بهتر از ما پس از پیغمبر می‌باشد. ۳- تفسیر عم یتسائلون عن النبأ العظیم به نقل کلینی در کافی از محمد بن فضیل از ابو حمزه روایت شده که پرسیدند از خبر عظیم فرمود «ذلک الی ان شئت اخبرتهم و ان شئت لم اخبرهم» یعنی این است خبر عظیم ما هستیم که اگر بخواهیم هر خبری را بگوئیم می‌دانیم و بخواهیم خبر نمی‌دهیم ولی بدان که مراد از نبأ عظیم امیرالمؤمنین است که بزرگتر از او کسی نیست. فیض در تفسیر صافی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت فرموده که در ذیل همین تفسیر فرموده یا علی انت حجة الله و انت باب الله و انت الطريق الی الله و انت النبأ العظیم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی که مؤید همین تفسیر امام محمد باقر علیه السلام می‌باشد. ۴- تفسیر انما انت منذر و لكل قوم هاد علامه مجلسی در بحار الانوار از برید عجلای از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود منذر رسول خدا و هادی علی مرتضی می‌باشد و در هر زمان هادی و پیشوا و مقتدائی باید باشد که تا ساعت آخر قیامت باقی و برقرار است - و ابو حمزه ثمالی روایت کرده که فرمود دعا رسول الله (ص) بطهوره فلما فرغ اخذ بید علی (ع) فالزمها یده ثم قال انما انت منذر ثم ضم یده الی صدره و قال لكل قوم هاد ثم قال یا علی انت اصل الدین و منار الایمان و غایة الهدی و قائد الغر المحجلین اشهد بذلک یعنی رسول خدا آبی طهارت خواست و چون وضو ساخت دست علی را گرفت فرمود یا علی توئی منذر و بعد دست به سینه نهاد فرمود برای هر قومی هادی می‌باشد و تو اصل دین و فروغ ایمان و پایان هدایت و پیشرو نمازگزاران و

پرستندگانی که من بر آن گواهی می‌دهم. ۵- تفسیر آیه و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم فرمود آیه چنین نازل شد و ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این آیه چنین نازل شده. ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها و کان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی (ع) فامنوا خیرا لکم و ان تکفروا بولایة [صفحه ۱۶۴] علی فان الله ما فی السموات و ما فی الارض محمد بن فضیل باز از ابوحمزه روایت می‌کند که حضرت ابی‌جعفر فرموده فابی اکثر الناس بولایة علی (ع) الا کفورا یعنی بسیاری از مردم از ولایت علی علیه‌السلام سرباز زدند. ۶- و در آیه قل الحق من ربکم «فی ولایة علی علیه‌السلام» فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین آل محمد نارا احاط بهم بگو حق از جانب پروردگار شماست در ولایت علی بن ابیطالب و من به مضمون آن عمل می‌کنم نه به هوای نفس پس هر که بخواهد بگردد و هر که نخواهد کافر است و ما برای ستمکاران آل محمد آتشی مهیا ساخته‌ایم که آنها را احاطه خواهد کرد. ۷- تفسیر آیه فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کتتم به تدعون. یعنی چون ببیند که روسیاهی بار آورده‌اند - مؤمنین خواهند گفت این اثر همان کفران نعمت است حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده - و اضافه فرموده که عملوا ما عملوا یرون امیرالمؤمنین فی اغبط الاماکن لهم فیسىء و جوههم و یقال لهم هذا الذی کتتم به تدعون الذی انتحلتم اسمہ یعنی می‌کردند آنچه می‌کردند دیدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بهترین اماکن است و آنها روسیاه هستند گفته می‌شود این نتیجه مطلوب شما به کفران ولایت علی است. فلما رأوا مکان علی من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله مدارج رفیع و مقام بلند علی را دیدند از روی حسد و کینه و بغض فضیلت او را تکذیب کردند تا روسیاه شدند. این روایت را در تفسیر این آیه چندین نفر از روات مانند فضیل بن یسار و ابوحمزه ثمالی و غیره نقل کرده‌اند. ۸- تفسیر و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم در تفسیر صافی و جلد هشتم بحارالانوار دنباله آیه را هم نقل کرده که می‌فرماید ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا فما قضیت و یسلموا تسلیم [صفحه ۱۶۵] یعنی اگر این منافقان به انکار فضیلت تو بر خود ستم کردند از تو شفاعت برای طلب مغفرت نمودند و تو برای آنها شفاعت نمودی و دانستند که خدای عالم شفاعت پذیر و آمرزنده است ولی به خدای تو سوگند ایمان نخواهند آورد مگر تو درباره آنها حکم و قضاوت فرمائی اگرچه آن حکم علیه نفوس آنها باشد ناگزیر تسلیم حکم تو خواهند شد حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید این آیه درباره امیرالمؤمنین و اختلافی که درباره ولایت او نمودند نازل شد و مشاجره مخالفین به تسلیم آنها منتهی گردید. ۹- تفسیر آیه هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا (بولایة علی (ع)) قطع لهم ثیاب من نار در اصول کافی از محمد بن فضیل روایت می‌کند که حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود مراد دشمنان علی بن ابیطالب هستند که به جرم کفران ولایت او لباس آتشین دربر خواهند نمود. ۱۰- تفسیر الذین ظلموا می‌باشد که ابوحمزه از امام پنجم روایت می‌کند که فرمود حقیقت این است. «فبدل الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون» یعنی آنها که نعمت خدا را نعمت نموده و عدل را به ظلم مبدل کردند و در حق آل محمد ستم نمودند و سخنی گفتند غیر از آنچه خدا فرموده بود و خلاف آنچه در حق آنها نازل شده بود آنها فاسق شدند. ۱۱- و همچنین در تفسیر آیه «فکلما جائکم محمد بما لا- تهوی انفسکم بموالاة علی فاستکبرتم ففریقا من آل محمد کذبتم و فریقا تقتلون» مردمی که به آل محمد تکبر ورزند دسته از اولاد آنها را تکذیب نمودند و دسته‌ای را کشتند به عذاب الهی مبتلا خواهند شد. ۱۲- تفسیر سوره نور است که فرمود. الله نور السموات و الارض مثل نوره «فهو محمد» فیها مصباح «و هو العلم» فی زجاجة «فزعم ان الزجاجة امیرالمؤمنین علیه‌السلام و علم نبی الله عنده» مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فی زجاجة کانها توقد من شجرة مبارکة زیتونه لا شرقیة و لا غربیة «یعنی لا یهودیة و لا نصرانیة» یکاد زیتها یضییء و لو لم تمسسه نار نور علی نور - «یکاد العالم من آل محمد یتکلم بالعلم قبل ان یسئل عنه» [صفحه ۱۶۶] فرمود خدا نور آسمانها و زمین

است و مثل اعلاى نور او محمد است و مراد از مصباح علم اوست در زجاجه که مراد از زجاجه سینه علی بن ابیطالب است که از شجره مبارکه اصل نبوت فروغ گرفته و پرتوافکن گردیده و آن نور نه شرقی است یعنی نه مانند یهود است در مادیت و نه چون نصاری در رهبانیت - که نور علی نور تو و ولایت در نور نبوت و به عکس است که عالم افروز گردیده و عالم وجود و آفرینش از علم آل محمد بهره‌مند خواهند شد و از فروغ دانش او که در سینه علی است روشن ضمیر خواهند گردید. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیش از چهارصد آیه را که در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شد بیان فرموده است.

مسلمین امت وسط هستند

و كذلك جعلناکم امهً وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً قرار دادیم شما را امت وسط با واسطه یا میانه جماعت انبوه بشر تا شاهد بر عالمیان باشید و پیغمبر خدا شاهد اعمال و اندیشه و کردار شما می‌باشد. شبه جزیره عربستان به منزله قلب عالم اسلامی است یا میانه ممالک آسیائی و مرکز خاورمیانه است یا از این جهت که ملت اسلام از مادیت صرف و رهبانیت و روحانیت صرف مصون و معتدل است و میانه‌رو و مقتصد و یا واسطه بین شرق و غرب یا بین شمال و جنوب حد وسط قرار گرفته و یا به سبب اعتدال و اقتصاد علم و اخلاق و فضیلت آنها را ملت وسط گویند نه به شقاوت کفر مادی و نه بی‌بند و باری تارکین دنیا شبیه است. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده است. نحن الامه الوسط و نحن شهداء الله علی الناس و حججه فی ارضه و سمائه مائیم همان امت وسط و برگزیده که خدای عالم در قرآن باز فرموده است و مائیم شاهد و ناظر و گواه بر خلق خدا مائیم حجت پروردگار در زمین و آسمان. و به یکی دیگر از اصحابش فرمود مراد از حدیث لیلۃ القدر ما هستیم که خداوند ما را مانند شب قدر مقسم و مقدر و مقوم خلق قرار داد و در شب است که منابع و مبادی تکون مواد و موالید و عناصر صورت می‌گیرد - تربیت و تقویت نفسانی و روحانی خلق هم به سبب تعالیم عالیه ما تکون و تقویت و تعالی می‌یابد. [صفحه ۱۶۷] فرمود ایم الله لقد قضی الامر ان لا یكون بین المؤمنین اختلاف و لذلك جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا و لیشهد علی شیعتنا و لیشهد شیعتنا علی الناس یعنی سوگند به خدای که قضا بر این جاری گردیده که بین مؤمنین اختلافی رخ ندهد و لذا خداوند عالم مؤمنین را بر خلق شاهد و ناظر و گواه عمل قرار داد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر ما و ما را بر شیعیان و شیعه را بر خلق عالم شاهد قرار داده - تا آنها ناظر اندیشه و افکار و اعمال خلائق باشند - و آنها مرکز عالم آفرینش هستند که جهان بر محور وجود آنها می‌چرخد. مرحوم فیض می‌گوید مراد از شیعه خواص شیعه می‌باشد که در درجه تالی تلو اهل بیت خواهند نمود. و در روایت دیگر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت است که فرمود نحن نمط الحجاز - پرسیدند نمط حجاز چیست؟ فرمود اوسط الانماط مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید و جعلناکم امهً وسطاً مراد ما هستیم که مرکز دایره عالم ایمان و دیانت می‌باشیم فرمود الینا یرجع الغالی و بنا یلحق المقصر یعنی غالیان و غلوکنندگان به ما برگشت خواهند کرد و مقصرین نیز به ما ملحق می‌گردند. در مناقب این خبر به صورت دیگری نقل شده که امام پنجم فرمود گواهان و ناظرین بر خلق جز ائمه و فرستادگان خدا نیستند امامت جایز نیست خدای را گواه گیرد. مرحوم فیض می‌گوید مراد این است که ائمه معصومین از دروغ و افترا و مبالغه مصون هستند و بدین جهت خداوند آنها را شاهد و گواه خلق گرفته و پیغمبر را شاهد آنها و خود شاهد کار پیغمبران است و این درس فضیلت و منقبت به ما نشان می‌دهد که باید سلسله مراتب در هر حال خواه مراتب مادی و شئون نشئه عالم طبع یا مدارج عالی روحانی و کمالات نفسانی همه با رعایت سلسله مراتب اجرا گردد - و به همین جهات توجه داشته که فرمود شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد خلق باشید و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاهد کار شما می‌باشد و هر پیغمبری شاهد حال ملت و امت خود خواهد بود. آنگاه امام پنجم فرمود و اتوا الیوت من ابوابها باید به هر خانه از درب آن وارد شد و خانه ایمان و دین ولایت ما هستیم که بدون هدایت و ارشاد ما به جائی نخواهند رسید - و باید چنگک به عروۃ الوثقی ولایت زد که

خاندان اهل بیت طهارت می‌باشند - و کسانی که [صفحه ۱۶۸] دوستدار شیاطین باشند به خود ستم کرده‌اند - و سپس فرمود نحن منهم و نحن بقیة تلك العتره ما از آن اهل بیت هستیم که باید به دوستی ما تمسک جویند - و اعتصام ورزند.

تعیین تکلیف

در سابق گفتیم که پس از پیغمبر (ص) چون اختلاف رای پدید آمد و متعاقب آن حکومت اموی روی کار آمد و برای حفظ استقرار حکومت غاصبانه جابرانه خویش متشبث به علمای دنیا دار شد تا احادیثی جعل کنند و مناقب آل ابی طالب را کتمان نموده مثالب آنها را تعدیل نمایند این کار موجب معضلاتی در فهم حدیث شد و خبر سقیم و صحیح به هم مشتبه و مخلوط گردید و چون چاپ و طبع و نشر مثل امروز نبود و همه پیغمبر خدا را ندیده بودند و باید اخبار گوش به گوش و سینه به سینه منتقل گردد و قوف به اینکه حدیث صحیح و یا خبر مجعول و سقیم چگونه باید از هم امتیاز داده شود کار بس مشکلی شد و چون در نتیجه عمل ضرر و زیان بی حد و حسابی متوجه مسلمانان حقیقی و مؤمنین می‌گردید ائمه معصومین علیه این خیانت تاریخ قیام و اقدام نموده با یک دستورالعمل سهل و ساده آموختند که چون احادیث اهل بیت عترت و طهارت کاملاً زائیده قرآن است و گفتار آنها برای تفسیر آیات آسمانی می‌باشد هر کجا به اختلافی برخورد گردید نزد قاضی عالم و دانشمند به قرآن و حدیث برند یعنی به گفتار خدا و پیغمبر برگردانید و با آن تطبیق نمائید و به اولی الامر که اطاعت آن به منطوق اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم واجب است عرضه نمایند در صورتی که آنها تصویب نمودند. و اگر با قرآن معارضه و اختلافی نداشت آن حدیث صحیح است و گرنه آن را به دیوار زیند که عاقل و باطل است. «حضرت امام محمد باقر (ع)» که مؤسس علمی و مربی دانش اسلامی است و آموزش و پرورش مهدی به صدها نفر آموخت در تفسیر این آیه فرمود «فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلاً» یعنی اگر اختلاف پیدا کردید در یک امری آن را به حکم خدا و رسول برگردانید که در قرآن و تعلیمات نبوت خاصه هیچ چیزی فروگذار نشده مگر آنکه تمام نیازهای بشری حتی احتمالات آینده در زمان و مکان مختلف همه مورد توجه قرار گرفته و اگر بین شماها اختلاف نظری رخ داد به قرآن کتابی آسمانی و تعلیمات رسول مدنی برگردید اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید که این بازگشت بهترین وسیله رستگاری است. [صفحه ۱۶۹] در اصول کافی از امام پنجم روایت کرده که این آیه را این طور قرائت می‌فرمود «و ان خفتم تنازعاً فی امره فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» اگر ترسیدند که در اختلاف نزاعی برپا شود و در امری اختلاف آرا بالا گرفت شما به گفتار حق «قرآن» و به احادیث پیغمبر و به سخنان اولی الامر که برگزیدگان ربوبی هستند مراجعه کنید تا مشکل شما را حل نمایند. و فرمود «کیف یامرهم الله عزوجل بطاعة و لاء الامر و یرخص فی منازعتهم انما قیل ذلک للمامورین» و در روایت دیگر «للمارقین الذین قیل لهم اطیعوا الله» یعنی چگونه ممکن است خداوند بندگان خود را به طاعت و فرمان برداری اولیاء خود مأمور فرماید و مردم را در رخصت آنها موظف و مکلف نماید و آنها را به حقیقت امر ارشاد و هدایت نموده باشد. در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر (ع) در ذیل همین آیه چنین می‌فرماید «ایانا عنی خاصه امر جمیع المؤمنین الی یوم القیمه بطاعتنا» یعنی مقصود از اولی الامر ما هستیم که خداوند همه مؤمنین را فرمان داده که تا روز قیامت در اطاعت ما باشند. در تفسیر برهان نیز از آن امام روایت نموده که فرمود «فردوه الی الله الرسول و الی الرسول و الی اولی الامر منکم». و از این بیان و تفسیر چنین مستفاد می‌شود که اولاً «دولت ابد مدت الهیه از الیه ابدیه حق جل و علا» ائمه دین را برای ارشاد و هدایت خلق تا روز قیامت برگزیده و دولت و حکومت ربوبی به وسیله این ائمه معصومین اداره می‌گردد و این دولت غیر قابل تغییر و ترمیم است و دیگر آنکه آنها که چنین دعوی کرده‌اند لابد نیروی آن را داشته‌اند که مردم را به این دعوی با عظمت بخوانند و چون به اخبار و تاریخ زندگانی آنها هم مراجعه کنیم به همین حقیقت برسیم که هر چه گفته‌اند راست بوده و با عصمت تمام از عهده برآمده‌اند. بنابراین یقیناً این نیروی روحانی الهی بود که به آنها ارزانی شده تا دولت

حق را به خلق برسانند و بر آنها باذن الله حکومت نمایند - و شکی نیست که خدای عالم کار عالم را به دست بیگانگان تهی دست و سبب ایمان و سخیف‌الرأی و انمی‌گذارد - بلکه به سنت سنیه عقل و خرد کار باید به کاردان سپرده شود که لیاقت و استعداد او برای اداره امور کشور کون و فساد قابل باشد و این افراد جز خاندان عصمت و طهارت و اهل بیت عترت نبوده‌اند. از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش [صفحه ۱۷۰]

چرا قرآن تنها کافی نیست

اصول علم دین و اساس آهین آن را امام محمدباقر (ع) چنان تعلیم فرموده که هیچ‌گونه ابهام و غموضی در آن نیست جمعی از جاه‌طلبان عصر اول برای آنکه بر مرکب آز دنیا و جاه و مقام و منصب سوار باشند گفتند: کفانا کتاب الله قرآن برای ما بس است در حالی که خود پیغمبر (ص) به نصوص متواتره مورد قبول فریقین فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض من دو مرکز ثقل و دو نقطه سنگین قابل تمسک و توسل برای شما می‌گذارم که در هنگام ضرورت بدانها متوسل گردید یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من هستند که مفسر و مبین قرآن می‌باشند و آنها از هم جدا نمی‌گردند تا سر حوض کوثر که بر من وارد شوند. این حقیقت جاریه با برهان و منطق در کتب فریقین مورد بحث قرار گرفته و به قدر کافی درباره آن صحبت و تجزیه و تحلیل گردیده است. چون پیروان سیاستمدار و گردانندگان سقیفه و پرورش یافتگان مکتب اموی می‌گفتند کفانا کتاب الله یکی از اصحاب امام محمدباقر (ع) پرسید که آیا از کجا بفهمیم قرآن تنها کافی نیست و باید مفسر و مبین باشد تا مشکلات و مبهمات قرآن را برای ما تفسیر و تحلیل نماید. حضرت امام محمدباقر (ع) فرمود: ان الله انزل علی رسولہ الصلوٰة و لم یسلم ثلثا و اربعا حتی کان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الذی فسر ذلک و انزل الحج فلم یزل طوفوا اسبوعا حتی فسر ذلک لهم رسول الله یعنی خداوند عالم نماز را برای تهذیب نفس و تقرب به حق بر مردم مسلمان واجب گردانید ولی فقط در قرآن فرموده و اقم الصلوٰة لدلوک الشمس الی غسق اللیل نماز را برپا دارند. اما نفرمود سه رکعت یا چهار رکعت بخوانید و به چه کیفیت باشد چه ذکر و چه دعائی و چه سوره‌ای باید خواند تا آنکه پیغمبر (ص) شخصا نماز را خواند و فرمود صلوا کما اصلی نماز بخوانید همانطور که من نماز می‌خوانم و مردم از پیغمبر یاد گرفتند نماز خواندن را یا فرمود حج بگذارید ولی احکام حج و شرایط و آداب و مقدمات و مقارنات و واجبات و محرمات آن را قرآن تصریح نکرده. [صفحه ۱۷۱] پیغمبر (ص) بود که در سال حجة الوداع برای تعلیمات حج اعلان عمومی داد و بیش از صد و بیست هزار نفر حاضر شدند و رسول خدا به آنها تعلیم فرمود که باید هفت بار دور خانه خدا طواف کنید و مناسک حج را از حین حرکت از مدینه تا برگشتن به مدینه به مردم آموخت تا فرا گرفتند - به این بیان و توجه به سایر احکام شریعت از طهارت تا دیات که شصت باب است همه در قرآن به اجمال بیان شده و پیغمبر عملا آموخته و اهل بیت طهارت آن را توصیف و تشریح و عملا ترجمه کرده‌اند و بدین جهت خداوند احترام و اطاعت و مودت ذوی‌القربی را برای مسلمین واجب فرمود تا در مدت سه قرن آنها تمام مشکلات و مبهمات را برای ملل اسلامی که از قبایل مختلف بودند آموختند و هیچ نقطه ابهامی باقی نماند. و این بهترین برهان نیاز خلق به مفسر و مبین است و به علاوه بر خردمندان جهان ثابت شده که معلم بدون کتاب و کتاب بدون معلم اثری نخواهد داشت این دو رهبر و دو راهنمای صامت و ناطق بدون حمایت یکدیگر به هیچ نتیجه مثبتی نمی‌رسند معلم بدون کتاب ابکم و ابتر است و کتاب بدون معلم مبهم و معمی و به صورت لغز است و این منطقی عقلی است چگونه می‌توان از قرآن بدون تشریح ائمه معصومین که راسخین در علوم آسمانی هستند استفاده کرد و لذا آنها شاگردان خود را به نکات و دقایق متوجه می‌ساختند و آنها مسائلی را می‌پرسیدند و پاسخ شافی و کافی می‌شنیدند و مطالب علمی تمام تجزیه و تحلیل گردیده که امروز اگر یک ملت بیگانه مسلمان شد و خواست از قرآن و احادیث نبوی استفاده کند کاملا میسر و آسان است و علماء امت می‌توانند طبق اخبار نبوت مردم جهان را به مطلوب خود برسانند - و لذا پیغمبر (ص)

فرمود. قال رسول الله صلى الله عليه و آله اوصيكم بكتاب الله و اهل بيتي اني سئلت الله ان لا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض و اعطاني بذلك يعني من از خدا خواستم که این دو مرکز ثقل از هم جدا نشوند و مانند دو نیروی هادی و عائق در قطع و فصل و حکم و مصالح زندگانی اجتماعی خلق با بیم و امید محور زندگی تکاملی نفسانی بشر را به مطلوب خود برسانند. آنگاه امام محمدباقر (ع) به اصحابش تذکر داد که پیغمبر (ص) فرمود. [صفحه ۱۷۲] قال (ص) فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم انهم لن يخرجوكم من باب هدى و لن يدخلوكم في باب ضلال يعني شماها ای اصحاب من به اهل بیت من شما چیزی نیاموزید آنها اعلم و اتقی از شماها هستند آنها از منبع علوم غیبی و سرچشمه وحی و الهام سیراب شده‌اند بلکه هر چه را آنها به شما می‌آموزند فرا گیرید که اگر به اوامر و نواهی آنها عمل کنید هیچ وقت گمراه و سرگشته نگردید.

معرفی اهل بیت طهارت عليهم السلام

یک نکته ابهام در اینجا باقی مانده بود که البته آن هم حل شد زیرا شما خوانندگان در خواندن این اوراق اوضاع و احوال آن عصر را در نظر بگیرید نه توسعه امروز مطبوعات و کتب را در آن روز مخصوصا پس از هشتاد سال حکومت اموی بسیار محیط معارف تاریک بوده مردم را در جهالت و ضلالت نگاهداشته بودند تا بتوانند سلطنت مستبده خود را ادامه دهند و لذا در این جا اهلیت برای مردم مبهم بوده که آیا مراد از اهل بیت آل عقیل یا آل عباس یا دیگران می‌باشند و لذا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از پیوستگی قرآن و عترت ساکت ماند پرسیدند یا رسول الله مقصود از اهل بیت کیست و منظور شما از عترت کدام است و این درس بود که امام محمدباقر (ع) نقل کرده فرمود: لو سلمت رسول الله (ص) و لم یبین اهلها لادعی آل عباس و آل عقیل و آل فلان اگر بیان نمی‌فرمود مردم در شک می‌افتادند ولی با کمال صراحت در چندین حدیث که تفسیر چندین آیه از قرآن است فرمود مراد از اهل بیت و عترت کسانی هستند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده انزل الله فی کتابه انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و همه مفسرین از پیغمبر نقل کرده‌اند که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) می‌باشند که در خانه ام سلمه بودند و در زیر کساء جمع شدند و این آیه در شأن آنها نازل شد و پیغمبر اضافه فرمود که ان لکل نبی ثقلا و اهلا- فهؤلاء ثقلی و اهلی برای هر پیغمبر ثقلی و اهلی می‌باشد که این خاندان این چهار نفر ثقل و اهل بیت من هستند که بر همه فضیلت دارند امام محمدباقر علیه السلام فرمود جعلهم الله مواضع الانبیاء غیر انهم لا یحلون شیئا و لا یحرمونه یعنی خداوند اهل بیت پیغمبر را در مرتبه و مدارج ارتقاء خود رسول الله قرار داد یعنی آنها هم حلال و حرام قرآن را می‌دانند و به مردم می‌آموزند. امام پنجم در ذیل آیه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم [صفحه ۱۷۳] الرسول لوجدا و الله توابا رحیما فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فی ما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلوا تسلیمای یعنی اگر این منافقان در آن هنگام که به نفاق و انکار پرداختند ستم بر نفس خود نمودند و بعد از عبادت بت و طاغوت برگشتند و استغفار نمودند و پشیمان شدند و از تو درخواست شفاعت و قبول توبه کردند و فهمیدند فقط خداوند است که توبه‌پذیر است که و به پروردگار تو سوگند که وقتی ایمان خواهند آورد که در قضاوت پیشگاه تو حاضر شوند در این روایت فرموده مراد از قضاوت قضاوت علی بن ابیطالب است که پیغمبر خدا او را به قضاوت انتخاب و منصوب کرد فرمود علی افضاکم و او اهل بیت پیغمبر خدا بود. و باز در آیات اطاعت امر - اولی الامر - فضل الله - حجة البالغة - صادقین کتاب موسی اماما و رحمة - لکل قوم هاد و غیره فرمود همه این آیات درباره تعیین اهل بیت پیغمبر نازل شده که از دیگران ممیز و مشخص کردند و در آیات و احادیث بسیاری دیگر به نصوص صریحه مانند آیه مباحله - تطهیر - کساء - ثقلین - طیر مشوی - و غیره که در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام مفصل نقل کردیم اهل بیت عترت و طهارت مشخص گردیده‌اند که هیچ‌گونه ابهامی باقی نمی‌گذارد. امام محمدباقر علیه السلام در تفسیر آیه و امر اهلک بالصلوة و اصطر علیها لا نسلک رزقا نحن نرزقک و العاقبة للتقوی فرمود منظور این بوده که امتیاز اهل بیت را از دیگران مشخص

فرماید - و لذا فرمود امرالله نبیه ان یخص اهل بیه و نفسه دون الناس لیعلم ان لاهله عندالله منزله لیست لغيرهم فامرهم مع الناس عامه ثم امرهم خاصه یعنی خداوند تعالی در این آیه به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود که اهل بیت خود را به آن حال اختصاص دهد که خودش دارای آن حالات بوده تا مردم بدانند برای اهل بیت پیغمبر خدا مرتبه و مقام و منزلتی است که برای دیگران این مقام نیست و لذا در قرآن امر کرده که اهل بیت را به نماز و صبر و شکیبائی و مداومت بر عبادت تأکید کن و غم روزی آنها را نخور ما آنها را رزق و روزی می‌رسانیم آنها و هر پرهیزکاری را. لذا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت به اهل بیت خود که علی و فاطمه و حسنین و زینبین بودند آنها را امر به نماز می‌کرد - و آنها از سایرین به نماز و روزه و حج و سایر عبادات امتیاز داشته. [صفحه ۱۷۴]

نیاز مردم به پیغمبر و امام که حجت خدا بر خلق می‌باشند

در تعاقب بیان تعیین تکلیف مردم در فهم قرآن و عرضه موارد اختلاف و نزاع را به خدا و پیغمبر و اولی الامر جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌پرسد به چه جهت مردم به پیغمبر و امام نیازمندند؟! امام پنجم فرمود لبقاء العالم علی صلاحه و ذلك ان الله عزوجل یرفع العذاب عن اهل الارض اذا کان فیهم نبی و امام قال الله عزوجل و ما کان الله معذبهم و انت فیهم - و قال النبی صلی الله علیه و آله النجوم امان لاهل السماء و اهل بیته امان لاهل الارض فاذا ذهب النجوم اتی اهل السماء ما یکرهون فاذا ذهب اهل بیته اتی اهل الارض ما یکرهون. فرمود چون برای بقاء و استقرار و انتظام عالم از نظر صلاح و بقاء خلق خداوند به وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام عذاب را از زمین باز می‌کرد چه آنها برای همیشه دنیا و مشعلداری همه ازمنه هستند وی یک ملت و یک قوم برای یک عصری مخصوص می‌باشند و خدا برای یک قوم و یک ملتی پیشوای همه ملل را معذب نمی‌کند بلکه به خاطر او از عذاب آن یک دسته هم می‌گذرد و باز به پیغمبر می‌فرماید خداوند قومی را که تو در میان آنها هستی عذاب نمی‌کند و نیز فرمود - ستارگان امان اهل آسمان هستند و اهل بیت من ستارگان امان اهل زمین می‌باشند و هر وقت ستارگان معدوم شوند ساکنین آسمان گمراه و نگران می‌گردند و معذب می‌شوند و اهل زمین هم به رفتن اهل بیت من ناگواریها خواهند دید و به همین جهت اهل زمین به پیغمبر خدا و اهل بیت او که حجت خدا بر خلق هستند نیازمند بوده و وجود آنها اسباب آرامش دل و بقا و سلامتی اهل زمین و موجب هدایت و ارشاد و آسایش خاطر خلق می‌باشند و اگر برکت و جودی و عنایات نوع دوستی آنها شامل حال مردم جهان نباشد همه هلاک خواهند شد آنها محور چرخ زندگی و امان مردم و ملجاء و پناه و مرجع همه مهمات و مشکلات می‌باشند و اگر آنی و لحظه‌ای افاضات اشراقیه ائمه معصومین که واسطه فیض الهی هستند منقطع گردد همگی هلاک می‌شوند چه آسمان‌ها و زمین و ابر و باد و ماه و خورشید و افلاک و عناصر همه طفیل وجود آنها هستند چنانچه خطاب فرموده لولاک لما خلقت الافلاک اگر تو ای محمد و خاندان معصومین تو نبودند افلاک و عناصر را نمی‌آفریدم و بدین لحاظ بود که گفته‌اند وجوده لطف و عنایته لطف آخر و غیبته منا. [صفحه ۱۷۵] پیغمبران در مکتب ربوبی ارشاد شده‌اند و رهبران ما در عالم روحانیت محمد و علی علیه السلام بوده‌اند. و هم چنین امت آنها که دوستدار پیغمبران خود بودند به ارشاد انبیاء علی بن ابیطالب را به شرحی که در کتب تاریخ انبیاء ثبت است دوست می‌داشتند و با این منطق تمام انبیاء سلف و دوستان آنها دوستدار امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصی آخرین پیغمبر آسمانی بوده‌اند. قال (ع) فلا یدخل الجنه الا من احبه من الاولین و الاخرین فهو اذن قسیم الجنه و النار. یعنی کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر دوستان علی و کسی به جهنم نمی‌رود مگر دشمنان علی و در عبارت دیگر به یکی دیگر از اصحاب خود فرمود و لا یدخل النار الا من ابغضه من الاولین و الاخرین آنگاه فرمود ای مفضل خلقت نور علی دو هزار سال قبل از آفریدگان عالم بوده و علی بن ابیطالب علیه السلام در تمام این ادوار ولایت مطلقه الهیه را داشت و در آخرت هم او قسیم بهشت و دوزخ است بنابراین دولت ابدی الهی به کابینه و صدارت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین

و علی امیرالمؤمنین که وحدت نوری داشتند تشکیل اداره امور آفرینش را داده و آنها در عالم کون و فساد مدیر گردش چرخ هستی می‌باشند و بدین جهت حجت خدا بر خلق و مشعلدار هدایت از بدو آفرینش تا پایان آن خواهند بود چنانچه اخبار بسیاری در دست است که پیغمبر و علی علیه‌السلام فرموده‌اند ما با پیغمبران در سر و عین همراه بوده‌ایم تا به کمال ارشاد و هدایت تجلی کرده‌ایم. [صفحه ۱۷۶]

مناقب و مدایح

مه من چو فتنه دیگر بسرت ز چشم ساحر که ز رخ به زلف چون شب کنی آفتاب ظاهر به چه رو دل پریشان نکند به زلفت افغان که فتاده یک مسلمان به کف هزار کافر رخت ای مه معربد چو ز می عرق بر آرد صنمی بود که دارد به رخ از ستاره ساتر پی قتل عام دایم به کفت ز کینه صارم نه هراست از اعظم نه فرارت از اکابر بنما رخ دلارا که خجل شوند و رسوا پسران سیم سیما صنمان مه مناظر ز رخت بدیده دل شده طره تو حایل چو بطی راه منزل شب تیره بر مسافر ز وصال چون تو یاری نتوان گذشت باری گر از این تو عار داری همه جا مباح حاضر دل من به چین زلفت بفکنده طرح الفت بود ار چه عین کلفت چو فتد به دام طایر شب هجرت از بصر چون بفشانم اشک گلگون که دل از تو گشته مجنون چو ز لیلی بن عامر نه همین تو را ز مژگان دل من چو بید لرزان که بود روان شاهان بهراس از این عساکر چو ز خنده آشکارا شود از لبث ثنایا به گمان مرا که افشا ز عقیق شد جواهر [صفحه ۱۷۷] به فروغ روی نیکو بودت دو تار گیسو چو شهی که هست با او دو سیاه چرده چاکر به فنون ترکتازی سزد ار به خویش نازی که به یک نگاه سازی دو هزار فتنه دایر خم طرهات به قامت ز کلام شه علامت که سروده‌ی در قیامت سیه است روی فاجر مه آفتاب مسند ولی خدای سرمد وصی نبی محمد شه دین امام باقر به زمین ظهور پنجم به سپهر نور انجم ز ملک برش تهاجم پی فیصل اوامر فلک آیتی ز عزمش اثری زمین ز جرمش به طواف کاخ بزمش ز صفات کعبه فاخر به درون چرخ اختر ز شرف بگنجش فر چو به ذره مهر انور چو به قطره بحر داخر به درش ستاره خاشع چو قضا برای ساطع ببرش زمانه خاضع چو قدر به طیب خاطر ز جفای خصم یکره نموده شکوه آنشه به هلاک ما سوی الله هم اگرچه بود قادر همه خسروان گدایش سر چرخ زیر پایش بود آنکه در سرایش به ملازمت مجاور لب چشمه بقارو نکند به عمر خود او خضرش برد اگر بو به غبار راه زایر شه ملک آفرینش مه آسمان بینش که ز علم و فضل و دانش شده زینت منابر زهی ای بماسوا شه که به مه تو راست خرگه خهی ای دل تو آگه ز ضمائر و سرایر [صفحه ۱۷۸] تو کدام مظهری هین که ز شبته ای شه دین پدر زمانه عنین ام روزگار عاقر تو شه جهان مداری تو ولی کرد گاری تو قسیم خلد و ناری تو هم اولی و آخر همه صورت و تو معنی همه اسفل و تو اعلی همه بنده و تو مولی همه مذنب و تو غافر ملکا من آن قوامم که ز تو بلند نامم شده کوتاه از کلام سخن ادیب صابر به عطارد ار به نامه بنگارم این چکامه همه را کشد ز خامه خط نسخ بر دفاتر من و مدحت تو زین بس که نه لایق ثنا کس هم اگر بود ورا بس زدوزید و عمر و شاعر به کسی روان شادی چه من آسمان بدادی شه نکته شیخ رادی اگر بدی معاصر فرح و فر دو عالم هله تا ز دل برد غم فرح عدوی تو کم فرحامد تو وافر قوام الشعراء یزدی

تعلیمات مکتب امام محمدباقر علیه السلام در توحید و نبوت و امامت دور می‌زد

هدف اصلی پیغمبر خدا و اوصیاء او درس توحید بوده که باید مردم را از شرک و کفر و زندقه و بت پرستی و ماده پرستی و غیره برهانند و به ذات مقدس یگانه خدای آفریننده آسمانها و زمین و موالید و عناصر و طبایع هدایت و ارشاد نمایند این وظیفه عمومی پیغمبران بوده که انجام دادند و اهل بیت عصمت و طهارت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم این حقیقت را به صورت علم و درس مستدل و مبرهنی به مردم هر عصر با روش پرورش خاصی آموختند و مشعلی از نور دانش و بینش و جلب توجه مردم به علم

و معرفت و طریقه فرا گرفتن و آموختن علوم برافروختند که امروز هم از پرتو آن می‌توان استفاده [صفحه ۱۷۹] کرد و صدها سال دیگر هم متعاقب قرون متوالیه گذشته قابل استفاده است و ما می‌کوشیم به اجمال از هر درسی که در مکتب امام پنجم تعلیم داده شده نمونه‌ای را برای خوانندگان نقل کنیم تا مفهوم کلمه باقر و شکافنده را در علوم و فنون برای آنها ثابت نمائیم و افق روشن علم را در آن عصر به نظر مردم امروز می‌رسانیم.

درس توحید از امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

مدائنی روایت می‌کند که عربی آمد حضور امام محمدباقر علیه‌السلام گفت آیا شما خدا را در حین عبادت می‌بینید. قال (ع) ما کنت اعبد شیئا و لم اره فرمود کسی را که نیستم عبادت نمی‌کنم؟! پرسید چگونه می‌بینید. قال (ع) لم تره الابصار مشاهدۃ العیان ولكن رآته القلوب بحقایق الایمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منوعت بالعلامات لا یجوز فی قضیته هو الله الذی لا اله الا هو. فرمود چشم سر نمی‌بیند اما به چشم دل می‌بینم و به حقیقت ایمان درک می‌کنم فرمود خدا به حواس ظاهری درک نمی‌شود نباید حق را به دیدن احساسات و ادراکات مادی بشری قیاس کرد یا به ایما و اشاره نشان داد بلکه باید به دیده دل و ادراکات عقلی او را دید و عبادت کرد که او خدائی است یگانه نظیر و شبیه و عدیلی ندارد. اعرابی گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته ای و الله خدا بهتر می‌داند چه کسی را نماینده خود قرار دهد این خبر به نحو دیگر هم روایت شده است.

تعلیمات امام محمدباقر علیه السلام در توحید

سید مرتضی در امالی می‌نویسد یک اعرابی آمد نزد اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام گفت آیا خدای خود را دیده‌ای ارایت ربک حین عبده؟؟ قال (ع) لم اکن لا عبد شیئا لم اره فرمود من معبودی را که نمی‌بینم عبادت نمی‌کنم. فقال کیف رأیته؟! فقال (ع) لم تره الابصار بمشاهدۃ و العیان بل رآته القلوب بحقایق الایمان لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس معروف بالآیات منوعت بالعلامات لا یجوز فی القضیه هو الله الذی لا اله الا هو [صفحه ۱۸۰] فرمود معبود به چشم سر مشاهده نمی‌شود بلکه به چشم دل و حقیقت ایمان مشهود می‌گردد خدای عالم به حواس ظاهر و قیاس به مردم نیست که هر که را با چشم سر بینیم بشناسیم و اگر بینیم شناسیم یا به گوش بشنویم تا بشناسیم بلکه باید به دیده بصیرت قلبی او را درک کرد و آثار و آیات معنوی او در دلها مشهور و آشکار است بالعیان با بصیرت و بینائی فهمید - جایز نیست محلی را نشان دهید بگوئید این خداوند است نه بلکه او خالق زمان و مکان است و برتر و بالاتر از وهم و تصور مشار بالبنان است. آن خدائی است یگانه که جز او خدائی نیست!! - اعرابی که این درس را شنید گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته و نظیر آن را ذعلب یمانی از جدش امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه بیان فرموده است. حضرت امام محمدباقر (ع) در تفسیر آیات توحید بسیاری از نکات یگانگی حق را درس داده و فکر مردم را به طرف مهندس بزرگ عالم آفرینش جلب فرمود و اندیشه متقن و محکمی درباره اینکه این عالم با این همه مواد طبیعی خود به خود به وجود نیامده و از قدرت و علم و توانائی یک خالق محیط و مدبری ساختمان شده که عقل بشر از درک ذات مقدس او عاجز است و تنها اقرار به وجود او از راه درک مصنوعات کافی است که در پیشگاه علم و قدرت و خلاقیت و حیات او سر تعظیم و اطاعت فرود آوریم و بدانیم که نه تنها ما بشر در محور گردش این فکر سیر می‌کنیم بلکه تمام موجودات در عالم سعه و جودی خود تسبیح و تقدیس و تحلیل وجود واجب الوجود حق را نمی‌نمایند به ظاهر این کرنش و تعظیم در تمام اعیان ثابتة موجود است که: برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

تسلیم لامرالله

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود نقل می‌کند که محمد بن باقر العلوم می‌فرمود قال ندعو الله فیما نحب فاذا وقع الذی نکره لم نخالف الله عزوجل فیما احب. فرموده ما خدا را می‌خوانیم به آنچه دوست می‌داریم در این حال اگر مکروهی پیش آمد مخالفت با خدا می‌کنیم در آنچه دوست داشته‌ایم - اما نباید چنین باشد باید همه جا تسلیم امر او شد اگر خوب یا بد به نظر ما آید در هر حال تسلیم امر او شویم که هر چه پیش سالک آید خیر اوست. یک روز جمعی آمدند از کسالت مرض کودکان شکایت کردند دعا کنید خداوند شفا [صفحه ۱۸۱] دهد و اگر خطری آمد که مرد فزع و جزع نکنید تسلیم امر او باشید که ما این طور رفتار می‌کنیم اختیار نفوس با خداوند است هر که را بخواهد ثابت می‌گذارد و هر که را بخواهد می‌برد خوشبخت کسی که راضی به رضای او و تسلیم به امر او باشد. این درسی بود که جدش سیدالشهداء در آخرین لحظات زندگی داد صورت روی خاک کربلا در مقتل خود نهاده گفت الهی رضا برضاک و صبرا علی بلاک و لا معبود سواک. و در آیات متعدد مانند آیات توکل و اطاعت امر و تسلیم و واگذاری کار خود به خدای عالم مخصوصا در خلال بیان خطب اخلاقی جدش تعلیماتی سودمند به اصحاب خود داده که می‌رساند در ضمن آموزش و پرورش علم و دانش اخلاق و تربیت آموخته و نفوس زکیه را تهذیب فرموده است.

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اطاعت امر خویش خواند

ابوحزمه ثمالی از امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع) روایت کرده که جدم رسول خدا در خطبه خود در حجه الوداع فرمود ایها الناس اتقوا الله ما من شئی یقربکم من الجنه و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عنه و امرتکم به فرمود ای مردم از خدا بترسید من شما را به اطاعت دعوت خود امر می‌کنم و مژده می‌دهم که هر کس اطاعت کند به جنان جاویدان و بهشت عدن خواهد شناخت - و از آتش سوزان مصون خواهد ماند فرمود ای مردم بدانید که هر چه را من شما را بدان امر می‌کنم موجب سعادت و تقرب شما به خدا می‌گردد و هر چه که شما را از آن نهی می‌کنم سبب مصونیت و دوری شما از آتش جهنم می‌گردد من بد و نیک را آنچه لازم زندگی راقی بشریت به شما آموختم و برای شما جای عذری باقی نگذاشته‌ام تا در قیامت بدان متعذر گردید از خدای بترسید و آنچه گفتیم عمل کنید و آنچه که شما را از آن باز داشتیم احتراز نمائید.

اخبار تاریخی امام محمدباقر علیه السلام درباره آدم ابوالبشر

علامه مجلسی در بحار از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که در ذیل ان الله خلق آدم علی صورته فرمود خداوند حقیقت آدم را در صورت بشری قرار داد و این قالب عنصری را حامل روح انسانی مقرر فرمود. و در آفرینش آدم خطاب به آب فرمود که شیرین باش تا بهشت را بیافرینم و شور [صفحه ۱۸۲] باش تا جهنم را آنگاه آب شیرین را بر مشتی خاک زمین زده خمیره آدم را آفرید. از این بیان معلوم می‌شود بهشت همان شیرینی و عذوبت آب را که مایه حیات است دارد و جهنم تلخی و شوری جانگزای دارد. امام محمدباقر (ع) فرمود آدم پس از خلق شدن ذریه خود را دید و آن ذریه در ذرات عالم وجود دید فرمود اگر آدم عصیان نمی‌ورزید اولاد او عاصی نمی‌شدند و اگر خداوند توبه او را قبول نمی‌فرمود توبه فرزندانش را نیز قبول نمی‌فرمود. و نیز فرموده مکت آدم و حوا در بهشت هفت ساعت ربوبی بود و برخی هفت ساعت طبق ساعات دنیا نوشته‌اند و چون آدم به دنیا آمد دستور بنای کعبه به او داده شد و جبرئیل او را به مهندسی کمک نمود و خیمه‌ای زد تا او ساختن را فرا گیرد آنگاه کعبه را هم چنان که دید ساخت و نوری به آن کعبه تجلی کرد و افق آن کوهستان را روشن و منور نمود و چون کعبه را ساخت دور آن طواف نمود و عرض کرد پروردگارا هر عمل مزدی دارد مزد من چیست؟ خطاب شد هر چه می‌خواهی بخواه عرض کرد پروردگارا مرا بیامرز و

ذریه مرا هم پیامرز خطاب شد هر کس مانند تو اعتراف به تقصیر و معاصی کند می‌آمزم آدم این دعا را خواند اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت التواب الرحیم لا اله الا انت و بحمدک انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انک انت خیرالغافرین پروردگارا تو خدائی که جز تو خدائی نیست منزهی و سپاس مخصوص تست الهی من بد کردم و به خود ستم کردم مرا پیامرز که تو توابی و بخشنده‌ای بارالها تو یگانه بی‌ظنیری که حمد مخصوص تست مرا به عمل بد مگیر و پیامرز که تو بهترین آمرزنده‌ای. در تفسیر و لا تقربا هذه الشجره از امام محمدباقر (ع) نقل است که فرمود ای آدم و حوا به این درخت نزدیک نشوید و این نهی تنزیهی بود. در تفسیر و لقد عهدنا الی آدم من قبل فلنسی و لم نجد له عزمًا فرمود از آدم عهد و پیمان گرفتیم و او فراموش کرد و ما تصمیمی از او ندیدیم و این نسیان بر او مستولی شد. درباره قتل هابیل به دست قابیل فرمود چون هابیل صاحب گوسفندان خوب و قابیل صاحب زراعت هابیل گوسفند فربه زکوه داده را به قربانی آورد و قابیل از محصول زراعتی [صفحه ۱۸۳] که ناپاک و ترکیه نشده بود و لذا از هابیل قبول شد و از قابیل مردود این حقیقت در ذیل آیه شریفه: و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذقر باقر بانا فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الاخر. در این تعلیم آسمانی چنین می‌فهماند که باید قربانی دوست از بهترین مال مزکی باشد و از پلیدی حقوق مردم پاک باشد. از امام محمدباقر پرسیدند خداوند حوا را از چه آفرید فرمود مردم چه می‌گویند گفته شد می‌گویند از دنده‌های آدم فرمود دروغ است مگر خدای آفریننده عاجز است من از آبایم تا جدم شنیدم که فرمود از خمیره آدم مقداری زیاد آمد که حوا را از آن آفرید و آرامش خاطر او قرار داد و چون آبتن شد از حرکات تکاملی نطفه و علقه و مضغه و لحوم و کمال ساختمان و حرکت طفل خبر داد و حوا را از این ظرفیت خود و باروری رحم خبردار فرمود. و بعدا خواهیم گفت که امام (ع) یک خبر جامع مفصلی بسیار مبسوط از ساختمان وجود آدم از صلب پدر تا رحم مادر و نشو و نمای او تا حشر و قیامت بیان می‌فرماید که واقعا شنیدنی است و با کشف علم امروزی باید سر تعظیم در پیشگاه علم و دانش آنها فرود آورد. حضرت امام محمدباقر (ع) در مکتب خود به قدری منظم به آموزش و پرورش پرداخته که هر مربی و معلم را خیره و مبهوت می‌سازد از آغاز آفرینش آدم و سیر زندگی او و چگونگی خلقت آسمان‌ها و زمین و خانه کعبه و سبک زندگی از بنا و ساختمان و اعمال خیر و زراعت و فلاح و دام‌پروری و اینکه باید اموال به دادن حق فقرا و حقوق آسمانی مزکی گردد و روش پرورش زندگانی زناشویی او را با علقه و محبت‌های متبادله بین زن و مرد همه را بیان می‌فرماید. یاللعجب که بی‌خبران از اسلام چه نسبتها به بشر و دوره اول زندگی او می‌دهند آنچه مسلم است این است که آدم ابوالبشر پیغمبر بود و تمام وسایل تمدن و نیازهای زندگی را خود می‌دانست و به فرزندان آموخت دوره توحش و بربریت و بدویت خویشتن ناشناس نداشت [صفحه ۱۸۴] این نسبت‌ها همه افترا و کذب و دروغ است که کسی متمسک به ذیل تعلیمات پیغمبران بود مدنی و متدین و واقف به تمام امور و اسرار زندگی بود و آن کس که متمرد بود زندگی بدوی و صحرائی و بیابانی داشت و اکنون هم همین منطق حکمفرماست. دوره بربریت و بدویت و سبعت امروز هم در صحراهای میان ملل منحطه و غیر واقع باقی و برقرار است و امام پنجم سیر کامل زندگی او را از آغاز آفرینش تا مرگ او در تفسیر آیات و بیان احادیث جدش نقل و تشریح و تعلیم فرموده است. و پس از شرح حال آدم و تعلیمات آداب زندگی حال نوح و کشتی‌سازی و نجات مؤمنین و غرق مشرکین را بیان فرمود و از قوم عاد و رسالت هود و سپس حضرت ابراهیم و داستان نمرود و ایمان خلیل‌الله و ارشاد و هدایت آن حضرت وصف می‌فرماید. پس از آن از نبوت یعقوب و شرح حال پسرانش و حال یوسف که بهترین و شیرین‌ترین قصص بشریت در قرآن توصیف و تشریح فرمود نتیجه می‌گیرد هر بشری تسلیم امر حق گردید و سر در اطاعت خالق آورد رستگار و موفق شد و هر کس متمرد و منحرف و متکبر و متفرعن گردید به عذاب دردناک الهی گرفتار می‌گردد.

زراره از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پهلوی امام نشسته بودم رو به قبله بود فرمود اما النظر الیها عبادہ نگاه کردن بر کعبه عبادت است - آنگاه مردی آمد به نام عاصم بن عمر از طایفه بجیله گفت از کعب الاحبار شنیدم که می‌گفت کعبه هر صبح بر بیت‌المقدس سجود و تعظیم می‌کند فقال (ع) کذبت و کذب کعب الاحبار معک و غضب - و قال (ع) ما خلق الله عزوجل بقعه فی الارض احب الیه منها ثم اوماً بیده نحو الکعبه و لا اکرم اعلی الله عزوجل منها لها حرم الله الا شهر الحرام فی کتابه یوم خلق السموات و الارض ثلاثه متوالیه للحج - شوال و ذوالقعدة و ذوالحجه و شهر مفرد للعمره و هو رجب امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود و کعب الاحبار هر دو دروغ گفته‌اید و در خشم شد فرمود خداوند هیچ بقعه‌ای را بیش از کعبه دوست ندارد زیرا به دست قدرتش خلق شده و هیچ مکانی عزیزتر از کعبه نیست زیرا آنجا را محل احترام و محل امان خلق قرار داد و در قرآن می‌فرماید روزی که آسمانها و زمین خلق شدند و اول نقطه‌ی زمین کعبه است که دو هزار سال قبل از آسمانها [صفحه ۱۸۵] آفریده شد و بعد از زیر آن زمین کشیده شد و پهن گردید تا قابل کشت و زرع شد و به احترام کعبه خداوند حج را در چهار ماه قرار داد شوال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه که حج واجب در ماه ذی‌حجه است و ماه رجب مخصوص عمره است و این اختصاص نمونه بارز اهمیت کعبه و برتری بر بیت‌المقدس می‌باشد.

نبوت

درسی از مراتب نبوت عامه

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نبوت انبیاء اطلاعاتی بسیط و مفید به شاگردان خود تعلیم می‌فرماید - که در معارف بشری قبل از اسلام ما چنین اخباری را نمی‌دانستیم و پیشوایان اسلام بودند که مسلمین را به اخبار گذشته و آینده واقف ساخته و گرنه شما اوراق معارف ملل زنده و مرده را ورق بزنید از عالم آفرینش خبری نداده و چون کتب آسمانی را هم تحریف کرده‌اند آنجا هم اخباری صحیح نیست آنچه بشر از معارف و فرهنگ نظام عالم خبردار است از مکتب اسلام سرچشمه گرفته حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود جمعی از پیغمبران به جمعی مبعوث به رسالت شده‌اند و برخی به عامه مردم عصر ولایت داشته‌اند فرمود اما نوح پیغمبر اولوالعزمی بود که برای تمام مردم روی کره زمین مبعوث گردیده اما هود به قوم عاد تنها مخصوص گردید و صالح به جماعت ثمود در سن ۱۶ سالگی که اهل یک ده کوچک بودند در کنار دریا و مجموع آنها چهل خانواده بیشتر نبود مبعوث شد و صد سال عمر کرد و شعیب به اهل مدین که چهل خانواده تمام نبود برانگیخته شد و ابراهیم خلیل‌الله پیغمبری برای کوهساران بود که دهی است از دهات عراق و آغاز نبوتش آنجا بود پس از آن مأمور مهاجرت شد و گفت انی مهاجر الی ربی سیه‌دین من هجرت می‌کنم به سوی پروردگار خود که به زودی مرا هدایت فرماید و من خلق او را هدایت کنم و هجرت او برای قتال بود اما اسحق پس از ابراهیم پیغمبر شد و یعقوب در زمین کنعان رسول آن مردم بود و از کنعان به مصر رفت و آنجا درگذشت و بدنش را به سرزمین کنعان آوردند آنجا دفن کردند. یوسف در خواب دید یازده کوکب و آفتاب و ماه به او سجده کردند که به زندان افتاد و از چاه برآمد به اوج ماه رسید و عزیز مصر شد. اسباط دوازده نفر پیغمبر بودند که پس از یوسف رسالت داشتند و هر رسولی برای قومی بود تا موسی و هارون در مصر بوجود آمدند و بر بنی‌اسرائیل مبعوث شدند و یوشع بن نون بر بنی‌اسرائیل پس از موسی مشعلدار هدایت بود و بین او تا برانگیختن حضرت عیسی بن مریم [صفحه ۱۸۶] باز پیغمبرانی فرستاده که باز بعضی را ذکر کرده و برخی پنهان و مکتوم مانده عیسی بن مریم مخصوص بنی‌اسرائیل در بیت‌المقدس بود و پس از او دوازده تن از حواریون او بر جنیان و آدمیان مبعوث بودند تا پیغمبر خاتم‌النبین حضرت محمد مصطفی (ص) مبعوث به تمام مخلوق بر جن و انس گردید و او بر کافه خلائق ولایت و نبوت و رسالت خاصه داشت و پس از او اوصیای او علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین با یازده فرزندش وصی و جانشین

او هستند که اسرار و رموز ودایع امامت را دست بدست می‌دهند تا روز قیامت اوصیاء هر پیغمبر اولوالعزمی دوازده نفر بوده‌اند و در احتجاجات امام علیه‌السلام با علمای مسیحی می‌فرماید اوصیاء خاتم‌النبین صلی الله علیه و آله و سلم مانند اوصیاء پیغمبران سلف دوازده نفر بوده که هر یک به وظیفه خود در هدایت و ارشاد بندگان خدا در هر عصری قیام و اقدام نموده و به نحو احسن مشعلداری کرده‌اند و نکته لطیف و قویترین شاهد بر این حقیقت این است که تمام پیغمبران آسمانی و کلیه اوصیاء وحدت کلمه داشته‌اند و قرآن شاهد مدعای این حقیقت است که می‌فرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل آمن بالله و ملتکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک و الیک المصیر ۲۸۶ سوره‌ی بقره وحدت کلمه در بیان توحید و ارکان عقیده و ایمان به خدا و ملتکه و کتب آسمانی و ارسال رسل و انزال کتب و اطاعت امر از وظایف اولیه مومن است و همین وحدت کلمه بود که ملیونها بشر را در هر عصری به سوی حق و حقیقت دعوت می‌کردند و یک وحدت عقیده و ایمان بوجود آورده نهایت در طرق استدلال توجه بیان آنها مختلف و براهین آنها متنوع بوده و گرنه در اصل دعوت به توحید تمام پیغمبران مردم را به خدا دعوت می‌کردند و مظاهر نیروی خارق‌العاده الهی را در مرئی و شهود مردم می‌گذاشتند

احوال ادریس پیغمبر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر درباره ادریس به نقل علامه مجلسی می‌فرماید که ادریس با یکی از شهریاران زمان به معارضه برخاست و گفت من پیغمبر خدا هستم و زن او ستمگر قهار فرستاد ادریس را کشتند و چون آمدند کشته او را ببینند نیافتند یا محلی دیگر دستگیر و کشته شد باز او را نیافتند تا ادریس از خداوند خواست که آنها به قحطی مبتلا شوند و خداوند به دعای ادریس برای آنها باران نبارید و در نتیجه آنها همه کشته شدند و گوشت بدنش خوراک سگان شهر شد [صفحه ۱۸۷] از حکایات ادریس این است که فرمود او در غار کوهی است مرتب برای او طعام و غذا و آب می‌فرستادند تا برای امتحان سه روز آب به او ندادند عرض کرد پروردگارا روزی مرا قبل از مردن من قطع کردی خطاب شد ای ادریس سه روز آب بر تو قطع شد چه جزع و فزعی کردی چگونه راضی شدی که یک شهری را به قحطی و بی‌آبی مبتلا سازم و این حکایت می‌رساند که خدای ارحم الراحمین تا چه اندازه به بندگانش علاقمند و محبت دارد. واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا و رفعناه مکانا علیا خطاب شد روح ادریس را در آسمان چهارم و پنجم قبض نمایند [۴۶].

امام محمدباقر علیه السلام درباره نوح علیه السلام

در ذیل تفسیر آیه و لقد ارسلنا نوحا الی قومه امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود میان آدم و نوح پیغمبرانی بوده‌اند که قرآن به منطوق و رسلا قد قصصناهم علیک و رسلا لم نقصصهم علیک نام آنها برده نشد برخی خود را آشکار می‌ساختند و بعضی پنهان البته ماموریت آنها بر حسب مقتضیات زمان بوده است و قرآن آنها را که نام برده از جهت طریقت موضوع مهمی بوده که به آنها استشهاد فرموده و گرنه غرضی از بیان تاریخ نداشته - آنگاه شرح دعوت نهصد و پنجاه سال نوح را توصیف می‌فرماید و در این مدت شریکی در دعوت نداشته است و قوم او تکذیب می‌کردند و خداوند به او کشتی‌سازی را آموخت تا دعای او را درباره قطع ریشه کفر و شرک مستجاب فرماید. سپس فرماید پس از نوح سام و بعد از او هود بوده و بین نوح و هود باز پیغمبرانی بودند که نامشان را غیر از خداوند کسی نمی‌داند آنگاه از نبوت هود در قوم عاد و تکذیب قوم عاد و نزول عذاب بر آنها بیان فرمود که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نگاشته‌ایم. حضرت نوح بنده شاکری بود که درباره او فرمود انه عبدا شکورا و پیروان او به روایت حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام هشت نفر یا هشتاد نفر بوده‌اند که سوق‌الثمانین را تشکیل دادند و اولین بازاری است که ساخته شده یا اولین شهر است که بنا شد.

درباره ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

حضرت امام محمد باقر علیه السلام درباره حضرت ابراهیم و اینکه جبرئیل خبر داد که ملک الموت بشارت خلت را در صورت جوانی سفید که دو جامه سفید پوشیده و از سرش آب و روغن می ریخت بیاورد. آنگاه شرح حال حضرت ابراهیم را در روش توحید بیان می فرماید و حکایاتی از این [صفحه ۱۸۸] مرد آسمانی نقل می کند که یک مصاحبه او را نقل می کنم.

حکایت

یک روز حضرت ابراهیم در بیابانی می گذشت مردی را دید به نماز مشغول است نشست کنار او تا نمازش تمام شد گفت برای کی نماز می خوانی پاسخ داد برای خدائی که من و تو را آفریده ابراهیم گفت از عقیده تو خوشم آمد منزلت کجاست گفت تو به منزل من نمی توانی بیائی پرسید چرا گفت آن طرف آب است پرسید چگونه بر آب می گذاری گفت آب را می شکافم ابراهیم گفت شاید خدائی که آب را برای تو بشکافد برای من هم بشکافد من میل دارم امشب با تو در یک کلبه به سر بریم برخاستند به راه افتادند تا به کنار آب رسیدند آن مرد عابد گفت بسم الله بر آب زد و رفت ابراهیم هم گفت بسم الله بر آب زد و رفت عابد تعجب کرد این چه مردی است که فرمانش بر آب جاری است گفت غذا چه می خوری جواب داد از این درخت میوه می گیرم میوه چیدند با هم خوردند ابراهیم گفت ای عابد در حق من دعا کن عابد گفت دعا نمی کنم تو دعا کن زیرا من شش روز است دعائی کرده ام مستجاب نشده می ترسم باز مستجاب نشود پرسید حاجت تو چه بود - گفت در کنار رود جوان زیبا اندامی را دیدم که نوری از جینش ساطع بود و کاکل از قفا افکنده و گاوی چند می چرانید که گوئی بر آنها روغن مالیده اند و گوسفندانی فربه نیکو داشت پرسیدم تو کیستی گفت من اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم من از خداوند مسئلت نمودم که خلیل خود را به من بنماید. ابراهیم گفت اکنون به تو نموده و دعایت مستجاب شده من همانم که تو می خواستی ببینی و او پسر من بود عابد شکر کرد که دعایش مستجاب شده ابراهیم را بوسید و گفت تو دعا کن من آمین می گویم حضرت ابراهیم برای مؤمنین و مؤمنات دعا کرد امام محمد باقر علیه السلام فرمود آن دعا نصیب شما مؤمنین هم می شود. حضرت امام محمد باقر در پاسخ سائلی در ضمن شرح حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود تا زمان آن حضرت مردم بی خبر می مردند و یک روز ابراهیم خلیل دید یک مویش سفید شده گفت الحمد لله که مرا تا این سن گناهی رخ نداده آنگاه عرض کرد پروردگارا برای مرگ علتی مقرر فرما که ثوابی به سبب آب بر میت برسد و موجب تسلی صاحبان مرض گردد خداوند تعالی درخواست او را اجابت فرمود امراض ذات الجنب و سرسام را بر آنها مسلط نمود و سپس امراض دیگر پدیدار شد. [صفحه ۱۸۹] نگارنده گوید در آغاز آفرینش از همین امام علیه السلام روایتی دیگر در دست است که چون عزرائیل سبب احیاء ترکیب عنصری آدمی گردید خطاب شد تو خود باید باعث امانه مخلوق هم شوی و عرض کرد پروردگارا بندگانت دشمن و بدخواه من می شوند خطاب شد آن قدر بلا بر آنها مسلط کنم که تو را فراموش کنند و از این رو امراض شگفت آمیزی بر بنی آدم حمله می کند که راستی عزرائیل را فراموش می کنند.

اخبار امام محمد باقر علیه السلام درباره ذوالقرنین علیه السلام

در کتاب جهان اسلام و اسلام در جهان در طریقت موضوع علمی از طرف ائمه دین و قرآن مبین نوشتیم که خداوند کتب آسمانی را برای درس علوم ریاضی و طبیعی و فلکی نفرستاده ولی به جهت طریقت علومی را تعلیم فرموده است که از آن جمله وزن آسمانها و زمین و ساختمان و حرکت و تکامل آنها باشد. حضرت امام محمد باقر علیه السلام هم در بیان حال ذوالقرنین نکاتی را تعلیم فرموده که از آن جمله است می فرماید او پیغمبر نبوده ولی بنده شایسته ای بود که به مقام نبوت نزدیک شده و لذا او را بر ابر

فرمانروائی دادند و ابر نرم و ملایم را او انتخاب کرد و ابر صعب با رعد و برق و غرش را برای صاحب‌الامر گذاشت که او سوار می‌شود و امام زمان سوار ابری می‌شود که بر همه زمینها احاطه دارد و پنج زمین آباد را با دو زمین خراب خواهد دید. اکنون باید دید با عطف توجه سایر اخبار که زمینها را به جمع و گاهی مفرد آورده و به هفت یاد فرموده و گاهی به هفت طبقه یاد کرده که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن خرابست از نظر علوم طبیعی و زمین‌شناسی و معدن‌شناسی چگونه است و ظاهر امر این است که معادن و منابع عنصری و فلزی در پنج طبقه به طور مخزن قرار دارد که قابل استخراج است و شاید آبادی آن به همین علت قابلیت استفاده باشد و در دو طبقه دیگر که به شکل مذاب و حرارت مرکزی است قابل استفاده نیست. یا آنکه گفته شود زمین که سطح آن را آب گرفته در هفت قسمت است که پنج قسمت آن خشکی و آبادی و عمران شده و دو قسمت آن که سطح آب‌های متصل به هم می‌باشد خراب است و شاید علم و اکتشاف پس از این حقایقی را روشن کند. امام فرمود ذوالقرنین بر تمام روی زمین حکومت داشت و با ششصد هزار سوار به حج رفت و این دعای او بود که دائم می‌خواند. [صفحه ۱۹۰] سبحان من هو باق لا یفنی سبحان من هو عالم لا ینسی سبحان من هو حافظ لا یسقط سبحان من هو بصیر لا یرتاب سبحان من هو قیوم لا ینام سبحان من هو ملک لا یرام سبحان من هو عزیز لا یضام سبحان من هو محتجب لا یری سبحان من هو واسع لا یتکلف سبحان من هو قائم لا یلهو سبحان من هو دایم لا یسهو.

درباره حضرت یوسف علیه السلام

قسمت اعظم تفسیر سوره یوسف را حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیان فرموده و نکات لطیفی که از این سوره احسن‌القصص در میان است از آن حضرت نقل شده که چون ما در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نوشته‌ایم تکرار سخن نمی‌کنیم. درباره حضرت ایوب و موسی و هارون تمام نکات تاریخی که نقل شده در ضمن تفسیر آیات شریف بیان فرموده است و درباره خضر و یوشع و حزقیل نیز اخباری را از آن حضرت نقل نموده‌اند و همچنین درباره الیاس و لقمان و اشموئیل احادیث بسیار وارد است و تقریباً تفسیر سوره لقمان را با شرح حال داود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قضاوت‌های او بیان فرموده است و احوال اصحاب سبت را و سلطنت سلیمان را مفصل بیان از مواعظ و نصایح بیان فرموده است و سیره تاریخ حضرت یحیی و زکریا و مریم و عیسی (ع) را با سیر تاریخی آنها و نکات دقیقی که از آیات و احادیث مشهور بوده همه را از امام محمدباقر علیه‌السلام نقل فرموده است سپس احوال ارمیا و دانیال و عزیر و یونس و اصحاب کهف و رقیم و اخدود و خالد بن سنان و پیغمبرانی که در قرآن و حدیث خبری از آنها نبوده، امام محمدباقر علیه‌السلام از آنها خبر داده است که ما در کتاب تاریخ نقل کرده‌ایم.

رد شبهات مسیحین

در زمان امام محمدباقر علیه‌السلام که دامنه خلافت اسلامی از بغداد به اندلس کشیده شده بود مصریان قبطیان و مسیحیان اروپائی برای دیدن علمای اسلام مخصوصاً اهل بیت طهارت و خاندان عصمت که به اتفاق دوست و دشمن اهل علم و فضیلت و تقوی بودند به طرف حجاز و عراق می‌آمدند و کم‌کم پای سیاحین باز شد و مترجمین قوت گرفتند و کتب یونانی و سریانی و فارسی و قبطی و عبری ترجمه می‌شد دامنه علم و فضیلت از زمان امام پنجم توسعه یافت مسیحین برای امتحان و آزمایش برای احراز هویت علمی پیشوایان اسلام به دربار خلفا می‌آمدند و چون اوایل قرن دوم شد و دامنه اختلاف سیاسی بالا گرفت فرصتی دست داد که مردم از هر طرف برای کسب علم و اطلاع [صفحه ۱۹۱] به دربار امام محمدباقر علیه‌السلام تمرکز یابند و معارض علمی هم نبود فرصتی بسیار مناسب رخ داد که این امام علیه‌السلام با فراغت تمام در گیر و دار سقوط بنی‌امیه و عروج بنی‌عباس مکتب خود را گشود و بسیاری می‌آمدند تحقیق علمی می‌کردند و موفق شده می‌رفتند از آن جمله علمای مسیحی بودند که درباره نبوت عامه و

حضرت مسیح و مطالب و نکات علمی بحث می‌کردند و تا زمان امام رضا (ع) ادامه داشت و این جا اولین بحث استدلالی و احتجاجی و مناظره شروع می‌شود.

سؤال و پاسخ عالم نصاری

محمد بن جریر طبری امامی مورخ شهیر در کتاب دلائل الامامه به سند خود روایت می‌کند که هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و در آن سال امام محمدباقر و پسرش جعفر صادق (ع) هم مشرف بودند. جعفر بن محمد در مقابل حرم سپاس خدای نمود و بدین عبارت شکر و ستایش کرد. الحمد لله الذی بعث محمداً بالحق نبیا و اکرنا به فتنحن صفوة الله من خلقه و خیرته من عباده و خلفاؤه فالسعید من اتبعنا و الشقی من عادانا: سپاس و ستایش خدای یگانه را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیغمبری برانگیخت و ما اهل بیت او را گرامی داشت و اکرام به علم و عصمت فرموده ما برگزیده خدا در مکتب ربوبی هستیم که در میان خلایق برازندگی داریم ما را از طبقه خوبان انتخاب شده و جانشین پیغمبر خود گردانیده سعادت مند کسی که پیروی ما کند و شقی و بدبخت کسی که با او دشمنی نماید. مسلمة این سخن را شنید به هشام خبر داد که صادق در مقابل کعبه چنین گفت هشام گفت فعلا متعرض او نشوید تا به دمشق برگردیم. امام صادق فرمود چون به مدینه رسیدیم عامل هشام آمد که شما را دعوت به دمشق نموده‌اند یا به طرف شام رفتیم سه روز بودیم تا روز چهارم ما را اذن دادند که به ملاقات هشام برویم - چون وارد بر مجلس هشام شدیم او بر سریر سلطنت نشسته بود درباریان و لشکریان هم اطراف او بودند خودش و اقوامش مشغول تیراندازی بودند تا ما وارد شدیم گفت یا محمد ارم مع اشیاخ قومک گفتم ما برای تیراندازی نیامده‌ایم و پیر فرتوت شده دیگر از موقع تیراندازی ما گذشته است گفت اگر از تو گذشته از پسر ت که نگذاشته است باید تیری بیندازی بینم چگونه هستی فرمود مرا معاف دار گفت ممکن نیست دستور داد تیر و کمانی به من بدهند یکی از شیوخ بنی امیه که تیر و کمان را توزیع می‌کرد به من هم تیری داد [صفحه ۱۹۲] گفت بینداز من تیری به چله کمان گذاشته بر روی هدف انداختم دومی را داد باز تیر به تیر اولی وصل شد سومی و چهارمی را تا ۹ تیر داد همه پشت سر هم به هم متصل شد هشام در این حال نگران و مضطرب گردید بی‌اختیار گفت یا اباجعفر انت ارمی العرب و العجم - هشام که غرضش توهین و تویخ بود از این گفته پشیمان شد مدتی ما در مقابل او بودیم پدرم غضبناک شد و هر وقت غضب می‌کرد سر به آسمان بلند می‌نمود مردم می‌دیدند او غضب کرده هشام که این حال را دید گفت (بامحمدالی) نزدیک بیا بنشین پدرم روی سریر او نشست من هم همراه پدرم هشام هم خود در طرف راست ما نشسته بود - گفت یا محمد لا- تزل العرب و العجم تسودها قریش مادام فیهم مثلک الله درک من علمک هذا لرمی و فیکم تعلمته گفت تا تو با چنین قدرت علمی و فنی در میان قریش هستی عرب و عجم در اسلام روسیاهی نمی‌بیند و تیراندازی تو نمونه علم و قدرت تو بوده - و آیا جعفر فرزند تو هم می‌داند تیراندازی را فرمود اهل مدینه در دوران جوانی تیراندازی و اسب سواری به فرزندان خود می‌آموزند و جعفر هم وارث علم و فضیلت اهل بیت نبوت است و آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی حاکی اتمام نعمت و اکمال دین است که به ما خاندان نبوت و ولایت خاتمه یافته و کامل گردیده است. هشام از این بیان باز غضبناک شد آنگاه سرش را بلند کرد گفت حاجتی داری بخواه پدرم فرمود آمدن من بدین صورت به دمشق موجب نگرانی و حشت اهل بیت من شده حاجت آن است که ما را به مدینه برگردانند - هشام گفت ما از دیدار شما محظوظ می‌شویم و با هم وداع کردند موجبات مراجعت ما را فراهم کرد برگشتیم که حرکت کنیم در میدان جمعی گرد آمدند مسائلی می‌پرسیدند از آن جمله قسیس «کشیش» و رهبانی بود که سالی یک روز می‌نشست مردم اطراف او می‌آمدند با او صحبت می‌کردند و فتوای او را می‌گرفتند اتفاقاً این همان روز ملاقات و مجلس رسمی رهبان بود. پدرم عباى خود را پهن کرد نشست من هم در کنار او نشستم مردم می‌آمدند مسائل خود را می‌پرسیدند - در این اثنا هشام رسید غلامان خود را فرستاد بیند ما چه می‌کنیم جمعیتی هم از

مسلمانان اطراف ما را گرفتند ضمنا عالم نصاری هم آمد در مجلس ما نشست او یک مسند سبز رنگی از حریر داشت که خدمتگزارش پهن کرد و نشست. [صفحه ۱۹۳] رهبان رو به پدرم نمود گفت آیا تو از امت مرحومه هستی پدرم فرمود آری من از امت مرحومه هستم. أمن علمائها أم من جهالها فقال ابی لست من جهالها پرسید عالمی یا جاهلی فرمود جاهل نیستم گفت چند سؤال از تو دارم پدرم فرمود بپرس هر چه می خواهی. رهبان گفت؟ از کجا شما می گوئید اهل بهشت می خورند و می آشامند و سخن نمی گویند امام محمدباقر (ع) - از آنجا که جنین در حال جنینیت در شکم مادر می خورد و می آشامد و سخن نمی گوید. رهبان؟ - از کجا می گوئی که میوه های بهشتی همیشه تر و تازه و در دسترس همه اهل بهشت است. امام علیه السلام - ان ترابنا ابدا یکون غضا طریبا موجودا عند جمیع اهل الدنیا فرمود خاک ما همیشه تر و تازه و موجود است نزد همه مردم دنیا رهبان - گفت گمان می کنم تو از علمای امت هستی. امام - گفتم از جهال نیستم قلت لست من جهالها رهبان - گفت آن ساعتی که نه از ساعت شب و نه از ساعت روز است کدام است امام علیه السلام - فرمود آن ساعت بین طلوعین است و ساعت از فجر است تا طلوع شمس که در این ساعت هر کس در هر حال باشد آرامش دارد رهبان - گفت به خدا قسم اکنون از تو سئوالی می کنم که توانی پاسخ دهی امام علیه السلام - پرس رهبان - نگاهی به طرف راست و چپ خود کرد گفت آن دو مولودی که در یک روز متولد شدند و در یک روز مردند و یکی پنجاه سال و دیگری ۱۵۰ سال عمر کرد کیست؟ امام علیه السلام - فرمود آن دو نفر یکی عزیز و دیگر عززه یا عزیز بود که هر دو در یک روز متولد شدند و در سال ۱۵۰ هر دو مردند - بدین شرح که عزیز بر الاغش سوار شد به انطاکیه رفت و خوابش برد صد سال به خواب مرگ بود پس از آن خداوند او را برانگیخت و زنده نمود به خانه خود برگشت به طوری برادر و فرزندش او را نمی شناختند عزیز در آن موقع ۱۲۵ سال داشت که ۲۵ سال عمر کرده بود و [صفحه ۱۹۴] برادرش ۱۲۵ سال داشت - و با هم بحث مفصلی کردند نشانه حقیقت امر را به خرش و آب و غذای خود که زاد و توشه او بود معرفی کرد و سپس با هم ۲۵ سال دیگر عمر کردند خداوند آن دو برادر را برد در حالی که عمر هر دو ۱۵۰ سال بود یکی ۵۰ سال و دیگری ۱۵۰ سال رهبان گفت به خدا قسم تو مرا رسوا کردی والله که اعلم از همه هستی - اصحاب هشام این جریان را دیدند و به او گزارش دادند و ما هم برگشتیم سوار شدیم به طرف مدینه حرکت کردیم هشام دستور داده بود که ما را در شهرهای بین راه به شهر راه ندهند و پذیرائی نکنند. چون به مدین رسیدیم درب شهر بسته بود پدرم بالای کوه شعیب رفت و همان ندای که شعیب پیغمبر کرده بود تجدید نمود. و فرمود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و نحن و الله بقیة الله فی ارضه - که شیخ و بزرگ مدین بیرون آمد و گفت ای اهل مدین اتقوا الله یا اهل مدین فانه قد وقف الموقف الذی وقف فیه شعیب حین دعا علی قومه فان انتم لم تفتحوا الباب جاءکم من الله العذاب و قد اعذر من انذر ففتحوا الباب و انزلونا [۴۷]. در روایت دیگر اندکی فرق دارد که ما مطلب را تا آنجا که به دیر راهب رسیده اند و مورد اتفاق است به طریق این روایت نقل می کنیم. امام جعفر صادق علیه السلام که با پدرش بود می فرماید و در دیر جمعی را دیدیم که جامهای پشمینه درشت پوشیده و پیری بر بلندی نشسته و موی ابروهای او بر چشمهایش افتاده چون نظرش بر امام محمدباقر افتاد گفت آشنائی یا بیگانه امام علیه السلام فرمود که از شما نیستم رهبان - از امت مرحومه ای امام علیه السلام - آری رهبان - از علمای امت مرحومه یا جهال آنها امام - از جهال نیستم رهبان - من از تو چیزی می پرسم یا تو می پرسی امام - تو هر چه می خواهی بپرس [صفحه ۱۹۵] رهبان - بین ما و شما مورد اتفاق است که در بهشت درختی است آن را طوبی گویند ما می گوئیم اصل آن در سرای عیسی است و به عقیده شما در سرای محمد است و در خانه و بقعه نیست که از آن درخت شاخی سایه نیفکنده باشد اکنون بگو بدانم در دنیا نظیر آن چیست؟ امام محمدباقر علیه السلام - در دنیا نظیر آن آفتاب است که چون روز می شود در تمام خانه ها شعاع آن موجود است. راهب - شما می گوئید اهل بهشت هر چه می خورند از طعام و شراب کم نمی شود در دنیا مثل آن چیست. امام علیه السلام - کتابهای آسمانی است که همه تشنگان وادی علوم و دانش از آن سیراب می شوند و از آن چیزی کم نمی گردد - هر قدر دقایق و حقایق و تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن آن استخراج کنند اصل آن همچنان

باقی و برقرار است و از آن چیزی کسر نمی‌شود - همه اهل دیر آفرین گفتند راهب - ما و شما گوئیم اهل بهشت از طعام و شراب آنچه می‌خورند بول و غایط نمی‌شود نظیرش در دنیا چیست؟ امام باقر علیه‌السلام - غذای شکم مادر که هر چه می‌خورند جذب می‌شود و دفع نمی‌گردد راهب - کلید بهشت طلا یا نقره است؟ امام علیه‌السلام - نه نقره است نه طلا بلکه کلید بهشت زبان مؤمنین است که به توحید گویا باشد!! و به ذکر خدا در حرکت آید در بهشت بدان باز می‌گردد راهب - مسئله دیگر می‌پرسم که در آن زمان امام علیه‌السلام - پیرس اگر پاسخ درست بشنوی به دین ما در می‌آئی راهب - آری اگر پاسخ درست بدهی به مذهب شما می‌آیم راهب - مرا خبر ده از دو برادری که در یک شب از مادر متولد شدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی صد سال و دیگری دویست سال بود امام علیه‌السلام - آن دو برادر عزیز و عزیز بودند پسران ارخیا که در یک روز متولد شدند و خدای عالم عزیر را به نبوت برگزید و پس از پنجاه سال که با هم به سر بردند روزی عزیر به دهی رسید که خراب شده بود و اهل آنجا هلاک شده بودند در آنجا باغی بود [صفحه ۱۹۶] که انگور و انجیرش رسیده بود و در سایه درختی به استراحت آرمید و از آن میوه‌ها بخورد و قدری انگور را شیره گرفت و مقداری میوه در سبدی کرد و آن شیره را در کوزه یا مشکلی نمود و پهلوی او بود که به خواب رفت عزیر اکثر اوقات درباره قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر فکر می‌کرد در آن وقت که خوابیده بود به فکر زنده شدن اهل آن ده افتاد که چگونه زنده می‌شوند و حشر و نشر می‌کردند در همان لحظات خداوند روح پیغمبر خود را قبض کرد و جسدش را از چشم مردم پنهان داشت باید متذکر بود که خداوند گوشت پیغمبران و انبیاء و اوصیاء خود را بر جانوران و حیوانات حرام کرده است - ضمناً طعام و شراب او را تازه نگاه داشت و الاغش را هم قبض روح نمود سالها گذشت که آن ده به اهتمام یکی از پادشاهان آباد شد به شرحی که در تاریخ انبیاء نوشته‌ایم صد سال گذشت که عزیر پیغمبر به خواب بوده که باز خداوند روح او را به بدنش بازگردانید و فرشته‌ای را مأمور کرد پرسند (کم لبثت) چه قدر خوابیده‌ای - و چه مدت در اینجا زیست کرده‌ای؟ عزیر پیغمبر پنداشت آفتاب غروب کرده نگاه کرد آفتاب را دید گفت یک روز یا مقداری از روز هست خوابیده‌ام - آن فرشته گفت صد سال است تو خواب بودی اگر باور نداری به حمارت که مرکب سواری تو بوده نگاه کن که چگونه استخوانهای آن حیوان پوسیده است. خطاب شد به عزیر که اجزاء پوسیده الاغ را از عروق و اعصاب و استخوان و لحم و جلد که خاک شده به هم جمع کن و ترکیب کن عزیر چنین کرد آن حیوان هم زنده شد گفت پروردگارا یقین کردم که بر همه چیز قادری و توانائی عزیر بر الاغ خود سوار شد به وطن برگردید و با برادر خود پنجاه سال دیگر زیست و زندگی نمود تا هر دو در یک روز به رحمت ایزدی پیوستند در این روایت عمر عزیز دویست سال و عمر عزیر ۱۵۰ سال ذکر شده راهب - چون این کلام را شنید بی‌اختیار بیهوش شد امام محمدباقر علیه‌السلام - با فرزندش به منزل خود رفتند روز دیگر راهب فرستاد از آن حضرت مسائلی پرسد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمودند اگر سؤال دارد بیاید منزل ما راهب با جمعی به منزل امام محمدباقر علیه‌السلام رفت [صفحه ۱۹۷] راهب - آیا محمد تویی امام علیه‌السلام - نه فرزندزاده او هستم راهب - نام مادرت چه بود امام علیه‌السلام - مادرم فاطمه زهرا راهب - نام پدرت چیست؟ امام علیه‌السلام - علی بن ابیطالب راهب - تو پسر او هستی امام علیه‌السلام - بلی راهب - پسر شبیر یا شبر امام علیه‌السلام - پسر شبیرم راهب - گواهی می‌دهم خدا یکی است و جز او خدائی نیست محمد (ص) جد تو رسول الله است و تو وصی او هستی این شهادت داد و همه آنها که در دیر راهب بودند مسلمان شدند حضرت امام محمدباقر (ع) با فرزندش جعفر صادق (ع) به شام رسیدند «بنابر این روایت ملاقات راهب قبل از وصول ورود به شام بوده است» هشام بن عبدالملک از امام علیه‌السلام استقبال کرد و تعظیم و تکریم نمود و گفت بر من یک مسئله مشکل شده و علماء آن را نمی‌دانند شما این موضوع را برای من حل کنید امام علیه‌السلام - پیرس هشام - بگو بدانم هر گاه امتی امام خود را بکشند خدای تعالی آنها را چگونه مجازات می‌کند امام علیه‌السلام - چون ملتی امام و پیشوای آسمانی را بکشد هیچ سنگی و کلوخی را بر نمی‌دارند مگر اینکه در زیر آن خون می‌جوشد عبدالملک - گفت راست است چون علی بن ابیطالب را کشتند بر سرای پدرم سنگی بزرگ بود که چون برداشتن

خون تازه در زیر آن پیدا شد و من حوضی داشته در باغ خود و سنگ ریزه‌ها در اطراف آن بسیار بود و در قتل جدت حسین بن علی دیدم در زیر سنگ ریزه‌ها خون می‌جوشد نگارنده گوید اگر ما قراین دیگری در اثبات این حقیقت نداشتیم این سخن را از این مرد باور نمی‌کردیم ولی مسلماً او از پدرش شنیده و خودش دیده که زمین از قتل سیدالشهداء خون می‌جوشد [صفحه ۱۹۸] حضرت امام محمدباقر (ع) یک هفته در شام مهمان رسمی عبدالملک بود و بعد گفت آیا میل داری بمانی یا مراجعت به مدینه می‌کنی فرمود در کنار قبر جدم را بیشتر دوست دارم او اسباب مراجعت آن حضرت را با همراهان فراهم کرد به عزت برگشتند اما دشمنی و خصومتی ذاتی او بود و لذا پس از بیرون رفتن فرستاد یا قدم به قدم و منزل به منزل و ده به ده سفارش کنند که خوردنی و آشامیدنی به آنها ندهند و چیزی به آنها نفروشد و بخشش نکنند تا شاید از گرسنگی هلاک شوند. چون امام محمدباقر (ع) به آن دیر راهب تازه مسلمان رسیدند - مطلع شد امام را با اصحابش ضیافت و مهمانی کرد و اکرام و احترام بسیار نمود چون والی شهر این خبر را بشنید راهب را گرفته زنجیر نمودند و به شام فرستادند. امام جعفر صادق (ع) این خبر را شنید غمناک گردید از پدر پرسید برای دوستی ما بر این شیخ اذیت و آزار کردند - حضرت امام محمدباقر فرمود ای فرزند غمگین مشو که بیش از دو منزل آنها را نخواهند برد که به رحمت حق واصل خواهد شد و از عبدالملک به او رنجی نخواهد رسید - و بعد خبر رسید که راهب از شرور ظلمه نجات یافت و به حق پیوست.

احتجاج

احتجاج یعنی چه؟

احتجاج در لغت به معنی ادعا و برهان و حجت و دلیل بر گفتار است که در مناظرات علمی بکار برده می‌شود و دو نفر در یک موضوع دلایل خود را ابراز می‌کردند تا هر کس دلیل و حجتش قاطع‌تر بود او فائق می‌آمد. در اصطلاح بحث علمی و استدلالی است که امام (ع) با مردم گمراه و نادان نموده‌اند یعنی کسانی که در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند یا در جهالت و نادانی مانده‌اند یا فکر آنها منحرف است درست نمی‌توانند فکر کنند از وظایف امام است که با این طبقات بحث و احتجاج نموده آنها را از شبهات و انحراف فکری نجات بخشند و القاء شیعه را ملغی نمایند. این وظیفه اولیه ائمه معصومین است که در هر مورد کسی لجاج و عنادی داشته یا القاء شبهه می‌کرده یا دلایل و براهین ناروا و سستی به مغالطه می‌آورده که افکار را منحرف نموده تعدا یا تنکرا مردم را گمراه می‌کردند امام علیه‌السلام با آنها احتجاج می‌کرده و مطلب مورد بحث را طرح فرموده با سئوال و جواب بسیار ساده او را هدایت فرموده به کمال مطلوب می‌رسانده و اکثر اوقات هم این احتجاجات در حضور اصحاب طرفین بود تا مردم [صفحه ۱۹۹] خوب از حقیقت و ماهیت مورد بحث استفاده کنند آغاز این احتجاجات از پیغمبران آسمانی به دستور ربانی شروع می‌شده تا پایه و ارکان توحید بر مبانی صحیح استوار گردد و توحید در اذهان و افکار تثبیت شود مردم معتقد و مؤمن به یگانگی حق شوند این احتجاج توحیدی قرن‌ها ادامه داشت نهایت شدت و ضعف یافته و مدتی احتجاج برای اثبات وجود خداوند در قبال طبیعین شده و قرن‌ها درباره یگانگی واجب‌الوجود در قبال مشرکین احتجاج نموده‌اند و سالها احتجاج برای بی‌نظیری حق و ضد و ند و عدو شیه و عدیل بودن شده در اسلام بیشتر احتجاجات برای اثبات صفات جمال و جلال حق بوده است که این درس را حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) ثامن الحجج به این بحث خاتمه داده و انواع صفات جمال و جلال را در بحث اسامی لطیف و قهار - جابر و غیره بیان فرموده که دیگر برای کسی که در مکتب توحید درس خوانده باشد هیچ‌گونه ابهامی درباره توحید برای او باقی نمی‌ماند. بحث تحلیلی و تحقیقی و تبعی توحید بوجود ائمه اطهار علیهم‌السلام تا وجود مقدس رضوی (ع) پایان یافته. و در مجلس رسمی مأمون الرشید امپراطور بزرگ اسلام و حضور محققین علمای ملل و نحل این بحث خاتمه یافت و بقیه ائمه شارح و مبین آیات و

تفسیر این بحث بوده‌اند. اما بحث احتجاج نبوت و ولایت نیز از پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین و امام زین‌العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق به حد کمال خود رسید و کسانی که این کلاسهای درسی را دیده باشند برای آنها نیز ابهامی درباره نبوت عامه و خاصه باقی نمانده است. اما بحث ولایت و خلافت را نیز از امام پنجم تا امام هشتم به حد کمال رسانیدند و آخرین بخش نبوت را حضرت امام رضا با جاثلیق نصاری در حضور مأمون نمود و آخرین بحث ولایت و خلافت و امامت را خود مأمون در حضور علماء اعلام عصر هم در مرو و هم در بغداد ادامه داد و معتقد بود که خلافت حق ثابت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و ابن شهر آشوب هم با قبول این حقیقت خودش قائل شده که مفضول بر فاضل تقدم جسته و گرنه افضل و احق و اعلم از امیرالمؤمنین علی (ع) نبوده و نیست. در کتب احتجاج از پیغمبر (ص) خاتم‌النبین تا حضرت صاحب‌الامر (ع) احتجاجات هر یک را نقل کرده‌اند که این خود نیز یک مکتبی است به شرط آن که خواننده این کتاب سرمایه علمی و اطلاعات قبلی داشته باشد تا از آن استفاده کند و مطالب را از هم مجزا نموده [صفحه ۲۰۰] ورود و خروج مطلب را با طریق بحث و استدلال و بیان برهان و امتیاز آن از جدل و مغالطه و خطابه و شعر و غیره ممیز و مشخص نموده به حقیقت علمی واقف گردند. اولین قدرت علمی احتجاج با شخص رسول الله (ص) بود که به زبان وحی و الهام با علمای یهود و نصاری مباحثه و حتی مباحثه فرمود و امیرالمؤمنین علی (ع) در خطب نهج‌البلاغه همان مطالب را به یک قالب الفاظ روشن‌تری ریخته تشریح و تصریح و تجزیه و تحلیل فرموده است - دوران امامت حضرت مجتبی و سیدالشهداء اقتضاء بحث نمی‌داد زیرا بیدادگری معاویه و آل‌زیاد و آل‌سفیان و غیره فرصتی به مردم برای اصغاء تعلیمات ائمه علیهم‌السلام نداد حضرت امام سجاد (ع) هم به مقتضای زمان و مکان تعلیمات خود را در سایه درس تفسیر و فقه و ادعیه و اذکار به نام صحیفه سجادیه آموخته است ولی چون میدان به دست امام محمدباقر (ع) رسید از فرصت اختلافات سیاسی استفاده کرد و شروع به احتجاجات و تعلیمات عالیه پرداخت که مبانی مکتب جعفری را تشدید فرموده است. برای کسانی که به کتب تاریخ و حدیث و رجال ادوار فقه اسلام مخصوصاً فقه جعفری و امامیه اثنی‌عشریه وارد هستند معلوم است که اصحاب امام محمدباقر (ع) اکثر همان اصحاب امام جعفر صادق (ع) می‌باشند و این مکتب شالوده و اساسش به دست حضرت امام پنجم ریخته شد و امام ششم آن را مرتب و منظم و مرتب نمود توسعه و انتشار فرمود و لذا چون از شاگردان امام ششم دعوی فقاقت و مذهب خاصی بنابه رهبری سیاست نمودند به نام جعفری شهرت یافت.

احتجاجات امام محمدباقر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر (ع) با مردم عصر احتجاج علمی می‌کرد تا اشتباهات آنها را برطرف فرماید یکی از کسانی که در اشتباه بود علی بن محمد بن المنکدر است که از مشاهیر زهاد آن عصر بود و چنانچه از اسمش هم ظاهر است کدوراتی روی قلب او را گرفته که به انوار لامعه علوم و حقایق به آسانی واقف نمی‌شد چنانچه اگر زهاد خشک که مورد حملات عرفا مخصوصاً حافظ شاعر شیرازی به همین جهت است و یکی از متأخرین در وصف آن گفته: زاهد چه بلائی تو که این دانه تسبیح از ترس تو سوراخ به سوراخ گریزد شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید: محمد بن منکدر می‌گوید پسر علی بن حسین را در یک ساعتی خارج از شهر مدینه ملاقات کردم که دو غلام همراه او بودند. و خود بنفسه مشغول زراعت [صفحه ۲۰۱] و فلاحتی و باغبانی بود و گاهگاهی بر غلامان تکیه می‌کرد و نفس سردی می‌کشید تا خستگی را رفع کند گفتم ای فرزند پیغمبر تو با این سن و این بدن فربه در این ساعات گرم و آفتاب سوزان برای طلب کار و فعالیت می‌کنی امام نزدیک آمد و هر دو کنار نهی رفتیم نشستیم در حالی که عرق از پیشانی او می‌ریخت - گفتم ای آقا تو بزرگ قریش هستی باید در این موقع آسایش کنی و جوانان و غلامان تو کار نخلستان‌ها و مزارع را انجام دهند چرا در طلب دنیا این اندازه کشش و کوشش می‌کنی؟ فرمود: قال (ع) لو جائنی و الله الموت و انا فی هذه الحال جائنی و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس و انما کنت اخاف الموت لو جائنی و انا علی معصیه من معاصی الله.

فرمود اگر در این حال که در راه اطاعت امر حق و انجام وظیفه سعی و عمل می‌کنم مرگ گریبان مرا گرفت خوشحالم که در حال بندگی و اطاعت بوده‌ام ترس و بیم از آن است که مرگ بیاید وقتی گریبان مرا بگیرد که در حال معصیت باشم. این درسی بود که امام محمدباقر به مسلمین داد که در حال بین پنجاه و شصت سالگی شخصاً بیل و اره و داس در دست داشت و به زراعت و آبیاری و حرس و غرس اشجار و آب دادن مزارع می‌پرداخت و آن را عبادت و اطاعت می‌دانست چه عبادت تنها به نماز نیست نه آنکه نماز نخوانند و به این خدمات خود را عابد و مطیع بدانند از این طرف افراط و تفریط کنند نه بلکه باید به واجبات عمل کرد و در دنیا هم برای خیر به مردم که مصداق اتم و اکمل نیکوکاری در زراعت و فلاح است سعی و عمل نمود که لیس للانسان الا ما سعی - بدترین صفات بشری این است که کل بر جامعه باشد و مفت‌خور شود یعنی کاری برای اجتماع انجام ندهد و از دسترنج دیگران ارتزاق نماید که این بحث را در مکتب اسلام مفصل بیان کرده‌ایم. باری محمد بن منکدر گفت یابن رسول الله اکنون مرا موعظه‌ای بفرما من تو را موعظه کردم تو هم مرا موعظه‌ای کن حضرت فرمود موعظه این است که تو گمان نکنی باید وقت تنها صرف ذکر شود باید کشش و کوشش نمود و برای امرار معاش قیام و اقدام کرد عبادت این نیست که تو به جای کسب معاصی نماز بخوانی و اگر کسی برای امرار معاش خود را به زحمت انداخت او را طالب دنیا یا حریص و ولوع به دنیا بشناسی ای منکدر بدان که افضل عبادت طلب معاش از راه کسب حلال است که انسان به نفس خود قیام کند و روزی حلال به دست آورد [صفحه ۲۰۲] فرمود هر کس شخصاً قیام به تهیه نفقه خود و عیال و اولاد خود نماید افضل عبادت را انجام داده و حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش نقل فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است ملعون ملعون من القی کله علی الناس دور است از رحمت حق و رانده شده از لطف خداست کسی که کل بر جامعه شود این محمد بن المنکدر از صوفیان عصر امام باقر علیه‌السلام بود و او مانند طاوس یمانی و ابراهیم ادهم و سایر متصوفه بود که فقط به ذکر خفی و جلی می‌گذرانید و دنبال کار و کسب نمی‌رفت اما شریعت اسلام این مکتب سوفیست را تحریم فرموده و مکتب اسلام را گشوده که بشر باید از راه دنیا به دین بگردد و به آخرت باقی برود با عقل و علم و با سعی و عمل با شهوت و غضب با زهد و تقوی با صفات متضاد مبارزه کند تا به کمال عقلی و علمی و شاهد مطلوب برسد انزوا و رهبانیت تنها ذکر - تصوف و یا علی مدد درد دین و دنیا و اجتماع بشر را دوا نمی‌کند به زبان پیغمبر خدا و ائمه دین ملعون و منفور است باید تا آدمی زنده است در سرما و گرما کار و فعالیت کند از دسترنج خود تغذیه نماید و رزق حلال به دست آورد زن بگیرد کاسبی کند بخورد و بخوراند تا سعادتمند شود چنانچه قرآن هم فوز و فلاح را در سایه همین درس فضیلت تضمین فرموده است.

احتجاج با عبدالله بن معمر الیشی درباره متعه

علامه اربلی در کشف الغمه می‌نویسد به نقل نثر الدرر که عبدالله بن معمر الیشی گفت یا ابوجعفر مرا درباره متعه فتوی ده چه کنم. فقال احلها الله فی کتابه و سنها رسول الله و عمل بها اصحابه فرمود قرآن دستور داده پیغمبر سنت نهاده و اصحاب رسول خدا عمل کرده‌اند. عبدالله گفت عمر نهی کرده است فرمود پس تو بر قول رفیقت عمل می‌کنی و من بر قول پیغمبر خدا که زبان وحی و الهام ربوبی بوده است. پرسید کدام زنان را می‌توان متعه کرد فرمود آن زنی که مانع شرعی نداشته و راضی باشد فرمود خداوند برای رفع مشکل زندگی شما متعه را حلال نمود تا زن و مردی در فشار رفع غرایز طبیعی نباشند و کارشان به زنا و فساد و فحشاء نکشد عبدالله از این تعلیم مشعوف شد و گفت و الله شماها میوه درخت علم و فضیلت هستید که مردم را به وظیفه خود هدایت و ارشاد می‌فرمائید. [صفحه ۲۰۳] در همین یک درس اجتماعی از روی انصاف و وجدان با توجه به قوانین سایر کشورهای غیر مسلمان و مذاهب عالم بشریت ملاحظه فرمائید آنهایی که طلاق ندارند و حق گرفتن یک زن بیشتر ندارند چه میلیون‌ها دختران و زنان آنها به فحشاء گرائیده و در آن به فحشا مبادرت می‌کنند اسلام دین سهله و سمحه برای تسهیل کار بشر که فرمود یرید بکم الیسر و لا ارید

بکم العسر منظور ما آسان کردن کار شما ای مسلمانان بود نه گره بر روی گره زدن و مشکل به وجود آوردن چقدر کار مسلمین در متعه و زن منقطعه و صیغه آسان شده و چه خاندان‌های توانا از خانمان‌های ضعیف پرستاری می‌کردند.

تمسک به سنت

قال (ص) من تمسک بسنتی فی اختلاف امتی کان له اجر مائة شهید امام محمد باقر علیه السلام از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که هر کس به سنت من عمل کند و احکام شرع را مجری دارد اجر یک صد شهید دارد و اهمیت سنت و پیروی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات بسیاری از ائمه معصومین (ع) نقل شده است. هر کس تمسک به سنت پیغمبر کند و به روش رسول خدا که به وسیله اهل بیت او در مدت سیصد سال تا اواخر قرن سوم به مردم تعلیم می‌شده و هیچ اختلافی سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله در احادیث شیعه امامیه نداشته و ندارد خداوند او را در زمره شهداء و فداکاران اسلام محسوب دارد و مراد از این فداکاری راه رستگاری و فوز و فلاح است که با عمل بدان بر همه ملل فائق خواهند آمد و به ثبوت رسیده که عمل به سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله موجب رستگاری و نجات معنوی و نجات از مهلکات دنیوی می‌باشد.

احتجاج با قتاده بن دعامه بصری

ابن حجر در تهذیب التهذیب روایت می‌کند که قتاده مردی فقیه و حافظ قرآن بود و با محمد بن علی الباقر احتجاج نموده - ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم مردی مسلمان وارد شد سلام کرد گفتیم تو کیستی گفت از اهل کوفه‌ام گفتیم که را می‌خواهی گفت آیا شما ابو جعفر محمد بن علی را می‌شناسید گفتیم آری؟ - با او چکار داری گفت اگر تو هستی بین حق و باطل را برای من بیان کن گفتیم نه - رو به من کرده گفت ای اهل کوفه شما طاقت دیدن محمد بن علی را ندارید - اکنون اگر او را می‌شناسید به من راهنمایی نمائید در این اثنا هنوز سخنش تمام نشده بود ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام وارد شد در حالی که مردم [صفحه ۲۰۴] خراسان اطراف او را گرفته بودند و از او درباره مناسک حج مسائلی را می‌پرسیدند تا آنکه پاسخ آنها را داد به جای خود در مدرسه‌ش نشست اصحاب و مردم هر یک مسائلی داشتند و حوائجی به عرض رساندند همه را پاسخ داد و رتق و فتق مهمام امور معنوی و مادی مردم را نمود تا نوبت به آن مرد بصری رسید فقال له من انت قال انا قتاده بن دعامه بصری فرمود تو فقیه اهل بصره هستی گفت بلی فرمود وای بر تو می‌دانی خداوند عالم خلق را آفرید و برای آنها حجتی منصوب نمود که آنها از او تاد و نجباء و علماء زمین هستند آنها قبل از مأموریت برگزیده و تربیت شده مکتب ربوبی می‌باشند عرش الهی بر سر آنها سایه انداخته قتاده ساکت شد امام باقر علیه السلام فرمود خداوند حال تو را اصلاح فرماید فرمود من به جای فقها نشسته‌ام و قدم جای پای ابن عباس گذاشته‌ام و در خود به سبب و قوت علمی اضطرابی ندارم اما تو چگونه برای مردم فتوی می‌دهی که اطلاعی نداری فرمود می‌دانی کجا نشسته‌ای در خانه خدا در محلی که باید الحان ندای حق بالا رود و در بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له بالغدو و الاصال - رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکوة فرمود آیا تو این مقام را می‌شناسی و بر آن تکیه زده‌ای آیا تو فقیه امتی یا من قتاده گفت و الله تو هستی اما این خانه از گنج و آجر است حضرت تبسمی کرد و فرمود خوب مسائلت را پرس. [۴۸]. گفت اگر از مرده حیوانی تخمی بیرون آید حلال است یا حرام فرمود حلال است زیرا نه خون است و نه عروق و استخوان و غیره فرمود آیا تو آن تخمی که از مرغ مرده خارج شود می‌خوری یا نه گفت نه؟ فرمود اگر آن تخم را زیر پای مرغ گذاشتند و مرغی شد آن مرغ را می‌خوری یا نه گفت آری فرمود چه فرق می‌کند این همان تخم مرغ است چرا تخم آن را نمی‌خوری مرغ شد می‌خوری؟ فرمود نه تخم مرغ و نه مرغ از تخم بیرون آمده هیچ یک حرام نیست اگر تو پنیری را از بازار مسلمین خریدی می‌پرسی که چگونه پنیر گرفته‌ای گفت نه فرمود این هم همان حال

را دارد بر تو حرجی نیست.

احتجاج با ابوحنیفه

ابن شهر آشوب در مناقب از ابی القاسم طبری الکانی در شرح حجج اهل بیت می‌نویسد امام ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام در مسجد نشسته بود و به تعلیمات عالییه و معارف اسلامی اقدام می‌فرمود [صفحه ۲۰۵] ابوحنیفه ایستاده بود حضرت به او فرمود ای ابوحنیفه تو مردی مشهور هستی من دوست ندارم که پهلوی من بنشیننی او اعتنائی نکرد و نشست و اصحابش هم اطراف او را گرفتند. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام با اصحابش نشسته بودند ابوحنیفه گفت تو امام هستی فرمود نه [۴۹] گفت مردم کوفه دسته‌ای گمان می‌کنند تو امام هستی فرمود چه مانعی دارد گفت به آنها بنویس که من امام نیستم فرمود اطاعت مرا نمی‌کنید چه لزومی دارد اما من حاضر در غیاب آنها و در حضور اصحاب تو احتجاج کنیم و بحثی نمائیم من به تو می‌گویم پهلوی من بنشین اطاعت نمی‌کنی چگونه مردم کوفه اطاعت مرا می‌کنند ابوحنیفه قدرت بر پاسخ نیافت و از ورود بحث علمی و احتجاج عذر خواست. ابن جوزی می‌نویسد ابن سعد در طبقات نقل کرده ابو یوسف از ابی حنیفه پرسید آیا تو محمد بن علی باقر را ملاقات کردی و با او سخنی گفته‌ای بحثی کرده‌ای گفت ملاقات کردم و پرسیدم آیا خدا اراده معصیت می‌کند فقال ابو جعفر علیه‌السلام افعصی قهرا، ابوحنیفه می‌گوید جوابی نداشتیم به او بدهم مانند در پاسخ او. این احتجاجات نشان می‌دهد که در اولین کلمه سؤال درمانده شده مطلب به تصریح و تشریح و استدلال نرسیده است.

احتجاج با عبدالله بن نافع بن ازرق

عبدالله پسر نافع ازرق که از خوارج بوده به نقل کلینی (ره) در کافی می‌گوید چون ما از جنگ نهروان حساب خود را جدا کردیم با آل علی علیه‌السلام تماس و آشنائی نداشتیم و من نمی‌دانستم از اولاد او کسی عالم و دانشمند باشد و این خود اول جهل او بود تا پرسید امروز از اولاد علی کسی هست علم و دانش داشته باشد گفتند آری محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب من رفتم با بزرگان اصحاب او تا به مدینه رسیدیم و اجازه گرفتیم او را ملاقات کنیم تا بر او وارد شدیم گفت این عبدالله نافع است؟؟ پرسید با ما چه کاری شماها که از ما بریدید و به دیگران پیوستید!! ابوبصیر گفت جعلت فداک این مرد گمان کرده که اگر عالمی باشد و بداند که علی اهل نهروان را کشته با او به دشمنی بر می‌خیزد و اگر چنین کرده ظلمی نکرده است. امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود آیا میل داری با هم سخن بگوئیم گفت آری فرمود فردا [صفحه ۲۰۶] صبح بیا تا مقداری صحبت کنیم آن روز رفت و فردا با بزرگان اصحاب خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام آمد امام باقر علیه‌السلام فرمود تمام مهاجرین و انصار و علمائی که در مدینه هستند حاضر کنید بشنوند آنگاه یک خطبه مفصلی خواند و بیاناتی کرد که پاسخ انحراف و اشتباه و مغلطه آن خارجی بود بدین شرح.

متن خطبه

بعد الحمد و الثنا الحمد لله الذی اکرمنا بنبوته و اختصنا بولایته یا معشر ابناء المهاجرین و الانصار من کانت عنده منقبه بعلی بن ابیطالب فلیقم و لتحدث فرمود هر کدام از شماها خاندان مهاجر و انصار منقبتی از علی بن ابیطالب شنیده یا دیده‌اید بیان کنید همه حاضر بودند که آنچه می‌دانستند بگویند اما خود عبدالله بن نافع ازرق خارجی برخاست گفت من خود یک روایتی از مناقب علی دارم که بیان می‌کنم و آن قائل به کفر علی بن ابی‌طالب پس از تسلیم حکمین است سپس حدیث خیر را نقل کرد گفت: قال (ص) لاعطین الرأیة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرازا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیة. ابو جعفر فرمود

در این حدیث چه می‌گوئی گفت در این حدیث شکی ندارم اما بعد از آن کافر شد. فقال ابو جعفر ثکلتک امک فرمود آیا خدا علی بن ابیطالب را دوست می‌داشت در حالی که می‌دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ اگر بگوئی می‌دانست و او را دوست می‌داشت تو کافر شدی و اگر بگوئی دوست می‌داشت در حالی که می‌دانست او معصیت می‌کند یا نمی‌دانست که معصیت می‌کند نسبت به خدا کافر شدی که انکار علم او کردی. خداوند علی را آفرید و او را می‌شناخت و به کار او واقف و عالم بود و عمل او را اطاعت خود می‌دانست که او را دوست می‌داشت و دوستی او موقتی و ظاهری نبود - آنگاه امام محمد باقر فرمود برخیز برو که تو کینه‌توز و دشمنی او برخاست گفت ای والله که خوب سفید را از سیاه جدا می‌کند و خدا می‌داند به چه کس رسالت خود را واگذار نماید. الله اعلم حیث یجعل رسالته. [صفحه ۲۰۷]

احتجاج با نافع بن ازرق که از رؤسای خوارج عصر بود

این مرد از خوارج نهروان از ازارقه منشعب شده و به نقل شیخ مفید آمد حضور امام علیه‌السلام از حلال و حرام سؤال کرد و بیشتر این مسائل که این طایفه منافق یا مخالف یا دشمن و بداندیش طرح می‌کردند مسائل استهزائی بود نه استعلام واقعی - او می‌خواست اعتراض کند که چرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب برای حکمین تسلیم شد امام علیه‌السلام پس از سؤالش فرمود جدم امیرالمؤمنین خونهایی که ریخت برای رضای خدا در راه ارشاد و هدایت خلق بود و حکم او حکم پیغمبر و حکم پیغمبر حکم خدا بود و چنانچه خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرآن فرموده هر کجا به اختلافی برخوردید حکم معین کنید که آن حکم‌ها با توحید به تعلیم قرآن حکومت کنند فابعثوا حکما من اهل و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما - و شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوات خود چنین سیره را عمل می‌کرد چنانچه سعد بن معاذ را در بنی قریظه حکم قرار داد و حکم او را امضاء فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام امر به حکمین فرمود که طبق حکم قرآن عمل کنند نه خدعه و مکر و رزند و حتی شرط فرمود ان یحکما بالقرآن و لا- یتعدیاه و اشترط رد ما خالف القرآن من احکام الرجال و چون حکم آنها حکم خلاف قرآن بود حاضر و تسلیم آن حکم نشد و بعد هم باز به حال جنگ قیام کرد که نمونه بارز عدم تسلیم حکم حکمین و مخالفت با حکم بغیر ما انزل الله بود بنابراین امیرالمؤمنین کی به حکم حکمین راضی شد و کجا تسلیم گردید که شما خوارج بهتان و افتراء می‌بندید و حساب خود را از اطاعت او جدا کردید.

احتجاج با هشام ابن عبدالملک

شیخ مفید روایت می‌فرماید که زهری گفت هشام بن عبدالملک برای حج به مکه آمد و داخل مسجد الحرام شد و بر دست سالم غلامش تکیه کرد و این رسم بزرگان عرب بود که غلامان را همراه خود می‌بردند و در طول راه و بین هر کاری چون خسته می‌شدند بر دست غلامان خود تکیه می‌کردند تا لحظه‌ای آرام شده رفع خستگی کند و باز شروع به کار خود نمایند. در این موقع امام محمد باقر علیه‌السلام در مسجد نشست بود سالم به هشام بن عبدالملک گفت یا امیر این محمد بن علی بن الحسین است که وصف او را شنیده‌ای مردم عراق مفتون او هستند هشام گفت برویم به سوی او بگو خلیفه می‌گوید ما الذی یأکل الناس و یشربون الی ان یفصل [صفحه ۲۰۸] بینهم یوم القیمه پرسید روز قیامت مردم چه می‌خورند و می‌آشامند تا حساب آنها تصفیه شود. فقال ابو جعفر یحشر الناس علی مثل قرص النقی فیها انهار متفجره و یأکلون و یشربون حتی یفرغ من الحساب فرمود مردم محشور می‌شوند مانند قرص النقی - قرص نقی «النقی کغنی الخبز الابيض الذی نخل مره بعد مره» آنها مانند درختان سفیدی که چون نان سفید و چون نخل خرما یکی پس از دیگری وارد می‌شوند در آنجا انهاری منفجر می‌شود که از آن می‌خورند و می‌آشامند تا وقتی که به حساب آنها رسیدگی شود و فارغ گردند. هشام دید جواب دندان‌شکنی شنید باز به غلامش گفت برو پیرس آیا شما آنها را

به اکل و شرب مشغول می‌کنید. فقال ابو جعفر هم فی النار اشغل و لم یشغلوا عن ان قالوا - افیضوا علینا من الماء و مما رزقکم الله. فرمود حرارت آتش آنها را مشغول می‌کند تا آنجا که به ما می‌گویند از آن آب که در اختیار شماست به ما جرعه‌ای ببخشید. اینجا هشام می‌خواست امام محمد باقر را تحقیر کند و استهزاء نماید این وصف کفاری مانند هشام بود که در آخرت چنین خواهند بود و لذا او پاسخ دندان‌شکن و زهرناک خود را شنید و ساکت شد. این روش شوم و مشوم خلفای اموی بود چنانچه در تاریخ زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام نگاشتیم معاویه و آل ابوسفیان و آل زیاد و آل مروان که خودشان مردان بی‌شخصیت و سخیف‌الفکر و لئیم‌الطبع بودند دور هم جمع می‌شدند که آل محمد را تحقیر کنند ولی از آنجائی که خداوند به این خاندان علم و قدرت و مخصوصا شهامت و شجاعت ارزانی داشته همه جا در مناظرات و احتجاجات شکست قطعی بر طرف وارد می‌کردند و آنها را شرمنده و منفعل می‌ساختند و این رویه همچنان ادامه داشت تا آل مروان هم می‌خواستند نابغه آسمانی که شکافنده علم و حکمت بوده دست بیندازند ولی با کمال شرمندگی عقب‌نشینی کردند و ثابت شد هر که با آل علی درافتاد برافتاد - چه عالم را با جاهل بحثی نیست و بی‌خرد را با خردمند سخنی نتوان بود - پرتو فروزان علم و دانش و فصاحت و بلاغت اهل بیت [صفحه ۲۰۹] مجال را بر دشمن چنان تنگ کرد که نیروی سخن گفتن نداشته و به لکنت زبان می‌افتادند.

تعلیمات امام محمد باقر علیه السلام در حکمت و فلسفه

اشاره

و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ابوبصیر از بزرگان اصحاب فقاهت و حکمت است که در ملازمت امام محمد باقر علیه السلام استفاده می‌کرد. علامه مجلسی روایت می‌کند که ابوبصیر پرسید معنی این آیه چیست؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ظاهر آیه این است که هر کس را خداوند حکمت عنایت فرماید خیر بسیاری یافته است و مراد از حکمت معرفت است و مقصود از معرفت شناختن امام و اجتناب از کبایر است و کبایر آن است که خداوند کیفر آن را آتش جهنم قرار داده. ابوبصیر باز نقل می‌کند که فرمود ادعو الناس ما فی یدی ما مردم را می‌خوانیم به آنچه در دست داریم و آن دین و علم و حکمت است که اصل و حقیقت آن به دست اهل بیت است و ما هستیم که به مردم افاضه می‌کنیم - و خلق را ارشاد و هدایت می‌نمائیم. و به منطقی که سابقا گفتیم امام علیه السلام به مقتضای علم و حکمت خود به هر کس هر چه در خور استعداد و لیاقت اوست علم و دانش را می‌آموخت و آنها را ارشاد و هدایت می‌فرمود. امام علیه السلام در خلال تعلیمات و تربیت خود فرمود پیروان ما ساکت و آرام در شنیدن علم و حکمت باشند تا از اسرار و رموز فلسفه و حکمت بهره‌مند شوند - و گاهی آنها را مأمور اظهار این علوم می‌کردند و بعضی اوقات به کتمان دانش و سکوت بر گزار کردند.

مبارزه با متکلمین

متکلمین کسانی بودند که می‌خواستند اصول و مبانی فلسفه را با اخبار و احادیث منطبق نمایند و از خود آرائی نشان می‌دادند - معتزله و اشاعره شاخص‌ترین این دسته بودند که از جنگ نهروان سرچشمه گرفت و شدت کرد تا عصر امام محمد باقر علیه السلام که فرموده مخاصمه نکنید فقط به سخنان آنها گوش کنید ولی تابع اعمال آنها نشوید. قال (ع) ایاک و اصحاب الکلام و الخصومات و مجالستهم فانهم ترکوا ما امروا [صفحه ۲۱۰] بعلمه و تکلفوا مالم یؤمروا بعلمه حتی تکلفوا علم السماء یا باعبیده خالط الناس باخلاقهم و زایلهم باعمالهم یا باعبیده انا لا نعدده الرجل فقیها عالما حتی یعرف لحن القول و هو قول الله عز و جل و لتعرفنهم فی لحن القول. فرمود اصحاب کلام کسانی هستند که به آنچه مأمور بوده‌اند عمل نکرده و فرو گذاشته‌اند و به آنچه به علمش

مأمور نیستند خود و دیگران را تکلیف نموده و خود را به تکلف انداخته‌اند - آنها می‌خواهند به علم سماوی برسند فرمود ای ابو عبیده با مردمان موافق اخلاق آنها خلطه و آمیزش نما اما با اعمال آنها نزدیک مشو فرمود ما آنها را عارف و دانشمند نمی‌شناسیم مگر وقتی که از لحن در قول عارف و واقف باشند و این است که خدای تعالی آنها را به شناختن معارف صحیح به نام لحن قول موظف فرموده است.

تعلیمات درباره علم فلکی

شیخ مفید می‌نویسد عمرو بن عبید بر محمد بن علی وارد شد که او را به سؤالی امتحان کند. گفت جعلت فداک ما معنی قوله تعالی اولم يرالذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما معنی این آیه چیست؟ و منظور در رتق و فتق کدام است. فقال ابو جعفر (ع) کانت السماء رتقا لا- تنزل المطر و کانت الارض رتقا لا تخرج النبات. فرمود مراد از رتق آسمان این است که باران نمی‌بارید و زمین نبات بیرون نمی‌داد - و خداوند این رتق را برطرف فرمود و باران را از آسمان و نبات را از زمین خارج فرمود. عمرو بن عبید رفت و برگشت پرسید معنی این آیه چیست؟ و من یحلل علیه غضبی فقد هوی خداوند که غضب نمی‌کند - زیرا غضب مولود غرائز طبیعی مزاج است و خداوند از ترکیب و چون و چرا منزه است فرمود مراد از غضب الهی عقاب اوست. ابو نعیم می‌نویسد مردی آمد از حکمت این بیان سؤال کرد که می‌فرماید اولئک یجزون الغرفه بما صبروا قال علیه السلام علی الفقر فی دار الدنیا. فرمود جزای صبر در فقر دنیا است چنانچه در قرآن می‌فرماید و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا که مراد صبر در فقر و مصائب دنیاست. [صفحه ۲۱۱]

پاسخ مسائل علمی از امام محمد باقر علیه السلام

شیخ طبرسی در احتجاج از ابان بن تغلب روایت می‌کند که طاوس یمانی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید یا ابا جعفر هل تعلم متی مات ثلث الناس حضرت فرمود یا ابا عبدالرحمن لم یمت ثلث الناس قط انما اردت ربع الناس قال و کیف ذلک قال کان آدم و حواء و قابیل و هابیل فقتل قابیل هابیل فذلک ربع الناس. پرسید آیا می‌دانی کی ثلث مردم مرده‌اند فرمود ثلث مردم نمرده‌اند شاید می‌خواهی بگوئی کی ربع مردم مرده‌اند و آن وقتی بود که قابیل هابیل را کشت زیرا آدم و حوا و قابیل و هابیل چهار نفر فقط در دنیا بودند و چون هابیل کشته شد یک ربع از مردم روی کره زمین مردند قال صدقت. طاوس پرسید بگو بدانم اول کسی که دروغ گفت کی بود قال ابلیس حین قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین فرمود او شیطان بود که گفت من بهتر از آدم هستم زیرا او از خاک است و من از آتش این دروغ و تکذیب بود زیرا خاک بهتر از آتش است چه خاک هر امانتی را حفظ می‌کند قابل رویانیدن نبات و مکث گیاه فواکه و غیره است ولی آتش هر چه به او بسپارند می‌سوزاند و از بین می‌برد و نابود و محو می‌کند. پرسید آن قومی که شهادت به حق دادند و خودشان دروغ گفتند کیانند؟ قال (ع) المنافقون حین قالوا لرسول الله (ص) نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون. منافقین بودند که شاهد شهادت دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به حق بودند معذک او را تکذیب کردند و در نتیجه این آیه نازل شد که ما شهادت به رسالت تو می‌دهیم و منافقین می‌آیند می‌گویند شهادت دادیم اما آنها دروغ گویند. پرسید آن طایری که فقط یک بار طیران کرد کدام است. قال علیه السلام طور سینا اطاره الله عز و جل علی بنی اسرائیل حین اظلمهم بجناح منه فیہ الوان العذاب حتی قبلوا التورات و ذلک قوله عز و جل «و اذانتقنا الجبل فوقهم کانه ظلّه و ظنوا انه واقع بهم» فرمود آن کوه طور سینا بود که چون بنی اسرائیل به ستمکاری پرداختند خداوند آن کوه را به صورت یک پرنده عظیم به انواع و الوان عذاب بالای سر آنها پرواز داد و آنها گمان کردند بر سر آنها خواهد فرود آمد و تورات را قبول کردند. [صفحه ۲۱۲] پرسید بگو بدانم کدام پیغمبر بود که چون مبعوث شد جن و انس و فرشته نبودند که در

قرآن می‌فرماید قال الغراب حین بعثه الله عز و جل لیری قابیل کیف یواری سوءاً اخیه هاییل حین قتله «فبعث الله غراباً یبحث فی الارض لیریہ کیف یواری سوءاً اخیه». فرمود چون خداوند آدم را آفرید و قابیل برادرش را کشت کلاغ را برانگیخت تا به او نشان دهد چگونه باید او را دفن کند زیرا چهل شبانه‌روز جسد برادر را روی سر گذاشته نمی‌دانست چه کند تا دو کبوتری یا دو کلاغی با هم نزاع کردند و یکی دیگری را کشت چون افتاد بالای سر او آمد با پنجه‌های خود زمین را کند و او را دفن کرد قابیل دفن جسد مردگان را فرا گرفت و آن روز نه جن بود و نه انس و غیر از آن سه نفر کسی نبود در حالی که آدم مبعوث به نبوت بود. پرسید کدام قومی بودند که خداوند آنها را انذار فرمود اما نه از جن و نه از انس و نه از ملائکه بودند. قال (ع) النملہ ذکره الله فی کتابه قال النملہ حین قالت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون. فرمود آن قوم مورچگان بودند که چون قشون سلیمان پراکنده بیابان شد فرمانده آن قوم مورچگان گفت ای قوم داخل خانه‌های خود شوید و گرنه پایمال سم ستوران و پای قشون سلیمان می‌گردید - و این انذار به وحی به مورچگان شد پرسید بگو بدانم کیست که دروغ بر او بستند در حالی که انس و جن و فرشته نبود. فقال علیه السلام الذئب الذی کذب علیه اخوه یوسف فرمود آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ به او دادند. پرسید آن چیست که کم آن حلال و بسیار آن حرام است فقال علیه السلام نهر طالوت. قال الله عز و جل الا من اغترف غرفةً بیده در موقعی که ذوالقرنین به ظلمات می‌رفت گفت یک کف از آن برای شما حلال است و بیشترش حرام و بهتر آن است که نخورند. پرسید آن نماز واجب بدون وضوء کدام و آن روزه بدون اکل و شرم کدام است. فرمود اما نماز بدون وضوء نماز بر پیغمبر است و روزه روزه صمت است که در قرآن می‌فرماید انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلکم الیوم انسیا. [صفحه ۲۱۳] پرسید آنچه که از آن کم و زیاد می‌شود و آنچه که زیاد می‌شود و کم نمی‌گردد چیست قال (ع) اما الشئی الذی یزید و ینقص فهو القمر و الشئی الذی یزید و لا ینقص فهو البحر و الشئی الذی ینقص و لا یزید فهو العمر فرمود اما آنچه که زیاد می‌شود و کم می‌گردد ماهست و آنچه زیاد می‌شود ولی کم نمی‌گردد دریاست و آنچه که کم می‌شود و زیاد نمی‌گردد عمر است. در این بیان علمی که مربوط به افلاک است یک تعلیمات عالیه نجومی و فلکی است که هنوز منجمین و هیوین نمی‌دانند آیا از قمر و خورشید شعاع خارج می‌شود یا اشعاع می‌گردد یعنی آیا پرتوی از آنها کسر می‌شود و این پرتو در اثر سوختن مواد مذاب درونی آنهاست که حرارت و نور ایجاد می‌کند یا نه حکماء درباره نور خورشید و قمر و اینکه شعاع است یا اشعاع بحث مفصلی دارند و فیزیک دانهای قرن اخیر که فقط در خواص اجسام بحث می‌کنند آن را اشعاع می‌دانند و لذا می‌گویند عمر چشم یا قمر یا خورشید مثلاً فلان مدت است و البته این تئوری و نظریه به جایی نرسیده و استدلال علمی ندارد به حدس و تخمین و ظن و گمان مبتنی است امام علیه السلام می‌فرماید قمر بر آن می‌افزاید و کسر می‌گردد معلوم می‌شود که یک تجزیه و تحلیل جذب و دفعی است که قبض و انقباض می‌کند و شعاع و اشعاع می‌نماید.

درس علوم طبیعی و ضرب سکه در اسلام

محمد بیهقی [۵۰] از کسائی نقل می‌کند که روزی بر هارون الرشید عباسی وارد شدم در دیوان خلافت نشسته بود و مقداری زیاد درهم و دینار مقابلش بود یکی از آن دینارها را به دست گرفته و دستور داد همه را بین خدمه مخصوص او تقسیم کردند در آن یک درهم نقشی بود که مطالعه می‌کرد و در آن فکر می‌نمود گفتم ای خلیفه در نقش سکه خیلی نگاه کردی چه فکر می‌کنی. هارون گفت آیا می‌دانی اول کسی که در اسلام سکه زد کی بود گفتم تا آنجا که اطلاع دارم عبدالملک بن مروان بود - هارون پرسید علت سکه زدن و آن هم این لوح و نقش و این عبارت را ضرب کردن چیست؟ گفتم نمی‌دانم - گفت می‌خواهی تو را مطلع کنم!! گفتم آری میل دارم خبردار باشم گفت کاغذ در روم بیشتر از کاغذ مصر بود و نصرانیان هم اکثر به دین پادشاه روم بودند آنها برای [صفحه ۲۱۴] خودشان یک طراز و شعاری به رومی تهیه کرده بودند که بالای سر کاغذها نقش شده بود «مثل

سرلوحه اوراق رسمی امروز دنیا که هر کشوری علامت مخصوص و شعاری دارد و زیر آن نام آن دولت نگاشته و چاپ شده است که شیر و خورشید ایران زیباترین شعار کشور باستانی است یا عقاب شعار آلمان است و غیره» در سرلوحه کاغذهای رومی با یک نقشی زیبا اب و ابن و روح القدس نگاشته شده بود و تا طلوع اسلام این اشعار باقی بود حتی روی سکه‌ها هم همین نقش را زدند. چون دولت اسلام وسعت یافت این نامه‌ها و سکه‌ها یا به اصطلاح امروز اسکناس‌ها در بین مسلمین هم رواج یافت و عبدالملک بن مروان یک روز متوجه این نقش شد گفت آن را ترجمه کردند از این معنی که شرک بود متأثر گردید گفت در امر دین اسلام و این سکه‌ها باید فوری فکر کرد که مقابل این نقش ما هم در لباس‌ها و ظروف و کاغذها و سکه‌ها نقش تهیه کنیم - به عامل مصر نوشت که پیشنهادات خود را در این زمینه با مطالعه دقیق بفرستد چون آنجا هم کاغذ فنیقی و مصری بود و سابقه سکه داشت و بخشنامه‌ای صادر کرد که تمام ممالک اسلامی آن روز سکه‌ها و سرلوحه نامه‌ها و شعار دولت‌های قبل از اسلام را که رایج یا متروک هم بود بفرستند تا از میان آنها یک شعار خاص برای سکه اسلام تهیه و تعیین نماید. نامه را به عبدالعزیز بن مروان پدر عمر بن عبدالعزیز به مصر نوشت که در میان مسلمین این سکه‌ها را باطل کند و چون آنجا در ضرابخانه‌ای وسیله چاپ سکه بود همه آنها را محو نمایند و در لباس و پارچه‌ها و کاغذها و نقره و طلاها کلمه توحید نقش کنند و این جمله را نوشت «شهد الله انه لا اله الا هو» و این کلمه توحید شعار مسلمین بود تا زمان هارون الرشید که گفت تاکنون آن کلمه باقی است. عبدالعزیز که از آن سکه‌ها تهیه کرد به شام فرستاد عبدالملک بخشنامه‌ای صادر نمود که کلیه سکه‌های رومی را از بین ببرند و دیگر معامله با آن مسکوکات قدغن است هر کس با سکه رومی که نماینده شرک است معامله کند معامله آن حرام و عقاب هم می‌شود و به عمال خود دستور داد هر کس با سکه رومی معامله کند او را زجر و اذیت و حبس طولانی نمایند و حبس ابد کنند. چون سکه در اسلام فراوان شد مقداری از آنها را به روم فرستاد پادشاه روم که خبر یافت گفت بیاورید ترجمه کنید برای او ترجمه کردند گفتند کلمه توحید است او منکر شد [صفحه ۲۱۵] و غضب کرد و نامه‌ای به عبدالملک نوشت به چه مناسبت شعار روم و مسکوک رایج این کشور را جمع و محو کردی اگر خلفای قبل از تو این کار را کرده بودند درست بود ولی تو خطا کردی و بدعت نمودی و اکنون یک هدیه‌ای برای تو می‌فرستم که در کار خود تجدید نظر نمایی و انتظار دارم دستور دهی همان مسکوکات مورد معامله مردم باشد چه زیباتر از این سکه و شعار به دست نمی‌آید. عبدالملک نامه پادشاه روم را خواند دید لحن تهدید دارد پاسخ او را جایز ندانست و هدیه او را قبول نکرد - پادشاه روم دوباره هدیه را فرستاد گفت اگر کم بود بیشتر تهیه و تقدیم شود و مطالبه پاسخ خود را کرد و پیغام داد من هم آنچه را تو دوست داری دوست دارم «یعنی میل دارم سکه‌های تو محو و نابود گردد». عبدالملک باز هدایای پادشاه روم را برگردانید و بار سوم ملک روم هدیه را بیشتر فرستاد و باز مطالبه پاسخ نامه را نمود و خلیفه را سوگند داد به حق عیسی که آن هدایا را باز کند و مشاهده نماید - عبدالملک پذیرفت و چون آن جعبه را گشودند دیدند در طلا و نقره به پیغمبر اسلام دشنام داده است سخت برآشفته و چهره در هم کشید و سفیر روم را بازگردانید گفت پاسخ آن را می‌فرستم. عبدالملک دستور داد عقلا و خردمندان قوم را جمع کردند با آنها مشورت نمود که چنین هدیه‌ای به خصومت برای من فرستاده است چون عبارت روی سکه را ترجمه کردند همه غضبناک شدند گفت من بدترین فرزند اسلام باشم اگر پاسخ او را ندهم و در دشنام پیغمبر اسلام تحمل و بردباری کنم و این کافر را به حال خود واگذارم و این سخت‌ترین تصمیمی بود که خلیفه برای جبران آن گرفت ولی راه عمل را نمی‌داند - گفت ای مسلمانان من می‌خواهم کلیه درهم و دینار مسکوک رومی را اول از کشورهای اسلامی محو و برطرف کنم و بعد از روی زمین نابود سازم هر کس رأی داد تا یکی از مجرمین مورخین را به نام روح بن زنباع احضار کرد گفت رأی تو چیست در این کار من چنین قصدی دارم که راهش را نمی‌دانم روح بن زنباع گفت وای بر تو مثل محمد بن علی الباقر هست و تو از دیگران مشورت می‌کنی او از خاندان نبوت است و سرچشمه علم و دانش و فضیلت است از او بخواه که برای تو نظریه بدهد. عبدالملک نامه‌ای به عاملش در مدینه نوشت و به او داد گفت شخصا می‌روی خدمت [صفحه ۲۱۶] محمد بن علی بن الحسین و با

کمال احترام صد هزار درهم تقدیم محضرش می‌کنی و سیصد هزار درهم برای مخارج او می‌دهی که با شتری تندرو و با آسایش و احترام کامل او را به شام بفرستی. قاصد نماینده عبدالملک پول‌ها را گرفت و با شتری جمازه حرکت کرد به مدینه حضور امام محمدباقر علیه‌السلام شرفیاب شد جریان را به عرض رسانید. فقال الباقر علیه‌السلام لا يعظمن هذا عليك فانه ليس بشيء من جهتين. احدهما - ان الله عز و جل لم يكن ليطلق ما تهدوك به صاحب الروم في رسول الله (ص) و الاخرى وجود الحيلة فيه. قال و ما هي قال تدعوا في هذه الساعة بصناع فيضربون بين يديك سككا للدرهم و الدنانير و تجعل النقش عليها سورة التوحيد و ذكر رسول الله (ص) احدهما في وجه الدينار و الدرهم و الاخر في وجه الثاني و تجعل في مدار الدرهم و الدينار ذكر البلد الذي يضرب فيه و السنة التي تضرب فيها الدرهم و الدنانير و تعدد الى وزن ثلاثين درهما عددا من الاصناف الثلاثة التي عشرة منها وزن عشرة مثاقيل فتكون اوزانها جميعا واحدا و عشرين مثقالا فتجرئها من الثلاثين فتصير العده من الجميع وزن سبعة مثاقيل و تصب صنجات من قوارير لا تستحيل الى زيادة و لا نقصان فتضرب الدرهم على وزن عشرة و الدنانير على وزن سبعة مثاقيل و كانت الدرهم في ذلك الوقت انما هي الكسرويه التي يقال لها اليوم البغليه لان رأس البغل ضربها لعمر بن الخطاب بسكه كسرويه في الاسلام مكتوب عليها صورت الملك و تحت الكرسی مكتوب بالفارسی «نوش خر» ای کل هینا و كان وزن الدرهم منها قبل الاسلام مثقالا و الدرهم التي كان وزن العشرة منها وزن ستة مثاقيل و العشرون وزن خمسة مثاقيل هي السميريه الخفاف و الثقال و نقشها نقش فارس ففعل عبدالملك ذلك و امره محمد بن علي بن الحسين ان يكتب السكك في جميع بلدان الاسلام و ان يتقدم الى الناس في التعامل بها و ان يتهدد بقتل من يتعامل بغير هذه السكك [۵۱]. چون نماینده عبدالملک خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام رسید و جریان را گزارش داد حضرت باقرالعلوم فرمود این کار بزرگی نیست از دو جهت. [صفحه ۲۱۷] اول آنکه خداوند راضی نیست که پادشاه روم به پیغمبرش دشنام دهد و آیه قرآن غلبت الروم شاهد این معنی می‌باشد. دوم آنکه با یک تدبیر عاقلانه می‌توان آن را محو و معدوم نمود. پرسید آن تدبیر کدام است فرمود الان زرگرها را بخواه و دستور بده سکه‌ها بزنند و درهم و دینار از طلا و نقره تهیه کنند و در یک روی آن سکه سوره توحید را نقش نمایند در روی دیگرش اسم خلیفه و سال سکه و مکان استعمال را نقش نمایند تا هر کس آن را دید بشناسد این سکه در چه زمان به فرمان چه پادشاه در کدام کشور ضرب شده است. فرمود دقت کنید وزن این دینار و درهم‌ها سنگین باشد سی نفر را بخواهید که ده نفر ده مثقالی و ده نفر شش مثقالی و ده نفر پنج مثقالی ضرب بزنند فرمود درهم را ده مثقالی و دینار را هفت مثقالی ضرب بزنند که مزیت و برتری بر سکه‌های خارجی داشته باشد و در آن وقت سکه‌های رایج بین مردم عراق عرب و عجم مقداری سکه بغلیه بود که سر قاطری را سکه زده بودند آن هم مال زمان کسری بود و در یک روی آن نوشته بودند «نوش خر» که ده عدد آنها مساوی با شش عدد از این سکه‌ها می‌شد. قاصد عبدالملک برگشت دستور امام محمدباقر علیه‌السلام را تماما ابلاغ کرد عبدالملک هم فوری دستور داد زرگرهای شام جمع شدند و سکه زدند و این سکه‌ها را تقسیم و توزیع به بلاد و امصار و شهرهای اسلامی نمایند و باز بخشنامه صادر کرد که پس از رسیدن و توزیع این سکه‌ها هر کس معامله‌ای به غیر از سکه درهم و دینار اسلامی کند کشته خواهد شد. عبدالملک بن مروان از آن سکه‌ها با سفیری نزد ملک روم فرستاد و گفت تو قادر نخواهی بود که نام خدای یگانه را محو کنی زیرا مسلمین در سرتاسر کشورهای اسلامی نام خدای یگانه را به هیچ قیمتی نمی‌فروشند و از مسکوک غیر از نام خدا معامله نمی‌کنند با این مقدمه تاریخی ثابت می‌شود که ضرب سکه اسلام به این ترتیب به تعلیم حضرت امام محمدباقر (ع) بوده است.

اولین سکه در اسلام

در دایرةالمعارف بریطانیای کبیر در سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌نویسد اول من امر بضرب السکه الاسلامیه هو الخلیفه علی البصره سنه اربعین من الهجره اولین کسی که در اسلام سکه زد «گویا آن سکه در موزه بریطانیا موجود است» [صفحه

[۲۱۸] امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب خلیفه مسلمین بود که در سال چهارم در بصره دستور داد سکه زدند و آن سال مطابق ۶۶۰ میلادی بود و پس از آن عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در سال ۷۶ هجری مطابق سال ۶۹۵ میلادی آن را تکمیل نمود. و در کتب تاریخ می‌نویسند ایرانیان سکه را برای عمر خلیفه دوم با عکس سر قاطری سکه زدند و به نام کسروی و بغلیه نامیدند ولی سکه صحیح به اهتمام و دستور امام محمدباقر علیه‌السلام به پیروی فرمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کامل گردید. نگارنده گوید بنابراین روایت ایامی که امام محمدباقر علیه‌السلام در مدینه شهرت علمی داشت و دستور سکه زدن را داد قریب بیست سال بیش از عمرش نگذشته بود و در این ایام پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام زنده بود که شهرت امام محمدباقر در شام گوش همه را پر کرده و در آموزش و پرورش اسلامی جدی بلیغ می‌فرموده است - و از همین شهرت معلوم می‌شود از اوایل بلوغ در کشف و حل و هضم مطالب علوم و معارف اسلامی مکتبی داشته و مردم او را به علم و فضیلت و دانش می‌شناختند.

بردن جابر را به ظلمات و آب حیات

جابر بن یزید جعفی که از اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام است گفت پرسیدم یا بن رسول الله مراد از ملکوت سموات و ارض که در این آیه می‌فرماید کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض چیست؟ دیدم که دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و به من گفت بین چه بینی - چون نگریستم دیدم نوری از دست‌های آن حضرت به آسمان متصل شده چنانکه چشمها خیره می‌شد آنگاه دست مرا گرفت به اندرون خانه برد و لباس خود را عوض کرد فرمود چشمت را ببند پس از لحظه‌ای فرمود باز کن می‌دانی در کجا هستی؟ گفتم نه فرمود در این ظلماتی که ذوالقرنین رفت ما می‌رفتیم و جز تاریکی هیچ چیز نمی‌دیدم و حتی قدم که بر می‌داشتم نمی‌دانستم کجا قدم می‌گذارم مقداری دیگر رفتیم فرمود یا جابر می‌دانی کجائی عرض کردم نه فرمود بر سر آن چشمه‌ی آب حیات هستی که خضر از آن خورد و از آب زندگانی باقی ماند جای آن دارد که بگویم ای خضر من از دو روزی عمر آمدم به جان ای خضر چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری جابر می‌گوید از عالمی به عالم دیگر می‌رفتم تا اینکه پنج عالم طی شد آنگاه فرمود [صفحه ۲۱۹] هر یک از بشر که از دنیا بیرون رود در یکی از این عوالم ساکن می‌شود تا اینکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظهور نماید سپس فرمود چشم بر هم نه چشم بستم لحظه‌ای نگذشت فرمود چشم خود بگشا چون چشم باز کردم خود را در خانه آن حضرت دیدم - پس همان لباس اول را پوشید و به مجلس درس تشریف آورد. نگارنده گوید شاگردان مکتب جعفری که خود را بدان تربیت آموخته‌اند در گوشه و کنار حتی امروز هم هستند که سیر معنوی می‌کنند و عوالم مختلف را زیر نظر می‌گذرانند ولی البته این درس مخصوص عده‌ای است به هر کس این راز را نمی‌نمایند و این درس را نمی‌دهند ضمیر روشن و دل صاف و حسن عقیدت و ایمان کامل و صفای باطن می‌خواهد که به این درجات برسد وقتی هم که مردان خدا به این درجات رسیدند برای دنیای خود استفاده نمی‌کنند بلکه برای مشکلات مسلمین قیام و اقدام می‌نمایند. مردان حق ز مردم دنیا نهفته‌اند در کیششان نه کذب و در آئینشان نه لاف آنها که در راه تکامل نفس سیر می‌کنند منافع شخصی را فدای مصالح نوعی می‌نمایند و در درجه اول می‌کوشند خود را اصلاح کنند تا پس از تهذیب و تملک نفس خود بتوانند دیگران را هدایت و ارشاد و اصلاح نمایند و مریبان آسمانی کسانی را که استعداد و لیاقت تربیت مهذب نفسانی را ندارند در حوزه درس خود راه نمی‌دهند چنانچه عرفای الهی و صوفیان صافی ضمیر هم هر کس را به مریدی و مصاحبت نمی‌پذیرند شرایط مقدماتی اصلاح نفس باید اول تأمین گردد تا سر تا پا برای روش پرورش مریبان روحانی آمادگی داشته باشند و به همین جهت هم بود که ائمه اطهار اسرار و رموز علمی را به هر کس نمی‌گفتند؟! [صفحه ۲۲۰]

به درگاه قدر تو یا ذالمفاخر اکابر بسوده جبین چون اصاغر ز حب تو زینت گرفته بواطن ز فضل تو رتبت گزیده ظواهر ز ذاتت تخالف بهشته طبایع ز مهرت تنازع نبشته عناصر عرض نیستی ای رهین تو اعراض تو جوهر نئی ای معین جواهر تو فرزند زین العبادی و نامت محمد علوم نبی را تو باقر تو پنجم امامی و این پنج حس را نتیجه شدی ای شعور مشاعر تو را هشت خلد مخلد محافل تو را نه سپهر مقرنس معابر مظاهر بود مر صفات خدا را تو هستی یکی زان مجلا مظاهر بگویم چه باشی و مانده بر که چو نسبت به شخص تو ناقص نظایر زده خلق هشام عبدالملک را به پا بوسه گشته معاشر مباشر ز دور تو اما پراکنده یکسر خیو برزخ سفلگان معاصر بلی خلق از زندگی رویگردان شده همسر مردگان مقابر ز تو شرمسار است هر جا نواهی ز تو سرفراز است هر جا اوامر بود حب تو هم چو فردوس نافع ولی هست بغض تو چون نار خاسر تو یک مورد آیات را از موارد تو یک مصدر الطاف را از مصادر به باب تو کوه وقار است ساکن به کوی تو چرخ کمال است دایر چو مهره ترا هست بر کف مبرهن غیوب و خواطر سرائر ضمائر تماشاگهت نیست دنیای فانی ترا ساحت عالم جان مناظر من و دانش تو زهی عقل کودن من و خدمت تو زهی فهم قاصر حزین چونکه عاجز بود از مدیحت شود در دعا حتم اشعار شاعر الا تا که مشمول نور است مؤمن الا تا که مرهون نار است کافر محبت به سوی هدایت مراجع عدویت بگوی ضلالت مسافر اثر شاعر معاصر حزین بروجردی [صفحه ۲۲۱]

امام محمدباقر علیه السلام از خاندان رحمت و شجره نبوت

شیخ مفید در ارشاد نقل می کند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمود. بلیة الناس علینا عظیمه ان دعونا هم لم یستجیبوا لنا و ان ترکنا هم لم یهدوا بغیرنا. فرمود بلیات مردم برای بسیار با اهمیت است اگر آنها را دعوت به اصلاح مفسد درونی و بیرونی انسان کنیم به ما پاسخی نمی دهند و اگر ترک آنها گوئیم به غیر از ما کسی نیست آنها را هدایت نماید. و قال (ع) و ما ینتقم الناس منا نحن اهل البيت الرحمة و شجرة النبوة و معدن الحکمة و مختلف الملائكة و مهبط الوحی فرمود از ما برای مردم نعمت نیست ما خاندان اهل بیت رحمت الهی بر مردم هستیم زیرا ما شجره نبوت و معدن حکمت و محفل ما محل آمد و رفت ملائکه است خاندان ما مهبط وحی است ما فقط برای هدایت هستیم و ارائه نعمت و رحمت کردیم. قال (ع) یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم توذحقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود مراقب خود باش در دو معنی یکی کسالت تنبلی و تن پروری و دیگر ضجرت که هر دو کلید شرور است اگر کسل شدی حق را ادا نمی کنی و اگر ضجرت دلتنگی کنی صبر بر حق نمی توانی کرد. سعد اسکافی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام نقل می کند که قال علیه السلام «عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد». فرمود عالمی که از علم و دانش اطلاعات خود مردم را بهره مند کند بهتر است از هزار عابد و نکته این فرمایش این است که عابد برای نجات خود می کوشد و عالم برای نجات خود و دیگران. گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا برگزیدی از آن این طریق را گفت آن گلیم خویش برون می کشد ز آب وین سعی می کند که بگیرد غریق را قال (ع) و الله لموت العالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا مرگ یک دانشمند برای شیطان بهتر است از مردن هفتاد عابد زیرا عابد در حفظ خود می کوشد و عالم در هدایت دیگران یونس بن یعقوب روایت می کند که امام محمدباقر علیه السلام فرمود [صفحه ۲۲۲] شیعتنا ثلاثة اصناف - صنف یا کولون الناس بنا - و صنف کالزجاج یتهشم و صنف کالذهب الاحمر کل ما ادخل النار ازداد جودة فرمود دوستان ما سه دسته اند یک دسته مردم را به ما می خورند یعنی با مردم سازش می کنند دسته ای دیگر مانند شیشه هر چه دارند نمودار است - یک دسته هم مانند طلای سرخ هستند که هر چه بیشتر در آتش نهند ناب تر گردیده و ارزش آن بیشتر می شود. قال (ع) اشد الاعمال ثلاثة ذکر الله علی کل حال و انصافک من نفسک و مواسات الاخ فی المال سخت ترین اعمال سه کار است ذکر خدا در هر حال دوم انصاف در نفس «چه در حق خویش یا دیگران و شکی نیست کسی انصاف در حق خود ندهد در حق دیگران نمی دهد» سوم مواسات در مال نسبت به برادران خود که هر چه دارد بین خود و برادران مواسات و مساوات داشته باشد. قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد

القلب و تورث النفاق دشمنی و خصومت فساد در قلب ایجاد می‌کند و نفاق تولید می‌نماید. این حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام است که از اجدادش تا رسول الله و از تابعین و اصحاب روایت فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای مفصل که خواند - فرمود من یهدی الله فلا- مضل له و من یضلل الله فلا هادی له ان اصدق الحدیث کتاب الله و احسن الهدی هدی محمد (ص) و شر الامور محدثاتها و کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله و کل ضلاله فی النار

وظیفه مردم نسبت به امام

حضرت امام محمدباقر (ع) پیروان خود را به وظیفه اجتماعی آشنا می‌نماید فرمود هر کس نسبت به امام سه وظیفه دارد تا بتواند به کمال لایق خود برسد انما کلف الناس ثلاثه معرفه الائمه و التسليم فيما ورد و عليهم الرد اليهم فيما اختلفوا فيه مردمان به سه چیز مکلف هستند. ۱- شناختن ائمه که امام کیست و شرایط و آثار امامت را بداند تا او را بشناسد. ۲- چون امام را شناخت تسلیم او شود و هر چه امام به او بیاموزد عمل کند و بدون چون و چرا سر تسلیم و رضا پیش آورد. ۳- در هر چه از احکام شرعی بین خود اختلاف ورزیدند به ایشان یعنی به امام عرضه دارند تا امام به شهادت خود اختلاف آنها را برطرف گرداند. [صفحه ۲۲۳] این تعلیم شامل دستور مؤکدی است برای معرفت به حال امام و تسلیم شدن برای آنکه بداند گفتار امام حجت است و اینکه امام از زبان وحی سرچشمه گرفته و اختلافات خود را به امام مراجعه دهد - تا حل و فصل فرماید. و لذا در روایت دیگر به جابر فرمود اگر ما به رأی و میل خود فتوی دهیم به هلاکت می‌رسیم.

معرفی امام محمدباقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

عبدالرحیم قصیر آمد حضور امام محمدباقر علیه‌السلام از معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید قال (ع) کان علی (ع) و اذا ورد علیه امر ما نزل به کتاب و لا سنه رجم فاصاب قال ابوجعفر و هی المعضلات فرمود جدم از روی علم و اطلاع قضاوت می‌کرد و از روی کتاب و سنت راهنمایی می‌فرمود هر گاه امری برای او مشکل می‌شد از جانب حق تعالی ملهم می‌گردید و از روی درستی و صحت و صواب حکومت می‌فرمود. عبدالرحیم مسطور از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرمود ان علیا (ع) اذا ورد علیه امر لم یجئ به کتاب و لا سنه رجم به یعنی ساهم فاصاب این مرد هم که از اصحاب امام پنجم بوده از وصف علی علیه‌السلام پرسید فرمود او از کتاب و سنت قضاوت می‌کرد و به الهام وحی معضلات را حل می‌نمود.

دوستی علی علیه السلام ایمان و دشمنی او کفر است

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در ذیل تفسیر قرآن و فیض در صافی و هم‌چنین در علل الشرایع شیخ صدوق علیه‌السلام مفضل بن عمرو روایت نموده که فرمود ما مبین و مفسر قرآن هستیم هر کس دوست علی بن ابیطالب باشد او مؤمن است و هر که دشمن و بدخواه او باشد کافر است. قال (ع) لان حبه ایمان و بغضه کفر و انما خلقت الجنة لاهل الايمان و خلقت النار لاهل الکفر فهو (ع) قسیم الجنة و النار لهذه العله و الجنة لا یدخلها الا اهل محبته و النار لا یدخلها الا اهل بغضه چون حب علی ایمان و بغض او کفر است و خلقت بهشت برای مؤمنین است که علی امیر آنهاست و دوزخ برای کافرین است و لذا علی قسمت کننده اهل بهشت و جهنم است. مفضل پرسید یا بن رسول الله آیا انبیاء و اوصیاء آنها هم علی را دوست می‌داشتند و دشمنان آنها دشمن وی بودند در حالی که علی در عصر آنها در ظاهر نبود. [صفحه ۲۲۴] امام پنجم فرمود مگر نمی‌دانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خبیر چنین فرمود قال (ص) اما علمت ان النبی (ص) قال یوم الخیر لا عین الرایه غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله ما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه یعنی فردا پرچم فتح و ظفر را به دست کسی خواهیم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم

خدا و رسولش را دوست دارد و پیغمبران سبق و اوصیاء آنها در یک مکتب تربیت شده بودند علی را دوست می‌داشتند و به دوستی او مکلف بودند و چگونه می‌شود پیغمبر کسی را که خدا و رسول او را دوست می‌دارند دوست نداشته باشند.

اول سؤال از حقوق اهل بیت علیهم السلام است

قال رسول الله (ص) انا اول و اقد علی العزیز الجبار یوم القیمه و کتابه و اهل بیتی ثم استلهم ما فعلتم بکتاب الله و اهل بیتی حدیث نبوی نقل از امام محمدباقر (ع) در اصول کافی از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام روایت نموده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روز قیامت اول کسی که بر خداوند وارد می‌شود من و کتاب خدای قرآن و اهل بیت من می‌باشند و پس از من امت من می‌باشند که قبل از ملل دیگر بر خدای خود وارد می‌شوند و اول سئوالی که از امت من می‌شود راجع به رفتار آنها با امت و اهل بیت من می‌باشد.

روایت خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

یک سلسله از روایات حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بیان خطبی است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرده و نقل این امام منبع تألیف کتاب نهج‌البلاغه گردید از جمله خطب مرویه امام محمدباقر خطبه وسیله است در روضه کافی از جبار بن یزید مرویست که گفت در خدمت ابی جعفر علیه‌السلام بودم عرض کردم یا بن رسول الله اختلاف مسلمین مخصوصا پیدایش جماعت کیسانیه و زیدیه و مناظرات و مناقشات آنها با هم مرا ناراحت کرده و دل مرا آتش زده است امام فرمود ای جابر نمی‌دانی منبع و منشاء اختلاف کجاست و سبب تفرقه چیست؟ گفت اجمالا- می‌دانم آن را تشریح فرما حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود: «فلا تختلف اذا اختلفوا یا جابر ان الجاحد لصاحب الزمان کالجاحد لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ایامه یا جابر اسمع و ع قلت اذا شئت قال اسمع و ع بلغ حیث انتهت بک راحلتک ان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خطب [صفحه ۲۲۵] الناس بالمدينة بعد سبعة ایام من وفات رسول الله و ذلك حین فرغ من جمع القرآن و تألیفه» قریب بدین مضمون فرمود ای جابر اختلاف نکنید در اختلافات هم شرکت ننمائید هر کس منکر امام زمان و امام عهد باشد مثل کسی است که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منکر رسالت او شده باشد ای جابر بشنو و فرا بگیر جابر گفت اجازه می‌دهی که بشنوم و به دیگران هم بگویم فرمود بشنو و بگو و نقل کن. فرمود امیرالمؤمنین هفت روز پس از رحلت رسول خدا این خطبه را ایراد کرد و بعد به جمع قرآن پرداخت و آن خطبه را خطبه وسیله گویند بدین شرح «الحمد لله الذی منع الاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول ان تتخیل ذاته لامتناعها من الشبه و التشاکل بل هو الذی لا یتفاوت فی ذاته و لا یتبعض بتجزیه العدد فی کماله فارق الاشیاء لاعلی اختلاف الا ما کن و یكون فیها لاعلی وجه الممازجه و علمها لاباداة لا یكون العلم الا بها و لیس بینه و بین معلومه علم غیره به کان عالما بمعلومه ان قبل کان فعلی تأویل ازلیة الوجود و ان قبل لم یزل فعلی تأویل نفی العدم فسبحانه و تعالی عن قول من عبد سواء و اتخذها غیره علوا کبیرا نحمده بالحمد الذی ارتضاه من حلقة و اوجب قبوله علی نفسه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبده و رسوله شهادتان ترفعان القول و تضاعفان العمل خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان تواضعان فیها و بهما الفوز فالجنة و النجاة من النار و الجواز علی الصراط و بالشهادة تدخلون الجنة و بالصلوة تنالون الرحمه اکثر و امن الصلوة علی نبیکم ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» سپاس و شکر خدای را که اندیشه بشر از درک وجود او عاجز است جز آنکه بالطبع دریابد که صانعی واجب‌الوجود موجود است. به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس

به قعر دریا چه آنچه قابل وهم و تصور و تخیل و تعقل است در محسوسات و ماده و قابل ابعاد است و خداوند آفریننده مجرد و منزّه از چون و چرا بوده و می‌باشد و اگر گوئیم در آئینه عقل منعکس گردد و عکس برداری شود آن هم باید قابل وهم و تخیل و تصور باشد تا قابل انعکاس [صفحه ۲۲۶] گردد و حق برتر و بالاتر از آن است و عقول خردمندان از درک ذات مقدسش عاجز است و صفاتش در حجاب موالید مستتر است وجود حق تعالی از شبه و ضد و ند و نظیر منزّه و جنس و فصل و نوع ندارد و تعقل و تصور مستلزم این امور است او به علم و قدرت خلاقیت بر همه چیز و همه جا سیطره و تسلط دارد و علم و معلوم ذات و احدیت و علمش حضوری است و دلایل قدرت و خلقت و براهین ازلیت و ابدیت از آن برتر و بالاتر است و جز او معبودی نیست و وحدانیت او در رسالت محمد بنده او متجلی است پس خدای را سپاس بی حد و پیغمبرش را درود بی شمار باد - آنگاه فرمود: «ایها الناس انه لا شرف اعلى من الاسلام ولا كرم اعز من التقوى ولا معقل احرز من الورع ولا شفيع انجح من التوبه ولا لباس اجمل من العافيه ولا وقایه امنع من السلامه ولا مال اذهب بالفاقره من الرضا بالقناعه ولا كثر اغنى من القنوع و من اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة و تبوء خفض الدعه و الرغبة مفتاح التعب و الاحتكار مطیة النصب و الحسد و آفة الدين و الحرص داع الى الترحم فى الذنوب و هو داعى الحرمان و البغى سائغ الى الحسن و الشره جامع لمساوى العيوب رب طمع خائب و امل كاذب و رجاء يؤدى الى الحرمان و تجارة تؤل الى الخزان الا- و من تورط فى الامور غير ناظر فى العواقب فقد تعرض لمفضحات النوائب و بثت القلادة الذنب للمؤمن ايها الناس انه لا- كثر انفع من العلم و لا عزا رفع من الحلم و لا حسب ابلى من الادب و لا نسب اوضع من الغضب و لا جمال ازین من العقل و لا سوء اسوء من الكذب و لا حافظ احفظ من الصمت و لا غائب اقرب من الموت ايها الناس من نظر فى عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره و من رضى برزق الله لم يأسف على ما فى يد غيره و من سل سيف البغى قتل به و من حفر لآخيه بئرا وقع فيها و من هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته و من نسى زلله استعظم زلل غيره و من اعجب برأيه ضل و من استغنى بعقله زل و من تكبر على الناس ذل و من سفه على الناس شتم و من خالط الانزال حقر و من حمل ما لا يطيق عجز ايها الناس انه لا مال اعود من العقل و لا- فقر اشد من الجهل و لا- واعظ ابلى من النصيح و لا عقل كالتدبير و لا عبادة كالتفكر و لا مظاهره اوثق من المشاوره و لا وحشه اشد من العجب و لا ورع كالكف من المحارم و لا علم كالصبر و [صفحه ۲۲۷] الصمت يا ايها الناس فى الانسان عشر خصال يظهرها لسانه شاهد يخبر عن الضمير و حاكم يفصل بين الخطاب و ناطق يرد به الجواب و شافع يدرك به الحاجه و واصف يعرف به الاشياء و امير يأمن با الحسن و واعظ ينهى عن القبيح و معز ليكن به الاحزان و حاضر تجلى به الضغائن و مؤتق يلهى به الاسماع. ايها الناس انه لا خير فى الصمت عن الحكم كما انه لا خير فى القول بالجهل و اعلموا ايها الناس انه من لم يملك لسانه يندم و من لا يعلم يجهل و من لا يتحلم لا يحلم و من لا يرتدع لا يعقل و من لا يعقل يهن و من يهن لا يوقر و من لا يوقر يوبخ و من يكتسب مالا من غير حقه يصرفه فى غير اجره و من لا يدع و هو محمود يدع و هو مذموم و من لم يعط قاعدا منع قائما و من يطلب العز بغير حق يذل و من يغلب بالجور يغلب و من عاند الحق لزمه الوهن و من تفقه و قر و من تكبر حقر و من لا يحسن لا يحمده.» «ايها الناس ان المنية قبل الدنيه و التجلد قبل التبله و الحساب قبل العقاب و القبر خير من الفقر و غض البصر خير من كثير من النظر و الدهر يوم لك و يوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر و اذا كان عليك فاصبر فبكلالهما تمتحن.» «و كلاهما ستخبرا - ايها الناس اعجب ما فى الانسان قلبه و له مواد من الحكمه و اضداد من خلافها فان سنخ له الرجاء ازله الطمع و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص و ان ملكه اليأس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعد بالرضا نسى التحفظ و ان ناله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الامن استلبه الغره و ان جددت له نعمه اخذته العزه و ان افاد مالا اطغاه الغنى و ان عضته فاقه شغله البلاء و فى نسخه جهده البكاء و ان اصابته مصيبه الجزع و ان اجهد الجوع قعد به الضعف و ان افراط فى الشبع كظته البطنه فكل تقصير به مضر و كل افراط به مفسد.» «ايها الناس انه من قل ذل و من جادساد و من كثر ماله راس و من كثر علمه نبل و من افكر فى ذات الله ترندق و من اكثر من شىء عرف به و من كثر مزاحه استخف و من كثر ضحكه ذهب هيبته فسد حسب من ليس له ادب ان افضل الفعال صيانه العرض بالمال ليس من جالس

الجاهل بذى معقول من جالس الجاهل فليستعد لقليل و قال لن ينجو من الموت غنى بماله و لا فقير لاقباله.» [صفحه ۲۲۸] «ايها الناس لو ان الموت يشتري لاشتره من اهل الدنيا الكريم الابلج و السيم الملهوج.» «ايها الناس ان للقلوب شواهد تجرى الانفس عند مدرجه اهل التفريط و فطنة الفهم للمواعظ ما يدعوا لنفس الى الحذر من الخطر و للقلوب خواطر للهوى و العقول تزجر و تنهى و فى التجارب علم مستأنف و الاعتبار يقود الى الرشاد و كفاك ادبا لنفسك ما تكرهه لغيرك و عليك لاختيك المؤمن مثل الذى لك عليه لقد خاطر من استغنى برأيه و التدبر قبل العمل فانه يؤمنك من الندم و من استقبل وجوه الراء عرف مواقع الخطاء و من امسك من الفضول عدلت رأيه و من حصنت شهوته فقد صان قدره و من امسك لسانه امنه قومه و نال حاجته و فى تقلب الاحوال علم جواهر الرجال و الايام توضح لك السراير الكامنه و ليس فى البرق الخاطف متمتع لمن يخوض فى الظلمه و من عرف بالحكمه لحظته العيون بالوقار و الهيبة و اشرف الغنى ترك المنى و الصبر جنه من الفاقه و الحرص علامه الفقر و البخل جلباب المسكنه و الموده قرابه مستفاده و وصول متصل خير من جاف مكثر و الموعظه كهف لمن وعاهها و من اطلق طرفه كثر اسفه و قد اوجب الدهر شكره على من نال سؤله و قل ما ينصفك اللسان فى نشر قبيح او احسان و من ضاق خلقه مله اهله و من نال استطال و قل ما تصدقك الامنيه و التواضع يكسوك المهابه و فى سعة الاخلاق كنوز الارزاق كم من عاكف على ذنبه فى اخر ايام عمره و من كساه الحياء ثوبه خفى على الناس عيبه و انح القصد من القول فان من تحرى القصد خفت عليه المؤمن و فى خلاف النفس رشدك من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد الا و ان مع كل جرعه شرقا و ان فى كل اكله غصصا لا تنال نعمه الا بزوال اخرى و لكل رمق قوت و لكل حبه اكل و انت قوت الموت.» اعلموا ايها الناس انه من مشى على وجه الارض فانه يصير الى بطنها و الليل و النهار يتنازعا «و فى نسخه» يسارعان و فى هدم الاعمار.» «يا ايها الناس كفر النعمه لؤم و صحبه الجاهل شؤم ان من الكرم لين الكلام [صفحه ۲۲۹] و من العباده اظهار اللسان و افشاء السلام اياك و الحذيه فانها من خلق اللئيم ليس كل طالب يصيب و لا كل غائب يؤب لا ترغب فى من زهد فيك رب بعيد هو اقرب من قريب سل عن الرفيق قبل الطريق و عن الجار قبل الدار الا و من اسرع فى المسير ادركه المقييل استرعوره اخيك كما تعلمها فيك اغتفر زله صديقك ليوم يركبك عدوك من غضب على من لا يقدر على ضره طال حزنه و عذب نفسه من خاف ربه كف ظلمه «و فى نسخه» من خاف ربه كفى عذابه و من لم يرع فى كلامه اظهر فخره و من لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزله البهيمه ان من الفساد اضاعه الزاد ما اصغر المصيبة مع عظم الفاقه غدا هيئات هيئات و ما تناكرتم الا بما فيكم من المعاصى و الذنوب فما اقرب الراحة من التعصب و البؤس من النعيم و ما شر بشر بعده الجنه و ما خير بخير بعده النار و كل نعيم دون الجنه محقور و كل بلاء دون النار عافيه و عند تصحيح الضمائر تبدو الكباير تصفيه العمل اشد من العمل و تخليص النيه من الفساد اشد على العاملين من طول الجهاد هيئات لولا التقى لكنت ادهى العرب - ايها الناس ان الله جل و عز وعد نبيه محمدا صلى الله عليه و آله الوسيله و وعده الحق و لن يخلف الله وعده الا و ان الوسيله اعلى درجه الجنه و ذروه ذوائب الزلفى و نهايه غايه الامنيه لها الف مرقاه ما بين المرقاه الى المرقاه حضر الفرس الجواد و ماء عام و هو ما بين مرقاه ذره الى مرقاه جوهر الى مرقاه زبرجده الى مرقاه لؤلؤة الى مرقاه ياقوته الى مرقاه زمرد الى مرقاه مرجانه الى مرقاه كافور الى مرقاه عنبر الى مرقاه ينجوج الى مرقاه ذهب الى مرقاه فضة الى مرقاه غمام الى مرقاه هواء الى مرقاه نور قد انافت على كل جنان و رسول الله صلى الله عليه و آله يومئذ قاعد عليها مرتد بريطين ريطه من رحمه الله و ريطه من نور الله عليه تاج النبوه و اكليل الرساله قد اشرق بنوره الموقف و انا يومئذ على الدرجه الرفيعه و هى دون درجته و على ريطتان ريطه من ارجوان النور و ريطه من كافور و الرسل و الانبياء قد وقفوا على المراقى و اعلام الازمنه و حجج الدهور عن ايماننا قد تجللت [صفحه ۲۳۰] حلل النور و الكرامه لا- يرانا ملك مقرب و لا- نبى مرسل الا بهت بانوارنا و عجب من ضيائنا و جلالتنا و عن يمين الوسيله عن يمين الرسول صلى الله عليه و آله عمامة بسطة البصر يأتى منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصى و امن بالنبي الامى العربى و من كفر بالنار موعده و عن يسار الوسيله عن يسار الرسول صلى الله عليه و آله و سلم ظلمه يأتى منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصى و امن بالنبي الامى و الذى له الملك الاعلى لا فاز احد و لا نال الروح

والجنة الا من لقي بالاخلاص لهما و الاقتداء بنجومهما فايقنوا يا اهل ولايه الله ببياض وجوهكم و شرف مقعدكم و كرم ما بكم و بفوزكم اليوم على سرر متقابلين و يا اهل الانحراف و الصدور عن الله عن ذكره و رسوله و صراطه و اعلام الازمنة ايقنوا بسواد وجوهكم و غضب ربكم جزاء بما كنتم تعملون و ما من رسول سلف و لا نبي مضى الا و قد كان مخبرا امته بالمرسل الوارد من بعده و مشيرا برسول و موصيا قومه باتباعه و محليه عند قومه ليعرفوه بصفته و ليتبعوه على شريعته و لئلا يضلوا فيه من بعده فيكون من هلك و ضل بعد وقوع الاعذار و الانذار عن نبيه و تعيين حجة فكانت الامم في رجاء من الرسل و ورود من الانبياء و لئن اصبحت بفقد نبي بعد نبي على عظم مصائبهم و فجائعها بهم فكانت على سعة من الامل و لا مصيبة عظمت و لا رزية جلت كالمصيبة برسول الله صلى الله عليه و آله لان الله حسم به انذار و الاعذار و قطع به الاحتجاج و العذر بينه و بين خلقه و جعله بابه الذي بينه و بين عباده و مهمنه الذي لا يقبل الا به و لا قربه اليه الا بطاعته و قال في محكم كتابه من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا فقرن طاعته بطاعته و معصيته بمعصيته فكان ذلك دليلا على من اتبعه و عصاه و بين ذلك في غير موضع من الكتاب العظيم فقال تبارك و تعالى في التحريض على اتباعه و الترغيب في تصديقه و القبول لدعوته قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم فاتباعه صلى الله عليه و آله و سلم محبة الله و رضاه غفران الذنوب و كمال الفوز و وجوب الجنة و في التولى عنه و الاعراض محادة الله [صفحة ۲۳۱] و غضبه و سخطه و البعد منه مسكن النار و ذلك قوله و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده يعنى الجحود و العصيان له فان الله تبارك و تعالى اسمه امتحن بى عبادة و قتل بيدي اعداده و افنى بسيفى جواده و جعلنى زلفه للمؤمنين و حياض موت على الجبارين و سيفه على المجرمين و شد بى آزر رسوله و الزمنى بنصره و شرفنى بعلمه و حبانى باحكامه و اختصنى بوصيته و اصطفانى بخلافته فى امته فقال و قد حسده المهاجرون و الانصار و انغضت بهم المحافل «ايها الناس ان عليا منى كهارون من موسى الا- انه لا نبي بعدى فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول اذ عرفونى انى لست باخيه لاييه و امه كما كان هارون اخا موسى لاييه و امه و لا- كنت نبيا فاقتضى نبوة و لكن كان ذلك منه استخلافا لى كما استخلف موسى هارون صلى الله عليهما حيث يقول اخلفنى فى قومى و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين و قوله صلى الله عليه و آله و سلم حين تكلمت طائفة فقالت نحن موالى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فخرج رسول الله الى حجة الوداع ثم صار الى غدیر خم فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه و اخذ بعضدى حتى رأى بياض ابطيه رافعا صوته قائلا فى محفله من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و كانت على ولايتى و لاية الله و على عداوتى عداوة الله و انزل الله عز و جل فى ذلك اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الاسلام دينا فكانت ولايتى كمال الدين و رضا الرب جل ذكره و انزل الله تبارك و تعالى اختصاصا لى و تكرما بخلقته و اعظاما و تفضلا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم منحنيه و هو قوله ثم ردوه الى الله مولاهم الحق الا له الحكم و هو اسرع الحاسبين فى مناقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع و طال لها الاستماع و لئن تقمصها دونى الاشقيان و نازعانى فيما ليس لهما بحق و ركباها ضلالة و اعتقداها جهالة فلبس ما عليه وردا و لبس ما لا نفسها مهذا بتلاعنان فى دورهما و يتبرء كل واحد منهما من صاحبه يقول لقرينه اذا التقيا يا ليت بينى و بينك بعد المشرقين فبئس القرين و يجيبه الاشقى على رثوته يا ليتنى لم اتخذك خليلا لقد اضللن [صفحة ۲۳۲] عن الذكر بعد اذ جائتى و كان الشيطان للانسان خذولا فانا الذكر الذى عنه ضل و السبيل الذى عنه نكب و لئن رتعا فى الحطام المنصرم و الغرور المنقطع و كانا منه على شفاخرة من النار لهما على شر و ورود فى اخيب وفود و العن مورود يتصارخان باللعنة و يتناعلان بالحسرة ما لهما من راحة و لا عن عذابهما من مندوحة ان القوم لم يزالوا عباد اصنام و سدنة اوثان يقيمون لها المناسك و ينصبون لها العتائر و يتخذون لها القربان و يجعلون لها البحيرة و الوسيلة و السائبة و الهام و يستقسمون بالالزام عامهين عن ذكر الله جائرين عن الرشاد و مهطعين الى البعاد قد استحوذ عليهم الشيطان و عمرتهم سوداء الجاهلية و وضعوها جهالة و انتظموها ضلالة فاخرجنا الله اليهم رحمة و اطلعنا عليهم رافة و سفر بنا عن الحجب نورا لمن اقتبسه و فضلا لمن اتبعه و تايدا لمن صدقه فتبؤ العز بعد الذلة و الكثرة بعد القلة و هابتهم القلوب و الابصار و اذعنت لهم الجبابرة و طوايفها و صاروا اهل نعمة مذكورة و كرامة ميسورة و امن

بعد خوف و طمع بعد کوف و اضاقت بنا مفاخر معد بن عدنان و اولجنا هم باب الهدی و ادخلناهم دارالسلام و اشلما هم ثوب الایمان و فلجوا بنا فی العالمین و ابدت لهم ایام الرسول آثار الصالحین من عام مجاهد و مصل قانت و معتکف زاهد یظهرون الامانه و یأتون المثابۀ حتی اذا رعی الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و رفعه الیه لم یکک ذلك بعده الا کلمحة من خففه اوو میض من برقه الی ان رجعوا الی الاعقاب و انتکصوا علی الابار و طلبوا بالاوقار و اظهروا الکتاب و ردمو الباب و فلو الدار و غیروا اثار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رغبوا عن احکامه و بعدوا عن انواره و استبدلوا بمستخلفه بدیلا اتخدوه و کانوا ظالمین و زعموا ان من اختار و امن آل ابی قحافة اولی بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن اختاره الرسول علیه و آله السلام بمقامه و ان مهاجر آل ابی قحافه خیر من المهاجرین الانصارى الربانى ناموس بنی هاشم بن عبد مناف الا و ان اول شهادة زور وقعت فی الاسلام شهادتهم ان صاحبهم مستخلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مضی و لم یتخلف فكان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الطیب المبارک اول مشهود علیه بالزور فی الاسلام و عن قلیل یجدون غب ما یعملون و یسجد التالون غب ما [صفحه ۲۳۳] استنه الاولون و لئن کانوا فی مندوحة من المهل و شفاء من الاجل و سعة من المنقلب و استدراج من الغرور و سکون من الحال و ادراک من الامل فقد امهل الله عز و جل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور و اسبغ علیهم نعمه ظاهره و باطنه و امدهم بالاموال و الاعمار و اتتهم الارض بیکاتھا لیذکر و آلاء الله ثم لیغترفوا الاهابة له و الانابة الیه لینهوا عن الاستکبار فلما بلغوا المدة و استتموا الاکله اخذهم الله عز و جل و اصطلبهم فمنهم من حصب و منهم من اردته الخسفة و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون الاوان لكل اجل کتابا فاذا بلغ الکتاب اجله لو کشف لك عما هوی الیه الظالمون و آل الیه الاخسرون لهربت الی الله عز و جل مما هم علیه مقیمون و الیه صائرون الاوانی فیکم ایها الناس کهرون فی آل فرعون و کباب حطه فی بنی اسرائیل و کسفینه نوح فی قوم نوح و انی النبا العظیم و الصدیق الاکبر و عن قلیل ستعلمون ما توعدون و هل هی الا کلصقة الاکل و ندقة الشارب و خفقه الوسنان ثم تلتزمهم المعرات جزاء فی الدنیا و یوم القیمة تردون الی اشد العذاب فما الله بغافل عما تعملون فما جزاء من تنکب محجة و انکر حجته و خالف هداته و حاد عن نوره و اقتحم فی ظلمة و استبدل بالماء السراب و بالنعم العذاب و بالفوز الشفاء و بالسراء الضراء و بالسعة الضنک الاجزاء اقترافه و سوء خلافه فلیوقنوا بالوعد علی حقیقته ولیستیقنوا بما یوعدون یوم تاتی الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا الی اخر السوره.» «انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلك حشر علینا یسیر نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عید»

ترجمه خطبه وسیله

قریب بدین مضمون است که می فرماید ای مردم هیچ شرفی برتر و بالاتر از دین اسلام نیست احکام و آئین دین اسلام بالاترین سعادت است نیاز دنیا و آخرت بشر را در سایه همای سعادت و فوز و فلاح رستگاری تضمین و تأمین می کند امور معاش و معاد بشر را به احسن انتظار اداره می نماید هر کس مسلمان شود و به آداب دین بگردد دارای شرف و شرافت دنیا و آخرت می گردد - اسلام بر همه ادیان عالم و بر هر [صفحه ۲۳۴] آئین و روشی رجحان و برتری دارد هیچ کرم و کرامتی عزیزتر از تقوی نیست پرهیزکاری در هر کس ظهور کند واجد تمام صفات فاضله و کرایم اخلاق می گردد که قرآن فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم هیچ نگهبان و ملجأ و پناهی بهتر از ورع و ترس و پرهیزکاری نیست چه هر کس به این صفت ممتاز آراسته و متحلی گردید سرفراز و مفتخر و مباهی شد پرهیزکاران به نیکوکاری حرص و ولع نشان می دهند و از زشتی و سینات اجتناب می کنند و پرهیز می نمایند تا از گزند شیاطین و وساوس نفسانی خود و هر جن و انسی در امان بمانند و از نکبت و وبال معصیت و جریمه جنایت مصون باشند.

وسيله شفاعة

هیچ شفاعتی نجات بخشنده‌تر از توبه نیست بازگشت به خدا و توکل به حق و توسل به قرآن و عترت بهترین شفیع برای نجات و رستگاری است چه آنها شفیع بی نفاق و شقاق هستند که اجر و مزدی هم نمی‌خواهند در حالی که هر وکیل و شفیع اول اجر و اجرت می‌خواهد ولی قرآن و عترت خلق را قربتا الی الله هدایت و ارشاد می‌کنند ولی شفاعت آنها تا موقعی قبول و مقبول است که مرتکب به راستی توبه کند و به حقیقت بازگشت به خدا نماید در بارهای دیگر برای آنها سخت شفاعت مشکل است مگر رحمت حق خود شامل عاصی گردد و هر کس توبه بشکند به عقوبت سابق و لاحق گرفتار شود چنانچه در قوانین جاریه کشوری هم که از این سنت اتخاذ سند شده در تکرار تخلف مجازات تشدید می‌گردد.

عافیت و قناعت

فرمود هیچ لباسی بهتر از لباس عافیت نیست و با فقدان عافیت وجدان آرامش ندارد هیچ وقار و نگهبان و نگهداری چون سلامت نیست چه سلامت اسباب حصول همه نوع کار و فعالیت است و هیچ مالی بهتر از قناعت نیست که از دستبرد دزدان و راهزنان محفوظ است. اگر قناعت نباشد و مال دنیا در دست مردم بی‌دست و پا بریزد از بی‌بندوباری و فقر و تنگ‌دستی آسوده نخواهد ماند نمی‌دانند چگونه خرج کنند و رفع نیاز نمایند. هیچ گنجی از قناعت و رضای به قسمت خدا بهتر نیست آن گنج قناعت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود آدمی که به قسمت خدا راضی باشد از زندگی راضی است و اگر راضی نباشد همان [صفحه ۲۳۵] نصیب به او داده می‌شود چه اگر کوه‌های عالم را زر و سیم نمایند و به دست مردمی خوار و پست فطرت دهند باز هم برای آنها کافی نیست. رضا به قسمت خود شو که خامه‌ی ازلی همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت و دیگر گفته: هر چه نصیب است نه کم می‌دهند گر نه ستانی به ستم می‌دهند پس باید راضی به رضای خدا شده و تسلیم امر مولا گردیده اگر صفت رضا نباشد تزلزل و اضطراب همیشه بر آدمی مستولی است قناعت و رضا و تسلیم آدمی را راضی به قدر و قضا می‌کند و با آسایش و آرامش همدوش می‌سازد و در بستر استراحت به فراغت می‌خسبد شدت میل به متاع این جهان و حطام دنیوی کار زشت و ناپسندی است و کلید ابواب رنج و محنت است تراکم مال و انباشتن اموال و پر کردن جوالها موجب زحمت و وبال و حقد و حسد می‌گردد این رذیلت سلب نعمت می‌کند و ثروت را وبال زندگی می‌نماید.

تراکم سرمایه

فرمود تراکم سرمایه سبب تراکم آفت است و تمنی نعمت است چه این صفت با دین و عقل و خرد سازش ندارد و آفت دین می‌گردد و حرص و آز و اقتحام در گناه را زیاد می‌کند و چون این اوصاف قوت گرفت آدمی ناچار تن به هر نامشروعی در می‌دهد و هر خواهش و میل نفسانی را اجابت می‌کند تا آنجا که ممکن است در قبال پیشیزی خونی بریزد و معاصی را ناچیز انگارد و وقتی ننهد تا به حرمان و بغی و ظلم و تعدی و اجحاف به ناموس دیگران و هلاکت نفوس زکیه اقدام نماید و آن را کاری بزرگ و گناهی عظیم نشمارد.

حرص و آز

فرمود شره و حرص و آز مساوی با همه عیوب است و جامع هر رذیلت است چه بسیار طماعی که نتیجه عملش خسران دنیا و آخرت و زیان جان و مال و نفوس خود و دیگران می‌گردد. آرزوهای دراز است که عاقبت وخیمی دارد و هر کس که آرزوی او از حد و اندازه بیرون باشد از ورطه انسانیت خارج می‌گردد زیرا آرزو و تمایل حد و اندازه ندارد و بسیار شده که امیدها و آرزوهای بی‌جا به حرمان و نومیدی و بسا به انتحار و خودکشی کشیده شده است مانند برخی از تجارتهای که پایانش خسارتهای

است. هر کس بدون رویه و رعایت عواقب کار در امور دنیا درافتد خویشتر را در معرض [صفحه ۲۳۶] هلاکت انداخته است و ابواب فضیحت و رسوائی را به سوی خود باز کرده است. فرمود برای مؤمن هیچ طوقی و قلاده‌ای سنگین‌تر از بار معصیت نیست.

علم و فضیلت

ای مردم هیچ گنجی سودمندتر از علم و هیچ عزتی رفیع‌تر از حلم و هیچ حسبی و روشی و شرفی رساتر و کامل‌تر از ادب نیست هیچ نسبی در انتساب بدتر و فروتر از غضب نیست و هیچ حالی مزین‌تر از حلیه عقل و فضیلت نیست و هیچ بدی بدتر از کذب و دروغ نیست و هیچ نگهبانی بهتر از خاموشی و هیچ غایت و نهایتی نزدیک‌تر از مرگ نیست چه گوهر علم و دانش کلید هر گونه گنج بی‌قیمت است و اجر بی‌رنج است - حلم و بردباری موجب عز دنیا و آخرت می‌گردد زیرا چون حلم وجود یابد آدمی را در مکاره و ناملايمات صبور و بردبار می‌سازد یا به تلافی و قصاص و حکم جرم شتابزدگی ننماید و عجله و تندروی نکند و در نتیجه با عزت و ابهت و صلابت و سطوت قضاوت می‌کند تا خدا و خلق راضی گردند.

تأمل و درنگ

فرمود در کارها بی‌تأمل و درنگ و بدون فکر و اندیشه سخن نگوئید مزن بی‌تأمل به گفتار دم نکو گو سخن اگر دیر گوئی چه غم زیان شتابزدگی و تندخوئی و عجله کردن برای سخن بی‌هنگام است و مفسد آن زیاد است و آن را تیره عقل گویند که گفته‌اند: دو چیز تیره (طیره) عقل است دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

مرگ و علائم آن

فرمود مرگ اگرچه ظاهر نیست ولی علامات و آثار و امارات آن در هر آنی پدیدار است. ای مردم هر کس در هر شغل است عیب خود را در آئینه نفس خویش بیند و از عیب‌جوئی دیگران خودداری کند. آئینه آن روز که گیری به دست خود شکن آن روز مشو خودپرست در همه چیزی هنر و عیب هست عیب مبین تا هنر آری به دست عیب کسان منگر و احسان خویش دیده فرو بر به گریبان خویش [صفحه ۲۳۷]

رضا به قسمت

فرمود هر کس از رزق و روزی که خداوند نصیبش فرمود راضی باشد و بر دولت و مکننت و نعمت دیگران افسوس نخورد خداوند به او افزونی دهد چه باید فکر کند خدای عالم عادل و حکیم و علیم و غنی بالذات است و هر چیز به هر کس عنایت فرموده شایسته استعداد و لیاقت او بوده و روی مصلحت و مقتضیات نیاز معنوی برای تکامل نفس به او عنایت فرمود بر مال دیگران و به مقام و منصب و جاه و جلال خدا داد دیگران حسد نورزید غبطه خورید و خود را مهبای ایجاد استعداد و لیاقت نمایند تا به شما هم نعم بی‌پایان خود را عنایت فرماید چه بغض و بخل و امساک در ساحت مقدس فیاض مطلق کل وجود ندارد که به یکی از روی خویشاوندی بدهد یا از روی بیگانگی امساک نماید سبحان الله عما یصفون ذات حق تعالی از این توهمات بی‌جا منزّه و مقدس است و به هر کس می‌دهد برای آزمایش و تکامل اوست بنده خدا باید راضی به قضا و قسمت خود باشد. فرمود من حفر بئرا لایحه وقع فیه چه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی

جزای عمل

عمل هر کس به هر اندازه و هر کجا و در هر زمان و مکان باشد پاداش و جزا خواهد دید ان الله لا یضیع عمل عامل منکم من ذکر او انشی خداوند ذره‌ای حق کسی را در عمل ضایع نمی‌کند خواه زن یا مرد و لا تزر وازره‌ و زر آخری و بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری نخواهد گذاشت مکافات دنیا و آخرت هر عمل با آن فعل پیوستگی تام دارد و همان نتیجه میوه همان عمل است و همان عمل نتیجه همان ثمر است هر کس پرده احترام و حرمت دیگری را چاک زند و ناموس عفت کسی را مورد تعدی و اجحاف قرار دهد و پردگیان عفاف را بی‌حجاب بر دیگران بنماید پرده عفت خود را دریده است و ناموس جان و روان خود را به دست دیگران سپرده است مرد اگر غیرت و تعصبی داشته باشد درباره ناموس اوست که باید بکوشد هرگز پرده احترام او ندرد و برادران خود در اجتماع شریک زندگانی اجتماعی او هستند که اگر هتک ناموس یک فرد شد هتک ناموس اجتماع شده است و نباید راضی به هتک احترام دیگری گردد و پرده تطاول روزگار خواهی نخواهی پرده احترام بی‌ناموسان را پاره می‌کند. [صفحه ۲۳۸]

صفح و گذشت

فرمود هر کس لغزش خود را فراموش کند و لغزش و خطای دیگران را بزرگ جلوه دهد خود ناگزیر دچار این لغزش‌ها و عکس العمل‌ها خواهد شد. هر که عیب دگران پیش تو آورد و بگفت به یقین عیب تو پیش دگران خواهد گفت تو خود فکر کن اگر کسی یکی از هزار و مستی از خروار از زشتی‌های تو را برابرت بگوید و زبان به نکوهش تو دراز کند تو ناراحت خواهی شد و خودت برای او ذره‌ای را چون کوه جلوه می‌دهی و مثقالی را به خرواری می‌نمائی اما اگر بدانی که خود مرتکب چنین خطایا هستی زبان به استغفار گشائی و سر تعظیم و تکریم از خجالت و سرافکنندگی به زیر اندازی که گفته‌اند: در آتشم بیفکن و نام گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

عجب و خودپسندی

مردی که عجب و تکبر و خودخواهی داشته باشد دیگران را حقیر می‌شمارد و این نکته قابل توجه است که عجب منبع رذایل می‌شود و صفات ناپسندی از این صفت به ظهور می‌رسد مثلاً تحقیر دیگران تعدی به حقوق اجحاف و دستبرد به مرز حق دیگران و اختلاف طبقاتی و غیره به شرحی که در مکتب اسلام نوشته شد مولود این صفت است مرد متکبر از محصول و نتیجه افکار و عقول دیگران به سبب تکبری که دارد بی‌بهره می‌ماند و از انوار فیوضات علوم و فنون دیگران محروم می‌گردد او از دین و دانش به خودخواهی مغرور و از راه مستقیم مهجور خواهد ماند.

بی‌نیازی

فرمود هر کس از عقل خود بی‌نیازی طلبد و از دیگران مشورت و استفاده رهنمائی فکری نکند به لغزشی خواهد افتاد که زیان‌بخش است و هر کس با متکبرین ندیم گردد از مصالح و منافع زندگی دور افتد. مرد متکبر از پند و اندرز و نصیحت و مصلحت دیگران محروم و در نتیجه خسران خواهد دید زیرا هر چه دیده یا شنیده از تکبری که دارد حمل بر سفاهت و زشت زبانی او کند و گفتار ناهنجار و بی‌ربط نامربوط خود را وحی منزل شناسد.

خسیس و لئیم

هر کس با مردم خسیس و پست و نکوهیده اخلاق مخالطت و معاشرت و مجالست جوید حقیر و پست و کوچک و وضع گردد چه مردم اشخاص را به دیده همنشین آنها می‌بینند. [صفحه ۲۳۹] تو اول بگو با کیان زیستی پس آنگه بگویم که تو کیستی ارزش

ظاهر دوستان و همنشینان ارج و ارزش شماست پس بکوشید که همنشین و جلیس و ندیم عاقل و خردمند و شریفی برگزینید تا در نظر مردم بزرگ تجلی نمائید. فرمود هر کس از اندازه قدرت و استعداد خود بیشتر زیر باری رود کمرش خم خواهد شد و عاجز و بیچاره گردد زیرا از شیر حمله خوش بود و از غزال رم هر کس باید به وسعت نیروی ظاهری و باطنی خود قبول عملی را کرده تا از عهده برآید و سعادتمند گردد.

عقل و جهل

ای مردم هیچ مالی و دولتی بهتر و نافع تر از عقل نیست هیچ فقر و پریشانی و بدحالی بدتر و سخت تر از جهل نیست - زیرا اگر عقل باشد همه نوع بضاعت و نعمت و استطاعت حاصل می گردد و اگر جهل باشد هر چه از اموال و ثروت داشته باشد سودی نخواهد برد و از آن منفعتی ننماید و همه‌ی آن نعم زائل گردد پس باید به عقل نعمت را جلب کرد و به شکر افزونی داد. دولت مرد جاهل اگر زوال هم نجوید در کار خیری صرف نمی شود و برکتی نخواهد داشت بلکه بر زوال نعمت و فقر و مسکنت و وبال نکبت او کمک می کند.

گذشت روزگار

فرمود هیچ واعظی و ناصحی بهتر از گذشت روزگار نیست شما ابتدا و انتهای وقایع عالم را ببینید و با هم بسنجید و از گذشت روزگار عبرت گیرید که گذشت روزگار بهترین درس است هیچ عقلی بهتر از تدبیر و تفکر در امور نیست در هر کاری از امور معیشت خود فکر و اندیشه را به کار بندید و از گذشت روزگار برای کمال آن عبرت و سرمشق گیرید. فرمود هیچ عبادتی بهتر از تفکر در امور زندگی نیست که فکر در شئون خود معبود کفر است و جز به فکر عبادات ارزشی ندارد - تفکر در امور عالم از عبادت مؤثرتر است.

عجب

هیچ کمک و یاور و وزیری چون مشورت نیست که وحشت و نفرت را برطرف می کند تردید و اضطراب را می زداید و هیچ وحشتی بدتر از عجب و تکبر نیست که خودپسندی نتیجه اش تنهائی است مردم بنده احسان و اخلاق هستند از اطراف متکبرین فرار می کنند و لذا فرمود فتکبروا عند المتکبرین مرد متکبر همیشه تنها و بی یار و مونس خواهد ماند.

ورع

فرمود هیچ ورعی مانند اجتناب ورزیدن از محارم نیست و امام (ع) می فرماید ورع از محارم بر تقوی و پرهیز از دیگران مقدم است زیرا [صفحه ۲۴۰] بیشتر مردم از بیشتر مکروهات متنزه می باشند ولی از ارتکاب بیشتر محرمات باک ندارند باید مسلمان از محارم خود به ورع و تقوی دوری کند.

حلم

هیچ حلمی چون شکیبائی و خاموشی نیست حلم به ضم حاء مهمله به معنی عقل است و به کسر حاء به معنی بردباری است در جوانان که گفته اند لا- یبلغ الحلم منظور کمال عقل آنها برای تمیز است و حلم بردباری و صبوری است که شکیبائی بر گفتار ناهنجار و کردار نابجای مردم بیشتر ناراحتی ایجاد می کند مردم اکثر در این دو حال به مناقشه و نزاع و زد و خورد و حتی

چاقو کشی و قتل مبادرت می‌کنند مرد مسلمان باید در این گونه موارد صبر و شکیبائی نشان دهد - و در شنیدن یک گفتار نابجا یا یک کردار ناپسند گوهر فضیلت حلم را از دست ندهد تا کامکار و رستگار گردد.

ده خصلت

فرمود در انسان ده خصلت است که به زبان آشکار می‌گردد و زبان مظهر و ابراز کننده آن خصال است. ۱ - آنچه در ضمیر دارد از علم و فکر و اندیشه و اراده و مشیت و قصد و غرض و غیره که با زبان اظهار می‌کند و این کار از جوارح و اعضاء دیگر ساخته نیست - اگر زبان نبود انسان قادر به بیان مقاصد خویش نبود و محتویات خزینه دل و جواهر افکار ابکار ظهور و بروز نداشت زبان نتایج قوه عاقله را به عرصه ظهور می‌رساند و به زبان که وسیله نطق و بیان است ممیز انسان از سایر حیوانات است که با قوه ناطقه بیان مرکبات و عناصر و موالید می‌گردد. ۲ - حکمرانی است که حق را از باطل جدا می‌سازد و اگر زبان نبود این امتیاز برای انسان حاصل نمی‌شد. ۳ - گوینده و واعظ است که با این خصلت پاسخ هر مسئلت و عنوان و سؤالی را ادا می‌نماید. ۴ - واسطه و شفیع درخواست کننده می‌گردد که به وسیله آن به مقصد و منظور خود می‌توان رسید. ۵ - وصاف و معرف اشیاء است که این هم از خصال خاص انسان است. ۶ - فرمان فرمائی مقتدر است که به نیکی حکم می‌کند و از بدی باز می‌دارد که زبان ترجمان این احساسات است که طالب خوبی و متنفر از بدی است - البته این خاصیت مکتب طبیعت و تربیت است. [صفحه ۲۴۱] ۷ - تعزیت و تسلی است که هر اندوهی را از دل برگیرد و با پند و اندرز و مصاحبت دانشمندان ضمیر تغییر حال می‌توان داد. ۸ - آنکه دائم الحضور و کثیر الالتفات است یعنی اسبابی حاضر و مهیا می‌سازد که دشمنی را رفع می‌کند و دوستی‌ها را تشدید می‌نماید برخلاف سایر حیوانات که قادر بر رفع خصومت و عناد نیستند. بسا کس که از یک حدیث درشت به هم زد جهانی و خلقی بکشت یکی دیگر از گفته‌ی دل پسند میان دو صد قوم شادی فکند ۹ - مسرت‌انگیز و فرح‌بخش است که به گفتار خود گوش‌ها را ملذوذ می‌سازد و دل‌ها را محظوظ می‌نماید. ۱۰ - معزیست که حزن و الم را می‌برد و سختی‌ها را محو می‌سازد - و عزت می‌بخشد. فرمود امیرالمؤمنین در این بیان محسنات زبان می‌فرماید و هر چه عکس آن باشد حکم عرض را دارد فرمود ای مردمان هیچ چیز در خاموشی و سکوت از تنطق به حکمت بهتر نیست. یعنی زبان را خدا داده که آدمی با آن اسرار و ودایع اعیان ثابته را ادراک و احساس نموده با دیگران در میان نهد - و به عکس هیچ چیز بدتر از نطق روی جهالت نیست پس باید به وقت گفتن گفت و به موقع سکوت ساکت ماند. فرمود هر کسی نمی‌تواند عنان زبان را تملک نماید و مالک و مختار زبان خود شود و اگر کسی توانست تملک زبان نماید رستگار است و آنکه اختیار خود بر زبان داد باید بداند که زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. فرمود هر کس به صفت علم و گوهر دانش و معرفت ممتاز نگردد گمنام خواهد ماند رتبه شناسائی و لیاقت شهرت نخواهد یافت و هر کس به حلم و بردباری کار نکند بردباری و حلم پیدا نمی‌کند و زنگ کدورات خاطرش به صیقل تجارب زدوده نخواهد شد و زشتی را نمی‌فهمد - هر کس به کمک تفکر و نصیحت ناصحان مشفق واقعی نهد و ترک عمل زشت نکند شخصیت او تیره و کدر می‌گردد و لگدکوب زجرت و محل بلیات و حوادث خواهد شد. فرمود: هر کس با حال تجمل و تمکن بر مقام عزت و نعمت به اهل سؤال و حاجت بخشش ننماید روزگارش به آنجا کشاند که در پیشگاه دیگران بایستد و به ذلت و مسکنت پرسش نماید و معذلتک محروم و ممنوع گردد. [صفحه ۲۴۲] هر کس طلب عزت در راه غیر حق کند ذلیل و خوار شود هر کس به نیروی ستم و دستیاری ظلم نماید گردش زمانش دستخوش ذلت و هوان فرماید - هر کس معاند حق شود وهن و سستی و خواری با وی ملازمت گیرد هر کس فقیه و عالم شود به کسب فقه و علم برآید موقر و محترم گردد. هر کس تکبر نماید و خود را بزرگ شمارد در چشم مردم حقیر و کوچک شود - هر کس نیکو نباشد و نیکوئی نکند او را ستایش نکنید چه انسان بنده احسان است و چون احسان بیند کرنش و تواضع کند. فرمود ای مردم مرگ قبل از هر چیز است و بهتر است که قبل از آنکه مرگ بیاید او را استقبال کنید - پیش

از آنکه تن به مرگ گرفتار شود در عبادت و اطاعت و صلح و سلم مبادرت نماید که انسان به عجز و بیچارگی توأم است و محاسبه نفس باید در این جهان نمود تا در آن جهان آزاد بود - فرمود مردن و به گور رفتن از زندگی بهتر است که دست نیاز پیش این و آن دراز کنید. «نگارنده گوید این صفت در میان ائمه به قوت شدت داشته چنانچه امام حسین (ع) فرمود مرگ به عزت بهتر از حیات در ذلت است و امام محمدباقر علیه‌السلام همین حقیقت را خبر داد که باید با عزت زندگی کرد حیات ذلت‌آمیز سودی ندارد.» فرمود ناز کشیدن و چشم به این و آن داشتن و بر در ارباب بی‌مروت دنیا چند نشینی که خواهی که در آید دنیا همه این طور بوده که صباحی بر کام آدمی می‌چرخد و ایامی برخلاف میل او دور می‌زند همیشه زندگی یکسان نیست. چنین است رسم سرای درشت گهی پشت به زین و گهی زین به پشت خردمند کسی است که در اقبال دنیا نیکوئی کند و در ادبار آن صبر و شکیبائی نماید و سرکشی و طغیان نکند چه این دو حال برای امتحان آدمی است. فرمود ای مردم شگفت‌ترین اعضای آدمی دل اوست و در مخزن دل مواد حکمت و اضداد آن موجود است عقل و جهل نفس قدسی و نفس اماره هر دو جا دارد - دل عین حیات و آب زلال است و در عین حال ضلالت و غوایت است - محل امید و رجاء و یأس و نومیدی آنجاست - اگر طمع طلب کند ذلیل و خوار گردد و هیجان کبر و حرص او را به هلاکت بکشاند [صفحه ۲۴۳] و دریغ و افسوس بر محرومیت‌ها که او را بکشد و اگر غضب بر دلی مستولی گردد و غیظ و خشمی که از راه عجز بر آدمی مستولی می‌شود بر وی سخت می‌گردد و اگر به رضا و قضا تن در دهد خوشبخت و کامیاب خواهد شد. اگر تحفظ و خویش‌داری را موقوف سازد و فراموش نماید اگرچه روزگار بر کام او هم بگردد خوشی او خارج از انجام وظایف شرعی او خواهد بود و اگر بیم و شوقی در سپارد یکسره حذر نماید و از امور واجبه بی‌خبر بماند. این بشر است که اگر در مهد امن و عرصه امان زیست کند غرور و غفلت و تکبر و غوایت بر او غالب گردد و روش آدمیت و انسانیت را فراموش کنند و در غفلت در صفت غافلان قرار گیرد ولی چون به مصیبتی گرفتار شد به جزع و فزع افتد و دامن صبر و شکیبائی از دست دهد - و فریاد کشد که مفتضح شود اگر گرسنگی بر او چیره گردد چنان قدم سست کند که نتواند از جای برخیزد اگر در سیر شدن و انباشتن شکم افراط نماید از پری و امتلاء معده و درد شکم به تنگ آید و به هر چه دست یابد ضرر رساند و به هر چه افراط کند به فساد کشد. امام علیه‌السلام می‌فرماید حالت آدمی از این جمله بیرون نیست که قوای اضدادی است از دو طرف جنبه‌های مثبت و منفی و افراط و تفریط هر دو زیان‌آور است در این نشئه چه شورها بر سر دارد و چه امیدها در مغز می‌پرورد چه خیال‌های کوتاه و بلند و چه آرزوهای دراز دارد تا به سر منزل مقصود برسد. ای مردم هر کس به قلیلی بسازد و به جود و بخشش و داد و دهشی عادت کند بزرگوار گردد و مالش بسیار شود و ریاست یابد چون همه طالب دنیا و مال و مقام و منصب هستند هر کس قانع‌تر و مقتصدتر باشد بیشتر توفیق حاصل کند و در تنگدستی هم ناراحت نگردد. هر کس حلم و بردباری داشته باشد بسیار با نالت و شرف و فزونی گردد چه شخص حلیم تا دانا نشود حکیم نگردد و به صفت بردباری و توکل بر حضرت باری برخوردار نمی‌گردد و چون بردبار شد بر حوادث جهان و ناملایمات زمان و جفاهای اخوان شکیبائی می‌نماید و از خداوند تعالی فرج و تسهیل امور را می‌خواهد و با این صفت نیکو در هیچ حادثه‌ای جزع و فزع نمی‌کند و از جسارت و گستاخی جاهلان و بی‌مایگان دامن صبر و بردباری از دست نمی‌دهد و در نتیجه شرافتمند و جلیل‌القدر می‌گردد. فرمود هر کس در ذات خدای تفکر نماید زندیق و ملحد و کافر می‌گردد و چه خداوند [صفحه ۲۴۴] تعالی برتر و بالاتر از هر خیال و قیاس و وهم و گمان است و با مخلوق مجانست ندارد و مشابه و نظیر و ضد و ندی برای او نیست و از ادراک عقل خارج است - و خرد از ادراک کنه ذاتش عاجز است. خرد برد پی به کنه ذاتش اگر رسد خس به قعر دریا و تفکر در ذات به زندقه می‌کشد و لذا مردم را از فکر در ذات حق منع کرده‌اند و در صفات جلال و جمالش و آثار آیاتش تأکید و ترغیب نموده‌اند. فرمود هر کس بسیار مزاح کند خفیف و بی‌ارزش گردد و هر کس بسیار بخندد از هیبت و بزرگی بیفتد - هر کس ادب ندارد حسبش تباه گردد و برترین و فاضل‌ترین کارها نگاهداری و پاسبانی و حراست عرض و ناموس است که باید مال را ذلیل کرد تا عزیز شد باید پول و مال دنیا در راه حفظ

ناموس و شرافت فدا گردد - هر کس با جاهل بنشیند عقلش زایل شود - در حالی که عاقل باید ناچار جاهل را هدایت و ارشاد نماید و به صحبت او مایل گردد و جاهل در مجالست عاقل عاقل گردد چه هر کس با نادان بنشیند نادان گردد و به قیل و قال بی جا وقتش صرف شود و نتیجه‌ای نبرد. فرمود هیچ توانگری به وسیله‌ی مال از چنگ مرگ نمی‌رهد و هیچ فقیری به سبب بی‌چیزی از حادثه موت رهائی نیابد اگر مرگ متاعی بود که می‌فروختند هر کریمی آن را می‌خرد و هر لثیمی حریص خریدار می‌شد - فرمود طمع مردم لثیم را پایانی نیست و جود مردم جواد را نهایی نیست - و نه خواننده و نه بخشنده به مقصود نمی‌رسند و نه امکان اجرای مقصود است از این جهت کریم تمنای مرگ می‌کند و لثیم حرص می‌زند و بیش از احتیاج خود می‌رباید. چنین اشخاصی چون حیوانات وحشی و سبع و درنده بلکه بدتر هستند زیرا حیوان با یک طعمه که سیر شد می‌گذرد و می‌رود و یا چند گوسفند در بته سبزی شرکت می‌کنند و هر کدام پوزی می‌زنند اما آدم حریص و لثیم اگر طعمه‌ای یافت نمی‌خواهد دیگران خبردار شوند و بلکه می‌خواهد همه چیز را خود داشته باشد و به همین جهت قرآن می‌فرماید بل هم اضل السبیل چه از مقدار خواهش آن‌ها کاهش نمی‌شود و به اموال دیگران چشم می‌دوزند و بر خود می‌سوزند و آنها از این جهت که نمی‌توانند همه دنیا را در اختیار بگیرند مرگ را حاضر می‌شوند خریداری کنند. [صفحه ۲۴۵] فرمود حریص به لثامت حرصش سخت‌تر است و هیچ چیز را به هیچ کس روا نمی‌دارد تا آنجا که مرگ را اسباب آسایش خود می‌شمارد. لثیم مجلس ما خود همیشه دل می‌خورد علی‌الخصوص که حرصی به لثوم او بستند و معنی دیگرش این است که لثیم مرگ را می‌خرد که حتی دیگران هم نداشته باشند و کریم می‌خرد تا از نکبت این جهان به نعیم آن جهان برخوردار شود. فرمود ای مردمان قلوب را افاضات انوار حکمت الهی و رشحات قطرات معارف نامتناهی حیات می‌بخشد - افاضات اشراقی الهی است که دل را زنده می‌سازد و نفوس اماره را از افراط و تفریط تعدیل می‌کند و به عبادت و ریاضت دعوت می‌کند و به پند و اندرز و نصیحت هدایت و ارشاد می‌نماید. اطاعت حق صراط مستقیم کمال عبادت است که نفس را از هوی باز می‌دارد و از پیروی شهوات و غضب مصون می‌دارد و در مرز شرع حفظ می‌کند - چه حکم عقل برخلاف حکم نفس است و نفس دلالت به لذات دنیویه و شهوات غیر شرعیه می‌نماید در صورتی که عقل به جاده سلامت و متابعت حق که موجب سعادت است رهبری می‌کند. فرمود تجارب روزگار علمی برای بیرون شدن از جاده غفلت و جهالت درسی است و برای ادب نفس که بسیار مؤثر است و از ارتکاب معاصی خودداری می‌کند و پشیمان نمی‌گردد. فرمود هر کس بی‌تأمل سخن براند و بیهوده گفتگو کند قدر و قیمت را از دست داده است. فرمود هر کس دیو شهوت را در بند زند قدر و قیمت او معلوم گردد - هر کس زیان خود را نگه دارد در پناه امان قوم خویشتن برخوردار گردد و به حاجت کامکار است. در گردش احوال انسان و گذشت روزگار اوضاع و احوال روشن گردد کسانی که در وادی ضلالت و تیه گمراهی افتاده‌اند از این گذشت روزگار بهره نمی‌گیرند و هر کس از مرور زمان عبرت نگیرد از درس معلم عبرت نخواهد گرفت - این اوضاع و احوال برای ایجاد افعال و اعمال حسنه و اخلاق پسندیده است تا نعیم ابدی و سرمدی نصیب مردان سالک راه حق شود. شریف‌ترین توانگری ترک آرزوست که گفته‌اند: [صفحه ۲۴۶] ز من گو حریص جهان گرد را قناعت توانگر کند مرد را کسی که به آرزوی دراز و آمال دیرباز همراز شود اگرچه به خواسته خود نرسد نیازمند و محتاج باشد پس توانگری در ترک آرزوهای دور و دراز است و صبر و بردباری در محرومیت‌های اجتماعی است. توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکوة فطره و اعتاق و هدی و قربانی تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی فرمود هر کس صله رحم نماید اگر اندک بضاعتی هم داشته باشد کثیرالثروه بنماید و برای او پناهگاهی است و پند و موعظت برای او ذاکر و واعظی است. هر کس به مقصود خویش برسد باید شکرگزاری نماید - و در بیان حال دیگران یا نشر قبح و احسان اکثر به انصاف سخن نمی‌گویند و عرصه گفتارشان تنگ و پهنه آن کم‌فضا می‌باشد تا کسانش از آنها خسته و ملول می‌گردند - هر کس به آمال خویش نائل شود دست تطاول برآورد و بسیار اندک افتد که آرزوها به صداقت منطبق بر عمل خود شود. فرمود تواضع و فروتنی جامه مهابت است که بر تن پوشند - چه کسان بسیاری

که در آخر عمر حریص شوند و ولع پیدا کند و به معاصی مبادرت می‌نمایند. هر کس را شرم و حیا جامه فضیلت گردد کارهای مشکل او آسان گردد و هر کس در راه نصفت و عدل و اقتصاد میانه‌روی کنند سختی او آسان شود و دشوار او سبک و هموار گردد و چنین کسی در کار خود همیشه ذاکر و مستعد است و غافل نمی‌شود. تواضع و فروتنی جامه مهابت است و هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر به زوال نعمت دیگر همیشه زندگی یکسرش لنگ است و یک سرش کوتاه است که مولوی گفته: آن یکی خر داشت پالانش نبود یافت پالان گرگ خر را در ربود فرمود برای هر جاننداری قوت و روزی مقرر است و برای هر کس به اندازه حفظ روزش روزی مهیا و مقرر است و با حرص سودی ندارد بیش از آنچه باید نمی‌دهند. هر چه نصیب است همان می‌دهند گر نستانی به ستم می‌دهند و رزق هر کس هر کجا باشد به قدرت الهی به او خواهد رسید و از مقدار آن کسر و اضافه نخواهد شد که: بر سر هر لقمه بنوشته عیان از فلان بن فلان بن فلان [صفحه ۲۴۷] و با ایمان بدین حقیقت حرص و ولع مفهومی ندارد. ای معاشر الناس هر کس بر روی زمین گام سپارد ناچار روزی در شکم زمین جا دارد چه روز و شب در ویرانی بنیاد زندگانی و طی طومار اعمار با همدیگر به مسارعت و منازعت بر می‌خیزند تا کدام یک پیشی گیرند. ای مردم کفران نعمت پست‌ترین لثامت و نکوهش است چه هر کس شکر نعمت گوید بر نعمتش افزون شود - و گرنه نعمتش نقصت گردد. فرمود از مصاحبت جهال جز جهل و ضلالت اکتساب نمی‌توان کرد - مردم کریم با خود عمیم هستند - و سخن به نرمی گویند و از هم متنفر و متوحش نمی‌شوند. مردم غیر کریم می‌خواهند مردمان از ایشان دوری گیرند و ابواب مسئلت نگشایند درشت‌گو و زشت‌خو هستند ولی مرد کریم نرم و ملایم و بشاش و حساس است. فرمود از عبادات به فصاحت و بلاغت سخن گفتن است و قرائت به صحت نمودنست سلام را روشن و بلند گویند و از خدعه و فریب پرهیز نمایند از اخلاق لثیمان دوری گیرند - هر طالبی به مطلوب خود می‌رسد و هر غائبی به مکان خود باز می‌گردد - هر چیز از تو فوت شود باز نمی‌گردد - عمر گذشته - اعمال و افعال از دست رفته فرصت غنیمت شمرده همه از دست رفته است میل و رغبت به گذشته و تأسف از آن سودی ندارد - غفلت زیان‌آور است. فرمود از نزدیک کار رفقا را درست انجام دهید و حق رفاقت را ادا کنید و آن وقت در سفر آهنگ رحیل نمائید همسایه را بشناسید و پس از آن خانه خریداری کنید که الجار ثم الدار. هر شتابزدگی به سر زمین خوردن دارد - حد وسط و میانه‌روی را حفظ کنید - لغزش‌های برادران دینی را معاف دارید - روزگار بر یک نسق نمی‌ماند هر کس به تو زبانی رساند غضب بر او مکن و تلافی منما خشم را روی خشم می‌فزا و اندوه را به کینه تشدید مکن - و نفس خود را به این صفات عذاب نکن. هر کس سخن به فصاحت گوید او را مفاخره و مباحثات تواند. فرمود از تباهی روزگار آدمی تباهی توشه اوست یعنی در تهیه توشه و زاد خود دقت کنید که در قیامت مفتخر و موفق گردید. هیچ مصیبتی بدتر از مصیبت تهی‌دستی در قیامت نیست هیئات هیئات از تهی‌دستی [صفحه ۲۴۸] صحرای محشر - آنها که روزگار را برای خود خواسته و به معاصی پرداخته در قیامت خسران‌آمیز است - هیچ نییمی جز بهشت که عظیم است حقیر نیست یعنی نعم دنیا و خود دنیا همه قلیل و ناچیز است و هر نعمتی که در طلب مناهی و ملاعی دست آرند سخت حقیر و ناچیز است و هر بلائی را که در راه خداوند و عبادت و اطاعت صرف شود قابل تحمل است و در عوض آن از آتش جهنم رستگار و مصون ماند. فرمود تصفیه کردار از عمل دشوارتر است و از هر کس کاری شایسته است ولی تصفیه آن سخت‌تر است و خلوص نیت از فساد دشوارتر است اینجاست که باید با نفس اماره مبارزه کرد اگر کسی به جهت تقوی نیرومند شد بر همه کس سلطه و استیلا یابد. فرمود ای مردم خداوند عزوجل با پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله میعاد نهاد و آن میعاد به حق و راستی است خداوند در وعده خود تخلف نمی‌کند - و آن وسیله درجات عالیه بهشت است و رفیع‌ترین مقام تقرب به مقام قدس الهی است - آنگاه تعریف و توصیف بهشت را نمود و این وسیله را برای نیل بدان سخت ستوده است. فرمود رسول خدا بر بالای منبر آن وسیله که از نور بوده نشست و جامه نازک و نرم به تن داشت و آن از رحمت حق بود و به نور دو جهان پرتوافکن گردید و تاج رسالتش روح‌افزای صحرای محشر است و بالاترین درجات را احراز می‌کند سپس توصیف قیامت و مقام نبوت را نموده می‌فرماید - ای اهل

موقف وصی من علی بن ابیطالب است آن را دوست بدارید و به پیغمبر ایمان آورید که هر کس به این حال کفران ورزد آتش دوزخ میعادگاه اوست و از اطراف بر او حمله می‌کند. فرمود خوشا به حال آن کس که وصی مرا دوست دارد و به پیغمبر عربی ایمان آورد هیچ کس رستگار نمی‌گردد مگر به راحت و رحمت و نعیم جنت که در جبین نبوت و امامت است می‌فرماید طوبی درختی است در بهشت که اصلش در کاخ پیغمبر آخرالزمان و نهالش در سرای ائمه اطهار است و هر شاخی از آن به سرای مؤمنی است. و آنها که به ولایت پروردگار کامکار هستند و شرف و مکان دارند به شاخه ولایت وصی پیغمبر علی بن ابیطالب علیه‌السلام دست توسل بزنند و هر پیغمبری امت خود را به وحی خود رهبری کرده و خاتم النبیین هم اوصیاء خود را از امیرالمؤمنین تا قائم آل محمد و مهدی امت به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نوشته‌ایم معرفی و به نام و نشانی مفصل رهبری فرموده است. [صفحه ۲۴۹] فرمود رشته نبوت قطع گردید و تومار ولایت و خلافت گسترده شده و لذا در قرآن مردم را به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر که امام است موظف فرموده است اطاعت او را موجب رستگاری و تمرد آن را سبب هلاکت شناخته و روی سخن را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم برده می‌فرماید ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگو به مردم اگر خدا را دوست دارید اطاعت کنید و آنها را تحریص و ترغیب به متابعت نمائید تا خداوند شما را بیامرزد و بهشت را پاداش عمل نیکوی شما قرار دهد - و هر کس تخلف ورزد جایش آتش دوزخ است. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای مردمان علی نسبت به من چون هارون است نسبت به موسی یعنی همان طور که هارون وزیر و خلیفه و وصی و جانشین و امیر امت موسی پس از موسی بود علی نیز بعد از من همان مقام را دارد و علی با من در همه چیز مساوی است جز نبوت که او نبوت نداشت فقط من خاتم الانبیاء هستم. ولایت سایر انبیاء ولایت جزئی است و ولایت پیغمبر خاتم النبیین ولایت کلیه الهیه است مردم به این بیان حقیقت را فهمیدند و معنی ولایت و خلافت را دریافتند - و در غدیر خم بود که دست مرا گرفت فرمود هر که را من مولا و دوست هستم علی مولا و دوست اوست - و هر که او را یاری کند مرا یاری کرده است و با نصب من به خلافت دین به کمال رسید - رضای خدا و رسول در ولایت امیرالمؤمنین است که مناقب او حد و حصر ندارد و نمی‌توان شماره کرد. فرمود منم آن ذکری که در قرآن به اهل ذکر یاد شده و ما هستیم که مردم را به خدا و کمال فضیلت و رستگاری رهبری می‌کنیم - به ظهور ما مردم عزیز و از تمرد امر ما ذلیل می‌گردند هر کس لباس ایمان بپوشد رستگار می‌گردد عبادت و اطاعت بدون محبت و ولایت اهل بیت قبول نیست. فرمود مردم با همه این مطالب پس از آنکه چشم پیغمبر بر هم رفت از دین و ایمان برگشتند و از احکام خدا روی گردانیدند و به شهادت زور متوسل شدند. در این خطبه اشاره به خطبه شقشقیه فرمود که ابن ابی‌قحافه لباس خلافت پوشید و گفت پیغمبر کسی را به خلافت انتخاب نکرد و آن اول دروغی بود که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند و پس از مدتی آنچه خواستند کردند و برای آنکه چند روزی از دنیا کام بردارند حقایقی را زیر پا گذاشته و کامیاب شدند و به خوردن و نوشیدن و پوشیدن و جوشیدن و کوشیدن و [صفحه ۲۵۰] کام دل گرفتن رسیدند و بر این سیره بروند تا بلا نازل گردد و مدتی که مهلت دارند حکومت می‌نمایند. فرمود من در میان شما مانند حطه بنی‌اسرائیل و چون کشتی نوح در قوم نوح می‌باشم هر کس به من تمسک جوید از دریای ضلالت رستگار گردد - منم نبأ عظیم و حجت خدا بر خلق و صراط مستقیم و نور ایمان و فروغ دین که مردم را به شاهراه هدایت و ارشاد می‌رسانیم. فرمود ما هستیم که زنده می‌سازیم و می‌میرانیم و بازگشت خلق به سوی ماست و روز قیامت صاحب حشر و نشر و تقسیم به بهشت و جهنم با ماست یعنی ما به اذن الهی واسطه اداره امور کشور عالم کون و فساد می‌باشیم. فرمود من اگر تقوی مانع نبود داهیه بشر بودم. حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در پایان خطبه از فضایل و مناقب جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمه‌ای نقل کرده مردم را به مکارم اخلاقی او جلب فرمود. شیخ کلینی خطبه دیگری هم از آن حضرت نقل کرده که راوی آن امام محمد باقر علیه‌السلام است به این مطلع که الحمد لله الخافض الراضع الضار النافع الجواد والواسع الجلیل ثنائہ الخ در این خطبه نیز بسیاری از مکارم اخلاقی و فضایل نفسانی را یادآوری فرموده است که در روضه کافی درج شده است توجه مردم را به قرآن و فضیلت و فقه و احکام اسلام

جلب فرموده است و در ضمن این بیانات باز از ولایت مطلقه الهیه نقل فرموده و اثبات آن حقیقت را کرده است که جز به ولایت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام عبادات قبول و مقبول نیست.

تعلیمات امام محمدباقر علیه‌السلام درباره مال دنیا و سعی در تهیه ثروت

قال (ع) من طلب الدنيا استعفافا عن الناس وسيعا على اهله و تعطفًا على جاره لقي الله عز و جل و وجهه مثل القمر ليلة البدر [۵۲]. چون اسلام دین عقل و منطق و کار و کوشش است و در عین حال که برای تتمیم مکارم اخلاق نازل شده عمران و آبادی دنیا و حفظ شئون اجتماع نیز از اهم مسائل زندگی قرار گرفته دین مبین اسلام دنیا را برای تکامل جسم و جان به اعتدال و با رعایت شرع تأیید و طلب مال را تجویز فرموده است و لذا امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید هر کس دنیا را به سبب عفت نفس خویشتن و حفظ آبروی اجتماعی در نظر خلق طلب کند که گرهی از کار مردم بگشاید و سعی در کار دنیا و کوشش در حفظ شئون زندگانی مادی نماید برای آنکه اهل و عیال و [صفحه ۲۵۱] اولادش و کسانی که در نفقه او هستند حتی حیوانات اهلی و غیره یا برای حفظ حیثیت خود در قبال همسایگانش کوشا باشد که نیازی از جهت مال دنیا نداشته باشد و از راه کسب حلال و تجارت و هنر و صنعت مال به دست آورد چنین کسی خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که صورتش چون ماه شب چهارده پرتوافکن است. مراد این است که شرمنده و منفعل نیست در کار باطل و مذموم و مقبوح دست نزده بلکه برای حفظ جسم و جان گروهی که مجموعاً آبروی او را حفظ می‌کند کوشش کرد و آن هم رضای خدا در آن است و روزی که همه شرمنده زشت کاری دنیای مادی هستند او سر به زیر و منفعل نخواهد بود. چنانچه از همین خاندان است که فرموده‌اند الکاد لعیاله کمن جاهد فی سبیل الله کسی که در راه اداره امور معیشت خاندانش و نفقه خوارش عرق بریزد مانند جهاد در راه خدا می‌باشد و اخبار در این باره فراوان است که در مکتب اسلام مفصل شرح داده‌ایم دنیا در اسلام از جهت دین و فضیلت ارزش دارد و با اهمیت است و از لحاظ دنیاداری صرف توجه به شهوات و غضب منفور و مذموم و زشت و قبیح است و موجب بازداشتن انسان از کمال فضیلت می‌گردد آن منع و تقبیح برای حفظ کمال است و این تشویق و ترغیب هم به صرف مال در راه معارف و فرهنگ و علم و فضیلت هم برای تکامل و تشویق و نیل به مقام فضیلت است.

امر به معروف و نهی از منکر

قال (ع) ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصالحین فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و يتصف من الاعداء و يستقیم الامر اساس و رکن زندگانی انسانیت بر پایه دو اصل است که امر به معروف و نهی از منکر است که در کتاب مکتب اسلام اول را در باب فضایل و دومی را در فصل رذایل نقل کرده‌ایم - قرآن بشر را به این حقیقت اعلام و موظف فرموده است. امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید خداوند است که امر به معروف و نهی از منکر فرمود و این راهی است که انبیاء عظام و رسل گرامی پیموده‌اند این راه صلحا و بزرگان و وظیفه بزرگ انسان در سرلوحه وظایف است در این راه مذاهب و مسالک معلوم می‌گردد در راه امر به معروف علم و فضیلت دست می‌دهد و جهل و رذیلت محو می‌گردد در این وظیفه مظالم مرتفع [صفحه ۲۵۲] می‌شود و زمین آبادان می‌گردد دشمن راه انصاف پیش می‌گیرد و دوست به راه مستقیم کمال مطلوب پیش می‌رود امر به معروف آئینه تکامل مسلمان است نهی از منکر مرآت عیب نما برای رفع نقص است باید مسلمان برای تکامل خویشتن به این دو حقیقت پی برده و طلیعه وجهه همت خود قرار دهد. قال (ع) من باب کالا- من طلب الحلال بات مغفورا له فرمود کس که خوابش برد در راه زحمت و رنج در طلب حلال خوابیده است آمرزیده یعنی طلب حلال زحمت‌انگیز است و رنج در راه به دست آوردن آن خستگی طاقت‌فرسائی دارد هر کس در این راه خسته شود و

بیتوته کند خداوند او را می‌آمرزد. قال (ع) عن جده رسول الله (ص) قال العبادۃ سبعون جزءا افضلها طلب الحلال فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است عبادت هفتاد جزء است که افضل آن به دست آوردن مال حلال است و این مال حلال تأثیری به سزا در زندگی انسان دارد برای تقویت جسم و رقاء روح بسیار مؤثر است همان طور که مال حرام تأثیری در کشتن احساسات و ادراکات و خفه کردن روح و میراندن شعور دارد مال حلال زنده می‌سازد - نشاط می‌آورد قوت می‌بخشد - شجاع و دلیر می‌سازد - مشعوف و مسرور می‌گرداند و بازخواست ندارد در حساب زود گذر است - تعدی به حقوق دیگران که در حرام ناگزیر تعدی می‌شود نخواهد شد اجحاف و زیاده‌روی نمی‌کند مسئول و طلبکار ندارد - بازخواست نمی‌شود - دادخواهی نمی‌کند و هکذا سایر شئون زندگی انسان همه در راه کسب حلال به رضا و رغبت و میل و صفا و وفا و ایجاد فضیلت به سهولت دست می‌دهد.

درباره ظلم

قال الباقر (ع) لما حضرت ابی الوفات ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاء بما ذکر ان اباه اوصاه قال یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصر الا الله حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود پدرم در حال مرض موت دست مرا به سینه خود گذاشت و فرمود ای فرزندم تو را وصیتی می‌کنم که پدرم به من وصیت کرده در حین وفاتش و او هم به وصیت پدرش توصیه شده که فرمود فرزند عزیزم بر تو باد که ظلم و ستم به کسی که جز خدا ناصری ندارد نکنی مبادا ستم بر ضعیفی شود که کمک و معاونی ندارد و آن مظلوم را خداوند یار او است با خداوند ستیزگی شایسته نیست. [صفحه ۲۵۳] قال (ع) الظلم ثلاثة ظلم یغفره الله و ظلم لا یدعه الله فاما الظلم الذی لا یغفره فالشرک و اما الظلم الذی یغفره فظلم الرجل نفسه فیما بینه و بین الله و اما الظلم الذی لا یدعه الله فالمدایته بین العباد فرمود ظلم سه قسمت است ظلمی که خداوند آن را می‌آمرزد و ظلمی که قابل آمرزش نیست و ظلمی که لا- یدعه الله است اما ظلمی که قابل آمرزش نیست شرک است و ظلمی که قابلیت آمرزش دارد ظلم به نفس است و ظلمی که برای محاکمه دعوت می‌شود و کیفر و پاداش دارد آن ظلم بین افراد است که خداوند از ظلم به حق نمی‌گذرد مگر خود مردم از هم راضی شوند و در این باره هم مطالب گفتنی بسیار است که در جای خود بحث کرده‌ایم در حال ظلم ستم زشت است و کیفر و عذابی دردناک دارد و بزرگ‌ترین ظلم‌ها شرک به خداوند است که سبب محرومیت از کمال نفس می‌گردد.

غضب

قال الباقر ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیزم الارض فان رجز الشیطان لیدهب عنه عند ذلک بدترین صفت‌ها غضب است که جامع همه رذایل و کلید همه جنایات است امام پنجم می‌فرماید این غضب یک سنگی از شیطان است که در اصطلاح ایجاد آتش می‌کند در قلب بنی آدم و آتش افروزی او خانمانش را می‌سوزاند فرمود یکی از شما اگر غضبناک شدید بکوشید جلو غضب را بگیرید و غضب نشانه‌اش این است که چشم‌ها را خون‌آلود نموده رگ‌های گردن را بر آورده و سیاه نموده خون در آن به جوش می‌آید و شیطان در دل او آتش افروزی می‌کند هر کدام از نفس خود می‌ترسید که مبادا مرتکب جنایتی شوید حرکت کنید برخیزید راه بروید «آب سرد بخورید» شیطان شما را به رجزخوانی خود دعوت به غضب می‌کند تا مرتکب هر جنایتی شوید. غضب در انسان مانند شرب خمر است که با آن مرتکب هر جنحه و جنایتی می‌گردند باید غضب را فرو نشانند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کنند از راه رستگاری فرمود غضب نکنید و از امیرالمؤمنین علیه السلام از امر خیری سؤال کردند فرمود غضب

نکنید غضب را فرو نشانید بدترین صفات آدمی غضب است که آدمی را بیچاره می‌کند و به هر خیانت و جنایتی وا می‌دارد غضب مانند خمر عقل را می‌پوشاند و مانع حکومت عقل می‌گردد و آدمی را به هر [صفحه ۲۵۴] شری دلالت و رهبری می‌کند و تشجیع بر هر قتل و کشتاری می‌نماید کوچک‌ترین اثر غضب دشنام و شماتت و نزاع و زد و خورد است تا به فعل برسد خداوند ما را از این شرور نفس حفظ فرماید. قال ان الرجل يغضب فما يرضى ابدا حتى يدخل النار فايما رجل غضب على قوم و هو قائم فليجلس من فوره ذلك فانه يذهب عنه رجز الشيطان و ايما رجل غضب على رحم فليدن فيلمسه فان الرحم اذا مست سكنت فرمود مردی چون غضب کرد نه خودش راضی است و نه طرفش و نه همنشینانش تا به آتش که خود افروخته است بسوزند هر کدام که بر قومش و خاندانش غضب کند و اگر ایستاده است بنشیند اگر نشسته است برخیزد. که حرکت در حال غضب این رجز شیطان را عقیم و خنثی می‌سازد و محو می‌کند و هر کس بر خویشان نزدیک خود غضب کرد و نزدیک به او شد او خود را به سکوت اندازد تا غضب او بشکند و فرو نشاند. غضب حالت مذلت انسان را بیچاره می‌کند ولی در حال غضب نباید مرد غضبناک را تحریک کرد بلکه باید او را ساکت نمود و به قیام و قعود نائره غضب او را فرو بنشانید و آب سرد بسیار مؤثر است که آتش غضب را خاموش کند و باید حتی‌المقدور از راه اطاعت امر سعی کند غضبناک شوند - و درباره غضب در جلد پنجم مکتب اسلام مفصل آیات و احادیث آن نقل شده است. انسان معجونی از مرکبات عنصری است که در صورت تعدیل قوا و غرائز به سوی شاهد مقصود پیش برود و چنانچه تعدیل از دست رفت و افراط و تفریط رخ داد مخصوصا پیروی از غضب و شهوات شد روزگار آدمی را سیاه می‌کند و از اوج کمال و فضیلت به حضيض مذلت و ضلالتی که حیوانات در آن سیر می‌کنند می‌کشاند با این تفاوت که حیوان استطاعت کمال انسانیت را ندارد و انسان با آنکه استطاعت کمال را دارد در ورطه هلاکت می‌افتد و تأسف آن جبران‌پذیر نیست و ائمه ما همه فعالیت خود را در راه حفظ این سعادت صرف کردند.

اصلاح اخلاق دوستان

قال (ع) كفى بالمرء عيبا ان يتعرف من عيوب الناس ما يعمى عليه من امر نفسه او يعيب على الناس امرا هو فيه لا يستطيع عنه الى غيره و يؤذى جليسه بما لا يعينه. وجهه همت پیشوایان دین این است که انسان را به الهیات آشنا سازند و معارف آسمانی [صفحه ۲۵۵] را به مردم بیاموزد امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود کافی است برای حفظ شخصیت انسان که عیب خود را در عیوب مردم بیند و هر کجا عیبی دید و نپسندید و ملاحظه کرد که مردم از آن عیب چشم به هم گذاشته نادیده می‌گیرند خودش مورد توجه قرار دهد و در دفع آن بکوشد و اگر استطاعت نداشت که عیب را از خود دفع کند دیگری را کمک برای رفع نقص بگیرد و نگذارد با این عیب همنشینان آنها در رنج باشند و بتوانند اظهار کنند و بسا که این عیوب موجب غیبت می‌گردد و انسان عاقل خردمند نباید عیب را در خود باقی بگذارد تا اسباب غیبت خلق شود - بنابراین یک عیب کافی است که انسان را به عیوب مردم نابینا سازد و نفس خود را در عیب باقی بگذارد - یا عیبی در مردم بیند که قدرت تحول و تبدیل آن را به یک فضیلتی نداشته باشد یا همنشینان را اذیت کند به کسی که به او کمک نتواند کرد - فرمود مؤمن آئینه مؤمن است که باید عیب خود را به دیدار دیگران از بین برد و عیوب دیگران را هم به تذکر و خوش‌زبانی محو کند تا همه در مدینه فاضله دین با هم سیر کنند.

صله رحم

قال (ع) الرحم متعلقه يوم القيامة بالعرش تقول اللهم صل من وصلني و اقطع من قطعني. یکی از موارد سفارش حق در اجتماع رحم است که امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید رحم یعنی علل پیوستگی خویشاوندی که ایجاد حق رحیمیت می‌نماید روز قیامت به عرش ربوبی ارتباط و پیوستگی دارد و لذا می‌فرمود پروردگارا درود بر کسی که صله رحم می‌کند بر آن کسی که صله کرده‌ام و

قطع می‌کند آنکه من قطع کرده است یعنی ارتباط رحم ما به عرش حق پیوسته است و درود خداوند بر کسانی که ما را صله رحم می‌کنند و خدا قطع کند کسانی که قطع رحم ما کرده و می‌کنند - و این صله رحم از فضائل نفسانی بشری است که به مسلمین سخت تأکید شده و در آیات قرآن از موارد سفارش الهی است انسان موظف به صله رحم است و در اخبار و احادیث دیگر دارد که صله رحم موجب طول عمر و قطع آن سبب کوتاهی عمر می‌گردد - بنابراین بقاء و ادامه حیات در صله رحم است که به عرش حق می‌پیوندد و قطع صله رحم رشته اتصال و ارتباط به عرش الهی را قطع می‌کند چه نیکوتر این که خداوند تعالی را در این صفت فاضله راضی و خشنود ساخته و از تقرب آن بهره‌مند گردد و این صفت را می‌توان بدین مثل روشن کرد که هر آدمی می‌کوشد به دربار سلطنتی خود را نزدیک کند اگر وسیله‌ی دست ما شد چه سعادت‌ی بهتر از این است و کدام درباری نیرومندتر از حکومت حقه الهیه است که این رشته اتصال را به دست داده تا تقرب الهی دست دهد. [صفحه ۲۵۶]

کلمات قصار امام محمدباقر علیه السلام در ادب و آداب

در هر قوم و ملتی ادب و آدابی هست که بهترین آن ادب دینی است تا مردم به فضیلت و کمال اخلاق رستگار گردند.. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام درباره ادب و آداب دین می‌فرماید: قال (ع) ما دخل قلب امریء شیئ من الکبر الانقص من عقله قبل ما دخل من ذلک قل او کثر الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن و لا تصیب الذاکر [۵۳]. یعنی هیچ صفتی در دل بدتر از کبر نیست که سبب نقص عقل می‌گردد خواه تکبر و نخوت به حداقل یا اکثر باشد و این صاعقه به مؤمن و غیرمؤمن اصابت می‌کند ولی به مردم مراقب در حال سیر و سلوک که ذاکر و مذکر باشند اصابت نمی‌کند زیرا آنها می‌کوشند عملی تکبرآمیز از آنها سر نزنند مؤمن باید مراقب خود باشد و متذکر نفس گردد تا به کمال خود برسد. قال (ع) فی قوله عز و جل اولئک یجزون الغرفه بما صبروا - قال علی الفقر فی دار الدنیا. هر کس صبر پیش گیرد جزای آن غفران و مغفرت است که امام در تفسیر آن می‌فرماید منظور صبر در فقر دار دنیا می‌باشد هر کس بر تهی‌دستی و تنگدستی شکیبائی نماید خداوند او را به پاداش آن می‌آمرزد. و فی قوله عز و جل و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا قال (ع) بما صبروا علی الفقر. و مصائب الدنیا و در این آیه نیز امام پنجم می‌فرماید جزای صبر - پاداش صبر بر فقر است در مصائب دنیا پروردگارا این قول اولیاء تو در معارف الهی است و این بنده و این گفتار و آن تو و غفران و این بنده و انتظار پاداش - ان الله لا یخلف المیعاد. قال (ع) سلاح اللئام قبیح الکلام مردم پست و جاهل سلامشان هم قبیح است چنانچه مشاهده می‌گردد به جای سلام به هم فحش و دشنام می‌دهند و سخنان زشت می‌گویند. قال (ع) لكل شیء افة و آفة العلم النسیان - هر چیزی آفت دارد آفت علم نسیان و فراموشی است الحق که حافظه روسفید کن است و نسیان انفعال‌آمیز است. قال (ع) عالم ینتفع بعلمه افضل من الف عابد دانشمندی که از علم خود بهره‌مند [صفحه ۲۵۷] گردد بهتر از هزار عابدی که عبادت کند زیرا علم رشد عقلی می‌آورد و خانه دل را روشن می‌سازد و انتفاعش به دیگران می‌رسد. قال (ع) و الله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا. سوگند به خدا که مرگ عالم را شیطان بیشتر از مرگ هفتاد مرد عابد دوست دارد تا نفعی عاید مردم نگردد. قال (ع) لابنه یا بنی ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق فرمود ای فرزندم بر تو باد که دلتنگی و کسالت به خود راه ندهی تنبلی و تن‌پروری کلید هر شری است که با کسالت حق مردم و خدا و خلق ادا نمی‌شود با دلتنگی و اوقات تلخی صبر بر ادای حق نمی‌توان کرد - و الحق تنبلی و تن‌پروری و کسالت و ضجرت و دلتنگی مانع کار و کوشش و انجام وظیفه است که به صورت وصیت به فرزندش یاد می‌دهد. قال (ع) الاعمال ثلاثه ذکر الله علی کل حال و انصافک الناس من نفسک و مواساة الاخ فی المال فرمود خدا را در هر حال یاد کن و با انصاف و مواساة و برادری در مال با مردم معاشرت کن که ذکر خدا و انصاف و مواسات و مساوات از فضایل است. قال (ع) اذا رأیتم القاری یحب الاغنیاء فهو صاحب الدنیا و اذا رأیتموه یلزم السلطان من غیر ضروره فهو لص فرمود هر گاه دیدید که مداح و قاری دوستدار اغنیا می‌باشد بدانید دنیا دار

است و اگر ملازمت سلطان دارد بدون ضرورت احتیاج دزدی است راهزن که با ارتباط به دربار سلاطین می‌خواهد به حقوق دیگران تجاوز کند. قال (ع) شیعتنا من اطاع الله عز و جل فرمود شیعیان و دوستان ما کسانی هستند که اطاعت از امر حق تعالی نمایند چه اطاعت امر واجب است و در اطاعت امر خدا اطاعت ما را هم خواهند شناخت. قال (ع) ایاکم و الخصومه فانها تفسد القلب و تورث النفاق فرمود خصومت و دشمنی نکند که قلوب شما را فاسد می‌گرداند و نتیجه آن نفاق و شقاق است که به ارث تا به اولاد شما می‌رساند که گفته‌اند الحب و البغض يتوارثان دوستی و دشمنی ارثی است. قال (ع) الذین یخوضون فی آیات الله هم اصحاب الخصومات فرمود آنها که در آیات الهی خوض و غواصی می‌کنند می‌خواهند به خصومت برخیزند و گرنه آیات ظاهری [صفحه ۲۵۸] دارد که باید عمل کرد و باطنی که باید از مفسر و مبین آن (اهل بیت عترت و طهارت) پرسید. قال (ع) کان لی اخی فی عینی عظیم و کان الذی عظمته فی عینی صغر الدنیا فی عینی فرمود گاهی برادری دارم که در چشم من بزرگ است ولی آن بزرگی که در چشم من کوچک است دنیا است و در چشم او بزرگ می‌نماید - شخصیت برادری بزرگ است اگر دنیاخواه نباشد که دنیا کوچک است. قال (ع) من اعطی الخلق و الرفق فقد اعطی الخیر کله و الراحة و حسن حاله فی دنیا و آخرته و من حرم الرفق و الخلق کان ذلک له سیلا الی کل شر و بلیة الا من عصمه الله تعالی فرمود به هر کس اخلاق نیکو و رفق و مدارا اعطا شده باشد خیر کلی عنایت شده و راحت و حسن حال در دنیا و آخرت به او می‌رسد و کسی که رفق و خلق نیکو ندارد به راه شرور می‌رود و مبتلا - به بلایائی می‌گردد مگر خداوند او را حفظ کند که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی قال (ع) اعرف الموده لك فی قلب اخیك بماله فی قلبك فرمود دوستی و معرفت خود را در دل دوستانت به اندازه دوستی و معرفت آنها در دل خودت بشناس هر کس دارای عواطف متبادله است که با آن می‌تواند مقدار علاقه و دوستی خود را نسبت به آنها فرا گیرد. قال علیه‌السلام لجابر الجعفی یا جابر ما الدنیا و ما عسی ان تكون هل هو الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرأه اجبتها فرمود ای جابر دنیا مرکبی است که آدمی را به شرط اعتدال به مراد می‌رساند و گاهی هم به افراط یا تفریط پرت و ساقط می‌کند یا مانند لباسی است که آدمی می‌پوشد و آن را دوست دارد و می‌پوشد ولی مدتی که گذشت می‌کند و دور می‌اندازد. قال (ع) یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنا الی الدنیا لبقاء فیها و لم یأمنا قدوم الاخرة علیهم ففازوا بثواب الابرار ان اهل التقوی اسیر اهل الدنیا موونه و اکثرهم لك معونه ان نسیت ذکروك و ان ذکرت اعانوك قوالین بحق الله قوانین بامر الله فرمود ای جابر مؤمنین اطمینان به دنیا ندارند زیرا دنیا بقاءئی ندارد و ایمن از آخرت [صفحه ۲۵۹] هم نیستند زیرا فائز و رستگار در آخرت کسی است که چون آزادگان عبادت و بندگی کند تا ثواب گیرد و شکی نیست که مرد مؤمن دنیا را از راه طریقت می‌نگرد و به کم آن می‌سازد تا به بسیار آخرت نائل گردد - ادب و آداب دین در سایه اطاعت امر و اجرای اوامر و نهی از فحشاء می‌باشد که قرآن تایید فرموده است و هر سعادت در سایه این دو اصل است آدمی با تربیت دینی می‌تواند راه کمال نفسانی و ادب نفس را بیامد - و ائمه اطهار مخصوصا امام محمدباقر (ع) پس از امیرالمؤمنین تعلیم و معارف علم و فرهنگ را در سایه تربیت نفس و ادب و آداب و ادبیات تعمیم داده و در این راه جدی بلیغ فرمودند. قال (ع) یا جابر انزل الدنیا کمزول نزلت به و ارتحل من منه او کمال احبته فی منامک فاستیقظت و لیس معک منه شیء انما هی مع اهل اللب و العالمین بالله تعالی کفیء الظلال فاحفظ ما استرعاک الله من دینه و حکمته فرمود ای جابر دنیا چون منزلی است در راه سفر که بدان جا وارد می‌شوید و از آنجا کوچ می‌کنی و یا چون چیزی است که در خواب بینی و دوست داری و چون بیدار شدی چیزی در دست تو نیست بنابراین بهتر است که از دنیا دین و حکمت و علم و فضیلت را بیاموزی که بقیه نقش بر آب است و اهل خرد و تقوی غیر از این راه نرفته‌اند کسی که راه آخرت پوید در سایه آسایش و آرامش قرار گیرد و آزادی یابد. قال (ع) ما من شیء احب الی الله عز و جل من ان یسئل و ما یدفع القضاء الا الدعاء و ان اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبه البغی و کفی المرء عیبا ان یبصر من الناس ما یمعی علیه من نفسه و ان یأمر الناس بما لا یستطیع التحول عنه و ان یؤذی جلیسه بما لا یغنیه اه [۵۴]. فرمود هیچ چیز بهتر از این نیست که بنده از خدای خود تقاضائی کند و دعائی نماید اگر به سرعت خیر اجابت شود به بر و

خیر و نیکوئی است و اگر به سرعت ثمر عقوبت یابد بغی و ضلالت و گمراهی است کافی است برای مرد که عیب خود را از دیگران ببیند و مردم را امر به تحول اخلاقی کند تا سیئات مبدل به حسنات گردد و عیوب خود را به محاسن دیگران اصلاح نماید بندگی و اطاعت امر به تقاضا و دعا ثابت می‌گردد و به همین اندازه کافی است که به اصلاح خود پردازد. از کلمات امام محمدباقر علیه‌السلام است که از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت فرمود: [صفحه ۲۶۰] قال (ص) کان فیما اعطی الله عز و جل موسی (ع) فی الالواح الاولی اشکر لی و لوالدیک انک المتألف و انسی لک فی عمرک و احیک حیاة طیبة و اقلبک الی خیر منها [۵۵]. امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود پیغمبر خدا فرموده است آنچه مفاد الواح تورات بوده این است که شکایت خود را به من کن من از هر کس به تو نزدیک تر هستم و انس من به تو بیشتر است از دوستی تو به زندگی خودت تا آنچه خیر و صلاح تو باشد برای تو ایجاد می‌کنم. زیرا زندگانی دنیا موقتی است و راه ما در کمال مطلوب طولانی است باید به راه کمال رفت و هر چه لازم است از خدا خواست که در تمام این مراحل تکاملی به بنده نزدیک تر از رگ گردن انسانی است و بهتر وسایل سعادت را ایجاد می‌نماید و در دسترس بندگان می‌گذارد. از پیغمبر خدا روایت فرمود که قال (ص) اشد الاعمال ثلاثه مواساة الاخوان فی المال و انصاف الناس من نفسک و ذکر الله علی کل حال [۵۶]. فرمود سخت ترین اعمال سه عمل است یکی مواسات با اخوان در مال که هر کس هر چه دارد با برادران ضعیف و فقیر و مستمند خود در میان نهد و دیگر انصاف مردم در نفس خود که با انصاف با مردم رفتار کند و سوم تذکر به حق در هر حال که خدا را فراموش نکند و این سه خصلت اگر برای بنده حاصل شد سعادت دنیا و آخرت دست داده است باید ریاضاتی کشید و مبارزه کرد تا به این خصال نائل آمد. مردی آمد خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام که فرزندی پیدا کرده بود تقاضا کرد برای آن مولود جدید دعا فرماید. فقال اسئل الله یجعله خلفا بعدک معک و خلفا فان الرجل یخلف اباه فی حیاتة و موته و قال ادب الله محمدا (ص) احسن الابد ففقال خذ العفو و أمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین فلما وعی قال و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا فرمود از خداوند برای او مسئلت می‌کنم که پشت و پناه برای تو باشد و پس از تو خلف و جانشین تو باشد چه فرزند پسر در مرگ و حیات جانشین و نماینده پدر است و اضافه فرمود که خداوند پیغمبرش را ادب کرد به ادب ربوبی به بهترین ادب و به او امر کرد که تا بتوانی عفو کن و امر به معروف کن و از جهال پرهیز آنگاه فرمود هر چه پیغمبر برای شما می‌آورد بگیریید حفظ کنید و آنچه که شما را از آن نهی می‌فرماید نهی کنید که ضامن سعادت است [صفحه ۲۶۱] امام محمدباقر علیه‌السلام به نقل کلینی هر وقت محزون و مغموم می‌شد دستور می‌فرمود که زنان و فرزندان و کودکان و بزرگان اهل منزلش جمع می‌شدند می‌فرمود من دعا می‌کنم شما آمین بگوئید و به این ترتیب مشکلات زندگی را حل فرموده و درسی برای توجه به خدا و انصراف از معاصی و تقاضای تسهیل امور از پروردگار جل شأنه داده است.

سفرش امام محمدباقر علیه السلام درباره نماز

حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام درباره نماز فرمود لا- تتهاون بصلوتک فان النبی (ص) قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته این وظیفه ائمه معصومین بود که در هر عصر مردم را به مهم ترین نکات مایه سعادت و شرف و آبرو و امر الهی به فضیلت و علم و تقوی رهبری می‌کردند و بدون شک نماز از بزرگ ترین اعمال سعادت انگیز اسلامی است که وجوب عینی آن در هر شبانه روز پنج بار ۱۷ رکعت و در بیش از پنجاه سال که از شرایط مؤمن هم شمرده شده ۵۱ رکعت یعنی فرایض و نوافل است که انسان را در دنیا به کمال خود برساند و در آخرت به فوز و فلاح می‌کشاند و نفوس بشری را تهذیب و تزکیه می‌کند تا به کمال مطلوب واصل نماید که فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و البغی نماز است که آدمی را از منکرات و فحشاء و گمراهی و ضلالت نجات خواهد بخشید و امام محمدباقر علیه‌السلام این عبارت را با استدلال علمی در عصر خود به مردم آموخت و اسرار و رموز دین و دیانت را تعلیم فرموده است.

تشویق مردم به زیارت و دیدار یکدیگر

تزاوورا فی بیوتکم فان ذلک حیوة لامرنا رحم الله عبدا احیی امرنا فرمود حضرت ابو جعفر امام محمد باقر فرمود ای اصحاب من در خانه‌های خود یکدیگر را زیارت کنید و ملاقات نمائید که اصل زندگانی است فرمود خداوند رحمت فرماید بنده‌ای را که زنده گرداند امر ما را. امام علیه‌السلام مردم را به دیدن و بازدید و زیارت و ملاقات یکدیگر موظف فرموده تا روابط دوستانه بین آنها محکم گردد و چون آن روز دشمن بداندیش بسیار بود و سعایت در حق شیعیان می‌کردند فرمود بروید به خانه‌های یکدیگر و با هم در امر آموزش و پرورش شرکت [صفحه ۲۶۲] کنید و از تعلیمات ما برای هم بحث نمائید که ما این مجالس را دوست داریم. فرمود در خانه‌های یکدیگر از احادیث و اخبار و فضایل و مآثر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذاکره کنید و به اتحاد و محبت و مودت اعلای کلمه حق و قوت ایمان و دین و علو و تعظیم شعائر اسلام نمائید که احیای امر ما و نشر کلمه حق همین است و بس که مردم خیر و نیکوکار و خوش سلیقه و معارف پرور و دانش پژوه اطراف هم بنشینند و در توسعه علم و فرهنگ بذل سعی نمایند و دایره معارف را بسط دهند.

عوامل مردن دلها

درباره تعلیم و تربیت فرمود چهار چیز است که دل‌ها را می‌میراند باید از آنها اجتناب کنید تا دل زنده بماند. قال (ع) اربع تمتن القلب الذنب علی الذنب و کثره مناقشه النساء یعنی محادثه‌ن و مماره الاحق نقول و يقول و لا يرجع الی خیر و مجالسه الموتی فقیل یا رسول الله و ما الموتی قال کل غنی مترف. چهار چیز است دل را می‌کشد ۱- گناه روی گناه ۲- با زنان بسیار معاشرت کردن ۳- مجادله و مباحثه با احمق که هیچ وقت به نتیجه نمی‌رسد ۴- مجالست با مردگان است پرسیدند این کدام است فرمود مردگان کسانی هستند که توانگر باشند و متمتع به هر نعمتی بوده اما غرق متاع دنیا شده و به کردار زشت خود غافل گردند. دل آدمی وقتی می‌میرد که به دنیا و مادیات علاقمند گردد و مستغرق ماده و بت پرستی گردد توجه و تعشق به شهوات و امتعه زرق و برق جهان دل را می‌کشد - همنشینی با زنان انسان را از روحانیات باز می‌دارد و از فضیلت و کمال و صفا و جلال باز می‌دارد دل بستن به این حطام دنیوی و مصاحبت با کوته‌نظران مادی و شهوی و استغراق در تمایلات نفسانی آدمی را از صفای معنوی دور می‌سازد انسان باید راه کمال را با برنامه‌ای که گذشتگان این راه تنظیم کرده‌اند طی کند و شکی نیست که مشعلداران هدایت اول انبیاء عظام و پشت سر آنها اوصیاء گرامی هستند که با تربیت دینی بشر را به فضیلت خود رهبری و راه سعادت و کمال را به آنها آموخته‌اند تا دل مشغولیات الهی داشته و در پست و بلند زندگی متوقف نگردند مردن دل یعنی توقف در سر راه تمایلات و دوستی شهوات و مصاحبت با زنان و کوته‌فکران که سبب وقفه و ضلالت می‌گردند - خلاصه اجرای برنامه دین و نشر و تعمیم آداب و احکام [صفحه ۲۶۳] شریعت سید المرسلین سبب رشد دل و عقل می‌گردد و از وقفه و عقب افتادگی و سقوط مصونیت می‌بخشد.

تعلیمات امام در حدود هر چیز و هر کار

یکی از نکات برجسته مخصوص مکتب تشیع این است در عین حال که تعلیم علوم و فنون تربیت می‌دادند و اصحاب و شاگردان خود را به سبکی پسندیده و طرزی مطلوب تربیت می‌نمودند و به راه و روش رقاء و ارتقاء می‌آموختند از آن جمله این بود که در خلال آموزش فنون علمی امام علیه‌السلام حد هر چیز و هر کار را در آن عصر به مردم می‌آموخت چنانچه محمد بن مسلم در کتاب کافی از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه‌السلام روایت نمود که ابولبید بحرانی گفت مردی به حضرت ابی جعفر علیه‌السلام در مکه آمده و عرض کرد ای محمد بن علی توئی آن کس که چنان می‌دانی بر هر چیزی حدی و حکمی است و هیچ

چیزی نیست جز آنکه بر آن حدی مقرر است آن حضرت فرمود. نعم انا اقول انه ليس شيء مما خلق الله صغيرا و كبيراً الا و قد جعل الله له حدا اذا جوز به ذلك الحد فقد تعدى حد الله فيه یعنی من می‌گویم که هیچ چیزی از مخلوق خدای تعالی خواه کوچک یا بزرگ نیست مگر آنکه خالق آفریننده جل و علا برای او حدی و حکمی و وظیفه‌ای مقرر فرموده است که چون از آن حد گذشت از حد وظیفه تکوینی و تشریحی خارج شده است. آن مرد عرض کرد یا بن رسول الله حد این مائده «آن وقت سر سفره نشسته بودند» چیست؟ قال تذکر اسم الله حین توضع و تحمد الله حین ترفع و تقم ما تحتها - (قم به معنی جاروب کردن است و خوردن تمام غذای سفره) یعنی حد خوان طعام این است که چون بر زمین نهند نام خدای را بر زبان آورند و در آغاز شروع به خوردن به نام خدا شروع کنی و چون سفره جمع کرده در هم پیچیده بردند شکر خدا را به جای آورد و آنچه از آن فرو ریخته باشد جمع کنی و تناول نمائی و سپس خدای رزاق را بنمائی. خوانندگان عزیز ملاحظه کنید دستور غذا خوردن را چگونه به نام خدا با تحمید و تشکر از رزق بیان می‌فرماید. آن مرد پرسید حد این کوزه آب چیست. [صفحه ۲۶۴] قال (ع) ان لا تشرب من موضع اذنه و لا من موضع كسره فانه مقعد الشيطان و اذا وضعت علی فيك فاذا ذكر اسم الله و اذا رفعته عن فيك فاحمد الله و تنفس فيه ثلاثه انفاس فان النفس الواحد يكره. یعنی حد کوزه‌ی آب این است که از گوشه‌ی آن و از جای شکسته آن آب نیاشامی چه آنجا محل قعود شیطان است و چون کوزه را بر لب نهی نام خدای را بر زبان بیاوری و چون از دهان برگیری سپس خدای تعالی گوئی و آب را به سه نفس بیاشامی چه آشامیدن به یک نفس مکروه است. در این تربیت چند دستور صحی فرمود که پس از سیزده قرن امروز بزرگان پزشکان آنها آن رأی را اختیار کرده‌اند. می‌فرماید از گوشه کوزه که همیشه دست می‌گذارند و یا آب از فرورفتگی آن می‌ریزد آب نخورید از جای شکسته‌اش آب نخورید که نشیمنگاه شیطان است آن روز که به اعراب و مسلمین ساده لوح نمی‌شد گفت میکروب چیست امام فرمود جای شکسته کوزه و کاسه و ظروف غذاخوری محل و نشیمنگاه شیطان است از آن احتراز کنید و غذا نخورید و آب نیاشامید. نکته دیگر آنکه فرمود آب را در سه نفس - سه بار بیاشامید این نکته امروز روشن شده که یک نفس آب خوردن چندین خطر دارد که یکی ریختن آب در قصبه‌الریه است و دیگر زیان رساندن به معده و خسران و ضرر مجاری مری است. اطبای مسلمین به پیروان مکتب اسلام تعلیم دادند که در شدت تشنگی آب را قطره قطره بیاشامند حتی یکی از ملوک در هوای گرم به خیمه عربی رسیده آب خواست دختری جوان بیرون آمد فوری آب با شکر نی در هم آمیخت و قدری برگ نی را خورد نموده در آن ریخت تا آن مهمان عطش زده از فرط تشنگی آب را بلع نکند بلکه جرعه جرعه بنوشد تا زیان نبیند - و نیز فرموده آب بسیار سرد یا بسیار گرم نخورید که زیان‌آور است و در گرسنگی و تهی بودن معده آب زیاد ننوشید و در خلال غذا آب فراوان نخورید مخصوصاً از آب سرد بین غذای گرم خودداری کنید این‌ها همه تربیت بهداشتی بود که امام علیه‌السلام به اصحاب خود آموخت. علامه مجلسی در کتاب السماء و العالم [۵۷] روایت نموده که ابوسلمه از حضرت [صفحه ۲۶۵] امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود عبدالله علی بن الحسین به پدرم فرمود اجازه می‌دهی عمرو بن عبیده بن واصل مولای هیبره و بشر رجال شرفیاب شوند فرمود چه مانع دارد چون وارد شده نشستند گفتند یا اباجعفر تو می‌فرمائی برای هر چیز حدی است که به آن منتهی می‌گردد. فقال ابوجعفر (ع) نعم ان لكل شيء حدا ينتهي اليه ما من شيء الا و له حد یعنی برای هر چیز حدی است که منتهی به آن حد می‌شود و هیچ چیزی در عالم نیست که حدی نداشته باشد آنگاه سفره طعام آوردند گسترده‌اند مهمانان پرسیدند حد این خوان طعام چیست؟؟ قال حده اذا وضع الرجل يده قال بسم الله و اذا رفعها قال الحمد لله و يأكل كل انسان من بين يديه و لا يتناول من قدام الاخر یعنی حد مائده و طعام این است که مؤدب کنار سفره بنشیند و به نام خدا شروع کند و چون سیر شدند شکر خدا را بنماید و هر کس باید از پیش روی خود غذا بخورد. از مقابل دیگری بر ندارد دست درازی به غذای دیگران نکند نگاه به لقمه دیگران ننماید و آداب غذا خوردن را یک به یک بیان فرموده است. سپس آب آوردند باز همان سؤال شد قریب همان مضمون را فرمود که از شرب شیطان یعنی کاسه و کوزه شکسته آب نیاشامند.

کسانی که امام محمدباقر علیه السلام از آنها روایت کرده‌اند

در کتب شیخ مفید و تذکره ابن جوزی و کشف الغمه اربلی و اعیان الشیعه سید محسن عاملی (ره) می‌نویسند امام محمدباقر علیه‌السلام علم و کمال را از آباء و اجدادش گرفته و روایت از آنها نموده ولی بر حسب ظاهر صورت روایتی از جابر بن عبدالله انصاری و ابی سعید خدری و غیره هم نوشته‌اند از آن جمله انس بن مالک و ابی هریره جاعل حدیث را هم در سلسله روایتی امام محمدباقر علیه‌السلام آورده‌اند و شکی نیست که مقام امام از این‌ها برتر و بالاتر است که آن هم از انس و ابی هریره جنایتکار علم و فضیلت و جانی تاریخ اسلام روایتی نقل کند - اگر هم در طول زندگی یک روایتی از این دو نفر و نظایر آن نقل فرموده باشد یقیناً از روایت صحیح بوده آن هم لمصلحه و گرنه اخبار و احادیث مستقیمی که مخصوصاً امام محمدباقر علیه‌السلام در طول سی و پنج سال زمان پدرش گرفته کافی بود که از دیگری نقل حدیث نفرماید زیرا امام زین‌العابدین با پدرش ۲۳ سال حداقل عمر کرده یعنی بیست و سه سال از پدرش سیدالشهداء استفاده کرده و از عمویش امام حسن مجتبی ۱۳ [صفحه ۲۶۶] ساله بود که روایت نموده و در این مدت برای امام کافی است که علوم اولین و آخرین را دریابد. البته صرف نظر از اینکه علم امام حضوری هم باشد و محتاج به مکتب پدر و معلم هم نباشد بر حسب ظاهر کافی است و امام محمدباقر علیه‌السلام ۳ ساله بود که واقعه کربلا رخ داد و ۳۵ سال با پدرش زین‌العابدین بود و تمام احادیث و اخبار خاندان نبوت و ولایت از پدرش با فراغتی که در این مدت برای پدرش بود به دست آورد و نیازی به روایت غیر از آباء و اجداد خود نداشته است یقیناً.

روایت امام محمدباقر علیه السلام

شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد امام محمدباقر علیه‌السلام از معالم دین که آباء و اجداد او باشد روایت کرده و از صحابه هم از جابر بن عبدالله انصاری و از تابعین جابر بن یزید جعفی و کسانی که از او روایت کرده‌اند بی‌شمارند مانند کیسان السجستانی از صوفیه و از فقها ابن مبارک - زهری - اوزاعی - ابی حنیفه مالک - شافعی زیاد بن منذر منهدی طبری - بلاذری - سلامی خطیب بغدادی و بخاری و ابی داود و مروزی - و صدها بلکه هزاران نفر دیگر که در صحاح سته و کتب اربعه امامیه نقل شده است - و کلیه مردم دانشمند عصر او و پس از او اعتراف و اتحاد کلمه و اتفاق دارند که ابی جعفر افقه اولین و آخرین زمان خود بود و اصحاب او که شش نفر بوده‌اند افقه دانشمندان و فقهای اسلام هستند. ۱ - زراره بن اعین ۲ - معروف بن خر بوذمکی ۳ - ابوبصیر اسدی ۴ - فضیل بن یسار ۵ - محمد بن مسلم الطائفی ۶ - برید بن معاویه العجلی این شش نفر افقه فقهای عصر از شاگردان امام محمدباقر علیه‌السلام بوده‌اند و از اصحاب آن حضرت حمران بن اعین شیبانی - و برادرانش بکیر و عبدالملک و عبدالرحمن و محمد بن اسماعیل بن بزیع و عبدالله میمون القداح و محمد بن مروان کوفی - اسماعیل بن فضل هاشمی - نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف ظریف بن ناصح کفن فروش - سعید بن طریف - اسکاف دوئلی - اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی عقبه بن بشیر اسدی - اسلم مکی ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید اسدی - ناحیه بن عماره صیداوی - معاذ بن مسلم الهراء نحوی - بشیر الرحال. اما روایتی که از خود او نص بیانش را روایت کرده‌اند - اسماعیل بن محمد بن عبدالله [صفحه ۲۶۷] ابن علی بن الحسین علیه‌السلام - زید بن علی - عیسی از جدش - حسین بن ابی‌العلاء. و اما از تابعین که از او روایت کرده‌اند - عمرو بن دینار - عطاء بن ابی‌رباع - جابر جعفی - ابان بن تغلب - لیث بن ابی‌سلیم - ابن جریح - حجاج بن ارطاة و غیره. شیخ مفید اصحاب امام محمدباقر را چنین نام برده است. جابر بن یزید جعفی - حمران بن اعین - زراره بن اعین - عامر بن عبدالله ابن جداعة - حجر بن زایده - عبدالله بن شریک العامری - فضیل ابن یسار بصری - سلام بن المستنیر - برید بن معاویه العجلی - حکیم بن ابی‌نعیم در اختصاص از حضرت امام موسی کاظم روایت می‌کند که فرمود روز قیامت خطاب می‌شود این حواریون محمد بن علی و حواری

جعفر بن محمد آن وقت عبدالله شریک العامری - زراره بن اعین - برید بن معاویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی - لیث بن بختری مرادی - عبدالله بن ابی‌یعفور - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زائده - حمران بن اعین بر می‌خیزند و خود را به نام حواریون امام محمدباقر علیه‌السلام معرفی می‌کنند.

اولین طبقه فقهای اسلام یا شاگردان امام محمدباقر علیه السلام

با توجه به تاریخ صد ساله اسلام از هجرت تا رحلت امام زین‌العابدین علیه‌السلام دیدیم که تحولات سیاسی و جنگ و پیکارهای جاه‌طلبان فرصت و امانی نداد که در مکتب اسلام یک دسته مرتب درس علم و فضیلت در اصول و فروع فرا گیرند و به روش و پرورش صحیح تعلیمات عالی و معارف دین را بیاموزند. تطورات و دسته‌بندی‌ها و احزاب متخالف و متضاد هر یک به نام خونخواهی قیام کردند و میدان را بر مردم تنگ نمودند زیرا امنیت از بین رفت و فشار امویان بر مردم سبب محرومیت از علم و فرهنگ گردید تا ۳۵ سال حرکت فکری امام سجاد علیه‌السلام موجب شد زمینه نشر علم مهیا و صاف شد و بیست سال امامت حضرت باقرالعلوم یک دوره کامل فقه الاسلام و معارف دین را از اصول و فروع به مردم آموختند و باید گفت اولین طبقه فقهای اسلام از مردم و اولین فارغ‌التحصیلان دوره اول دانشگاه امامت آنها بودند که از مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام درس علم و فضیلت فرا گرفتند و خارج شدند - البته ناگفته نمی‌گذریم که از فقهای اسلام و روات معتبر سلمان فارسی جابر بن عبدالله انصاری - ابوذر غفاری - کمیل بن زیاد و اصبع ابن‌نباته - صعصعه بن صوحان و غیره از شاگردان امیرالمؤمنین (ع) بودند ولی آنها با [صفحه ۲۶۸] دوازده نفر از اصحاب پیغمبر همه نقل اخبار و معارف می‌کردند ولی مدرسه منظم و ابواب مرتب علم در آن عصر نبود افاضات نبوت بر حسب علل و اسباب نزول وحی بود و تعلیمات عالی علوی روی فرصت و مسائل روز بود که در تحولات پیش می‌آمد در دوران حضرت مجتبی و سیدالشهداء علیه‌السلام تاریک‌ترین محیطی بود که بنی‌امیه به وجود آوردند و فرصت درس و تدریس مرتب نبود افاضات امامت در آن عصر هم بسته به مسائل روز بود که در اثر علل و اسباب و مقتضیات پیش می‌آمد. تا زمام امور به دست امام محمدباقر علیه‌السلام رسید و تحول سیاست منعکس شد یعنی بین امویان و عباسیان نزاع بر سر مقام و منصب خلافت رخ داد و میدان پهناور تخاصم و مدت آن به درازا کشید و در این مدت اختتام فرصت شد امام محمدباقر علیه‌السلام شروع به گشایش یک مدرسه عالی فرمود و از ابتداء توحید تا انتهای میعاد با فروع و تفسیر و احادیث و اخبار فضیلت و اخلاقیات به مردم آموخت و شاگردان این مدرسه در ظرف بیست سال بهترین علمای اسلام و افقه فقهای دین بوده‌اند - چنانچه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمود اصحابی در وفاداری و جانبازی چون اصحاب خود ندیدم که الحق فداکارانی چون شهدای کربلا پا به عرصه وجود نگذاشتند اصحاب امام محمدباقر علیه‌السلام از آن طبقه بودند که فرمود اصحابی افقه و اعلم از اصحاب من نیستند و حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود روز قیامت منادی ندا می‌کند کجا هستند حواریون محمد بن علی الباقر پس جمعی برخیزند که از آن جمله عبدالله بن شریک عامری - زراره بن اعین - یزید بن معاویه عجلی - محمد بن مسلم ثقفی طائفی - لیث بن بختری مرادی مکنی به ابوبصیر - عبدالله ابن‌ابی‌یعفور - عامر بن عبدالله بن خداعه - حجر بن زائده - حمران بن اعین برخیزند و در صحرای محشر به نام حواریون امام محمدباقر (ع) صحرای محشر را منور کنند. علامه مجلسی در بحار می‌نویسد جابر بن یزید جعفری با جمعی از اصحاب نشسته بودند بحث در فصیح‌ترین مردم بود همه متفق شدند بر اینکه افقه اولین شش نفرند و آنها هم اصحاب امام ابوجعفر محمد بن علی و ابی‌عبدالله جعفر بن محمد می‌باشند که این شش نفر دوره کامل مکتب باقری و جعفری را طی کردند و قبل از آن در هیچ نقطه فقیهی نبود و آنها عبارتند از همان شش نفر. ۱ - زراره بن اعین ۲ - معروف بن خر بوزمکی ۳ - ابوبصیر اسدی ۴ - فضیل بن یسار [صفحه ۲۶۹] ۵ - محمد بن مسلم طائفی ۶ - برید بن معاویه عجلی دیگری عبدالله شریک مکنی بالمحجل که در کتاب منهج‌المقال از حضرت امام محمدباقر روایت کرده که فرمود عبدالله عمامه سیاهی بر سر می‌گذاشت

که از دو طرف تحت الحنک راست و او همان است که در رکاب قائم ما خواهد بود و پیشوای مکبرین است که برای چهار هزار نفر تکبیر می‌گوید. زراره بن اعین سه دوره را دید و آن دوره امام محمدباقر و دوره امام جعفر صادق و دوره موسی بن جعفر علیه‌السلام و او اصدق و راستگوترین اهل زمان و افضل آنها بوده که حضرت امام جعفر صادق درباره او فرمود لولا زراره لظنت ان احادیث ابی‌لتذهب اگر زراره نبود گمان می‌برم که احادیث پدرم از بین رفته باشد هیچ کس چون او در احیاء این مکتب نکوشید و احادیث امام محمدباقر را نقل نکرد. اما ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلای این سه نفر هم در استنباط احکام تخصصی یافتند که بی‌نظیر بودند - آنها را حفاظ دین لقب دادند امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود این سه نفر امین پدرم در حلال و حرام بودند و درباره آنها فرمود هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الاخره که معلوم می‌شود در آن عصری که علم و دانش سینه به سینه انتقال می‌یافت این سه نفر در حفظ اخبار و احکام بدون آن که اندکی تحریف شود یا کلمه بر آن اضافه یا کسر گردد عین بیان امام علیه‌السلام را نقل می‌کردند و باز امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره آنها که افقه اولین در فقه اسلام بودند فرمود احب الناس الی احیاء و امواتا اربعه برید بن معاویه عجلای - زراره بن اعین - محمد بن مسلم - احوال که این چهار نفر نزد من در حیات و ممات گرامی و محبوبند زیرا احکام اسلام را خوب ضبط کردند و خوب به مردم آموختند. جمیل بن دراج گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود اوتاد الارض و اعلام الدین اربعه محمد بن مسلم - برید بن معاویه عجلای - ابوبصیر لیث بختری مرادی زراره بن اعین می‌نویسد زراره ابن‌اعین مردی سفیدرو و فربه خندان متبسم بود و در جدل و احتجاج تخصصی داشت و هیچ کس قدرت نداشت او را محکوم کند و او سر حلقه متکلمین امامیه است که پس از هفتاد سال عمر در سال ۱۵۰ از دنیا رفت. [صفحه ۲۷۰] برید بن معاویه عجلای از وجوه بزرگان اصحاب و ثقه و فقیه بود و کلیه علمای عصر بر تفقه و افقهیت او اتفاق داشتند. عبدالله ابی‌یعفور از امام جعفر صادق پرسید برخی اوقات مردم از من مسائل می‌پرسند که دسترسی به شما ندارم از کی پیرسم فرمود از محمد بن مسلم که میان شماست پیرس که وجیه و مورد اعتماد است و این محمد بن مسلم کسی است که مفاخره می‌کرد می‌گفت ۳۰۰۰۰ حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام فرا گرفتم و شانزده هزار ۱۶۰۰۰ حدیث از امام جعفر صادق علیه‌السلام آموختم. ابوبصیر از دو چشم نابینا شد و او گفت وارد شدم بر امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کردم شما قادر هستید مرده را زنده کنید و اکمه و ابرص را شفا بدهید فرمود آری باذن الله بعد فرمود نزدیک بیا نزدیک رفتم دست مبارک را به صورت و چشم‌های من کشید چشمم بینا شد آسمان و زمین و همه کس را می‌دیدم آنگاه فرمود ای ابوبصیر آیا میل داری چشمت بینا باشد و فردای قیامت از تو حساب بخواهند برای رسیدگی دیوان محاسبات الهی و ثواب و عقاب پای میزان حاضر شوی یا نابینا باشی و مستقیم به بهشت عدل الهی بروی عرض کردم میل دارم نابینا باشم و به بهشت بروم امام محمدباقر علیه‌السلام دستی دیگر بر سر و چشمم کشید به حال اول برگشتم و جائی را نمی‌دیدم. دو نفر از اصحاب مکفوف و نابینا بودند که بختری از دیگری افقه بوده و برخی نوشته‌اند که دو نفر هر دو ابوبصیر بودند یکی لیث بختری مرادی و دیگری عبدالله بن محمد اسدی و سومی گفته‌اند که ابوبصیر یحیی بن قسم حذاء مکفوف بود که از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و امام رضا علیه‌السلام بوده و افضل آنها بختری است و درباره آنها فرمود بشر المحبتین بالجنه این فضایل در همه این فقهای اولیه و اصحاب امام محمدباقر (ع) بوده است که ما در دائره‌المعارف رجال شرح حال هر یک را داده‌ایم. آنها اصحابی بودند که امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره آنها همان عبارت را فرمود که امام حسین درباره وفاداری اصحابش فرمود قال (ع) ما وجدت احداً خذ بقولی و اطاع امری و حداحذو اصحابی غر رجلین رحمهما الله تعالی عبدالله بن ابی‌یعفور و حرمان بن اعین اما انهما مؤمنان خالصان من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی اعطى الله محمداً [صفحه ۲۷۱] جابر جعفی متوفی ۱۳۸ می‌گوید: هفتاد هزار حدیث از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده است. امام محمدباقر (ع) فضیل بن یسار را من اهل البیت معرفی فرمود

مؤلفات امام محمدباقر علیه‌السلام بسیار است و ما در کتاب سر تفوق الشیعه نگاشته‌ایم که اولین مؤلف شیعه ابورافع است که از بزرگان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از مشاهیر رجال اسلام و از فداکاران بزرگ عالم بشریت است که شرح حال او و اکثر صحابه را ما در کتاب دائرة المعارف رجال خود نگاشته‌ایم و نمی‌خواهیم در کتب سیره ائمه به شرح حال اصحاب و تابعین پردازیم که از موضوع خارج شده باشیم. ابورافع اولین مؤلف شیعه است و پس از او سلمان فارسی و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و غیره می‌باشند و ائمه ما نیز غیر از حضرت امام حسن و امام حسین علیه‌السلام که در مدت انقلاب و تحول عصر بنی‌امیه فقط به نوشتن قرآن می‌پرداختند که اصل قرآن دستخوش حوادث قرار نگیرد ائمه دیگر اکثر تألیف و تصنیفی در تفسیر و حدیث و فقه و اصول عقاید و فروع احکام دارند. ۱ - کتاب تفسیر به نقل ابن‌ندیم از آثار امام محمدباقر علیه‌السلام است که ابوجارود زیاد بن منذر رئیس جارودیه زیدیه از آن نقل کرده است و یحیی بن قاسم اسدی و علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش از آن نقل نموده. ۲ - رساله که برای سعدالخیبر از بنی‌امیه نوشته ۳ - رساله دیگری که کلینی در روضه کافی از آن نقل کرده است. ۴ - کتاب هدایه است که ابن‌ندیم می‌نویسد ابوجعفر محمد بن علی نگاشته است. این کتاب در فنون مختلفه علمی بوده و اصحاب آن حضرت در اکثر مؤلفات خود از این کتاب بسیار نقل کرده‌اند. اخبار امام محمدباقر علیه‌السلام در کتب فقه امامیه و در سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث و آداب و سنن و تربیت و تعمیم تعلیم فرهنگ و معارف در درجه اول مکتب‌های جهان قرار دارد با توجه کامل به این حقیقت می‌توان گفت که با در نظر داشتن اوضاع و احوال آن عصر و مقتضیات زمان و مکان این امام پنجم در مدت امامت خود چقدر وقت صرف نشر علم و فضیلت [صفحه ۲۷۲] فرمود و یک مرتبه سطح علم و دانش مردم مسلمان را بالا برد و به اوج ترقی و تکامل سیر داد و اگر خود آن حضرت در تألیفات خود زیاد کتاب نگاشته به جای آن شاگردان بسیاری داشته که علوم و فنون را به آنها تعلیم فرموده است و در هر رشته‌های علمی و فنی از دین و دنیا و علم ابدان و ادیان فروگذار نفرموده و به تمام کسانی که لیاقت و استعداد فرا گرفتن علم و معرفت داشته بودند علم و دانش آموخته است.

از آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه‌السلام

التوحید الاقرار بالوحده و هو الانفراد و الواحد المتباین الذی لا ینبعث من شیء و لا بشیء توحید اقرار به وحدت و یگانگی حق است کسی که از آن چیزی جدا نمی‌شود و به چیزی اضافه و منسحب و افزونی نمی‌یابد. ایاکم و التفکر فی الله و لکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه. در ذات خدا اندیشه و فکر نکنید اگر خواستید به عظمت او پی برید در آفرینش و لطایف خلقت موجودات که پرورش یافته صنع الهی است فکر کنید. ان الله تبارک و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و کل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا- الله عز و جل فهو مخلوق و الله تعالی خالق کل شیء خداوند عالم جل‌شأنه از مخلوق جداست و مخلوق از وی جداست و هر چیزی که جز خدا اطلاق و تصور شود آفریده است و آفریدگار متعال خلق‌کننده این همه چیزها است. در عبارت دیگر فرمود خداوند از آفرینش بیرون و خلق از آفریدن خارج و هر چه بر او نام بگذارند آن مخلوق است و آن غیر خداوند است. در روایت ابی‌هاشم فرمود در پاسخ الا- تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار فرمود اوهام و افکار و اندیشه از احساسات و درک چشم‌ها تیزتر و نیرومندتر است تو در شهرها و ازمنه‌های گذشته و امصار و بلدان نبوده‌ای ولی با ادراکات می‌فهمی و درک می‌کنی ولی چشم جز آنچه حس کند درک نمی‌کند اوهام هم ذات اقدس الهی را درک نمی‌تواند کرد نسبت اوهام به درک مجردات مانند نسبت ادراک چشم به ادراک قوای مغزی است که همه چیز را درک نمی‌کنند آنچه ادراکات مغزی در می‌یابد بالاتر است از آنچه احساسات ظاهری درک می‌کند. گفته شد کلمات اشخاص به منزله وجود اشخاص است که می‌توان هر کس را از سخنش [صفحه ۲۷۳] شناخت که شاعر گفته: در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل هر که می‌خواهد ببیند در سخن ببیند مرا ما

شبه شئیء بشیء احسن من حلم بعلم امام محمد باقر علیه السلام در سخنان ملوکانه اش می فرماید هیچ چیزی در آمیزش چیزی بهتر از آمیزش علم به حلم نیست؟ کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه تمام کمال خلاصه شده در تفقه در دین هر کس دین شناخت همه چیز را شناخته و صبر در بلا و بر مقدار معیشت کمال است. المتکبر ینزع الله ردائه فرمود متکبر و خودخواه با خدا به نزاع برخاسته است قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک فرمود قیام به حق کنید و آنجا که کمک ندارید منزوی شوید و از دشمن اجتناب ورزید و از دوست ناشناس پرهیز نمائید. و لا تصحب الفاجر و لا تطلعہ علی سرک مصاحبت فاسق و فاجر نکنید و اسرار خود و مردم را فاش نسازید و استبشر فی امرک تخشون الله در کاری که از خدا باید ترسید استبشار کنید و پرهیز کار شوید صحبه عشرین سنه قرابه دوست بیست ساله خویش است ان استطعت ان لا تعامل احدا الا و لک الفضل علیه فافعل اگر می توانی با هیچکس معامله مکن مگر آنکه تو بر او رجحان داشته باشی و گذشت نشان دهی ثلاثه من مکارم الدنیا و الاخره ان تعفو عن ظلمک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است عفو و گذشت از ظلمی که به تو شده و صلہ رحم کنید حتی آنها که قطع رحم نموده اند در مقابل جهالت و نادانی دیگران بردباری حلم نشان دهی. [صفحه ۲۷۴] سئل عن الباقر (ع) لم فرض الله الصوم علی عباده قال (ع) لیجد الغنی مس الجوع فیحنوا علی الفقیر!! پرسیدند چرا خداوند روزه را بر مردم واجب کرده فرمود برای آنکه اغنیاء از شکم گرسنه فقرا آگاه شوند و شاید به حال فقرا ترحمی کنند. قال (ع) ان قوما عبدوا الله رغبه فتلك عباده التجار و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عباده العبيد و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلك عباده الاحرار [۵۸]. فرمود یک قومی خدا را بندگی می کنند برای جلب منفعت و آن عبادت بازرگانان است که چیزی می دهند تا چیزی بگیرند یک دسته عبادت می کنند از بیم و ترس آن عبادت بندگان است که از خوف خواجه اطاعت می کنند یک دسته عبادت می کنند عبادت شکر نعمت و آن عبادت آزادگان است. و در مطالب السئول نقل می کند که فرمود: ما من عباده افضل من عفة بطن و فرج. هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و عورت نیست قال (ع) فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شر فان ذلك صدقة منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه من الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه و ان البهتان ان تقول فی اخیک ما لیس فیہ فرمود خدا بیامرزد مؤمنی که زبان خود را حفظ کند در هر شری که آن صدقه نفس است هیچکس تسلیم گناه نمی شود مگر آنکه زبان محزون می گردد در غیبت درباره برادر دینی که خداوند امر فرموده گناهان را بپوشانید و پرده عفاف کسی را ندرید و بهتانی که در کسی نیست نسبت ندهید و نگوئید این صفات جنایت آمیزی است که بسیار قتل و جنایت به وجود آورده است. ان اشد الناس حسرة یوم القیمة عبد وصف عدلا ثم خالفه الی غیره. سخت ترین مردم از جهت حسرت در روز قیامت کسی است که وصف عدل و داد کند و خود خلاف آن رفتار نماید - گفتن مفتاح به کار بستن است و عمل نتیجه گفتار است اگر عمل بدون علم و علم بدون عمل باشد به صواب نرسد. [صفحه ۲۷۵] علیکم بالورع و اجتهاد و صدق الحدیث و اداء الامانة الی من ائتمنکم علیها برا کان او فاجرا فلو ان قاتل علی بن ابیطالب ائتمنی علی امانة لادیتها الیه. فرمود بر شما باد به ورع و اجتهاد و صدق و راستی سخن و اداء امانت تا مورد اعتماد و اطمینان شوی فرمود کار امانت به قدری بزرگ است که اگر قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام مرا بر امانتی امین می دانست و شمشیری که جدم را با او می کشت به من می داد به او رد امانت می کردم. لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم. مؤمن در طلب علم و تحصیل دانش حسد نمی ورزد بلکه غبطه می خورد و می کوشد آنچه دیگران دارند به دست آورد. الا انبئکم بشیء اذا فعلتموه یبعد السلطان و الشیطان منکم - فقال ابو حمزه ثمالی بلی قال (ع) علیکم بالصدقة فکبروا بها فانها تسود وجه ابلیس و تکسر شر السلطان الظالم عنکم فی یومکم نسلک و علیکم بالحب فی الله و التودد و المؤازره علی العمل الصالح فانه یقطع دابرهما - یعنی السلطان و الشیطان. آیا شما را خبردار کنم به کاری اگر عمل کردید شر شیطان یا سلطان از شما کم شود - ابو حمزه گفت بلی. فرمود سلطان ظالم در کار شماست و دوستی او و مودت در او سبب دوستی شیطان می شود - شما عمل صالح کنید تا خداوند این شر را از سر شما دفع کند و

شر شیطان و سلطان مرتفع گردد. الحوا فی الاستغفار فانه ممحاه للذنوب. در استغفار الحاح و استکانت و تضرع و زاری کنید که گناهان را محو می‌نماید. ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر فینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضة. زبان کلید هر خیر و شری است سزاوار است مؤمن زبان خود را مهر کند چنانچه نامه‌ها را مهر می‌کنند به مهر طلا و نقره یعنی زبان را از هر چیزی نگاه دارید بی‌تأمل گفتاری نکنید خیر و شر را بسنجید حال مردم را در آن نظر بگیرید آنگاه سخن گوئید. قال (ع) یقول الله تعالی یابن آدم اجنب ما حرمت علیک تکن من اورع الناس ای فرزندان آدم پرهیز کنید از آنچه بر شما حرام شده و مردی باورع و پرهیزکار گردید. [صفحه ۲۷۶] افضل العباده عفة البطن و الفرج. بهترین عبادت حفظ شکم و فرج از حرام است. البشر الحسن و طلاقه الوجه مکسبه للمحبه و قریه من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبه للمقت و بعد من الله. چهره زیبا و طلاق صورت موجب جلب محبت و قربت به حق است و عبوسی چهره و سوء بشر سختی و دل‌تنگی می‌آورد - و بنده را از خدا دور می‌سازد. الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه. حیاء و ایمان به هم آمیخته است و هر گاه یکی از آنها برود دیگری هم پیروی می‌کند و می‌رود. من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا. هر کس بابی از هدایت بگشاید مثل کسی است که خود هدایت کرده باشد و از اجر و مزد و ثواب او هم کم نمی‌شود. و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا. و هر کس بابی از ضلالت و گمراهی باز کند مانند کسی است که وزری و گناهی بر گردن خلق گذارد که از عقاب او هم چیزی کسر نمی‌گردد. التواضع الرضا بمجلس دون شرفک و ان تسلیم علی من لقیته و ان تترك المرء و ان کنت محقا. ان المؤمن اخ المؤمن لا یشتمه و لا یحرمه و لا یسئى به الظن. مؤمن برادر مؤمن است که هیچگاه شتم نمی‌کند بی‌احترامی نمی‌نماید سوء ظن نمی‌برد گمان بد در حق برادرش نمی‌نماید. اصبر نفسک علی الحق فانه من منع شیئا فی حق اعطى فی باطل مثلیه. بردبار در برابر حق باشید هر کس در راه حق چیزی را منع کند خداوند مانند آن را در باطل به او می‌دهد یعنی هر کس حق را فرو گذارد خداوند او را با همان راه باطلی که رفته مبتلا خواهد ساخت و در هر صفتی عمل کرده مواجه با کسی می‌گردد که با همان صفت با او عمل می‌کند. [صفحه ۲۷۷] من قسم له الحرق حجب عنه الایمان. هر کس قسمت او آتش شده باشد ایمان او پوشیده شده است. ان الله یغض الفاحش المتفحش - خداوند آدم فاحش و فحشا پرور را دوست ندارد. ان الله عقوبات فی القلوب و الابدان ضنک فی المعیشه و وهن فی العباده و ما قرب عبد بعقوبه اعظم من قسوة القلب. خداوند عقوبات برخی را در قلوب و بدنشان قرار می‌دهد معیشت ضنک که دل‌تنگی و ناراحتی دارد و یا وهن در عبادت و هیچ عقوبتی سخت‌تر از قساوت قلب نیست. اربع من کنوز البر کتمان الحاجه و کتمان الصدقه - کتمان الوجع - کتمان المصیبه. چهار چیز گنج نیکوکاری است کتمان حاجت - در پنهان صدقه دادن - اظهار درد و فجع نکردن - کتمان مصیبت که انسان در همه مصائب کار خود را به خدا واگذارد و اجر از خدا بخواهد چنانچه در بسیاری از موارد مانند روزه خود را اجر عمل معرفی فرموده است. من صدق لسانه زکا عمله هر کس زبانش را به صداقت تعلیم کند عملش را تزکیه کند من حسن نیته زید فی رزقه کسی که نیتش پاک باشد رزقش افزونی یابد. من حسن بره باهله زید فی عمره کسی که به زن و فرزندش نیکوئی کند و توسعه دهد عمرش زیاد و طولانی می‌گردد. من استفاد اخا فی الله علی ایمان بالله و وفاء باخائه طلبا لمرضاة الله فقد استفاد شعاعا من نور الله و امانا من عذاب الله و حجه یفلح بها بوم القیمه و عزا باقیا و ذکرنا منیعا. فرمود هر کس از برادرش در راه معرفت حق استفاده کند و ایمان به خدا و وفاء برادری را قربتا الی الله و طلبا لمرضاة الله داشته باشد استفاده از این صفات پرتوی از نور الهی است که ایمنی در زندگی از عذاب الهی می‌آورد و حجتی است که سبب رستگاری روز قیامت می‌گردد و عزتی است که باقی می‌ماند. ثلاث خصال لا یموت صاحبهن ابدا حتی یری و بالهن البغی و قطیعه الرحم و الیمین الکاذبه یبارز الله بها - و ان اعجل الطاعه ثوابا لصله الرحم و ان القوم [صفحه ۲۷۸] لیکونون فجارا فیتواصلون فتمنی اموالهم و یثرون و ان الیمین الکاذبه و قطیعه الرحم لیدران الدیار بلاقع من اهلها. سه خصلت است که صاحبش را زنده می‌دارد و تا عقوبت آنها را نچشد نمیرد یکی بغی و ضلالت - قطع

رحم - قسم به دروغ که مبارزه با خداوند است - بهترین طاعت صله رحم است مردم عموماً فاجر هستند و با صله رحم جبران می‌شود و اکثر مال طلبند که با ایثار به خویشان تدارک می‌گردد و دروغ به خدا و قطع رحم سبب آمرزش نمی‌گردد. لا یقبل عمل الا - بمعرفه و لا - معرفه الا - بعمل و من عرف دلته معرفته علی العمل و من لم یعرف فلا عمل له. عمل هر کس قبول نمی‌شود مگر به قدر معرفت و شناسائی و معرفت روشن و آشکار نمی‌شود مگر به عمل هر کس معرفت پیدا کند دلالت به عمل می‌شود و هر کس معرفت نداشته باشد عمل او قبول نیست که گفته‌اند المعروف بقدر المعرفه هر کس عملش به اندازه معرفتش می‌باشد. و الله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و اداء الامانه و کثره ذکر الله و الصوم و الصلوٰه و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنه و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوه القرآن و کف الالسن عن الناس الامن خیر و کانوا امناء عشائر فی الاشیاء. فرمود کسی که دارای تقیه نباشد شیعه و پیرو ما نیست و اطاعت هر کس به اندازه معرفت اوست و معرفت جز به تواضع و خشوع حاصل نمی‌گردد باید امانت داشت ذکر خدا بسیار گفت روزه و نماز بسیار گرفت نیکوئی به والدین رعایت همسایه و فقرا و مستمندان و مسکینان و بیوه‌زنان و ایتم نمود سخن راست و درست گفت تلاوت قرآن مجید نمود زبان از غیبت بست و به خیر و فضیلت گشود و در هر کار امانت و صداقت را رعایت نمود اگر چنین صفاتی دارا شد حتماً او شیعه ما می‌باشد به یکی دیگر از اصحابش بدین مضمون فرموده است: به خدا سوگند کسی پیرو ما نخواهد بود مگر آنکه از خدا بترسد اطاعت امر او کند تواضع و فروتنی نشان دهد امانت مردم را حفظ نماید همیشه به یاد خدا باشد نماز بسیار بخواند روزه فراوان بگیرد تا خود را خوب اصلاح کند به پدر و مادرش نیکی و تفقد نماید همسایگان را از فقر و بینوائی مستمندی برهاند. [صفحه ۲۷۹] ورشکستگان را کمک و معاضدت کند قرآن بسیار تلاوت نماید زبان از دشنام و غیبت و افترا و تهمت ببندد جز از خیر و ادب سخنی نگوید این‌ها محک شناسائی شیعیان ما می‌باشد هر کس دارای چنین صفاتی شد شیعه و پیرو ما می‌باشد و اگر نبود از ما نیست. ۱۳ - ان الله کره الحاح الناس علی بعضهم فی المسئله و احب ذلک لنفسه خداوند مکروه می‌داند که برخی مردم در مسائل لازم بر بعضی التماس می‌کنند و در پیشگاه خدا توجه ندارند. ان الله جل ذکره یحب ان یسأل و یطلب ما عنده خداوند دوست دارد بنده‌ای را که از او مسئلت نماید و طلب کند آنچه را که از او می‌داند. من لم یجعل الله له من نفسه واعظا فان مواظب الناس لن تغنی عنه شیئا فرمود کسی که نفس خود را واعظ قرار ندهد یعنی از گذشت روزگار بر خودش پند نگیرد پند مردم او را بی‌نیاز نمی‌کند. هر که ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه هر کس ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان حساب او سبک‌تر است. کم من رجل لقی رجلاً فقال له کب الله عدوک و ما له من عدو الا الله کم مردی هست که در ملاقات یکدیگر نگوید خداوند دشمن تو را سرنگون کند چه همه دشمن دارند مگر خداوند جل‌شأنه. لا یكون العبد عالماً حتی لا - یكون حاسداً لمن فوقه و لا - محقراً لمن دونه هر عالمی محسود قرار می‌گیرد و حسد می‌برد برای عالم مافوق خود ولی نسبت به زیردست حسد ندارد. انما مثل الحاجه الی من اصاب ماله حدیثاً کمثل الدرهم فی فم الافعی انت الیه محوج و انت منها علی خطر نیاز و حاجتی که به مال اصابت کند مانند درهمی است که در دهن افعی باشد راست است که ممکن است حاجت تو را برآورد ولی همدوش خطری است.

غضب چیست؟

یکی از اصحاب پرسید در آیه و من یحلل علیه غضبی فقد هوی بر هر کس غضبم مستولی شود نابود گردد مراد از غضب چیست؟ [صفحه ۲۸۰] فرمود آن غضب عقاب خداوند است هر که گمان کند خدای عز و جل از حالی به حالی به صفت مخلوق و صفش کرده است در حالی که او برتر و بالاتر از این توصیف است چیزی در او امان و غضب نمی‌آورد بلکه عقاب شده او چون غضبی است که مردم از یکدیگر دارند و خداوند در غضب مردم عقاب سخت می‌فرستد تا کیفر ستمکاران را بدهد.

درباره زن

فرمود زن نباید خود را واگذارد بلکه باید خود را بیاراید و زینت کند اگرچه به گردن‌بندی باشد یا به حنای کمی باشد خضاب نماید اگرچه سالخورده باشد. و امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش حضرت باقر علیه‌السلام فرمود هر کس به ما محبتش زیاد باشد پیروی از ما می‌کند و دوستیش نسبت به آنچه ما دوست داریم دوست دارد مثلاً زن و شیرینی را دوست خواهد داشت که آنها نعمت خداوند می‌باشند. مردی از طریقه ازدواج زنی با امام خود مشورت کرد فرمود نعم انما یشتريها باغلی الثمن. پرسید زنی را که می‌خواهم بگیرم می‌توانم ببینم فرمود بلی جز آن نیست که آن را به گران‌ترین قیمت می‌خرد و منظور امام این است که چون بینی بهتر اهتمام در کار خود می‌کنی و در محافظت آن می‌کوشی چون زندگی با زن به قیمت جان شخص تمام می‌شود باید رعایت همه شئون زندگی مشترک را نمود. و در روایت دیگر می‌فرماید برای شیر دادن فرزندان خود زنان خوشگل و خوش صورت را انتخاب نمائید از زنان زشت و کریه‌المنظر خودداری نمائید که زشتی و زیبایی در شیر او اثری به سزا دارد. استرضع لولدک بلبن الحسان و ایاک و القباح فان اللبن قد بعدی (وسائل الشیعه) قال (ع) هل یعطف الغنی علی الفقیر و یتجاوز المحسن عن المسیء و یتواسون؟ قیل لا فقال لیس هؤلاء من الشیعه الشیعه من یفعل هذا به آن حضرت گفتند پیروان شما زیادند فرمود آیا ثروتمندان بر تنگدستان مهربانی و بخشش می‌کنند - آیا نیکوکاران از بدکاران می‌گذرند آیا مراسم بردباری و برابری اسلامی را به جا می‌آورند - گفتند نه فرمود اینان پیروان ما نیستند - شیعه آن کسی است که دارای این فضایل نفسانی باشد. [صفحه ۲۸۱] قال (ع) قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک من الاقوام الا لامن من خشی الله و لا تصحب الفاجر و تطلعہ علی سرک و استشر فی امرک الذین یخشون الله فرمود حق را به پای دار - آنچه سود نرساندت و اگذار - از دشمن دوری کن - از دوستان پرهیز مگر آنان که درست کار و خداپرست باشند با بزهکاران رفاقت مکن و از راه خود آگاهشان ساز در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند. قال (ع) اعرف الموده فی قلب اخیک بما له فی قلبک دوستی برادر ایمانی خود را به همان اندازه که آنها را دوست داری بشناس. قال (ع) لابنه جعفر - اصبر نفسک علی الحق فانه منع شیئا فی حق اعطی فی باطل مثلیه فرمود نفس خود را وادارد که بر تلخی حق شکبیا باشد که «الحق مر» و هر آن کس که از حق چیزی نپذیرد ناگزیر به باطل باید تن در دهد. قال (ع) الایمان حب و بغض ایمان دوستی و دشمنی بیش نیست - دوستی با حق دشمنی با باطل. قال (ع) ان هذه الدنيا يعطاها البر و الفاجر و ان هذا الدين لا يعطيه الله الا اهل خاصه خداوند دنیا را به همه اشخاص بد و خوب می‌دهد اما دین را جز به مردان روشن ضمیر نمی‌بخشد زیرا دنیا رحمت است که شامل همه می‌گردد و دین نعمت است که به خواص اعطا می‌فرماید. قال (ع) ان الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض و لا يعطى دينه الا من يحب خداوند دنیا را به دوست و دشمن می‌دهد ولی دین را فقط به دوستان می‌بخشد که قدر دین را بدانند. قال (ع) ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح الشر من کسل لم یؤد حقا و من ضجر لم یصبر علی حق زنهار که سست اراده و کم‌حوصله نباشی - این دو عادت زشت کلید هر بدی است سستی اراده حق را ادا نمی‌کند و کمی حوصله شکیبائی بر تکمیل کاری ندارد. [صفحه ۲۸۲] قال (ع) لا- تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا تبولن فی نفق و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیہ و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف مردی از پیروانش عازم سفر بود شرفیاب شد تا با عرض رخصت دستور سفر بگیرد. فرمود برهنه‌پا راه مرو - شب بدون کفش از مرکب پیاده مشو - در سوراخ زمین بول نکن سبزی و گیاهی را که نمی‌شناسی نخور و از کاسه‌ای که نمی‌دانی چه چیز در آن است ننوش جز با کسی که می‌شناسی راه مرو - بترس و هشدار باش از آنکه نمی‌شناسی. قال (ع) من لم يجعل الله فی نفسه واعظا فان مواظب الناس لن تغنی عنه شیئا [۵۹]. کسی که خداوند در دلش واعظی قرار نداده پند و اندرز دیگران در او اثری ندارد. قال (ع) البشر الحسن و طلاقه الوجه مکسبه للمحبه و قربه من الله و عبوس الوجه و سوء البشر مکسبه للمقت و بعد

من الله [۶۰]. بشاشت چهره و خوشروئی دوستان را زیاد می‌کند و به خدا نزدیک می‌سازد و صورت عبوس و بدخو دشمنی می‌انگیزد و بنده را از خدا دور می‌سازد. قال (ع) ثلاثة من مكارم الدنيا والاخره ان تعفو عن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك سه چیز در دنیا و آخرت نشانه بزرگی است اول کسی را که بر تو ستم کرده ببخشی دوم با کسی که رشته دوستی را با تو قطع می‌کند تو پیوند کنی سوم اگر نادانی بر تو جسارت کند بردباری نمائی. اگر با تو نسازد دشمن ای دوست تو می‌باید که با دشمن بسازی گرت رنجی رسد مخراش و مخروش توکل کن به لطف بی‌نیازی و گرنه چند روزی صبر می‌کن نه او ماند نه تو نه فخر رازی قال (ع) اربع من كنوز البر كتمان الحاجة - و كتمان الصدقة - و كتمان الوجل و كتمان المصيبة چهار چیز از گنج‌های گران‌بهاست - اول پنهان داشتن نیاز و احتیاج - دوم پنهان داشتن دردها - سوم پنهان داشتن خوبی‌های خود - چهارم پنهان داشتن مصائب و مشکلات. [صفحه ۲۸۳] قال (ع) الحیا و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه شرم و ایمان به یک ریسمان بسته شده‌اند اگر یکی رفت دیگری هم می‌رود. هیچ چیزی به چیز دیگر نیامیخت که بهتر از بردباری با سه کس باشد چون حلم و علم با هم آمیخت نتایج سودمندی می‌دهد: آن کس که زبانی راستگو دارد کردارش پاک است و هر که را اندیشه و نیتی نیکوست روزیش زیاد شود و هر که به خانواده و زیردستانش نیکی کند عمرش زیاد می‌گردد. قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله یزید فی عمره [۶۱]. راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی تیر تا راست نگردید به مقصد نرسید قال (ع) ان هذا اللسان مفتاح کل خیر و شر - ینبغی للمؤمن ان یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه و فضته فان رسول الله (ص) قال رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شر فان ذلك صدقة منه علی نفسه ثم قال لا یسلم احد من الذنوب حتی یخزن لسانه زبان کلید هر بد و نیکی است - مؤمن باید بر زبان خویشتن قفل زند - همچنان که بر طلا و نقره خود قفل می‌زند زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خداوند بیامرزد مؤمنی را که زبانش را از هر گفتار بدی نگهدارد و نگهداری زبان صدقه‌ای است که بر خود روا می‌دارد سپس فرمود تا کسی زبان خود را حفظ نکند از گناه ایمن نیست. قال (ع) ان الله یغض الفاحش المتفحش خدای پاک هرزه‌گویان را دوست ندارد و هرزه‌پسندان را دشمن می‌دارد. قال (ع) الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبه و تقدیر المعیشه فهمیدن احکام دین و به کمال رسیدن آن شکیبائی بر مشکلات است و تأمین معیشت لازم دارد. از کلمات امام محمد باقر است که فرمود خباً ثلاثة اشياء فی ثلاثة اشياء خباً رضاه فی طاعته فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاه فیه و خباً سخطه معصیه فلا تحقرن من المعصیه شیئا فلعل سخطه فیه و خباً ولیه فی خلقه فلا تحقرن احدا فلعله ذلك الولی [صفحه ۲۸۴] فرمود خداوند سه چیز را در سه چیز دیگر پنهان کرده. اول رضای خود را در طاعتش پنهان نموده بنابراین هر طاعت و بندگی و عبادت را کوچک نشمرید شاید رضای خدا در همان باشد. دوم سخط و قهر و غضب خود را در معصیت پنهان فرمود معصیت را کوچک نگیرید شاید همان معصیت کوچک موجب سخط و قهر و غضب الهی شود. سوم اولیاء خود را در میان بندگانش پنهان کرده مردم را تحقیر نکنید شاید همان کس را که شما تحقیر کنید دوست و ولی خدا باشد. برهنه پا و سرانند در ولایت عشق که قوتشان همه جوع است و جام عریانی فقال (ع) اتقوا الله شیعة آل محمد و کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی قالوا له و ما الغالی قال الذی یقول فینا ما لا تقوله فی انفسنا قالوا فما التالی قال الذی یطلب الخیر فیرید به خیرا و الله ما بیننا و بین الله قرابة و لا- لنا علی الله من حجة و لا تتقرب الیه الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله یعمل بطاعته نفعته ولایتنا اهل البیت و من کان منکم عاصیا لله یعمل بمعاصیه لم تنفعه و یحکم لا تغتر وائلثا بنی هاشم جمع شدند اطراف امام محمد باقر علیه السلام فرمود ای آل محمد پرهیز کار شوید و یک راه معتدل را پیش بگیرید این راهی که دارید نتیجه آن غلو و یا پستی است گفتند چطور غلو است فرمود آنچه شما می‌گوئید که در ما نیست و ما هیچ‌گاه نگفته‌ایم گفتند تالی کدام است فرموده است اراده خیر می‌کنید و همان جا طلب می‌نمائید و این درست نیست باید کار با مقدمات خود انجام گیرد تا به نتیجه برسد فرمود خدا می‌داند بین ما و خدا قرابت و خویشاوندی نیست مگر آنکه ما حجت خدا بر خلق هستیم هر یک از شما اطاعت خداوند می‌نماید دوستی ما اهل بیت

برای او مفید خواهد بود و هر کدام معصیت کنید مجازات به معصیت خود می‌شوند دوستی ما برای آنها در حال عصیان اثری نخواهد داشت فرمود وای بر شما مغرور به خویشاوندی پیغمبر و اهل بیت او نشوید عمل خود را اصلاح نمائید.

رساله سعديه حضرت امام محمدباقر عليه السلام در تقوى

اشاره

کسانی که سیره و زندگانی حضرت شاه ولایت را خوانده‌اند در نظر دارند که یک خطبه مهمی به نام خطبه همام درباره معرفی مؤمن و صفت او در تقوی بیان فرموده که شاهکار قدرت فصاحت و بلاغت و در عین حال حساس‌ترین نکات لطیف و دقیق‌ترین رقایق ادراکات [صفحه ۲۸۵] روحی و نفسانی است که جز امام به این حقایق متوجه نیست و این درس علم و فضیلت را به اصحاب خود فرموده و صفات مؤمن را با درجات تقوی و پرهیزکاری و نشانه‌ها و آثار آن بیان فرموده است. و باز اگر در نظر داشته باشند در شرح حال حضرت سجاد علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام نوشتیم که آن امام مربی هم در ضمن بیانات خود یک خطبه‌ای در صفت مؤمن و تقوی دارد که بسیار جالب توجه است - این جا هم به یک رساله‌ای از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام بر می‌خوریم که به سعدالخير نوشته آن را رساله سعديه گویند و او را به تقوی نصیحت یاد فرموده و نکاتی را در آن یادآوری فرموده است و ما اینک متن رساله را نقل می‌کنیم تا ترجمه به معنی نمائیم.

متن رساله سعديه

بسم الله الرحمن الرحيم «اما بعد فانی اوصیک بتقوی الله فان فيها السلامه من التلف و الغنيمه فی المنقلب ان الله عز و جل نفی عن العبد ما عزب عنه عقله و یجلی بالتقوی عنه عماه و جهله و بالتقوی نجا نوح و من معه فی السفینه و صالح و من معه من الصاعقه و بالتقوی فاز الصابرون و نجت تلك العصب من المهالك و لهم اخوان علی تلك الطريقه یلتمسون تلك الفضيله نبذوا طغيانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم من المثالات حمدوا ربهم علی ما رزقهم و هو اهل الحمد و ذموا انفسهم علی ما فرطوا و هم اهل الذم و اعلموا ان الله تبارک و تعالی الحليم العليم انما غضبه علی من لم یقبل منه رضاه و انما یمنع من لم یقبل منه عطاه و انما یضل من لم یقبل منه هداه ثم امکن اهل السيئات من التوبه بتبديل الحسنات دعا عباده فی الكتاب الی ذلك بصوت رفیع لم یقطع و لم یمنع دعا عباده فلعن الله الذین یکلمون ما انزل الله و کتب علی نفسه الرحمه فسبقت قبل الغضب فتمت صدقا و عدلا فلیس یتدیء العباد بالغضب قبل ان یغضبه و ذلك من علم یقین و علم التقوی» «و کل امه قد رفع الله عنهم علم الكتاب حین نبذوه و ولاهم عدوهم حین تولوه و کان من نبذهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده فهم یروونه و لا- یرعونه و الجهال یعجبهم حفظهم للروایه و العلماء یحزنهم ترکهم للرعايه و کان من نبذهم الكتاب ان ولوه الذین لا یعلمون فاوردوهم [صفحه ۲۸۶] الهوی و اصدروهم الی الردی و غیروا عری الدین ثم ورثوه فی السفه و الصباقه لامه یصدرون عن امر الناس بعد امر الله تبارک و تعالی و علیه یردون بشس للظالمین بدلا و لایه الناس بعد ولایه الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فاصبحت الامه كذلك و فیهم المجتهدون فی العباده علی تلك الضلاله معجبون - مفتونون فعبادتهم فتنه لهم و لمن اقتدی بهم قد کان الرسل ذکری للعابدين» «ان النبی من الانبیاء کان یتکمل الطاعه ثم عصی الله تبارک و تعالی فی الباب الواحد فیخرج به من الجنه و ینبذه فی بطن الحوت ثم لا ینجیه الا- الاعتراف و التوبه فاعرف اشباه الاحبار و الرهبان الذین ساروا بکتمان الكتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین ثم اعرف اشباههم من هذه الامه الذین اقاموا حروف الكتاب و حرفوا حدوده فهم مع الساده الکثره فاذا تفرقت قاده الاهواء کانوا مع اکثرهم دینا و ذلك مبلغهم من العلم لا یزالون كذلك فی طبع و طمع فلا یزال یسمع صوت ابلیس علی الستهم باطل کثیر

یصبر منهم العلماء علی الاذی و التعفیف و یعیبون علی العلماء بالتکلیف و العلماء فی انفسهم خانه ان کتموا النصیحة ان راواتها ضالا. یهدونه او میتا لا یحبونه فبئس ما یصنعون لان الله اخذ علیهم الميثاق فی الكتاب ان یأمروا بالمعروف و بما امروا به و ان ینهوا عما نهوا عنه و ان یتعاونوا علی البر و التقوی و لا یتعاونوا علی الاثم و العداون فالعلماء من الجهال فی جهد و جهاد ان وعظت قالوا طغت و ان علموا الحق الذی ترکوه قالوا خالفت و ان اعتزلوهم قالوا فارقت و ان قالوا هاتوا برهانکم قالوا نافقت» «و ان اطاعوهم فهلک جهال فیما لا یعلمون امیون فیما یتلون یصدقون بالکتاب عند التعریف یکذبون به عند التحریف فلا ینکرون اولئک اشباه الاحبار و الرهبان قادة الهوی سادة فی الردی و آخرون منهم جلوس بین الضلالة و الهدی لا یعرفون احدی الطائفتین من الاخری یقولون ما کان الناس یعرفون هذا و لا یدرون ما هو و صدقوا ترکهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [صفحه ۲۸۷] علی البیضاء لیلها من نهارها لم یتظهر فیهم بدعة و لم یدل فیهم سنة لا خلاف عندهم و لا اختلاف فلما غشی الناس ظلمة خطایاهم صاروا امامین داع الی الله تبارک و تعالی و داع الی النار فعند ذلک نطق الشیطان فعلا- صوته علی لسان اولیائه و کثر رجله و خيله و شارک فی الاموال و الولد من اشکره فعمل بالبدعة و ترک الكتاب و السنة و نطق اولیاء الله بالحجة و اخذوا بالکتاب و الحکمة فتفرق من ذلک الیوم اهل الحق و اهل الباطل تخاذل و تهاون اهل الهوی و اهل الضلالة حتی کانت الجماعة مع فلان و اشباهه فاعرف هذا الصنف و صنف آخر فابصرهم رأی العین تحیی و الزمهم حتی ترد اهلک فان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلهم یوم القیمة الا ذلک هو الخسران المبین»

مضمون و مدلول رساله الخیر

شیخ کلینی در روضه کافی نقل از یزید بن عبدالله از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که سعد الخیر از فرزندان عبدالعزیز مروانی است روزی آمد حضور امام محمدباقر علیه السلام گریه و زاری می کرد حضرت فرمود تو را چه می شود گفت برای آنکه از شجره ملعونه اموی هستم امام فرمود تو اگر دارای عقاید صحیح باشی از ما هستی مگر حکایت ابراهیم خلیل را نشنیدی که فرمود فمن تبعنی فانه منی آنگاه به او فرمود وصیت می کنم تو را به تقوی و پرهیزکاری و ورع و پارسائی که مصونیت از هلاکت و تلف شدن در سایه تقوی است و غنیمت یافتن و رستگاری انسان در آخرت از پرهیزکاری است این صفت ممدوح و پسندیده در ذات خود مؤثر در سعادت است و در سایه او می توان افعال و اقوال و اعمال را تهذیب و تزکیه نمود - صفات فاضله و مکارم اخلاقی در پرتو پرهیزکاری قبول و مقبول می گردد و از صفاتی که امکان انحراف و خطا و لغزش و ندامت و حسرت دارد حفظ می نماید ورع و پارسائی از هلاکت و سوءنیت و بداندیشی و وخامت می کاهد - و به فضیلت و اخلاق می گراید. فرمود سلامت دین و دنیا در سایه تقوی می باشد گوهر عقل در پرتو پرهیزکاری آشکار می شود و به صیقل پارسائی رنگ کدورات طبیعت زدوده می گردد و دیده بینش و دانش روشن می شود چنانچه نوح علیه السلام و آنها که به او ایمان داشته اند به نیروی تقوی در کشتی نجات نشستند و به ساحل کمال مطلوب رسیدند و صالح و صالحانی که با وی بودند به قوت پرهیزکاری از [صفحه ۲۸۸] صاعقه تند و تیز آسمانی رستند و به حمایت پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند و این جماعت برگزیدگان قوم و اشراف قبایل اصحاب نوح و صالح بودند و با تقوی از مهالک و مخاطره مصون ماندند این مردم برادرانی دارند که طالب این فضیلت هستند و آنها پیروان پیغمبر خاتم النبیین و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند که تا روز قیامت می توانند با نیروی تقوی و پارسائی به ساحل نجات و رستگاری برسند. پرهیزکاری آدمی را از شهوات جلوگیری می کند - و بر کتاب و آیات عذاب و عقاب و هلاکت و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر ساخته و از ارتکاب اعمال سوء باز می دارد - و خدای را سپاس و ستایش می کنند و در اطاعت و بندگی مبالغت ورزیده اند - کسانی که در کار خویش مستحق نکوهش می باشند قاصر و مقصر هستند. غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد می گردد که رضای خدا را نخواهد و از کسی منع می فرماید که عطایش را رد کند - کسانی که هدایت

خدای را بپذیرند و بدکاران را به توبه متمکن گردانند سیئات آنها محو و به حسنات تبدیل گردد. خداوند در قرآن مجید بندگان را به توبه دعوت کرد و وعده قبول فرمود و دعای بندگان را به اجابت مقرون می‌سازد و هیچ‌گاه ادعیه و اذکار آنها را منقطع و ممنوع نمی‌فرماید و حتی تأکید فرمود که با تضرع و زاری مرا بخوانید و اگر اجابت نکنم باز بخوانید و الحاح کنید تا دعای شما را بپذیرم خدای عالم لعنت فرستاده بر کسانی که منکر اوامر او شوند یا کتمان ما انزل الله نمایند و فرمود رحمت من سبقت بر غضب من دارد یعنی قبل از صدور غضب رحمت فرستاده و از رحمت او همه چیز به وجود پیوسته است و رحمت خود را صواب و آن افاضه علم و عدل و تقوی می‌باشد. خداوند عالم از مردمی که کتاب خدای را از دست دادند و به اوامر او عمل نکردند علم کتاب را از دست آنها گرفت و دشمنان دین را از روی بغض از آنها گرفتند و دوست داشتند و عمل کردند و به قهر و غلبه بر آنها سلطنت یافتند و منحرفین از قرآن برای همیشه در تیه ضلالت گرفتار شدند و به وادی غوایت درمانده گردیده‌اند. این بیان معجز نظام امروز ثابت کرد که نصاری دشمنان مسلمین آنهایی را که از قرآن و با آشنائی به دین خودشان قرآن را دوست داشتند و بدان عمل کردند بدون آنکه خود را مسلمان بدانند و مسلمان معرفی نکنند امروز اندیشه و افکار و اعمال و کردار مردم [صفحه ۲۸۹] اروپا و آمریکا کاملاً منطبق با اسلام است یعنی آنها مسلمان فاسق هستند و عمل می‌کنند بدون آنکه خود را مسلمان معرفی کنند در حالی که مسلمین به نام مسلمان از قرآن و حدیث بی‌خبر مانده از علم و فضیلت دور افتاده و ابواب بدبختی و مذلت را به سوی خود باز کردند. امام می‌فرماید هر وقت مردم کتاب آسمانی را از دست دادند و حروف و کلمات آن را زیر پا گذاشتند و حدودش را تحریف نموده اجرا نکردند و در صحت قرائت الفاظ و اقتصادیات و آداب صوریه و علوم و فنون ظاهر و باطن قرآن را پشت سر انداخته و آداب ظاهر و عارضی از خود به میان آوردند به زندگانی سخت ناروائی مبتلا خواهند شد و به روایات سست و نابجا و احکام مطلوب خود عمل کردند و جاهل و نابخرد ماندند و از روایت و درایت در شگفتی کار خویش حیران و سرگردان می‌شدند این بدبختی‌ها که امروز گریبان‌گیر این ملل مسلمان اسمی شده اثر همان انحراف و تمرد و خواب خرگوشی و فراموشی است. اما عالمان ربانی و مؤمنین حقیقی و دانشمندان به الفاظ و معانی ظواهر و بواطن قرآن و علم و ادب را مراعات می‌کردند و اوامر و نواهی را مجری می‌داشتند و با مردم منحرف سخت بدبین بودند و از آنها دوری می‌گرفتند و از مردم ریاکار و متمرد و متظاهر به فسق و فجور کنار می‌نشستند. علت آنکه مردم از قرآن دوری گرفتند این بود که حقایق و دقایق دین و احکام و آیات قرآن را نمی‌دانستند و به طریق اجرای احکام آشنا نبودند و با بی‌خبری و عدم وقوف خود متولی امر دین هم گردیدند و هر کجا نمی‌دانستند دین را از طرف خود به هوای نفس و تمایلات شخصی و به رأی و عقیده خویش ساخته اوهام و افکار خود را به جای دین به مردم تحویل می‌دادند و تلقین می‌کردند و به جرم این عمل ناپسند به عقوبت آخرت گرفتار گردیدند که چرا لباس دین را واژگون نموده و به تزویر و حیل مردم را گمراه کردند پس از آن طایفه پیروان آنها مردم را از راه حق دور ساختند و بر مرکب سلطنت و دولت غیر صحیح و نابجا نشستند و زمام اختیار را به دست گرفتند و خلافت الهی را به فرزندان ناخلف خود سپردند و اخلاف نادان نیز به وراثت سپردند و دست به دست دادند - و چون در قبال یک منطق صحیح و مستدلی قرار می‌گرفتند گفتند این خلافت نیست بلکه سلطنت است و چون گوی در دست آنها و کودکانشان به چوگان ستم پاس داده می‌شود. فرمود ولایت و دوستی مردم پس از ولایت مطلقه الهیه قرار دارد هر کس خدا را اطاعت کند باید به ولایت اهل بیت اطهار ایمان بیاورد و از دنیا و نعم آن به منظور کمال نفسانی [صفحه ۲۹۰] به دستور ائمه دین مبین بهره‌مند شود و باید پس از تحصیل ثواب اعمال یزدانی و فیوضات جهان آخرت رضای مردم را به دست آورد تا رضای خدا حاصل گردد چون رضای خالق فوق رضای مخلوق است اما قبول و به دست آوردن آن متفرع بر ترضیه خاطر خلق است و باید مسلمان متقی باشد و از نخست در تحصیل رضای خلق بکوشد و به مرز و حدود و حقوق دیگران تعدی و اجحاف نکند تا خلق راضی و خدا نیز راضی گردد و به قدر میسور به دریافت رضای خدا در ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولاد طاهرینش که دارای ولایت مطلقه الهیه پس از رسول خدا بوده‌اند جلب نماید. ملت اسلام

بر این حال صبح نمودند در حالی که گمراهان علمای گمراه عبادت خود را به اجتهاد انجام می‌دادند نه بر وفق دستور و لذا کوشش آنها بر طریق ضلالت بوده و به ظلم و فساد خویشتن اشتغال داشتند و شیطان هم آنها را در کار باطل خودشان تقویت می‌نمود و برای آنها تجلیاتی از زرق و برق حطام دنیوی نشان می‌دادند تا به کار خود دلگرم باشند و افعال و اعمال آنها در نظرشان پسندیده و بزرگ جلوه می‌داد ولی چون عبادت آنها و کوشش‌های پیوسته آنها در پرستش خدا در راه حق و طریق ثواب نبود همان‌ها موجب فتنه و عقاب گردید و پیروان آنها پیروان شیطان شدند در حالی که پیغمبران و رسولان مردم را در طریق عبادت و اطاعت دستوری روشن و آشکار دادند تا گمراه نباشند. فرمود پیغمبری از پیغمبران آسمانی در مراتب اطاعت ربانی به حد کمال پیش می‌رفت اما در یک موضوع که آن امر ولایت ائمه هدی بود تأمل کرد و لحظه‌ای توقف نمود تا در عالم محشر و دیوان محاسبات الهی و روز قیامت دید در عالم ارواح و روز میثاق هم توقف جسته و خداوند او را در شکم ماهی زندانی فرمود تا هر آنچه به او تعلیم می‌شود تأمل و توقف نکند و چون به توبه و انابه برگشت توبه او را قبول کرد و از زندان نجاتش داد و در امر ولایت ائمه دین و اوصیای خاتم النبیین ایمانی محکم و متقن یافت. نگارنده گوید کارهای خداوند غیر از بشر است حتی آنها که در تجزیه و تحلیل مطالب هم تأمل می‌کنند در زندانی می‌روند که غیر از خداوند کسی قادر نیست چنان زندانی و چنین زندانبانی داشته باشد و به جرم وقفه فکری و روحی برای تربیت شدگان مکتب ربوبی و مؤدب ساختن آنها زندانی گرداند و از همین بیان باید فهمید تربیت ربوبی عالم دیگر دارد. امام علیه‌السلام می‌فرماید آدم ابوالبشر به سبب آنکه یونس در صلب او بود از بهشت بیرون شد [صفحه ۲۹۱] پس اشباه و امثال و احبار و رهبان و متعبدان و متزهدان که اوصاف و اخلاق و آیات رسول خدا را برای مردم به صورتی دیگر جلوه دادند و حلال و حرام را کتمان کردند و نیک و بد را از هم تشخیص ندادند آیا به چه زندانی گرفتار خواهند شد؟؟؟ این مردم سوداگر جز نفع خود در نظر نداشتند که برای جلب منافع حروف قرآن را راست و درست شناختند ولی حدودش را عوض کردند و دگرگون ساختند و حتی کتب آسمانی قدیم را که شاهد و مبشر ظهور پیغمبر خاتم النبیین بود پنهان نمودند و مکتوم داشتند و علمای امت ظواهر علوم را حفظ کردند و باطن آن را تغییر دادند و تحریف نمودند و به میل خود معنی کردند و مرعوب و ساوس شیطانی شدند و هواجس نفسانی بر آنها سلطه یافت و چون معلم و زعیم ایشان از بین رفت به بزرگ قوم خود توسل جستند و پیرو نفس اماره شدند و فریب ظواهر فریبنده را خورده به چاه ضلالت فرو افتادند ولی چون مقاصد آنها در راه طلب دنیا بهتر به دست می‌آمد در زندگی با همین طینت و طبیعت پیش می‌رفتند و دوش به دوش شیطان نفس اماره و شیطان صفتان راه باطل و بیهوده را می‌پیمودند. علمای عاملین و ابرار و صالحین هر چند آنها را به صلاح می‌خواندند و نکوهش این روش می‌کردند نصیحت و موعظت در آنها تأثیری نداشت و دل‌مرده و افسرده سرگشته آنها بیشتر متحیر می‌شد تا علمای خود را سرزنش می‌کردند که چرا راه باطل را به راه حق بر می‌گردانند. خداوند در قرآن مجید از بنی آدم میثاق گرفته که امر به معروف و نهی از منکر نمایند بدی‌ها را تذکر دهند تا مرتکب نشوند و خوبی‌ها را یادآور گردند تا برابر چشم آنها قرار گیرد و عمل کنند و رستگار گردند فرمود علمای واقعی از دست جهال نابخرد هر عصر سخت در مشقت و تعب و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند که شاید آنها را به نصایح و موعظت به راه راست سوق دهند اما جهال علما را به طغیان و خلاف متهم کنند و اطاعت امر آنها را نمایند و اگر سخنی گویند و برهان درست آورند می‌گویند به نفاق برخاسته‌ای این لجاج و عناد آنها برای تمتع از دنیاست نه پیروی دین. فرمود اگر فرض علما هم راه جهال را پیمایند و تسلیم امر آنها شوند آنها که نه بر کتاب و نه بر معانی آن و نه بر علم و حقیقت مستقیم معتقدند به هلاکت افتند و به ضلالت سرمدی دچار شوند - چه آنها هر دو تصدیق ظواهر قرآن را می‌نمایند ولی از باطن آن بی‌خبرند و [صفحه ۲۹۲] اگر گفته شود که تفسیر و حقیقت قرآن غیر از این است و معارف و فرهنگ اسلام غیر از این پندار و گفتار است تکذیب نمایند و انکار کنند و گویند مخرب احکام دین است. این مردم چون احبار و رهبان یهود و نصاری سرهنگان هوا و هوس و پیش‌آهنگان غضب و شهوت می‌باشند که مردم را برای استثمار به ضلالت و گمراهی می‌کشند. یک دسته هم از

مردم هستند که بین هدایت شده و گمراه متوقف مانده و تمیز نمی‌دهند که کدام سخن درست‌تر است و حق با کیست؟ این‌ها نه از آن طبقه و نه از این طبقه هستند که به عرف در اصطلاح مستضعف شناخته شده یعنی مشاعرشان در تشخیص ضعیف است که آنها را نمی‌توان آدم و انسان شناخت این طایفه هر دو را تصدیق می‌کنند و از هر دو روی بر می‌گردانند - اما آنها در اقلیت بسیار محدود قرار داشته‌اند «که امروز در عرف سیاست در اکثریت بسیاری قرار دارند» بنابراین مردم دو دسته‌اند یا راه حق می‌پیمایند یا راه باطل آنها که سالک راه حق هستند بر مراد خود می‌رسند و آنها که راه باطل پیمودند به آتش عذاب خود و خدا گرفتار خواهند شد اما خودشان را مقصر ندانسته لعنت بر شیطان معلم و مربی خود می‌کنند در حالی که در هر مرتبه و مقام باشند در سپاه و خیل شیطانند و سواره و پیاده او را یاری می‌نمایند و شیطان در مال و فرزند آنها شریک است و هر کس شریک آنها باشد امان از عذاب نخواهد داشت و کتاب و سنت را از دست می‌دهد. روز قیامت این دو طایفه از هم جدا می‌شوند و حق و باطل روشن و آشکار می‌گردد و جماعات حق و باطل هر یک گرد هم و پیرامون زعیم و پیشوای خود جمع می‌شوند و خداوند گمراهان را مخدول می‌فرماید. در پایان رساله می‌فرماید ای سعد چه بهتر که اهل دانش و بینش را بشناسی و از ملازمت آنها بهره‌مند گردی و دل از آنها برنتابی تا در سرای آخرت هم با آنها محشور شوی - چه یقین است که پیغمبران و اولیاء و اوصیای خدا اهل حق هستند و پیروان آنها ناجی و رستگار خواهند شد و مطیعان و هواخواهان شیطان باطل و به عذاب گرفتار خواهند گردید.

نامه حضرت امام محمدباقر علیه السلام به سعدالخیر

گفتیم سعدالخیر از فرزندان عبدالعزیز و برادر عمر بن عبدالعزیز یا یکی از بستگان نزدیک او بود - که به دوستی امام راغب و مایل بود و چون از نسب خود متنفر گردید امام محمدباقر علیه‌السلام او را از [صفحه ۲۹۳] خود اهل بیت دانست همان طور که جدش سلمان فارسی را از خود اهل بیت معرفی فرمود و دلیل مستدل آن نسبت این بود که فرمود هر کس وحدت عقیده و ایمان داشته باشد از یک خاندان است. همان نحو که نوح با فرزندش گفت!! شیخ کلینی در روضه کافی به سند حمزه بن بزیح از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده که این نامه را امام علیه‌السلام پاسخ نامه او مرقوم داشته است. بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فقد جائتني كتابك فيه معرفة ما لا ينبغي تركه و طاعة من رضى الله رضاه فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتبهة لو تركته معجب ان رضا الله و طاعته و نصيحتته لا تقبل و لا توجد و لا تعرف الا في عباد غرباء اخلاء من الناس قد اتخذهم الناس سخريا لما يرمونهم به من المنكرات و كان يقال لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون ابغض الى الناس من جيفة الحمار و لو لا ان يصيبك من البلاء مثل الذين اصابنا فتجعل فتنة الناس كعذاب الله و اعينك بالله و ايانا من ذلك لقربت على بعد منزلتك. و اعلم رحمك الله انا لا تنال محبة الله الا- يبغض كثير من الناس و لا ولايته الا بمعاداتهم و فوت ذلك قليل يسير لدرک من الله لقوم يعلمون يا اخي ان الله عز و جل جعل في كل من الرسل بقايا من اهل العلم يدعون من ضل الى الهدى و يصبرون معهم على الاذى يجيئون داعي الله و يدعون الى الله فابصرهم رحمك الله فانهم في منزلة رفيعة و ان اصابتهم في الدنيا وضیعة انهم يحبون بكتاب الله الموتى و يبصرون بنور الله من العمى کم من قتل لا بليس قد احبوه و کم من تايه ضال قد هدوه يبذلون دمائهم دون هلة العباد ما احسن اثرهم على العباد و اقبح آثار العباد عليهم قريب بدین مضمون می‌فرماید به نام خداوند بخشاینده مهربان نامه تو به من رسید خواسته بودی که به تو دستورالعملی دهم به آنچه ترکش جایز نیست و راهی بنمایم که معرفت آن دل تو را روشن سازد بنابراین بشنو و به خاطر بسپار و عمل کن. بدان که رضای خدا بر هر چیز مقدم است و اگر کسی اطاعت حق کند خانه دلش روشن گردد و اگر تمرد نماید خود گروگان آن اطاعت است و شگفتی آنجاست که کسی علیه خود قیام نماید عجب این است که رضای خدا - اطاعت خدا - نصیحت پروردگار قبول [صفحه ۲۹۴] نمی‌شود مگر در عبادت غربا و دوستان و برادران مسلمان - برخی از مردم ضعیف را اقویای قوم به سخریه می‌گیرند - و چون آنها را نهی از منکر نمایند متهم به بعضی از صفات می‌سازند تا آنجا که گویند مؤمن مؤمن

نیست و آنها را مبعوض مردم می‌سازند و از مردار هم بدتر در چشم عموم جلوه می‌دهند یاللعجب برای رفع یک نقص این همه اتهام و تهمت برای برطرف کردن یک عیب این همه افترا و نسبت بی‌جا و گاهی به بلایائی مبتلا می‌سازند چنانچه ما اهل بیت برای حق گوئی به این بلایا گرفتار شده‌ایم و این آزمایش و امتحان خدا برای عذاب خلق است که آنها را آزادی می‌دهند تا معلوم گردد که در چه کارند و پناه به خدا می‌بریم از این امتحان فرمود ابرار با فجار و صالح با طالح همدوش نخواهند شد. فرمود من به تو نزدیک‌تر هستم از آنها که به تو نزدیک هستند یعنی تو چون او ایس قرنی هستی که اگر با ما هم عقیده باشی با ما هستی و آنها که با ما هستند و هم عقیده نیستند از ما دورند و با ما نیستند. فرمود خدا تو را رحمت کند هیچ کس به محبت ما نمی‌رسد مگر آنکه مبعوض دشمن و بسیاری از مردم گردد و هیچ دوستی نیست که به دشمنی آنها تمام نشود - یعنی اگر تو دوست ما بودی دشمن دیگری می‌شوی و اگر دشمن ما بودی دوست دیگری - و کمتر هستند کسانی که ما را دوست بدارند و دشمن کم داشته باشند. فرمود ای برادر من خدای غالب عزیز در هر پیغمبری اوصیائی قرار داد که حامل علوم و اسرار نبوت آنها بودند تا هر کس گمراه شود آنها را هدایت کند و به مصالح و مواعظ آسمانی دلالت و رهبری نمایند و آنها بر آزار کفار و جور و ستم جهال بردباری و شکیبائی نمایند و مردم را به سوی خدای یگانه دعوت کنند پس ای سعد دیده بینش باز کن و اوصیای خاتم النبیین را به نظر دانش و بردباری بشناس چه آنها مقامی رفیع و منزلی عظیم دارند اگر در دنیا به چیزی دل نمی‌بندند و اعتنا نمی‌کنند در پیشگاه حق مقامی ارجمند دارند و مردم را به احکام الهی دعوت می‌نمایند آنها دین و شریعت را زنده نگاه می‌دارند و به نور خدا می‌بیند چه بسا کسانی که شیطان آنها را به وساوس خویش می‌کشد و ائمه معصومین به احیای دین زنده می‌سازند و به علم و معرفت حیات می‌بخشند و چه بسیار سرگشته گان وادی ضلالت که به رهبری آنها به زندگانی جاودانی می‌رسند و چه بندگان روشن ضمیری که برای ابقای آنها خون خود فدا سازند و چه اثری بهتر و چه حیاتی زنده‌تر و باقی‌تر از این است. [صفحه ۲۹۵]

تعلیمات حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر جعفی

اشاره

«یا جابر اغتتم من اهل زمانک خمساً ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا- تظلم و ان خانوک فلا- تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا- تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فتواب اکتسبته من غیر ان یتعب بدنک و اعلم بانک لا- تکون لنا ولیا حتی او اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذالک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذالک و لکن اعرض نفسک علی ما فی کتاب الله فان کنت سالکا سیله - زاهدا فی ترغیبه خالفا من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما ذالذی یغرک من نفسک ان المؤمن معنی بمجاهده نفس لیغلبها علی هواها - فمره یقیم اودها و یخالقها هواها فی محبه الله و مره تصرعاً نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فیتعش و یقیل الله عثرته فسیذکر و یفزع الی التوبه و المحافظه فیزداد بصیره و معرفه لما نرید فیہ من الخوف و ذالک بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مستهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون یا جابر استکثر لنفسک من الله قلیل الرزق تخلصا الی الشکر و استقلل من نفسک کثیر الطاعه لله ارزء علی النفس و تعرض للنعو و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفله لشده التیقظ و استجلب شده التیقظ بصدق الخوف و احذر خفی الرین «التزین» بحاضر الحیوه و ثوق محارفة الهوی بدلاله العقل - وقف عند غلبه الهوی باسترشاد العلم و استبق خالص الاعمال لیوم الجزاء و انزل

ساحه القناعه بانقاء الحرص و ادفع عظیم الحرص بايثار القناعه و استجلب حلاوة الرهاده بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع ببرد اليأس و سد سبيل العجب بمعرفة النفس و تخلص الى راحة [صفحه ۲۹۶] النفس بصحة التفويض و اطلب راحة البدن باجمام القلب و تخلص الى اجمام القلب بقله الخطاء و تعرض لرقه القلب بكثرة الذكر في الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الخوف و تحرز من ابليس بالخوف الصادق و اياك و الرجاء الكاذب فانه يوقعك في الخوف الصادق و تزين لله عز و جل بالصدق في الاعمال و تعجب اليه بتعجيل الانتقال و اياك و التسوية فانه بحر يغرق فيه الهلكى و اياك و الغفلة فيها تكون قساوة القلب و اياك و الغفلة فيها تكون قساوة القلب و اياك التواني فيما لا عذر لك فيه فاليه يلجأ النادمون و استرجع سالك الذنوب بشدة الندم و كثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله - بحسن المراجعة و استعن على حسن المراجعة بخالص الدعا و المناجاة في الظلم و تخلص الى عظيم الشكر باستكثار قليل الرزق و استقلال كثير الطاعة و استجلب الهمة و تزود الدنيا و بادر زيادة النعم بعظيم الشكر بخوف زوال النعم بزيادة النعم و اطلب بقاء العز باماتة الطمع و ادفع ذل الطمع بعز الياس و استجلب عز الياس ببعده الهمة و تزود من الدنيا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغية عند امكان الفرصة و لا امكان كالايام الخالية مع صحبة الابدان اياك و الشفعة بغير المأمون فان للستر ضراوة كضراوة الغذاء و اعلم انه لا - علم كطلب السلامة و لا - سلامة كسلامة القلب و لا عقل كمخالفة الهوى و لا خوف كخوف حاجز و لا رجاء معين و لا - فقر كفقر القلب و لا - غنى كغنى النفس و لا - قوة كغلبة للهوى و لا نور كاليقين و لا يقين كاستصغارك الدنيا و لا معرفة كمعرفتك بنفسك و لا نعمة كالعافية و لا عافية كمساعدة التوفيق و لا شرف كبعد الهمة و لا زهد كقصر الامل و لا حرص كالمناسة في الدرجات و لا عدل كالانصاف و لا تعدى كالجور و لا جور كمواقفة الهوى و لا طاعة كاداء الفريضة و لا خوف كالحزن و لا مصيبة كعدم العقل و لا عدم عقل كقلة اليقين و لا قلة يقين كفقد الخوف و لا فقد خوف كقلة الحزن على فقد الخوف و لا مصيبة كاستهانتك بالذنب و رضاك بالحالة التي انت عليها و لا - فضيلة كالجهاد و لا جهاد كمجاهدة الهوى و لا قوة كرد الغضب و لا معصية كخب البقاء و لا ذل كذل الطمع و اياك و التفریط عند امكان الفرصة فانه ميدان يجرى لاهله بالخسران» [۶۲]. [صفحه ۲۹۷]

ترجمه تعليمات اخلاقی امام پنجم عليه السلام

حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر جعفی تعلیمات عالیہ اخلاقی می فرماید که روی سخن به جابر و منظور همه ملت اسلام بلکه عالم بشریت است این آموزش و پرورش برای تتمیم مکارم اخلاق عالی ترین و دقیق ترین مکتب تربیتی است که برای رقاء و ارتقاء نفس عاملی به سزا می باشد. فرمود ای جابر از اهل زمان خود پنج چیز را بهره گیر و مغتنم بشمار. ۱ - اگر حاضر باشی سرشناس نباشی ۲ - اگر غایب شوی از یاد نروی ۳ - اگر حضور داشته باشی طرف مشورت قرار نگیری ۴ - اگر بگوئی سخنت قبول نشود ۵ - اگر زن بخواهی به تو ندهند و از تو نترسند و تو را پنج دیگر سفارش می کنم. اول آنکه اگر بر تو ستم کنند تو بر کسی ستم نکنی - ستم را به ستم تلافی مکن. دوم اگر به تو خیانت کنند تو خیانت مکن - که خیانت به خیانت قصاص شود. سوم اگر بر تو دروغ بندند خشمگین نشوی. چهارم اگر ستایشت گویند خوشحال نگردی. پنجم اگر تو را بد بگویند داد و فریاد و بی صبری نکن - و در آنچه درباره تو گفته اند اندیشه کن اگر دانستی آنچه را که گفته اند در تو هست پس اگر از نظر رحمت خدا عزوجل بیافتی زیانت سخت تر است از آنچه بترسی که از چشم مردم بیفتی و اگر تو آن چنان نباشی که می گویند پس پاداش را بدون رنج و تعب بدن خود به دست آورده ای بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که آن قدر اراده قوی داشته باشی که اگر تمام اهل شهرت گرد آیند و بگویند تو مرد بدی هستی این بدگوئی تو را محزون نکند و اگر هم بگویند تو مرد شایسته ای هستی این ستایش تو را مسرور نکند لکن نفس خود را بر آنچه در کتاب خدا هست عرضه کن اگر تو به راه آن می روی و از آنچه بازداشته باز می ایستی و بدان چه ترغیب کرده رغبت داری و از آنچه ترسانده می ترسی استوار باش و خوشحال که گفتار مردم به تو زیان نرساند و اگر از قرآن جدائی پس هر چیز تو را مغرور می سازد همانا شخص با ایمان کوشش دارد که نفس خود را بر هوای

خویش غائب سازد گاهی با رنج در راه دوستی خدا بر نفس شیطان پیروز می‌شود و مخالفت هوای خویش می‌کند و مرتبه دیگر نفس وی را از پای درآورد پس اینجاست که متابعت هوای خود کند ولی خدای متعال دستش بگیرد و او هم به پا خیزد و از لغزش‌ها باز دارد و پیوسته به یاد خدا افتد و همی به سوی توبه و ترس از خدا پناه آرد و [صفحه ۲۹۸] همی بصیرت و معرفتش زیاد گردد چون که خوفش زیاد شده و اگر بیان و حقیقت مطلب را بخواهی خدای متعال می‌فرماید همانا کسانی که پرهیزکارند هرگاه شیطانی به آنان رسد به یاد خدا افتند پس ناگاه با بصیرتند. ای جابر از راه اخلاص و سپاسگزاری روزی اندکی را از خدای برای خویش بسیار بدان و از راه زیان بر نفس به دست آوردن عفو فرمانبری بسیاری را که برای خدای برده‌ای در پیش نفس خویش اندک بدان و شر حاضر را به وسیله علم حاضر از خویشتن دور نما و دانش در دست را به عمل خالص به کار انداز و با بیداری و هوشیاری سخت عمل خالص را از غفلت به دور دار و با ترس راست از خدا آگاهی و بیداری را به دست آر و بدان چه در دست داری از وقوع در جائی که نه راه پیش و نه راه بازگشت داشته باشی دوری نما یا بدان چه در دست تست از تجملات و زیاده روی‌ها به دور باش و با راهنمایی عقل در کشتی گیری هوای نفس استوار باش و هنگام پیروزی هوای نفس به وسیله راه خواستن از علم درنگ کن و اعمال خالص را برای روز پاداش و کیفر پیش فرست و با ترس آزمندی در ساحت قناعت فرود آی و با ایثار قناعت حرص بزرگ را دفع کن. و با کوتاهی آرزو شیرینی زهد را به دست آر و با سردی نومیدی اسباب طمع را قطع کن و با شناسائی نفس راه خودپسندی را ببند و با درستی تفویض به سوی آسایش جان بشتاب و آسایش تن را به وسیله آسایش دل بخواه و استراحت قلب را از خطای اندک بطلب و رقت قلب را به کثرت یاد خدا در تنهایی‌ها دریاب و با حزن مداوم روشنائی دل را به دست آر و با ترس راست از خدا از شیطان دوری کن و پیوسته از امید دروغ به دور باش. زیرا که امیدواری دروغ تو را در ترس راست می‌افکند و به وسیله راستی در کردار برای خدا خود را زینت کن و با عجله در انتقال به سوی حضرت او دوستی خود را نسبت به او اظهار نما - پیوسته از امروز و فردا کردن برحذر باش که تسویف دریائی است که عده بسیاری در آن غرق و هلاک شده‌اند و همواره از غفلت بترس که قساوت در قلب است. پرهیز بادا تو را از سستی در چیزی که عذری در آن نداری که همین سستی پناهگاه پشیمانیها است و از گناهان گذشته با سختی پشیمان برگرد و بسیار استغفار کن و بهترین روش بازگشت و توبه به سوی رحمت و عفو خدای بشتاب و با دعای خالص و مناجات در تاریکی‌ها برای توبه نیک کمک بخواه و با زیاد دانستن روزی اندک و اندک شمردن طاعت بسیار به شکر [صفحه ۲۹۹] عظیم نائل شو و همت به دست آور و از دنیای حاضر بهره برگیر و با سپاسگزاری بسیار نعمت بسیار به چنگ آر از ترس زوال نعمت‌ها و با کشتن طمع بقاء عزت بطلب و با عزت نفس نومیدی خواری طمع را رفع نما و به وسیله همت بلند عزت نومیدی از خلق را به دست آر و با کوتاهی آرزو از دنیای خود توشه برگیر - در هر فرصتی اراده‌ات را قوی و بیدار و زنده نگه‌دار که هیچ‌گاه امکانی چون روزگار فراغت با تندرستی نخواهد بود پرهیز کن که به غیر امین اعتماد نکنی چرا که همنشینی با بدان اندک اندک چون غذائی می‌شود که نمی‌توان بدون آن زندگی نمود. بدان که هیچ دانش چون دانش به سلامت نگه داشتن تن و روح و عقل نیست و هیچ سلامتی چون سلامت دل نخواهد بود و عقلی چون مخالفت با هوای نفس نیست و هیچ ترسی هم چون ترسی که از گناه باز دارد سودمند نخواهد بود و امیدی مثل آن امید که به اعمال نیک یاری کند نیست و نیازمندی چون نیازمندی قلب نباشد و ثروتی هم چون بی‌نیازی نفس نیست نیروی چون نیروی هوای نفس و نوری مانند نور یقین نیست و یقینی چون کوچک پنداشتن دنیا نیست و هیچ شناسائی چون خودشناسی نباشد - هیچ نعمتی مانند سلامتی و هیچ گونه تندرستی مانند مساعدت توفیق سودمند نیست شرفی چون همت بلند و زهدی مثل کوتاهی آرزو نخواهد بود و حرصی زیان‌مندتر از آنکه در پایه‌های ترقی به خود ببالند نیست دادگری چون انصاف نباشد و هیچ تجاوزی چون ظلم نیست و ظلمی مانند موافقت با هوای نفس نباشد و طاعتی چون اداء واجبات و خوفی مانند اندوه و مصیبتی چون بی‌خردی نباشد و هیچ گونه بی‌خردی مانند یقین اندک نیست. هیچ یقین اندک مانند نداشتن خوف ترسناک نیست و نداشتن خوفی مانند اندکی اندوه بر

نداشتن خوف نیست و هیچ مصیبتی بزرگ‌تر از این نیست که گناه را ناچیز شماری و بدان حالتی که داری خشنود باشی و فضیلتی چون جهاد و جهادی چون جهاد با نفس با فضیلت نیست و نیروئی چون برگردانیدن غضب و معصیتی مانند دوستی بقا و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست. بپرهیز از اینکه به هنگام فرصت تفریط کنی زیرا تفریط در فرصت راهی است که رهروش را به زیان رهبری کند. حضرت باقرالعلوم در این آموزش و پرورش اخلاقی حساس‌ترین نکات اخلاقی و [صفحه ۳۰۰] غرایز فطری را که باید با صفات فاضله ارتقا یابد بیان فرموده است و راه نیل به کمال را با طریقه تبدیل رذیلت به فضیلت آموخته است این تعلیمات اخلاقی که از نفس و قلب - دماغ - دل - مغز - فکر - عقل - نفس - روح سرچشمه می‌گیرد راه تصفیه و تهذیب محل صفات پسندیده و ممدوحه را بیان فرموده و سپس طریقه اجراء کمال را توصیف و تشریح و تجزیه و تحلیل فرموده که خوب سالکان راه حقیقت بدانند چگونه باید به کمال مطلوب رسید. با این بیان علمی و مکارم اخلاقی متمیم صفات حمیده را فرموده است و با این آموزش مثل اینکه درست دست آدمی را گرفته از حسیض مذلت بد اخلاقی به اوج ارتقاء فضیلت نفس و کمال رساننده و پرتو علم و دانش افاضه اشراقیه فرموده است و این مکتب تربیتی در ۱۳ قرن پیش بسیار جالب توجه بوده و شگفت‌آمیزتر این که امروز هم این درس اخلاقی تازگی دارد. قال (ع) و اعلم ان طالب الحاجه لم یکره وجهه عن مسئلتک فاکرم وجهک عن رده. فرمود حاجتمند و سائل اکرام نمی‌بیند زیرا کرامت در سؤال نیست - ولی مسئول باید اکرام کند که او مقضی المرام برگردد آبروی خلق را برای درهم و دیناری نبرد و کوس رسوائی فقر و فاقه او را بر در و دیوار نکوبد. بر در ارباب بی‌مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به در آید قال (ع) ان الله يتعهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعهد الغائب اهله بالهدیه و یحمیه عن الدنيا كما یحمی الطیب المریض. خداوند تعهد کرده با بنده مؤمنش که او را به بلا مبتلا سازد همان گونه که مرد مسافر برای اهله هدیه و ره آوردی می‌آورد این بلاها برخی به صورت نعمت و یا نعمت است ولی در حقیقت هدیه و تحفه کمال و فضیلت است که بدان حمایت و معاضدت می‌گردد همان طور که مریض به دارو بهبود می‌یابد و لذا نباید از بلا یا دل‌تنگ داشت و شکایت کرد چه این واردات هدایای الهی برای کمال نفس است. قال (ع) انما شیعه علی المتبازلون فی ولائنا المتحابون فی مودتنا المتراورون لآحیاء الدین اذا غضبوا لم یظلم و اذا رضوا لم یسرفوا برکه علی من جاووا سلم لمن خالطوا. [صفحه ۳۰۱] فرمود شیعه و پیرو ما در راه ما بذل نفس می‌کنند در دوستی ما مبارزه می‌ورزند در مودت ما قیام و اقدام می‌نمایند دین را زنده می‌دارند تعظیم شعائر می‌نمایند در غضب بر کسی ستم نمی‌کنند در رضای خدا اسراف نمی‌ورزند تسلیم همسایه می‌شوند و با آنها مخالطت می‌نمایند این‌ها نمونه و نشانه شیعیان امام محمد باقر علیه السلام است. قال (ع) الکسل یضر بالدين و الدنيا لو یعلم السائل ما فی المسئله ما سأل احد احدا و لو یعلم المسئول ما فی المنع ما منع احد احدا تسامح و تکاسل زیان آور است دنیا و دین در سایه کار و کوشش و سعی و عمل آباد است عوامل طبیعت و عناصر عالم آفرینش همه در یک مدار ثابت کار می‌کنند اگر سائل می‌دانست چه ذلتی می‌کشد هرگز سؤال نمی‌کرد و اگر مسئول می‌دانست در منع سائل چه خطری است هیچ گاه منع نمی‌کرد و به صورت کلی گفته‌اند سؤال حرام است برای آن است که عرض و غیرت و حمیت و صفات فاضله را می‌کشد هر سائل می‌تواند با سعی و عمل خودش منبع علم و خیر و مال و مکتب و ارباب صفات و صنعت گردد. قال (ع) ان الله عبادا میامین میاسیر یعیشون و یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عباده مثل القطر و لله عباده ملاعین مناکید لا- یعیشون و لا- یعیش الناس فی اکنافهم و هم فی عباد الله مثل الجراد لا- یقعون علی شیء الا اتوا علیه. خداوند بندگانی دارد که به طرف چپ و راست زمین می‌چرخند و معیشت خود را می‌گذرانند ولی یک دسته هم هستند که آن قدرها در پی معیشت جدیت و فعالیت ندارند بلکه در عبادت و بندگی سیر می‌کنند و به حد کفاف و عفاف و اقل ما یقنع می‌پردازند و آنها در قبال هر چیزی واقع شوند و بخواهند تسلیم آنها می‌گردند یعنی در اثر عبادت فرمان آنها بر هر چیز جاری و ساری است و در سایه بندگی باذن الله بر همه عناصر سلطه روحانی یافته‌اند و هر کجا گرسنه و تشنه و خسته و فرسوده شدند از عوالم آنجا به قدر استطاعت رفع نیاز استفاده می‌کنند و بقیه را فرو می‌گذارند و جز خدا کسی را در نظر ندارند و به کسی چشم نیاز و امید نمی‌بندند.

ما من عبد یمتنع من معونه اخیه المسلم و السعی فی حاجته قضیت اولم تقض الا ابتلی بالسعی فی حاجه فیما یؤثم علیه و لا یوجره. هر بنده‌ای که از کمک برادران مسلمانش منع کند و سعی در انجام حاجت او ننماید [صفحه ۳۰۲] خواه از آنکه بتواند حاجتش را برآورد یا نتواند یا اگر بفهمد مبتلا به سعی در کاری می‌شود که در آن مرتکب گناهی می‌شود که اجر ندارد خودش مبتلا می‌شود به حاجتی که در آن گناهی مرتکب شده و اجری ندارد. ما من عبد یبخل بنفقہ ینفقها فیما یرضی الله الا ابتلی بان ینفق اضعافها فیهما اسخط الله فی کل قضاء الله خیر للمؤمن هیچ بنده‌ای نیست که بخل از نفقه‌ای ورزد که از آن نفع برد و در آنچه خداوند راضی نیست عمل کند مگر ابتلاء یابد به اینکه انفاق کند چند برابر آن را که خداوند سخطش را در هر حکمی بر او می‌فرستد و حاصل کلام این است که مؤمن باید راضی به رضای خدا باشد و از روی علم و ایمان بداند هر چه به او رسیده از فقر و غنی خیر و صلاح او بوده کوشش علیه آن حکم مبارزه با خدا را دارد و در این مبارزه فتحی نیست جز ابتلاء به معیشت ضنک و گرفتاری دنیا. صلۃ الارحام تزکی الاعمال و تمنی الاموال و تدفع البلوی و ینشر الحساب و تنسی فی الاجل فرمود صله رحم عمل را تزکیه و پاک می‌کند و اموال را زیاد می‌نماید و بلا را رفع می‌کند و حساب را آسان می‌سازد و اجل را فراموش می‌گرداند. قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنیا اغراض متنصل فیکم المنایا لن یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایه آکلہ لیس فیها غصص ام ای شربہ لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظنون عنه فان الیوم غنیمه و غذا لا تدری لمن هو. اهل الدنیا سفر یحلون عقد رحالهم فی غیرها قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم و ابعد آمالا- فرمود ای مردم مقاصد دنیوی شما سبب گمراهی شما می‌گردد و آرزوها را تقویت می‌کند هیچ کس روزی را از عمر از دست نمی‌دهد مگر آنکه روزی از عمرش رفته باشد و اجلس نزدیک شده باشد که: روزی هر روزه از گردون گرفتن مفت نیست می‌دهد روزی - ولی از عمر روزی می‌برد [صفحه ۳۰۳] آیا شده است روزی از عمر گذشته برگردد و هر روزی غصه و المی در پیش نداشته باشد یا هر شربتی از متاع دنیا به زهر کامی آمیخته نگردد - خودتان را به آنچه ظن و گمان بد می‌برید اصلاح کنید و از روزگار خود غنیمت دارید گذشته گذشت و فردا هم نیامده معلوم نیست اگر آمد شما باشید پس الان را غنیمت دارید فرمود اهل دنیا مانند مسافری هستند که باید سفر و راحله و مسیر خود را مورد توجه قرار داده و عقل و جد نمایند و در این دنیا که ما اصل چراغ هدایت هستیم و فروع آن دوستان ما هستند دنیا به ما وفا نکرد و در حالی که به اصل وفا نکنند آیا به فرع وفا می‌کند؟! کجا رفتند آنها که عمر طولانی کردند بالاخره مردند و آرزوها به گور بردند - چیزی که از این عمرها باقی می‌ماند نام نیکو و عمل صالح است بکوشید که نام شما به نیکوی یاد شود و عمل شما صالح باشد. نام نیکوی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار قال (ع) صلاح شأن المعاش و التعاشر ملء مکیال ثلثان فطنه و ثلث تغافل [۶۳]. فرمود در معاشرت اجتماعی و شئون امر معیشت پیمانانه پر می‌شود اما دو قسمت آن را به زیرکی و کیاست و تدبیر و مماشات پر می‌کند و یک قسمت را به تغافل و خواب خرگوشی این شأن زندگی است که باید با مردم مماشات نموده با دوست و دشمن سازش کرد که گفته‌اند: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا قال (ع) توقیر الصرعه خیر من سئوال الرجعه فرمود متانت و قار بهتر از سؤال مکرر است یعنی با تحمل و بردباری همه مسائل اجتماعی حل می‌شود و مجهولات معلوم می‌گردد - شتابزدگی نکنید قیل له من عظم الناس قدرا - پرسیدند بزرگ‌ترین قدر و مقام چیست؟ فرمود قال (ع) من لا یری الدنیا لنفسه قدرا [۶۴]. برای نفس انسان هیچ بهتر از آن نیست که برای دنیا قدری قائل نشود بی‌قدری دنیا قدر آخرت و قدر انسان را بزرگ می‌نماید - قرآن هم دنیا را با تمام متاعش کوچک و قلیل معرفی فرمود در حالی که سیزده چیز را بزرگ شمرده است که همه صفات نفس است. [صفحه ۳۰۴] قال رجل عنده: اللهم اغننا عن جمیع خلقک فقال (ع) لا تقل هكذا و لكن قل اللهم اغننا عن شرار خلقک فان المؤمن لا یستغنی عن اخیه مردی می‌گفت خدایا مرا از همه مردم بی‌نیاز فرما - امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود این درست نیست زیرا انسان مدنی بالطبع نمی‌تواند از مردم دنیا بی‌نیاز شود بگو خداوند مرا از شرار خلق بی‌نیاز کن چه مؤمن به مؤمن محتاج و نیازمند است بار زندگانی

دنیا را باید همه با هم به دوش بکشند زندگانی اجتماعی است زندگی انفرادی مفهومی ندارد و تکامل فرد هم در سایه معاشرت اجتماعی است. قال (ع) ما عرف الله من عصا و انشد تعصى الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرك في الفعال بدیع لو كان حبه صادقاً لا طعته ان المحب لمن احب مطيع [۶۵]. خداشناسی با عصیان و گناه و فسق و فجور با هم نمی‌سازد البته معرفت حق درجاتی دارد درجه‌ای که سبب تعالی و تکامل گردد با فسق و فجور سازش ندارد. تو عصیان و تمرد می‌کنی و اظهار دوستی هم می‌نمائی؟ این دو امر با هم منافات دارد دوست باید مطیع و فرمان‌بردار باشد این از عجایب کار بی‌خردان و بی‌خبران است که به دوستی خود را معرفی کنند و به دشمنی برخیزند اگر راست می‌گوئی به دوستی اطاعت کن که نشانه دوست اطاعت امر است و عواطف درونی حاکی از ابراز محبت بیرونی است. قال (ع) قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال لکم فان الله یبغض اللعان السباب الطعان علی المؤمنین الفاحش المتفحش السائل الملحف و یحب الحیی الحلیم العقیف المتعفف با مردم به خوش‌زبانی سخن بگوئید گفتار بد حیل‌انگیز و کینه‌آمیز است خداوند دوست ندارد بنده فحاش و متجاسر و بدزبان را مخصوصاً مؤمن را از این صفات دور داشته او دشنام نمی‌دهد و شماتت نمی‌کند و دلالت به غیج و دلال و خیانت و غضب و پرده‌داری عفاف کسی نخواهد کرد. قال (ع) ان الله یحب افشاء السلام خداوند دوست دارد که مردم با هم بلند سلام کنند [صفحه ۳۰۵] سلام بلند نشانه تسلیم اخلاقی و همفکری و وحدت عقیده است و این تحت بهترین تحتی است که بشر معمول می‌دارد شما در کلماتی که بشر دنیا به هم بر می‌خورید دقت کنید هیچ کلمه و نشانه‌ای بهتر از سلام و صلح و تسلیم و توحید نیست که در سلام مسلمین است. قال (ع) المروءة ان لا تطمع فتذل و لا- تسئل فنقل و لا یبخل فتشتم و لا تجهل فتخصم فقیل و من یقدر علی ذلک فقال (ع) من احب ان یکون کالناظر فی الحدقه و المسک فی الطیب و کالخلیفه فی یومکم هذا فی القدر شرط مروت این است که انسان رشته طمع را قطع کند و سؤال از کسی نکند که ذلت بیند و بخل نرزد تا دشنام نشنود جهالت نکند تا دشمنی نیابد پرسیدند چه کسانی می‌توانند این کارها را بکنند فرمود آن کس که مانند بیننده در حدقه و چون مشک و بوی خوش در عطر باشد. قال (ع) من صدق لسانه زکی عمله و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهله زید فی عمره فرمود آن کس که زبان راستگوئی دارد کردارش پاک است و آن کس که اندیشه و نیتی پسندیده دارد روزیش زیاد است و هر که به خانواده و زیردستانش احسان و نیکی کند عمرش زیاد می‌شود. راست رو تا که به سرمنزل مقصود رسی تیر تا راست نگردید به مقصد نرسید نیت پاک به هر کار بود خضر طریق آنکه خوب دگران خواست بدو بد نرسید

دستور زندگی در سفر

امام محمدباقر با آن فکر آسمانی و ذهن نقاد خود هر چه را که عرب و عجم نمی‌توانستند متذکر گردند و ادراک نمایند به صورت نصیحت به فرزند بیان فرمود و آداب زندگی را در تمام شئون مادی و معنوی یاد کرده است. قال (ع) لا تسیرن و انت حاف و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلاک فی خف و لا تبولن فی نفق و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتی تعلم ما هی و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیہ و لا تسیرن الا مع من تعرف و احذر من لا تعرف یکی از پیروانش عازم سفر بود به دربار ملکوتیش بار یافت تا تودیع کند و ضمناً تقاضای دستورالعملی نمود. [صفحه ۳۰۶] فرمود برهنه پا راه مرو شب بدون کفش از مرکب فرود میا مبادا پایت آسیب بیند یا خاری در آن خلد در سوراخ زمین بول مکن ممکن است خانه حیوانی باشد که ناگهان به تو حمله کند - سبزی و گیاهی را که نمی‌شناسی مخور قبل از آنکه بسائی و بدانی چیست! مبادا از نباتات سمی باشد و از کاسه‌ای که ندانی چه در آن است ننوش و جز با کسی که می‌شناسی راه مرو بترس و بیدار باش و مراقب باش از کسی که نمی‌شناسی. در این آموزش بهترین دستور سفر را برای مسافری که راهی را نمی‌داند و اشخاص و همسفری را نمی‌شناسد و طریقه علم و حزم و احتیاط را نمی‌داند بیان فرمود مبادا در سفر به خطر افتد چه بیشتر مخاطرات سفر برای آن روزی که پیاده می‌رفتند تا امروز که با طیاره بروند همین

ضروریات اولیه است مرکب و خوراک و لباس و رفیق سفر که اگر در هر یک آن خللی رخ ندهد جبران پذیر نیست. و لذا در روایت دیگر فرمود الرفیق ثم الطریق اول همسفر را انتخاب کن که تنها نباشی زیرا انسان از انس است و مدنی بالطبع است و نمی‌تواند در سفر تنها باشد ناگزیر است با یکی هم‌خوی شود و البته باید او را بشناسد مراتب ایمان عقیده و دوستی و دشمنی او را بداند تا در امان باشد قهرا هر مسافری در بیابان میل می‌کند از هر آبی بنوشد و از هر گیاهی بخورد امام می‌فرماید تا آن گیاه را شناسی و تا آن آب را و ظرف آب را ندانی چگونه است از آن تناول مکن مبادا به تو زیانی رساند و این‌ها دستور زندگی مادی برای حفظ جان و روان است. قم بالحق و اعتزل ما لا یعینک و تجنب عدوک و احذر صدیقک من الاقوام الا لامین من خشی الله و تصحب الفاجر و تطلعه علی سرک و استشر فی امرک الذین یخشون الله [۶۶]. فرمود حق را به پا دار آنچه سود نمی‌رساند و بی‌فایده است واگذار و مرتکب آن علم مشو و از دشمن دوری کن و از دوستان بپرهیز مگر آنان که درست کار و خداپرست باشند با بزهکار رفاقت مکن و به راز خود آگاهش مساز و در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا بترسند. این تعلیم برای آداب معاشرت و کسب و کار و حرفه و پیشه چه دستورالعمل بزرگی [صفحه ۳۰۷] است که مرد خردمند در کار خود فکر کند کاری سودمند انجام دهد و به غیر از خدا و کسانی که به یاد خدا باشند طرف مشورت قرار ندهد.

بخشی دنیا و دین

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در تعلیمات خود می‌خواهد ثابت کند که دنیا برای دنیاخواهان و دین برای خداخواهان است دنیا را به تمام مردم از روی صفت رحمانیت عنایت می‌کند و دین را به خواص بندگان روی صفت رحیمیت می‌بخشد این لطفه معنوی چنان می‌نماید که انسان باید روحا ترقی و تعالی یابد و وسیله تکامل هم جز دین چیزی نیست به هیچ راهی و به هیچ منطقی نمی‌توان به حقیقت رسید مگر از راه دین زیرا چنانچه طرق حقه غیر از دین راهی داشت خداوند پیغمبرانی را به سلسله مراتب اعدادی متوالیا و متناوبا دست به دست و متصل به هم نمی‌فرستاد لابد و ناگزیر باید بشر به دین تمسک جوید تا به کمال خود برسد و لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید ان الله یعطى الدنيا من یحب و یبغض و لا یعطى دینه الا من یحب خداوند به دوست و دشمن دنیا را داده ولی دین را فقط به کسانی داده که تربیت شده مکتب ربوبی و از خواص بندگان باشند مرد دین دار دنیا را به نظر طریقت و آلات و ابزار کار مورد استفاده قرار می‌دهد مانند نجار که اره و تیشه را برای ساختن درب اطاق به منظور حفاظت از سرما و باد و گرما و غیره می‌خواهد و غیر از ابزار بودن نظری به این آلات ندارد ولی مرد دنیا دنیا را برای دنیا می‌خواهد هیچ توجهی به طریقت و عاریه بودن و افزار کار بودن آن ندارد تا وقتی اجل گریبانش را بگیرد و دیگر کاری از او ساخته نیست. امام پنجم در خلال بیانات عالیه و مکتب متعالی خود بسیار اصرار دارد که مردم را به دنیا از جهت دین رغبت دهد و دین را وجهه همت دنیا قرار دهد تا بشر بداند که اسلام دین عقل و اجتماع دین اعتدال و فضیلت است و این کمال و فضل جز از راه دنیا دست نمی‌دهد این مسیر آخرت است که باید از آن به قدر نیاز سیر و سفر بهره‌مند شد نه دل بر آن بست و نه از آن دل به کلی شست دنیا را برای مردم دنیا آبادان و عمران نگاه می‌دارند تا خوب بتوانند از آن به آخرت برسند. این حقیقت را به صورت دیگر به یکی دیگر از اصحابش می‌آموزد می‌فرماید ان هذه الدنيا يعطها البر و الفاجر و ان هذا الدين لا يعطيه الله الا اهل خاصة یعنی این دنیا را با این همه زرق و برقش به فاسق و نیکوکار هر دو می‌دهد به صالح و طالح [صفحه ۳۰۸] به رایگان و می‌گذارد اما این دین را نمی‌بخشد مگر به خواص بندگان که در راه کمال خود همت صرف کنند. مرد نابخرد و جاهل در دنیا متوغل می‌گردد و دل می‌بندد و می‌نشیند و دل خوش می‌کند به این امتعه رنگارنگ موقتی و عاریتی ولی دانشمند و عاقل و خردمند از آن به قدر کفاف و عفاف بر می‌دارد و بقیه را در راه تعظیم شعائر دین صرف می‌کند تا شاهد مقصود را در آغوش گیرد که گفته‌اند: کلنا نأمل مدا فی الاجل و المنایا هن آفات الامل لا تغرنک اباطیل المنی و الزم القصد و دع عنک العلل انما الدنيا کظل زائل حل فیها راکب ثم رحل می‌گوید همه ماها

در کام اجل خواهیم افتاد و آرزوهای دراز آفت سعادت است و خواب و خیالی بیش نیست که: زندگی را به چشم خود دیدم آنچه بگذشت خواب بود و خیال مبادا دنیا شما را مغرور به این آرزوهای باطل رنگارنگ سازد که به زودی رنگش می‌رود و مفتضح و رسوا و بی‌ارزش می‌گردد. شما مقصود خود را از این دنیا به منظور کمال نفس به دست آورید و بقیه را بگذارید و بگذرید - چه دنیا سایه‌ای است که به طرف زوال به شدت پیش می‌رود و مرد مسافر و راکب و راحل باید در این منزل رفع خستگی کند و بگذرد و به بهشت جاویدان بشتابد و لذا در خبری فرمود. خدا را بهشتی است که جز به سه کس ندهد اول مردی که برای احیای حق بر زیان خود قیام و اقدام و اقرار کند. دوم آن کس که برای رضای خدا و گشودن گره از کار برادر ایمانی به دیدار او رود. سوم آن کس که در راه تقرب حق بر برادر مؤمن خود کمک نماید و دستگیری کند و نکته لطیف این است که بهشت سزای خدمت به مؤمن است نه به دیگران حتی فاسقان

یک درس تاریخ طبیعی یا بیان آفرینش

قوله تعالی - ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء آیه ۳ سوره ۴ [صفحه ۳۰۹] آن خداوند است که هیچ چیزی بر او مخفی نیست نه در زمین و نه در آسمان آن خداوند است که در خلقت صورت‌بندی می‌کند در ارحام امهات به هر صورتی بخواهد. در تفسیر این آیه در کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و در تفسیر صافی به نقل فقیه از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که بیان آفرینش را از جاذبه زن و مرد بانر و ماده تا آنجا که به عقاید و علوم آنها برسد بیان می‌فرماید و چندین لطیفه علمی مورد توجه قرار گرفته است که یکی از آنها بداء می‌باشد و از اهم مسائل ضروری اسلام در عقیده و انکار است و اکنون متن بیان امام محمدباقر علیه‌السلام نقل می‌شود تا به شرح آن پردازیم: قال (ع) ان الله تبارک و تعالی اذا اراد ان یخلق النطفة التی هی مما اخذ علیه الميثاق من صلب آدم او ما یبدله فیه و یجعلها فی الرحم حرك الرجل للجماع و اوحى الی الرحم ان افتحی بابک حتی یلج فیک خلقی و قضائی النافذ و قدری ففتح الرحم بابها فتصل النطفة الی الرحم فتردد فیه اربعین یوما ثم تصیر علقه اربعین یوما ثم تصیر مضغه اربعین یوما ثم تصیر لحما تجری فیه عروق مشبکه ثم یبعث الله ملکین خلاقین یخلقان فی الارحام ما یشاء الله یقتحمان فی بطن المرأه من فم المرأه فیصلان الی الرحم و فیهما الروح القدیمه المنقوله فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فینفخان فیهما روح الحیوة و البقاء و یشقان له السمع و البصر و جمیع الجوارح و جمیع ما فی البطن باذن الله تعالی ثم یوحى الله الی الملكین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشرطا لی البداء فیما تکتبان فیقولان یا رب ما نکتب قال فیوحى الله عزوجل الیهما ان ارفعا رؤسکما الی امه فیرفعان رؤسهما فاذا اللوح یقرع جهه امه فینظران فیه فیجدان فی اللوح صورته و زینته و اجله و میثاقه شقییا او سعیدا و جمیع شانہ قال فیملی احدہما علی صاحبہ فیکتبان جمیع ما فی اللوح و یشرطان فیه البداء فیما یکتبان ثم یختمان الكتاب و یجعلانه بین عینیه ثم یقیمانه قائما فی بطن امه قال فر بماعتا فانقلب و لا یكون ذلک الا فی کل عات او مارد و اذا بلغ او ان خروج الولد تاما او غیر تام اوحى الله الی الرحم ان افتحی بابک حتی یخرج خلقی الی الارض و ینفذ فیه امری فقد بلغ او ان خروجه قال ففتح الرحم باب الولد فبعث الله عز و جل الیه ملکا یقال له زاجر فیزجره زجره فیفزع منها الولد فینقلب فیصیر رجلاه فوق راسه و راسه فی اسفل البطن لیسهل الله علی المرأه و علی الولد الخروج قال فاذا [صفحه ۳۱۰] احتبس زجره الملك زجره اخرى فیفزع منها فیسقط الولد الی الارض باکیا فزعا من الزجره. [۶۷].

ترجمه حدیث

امام پنجم علیه‌السلام می‌فرماید چون خدای تبارک و تعالی مشیتش تعلق می‌گیرد که نطفه‌ای از صلب آدم اول که میثاق از او گرفته در وضع سازمان و ساختمان و اوضاع حیات و زندگی او بدائی حاصل شود او را به وجود آورد و سلسله وجود او را یکی

پس از دیگری به هم متصل فرماید مرد را برای مباشرت با زن تحریک می‌فرماید و از راه شهوت به مقتضای احتیاج فطری و دفع غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر در رحم مادر قرار می‌دهد آنگاه به وحی فطری رحم را برای قبول عمل لقاح حاضر کرده و دهن گشوده تا نطفه را در سینه رحم جا دهد و از آن مخلوق الهی که قضای مبرم و قدر محتوم به آن تعلق گرفته از مرد به زن منتقل می‌شود نطفه عبارت از سلولها و تخمه‌های لقاح شده است که از مجرای آلت به قعر رحم میرسد و مدت چهل روز که زمان آبیاری فطری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما و شناوری درمی‌آورد تا سر از تخمدان بیرون آورده پس از آن مدت چهل روز دیگر به حال علقه و چهل روز به حال مضغه و پس از آن تبدیل به گوشتی می‌شود که رشته‌های عروق مشبک و پیچاپیچ دارای الیاف و تار و پود در آن جاری و رشته‌ها تخم‌ها را به هم متصل و پیوسته می‌سازند تا اینجا ماده لقاح شده دارای یک نوع حیات و زندگی نباتی است سپس دو فرشته که کارشان به رسیدن روح حیوانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از حیات نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن و دوره حیات نباتی است مشغول عمل احیاء بالاتر شده یعنی حالت نباتی را تبدیل به حالت حیوانی می‌کند متحرک بالا رده می‌گردد - و ملک دیگر عامل دمیدن روح حیوانی در آن روحی می‌دمد که در اصلا بآباء و ارحام امهات انتقال یافته و تدریجا گوش و چشم و صورت و دست و پا و اعضاء و احشاء و تمام آنچه در ظلمتکده رحم برای جنین لازم است با جوارح و اعضاء به اذن پروردگار می‌سازند. چون ساختمان آدمی تمام شد و مستوی و کامل گردید خطاب می‌شود دو فرشته مزبور که مأمور سرنوشت آن جنین و کاتب قضا و قدر او هستند مقدرات و سرنوشت او را بر پیشانی که لوح برنامه زندگانی آدمی است بنویسند و بداء الهی را شرط مقدرات او نمایند. [صفحه ۳۱۱] فرمود تا اینجا هر طور نسبت به زندگانی مادی و معنوی او اراده فرماید برای احدی اختیار و تدبیر و جای تصرف و اظهار نظر نیست زیرا قضا و قدر حتمی است و بداء در سرنوشت برای خدای عالم باقی است که از حیظه علم فرشتگان بیرون است و از علومی است که اختصاص به خودش دارد و در دیوان لوح محتوم و برنامه و سنن ربوبی جل و علا- محفوظ است. چون امر می‌شود سرنوشت او را بنویسند فرشتگان می‌پرسند پروردگارا چه بنویسیم؟ خداوند عز و جل به آنها وحی می‌فرماید وحی تشریحی که بر مادر جنین که مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز طبیعی حیات خود و اولاد است نظر بیفکنند پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر طفل در آن به وحی تکوینی منقوش گردیده بنگرد و در آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی آن جنین را مشاهده کند و همان را در لوح پیشانی بنویسند. «شاید این همان توارث غریزی و طبیعی است که از خوی پدر و مادر در نطفه منتقل می‌گردد» یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای رفیقش املاء می‌کند و آن دیگر همه را می‌نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری است و مجمع دو نور حیاتی است قرار می‌دهند پس از ختم نقش و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان حیاتی کودک و تقویت استعداد مراحل زندگانی او را در شکم مادر بر می‌انگیزند و بر می‌خیزانند تا دارای استعداد و حیات مستقیم و مستقلی شود. بسا اوقات در عین حال امر به چنین استقامتی که خط مشق تکوینی الهی است طفل از همان آغاز به ملاحظه ساختمان اختیاری عاقبت خود سرپیچی می‌نماید و به جای اطاعت نافرمانی می‌کند این سرپیچی نتیجه سوء اختیار آتیه طفل یا وراثت آبائی و اجدادی است و مانند اثر بدی که در تخم باقی مانده باشد به ظهور می‌پیوندد. خداوند موقع خروج طفل به رحم وحی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند و به میل طبیعی مخلوق تازه را بر زمین گذارد و امر الهی بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ یابد. رحم راه بچه را گشاده و خداوند فرشته زاجر را برای راندن بچه از ظلمتکده مأنوس خود مبعوث می‌نماید که او را به دنیا براند فرشته زاجر نهیبی به کودک می‌زند که او به فزع می‌افتد و زیر و رو می‌گردد یعنی سر او پائین آمده و پایش بالا می‌رود تا بتواند به سرایش دنیا [صفحه ۳۱۲] هبوط و نزول نماید - سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک سجده کند و چون به دنیا آمد اثر فزع و گریه او که از نهیب فرشته در رحم دیده ادامه دارد که به دنیا می‌آید و گریه آغازش از رحم است و به دنیا متصل می‌گردد. در این تفسیر امام پنجم یک تاریخ

طبیعی از تجاذب نر و ماده در حیوانات و تمایل آدمی به زن و سیر تکامل این غریزه طبیعی بیان فرموده که با اوضاع و احوال سیزده قرن پیش بسیار جالب توجه است - پس از آن کمال جسمانی او را از دوره جنینیت تا کمال آدمیت و استواء می‌آموزد و مهم‌تر آن که سرنوشت و روحیات تکاملی مولود با کمال و رشد نباتی و حیوانیش همدوش است. و حساس‌تر از همه مطالب که ایجاد قوا و غرائز برای تکامل روحانی اوست و بداء برای نیل به سعادت او و سرنوشت او تأمین گردیده است. ۱ - در قرآن مجید درباره علم الهی خودش می‌فرماید. ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر آیه ۳۶ سوره لقمان ۳۱ پنج علم است که حق تعالی به خود اختصاص داده. ۱- علم ساعت است که مقصود ساعت ظهور امام زمان یا ساعت قیامت کبری است که جز او نمی‌داند. ۲- علم آمدن باران است که چگونه و چه زمانی و در چه مکانی باران می‌بارد که از مختصات اوست. ۳- علم به حال جنین است که در سه پرده بطن و رحم و تخمدان می‌آفریند کسی نمی‌داند که پسر است یا دختر. ۴- علم به آینده اشخاص و سرنوشت بشر است که هیچ کس نمی‌داند فردا کی چه خواهد کرد و چه بدست می‌آورد. ۵- علم به مرگ و اجل است که جز ذات پروردگار نمی‌داند کی در کجا و چه زمان خواهد مرد و اجلش می‌رسد این علوم از مختصات ذات مقدس پروردگار خالق عالمیان است که جز او احدی حتی ملائکه و مأمورین این احواء و اماته و انبیاء و اولیاء نمی‌دانند - مگر شمه‌ای را که به وسیله لوح محفوظ از نظر معصومین بگذرانند آن هم برای اعجاز و خرق [صفحه ۳۱۳] عادت سنن اجتماعی تا مردم به عصمت و مقام ولایت آنها ایمان آورند: آری لا یعلم الغیب الا هو. نداند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار در این حدیث مراد از علم مخزون الهی همان است که در لوح محفوظ است و مراد از علم غیر مخزون علمی است که در لوح محو و اثبات است لوح محفوظ مخصوص حق است که جز او کسی را بدان راه نیست مگر معدودی از خواص بشر برای کار ولایت مطلقه حقه الهیه که آن هم مأمور به کتمان آن علوم هستند مگر در مواقع ضرورت ولی لوح محو و اثبات در نظر ملائکه مأمور احواء و اماته و انبیاء و اولیاست که از آن به تمام عالم وجود واقف می‌شوند مخصوصاً عزرائیل با اتکاء به همان لوح قبض ارواح می‌کند.

علم و جهل

برای اینکه مطلب روشن شود این جا علم و جهل را معنی می‌کنیم و شرح مفصل آن را به کتب دیگر خود مراجعه می‌دهیم علم در لغت به معنی دانستن است و کشف شدن و جهل پنهانی و بی‌اطلاعی را گویند. من نمی‌دانم پس جاهلم و اگر دانستم علم و دانش را از دیگری آموختم ام و این دانش به تدریج قوت گرفته و به کمال خود برسد تازه اندکی از بسیار و مشتکی از خروار است دانش است اما علم حق جل و علا عین ذات حق است و کشف حقیقتی است یعنی برای او دانش کسبی و تدریجی و عدتا و شدتا و مدتا نیست همه چیز را او آفریده و به همه آفرینش خود ازلا و ابدا عالم است و همه نزد او مکشوف است و جهل در آستان او راه ندارد - زیرا علم ما ممکن است به علل عوائق و موانعی پوشیده و مکتوم گردد که فراموش کنیم ولی در علم حق جلا و علا عائق و مانع نیست که خفاء و ستری باشد تا مدتی یا لحظه‌ای کشف بر او مستور شود و بعد معلوم گردد یا امری مجهول باشد و بعد معلوم شود علم حق تعالی عین ذات مقدس اوست و به هر چیزی عالم و دانا است ان الله بکل شیء علیم و شیعه امامیه هرگز نسبت جهل به خدای متعال جل شأنه نمی‌دهد و نعوذ بالله از این تهمت و افتراء که جهال قوم به نام علماء نسبت به این فرقه ناجیه امامیه می‌دهند. جهلی که در بدا هست برای ماست که از آینده بی‌خبریم و نمی‌دانیم چه خواهد شد و علل و عوامل هر فعل و انفعال برای ما مکتوم و پوشیده است و گرنه برای خداوند علیم حکیم جهلی نیست جهل برای آن کسی است که نفهمیده جهل بداء برای خلق است نه خالق و [صفحه ۳۱۴] حتی برای پیغمبران هم جهل نیست که علم آنها علم حضوری است نه حصولی که در مرتبه علم کما هو حق در کتاب مکتب اسلام و درباره علم باری در حکمت الهی مفصل بحث کرده‌ایم و آیات و احادیث و اخبار و اقوال و نظریه‌های

فرق مختلف را درباره علم و لزوم تحصیل علم و فواید و مسیر و خواص و نتایج آن مبسوطاً نگاشته‌ایم. [۶۸].

تمام علوم در قرآن است

ما فرطنا فی الكتاب من شیء و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء از آیه ۳۸ سوره انعام به حکم عقل و شرع و به رهبری علم و منطقی و برهان و استدلال قرآن تنها ملجأ و مرجع سعادت خواهان جامعه بشریت است. در قرآن تمام آنچه بشر در زندگی بدان محتاج است راهنمایی شده و هیچ خبری فروگذار نشده است و این شیئی در آیات کریم عبارت از کلیه علوم بشری است که آنچه تصور می‌شود و به صورت علم در می‌آید و بشر نیازمند آن است در قرآن موجود است «پاسخ آنها که خواسته‌اند قرآن را محدود به علم شریعت کنند در رساله جداگانه که قسمتی از آن به قلم نگارنده در روزنامه وزین ندای حق درج شده داده شده است». چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: شرقوا و غربوا فلن تجدوا علماً صحیحاً الا ما خرج من هذا البیت [۶۹]. فرمود اگر شرق و غرب را بگردید علمی مستدل‌تر و منطقی‌تر و صحیح‌تر از آنچه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت تعلیم فرموده‌اند نخواهید یافت که علوم اولین و آخرین از مبداء تا معاد برای مبتدی و منتهی در قرآن است و مفسر و مبین آن اهل بیت و عترت هستند که به تمامی علوم مادی و معنوی دست داشته و نمونه‌های آن را در ضمن اخبار و احادیث و تفاسیر آیات بیان کرده‌اند. یکی از مسائل مشکلی که بین حکماء و متکلمین و فرق مختلفه اسلامی درک مفاهیم آن اختلاف کشیده موضوع بداء است که از غوامض مسائل علمی و از اصول معتقدات [صفحه ۳۱۵] اسلامی است - که نگارنده در جای خود از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام [۷۰] در بیان تشریح تکون آدمی و حدیث مفصلی که مقدمه بیان معنی بداء است نقل کرده‌ام و اینک باز برای تشحیذ افکار خوانندگان عزیز به اجمال بداء را از جهت لغت و مفاهیم شرعی و حدیثی بیان می‌کنم تا ادراک مطلب آسان گردد. در حدیث بداله فی الامر اذا ظهر له استصواب الشیء غیر الاول بداء برای خدا ظهور یک امر جدیدی نیست که تجدید شده باشد غیر از امر اولی بلکه ظهور تصویب را ابلاغ می‌فرماید نه آنکه تصمیم جدیدی اتخاذ فرموده باشد. بداء مانند سلام به معنی ظهور است در روایت ان الله لم یبدله من جهل - و قوله: ما بدء الله فی شیء الا کان فی علمه ان یبدء له بداء برای خدا در چیزی نیست مگر آنکه علم او جل جلاله برای خلق ظاهر می‌شود. بداء ظهور است برای ما نه برای خدا که العیاذ بالله جاهل باشد و بعد عالم شود یا علمش ناقص به چیزی باشد بعد کامل و ظاهر گردد بلکه در علم او ثابت است برای ما این تحولات جهل و علم و شدت و عدت و مدت پدیدار می‌گردد. سید مرتضی (ره) می‌فرماید بداء برای خداوند یعنی ظهور یک حقیقتی پس از امر و نهی چون امر و نهی بر مردم مجهول است بداء ظاهر می‌شود چون امر کرد یعنی بداء ظاهر شد و چون نهی کرد بداء مکشوف می‌شود - و این معنی برای بشر بداء است نه برای حق زیرا او می‌داند چه امر و نهی می‌کند. نمی‌دانیم چه امر می‌کند و چه نهی می‌نماید مثلاً قبلاً برای یک خواجه می‌داند به غلامش چه امر می‌کند و چه نهی می‌نماید غلام نمی‌داند یا در جریان کار امر و نهی مسیر او عوض می‌شود امر برای آمر و ناهی حقیقت امر مکشوف است در قوله لنبونکم حتی نعلم المجاهدین منکم بان تحمله مراد کیفیت جهاد است قبل از مبادرت به جنگ که نمی‌دانستند چگونه در امتحان بیرون می‌آیند بداء در این جا ظهور جریان و کیفیت جنگ بوده که در علم حق مکشوف و معلوم بوده ولی برای خود مغازی مجهول و مکتوم بوده پس از ارتکاب مبارزه و جهاد در میدان کیفیت آن مکشوف بر او می‌شد و در حقیقت بداء ظاهر می‌شد.

بداء در لغت

اشاره

در مجمع‌البحرین که بیان لغات آیات قرآن است می‌فرماید بدا در لغت به معنی ابتدای کار و آغاز آن است چنانچه می‌فرماید [صفحه ۳۱۶] کما بدأنا اول خلق نعیده همچنانچه خلق کردیم بازگشت می‌دهیم فبدأ باوعیتهم ای بتفتیشها قبل وعاء اخیه که این جا بداء به معنی بازرسی آمده است - و در قوله تعالی بادی الرأی یعنی در اول تفکر و تدبر رأی دادن نظریه او ظاهر شد که اینجا به معنی ظهور رأی نیز آمده است و در آیه بدت لهما سواتهما یعنی ظهرت بهما عوراتهما که نیز به معنی ظهور و بروز آمده و در ما بیدیء الباطل استفاده جاء الحق و زهق الباطل نموده‌اند پس ابدأ لشیء یعنی اظهر الشیء و بادیه را بدین جهت بادیه گفته‌اند که آنچه در آن است ظاهر می‌شود و وجه تسمیه بادیه همان ظهور محتویات آنست چنانچه در جناس لفظی بادیه گفته‌اند: آن یکی شیر است اندر بادیه وان دیگر شیر است اندر بادیه آن یکی شیر است کادم می‌خورد وان دگر شیر است کادم می‌خورد و در آیه سواء العاکف فیه و الباد یعنی اهل بدو و بیابان چه بدوی در مقابل حضری است در کعبه مساوی هستند. سنت بر این جاری است که بشر ادراکات و احساسات خود را بیشتر به وسیله آلات حواس ظاهره دریافت دارد مثلاً دیدن رنگ‌ها و الوان و اوزان و کیلها و اصوات و الحان و احجام و صور به وسیله چشم و گوش و پوست ادراک می‌گردد ولی حضرت حق جل و علا- این ادراکات را بدون آلات کشف می‌فرماید یعنی برای او همه چیز مکشوف و معلوم است برخی گفته‌اند علمی نیست که خدا بدان عالم باشد، ما می‌گوئیم جهلی نیست که جاهل باشد همه چیز را او به وجود آورده و صانع به مصنوع خود عالم است و بدا برای آنهاست که باید با حواس درک نمایند و گرنه برای حق جل جلاله همه چیز معلوم و محاط است ما که باید به وسیله چشم ببینیم و ماوراء ماده را نمی‌توان با این چشم ادراک کرد مراحل مرایا را بداء می‌دانیم که برای ما کشف و ظاهر می‌گردد پس در حقیقت معنی بدا ظهور است. و بدالهم سیئات ما عملوا و بدالهم سیئات ما کسبوا که مراد ظهور عمل و محصول کسب است. و اما اینکه بداء اضافه به حق شده برای این است که ظهور علم او برای ما می‌باشد که در علم ما خفا و پنهان است که ظاهر می‌شود - یعنی برای ما علم پس از علم است و کمال بعد از کمال ولی درباره حق تعالی علم کلی است که در علم او شدت و مدت و عدت ندارد پس بداء اظهار علم است که بر مردم مخفی است. [صفحه ۳۱۷] مثال حکم حقوق یک کارمند یا کارگر حکم قطعی و به منزله قضاء الهی است ولی اگر او بهتر یا بیشتر کار کرد بیش از مبلغ معین می‌گیرد یا اگر کمتر یا بدتر از میزان کار کرد مبلغی کمتر می‌گیرد این کم و بیش بداء است نسبت به اصل حکم که قضاء است پس این بدا ظهور امر مخفی است که لیاقت و استعداد و قدرت بر کار یا عدم علم و قدرت و لیاقت بر کار باشد - که قبل از ارتکاب عمل چگونگی آن معلوم و مکشوف برای مردم و خود عامل نبوده و بعد بداء حاصل شده یعنی معلوم گردید در حالی که در لوح محفوظ جریان امور کاملاً مکشوف و معلوم بوده و بر حقتعالی استعداد و فعالیت یا تنبلی و تکاهل آن معلوم بوده یا ترکیب و تجزیه یک دارو برای استاد دواساز معلوم است اما برای دانشجو مخفی است. ولی این عقیده امامیه است که به جبر و تفویض قائل نیستند بلکه پیرو تعلیم عالی امر بین الامرین می‌باشند آنها که جبری هستند و اختیار برای بشر قائل نیستند نمی‌توانند کار بهتر یا بدتر کمتر یا بیشتر را به اختیار بشر بدانند و می‌گویند انسان مجبور است و اگر جبر باشد باید بداء نباشد و مفهومی ندارد. و انه تعالی ما عبد بشیء کما عبد بالبداء «فانما هو بمعنی ظهور الخلاف لا بمعنی العدول من الاختیار الی اختیار آخر». پس از بیان مشیت حق و اینکه اختیار او در ایجاد و نقشه عالم وجود و ثبت ماجرای آن در لوح محفوظ اختیار ازلی بوده نه اختیار فعل و ترک که بعد در بداء تغییر اختیار در فعل و ترک دهد بلکه اختیار واجب تعالی نسبت به جمیع موجودات گذشته و آینده ازلی است و به یک اختیار بر وجه اکمل با قدرت ازلیه بر مرجوح آفریده و ثبت در لوح محفوظ فرمود تا برگزیدگانش بدانند نه آنکه در نفس اختیار اولی تغییر اراده و مشیت داده باشد و به همین دلیل فرمود هیچ عبادتی از بندگان چون عبادت به اعتراف بداء نیست چه بدا اختیار مبداء سبحانه و تعالی از فعل و ترک است و به جهت اختیاری که به بنده داده است و آن به معنی ظهور خلاف است که از بنده سر می‌زند نه به معنی عدول اختیار به یک اختیار دیگر که اگر نخواست باز هم اجرا در اختیاری به اختیار دیگر عدول کند تا هزار بار نه چنین است. بلکه حقتعالی جل و علا اختیار فرمود به اختیار ازلی خود

نه به تجدید اختیار و این اختیار از غیر ایجاب و از غیر عجز و تغییر و تبدیل بوده و لکن تغییر و تبدیلی در اصل اختیار نیست بلکه در فعل و ترک بنده است که قضاء و حکم اولی اختیار حق است و محو و اثبات آن [صفحه ۳۱۸] در ترک و فعل بنده است که در اختیار اصلی و قضاء اولیه لوح محفوظ خللی نمی‌رساند که و الله تعالی علی کل شیء قدیر و حفیظ و وکیل ازلا و ابدا.

احادیث در بداء

درباره بداء از طرفین فریقین احادیث و اخبار بسیار وارد شده است از آن جمله است: ما عظم الله بمثل البداء ما بعث الله نبیا حتی یقر له بالبداء ای یقر له بقضاء مجدد فی کل یوم بحسب مصالح العباد لم یکن ظاهرا عندهم و کان الاقرار علیهم بذلک للرد علی من زعم ان فرغ من الامر (عقیده یهود). یهود می‌گفتند ان الله عالم فی الازل بمقتضیات الاشیاء فقد در کل شیء علی وفق علمه. در خبر دیگر است که درباره اقرع و ابرص و اعمی بداء ظاهر می‌شود چه خداوند آنها را مبتلا می‌سازد تا در سیر تکامل خویش به مطلوب برسند. و درباره ابتلاآت یهود که در تاریخ بنی‌اسرائیل و حضرت موسی مظاهرش پدیدار است بداء ظاهر می‌شد - این برای ظهور کمال بشری بود. طریحی در رساله مخطوطی که دارد حدیثی نقل می‌کند که: قال (ص) لا بداء فی النبوة و الامامة بداء در تمام شئون زندگی بشری هست برای باز بودن راه تکامل و رسیدن به ثواب یا عقاب و استجاب دعوات و به فضیلت رسانیدن استعدادات و نیل به مقامات عالیه مگر در نبوت و امامت چون نبوت انتخاب رسول است از جانب خود و ارسال رسل است و آنجا اگر بداء راه داشته باشد باید نقصی در انتخاب کننده و یا انتخاب شونده باشد و همچنین امامت که منصوص آسمانی است اگر در انتخاب آن نقصیه راه یابد و در مسیر زعامت آن بدائی حاصل شود نقض غرض است و لذا در نبوت و امامت بداء نیست حتی نبوت خاتمه یافتنی است چنانچه اول آنها آدم ابوالبشر و خاتم پیغمبران حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد ولی امامت خاتمه یافتنی نیست - و زمین خالی از حجت نخواهد ماند - پس به هر دوری ولی لازم است. و اما اینکه برخی تصور کرده‌اند بداء درباره اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نازل شد برای امامت او نبوده بلکه بداء برای قتل او بوده. [صفحه ۳۱۹] چنانچه مرحوم ممقانی در ترجمه اسماعیل می‌نویسد منصور به سعایت بداندیشان می‌خواست حضرت اسماعیل را که پسر بزرگ امام صادق و از مفاخر سادات علماء و امامزادگان بوده بکشد احضار کرد امام صادق علیه‌السلام درباره او دعا فرموده مستجاب شد و بداء ظاهر شد و اسماعیل محفوظ ماند مردم از نظر اینکه اسماعیل بزرگ‌تر از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بوده و به علم و اخلاق و فضیلت آراسته بود گمان می‌کردند چنانچه منصور گمان کرده بود او امام است و امامت به وراثت می‌رسد و چون در گذشت گفتند بداء ظاهر شد در حالی که برای امامت هرگز بداء نیست بلکه بداء برای کشتن او بود و این مقام امامت مانند علم و حق ذی حق است که به ارث نمی‌رسد مانند علم متوفی و حق معنوی او چنانچه در فقه در باب ارث فرزند در حق و حقوق متوفی هست و تصریح شده این حق به فرزند نمی‌رسد غیر از ترکه مالی است که حق فرزند است امامت حضرت زین‌العابدین یا حضرت صادق علیه‌السلام حق آسمانی و علمی و موهبتی بوده به فرزند نمی‌رسد مگر منصوصا که آن هم به شرحی که در کتاب منتقم حقیقی نگاشته‌ام به تواتر احادیث نبوی نقل شده امامت به نام ۱۲ نفر منصوص بوده جای بحث و تردیدی نداشت و بداء برای امامت نبوده. امید است در رساله مستقلی این مطالب تشریح گردد که اجمالی برای ابهام باقی نماند.

بداء در اصطلاح علماء

گفتیم بداء در لغت به معنی تجدد و ظهور و رأی تازه‌ای است و در اصطلاح ۳ معنی دارد: ۱ - بداء در علم و آن چنین است که برای شخصی خلاف آنچه می‌دانسته ظاهر شود. ۲ - بداء در اراده و آن بدین طریق است که برخلاف اراده سابق خود اراده دیگری ظاهر شود. ۳ - بدای در امر است و آن بدین معنی می‌باشد که شخص اول به چیزی امر نماید سپس برخلاف آن امر دیگری صادر

نماید. این سه نوع بداء به حکم عقل و خرد در علم حق تعالی نیست چنانچه از حضرت صادق نقل کرده‌اند که فرمود من زعم ان الله بداء له شیء فی الیوم و لم یعلمه امس فابراء منه یعنی هر کس گمان [صفحه ۳۲۰] کند که امروز برای خدا چیزی ظاهر شده که دیروز نمی‌دانستند من از او بیزارم چه علم عین ذات حق است و او از آغاز و انجام فرضی به همه چیز واقف و آگاه است و ذره‌ای بر او پنهان نیست و باز فرمود من زعم ان الله فی شیء ندائمه فهو عندنا کافر بالله العظیم یعنی کسی که گمان کرد برای خداوند در کاری و چیزی ندامت و پشیمانی رخ می‌دهد چنین شخصی کافر شده است زیرا ندامت و پشیمانی برای کسی است که در کار خودش عالم و قادر نباشد تا جهات و اطراف و آخر کار را در نظر بگیرد تا موجب پشیمانی بعدی او نشود و ذات اقدس حق تعالی منزله از چون و چراست. بنابراین آنچه از معنی بداء اصطلاحاً فهمیده می‌شود و عقل هم آن را اعتراف می‌کند این است که بداء در تکوین به منزله نسخ در شریعت است یا آنکه این طور بگوئیم بهتر است که بداء در تکوینات است و در تشریح نامش نسخ است زیرا احکام تکلیفی به جهاتی نسخ می‌شود یعنی بهتر از آنچه هست و کامل‌تر آن در وظیفه قرار می‌گیرد. پس مکونات گاهی به بداء موسوم و زمانی در امر تشریح نسخ شهرت می‌یابد و لذا نسخ برای تشریح و بداء برای تکوین است بدین جهت در قضاء الهی و مفارقات محضه و متن و هر که ظرف حصول ثابتات و عالم تمام وجودات بداء حاصل می‌شود. پس بداء نسبت به کائنات زمانی و عالم و زمان و مکان و اقلیم و ماده و طبیعت است نه در مافوق آنها همان طور که حقیقت نسخ انتهای حکم شرعی و انقطاع استمرار آن است نه رفع و ارتفاع آن و در حقیقت بداء هم عبارت از انقطاع استمرار تکوینی و انتهای اتصال اضافه است که مرجع آن به محدود نمودن زمان وجود و اختصاص وقت اضافه می‌باشد نه آنکه معلول ثابت از هنگام وجودش برطرف شود و در حد حصولش ناچیز گردد.

بداء و نسخ

به عبارت دیگر برای آنکه معنی بداء روشن‌تر گردد ناگزیر از یک مقدمه کوتاهی می‌باشیم و آن این است که برای نام الوهیت و ربوبیت مراتبی است و برای اسماء حسنی مظاهری است که البته این اختلاف به منظور تفهیم و تفهم ما می‌باشد نه آنکه ذات مقدسش دارای مراتب وجودی در شدت و عدت و مدت و غیره باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا به همین جهت در طبقات ملکوت آسمان‌ها و زمین و باطن آنها موجوداتی است روحانی و نفوسی است مدبر که افعال حق و اراده آنها به فیض اراده حق است. [صفحه ۳۲۱] بنابراین هر چند اراده و حکم و فعل آنها نفسانی و جزئی زمانی باشد در اراده و حکم و فعل حق مستهلک است چرا زیرا صفات و افعال کلیه تابع ذات می‌باشد پس اگر ذات نفسانی باشد متعلقات آن هم نفسانی است و اگر عقل باشد متعلقات آن هم عقلانی است و اگر الهی باشد متعلقات آن هم الهی است. در هر صورت تمام آن موجودات طولی مطیع و فرمانبردار حقند و ابدا تخلفی و تخطی نمی‌ورزند مثل طاعت آنها نسبت به حق جل جلاله مثل طاعت حواس ما نسبت به نفس ناطقه عقلیه است که به هیچ وجه در آنچه که نفس بخواهد تخلف و مخالفتی روا نمی‌دارد و در اطاعت آنها نفس را هیچ حاجتی به امر و نهی نیست و زجری هم نیست بلکه یک اطاعت تکوینی است که هر وقت نفس ناطقه به امر محسوسی اراده کند هر یک از آن حواس بلادرنگ او را اطاعت می‌نمایند به وظیفه خود قیام می‌کنند بلکه فعل حواس و ادراک آنها در حقیقت فعل نفس و ادراک نفس است در عالم حواس با آنکه ذات حواس و فعل ادراک دو موضوع است و در عالم عمل متعدد و متغیر و منقسم می‌گردد ولی ذات ناطقه عاقله و فعل ادراک او در عالم شرف و بلندی دارد که از وضع و انقسام و محو و فساد منزله و مبرا است. این حکم در طاعت موجودات ملکوت هم مجرا می‌گردد یعنی طاعت موجوداتی که در ملکوت سماوات واقعند نسبت به امر و کلمه الهی مطیع محض می‌باشند لذا افعال آنها مانند ذواتشان افعال حقند همان طور که افعال جوارح ما فعل نفس ناطقه هستند و نیز این موجودات عالی مرتبه افعال و تدبیرات و تصورات و تصرفاتشان تماما از حق و به حق می‌باشند این است که هر کتابی که در

الواح سماویه و صحائف قدریه نقش بندد مکتوب حق جل و جلاله است و پس از قضای سابق و مکتوب قلم اعلی در لوح محفوظ که از محو و اثبات و از نسخ و تبدیل مصون است آنچه در این صحائف سماوی و الواح قدری نگاشته شده که تماما کتاب محو و اثباتی است که در قول خدای تعالی می‌فرماید *یَمحو الله ما یشاء و یشاء و یشاء* و عنده ام‌الکتاب اشاره به این حقیقت است. بنابراین آنچه که در دل‌ها و سینه‌های بشر و سایر نفوس و طبایع عالم تکوین نقش بسته ممکن است زوال و تغییر و تبدیل یابند زیرا مرتبه آنها از این تغییر و تبدیل ابا و امتناعی ندارد چنانکه در قوا و حواس و جوارح ما ممکن است زوال و تغییر و تبدیلی روی دهد اما در نفس خود این نوع زوال و تغییر و تبدیل نیست به همین جهت است که در قوه و حواس ما [صفحه ۳۲۲] نسیان و سهو و اشتباه گاهی رخ می‌دهد در صورتی که در خود نفس این نسیان و سهو و اشتباه نیست لهذا نفس با مراجعه به خود همان مطالب فراموش شده را می‌داند و نسبت به قوای فراموش کننده یادآوری می‌کند این است که در نشئه آخرت تمام افعال و مدرکات و ملکات نفس که از استعداد زوال و تغییر و تبدیل حواس دور شده یک جا حاضر و آشکار و هیچ نوع نسیان و سهوی در آن مرحله از حیات نیست.

یک بحث علمی و نکته لطیف فلسفی

قوله تعالی - ما ترددت فی شیء کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن هیچگاه تردید در چیزی پیدا نکردم چون تردید در قبض روح بنده مؤمن؟! این گفتار آسمانی مشحون بر یک سلسله حقایق لطیفه رقیقه‌ای است که ذوق سلیم و احساسات و ادراکات لطیف در می‌یابد بدین شرح به مقدمه سابق به این نتیجه رسیدیم که خلاصه قوا و جوارح ما در عین حال که مطیع نفس ما هستند و لوح محفوظ و اثبات نفس محسوب می‌شوند و علوم جزئیة نفس در آنها ارتسام می‌بندد از محیط خارج و اسباب خارجیة متأثر می‌گردند و بر طبق همان تأثرات آنها صورت‌های نقش بسته ممکن است تغییر و تبدیل یابد و به جای آنها صورت‌های دیگر ارتسام یابد یعنی تأثر آنها به منزله یک مقدمه‌ای است که از نفس صورت دیگری بر آنها افاضه می‌شود بدون آنکه صورت اول و دوم از صقع نفس محو می‌گردد به عبارت دیگر محو و اثبات صورت‌های حواس و قوی در خود نفس به طور اثبات موجودند همین طور در سلسله وسایل و وسائط ایجاد و الواح علوم جزئی قدری ممکن است تغییرات و تبدیلات روی دهد که آن تغییرات و تبدیلات آنها را مستعد افاضه صورت‌های دیگری می‌نماید اما بدون آنکه در ذات واجب‌الوجود و صفات او جل جلاله و عالم امر و قضای سابق و علم ابدی تغییری رخ دهد و از همین الواح قدری و اقلام نگارنده صور است که خداوند جل جلاله خود را به تردد موصوف فرموده در حالی که در ذات مقدس او این گونه واردات و صفات به هیچوجه صورت نبندد. در آنجا که در حدیث قدسی می‌فرماید *ما ترددت فی شیء کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن* یعنی در هیچ چیز به اندازه قبض روح بنده‌ی مؤمن متردد نشده‌ام و به همین جهت است که خود را به اختبار و امتحان کردن متصف فرموده چنانچه باز هم فرمود و نبلو اخبارکم و نیز می‌فرماید حتی *نعلم المجاهدین منکم و الصابرين و نویسنده این تصویرات و نقوش [صفحه ۳۲۳] مأمورین مخصوصی هستند که از آنها به کرام الکاتبین تعبیر شده است ولی املا کننده ذات پاک خداوند است و خود از تغیر و حدود منزله و مبرا است و اگر این نفوس قابل تعاقب صور ارادی واسطه نباشند و ارقام علمیه بر آنها رسم نشود و تمام امور به طور حتم بدون هیچ تغییر و تبدیل بدائی واقع می‌شد و در این صورت فیض الهی منحصر می‌گردید به عدد معینی از موجودات که از حدود ابداع خارج نمی‌شوند و دیگر هیچ حادثی در عالم به وجود نمی‌آمد و هیچ متکوینی تجدد پیدا نمی‌کرد و تمام راه‌های هدایت برای اشخاص که از مراتب و منازل پست بخواهند به مراتب و منازل عالیه مسافرت کنند بسته و مسدود می‌شد و ابدا بر نفوس انسانی پرتوی نورافشان نمی‌شد و راهی برای کمال بالاتری نبود و از ظلمات بعد به روشنائی قرب استخلاص حاصل نمی‌گردید. خلاصه اگر بداء نبود تمام مراحل سلسله عود به سوی خدا ممتنع می‌شد و هیچ فردی از افراد هر سلسله نمی‌توانست از مرحله اولی خود قدمی فراتر گذارد و به حق تقرب جوید در صورتی که تمام اصول و نصوص قرآن این مطلب را باطل می‌کند و راه را باز می‌نماید و همه‌ی این طرق تکامل در*

سایه بداء به دست می‌آید. بنابراین تجدید در علوم و احوال و ارادات و اعمال راجع و رجوع می‌شود به قسمی از وسائط عماله که به اذن خدای متعال اختیارات و تأثیر و تأثری به آنها داده همان‌ها هستند که به کرام‌الکاتبین موسوم و الواح علوم تفضیلی جزئی و قدری در جزو محاسبات آنهاست به همین جهت است که هنگام اتصال نفس نبی یا ولی به این الواح آنچه را که به آنها وحی می‌شود در قلوب آنها رسم می‌گردد و می‌خوانند و بر طبق این از مشاهدات قلبی و معاینات بصیرتی و مسموعات باطنی خبر می‌دهند و از صریر قلم این نویسندگان بزرگ قضایا و حقایق استکشاف می‌کنند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام دید فرزند خود را ذبح می‌کند و به مردم خبر داد خواست به مقتضای آن مشاهده عمل نماید و قول او کاملاً منطبق با دیدار او بود به راستی و درستی دید و شنید و گفت و عمل کرد. آن گفتار و کردار از روی شهود کشفی و معاینه بصیرتی حاصل شده بود و نمی‌توان آن گفتار و کردار را چون گفتار یک منجم و کاهن و ساحر تصور نمود زیرا آنها از روی تجارب ناقص علمی یا گمان و تخمین می‌گویند و عمل می‌کنند ولی پیغمبران به الواح آسمانی می‌نگرند و به صورت نیروئی که بر حواس آنها داده شده می‌بینند و ارتباط با لوح محفوظ و محو و اثبات پیدا کرده با آن دیده حقایق قضا را مشاهده نموده و در موقع مقتضی خبر می‌دهند و هنگامی که اتصال و ارتباط ثانوی پیدا شد و در آن الواح غیر از آنچه دفعه اول دیده‌اند [صفحه ۳۲۴] ببینند و غیر مناسبات صورتهای اول را مشاهده کنند بر مثل چنین امری را نسخ گویند و در تکوینیات بداء نامیده‌اند و این علم برای هیچ کس جز پیغمبران و اوصیای آنها که ارتباط با عالم الواح و فلکیات دارند ممکن نیست چنانچه در آیه ۳۴ سوره لقمان گفته شد.

بداء در نظر امامیه

آفریننده این جهان پهناور به آنچه در زمین و آسمان است عالم و آگاه است و هیچ چیز و هیچ ذره‌ای بر او مخفی نیست او پس از خلقت کتاب آفاق و منظومه شمسی و افلاک و اقمار و سیارات جمادات را رویانید که با کمال شگفتی فرمود ائتم انشاءتم شجرتها ام نحن المنشئون و ائتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا شما از ابرها باران باریدید یا ما آیا شما این اشجار و نباتات را از شکم خاک بیرون رانیدید یا ما پس از آفریدن نباتات حیوانات را خلق فرمود و سپس انسان را آفرید و افراد بشر را به هر صورت خواست در ارحام امهات تصویر فرمود و از قدرت پروردگار این است که در میلیاردها میلیارد بشر دو صورت مثل هم نیست و اوست که به هر نقشی بخواهد می‌نماید و این قدرت آفرینش و نقش‌بندی صور مخصوص اوست که در ظلمات ثلاث چنین زیبایی ملاحظت تصویر می‌کند و هیچکس قادر بر خلق چنین صوری نیست. [۷۱]. علمای امامیه از این دو آیه استنباط می‌کنند که هیچ چیز در آفرینش عالم و آدم بر آفریننده مکثوم و پوشیده نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین «لوح محفوظ» موجود است و این علم الهی است. از طرفی در لسان وحی که هیچ گونه شک و تردید در آن نیست می‌فرماید محو و اثبات به دست قدرت حق بسته و نزد او ام‌الکتاب است که همان لوح محفوظ است. پس لازم محو نقص و خللی است و ملازم اثبات کمال و تکامل است و این هر دو مستلزم بداء می‌باشد تا از نقص به کمال پیوندند. به دلیل آیه اول و سایر آیات توحید که در علم حق نقطه ابهام و نقص و جهلی و ستری نیست پس باید این بداء نسبت به خلق باشد زیرا خالق چیزی به تمام جزئیات و جهات آن چیز واقف است و با علم و قدرت ساخته و آفریده عقلا هم این معنی و حقیقت برای ما به وضوح می‌پیوندد زیرا بشر است که آفریده شده تا از نقص به کمال برود و با اختیار کامل مسیر استعداد و لیاقت را تا فعلیت محضه بپیماید و در هر قدمی که از نقص به کمال می‌رود محو و اثباتی [صفحه ۳۲۵] رخ می‌دهد که نقص محو و کمال اثبات می‌شود. اگر بنا بود به قول جبری‌ها همه چیز را عمل حق بدانیم محو و اثبات معنی نداشت زیرا در علم و عمل خود می‌دانست چگونه به کمال رهبری می‌کند و اجر و پاداشی هم لازم نبوده ولی با اختیار بین عقل و نفس و علم و جهل مختار مطلق بد و نقص را پشت سر می‌گذارد و با تمام مشکلات مبارزه می‌نماید و رو به کمال می‌رود و این جا در مسیر تکامل او بداء حاصل می‌شود یعنی آن کس که در یک مسیر شهبانی پیش می‌رود

خردمندان خرده‌بین می‌دانند عاقبت کارش وخیم است ولی ناگهان خط سیر خود را عوض می‌کند در سرنوشت او بدا حاصل می‌شود - و این بدا برای همان خردمندان خورده‌بین بشری است و برای دانش و بینش خود او که چگونه با یک لحظه و یک لمحہ خط سیر خود را عوض کرده بدا حاصل می‌شود و رو به کمال می‌رود یا به عکس از مسیر کمالی رو به شهوات و سیر حیوانی می‌گذارد بل هم اضل سیلا- بدا برای او حاصل می‌شود یعنی نتیجه کار او ظاهر می‌گردد - و گرنه در علم حق و لوح محفوظ کارش مکشوف است. نکاتی چند وقتی که آفریننده عالم جل شأنه اراده فرماید که خلقی بیافریند و از نطفه‌ای که در صلب آدم اول میثاق گرفته سلسله بشر را به هم پیوندد و ادامه بدهد و آنچه برای او بداء هست به اجرا گذارد در وضع ساختمان و اوضاع زندگی و بدائی که در طول حیات او به وسیله‌ی اعمالش رخ می‌دهد همه را به وجود آورد. برای این آفرینش دو اصل است یکی ایجاد نطفه و استقرار در رحم مادر و پرورش آن در جنین تا به کمال حیوانیت و بشریت برسد و یک بشر کامل الخلقه شود و دیگر تأمین و تضمین سلسله مراتب روحی اوست که از گفتار و کردار و اعمال پدیدار می‌گردد و باید بداء را در این قسمت جستجو کرد. برای مرحله اول مرد را تحریک می‌کند تا مبادرت به مباشرت با زن خود که در شریعت پیوستگی محرمیت یافته هم آغوش گردد و از راه شهوت به مقتضای فطرت و دفع یک غریزه طبیعی نطفه را از صلب پدر با یک حرکت و جنبشی که ناگهان با اصطکاک لامسه به تمام اعضاء و احشاء بدن وارد می‌شود به یک جهشی در رحم مادر قرار می‌دهد و به رحم وحی و الهام می‌شود (چنانچه در خواص طبیعی و جسمانی اوست) که دهن خود را برای عمل لقاح بگشاید و گشاده‌دهن حاضر و آماده قبول یک هسته مخلقی الهی باشد و این قضای مبرم و قدر محتوم [صفحه ۳۲۶] به آن تعلق گرفته که از صلب پدر به رحم مادر به سبب عشق و علاقه جنسیت و زناشویی منتقل گردد. نطفه عبارت از تخم‌های لقاح شده‌ای است که از مجرای آلت به قعر رحم می‌ریزد و مدت چهل روز که زمان آبیاری آن تخم است در داخل رحم به حال حرکت و نشو و نما در حال شناوری است تا از تخمدان سر بیرون آورد. این نطفه گاهی از دوازده هزار دانه لقاحی یا ذره تکونی بیشتر است که در این مدت به صورت آکل و مأکول به حکم ضعیف و قوی یکدیگر را می‌خورند تا برسد به یک هسته قابل لایق و آن هم پس از چهل روز دیگر به صورت علقه و چهل روز به حال مضغه یعنی مانند گوشت کوبیده و خون بسته است تا تبدیل به گوشتی شود که رشته‌ها و عروق مشبک و پیچاپیچ پیدا کند و دارای الیاف و تار و پود شود.

فرشتگان مصور

از این به بعد حرکت نباتی به خود گرفته و به حالت نمو می‌افتد و پس از آن ترکیب حیوانی می‌گردد و به صورت حیوان به نشو و نما در می‌آید تا دو فرشته‌ای که کارشان دمیدن روح حیوانی و یا انسانی است از طرف بالای رحم زن که مهبط حیات بالاتر از زندگی نباتی است در فضای رحم که محل بذر افکندن دوره حیات نباتی است مشغول عمل فعل و انفعال تکاملی ذاتی او شده نبات را به صورت حیوان و حیوان را به صورت انسان به کمال خود می‌رساند یعنی روح زندگی در اصلااب آباء داشته تا به ارحام امهات انتقال می‌دهد و روح حیات در آن می‌دمد و به تدریج تصویر آلات و حواس در آن می‌نماید و گوش و چشم و بینی و دهن و دست و پا و اعضاء و احشاء کاملی در آن ظلمت‌کده رحم برای جنین می‌سازد تا به اذن پروردگار یک موجود مستقل کامل الخلقه شود.

فرشتگان سرنوشت

چون ساختمان وجودی تکمیل شد و دیگر نقصی از نظر کالبد نیست دو فرشته مأمور سرنوشت وحی می‌شود که سرنوشت جنین را و قضا و قدر او را بر پیشانی آن ساختمان که جای لوح سرنوشت است بنویسند و بداء الهی را شرط تکامل مقدرات او بنگارند. این

جا قضا حکومت دارد و قدر مقدار نصیب و بهره او را معین می‌کند و بداء سبب تبدیل سیئات او به حسنات می‌گردد. یعنی هر طور نسبت به زندگی مادی و معنوی او اراده فرماید وحی می‌کند بنویسند [صفحه ۳۲۷] و برای احدی اختیار و تدبیری باقی نمی‌گذارد. زیرا قضا و قدر - بداء و سرنوشت از حیثه علم فرشتگان بیرون و از علومی است که مخصوص حق است و در دیوان محاسبات او یعنی لوح محفوظ و لوح محو و اثبات ثبت و جای هیچ تغییر و تبدیل یا احتراز نیست. [۷۲]. از این جهت چون امر می‌شود سرنوشت او را بنویسند - می‌پرسند پروردگارا چه بنویسیم پروردگار متعال به آن دو ملک وحی تشریحی می‌فرماید که به سر مادر جنین بنگرید آنجا مرکز تمام ملکات و حیثیات و غرایز و استعداد حیاتی خود اولاد است و پس از آن به لوح مخصوصی که سرنوشت قضا و قدر آن طفل در آن است نگاه کنید و سرنوشت او را بنویسید!! - آن لوح صورت و اجل و عهد و پیمان و سعادت و شقاوت و تمام شئون حیاتی طفل را متضمن است و آن دو ملک همان صورت را در پیشانی آن طفل می‌نویسند و سرنوشت او معین می‌شود. یکی از آن دو ملک مطالب لوح مشحون سرنوشت را برای دیگری املاء می‌کند و دیگری تمامی آن را می‌نویسد سپس نوشته را مختوم و مهر کرده میان دو چشم طفل که مرکز قوای باطنی و ظاهری او و مجمع دو نور حیاتی اوست قرار می‌دهند. «آن خطوط و نقش و صور و آن صدا و الحان و آهنگ‌ها و گفت و شنیدن‌ها و خواندن‌ها و نوشتن‌ها متناسب با آن محیطی است که از میزان طبیعی این نشئه خارج است زیرا چشم و گوش و زبان و آلات حواس ما برای این نشئه طبیعت ساخته شده اگر ارتعاش اصوات و حرکات ذرات فضا کم یا زیاد، سریع‌تر یا بطی‌تر باشد قابل درک این آلات سامعه و باصره نیست مگر با دیده بصیرت، دل و گوش باطن بشنویم» باری پس از ختم نقش و صور جسمی و معنوی و تکمیل ساختمان وجودی کودک و تقویت استعداد مراحل طولانی زندگی او را در شکم مادر تحریک می‌کند و برمی‌انگیزاند و برمی‌خیزاند تا از استعداد صرف به فعلیت محض برسد - و یک نوع زندگی مستقلی در فضای روشن‌تر و بهتر از رحم در پیش گیرد. «بسا اوقات کودک در عین حال که مأمور سیر تکاملی تکوینی از استعداد به فعلیت می‌شود [صفحه ۳۲۸] استقامت خود را از دست می‌دهد و در اثر خواص غرایز طبیعی میراثی والدین خود به جای اطاعت تمرد می‌کند و چون از همان وقت متحرک بالا راده است و اختیار آتیه او یا تأثیر وراثت آبائی و اجدادی مانند آثار بدی در تخم و بذر است نافرمانی کرده از اطاعت سر می‌پسند» تا دوره جنینی طی شده و موقع خروج و تغییر منزل او می‌رسد طفل باید به این عالم بیاید خداوند عالم به رحم و وحی تکوینی می‌فرماید که باب خود را مفتوح کند تا مخلوق تازه قدم به زمین گذارد و امر الهی را بر طبق نقشه سرنوشت خود جریان و نفوذ دهد. رحم راه بچه را گشاده و فرشته زاجر برای راندن مولود جنینی از ظلمتکده مأموس خود مأمور می‌شود که او را به این عالم رهبری نماید و لذا نهیبی بر آن کودک می‌زند که او به فرع می‌افتد و زیر و رو می‌شود یعنی سر او که بالا بوده پائین می‌آید و پایش بالا می‌رود تا بتواند به زمین فرود آید سپس نهیب دیگری بر او می‌زند تا بر خاک افتد و هنوز صدای جزع و فرغ و گریه او که از نهیب فرشته پدید آمده ادامه دارد.

آثار بداء

اگر بداء نباشد لازم است همه چیز در حال وقفه باشد در حالی که همه چیز در حرکت کمالی است. اگر بداء نباشد باید دعا نباشد زیرا اثر نمی‌کند اگر دعا اثر کند تغییری در سرنوشت داده می‌شود و همان بداء است. اگر بداء نباشد باید عبادات تأثیری نداشته باشد و حال آنکه بشر مکلف به عبادت است. اگر بداء نباشد باید تضرع و زاری و استکانت و مسکنت بشر بی‌اثر باشد در حالی که در فطرت آدمی است حتی خود امام فخر رازی که منکر بداء است و معنی آن را نفهمیده دست به دعا بر می‌داشته و تضرع و زاری به درگاه حق می‌کرده و اگر بداء نباشد این عمل او هم باید لغو و بی‌جهت باشد!! بداء سرمایه امید و محرک و مشوق آدمی است این حقیقت مکنونه است که بشر را به عالم ماوراء ماده متوجه می‌سازد و مبداء و معاد را می‌آموزد. بداء از جریان آفرینش و سرنوشت بشر بحث می‌کند و اگر این حقیقت نبود کجا می‌توان رشته فکر را به اساس خلقت و عظمت کتاب وجود و نفوس و

برنامه سیر تکامل آن کشید و در ماوراء عالم ماده و مدت و شدت و عدت بحث کرد. بداء سیر بشر را از حال تکون نطفه و تحولات جنینی تا ورود به این عالم و طی مراحل [صفحه ۳۲۹] کمالی تا نقل به عالم دیگر و نیل به کمال مطلوب روشن می‌سازد و معنی اظهار ما خفی علی الخلق همین است که هر قدمش گنجی مخفی است ظاهر و آشکار می‌گردد. در مسیر زندگی اگر تحول نباشد حیات جز تلخکامی چیزی نیست و لذا گفته‌اند لکل جدید لذه. من از این زندگی یک نهج آزرده شدم قند اگر هست نخواهم که مکرر گذرد و کسانی که در یک حال مانند بهائم یا شتر آسیاب سال‌های دراز بلکه عمری گرد خود چرخیده‌اند و بعد فهمیده‌اند سر جای اولی هستند گفته‌اند: من از دو روزه عمر آدمم به جان ای خضر چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری؟ بداء موجد امید است و اگر امید نباشد حیات و زندگی مفهومی ندارد پس بداء لذت بخش زندگی است چه آنجا که امید قطع شود زندگی خاتمه یافته است و اگر بدا نباشد و آنچه هست حتم و غیر قابل تغییر و زوال باشد باید به کلی آیه ادعونی استجب لکم را از قرآن با بسیاری از آیات دیگر برداشت و صحایف ادعیه و اذکار که سبب نیل به رقاء و اعتلا اولیا و اصفیاست در هم پیچید و تسلیم یک امر محتومی شد که غیر قابل تحول باشد و با چنین عقیده سیر اجباری یک نهج یأس آور زندگی جز مرگ تدریجی نیست؟! در حالی که تمام آیات دعوت به حق و اختیار برای گام برداشتن در راه حق و مفهوم امر به معروف و نهی از منکر بارزترین اختیار است و اختیار مظهر بداء است که مولود عمل خوب یا بد آدمی می‌گردد. مثلاً مقدار عمر که حکم و قضا است معین است ولی با صله رحم زیادتر می‌شود و با قطع رحم کوتاه‌تر می‌گردد چنانچه آیات و اخبار متواتر حاکی از این حقیقت است و این کسر و اضافه بدائی است که با اختیار کامل بشری در عمل خیر حاصل شده است بنابراین مختصر فواید بداء و وقوف در تمام شئون زندگی از تکون نطفه تا برگشت به اصل حقیقت است یعنی علم به مبداء و معاد حقیقی و چگونگی سیر در مسیر تکامل است. در حدیث امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرماید ما بدا الله فی شیء کما بدا الله فی اسماعیل ابنی هیچ بدائی از خداوند در کاری نشد ظاهرتر از بدای در حق اسماعیل فرزندم که بر حسب ظواهر امر مردم گمان می‌کردند اسماعیل امام پس از او باید باشد ولی امامت در صلب [صفحه ۳۳۰] موسی علیه‌السلام قرار گرفت و این امر پنهان آشکار گردید بدائی که درباره حضرت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه‌السلام ظاهر شد درباره قتل او بود که منصور خواست او را بکشد و همه یقین کردند که منصور او را به سعایت بداندیشان می‌کشد ولی به دعای حضرت صادق علیه‌السلام کشته نشد و بداء ظاهر شد گمان کردند امام پس از حضرت صادق است در حالی که برای امامت بدا نیست و برای قتل او بداء ظاهر شد. نکاتی چند جف القلم - آنجا که دیگر ادراکات و عقول بشری نتواند حکومت و قضاوت کند می‌گویند قلم اینجا رسید و سر بشکست زیرا از طرفی معتقداتی دینی مانع بیان برخی مطالب می‌شود و از طرفی قدرت حل و تجزیه و تحلیل مطالب را که ندارند می‌گویند جف القلم - طویت الصحف یعنی در هم پیچیده شد تومار و صحایف و کتب که دیگر قابل بحث نیست در حالی که دین اسلام دین عقل و اجماع دین منطق و برهان است و چیزی برای بشر نیآورده که بشر نفهمد اگر این طور باشد که دینی بر بشر عرضه کنند که مفهوم و مدلول آن را نفهمد به او ظلمی و جوری شده است و تکلیف مفهوم خود را از دست داده پس دین حق دین عقل و حکمت و منطق و برهان است نهایت نفهمیدن من دلیل بر درست نبودن مطلب ندارد - و عمیانا نباید گذشت و گفت جف القلم و طویت الصحف بلکه باید مطالب را از هم تفکیک کرد و ریشه آن را به دست آورد و دنباله ساقه و برگ تحقیق و تتبع نموده تا خواص و نتیجه موضوع مکشوف گردد. تشنیع و شماتت و دشنام و فحش و ناسزا بیشتر کار آدمیان بی‌سواد و تهی مغز و سبکسر است نفهمیدن و یا قدرت بر تفهیم و تفهم نداشتن دلیل تشنیع و شماتت و دشنام نیست. مقصود از سعادت و شقاوت چیست؟ و بطن ام کجاست؟! مقصود از سعادت در این حدیث این است که انسان دنیا را به منزله محل عبور بشناسد و برای مقصد و سرمنزل اصلی زاد و توشه‌ای که به کار آنجا می‌خورد و پیغمبران و اولیاء و اوصیاء تعلیم کرده‌اند فراهم نماید و شقی کسی است که این هدف اصلی را فراموش نموده و دنبال ماده و شهوات این مدت دنیای فانی بگردد و ناگهان مرگ گریبان او را بگیرد و مراد از بطن ام آنجاست که نفس انسانیت او به وجود

آمده و آن لوح محفوظ است.

علم الهی دو علم است

چنانچه از تفاسیر آیات کریمه مستفاد می‌شود نوع علم در میان اسباب طبیعی چیزی که موجب آن شود یاد نمی‌شود و موجود نیست و همچنین [صفحه ۳۳۱] در صورت‌های ادراکی وسائط عالیه و نقوش قدسیه چیزی که مبادرت به فهم آن نماید موجود نیست بلکه علم نوری است مجرد که در دل تابش می‌کند. و در این باب احادیثی وارد شده که بر این معنی دلالت می‌نماید از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود العلم علما فعلم عندالله مخزون لم یطلع علیه احد و علم علمه ملائکته و رسله الخ. به این بیان که آنچه در این عالم از حوادث واقع می‌شود دو گونه است یک قسم حوادثی هستند که وقوع آنها به اسباب طبیعی مطابق اسباب علوی و هیئت‌های فاعلی ملکوتی انجام می‌یابد - این قبیل اسباب با مقتضیات آنها کرارا واقع می‌شوند. قسم دیگر آنهایی هستند که بر سبیل قدرت واقع می‌شوند سبب حدوث این قسم وقایع گاهی از این عالم ابتدا می‌شود از قبیل دعای دعا کننده که به سمع طبقه‌ای از ملکوت اعلی رسیده و چون بر آنها تأثر و انفعال محال نیست از این اسباب متأثر می‌شوند زیرا آنها نفوسی هستند که به مواد افلاک و کرات متعلق و به آنچه در این عالم واقع شده یا خواهد شد عالم و مطلعند حال این حوادث خواه صورت‌های جسمانی خواه هیئت‌های نفسانی باشند نسبت به این طبقه ملکوت یک نوع تأثیری که عبارت از تحریک و امثال آنها باشد در این عالم دارند بدون آنکه صورتی افاضه یا جوهری را ایجاد کنند زیرا این قبیل افاضه و ایجاد مخصوص موجودی است که به کلی از عالم اجسام جدا و مفارق باشد و این موجود فقط مؤثر است و از جهت دیگر متأثر می‌شوند به همین جهت است که دعوات و قربانیه‌ها و توسلات راجع به استسقا (طلب باران) و امثال آن نافع قرار داده شده. و همچنین در امور دیگری که وقوع آنها نادر به نظر می‌رسد از قبیل هلاکت قوی یا غرق جماعتی با خسف و زلزله مؤثر می‌باشند و بیشتر معجزات انبیاء علیهم‌السلام از همین قسم است یعنی از چیزهایی هستند که سبب وقوع آنها از این عالم به عالم نفوس کلیه تأثیر کننده پیوسته پس از دعای دعا کننده‌گان و امثال آن متأثر می‌شوند از مقام ایجاد الهی افاضات و انشاءات و ایجاداتی به ظهور می‌پیوندند و نیز به همین جهت است که باید از مکافات بر شر نترسید و مکافات بر خیر را انتظار و توقع داشت پس بداء نیز که عبارت از ظهور امری باشد از ناحیه اسباب زمینی و آسمانی متوقع نبود از این قبیل محسوس و اطلاع نفوس عالیه و سافله به جز در زمان نزدیکی وقوعش بر آن میسر نیست و واضح است که بر طبقه [صفحه ۳۳۲] ملکوتین که بین عالم عقول محضه و عالم اجسام طبیعی و صور ماده واسطه هستند چنین امری ممتنع و محال نیست معذک تمام امور از قانون فضای اجمالی و علم محیط ازلی خارج نمی‌باشند چنانکه به افعال و اعمال این طبقه از نفوس مؤثره که مسخر امر الهی هستند در جمیع احوال و افعال افعال حق می‌باشند و از حیطة اقتدار و ایجاد الهی فارغ نیستند مانند آنکه حواس ما مسخر عقول ما هستند و از حدود اعمال و افعال عقول بیرون نیستند به طوری که صحیح است شخص بگوید دیدم شنیدم مثل آنکه صحیح است بگوید چشم دید و گوش شنید تمام این عبارات هر کدام از جهتی صحیح است مانند آنکه یدالله - عین الله - و امثال این عبارت صحیح است در حالی که خداوند دست و چشم و گوش ندارد ولی شرع هم تجویز فرمود که گفته شود عین الله و قرآن خود فرمود یدالله فوق ایدیه‌م و از جهتی صحیح است که بگوئیم خداوند از تغییر مبراست و از نسبت بداء و ظهور در چیزی که نبوده است و از وجهی که منزه است و اما وجه تنزیه محض و خالص است به حسب مقام احدیت در غیبت هویت لاهوتیت که در حدیث شریف دیگر وارد شده است.

اسف چیست؟ و اسف الهی چگونه است؟

قوله تعالی: فلما اسفونا انتقمنا منهم و لکنه خلق اولیاء لنفسه یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون فجعل رضا هم رضا نفسه و

سخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاء اليه و الادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك و ليس ان ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه لكن هذا معنى ما قال من ذلك و قد قال من اهان لى وليا فقد بارزنى بالمحاربه و دعانى اليها و قال من يطع الرسول فقد اطاع الله و قال ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم فكل هذا و شبهه على ما ذكرت لك و هكذا الرضا و الغضب و غيرهما من الاشياء مما يشاكل ذلك و لو كان يصل الى الله الاسف و الضجر و هو الذى خلقهما و انشأهما لجاز لقائل هذان يقول ان الخالق يبيد يوما لانه اذا دخله الغضب و الضجر دخله التغيير لم يؤمن عليه الاباوه ثم يعرف المكون من المكون و القادر من المقدر عليه و لا الخالق من المخلوق تعالى الله عن ذلك القول علوا كبيرا بل هو الخالق للاشياء لا لحاجه فاذا كان لحاجه استحاله الحد و الكيف فيه فانهم انشاء الله. [صفحه ۳۳۳] حمزه بن بزيع از حضرت صادق عليه السلام از معنى آيه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» سؤال مى كند كه معنى اين آيه چيست خداوند چگونه تأسف مى خورد - حضرت فرمود «ان الله عز و جل لا يأسف كاسفنا و لكنه» تا آخر اين حديث گذشت بيان مى فرمايد: تأسف الهى چون تأسف ما مخلوق نيست و لكن خداوند دوستانى براى خود خلق فرموده كه تأسف و خوشنودى آنها با آنكه مخلوق و پرورش يافته پروردگار هستند موجب تأسف و خوشنودى پروردگار عالم است. به همين جهت اسف و خشم حضرت موسى و حضرت هارون عليه السلام را كه فرعونيان باعث شدند اسف و خشم خود محسوب داشته و از آن قوم ظالم انتقام كشيده و تمام را غرق و مایه عبرت آیندگان قرار داد و اين يكي بودن خشم اولياء خدا با خشم خدا براى اين است كه آنان را راهنمايان و دعوت كنندگان به سوى خود مقرر داشته كارهاى آنها كه نمايندگان الهى هستند كارهاى خداست و در عين حال تأثرات آنها چنين نيست كه بعضى اصطلاحى و لغوى كه عبارت از انفعال و تغيير مخصوصى باشد به خداوند برسد چنانكه مخلوق حال انفعال و تأثر از حوادث پيدا مى كند زيرا خداوند جل و جلاله از محل حوادث واقع شدن و عوارض منزه و مبراست و همين تأثر اولياء خداست كه خداوند از حيث ايجاد نتيجه كه انتقام و فرستادن عذاب باشد به خود نسبت داده و به اين نوع عبارت تعبير کرده است چنانكه باز مى فرمايد هر كه دوست مرا خوار و زبون نمايد مرا به جنگ طلبيده است و نيز مى فرمايد هر كه پيغمبر را اطاعت كند خدا را اطاعت کرده است و به پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم خطاب فرمود كسانى كه با تو بيعت مى كنند با خدا بيعت مى كنند دست خدا بالاي دستهاى آنها است تمام اين قبيل تعبيرات نظر به همان است كه اولياء خدا نمايندگان خدا هستند و افعال آنها افعال خداست همچنين خوشنودى و خشم امثال آنها كه اطلاق آنها درباره خدا به همان جهتي است كه مذكور گرديد و اگر خشم و اذيت به خداوند برسد در صورتى كه موجد خشم و اذيت نيز خداوند است. ممكن است گوينده چنين مطلبى بگويد كه آفريننده روزى هلاك مى شود زيرا وقتى كه خشم و غضب و اذيت بر او وارد گردد ناچار تغيير حال مى دهد و وقتى كه تغيير حال پيدا كرد از هلاك شدن ايمن نيست چنانكه در مخلوق كه محل حوادث است همين طور است ورود حوادث گوناگون مخلوق را از پاى در مى آورد و مضمحل مى نمايد وقتى كه چنين بود به هيچ وجه ايجاد كننده از ايجاد شده و قادر از مقدور و خالق از مخلوق فرقى ندارند و حال آنكه خداوند تعالى از چنين نسبت ها و گفتارهاى برتر و بالاتر است بلكه اوست آفريننده اشياء بدون حاجتى و وقتى كه در آفرينش حاجتى [صفحه ۳۳۴] نداشت حدود و چگونگى بر او محال است اى ابن بزيع اين حقايق را كه كليد حقايق توحيد است بفهم انشاء الله تعالى. از اين حديث شريف معنى بدا به خوبى معلوم مى شود كه چگونه افعال و اعمال يك قومی در سلسله وسائط كه مبادى عاليه هستند تأثیر بخشیده موجب مى شوند كه از ناحیه مقدسه مؤثره حقيقى آتش هلاك و بوار بر آن قوم ببارد و وعد و وعيد انبيا را به مقام وفا و انجاز رساند اين است معنى بدا كه قواعد دين و احكام شرع مبين و اصول حكميه و قوانين عقليه و افكار نظريه و موازين منطقيه با آن منافات نداشته بلكه اين قواعد و اصول مؤيد اين معنى مى باشد و به همين جهت است كه حضرات ائمه صلوات الله عليهم فرموده اند ما عظم الله بمثل البدا و ما عبد الله بشيء مثل البدا و امثال اين بيانات و تعبيرات كه تماما بر جلال قدر اعتقاد به اين مسئله دلالت دارند. كسانى كه در مراتب علم و معرفت به مقام عرفاى موحد و علمای كامل رسیده اند به قوت ايمان و عرفان در سلسله نزول وحدت را در كثر و در سلسله صعود كثر را

در وحدت مشاهده نموده و به نور بصیرت گاهی حق را با خلق اینما تولوا فثم وجه الله هو معکم اینما کنتم دیده و گاهی خلق را با حق و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی می بینند و در عین حال در مقام علم اعلی و لوح محفوظ محو و اثبات همه ثبت هم اثبات محو و هم اثبات و محو اثبات همه موجودند بدون تغییر و تبدیل و غیر و تبدل در مراتب مادون است و هم چنین تقدم و تأخر و سایر اوضاع و کیفیات زمانی در مراتب پائین است زیرا وقتی که مدرک از زمان و مکان بری بود در ادراک او تقدم و تأخری راه ندارد اما وقتی که مدرک امر متعلق به زمان یا مکان باشد ادراکات او ناچار به آلت جسمانی است از قبیل حواس ظاهره یا باطنه انسانی که متغیرات حاضره را در زمان خود درک و حکم به وجود آنها می نماید - و آنچه که در زمان موجود نباشد یا در زمان دیگری بوده و از ادراک او فوت بلکه حکم به عدم او می نماید و ناچار به عبارت «بوده است» یا «خواهد بود» تعبیر می کنند و همچنین چند چیزی را که ممکن است به آنها اشاره کند و یا حکمی نماید وقتی که در مکانی موجود بودند ادراک می کنند که در کدام جهت و بر کدام مسافت و کدام بعد واقع شده اند ولی مدرکی که منزله از تنگنای زمان و مکان باشد ادراک او تام و به کلی محیط و به هر حادثی داناست که در کدام زمان موجود می شود و بین او و حادث سابق بالاحق چه مدتی فاصله است و ابتدا بر هیچ یک از آنها حکم به عدم نمی کند بلکه عوض حکم مدرک اول با آنکه [صفحه ۳۳۵] گذشته در حال موجود نیست این مدرک حکم می کند که هر موجود در زمان معینی در غیر آن زمان موجود نیست و نیز می داند که هر شخصی در کدام جزء از مکان موجود و بین او و بین ماسوی از آنچه که در تمام جهات مکان واقع شده اند چه بعد و چه نسبتی است تمام این احکام به طریقی است که کاملاً با عالم وجود منطبق است و حکم نمی کند به اینکه فلان چیز جای موجود یا معدوم و یا آنکه در فلان مکان موجود در فلان مکان معدوم است و یا آنکه حاضر است یا غایب زیرا تمام این احکام مخصوص به مدرکی است که خود زمانی و مکانی باشد اما این مدرک که نه زمانی است و نه مکانی و نسبت تمام ازمنه و امکانه او نسبت واحد است بدون قرب و یا بعد زمانی و مکانی. لا مکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حالش کجاست اختصاصی به الآن یا به این مکان یا به حضور و غیبت یا به اینکه این جسم در جلو عقب پائین و بالا واقع است برای موجودی است که وجود او در زمان معین و مکان معینی واقع شده است اما کسی که آفریننده‌ی تمام ازمنه و امکانه و تمام جهات حاضر و غائب است و علم او به تمام موجودات کامل ترین و تمام ترین علوم است چگونه به زمان و مکان محدود می گردد این است معنی علم به جزئیات به وجه کلی و این است معنی سماوات که جامع تمام امکانه و ازمنه است که به طی سجد کتب تعبیر شده است. خواننده‌ی سجد کلمات و حروف را متوالیا و متعاقب یکدیگر مشاهده می کنند و آنچه نظرش قبلاً به آن افتاده پس از نظر به ما بعد پنهان می شود و در این جا غیبت و حضور و تقدم و تأخر روی می دهد اما کسی که سجد و عبارات و سطور نقش یافته در کتاب در دست او به هم پیچیده نسبت او به تمام حرف یک نسبت و هیچ چیز از آنها او را فوت نمی شود تمام در دست او و چون این در دست داشتن که عین قدرت و قیمومیت اشیاء است عین علم است پس معنی طی سجد و به دست داشتن در اینجا عین احاطه‌ی علمی است که به تمام رسوم و نقوش این کتاب که در این مقام کتاب تکوینی و ابداعی و اختراعی الهی است محیط و مطلع است و بدیهی است که این نوع ادراک برای زمانیات و مکانیات و موجوداتی که ادراک آنها به آلتی از آن است و به توسط صورتی از صورت‌هاست میسر و ممکن نیست، و به همین جهت است که هیچ شیئی از اشیاء خواه کلی و خواه جزئی و به هر وجهی از وجوه باشند از مقام احاطه علمی واجب تعالی خارج نیستند، و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین. [صفحه ۳۳۶] همان کتاب مبینی که تمام موجودات از کلی و جزئی در آن نقش بسته اند به واسطه وجود است که هر چیز گذشته یا حاضر و یا آینده ظاهر می شود خلاصه واجب تعالی به وجه کلی به طوری که مذکور شد به تمام جزئیات عالم است بدون آنکه آلت جسمانی داشته باشد این است که می توانیم بگوئیم خداوند به تمام چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها و سودنی‌ها عالم است ولی نمی توانیم بگوئیم چشنده بوینده لمس کننده است زیرا اینها صفات حواس جسمانی است و خداوند از حواس جسمانی منزله است. و این قضیه به مقام تنزیه و

برخورداری ندارد چنانکه تغییر در معلومات و اضافاتی که بین او و بین موجودات هست موجب تغییر در ذات وحدانی و صفات ذاتی و علم به جزئیات اختصاص به حال وجود جزئیات نمی‌گردد بلکه این علم قبل از وجود جزئیات و بعد از وجود جزئیات نیز باقی و ثابت است و تغییر و تبدیلی که هست و محو و اثبات و نسخ و بدا و تردد و ابتلاء تماما نسبت به مراتب متوسطه و نازله هستند خلاصه در این مقام باید بین علم اجمالی و علم تفصیلی فرقی گذاشت که مختصرا تقسیم آن بدین طریق است.

علم اجمالی و علم تفصیلی

۱ - علم اجمالی: علم واحد حقیقی است که هم اجمالی فوق آن متصور نیست و این علم غیر ذات واجب است که تمام وجودات بدون شائبه اندک ترکب و اتحاد با تجزیه و در مقام تمام معانی وجودی و حقایق و مفهومات تفصیلی به وجود واحد بسیطی به وجه اعلی و اشرفی موجودند. ۲ - علم تفصیلی: علم قضائی عقلی است که نسبت به مقام سابق مفصل و نسبت به علوم نفسانی و قدری مجمل است علم اول را عنایت و علم دوم را قضا خوانند. ۳ - علم قدری یا عالم قدرت که کتاب محو و اثبات از آن محسوب می‌شود. ۴ - علم به اعیان موجودات زمانی و مکانی و آنچه که از جزئی و کلی در عالم حوادث و موجودات متجدده و متغیره موجود هستند تغییر و تجدیدی که مشاهده می‌شود تماما، در مرتبه سیم و چهارم است و ابدا در علم عنایتی و قضائی حق تغییر و تبدیلی راه ندارد. خلاصه بداء از لوازم مختار مطلق بودن حقست که به مقتضای مصلحت در تقدیم و تأخیر اشیاء و محو و اثبات آنها و اجابت دعوات و غیرها مجری می‌فرماید و هر طور بخواهد از روی حکمت در اشیاء موجودات عالم تغییر و تبدیل می‌دهد و اعتقاد به چنین امری از لوازم [صفحه ۳۳۷] توحید محسوب بلکه بعثت انبیاء و ارسال شرایع و انزال کتب موقوف بر این مسئله است چنانکه حضرت صادق صلوات الله علیه می‌فرماید: «ما تبناء نبی قط حتی یقر بالله بخمس بالبداء و المشیه و السجود و العبودیه و الطاعه» یعنی هیچ پیغمبری به مقام نبوت نرسید مگر آنکه برای خدا پنج خصلت که عبارت از بداء، مشیت، سجود، بندگی، فرمانبرداری است ثابت بدارد زیرا مبنای احکام شرعی و خطاب‌های تکلیفی بر مشیت زائده و بدا و نسخ و امثال این دو است و همچنین سجود که هیئت خضوع و فروتنی در قبال حق است انقیاد و بندگی است که انسان از حیث قالب و قلب به واسطه این خصلت متوجه خدای می‌شود و به واسطه گذاردن شریفترین مواضع بدن که پیشانی و صورت باشد بر پست‌ترین و خوارترین اشیاء که خاک است به حقارت و ذلت خود در قبال عظمت عملا اعتراف و اقرار می‌نماید و نیز عبودیت که عبارت از فروتنی با تن است و می‌فهماند که هیچ کس از خود دارای قوت و توانائی نیست مگر به خدا با نسبت آن به تمام اعمال حسنه و خیرات نسبت روح است به بدن و همین عبودیت است که عنایت و مقصود تمام عبادات و اعمال پسندیده محسوب می‌شود و از همین جهت که فرموده‌اند «العبودیة جوهره کنهها الربوبیه» و بدیهی است وقتی که انسان در مقام سیر و سلوک به مرحله عبودیت رسید و باطن او در نیروی حق فانی شد ربوبیت که عین ذات افاضه خاصی و پرورش حقیقی است نسبت به او حاصل شده و مفاد «ادبنی ربی» را کاملا مصداق می‌گردد - این است که عبودیت گوهر گرانبهائی است که از طرف بالا - حقیقت ربوبیت است و از جهت پائین فروتنی باطنی عبد محسوب می‌گردد. و اما اطاعت نیز که فرمانبرداری در امثال اوامر و نواهی و قبول تکالیف نفسی و بدنی و مالی باشد مدار عبودیت و تسلیم است و اگر این انقیاد و فرمانبرداری حاصل نشد و نباشد عبودیت نیز حاصل نمی‌گردد زیرا فروتنی باطن و سیر و سلوک حقیقی بدون مراقبت و ممارست اعمال تشریحی ظاهری صورت نمی‌بندد و به دست نمی‌آید بنابراین امور پنجگانه از اصول نبوت و ارکان بعثت به شمار می‌آید و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید «لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما افوذوا عن الکلام به» یعنی اگر مردم می‌دانستند که در قول بداء چه اندازه اجر و مزد است از سخن گفتن در آن و گفتگوی آن خسته نمی‌شدند و سر عقلی این است که معتقد به بداء همیشه به جانب خدای متضرع و از عذاب الهی خائف و به هیچ وجه بر علم و طاعت خود اعتماد و تکیه نمی‌کند هر چند آن علم و طاعت از آفت ریاء و امثال آن صحیح و سالم باشد زیرا پس از [صفحه

[۳۳۸] آن که انسان معتقد به اختیار مطلق واجب تعالی جل جلاله بود و اینکه به واسطه بسیاری از امور و مصالح و نتایج او از وسایل و اسباب ظاهری ممکن الانفکاک است می‌خواهد همیشه در مقام ترس و خوف از ارتکاب اعمالی که نتایج عبادات را سلب می‌کنند برآمده و پیرامون کارهائی خلاف نگردد و در تمام امور صحیحه فقط توکل بر خداوند توانا و مختار بنماید. حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید «ما بعث الله نبیا قط الا بتحريم الخمر و ان یقر الله بالبداء» یعنی هیچ نبی را خداوند مبعوث نفرموده مگر آنکه شراب را حرام کرد و به بداء اقرار نموده. از آنچه مذکور شد معلوم می‌شود که قبل از وجود تکوینی اشیاء علم و مشیت و اراده و تقدیر حکمفرما بود پس از آن موافق تقدیر هر شیء یا هر فعلی ایجاد می‌شود و در مقام تقدیر ممکن است بداء حاصل شود چنانکه راجع به همین موضوع در کتاب اصول کافی روایت شده است. سئل العالم علیه السلام کیف علم الله قال و شاء و اراد و قدر و قضی و امضی فامضی فاقضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد فبعلمه کانت الاراده و بارادته کان التقدير و بتقديره کان القضاء بقضائه کان الامضاء و العلم علی المشیه و المشیه ثانیه و الاراده ثالثة و التقدير واقع علی القضاء بالامضاء فله تبارک و تعالی البداء فیما علم متی شاء و فیما اراد التقدير الاشیاء فاذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء فالعلم فی المعلوم قبل کونه و المشیه فی المنشاء قبل عینه و الاراده قبل قیامه و التقدير بهذه المعلومات قبل تفصیله و توصیلها عیانا و وقتا و القضاء بالامضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الاجسام المدركات بالحواس من ذوی لون و ریح و وزن و کیل و مادب و درج من انس و جن و طیر و سباع و غیر ذلك مما یدرک بالحواس فله تبارک تعالی فیہ البداء مما لا عین له فاذا وقع العین المفهوم المدرك فلا بداء و الله یفعل ما یشاء فبالعلم علم الاشیاء قبل کونها و بالمشیه عرف صفاتها و حدودها و انشأها قبل اظهارها و بالاراده میز انفسها فی الوانها و صفاتها و بالتقدير قدر اقواتها و عرف اولها و آخرها و بالقضاء ابان للناس اماکنها و دلهم علیها و بالامضاء شرح عللها و ایان امرها و ذلك تقدير العزيز العليم. مقصود سائل از این سؤال استعمال از کیفیت علم واجب تعالی به جزئیات زمانی و مکانی [صفحه ۳۳۹] است به همین جهت حضرت ابو عبدالله علیه السلام مراتب شش گانه که بعضی از آنها بر بعضی مترتب است تشریح می‌فرماید و تصریح دارد که تمام مراتب علم باری تعالی در سلسله تفصیلی طولی محسوب می‌شوند. ۱ - اول علم است: که مبداء آغاز تمام افعال اختیاری می‌باشد زیرا فاعل مختار هیچ فعلی از او صادر نمی‌شود مگر پس از قصد و اراده نیز پس از تصور داعی به این قصد و قصد و اراده صادر می‌شود بنابراین علم مبداء المبادی تمام اختیاریه است. ۲ - مشیت است: که به معنی مطلق خواست و اراده باشد خواه به حد عزم و تصمیم رسیده باشد یا نرسیده باشد چنانکه مشیت ما گاهی از تصمیم و عزم انفکاک می‌پذیرد مانند آنکه به چیزی اشتیاق یا اشتها داشته باشیم ولی به واسطه مانع عقلی یا شرعی بر آن فعل عزم و تصمیم نمی‌نمائیم. ۳ - اراده است: که عزم بر فعل یا ترک آن باشد پس از تصور آن شیء و تصور خیر یا نفع یا لذتی که از آن فعل حاصل می‌شود - لیکن خداوند جل جلاله از اینکه فعلی را به جهت انتفاع ذات خود به جای آورد منزّه و مبرا است. ۴ - تقدیر است زیرا به جا آورنده هر فعل و عامل هر کار جزئی و مشخصی که از افراد یک طبیعت مشترکه باشد پیش از تکوین آن در خارج مکان و زمان و سایر خصوصیات آن را تعیین و اندازه گیری کرده آنگاه شروع به ایجاد آن می‌نماید مثل اینکه انسان بر ساختن خانه عزم می‌کند که قبل از شروع به آن بناء - مکان بناء و زمان ساختن و مصالح و نقشه که از آن به علل اربعه تعبیر می‌شود با سایر خصوصیات از بزرگی و کوچکی - طول - عرض - شکل - وضع و غیر از این صفات و مشخصات احوال بناء را در عالم تصور خود قبلا اندازه گیری می‌کند سپس به عرصه خارج می‌آورد - چگونگی و احوال تمام این تشخصات و تعینات تقدیر بنای مزبور هستند. ۵ - قضاء: مراد از قضاء در این جا ایجاب عمل و اقتضای فعل است از قوه فاعله که مباشرت می‌کند و این قوه موجبه‌ی وقوع فعل از قوه‌ای است که در عضله و عصب قیام دارد که باعث قبض و بسط و حرکت عضو گردیده صورت فعل از قبیل کتابت و امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل از کتابت و امثال آن در خارج واقع می‌شود و فرق بین ایجاب و بین وجود فعل در خارج مثل فرق بین میل متحرک و حرکت آن است که گاهی این [صفحه ۳۴۰] میل از حرکت منفک می‌شود چنانکه در سنگ نگاه داشته به دست در

میان فضاء این مطلب معلوم است به این معنی که اگر اتفاق مانع یا دافعی از خارج نبود حرکت واقع می‌شد زیرا از جانب فاعل هیچ حالت انتظاری باقی نمانده است و هم‌چنین است حال سایر قوای فاعله در وقتی که ایجاب فعل را اقتضا کرده‌اند به همین جهت است که بر عزم کننده معصیت گناه مترتب می‌شود و اخباری که وارد شده است مبنی بر آن است که اسم معصیت باعث گناه و عقابی نیست محمول است بر اینکه قصد حاجت آن به حد عزم و تصمیم نرسیده باشد و این قضا که به معنی ایجاب فعل است نسبت به فعل تقدیم ذاتی دارد نه تقدم زمانی مگر آنکه دافع خارجی مانع شود چنانکه در مثال سنگ در دست فاعل متوقف در هوا گفته شد. دیگر آنکه این قضا غیر از قضا ازلی است که مرتبه آن پیش از مشیت و اراده و تقدیر است. ۶ - نفس ایجاد است: و این ترتیب از تفصیلی که حضرت صلوات الله علیه مرتباً بیان فرموده‌اند به خوبی معلوم می‌شود و نیز منشأ بداء روشن می‌گردد که در کدام مرتبه از این مراتب ممکن است واقع شود چنانکه می‌فرماید وقتی قضا به امضاء واقع شد بدائی نیست زیرا در این وقت شیء در خارج موجود شده است «و همچنین در نفس علم ازلی و قضائی و مشیت و اراده ازلی بدائی نیست فقط بدا در عالم تقدیر جزئی و در لوح محو و اثبات است و به طوری که سابقاً هم گفته شد در حقیقت تغییرات و اراده‌های جزئی برای نوعی از وسایطی که شأن آنها فقط طاعت و عبودیت است حاصل می‌شود - خلاصه همان طوری که مدارک منحصر در عقل و خیال و حس است عوالم نیز منحصر به سه عالم است که اعلائی این عالم عقلی است که همان عالم قضا باشد و اوسط آن عالم مثالی است که همان عالم قدری باشد و ادنای آن عالم حسی است که عبارت از عالم مادی باشد. انسان کامل و مرد خردمند معقولات را به دیده عقل می‌بیند و مشاهدات را به دیده خیال مشاهده می‌کند و به چشم حس جزئیات مادی را تماشا می‌نماید و بداء پیش از وقوع در عالم وجود خارج است که فقط در عالم تقدیر واقع می‌شود. زیرا بعد از خروج شیء در عالم تقدیر به عالم تکوین دیگر موضوع بدائی موجود نیست این است اجمالی از تفصیل حدیث شریف. مقصود از اشتراطی البداء در حدیث آفرینش صور همین مرتبه تقدیر است که نسبت به مراحل بعدی جنین از حیث افعال و اعمال و وضع ساختمان و مدت حیات او و غیره واقع است [صفحه ۳۴۱] و چون علم به تغییرات بداء است مخصوص خود آفریننده است دو ملک مصور و خود جنین هیچکدام عالم به این تغییرات به بداء نیستند لهذا به طور اجمال امر می‌فرماید که بداء را شرط نمایند یعنی که در آن مرحله از حیات شعور ذاتی و علم اجمالی به لوح حیاتی خود پیدا می‌کند که اعم از آن که خود را سعید بیند یا شقی تصور کند در سرنوشت آن هیچ تغییر و تبدیلی ممکن نیست روی بدهد لهذا یا مبتلا می‌شود به غرور و نخوت و یا به یأس و نومیدی کلی اما وقتی که اجمالاً به همان شعور ذاتی ملتفت شود که در تمام مقدرات جزئی او ممکن است تغییر و تبدیل روی دهد متکی به آفریننده خود می‌شود و همیشه تکوینا و اختیاراً راه مستقیم می‌رود تا از جانب فیاض علی‌الاطلاق افاضه خیرات بر او شود انسان در این حال پیرامون قبایح و اعوجاج و انحراف نمی‌رود مبادا در سرنوشت سعادت او تغییر و تبدیل دهند و همچنین اگر سرنوشت خود را پر از شقاوت دید بفهمد که به واسطه اعمال نیک و اطاعت امر الهی ممکن است لوح شقاوت او محو شود و مبدل به سعادت گردد.

خلاصه

از علم اجمالی و شعور ذاتی به بداء انسان از همان عالم جنینی ملتفت می‌شود که سعادت و شقاوت او به دست اختیار خود اوست نه به همان لوحی که فقط در شکم مادر مشاهده کرده تا از آن روی خود را مجبور و مضطر صرف تصور نماید. از روی این بیان می‌توان امثال حدیث شریف «السعید فی بطن امه و الشقی فی بطن امه» را بر مرحله قبل اشتراط بداء حمل کرد. توضیح این اجمال آن که بداء در سعادت و شقاوت دخالتی ندارد و فقط بداء راجع است به صدور افعال جزئی و تقدیرات مخصوصه از مدت حیات اوضاع و اشکال جزئی وضع معاش و زندگانی نزول امراض و بلاهای مربوط به حیات مادی که تماماً راجع به همین نشأ حیات دنیوی است اما راجع به مراحل نشأی آخرت بدائی در آنها متصور نیست زیرا به طوری که مذکور شد بداء راجع به تقدیرات

مخصوصه که به واسطه بعضی اسباب و وسایط در عالم و سائل و اعمال که نشأه‌ی دنیوی باشد ممکن است در آن تقدیرات تعبیرات و تبدیلاتی داده شده و چون این و سائل و اعمال که یا اصلاً دنیوی هستند و یا راجع به دنیا می‌باشند نتایج و مسببات آنها نیز از سنخ همین نشأه هستند لهذا تأثیرات آنها از حدود عالم تجاوز نمی‌کند بنابراین اعمال و افعال و اسبابی که موجب سعادت و یا شقاوت نشأه اخروی می‌شوند مربوط به عالم تقدیر نیست تا آنکه [صفحه ۳۴۲] دارای دو مرحله باشند یکی تقدیر و دیگری مرحله خارج در وجود عینی بلکه تمام این اسباب و افعال پس از خلق و ایجاد موجودات تا نظر به اختیاری که در او ودیعه نهاده شده و راه هدایت و ضلالت که از حیث نتیجه به سعادت و شقاوت تعبیر می‌شود در خود موجود و مخلوق می‌باشند و ابداً مربوط به اسباب خارجی نیست ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و چون هدایت پس از خلق است و خلق هم پس از عالم تقدیر است پس ابتداء و یا ضد آن به طریق اولی بعد از عالم تقدیر است و چون شیء واقع شد دیگر جای بدائی باقی نمی‌ماند و بداء قبل از وقوع شیء است.

اصحاب ابی جعفر علیه السلام

وقتی اوراق تاریخ را می‌گشایم می‌بینیم پس از مکتب علوی علیه‌السلام و تربیت مانند کمیل بن زیاد - صعصعه بن صوحان - سلمان فارسی - ابن عباس مقداد بن عمار - عمار بن یاسر - ابوذر غفاری و صدها دیگر که از صحابی و تابعین بودند و از فقهای اسلامی به شمار می‌رفتند و پس از آنها فترتی ایجاد شد که به دست معاویه و پسرش یزید گروهی بی‌شمار از اصحاب و تابعین و شیعیان و موالی و هواخواهان اهل بیت را کشتند و نابود کردند و تبعید و زجر و تهدید و قتل نمودند دیگر فقیهی که بتواند شخصاً مهام امور شریعت را در یک شهر به دست گیرد محدود شد و اگر هم بودند از بیم دشمن ابراز نام و شخصیتی نمی‌کردند تا دوره حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام که دولت اموی رو به ضعف نهاد و عباسیان در سازمان تشکیلات خود بودند مکتب باقری گشوده شد و تعلیمات علوی و فقه محمدی تجدید مطلع کرده و گروهی بی‌شمار در این مکتب تربیت شدند و شهرت جهانی گرفتند چنانچه در مناقب در ذیل اسامی اصحاب آن حضرت می‌نویسند حرمان بن اعین شیبانی و برادرانش عبدالله بن میمون قداح - محمد بن مروان کوفی از فرزندان ابی‌الاسود دثلی - اسماعیل بن فضل هاشمی از اولاد نوفل بن حارث - ابوهارون مکفوف - ظریف بن ناصح - سعید بن ظریف اسکاف الدوثلی - اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی و عقبه بن بشیر انصاری و اسلم مکی - ابوبصیر لیث بن بختری مرادی - کمیت بن زید اسدی - ناحیه بن عماره صیداوی - مناذ بن مسلم الفراء نحوی و بسیاری دیگر می‌باشد [۷۳] به شرحی که در سابق اشاره شد. [صفحه ۳۴۳]

مدیحه در منقبت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

ای وجود ذی جودت بود خلق را باعث ذات تو قدیم آمد ماسوای او حادث باقرالعلومی تو رحمت عمومی تو مشرق نجومی تو دور چرخ را باعث پیشه‌ی شجاعت را هیبت پلنگ آمد پیشه‌ی فخامت را عنصرت بود حارث نور چشم امجدی رهنمای عبادی سرو باغ سجادی علم و حلم را وارث از تو می‌برد فرمان لوط و یونس و لقمان شیث و زاده عمران سام و حام و هم یافت آب از تو در جریان مهر از تو نورافشان چرخ گشته سرگردان ارض ثابت و لابت منطق حزین شاها کی توان کند انشاء مدحت جنابت را اوست عاطل و عابث اثر شاعر معاصر حزین بروجردی

زندگانی اجتماعی امام محمدباقر علیه السلام و آثار او

دوران زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام از نظر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی عصر پرآشوب و محیط درهم برهمی

بود زیرا از یک طرف شهادت سیدالشهداء در محیط عربستان اثری عمیق به جا گذاشته بود و خانواده‌ها به خونخواهی و قصاص و تصفیه حساب قیام کرده بودند مخصوصاً با آن تعصب عربیت که در حکومت سجادیه جریان داشت - از طرف دیگر جنایات اجتماعی و مفاسد اخلاقی و تظاهر به فسق و فجور خلفای آل مروان و آل زیاد یک نفری عمومی بر روی سطح تنفر درونی مردم از کشتن امام حسین فرزند سیدالشهداء افزود که همه مردم از مظالم مستبده حکومت جابرانه بنی‌امیه پس از هشتاد سال خسته و فرسوده و دل‌آزرده شده بودند در مقام تغییر خلافت بودند و لذا انقلابات عظیمی در حجاز و عراق و ایران به وقوع پیوست که یک نامنی و آشوب و غوغائی در میان قبایل و اقوام برپا کرده بود که حضرت امام محمدباقر دل‌پر خونی از دست مردم داشت. شیخ طوسی در امالی از منهال بن عمر روایت می‌کند که گفت در خدمت محمد بن علی باقر علیهما السلام حضور داشتم مردی به خدمتش آمد سلام کرد پس از پاسخ آن مرد گفت کیف ائتم حال شما چطور است؟؟ فرمود و ما ان لکم ان تعلموا کیف نحن انما مثلنا فی هذه الامه مثل بنی اسرائیل [صفحه ۳۴۴] کان یدبح ابناهم و یستحیی نساہم الا و ان هؤلاء یدبحون ابناہم و یستحیون نساہم فرمود چه نتیجه دارد که شما بفهمید حال ما چگونه است مثل ما در این امت مثل بنی‌اسرائیل در زمان فرعون است که پسران را می‌کشتند و زن‌های آنها را زنده می‌گذاشتند این مردم «یعنی بنی‌امیه» فرزندان و جوانان ما را کشتند و زنان ما را به جای گذاشتند. فرمود عرب گمان می‌کند بر عجم فضیلتی دارد در حالی که فضیلت و برتری به تقوی است نه به قومیت و تعصب عربی و با این فکر هم باز ما را که از عرب و از خاندان آل محمد و اهل بیت پیغمبر و از قریش هستیم چنین خوار و خفیف نمودند و حق ما را بردند و مردان ما را کشتند آن مرد گفت والله من شما اهل بیت را دوست دارم.

حضرت امام محمدباقر علیه السلام و تحولات سیاسی

طبری و ابن‌اثیر می‌نویسند: از حوادث مهم دوره آخر اموی و سال ۱۱۴ شهادت حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین باقرالعلوم می‌باشد. پدرش حضرت سجاد و مادرش ام‌عبدالله دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام مسمی به فاطمه تولدش روز جمعه اول ماه رجب سال ۵۷ هجرت مدت عمرش ۵۷ سال و پنج ماه و ۷ روز بوده است - وفاتش روز دوشنبه ۷ ذی‌حجه سال ۱۱۴ مدت امامتش ۱۹ سال امام پنجم مردی گندم‌گون متوسط القامه معتدل قوی هیکل عالم و دانشمند حلیم و شکیباً خوش‌سیما و صورت - نیکوسیرت و سجیت بود این امام همام دو زن داشت به نام ام‌فروه دختر قاسم بن محمد و ام‌حکم بنت اسد بن مغیره و دو کنیز به نام لیلی و زینب داشت. این امام در تحولات سیاسی عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس فرصتی مناسب یافت که در نشر علوم اسلامی خدمتی به سزا نمود و تعلیمات عالیہ بسیط آموخت و مدرسه‌ی بزرگ گشود که بعد به نام مکتب جعفری شهرت یافت. علت وفاتش سمی بود که ابراهیم بن ولید و والی مدینه در میان طعام نموده و به آن حضرت خورانید و در عصر هشام بن عبدالملک بوده است. بیست سال اختلاف و تصادم دو سیاست به این امام فرصتی داد که خوب توانست مکتبی بگشاید و راهی باز کند که معارف اسلام و آموزش و پرورش امیرالمؤمنین علیه‌السلام زنده گردد و احکام دین و علوم و فنون امیرالمؤمنین تجدید حیات نماید و از نو آغاز گردد. آن علوم و معارفی که معاویه و اخلافش مخفی کردند و پنهان داشتند و کتمان [صفحه ۳۴۵] نمودند و نگذاشتند مردم بفهمند امام محمدباقر در این بحران سیاسی آن را بیدار و مردم را هشیار فرمود.

شبه‌ای از آداب زندگی حضرت محمدباقر علیه السلام

از مدلول سطور زندگانی حضرت باقر علیه‌السلام چنین استفاده می‌شود که مردی ظریف و تمیز و مؤدب و پاکیزه خصال و دارای مبادی و مؤدب آداب به ادب اسلامی بود. علامه مجلسی از عبدالله بن عطا روایت می‌کند که به منزل حضرت ابو جعفر وارد شدم دیدم لباس‌های نو و منظم در گوشه‌ای و بساطها و نمطها و نازبالش‌ها دیدم که در اطراف گذاشته شده عرض کردم اینها چیست؟

فرمود این خانه منجد و مزین از زنی است که به تازگی ازدواج کرده‌ام و این عطر و سرمه برای آن است که خاطر وی راضی شود - خانه من همان حجره بی‌پرده و بی‌رنگ و زیور است. روز دیگر که به منزل سابقش رفتم دیدم کاسه چوبین در پیش نهاده و قل هو الله احد می‌خواند و نان و زیتون و سرکه خوراک او بوده مرا پیش خواند تا با هم غذا خوردیم. وقتی از طریق گوسفند قربانی سخن گفتند فرمود هر وقت پدرم علی بن الحسین قربانی می‌کرد یک ثلث آن را به همسایگان و یک ثلث آن را به سائین و ثلث دیگر را برای اهل و عیال اختصاص می‌داد. ابو عبیده می‌گوید چون به حرم کعبه می‌رسید نعلین خود را دست می‌گرفت و با خضوع و ادب قدم بر می‌داشت. حلبی از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت خضاب می‌کرد و لباس فاخر می‌پوشید و به حجره زنانش می‌رفت چون از این حال پرسیدند فرمود زنان را حقی است که چون آنها برای مرد زینت می‌کنند مرد هم باید خود را برای آنها منظم و تمیز گرداند. محمد بن مسلم روایت می‌کند که امام جعفر علیه‌السلام علکی را مضغ می‌نمود و آن یک نوع صمغی بود که می‌خائیدند می‌فرمود چون هر گاه دندان‌ها سست شد با جویدن صمغ محکم می‌شود و هر وقت دندان‌ها عیب می‌کرد با روپوش طلا اصلاح می‌فرمود معاویه بن عمار می‌گوید اکثر ابوجعفر را می‌دیدم با حنا خضاب کرده و محاسن را اصلاح نموده و معطر و منظم بود. حکم بن عتبه می‌گوید دیدم حنا گرفته به ناخن می‌گذارد مرا دید فرمود یا حکم [صفحه ۳۴۶] چون نوره می‌کشی ناخن را آسیب رساند و برای جبران باید حنا به ناخن بست که انگشتان را قوت دهد. عبیدالله بن سلیمان روایت می‌کند که دیدم شانه عاجی دارد و ریش خود را شانه می‌زند. عبیدالله بن بختری می‌گوید امام پنجم کیوترانی داشت که یک روز یکی از آنها شروع به خواندن کرد فرمود او را ذبح کنید. مجلسی در بحار می‌نویسد که چون به خدمه و غلامان خود کاری می‌فرمود ناظر آنها می‌شد تا اگر بر آنها سنگین است خود با او شرکت در انجام آن بنماید - و بسیار رعایت غلامان و کنیزان خود را می‌کرد. ابو عبیده می‌گوید ملازم رکاب آن حضرت بودم که با هر کس مصافحه می‌کرد می‌فرمود مؤمنین که به هم می‌رسند باید مصافحه کنند که با مصافحه کدورات درونی آنها محو گردد و گناهان آنها بریزد چنانچه برگ از درخت می‌ریزد. [۷۴].

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام در صدقات و مواسات و بخشش و حلم و علم و تشییع جنازه مؤمنین و عیادت مریض و رعایت ادب و آداب و سنن دینی کمال مراقبت و مواظبت را داشت. در آداب زندگی باید گفت امام محمدباقر علیه‌السلام اولین امامی بود که با فراغت آداب و سنن دین را به مردم عملاً آموخت و در مکتب تربیتی خویش مکارم اخلاق و سجایای صفات را در زندگی به مردم تعلیم کرد. یا قبله الخلاق یا محیی الرسول پنجم امام برحق و یا باقرالعلوم ابراز دار علم لدنی که چون تو نیست در حکمت و کلام و تفاسیر و در نجوم

شخصیت حضرت امام محمدباقر علیه السلام

جالبترین صفحات تاریخ بشر آن اوراقی است که زندگانی روزمره پیشوایان بزرگ عالم بشریت را منعکس نماید و اسرار بزرگواری و سیادت آنها را برای آیندگان سرمشق قرار دهد چنانچه در جلد اول گفتیم و در اینجا نیز متذکر می‌شویم. ماه رجب از ایامی است که چندین شخصیت برجسته به وجود آمده‌اند و آفتاب وجود [صفحه ۳۴۷] چند پیشوای بزرگ و دانشمند بی‌نظیر فروزان گشته. روز اول ماه رجب آغاز می‌شود با تولد حضرت اباجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام که باقر علوم اسلام و شکافنده غوامض احکام دین بوده است. روز جمعه اول ماه رجب سال ۵۷ هجرت یعنی ۱۳۸۱ سال قبل از این از مشرق دامان فاطمه مکناء به ام‌عبدالله دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام آفتاب وجود امام محمدباقر علیه‌السلام طلوع کرد. در میان دختران سبط اکبر زنی به مقام و جلالت شأن فاطمه نبوده است امام حسن علیه‌السلام از نظر علاقه شدید به مادر نام دختر خود را فاطمه نهاد و این بانوی بزرگ اسلامی در حفظ حقوق و آزادی زنان اسلام و تقوی و پرهیزکاری و نشر تعلیمات عالیه دین سعی بلیغ داشته و حضرت صادق علیه‌السلام در فضیلت او روایاتی نقل می‌فرماید که عظمت مقام این تربیت شده اسلامی را نشان می‌دهد. حضرت

امام محمدباقر علیه‌السلام ۱۹ سال و ده ماه پس از شهادت پدرش علی بن حسین السجاد زندگی کرد و در تمام این مدت که تا حدی قیام خونین جدش زمینه را برای نشر فرهنگ و احکام اسلام آماده می‌ساخت اسرار و غوامض مسائل اسلام را حل فرمود و در سن ۵۷ سالگی در مدینه به زهر هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۱۴ هجری یا سال ۱۱۷ شهید گشت. این نابغه علم و دانش - مردی گندم‌گون متوسط القامه - قوی هیکل - سیاه‌موی دارای ابروهای پیوسته - چشم‌های بزرگ - دماغ کشیده - چهره گشاده - شبیه جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده. در ادب و تربیت امام پنجم علیه‌السلام می‌نویسند هیچ‌گاه قهقهه نکرد - آرام سخن می‌فرمود عصبانی نمی‌شد - هنگام سخن گفتن و غذا خوردن اول به نام خدا آغاز و به نام خدا ختم می‌فرمود. با آنکه از خوف خدا می‌گریست گریه با صدا نمی‌کرد. در عصر خود متواضع‌ترین مردان روزگار بود - مزارع، مراعی، مواشی، خدم و حشم بسیار داشت ولی خود بر سر املاک و باغات و مزارع و نخلستان‌های خود می‌رفت و مانند یک رعیت و دهقان فعال و کارآگاه در روزهای گرم آن قدر کار می‌کرد که غلامان او زیر بغلش را می‌گرفتند به سایبان می‌بردند او [صفحه ۳۴۸] مالکی بود که با رعیت و بزرگ‌همکاری نزدیک داشت. حضرت باقر علیه‌السلام آنچه از محصول زراعت و باغبانی و نخلستان به دست می‌آورد همه را در راه خدا انفاق می‌کرد و در عصر خود سخی‌ترین مردم عربستان بود. در علم و فضیلت هیچ کس قدرت برابری با او را نداشت زیرا در مکتب ولایت و در خاندان و مهد نبوت و مهبط وحی و قرآن تربیت شده بود. بسیاری مدعی بودند با او مباحثه و مجادله و مناظره کنند چون در محضر درسش زانو خم می‌کردند به خضوع و خشیت سر تسلیم و اعتراف فرود آورده و با ایمان و اعتقاد به فضیلت و برتری او بر می‌گشتند. چشمه‌های علوم و فنون حکمت از افکار این نابغه دین جوشیدن و تراوش داشت. صبحگاه در مسجد جدش پس از فراغت از نماز رو به مردم می‌کرد و شروع به تدریس و افاضات علمی و نشر احکام و اخبار آل محمد می‌فرمود. در بیست سال دوره معاویه - ابرهای جهالت روی چهره زیبای قرآن و احکام اسلام را پوشانید. دره عمیقی بین مردم و قرآن به وجود آورد - گوش‌هایی که به مسائل و تربیت دینی و فرهنگ آسمانی اسلام آشنا شده بود همه در خمودی و خموشی ساکت و در فراموشی به سر می‌بردند. اما قیام خونین حسینی سیادت را برای بنی‌هاشم اثبات کرد و مردم را متوجه خاندان عترت و طهارت فرمود. حضرت سجاد و امام باقر علیه‌السلام در پنهان و آشکار شروع کردند نکات و احکام فراموش شده را تجدید و گوش‌ها را از جنایات و خیانت‌های اموی پر کردند - و این زمینه محیطی آرام برای نشر و تدریس علنی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام پیشوای مذهب جعفری مهیا کرد و بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را در مدینه برای دومین بار تأسیس و به ترویج فرهنگ اسلامی پرداختند. روزی جابر بن عبدالله انصاری که آخر عمرش بود و نابینا شده بود منزل حضرت سجاد علیه‌السلام شرفیاب شد کودک سالخورده‌ای را دید پرسید کیستی جواب فرمود محمد بن علی بن الحسین جابر گفت نزدیک آی دست او را گرفت بوسید عرض کرد روزی خدمت جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم فرمود ای جابر شاید باقی بمانی که محمد بن علی بن الحسین که یکی از اولاد منست ملاقات کنی [صفحه ۳۴۹] سلام مرا به او برسان و بگو خدا به تو نور حکمت دهد. علم و دین راه نشر ده. امام پنجم هم به امر جدش قیام کرد و به نشر علم و دین پرداخت. اوراق زندگانی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام سرتاسر مشحون بر احادیث و روایات است هر کس نام امام پنجم را برده صدها حدیث و روایت و کلمات قصار و نصایح از آن حضرت نقل کرده است و لذا سیره روزمره امام باقر علیه‌السلام در ۲۰ سال اخیر زندگی تماماً نقل حدیث و روایت و نشر معارف دین و احکام فقه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و آئین و روش اسلامی می‌باشد و اینک با خوانندگان گرامی تاریخ را ورق می‌زنیم تا بر آن واقف شویم.

مناقب حضرت باقر علیه السلام

و کل شیء احصیناه فی امام مبین ابن خلکان می‌نویسد: کان محمد بن علی عالما سیدا کبیرا و انما قیل له الباقر لانه یبقر العلم (ای

توسع و شقه و اظهره) و فيه يقول الشاعر يا باقر العلم لاهل التقى و خير من لبي على الاجبل از خصایص امام این است که تمام موجودات نشئه عالم کون و مکان بر امام عرضه شده و او را از کلیه علوم و السنه اولین و آخرین از موالید (جماد - نبات حیوان) آگاه ساخته‌اند و معنی اولی به تصرف در عالم کون هم همین است اگر به عوالم موجودات احاطه و علم نداشته باشد تصرف بر آن محال است و اما محیط و متصرف باذن الله در کلیه موجودات است و همان طور که قرآن تصریح می‌فرماید و علم آدم الاسماء کلهما به آدم تمام نشانی‌های وجود را آموخت و مظهر کمال آدمیت که امام است از نام و نشانی همه مخلوقات عوالم امکان آگاه است - و از آن جمله منطق حیوانات است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به ابن عباس می‌فرماید ان الله علمنا منطق الطیر کما علم سلیمان بن داود و ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و الطیر. پروردگار عالمیان به ما منطق پرندگان را آموخت همان طور که به سلیمان بن داود آموخت و برای امام پرده و حجابی از علوم و فنون الهی نیست منطق انسان و حیوان در نظر او یکسان است می‌شنود و می‌فهمد و اگر سؤال شود پاسخ می‌دهد. نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل فلسفی گر منکر خانه است از حواس انبیاء بیگانه است ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم [صفحه ۳۵۰] قرآن این حقیقت را بیان فرموده و در آخر سوره ۳۱ آیه ۳۴ می‌فرماید. ان الله عنده علم الساعه و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر در اکثر تفاسیر اتفاق دارند که بر حسب احادیث و اخبار خداوند متعال این علوم را که به خود اختصاص داده به درباریان مخصوص خود یعنی پیغمبر و اهل بیتش آموخته تا مردم آنها را از دیگران به این علوم الهی تشخیص دهند و از علامه مجلسی و بسیاری دیگر بیش از پنجاه ورق درباره معجزات حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و هر یک از ائمه نقل کرده است و چون مردم آن عصر از آنها حجت و برهان می‌خواستند و حجت و برهانی که بتواند عقول عامه بشر را قانع سازد تصرف امام در عالم خلقت بود که با حیوانات سخن گویند و سنگریزه‌ها و خزندگان و پرندگان اقرار به ولایت آنها کنند و تسلیم شوند و از علوم اولین و آخرین بر مردم بیان نمایند و لذا در طول ۲۵۰ سال دوران امامت دوازده نفر ائمه هدی این مراتب علمی و تصرف آنها در عالم کون و سخن گفتن آنها با جماد و نبات و حیوان که خرق عادت و اعجاز بوده مرتب بر مردم دنیا ثابت شد و از تواتر گذشت و امامت آنها که مشحون بر هر علم و تصرفی بود ثابت گردید. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمه و بهذا یعرف الامام و ان لم یکن فیه هذه الخصال لیس هو الامام امام آن است که زبان هیچ بشری از ملل مختلفه و نژادهای متنوعه و هیچ پرنده و چرنده و خزنده‌ای از دانش او مخفی نیست و به این خصلت امام از مدعیان امامت تشخیص داده می‌شود - اگر این علوم الهی و اسرار غیبی و رموز خفیه عالم آفرینش را کسی بداند او امام است و گرنه دروغگو و کذاب است و برای ثبوت این علوم برای ائمه کتب اخبار و احادیث پر است مآثر و معالم آنها صفحات بسیاری از اوراق تاریخ ۲۵۰ سال بشر را پر کرده و نشان داده که آنها یکی پس از دیگری دارای اعجاز و خرق عادت و علم به غیب و به اسرار آفرینش و راز وجود به اذن الله بوده‌اند. جابر بن یزید جعفری می‌گوید در سفر حج با امام محمدباقر علیه‌السلام ردیف بر شتری بودم مرغی آمد و بر چوب محمل نشست من خواستم او را بگیرم فرمود یا جابر اذیتش مکن و او را بگذار به جوار ما پناه آورده و شکایت دارد عرض کردم چه می‌گوید فرمود می‌گوید [صفحه ۳۵۱] سه سال است در این کوه بچه می‌گذارم و ماری آن را می‌خورد دعا فرما خداوند آنها را حفظ کند من هم دعا کردم رفت. البته برای اثبات این بیان لازم است قدری امروز قدم فراتر بگذاریم و اهل دل شویم که همدلی از همزبانی بهتر است. بسیار شده که مردم عصر در پی اثبات آن رفته و دیده‌اند آن طور که امام فرموده شده است زیرا منطق آنها منطق خلاف و ریا و تظاهر و شبیه نیست منطق الهی است که از مکتب ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پرورش گرفته‌اند و با این منطق دعوت به حق و حقیقت می‌کنند و این دعوت به وحدانیت غیر از با منطق راست و درست انجام نمی‌گیرد. محمد بن مسلم گوید در میان مکه و مدینه در خدمت محمد بن علی الباقر می‌رفتم که اذا قبل ذئب و هو من رأس الجبل حتی دنی منه - گرگی از بالای کوه ناله کنان به طرف ما سرازیر شد امام قدری

به صدای او گوش داده سپس فرمود اذهب فقد فعلت برگرد که چنانچه خواهی می‌شود عرض کردم چه گفت فرمود این گرگ می‌گفت جفت من در غاری از این کوه می‌زاید و قد عسر علیها ولادتها دعا کن خداوند سختی زائیدن بر او آسان کند و از نسل من کسی را بر دوستان شما مسلط نکند من دعا کردم آن هم هروله کنان برگشت آری. اصطلاحاتی است مر ابدال را که نباشد زان خبر غفال را ابن صباغ می‌نویسد: محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [۷۵]. شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد النعمان می‌نویسد کان الباقر محمد بن علی خلیفه ابیه من بین اخوته و وصیه و القائم بالامامة من بعده و برز علی جماعه بالفضل فی العلم و الزهد و السوود و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و الفنون الادب ما ظهر من ابی جعفر الباقر علیه السلام [۷۶]. حضرت امام محمدباقر علیه السلام جامع علم و منبع دانش و مشهور به فضیلت و بینش و بلند کننده [صفحه ۳۵۲] صیت فضل و کمال است درجه علم و دانش او بالاتر از حیظه اطلاع ما و صفای قلبش موجب تزکیه نفس و اعمال نیک و شرافت خلق بوده - عمرش را به طاعت پروردگار گذرانید در مقام تقوی و پارسائی راسخ و ثابت قدم بوده عهد و پیمان‌ش غیر قابل تردید و فضیلت و کمالش غیر قابل انکار می‌باشد. او پس از پدرش علی بن الحسین علیه السلام بین برادرانش به مقام وصایت و امامت منصوب و منصوص بود - در علم و زهد مشهور بین عرب و عجم گردید او دارای شهرت وافیه و فضیلت کافی و نبالت شأن و جلالت مقام بوده در علم و زهد آنچه از جدش امام حسن و امام حسین علیه السلام از سنن دین و احکام اسلام و قرآن فرا گرفته بوده به مردم آموخت در ادبیات و تاریخ و سیره اصحاب مطلع بود. روایت می‌کنند که معالم دین از او بر مردم عرضه می‌شد او از بقایای صحابه و وجوه تابعین نقل حدیث می‌کرد در سیر تاریخی اخبار را از اجدادش و اشعار و مدایح را از صحابه و تابعین نقل می‌فرموده مالک بن اعین جهنی در مدح او گفته است: اذا طلب الناس القران کان القریش علیه عیالا- و ان قام ابن بنت النبی تلتق یداه فروعا طوالا نجوم تهلك للمدلجین جبال تورث علما و جالا [۷۷]. امام محمدباقر را ناثر هم گفتند برای آنکه «ینثر العلم نثرا» بذر علم را پراکنده کرد و دل مسلمین را آکنده از دانش نمود و این مقام دلیلی باهر بر قدرت علمی و کمال فضیلت و حقیقت او می‌باشد. در کتب انساب برای حضرت امام محمدباقر علیه السلام شرافتی خاص نوشته‌اند و آن این است که این میوه طیبه از پیوستگی دو شجره طوبی که از وجود حسن و حسین سرچشمه گرفته به وجود آمد او اول هاشمی است از دو هاشمی و علوی زیرا پدرش امام زین العابدین علی بن الحسین است و مادرش فاطمه دختر امام حسن مجتبی سبط اکبر است. میمون قداح روایت می‌کند از امام پنجم که گفت روزی پیش جابر بن عبدالله انصاری آمدم در حالی که چشمانش از فرط سالخوردگی نمی‌دید سلام کردم جواب داد تو کیستی گفتم محمد بن علی بن الحسین گفت نزدیک بیا پیش رفتم دست مرا گرفت بوسید و قصد کرد پای [صفحه ۳۵۳] مرا بوسد دور شدم گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله من به تو سلام رسانید گفتم و علی رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته و پرسیدم جابر چگونه‌ای فرمود جابر گفت روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم فرمود ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من و آن محمد بن علی بن الحسین است و خدای تعالی وی را نور حکمت داده و او را از من سلام برسان. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوشک ان تبقی حتی تلقی ولد من الحسین یقال له محمد یقر علم الدین بقرا فاذا التقیته فاقراً منی السلام گفتی که خسروان من است این چه دولت است یا رب منم که می‌گذرم بر زبان تو این داستان را از ابوبصیر بصری نیز روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله او سلام به امام محمدباقر علیه السلام رسانید و خبر داد که او شکافنده علم و دانش است همان طور که تخم شکافته می‌شود و از آن درخت و میوه حاصل می‌گردد در وجه تسمیه باقر می‌نویسند تبره ای توسع العلم. [۷۸]. محمد بن قاسم شبیه روایت می‌کند که در هیچ مدرس و مسندی از محاضر علم و فضیلت علماء و دانشمندان را خاضع تر و خوددارتر از مکتب تربیت محمد بن علی علیه السلام ندیدم.

توصیف امام علیه السلام

ابن شهر آشوب می‌نویسد الامام الباقر و النور الباهر و القمر الزاهر و العلم القاقر باقر العلم معدن الحلم اظهر الدین اظهار او کان للاسلام منارا الصادع بالحق و الناطق بالصدق و باقر العلم و ناثره نثرا لم تأخذہ فی الله لومۃ لائم و کان لامره غیر مکاتم و لعدوه مراغم امام محمد باقر علیه السلام نوری جهان تاب است و ماهی پرتوافکن و شکوفه‌ای شکفته از علم و دانش که بر هر دانشمندی غلبه و قوت و برتری دارد او شکافنده علم و فن است او معدن حلم و علم است او ظاهر کننده دین و آموزنده آئین اسلام است او منبع فیض علوم و فنون و برازنده کمال و فضیلت است او ناطق به صدق و شکافنده علم و نویسنده و پراکنده کننده بوی عطر و مشک معارف فرهنگ است. او در راه نشر علم و فرهنگ از هیچ ملامتی نگران نمی‌شد و در نشر علم و دین [صفحه ۳۵۴] ثابت قدم و راسخ و پابرجا و به دوستان مشفق و مهربان و برای دشمنان نیز نیک بین و نوع دوست بود می‌خواست همه را هدایت کند و به کمال خود برساند که شاعری در حقیقت گفته: اذا غاب بدرالدجی فانظر الی ابن النبی ابی جعفر تری خلقا منه یزری به و بالفرقدین و بالمشتی امام و لکن بلا شیعة و لا بمصلی و لا منبر [۷۹]. هر وقت ماه آسمان افول کرد ستاره درخشان شخصیت علمی ابی جعفر محمد بن علی باقر العلوم در عالم پرتوافکن است اوست برتر و بالاتر از هر عالم و دانشمندی بود که در محراب و منبر نظیر نداشته ابن فتال می‌نویسد: الامام بعد علی بن الحسین ابو جعفر محمد بن علی الباقر بنص ابيه عليه و اعتبار الشرايط العقلیه و هو قد برز علی جماعتهم بالفضل فی العلم و الزهد و کان اعینهم ذکرا و اجلهم فی الخاصه و العامه و لم یظهر عن احد منهم من ولد الحسن و الحسین (ع) من علم الدین و الاثار و علم القرآن و السیره و فنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر (ع) زندگانی اجتماعی ابو جعفر محمد بن علی باقر در امامت به نص پدرش مسلم و منصوب و منصوص بود و شرایط آن در عقل و نقل جمع گردید او در اجتماع دارای فضیلت و علم و دانش و زهد و کمال بود مشهورترین آن خاندان و با جلالت‌ترین مردم در میان خاص و عام بود که نه تنها در میان مردم بلکه در خاندان علم و دین از جهت وقوف به قرآن و سیره پیغمبر و سنت آسمانی انبیاء و فنون ادب و کمال بی نظیر بوده است در عصر خود یگانه و بی مثل و مانند بود. امام محمد باقر علیه السلام تنها کسی بود که از بقایای صحابه پیغمبر روایت می‌کرد یعنی او باقیمانده اصحاب را ملاقات کرد و از آنها روایت می‌نمود و پس از او تابعین بودند و رؤسای فقهای مسلمین را که در زمان امام متقیان بودند مانند اصبع بن نباته و جابر و غیره دید. عبدالله بن عطاء مکی می‌گوید ندیدم در هیچ محضر درس که محصلین کوچک شوند و تواضع کنند مانند حوزه درس امام محمد باقر علیه السلام که مانند حوزه درس امیرالمؤمنین [صفحه ۳۵۵] همه مستمعین خود را کوچک و ناچیز در قبال اقیانوس پهناور علم آنها می‌گرفتند چون کودکی که در پیشگاه معلم بنشیند و این روایت را جابر بن یزید جعفی و سایرین هم نقل کرده‌اند. [۸۰]. ابن صباغ مالکی می‌نویسد: محمد بن علی بن الحسین الباقر و هو باقر العلم و جامعه و شاهره و رافعه و متفوق دره و راصعه صفی قلبه و زکی عمله و طهرت نفسه و شرفت اخلاقه و عمرت بطاعة الله تعالی و رسخ فی مقام التقوی قدمه و میثاقه [۸۱]. محمد بن علی بن الحسین شکافنده علم بود او ابواب و فصول علم و دانش را جمع کرد و شهرت داد و سطح معارف مردم را بالا برد و تفوق و برتری داد و تاج علم را به درر نکات لطیفه مرصع ساخت و قلوب را تزکیه نمود و اعمال را پاک و پاکیزه ساخت و مردم را به علم شرافت بخشید و خود ترجمان عبادت و طاعت بود و در مقام تقوی و زهد ورع و پارسائی ثابت قدم و پابرجا و در وفاء پیمان راسخ بوده است. شیخ مفید می‌نویسد: «کان الباقر محمد بن علی خلیفه ابيه من اخوته و وصیه و القائم بالامامه من بعده و برز علی جماعته بالفضل و العلم و الزهد و السؤدد و کان اشهرهم ذکرا و اکملهم فضلا و اعظمهم نبلا لم یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهم السلام من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما ظهر من ابی جعفر الباقر علیه السلام» امام باقر محمد بن علی جانشین پدرش و مقدم بر برادران او بود او وصی و قائم به امامت پس از پدرش بود او در زندگانی اجتماعی شخصیتی بارز و متمیز به فضل و علم و زهد و بزرگواری

بود مشهورترین مردم در نام و نسب و علم و فضیلت و کمال و بزرگ‌ترین مربی و معلم و پیشوای علم و دانش بود که در خاندان حسن و حسین در علم دین و سنن و تفسیر قرآن و سیر و فنون ادب به شخصیتی بارزتر از امام محمدباقر در آن عصر نبوده است. او از شخصیت‌های باقی‌مانده مردمی که پیغمبر را دیده بودند روایت می‌کرد و از اعیان تابعین و رؤسای فقه اسلامی که از مکتب جدش علم و دانش فرا گرفته بودند ملاقات کرد و علوم و اخبار و مدایح و مناقب او را در قالب نظم و نثر بیان می‌کردند. [صفحه ۳۵۶] و بدین مضمون می‌گفتند که اگر مردم طلب علم قرآن بنمایند همه شاگردان مکتب باقری هستند و چون در علوم دست اندازند ید و بیضا نمایند زیرا او شکافنده علم و دانش بود و بهترین مربی و منبع علم و خبر و فضیلت است. قدرت نیروی علمی امام محمدباقر علیه‌السلام در آفاق حجاز و عراق و آسیا بسیار بود مردم او را به پیشوایی می‌ستودند و بر افاضات علمی او سر تعظیم فرود می‌آوردند. هیچ کس چون او پس از امیرالمؤمنین در علم تفسیر و فقه و ادب و لغت و غیره مانند امام محمدباقر نبود و چون در اجتماع با آنکه دشمن از بروز و ظهور شهرت آنها جلوگیری می‌کردند معذلتک هیچ کس در افق علوم و فنون و آسمان علم و فضیلت درخشان‌تر از این امام نبود - او چنان گره‌های علم را می‌گشود و معضلات را حل و هضم می‌کرد و غوامض اسرار را تحلیل و تسهیل می‌نمود که مردم گمشده علمی خود را در پیشگاه افاضاتش می‌یافتند و راضی و خشنود بر می‌گشتند. ابونواس در حق او گفته: فهو الذی قدم الله العلی له ان لا یکون له فی فضلہ ثان فهو الذی امتحن الله القلوب به عما یجمعن من کفر و ایمان و ان قوما رجوا ابطال حکم امسوا من الله فی سخط و عصیان لن یدفعوا حکم الا بدفعهم ما انزل الله من آی و قرآن فقلدوها لاهل البیت انهم صنوالنبی و انتم غیر صنوان منصور گفته: و ما اخل وصی الاوصیاء به محمد بن علی نوره الصدع ذریه بعضها من بعض اصطنعت فالحق ما صنعوا و الحق ما شرعوا یابن الائمه من بعد النبی و یا ابن الاوصیاء اقوالناس قد دفعوا ان الخلافه کانت ارث والدکم من دون تیم و عفو الله متسع ابوهریره: اباجعفر انت الامام احبه و ارضی الذی یرضی به و اتابع اتانا رجال یحملون علیکم احادیث قد ضاقت بهن الاضالع [صفحه ۳۵۷] حمیری: و اذا وصلت بحبل آل محمد حبل الموده منک فابلق و ازدد بمطهر لمطهرین ابوه نالوا العلی و مکارم مالم تنقد اهل التقی و ذوی النهی و اولی العلی و الناطقین عن الحدیث المسند الصائمین القائمین القانتین العابدین بنی الحجی و السوود الراکعین الساجدین الحامدین السابقین الی صلوٰة المسجد القانتین الراجحین السابحین العابدین اللهم یتودد الراهبین المالفین القادرین

مراجع علمی باید ابراز علم نمایند

از سنن عقلائی بشر است که هر کس علم و دانش و هنری دارد باید ابراز و اظهار نماید تا طالبین آن فن در صورت نیاز به شخصیت‌های علمی مراجعه نمایند چنانچه هر صاحب صنعتی طبیعتا صنعت و هنر خود را در معرض و مرآی مردم گذاشته تا او را به این هنر و صنعت و نیروی قدرت فنی بشناسند. این سنت فطری در شریعت هم رعایت شده و بر علمای اسلام و فقها تکلیف شده که علم و دانش خود را ابراز نمایند و در تعارض چند فقیه و عالم اعلم موظف است شرعا علم خود را اظهار نمایند و بر مردم است که از اعلم تقلید کنند که این حکم عقلی است باید جاهل از اعلم تقلید نماید و این سنت در اجتماع بشری هم حکم فرماست مخصوصا در ارباب صنایع و حرف. این حکم عمومیت یافته و در طبقه بالاتر هم ائمه دین اعلام علم و دانش می‌کردند چنانچه شاه ولایت پس از حدیث نبوی که فرموده انا مدینه العلم و علی بابها اعلام کرد سلونی قبل ان تفقدونی پیرسید هر چه بخواهید قبل از آنکه علی را نبینید. قال علیه‌السلام عالم یتنفع بعلمه خیر من الف عابد دانشمندی که از علمش مردم بهره‌مند گردند بهتر است از هزار عابدی که به نماز و روزه عمر خود را برگزار کند.

امام پنجم علیه السلام مردم را دعوت به علم کرد

امام محمد باقر علیه السلام از تحت عنوان وظیفه عالم که باید مردم را از علمش منتفع سازد فرمود: هر کس از ما هر چه می خواهد بپرسد جدم رسول خدا (ص) مدینه علم بود و جد دیگرم علی مرتضی باب مدینه علم بود و ما خاندان مهبط علم و دانش و خاندان فضیلت و کمال و مخزن حکمت الهی هستیم که علم را به ما ارزانی داشته است و هر که [صفحه ۳۵۸] هر چه می پرسد پاسخ می گوئیم - این دانش آسمانی به وسیله وحی الهی به جدم رسیده و او به ما به ارث بخشیده است و هر که علم و دانش می خواهد ناگزیر است به درب خانه ما اهل بیت بیاید که این ودیعت آسمانی را خداوند به دست ما سپرده و ما هر کس را لایق و مستعد بدانیم به او می آموزیم و آنچه که صلاح زندگی دین و دنیای مردم است اگر هم نخواهند ما به دنبال آنها می رویم و به آنها یاد می دهیم و اجر و مزد خود را در این کار از خدا می خواهیم.

دعاوی و استدلال

غالباً در بشر گروهی هستند که دعوی علم و فضیلت علمی و اخلاقی می کنند ولی در عمل اکثر قریب به اتفاق آنها از عهده دعاوی خود بر نمی آیند زیرا تا مرتبه‌ای که واقف شده‌اند آن حدی است که از جهل مرکب خارج شده‌اند و تازه پس از سی سال تحصیل می فهمند که چیزی نفهمیده‌اند یعنی در قبال یک دریای ژرفی از علوم قرار می گیرند که تشخیص علمیت آنها را می دهند ولی کشف و شهود علمی برای آنها نشده است و لذا می بینیم اکثر این دعاوی باطل و بی جا و بی ثمر است. تنها صفتی که از افراد بشر تشکیل یافته و به اسرار و رموز عالم آفرینش واقف بوده‌اند صف پیغمبران عظام و اوصیاء گرام است که از باب حکمت و مصلحت خلقت به آنها صفحات آفرینش نشان داده شده تا خوب از مبداء و معاد و خط سیر و رموز و اسرار واقف گردند و بتوانند در مظان دعوت خلق به توحید از عهده برآمده و معرفی خود را به این فضیلت و قوف و علم و کشف بنمایند چنانچه بسیاری از پیغمبران را دیدیم که در تمام شئون وظیفه رسالت خود حفظ شئون و اخلاق را نموده و از خود دعوی نکرده و هر جا بی خبر بودند می گفتند باید از مقام ربوبی از لسان وحی از جبرئیل فرشته مقرب خدا پرسیم و به شما خلق بگوئیم به شرحی که در کتاب تاریخ انبیاء مفصل نقل شده است و از میان همه آن برگزیدگان چند نفری می شناسیم که تصریحاً یا تلویحاً چنین دعوی نموده و چون نقشه عالم وجود زیر نظر آنها بود خوب از عهده برآمده‌اند. سر حلقه این دانشمندان آسمانی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که مکرر اعلان کرد سلونی قبل ان تفقدونی ای مردم مسلمان هر چه می خواهید از علی بپرسید قبل از آنکه او را نیاید و در خور فهم و ادراک مردم آن عصر گروهی می آمدند و مسائلی می پرسیدند او چنان جواب می داد که پاسخ آنها برای خرده بینان علمای امروز هم کافی و شافی است او منادی لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً بود چنانچه در شرح حال آن حضرت نوشتیم نسخه منحصر به فرد و یکه تاز عرصه علم و فضیلت و جامع اضداد صفات بوده است هیچ چیز بر او مخفی نبوده است. [صفحه ۳۵۹] یکی از پیغمبرانی که دعوی مشروط کرد نه مطلق حضرت سلیمان حشمت الله بود که گفت من به زبان وحوش و طیور واقفم و همه در سیطره اراده من قرار دارند و عملاً هم به جهانیان این سلطنت و فرمانروائی کل را ثابت نمود و نشان داد و در میان ائمه دین پس از امیرالمؤمنین امام محمد باقر علیه السلام شکافنده صفوف و صنوف علم و دانش بود که فرمود ما دارای علومی هستیم که می توانیم از بسیاری مطالب خبر دهیم و علومی که اختصاصی حضرت رب الارباب است از باب حکمت و مصلحت خود به ما داده - از گذشته و آینده خبر داریم از مجاری سیر کمالی تکوینی و تشریحی مطلعیم از اینکه فردا کی چه می کند و چه کس در کجا از دنیا می رود و کی باران می بارد و چه حوادث و وقایعی رخ می دهد همه را می دانیم و باذن الله عند الضروره ابراز می کنیم و بدیهی است این اعلام با ندای عمومی جدش این فرق را داشت که مستمعین آن عصر آزاد برای شنیدن بودند ولی مستمعین عصر امام باقر علیه السلام آزادی عمل آن قدر نداشتند معذک هر کس هر چه می پرسید می گفتند و مردم را از علم و دین و اسرار و رموز خلقت در سیر تکوینی و تشریحی آگاه می کردند و باید ناگفته نگذشت که زمان قبل از حضرت امام محمد باقر و پس از او یعنی دوره

قدرت بنی امیه و قدرت بنی عباس محدودیت دوستان آنها بیشتر بود تا آنکه این نهضت علمی سطح معارف پروری را بالا برد - محمد بن مسلم می گوید من شنیدم که ابو جعفر می گفت انا علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء خداوند به ما نطق طیور را آموخته و از هر چیز به ما تعلیم فرموده است. ابن شهر آشوب چندین ورق از علم آن حضرت در صور مختلف نقل می نماید که از اصحاب و انصار او روایت کرده است. [۸۲]. بسیاری اوقات می شد که اصحاب می آمدند حضور امام و از کیفیت حرکات و الحان و اصوات طیور و پرندگان و حیوانات اهلی و غیر اهلی سؤال می کردند و امام پنجم آنها را به حقیقت حال آگاه می فرمود - یا از اخبار گذشته یا از احادیث پیغمبران یا از قصص متشابه قرآن و از معضلات مسائل علمی در اصول عقاید و فروع می پرسیدند و به هر یک جواب کافی و شافی و وافی می داد و مکرر می شد پاسخ چند نفر را در یک مسئله به انحاء مختلف منوط به محیط و تناسب از من و امکان و موفقیت های مختلف می فرمود و این دعاوی ملازمه با استدلال و برهان داشت که برای اثبات دعوی اعلان و اعلمیت و قوف بالسنه و روح الاجتماع عالم کون و فساد [صفحه ۳۶۰] برهان و دلیل اقامه می کردند و مصادیق آن را هم می گفتند تا بر شنوندگان ابهامی باقی نماند.

خبر از خلافت عمر بن عبدالعزیز

قطب راوندی در جرایح و علامه مجلسی در بحار الانوار روایت می کند که ابوبصیر گفت در مسجد الحرام در خدمت حضرت امام محمد باقر نشسته بودیم که عمر به عبدالعزیز وارد شد در حالی که دو جامه رنگین بر تن داشت و بر غلام خود تکیه کرده بود. فقال (ع) لیولین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربعین سنه ثم یموت فیبکی علمیه اهل الارض و یلعنه اهل السماء لانه یجلس مجلسا لاحق له فیه ثم هلك و اظهر العدل جهده یعنی این پسر در مسند امارت و خلافت جای می گیرد و عدل و داد می کند و چهل سال عمر می کند و مدتی امارت او طول می کشد تا بمیرد چون مرد مردم زمین بر او گریه می کنند و اهل آسمان او را لعنت می فرستند زیرا در مسندی بنشیند که حق او نیست از این روی به هلاکت و بوار افتد و عدل و داد را به قدر طاقت و نهایت مشقت آشکار سازد ولی به سبب آنکه مسند غضب است او را لعنت می کنند در روایت دیگر فقط مدت سلطنت او را سنین نوشته و این صحیح تر است و این خبر هم مانند خبر از خلافت منصور سبب ارادت عمر بن عبدالعزیز گردید و تا آنجا که میسر شد عدل و داد کرد و فدک را برگردانید و به قدری حکومت او نسبتا عادلانه بود که او را از مروانیان جدا نموده اند.

خبر از خلافت منصور

ابونعیم اصفهانی می نویسد: سلام بر ابی جعفر محمد بن علی که عزت و شرافت و تقوی را عملا به مردم نشان داد. امام قطب الدین ابی سعید هبة الله ابی الحسن نهاوندی از ابی بصیر روایت می کند که در مسجد می نشستم و درس علم و فضیلت می داد یک روز قبل از آنکه هنوز منتقل به بنی عباس شود منصور ابو جعفر و داود بن سلیمان وارد شدند داود سلام کرد امام محمد باقر او را جواب داد و منصور یک گوشه دیگری از مسجد پیغمبر نشست حضرت امام محمد باقر فرمود چرا دوانیقی نزدیک نیاید او جفا کرده و می بینم چند صباحی نگذرد که او بر گردن مردم سوار شود - و شرق و غرب عالم را بگیرد - داود برخاست نزد منصور رفت جریان را به او گفت منصور برخاست با ادب نزد امام پنجم آمد مانند همه کسانی که قبل از نیل به یک مقام و منصبی خضوع و خشوع دارند زمین ادب بوسه زد و چون می دانست گفتار [صفحه ۳۶۱] ائمه معصومین حجت و حقیقت است می خواست از آن امام اتخاذ سند کند و یقین نماید حضرت فرمود حتما این منصب به تو می رسد گفت آیا پس از من خلافت به فرزندانم هم می رسد فرمود آری پرسید مدت سلطنت بنی امیه طولانی تر بود یا سلطنت بنی عباس فرمود از بنی عباس طولانی تر می شود شما سلطنت را مانند گوی به کودکان خود دست به دست می سپارید ابو جعفر منصور چون به خلافت رسید به احترام این پیشگوئی نسبت به امام باقر عرض ادب

کرد و متعرض او نشد. [۸۳].

خبر از شهادت زید

در کتاب دلایل حمیری از زید بن حازم نقل می‌کند که در خدمت امام محمدباقر علیه‌السلام بودیم که زید بن علی برادرش گذشت امام فرمود دیدی این مرد را او در کوفه خروج می‌کند و کشته می‌شود و سر او را جدا می‌کنند. حسین بن راشد نیز همین خبر را روایت می‌کند که در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که فرمود خداوند رحمت کند عمویم زید را وقتی می‌خواست خروج کند پدرم فرمود یا زید خروج نکن انی اخاف ان تکون المقتول المصلوب بظهر الکوفه اما علمت یا زید لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل؟ فکان الامر کما قال ابی همان طور که پدرم فرمود زید قیام و خروج کرد و او را کشتند و فرمود هیچ یک از اولاد فاطمه و علی نیستند که قبل از خروج سفیانی قیام کنند مگر آنکه کشته شوند. عبدالرحمن بن یحیی بن سعید روایت می‌کند که یکی از بنی‌هاشم گفت در حضور امام محمدباقر بودیم که زید برادرش هم حضور داشت مردی شاعر از اهل کوفه آمد حضرت فرمود آیا چیزی درباره ما نگفته‌ای او گفت درباره برادرت بیتی چند گفته‌ام لعمرک ما کان ابومالک بوان و لا بضعیف قواه و لا ما لدیه نازع یعادى اخاه اذا ما نهاه لان سده سده مطواعه و مهمما و کلت الیه کفاه حضرت امام محمدباقر دست به شانه برادرش گذاشت فرمود این شعر در وصف تو می‌باشد پناه به خدا می‌برم که تو در عراق کشته شوی. [صفحه ۳۶۲]

زن و زندگی

یکی از نکات حساس زندگی بشر انتخاب زن و تأثیر زن در زندگی مرد است که در هر فردی اثری مخصوص به جا می‌گذارد که مشابه با فردی دیگر نیست و به راستی و حقیقت از سعادت مرد این است که زنی در افق و سنخیت و فکر و سلیقه او تصادف کند یا مقدر گردد و بدبخت‌ترین مردم آنها هستند که مواجه با زن غیر موافق گردیده و سوهان روح آنها می‌شود. این بحث زن و زندگی به قدری پهناور است و اهمیت دارد که در تحت ابواب و عناوین مختلف نیازمند کتب مفصلی است - و تعمق در این کار بیش از حد لازم است و به نظر اینجانب اینکه گفته می‌شود باید اول کار دقت کرد تا حوادثی رخ ندهد تا حدی صحیح ولی شرط عدم حادثه نمی‌گردد بلکه باید به خدا پناه برد و از او خواست که با تفضلات عالیه خویشتن مرد را در جریان زندگی سعادت‌مند کند که شرط عمده آن داشتن و توافق یک زنی است که کاملاً منطبق با سلیقه و روحیه او باشد چه تنها دین تنها اخلاق تنها زیبایی یا مال - ظرافت حسب نسب مکارم اخلاق و غیره کافی نیست بلکه هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست که آن توافق روحیه و سلیقه و همه چیز زندگی می‌باشد. وقتی به تاریخ زندگانی پیغمبران خدا حتی ائمه اطهار مراجعه می‌کنیم خواهیم دید که گاهی زنان آنها هم مانند زن نوح - زن لوط - زن امام حسن مجتبی - زن امام محمدتقی جواد الائمه از دشمنان آنها و بالاخره برخی قاتل شوهر شدند و این بدبختی در سیر زندگی تکوینی بشر ادامه دارد و از نظر تشریح هم معلل به علت آزمایش تکاملی یا به اصطلاح تادیب انضباطی است که مرد مواجه می‌شود تا نفس اماره و مکار خود را شاید در حیطة اقتدار در آورد و به کمال مطلوب برسد. در میان ائمه که آنها سرمشق زندگی بشر هستند افرادی بودند که از جهت زن به این مفهوم که ما برای خود تصور می‌کنیم خوشبخت بودند. یکی از آنها حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بوده است که با داشتن چند زن هر یک فداکار و نابغه و علاقمند و مربی و بزرگمنش بوده‌اند - و یکی هم حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام است که از جهت مادر و زن در خاندان تربیتی داخلی مواصلت فرموده و از دوزن خود خوشبخت و از شرایط اطاعت و ایمان، اخلاق و عقاید - تحمل و تمکن تمکین و طهارت و تقوی و غیره برخوردار بود و زن اول از بنی‌هاشم و تیره خاندان ابوبکر در تربیت عترت و زن دوم از طایفه ثقفیه [صفحه ۳۶۳] که در شجاعت و فضیلت و

شهامت و تربیت هر دو از مفاخر زنان آن عصر بودند. مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام و عبدالله از مریبان فهمیده و زنان عابده و پارسا و باورع بود - و دو فرزند برومند که یکی خورشید درخشان علم و فضیلت و دیگری نیز ستاره رخشنده تهذیب اخلاق بود. تربیت دینی و تهذیب نفس و تکامل معنوی این خاندان مرکز نشر علم و فضیلت و اخلاق و سعادت گردید مردم اطراف برای درک فیوضات کامله به دربار آنها می‌شتافتند و استفاده می‌کردند.

امتیاز زن و مرد در احکام

در آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه‌السلام یک سلسله تعلیمات برای زن دیده می‌شود که آنها هم بلا تکلیف نباشند و دعوی حقارت و تساوی هم نکنند - بدانند که شرع مقدس در بسیاری از امور زن را دوش به دوش مرد قرار داده مانند عبادات و علم و در بسیاری از فنون او را منع کرده مانند تحمل کارهای شاق و سخت و فنون طاقت فرسا مانند آهنگری و زراعت و غیره و در بسیاری از شئون تقدم بر مرد داده مانند اداره امور زندگی و خانه‌داری و بچه‌داری و تعلیم و تربیت کودکان لذا دعوی تساوی در همه شئون غلط و نابجاست اکنون ببینید امام محمدباقر علیه‌السلام درباره‌ی او چه می‌فرماید. در کتاب خصال شیخ صدوق از جابر بن یزید جعفری روایت شده که فرمود برای زنان اذان و اقامه و جمعه و جماعت و عیادت مریض رفتن و تشییع جنازه کردن و به صدای بلند لبیک گفتن و هروله در میان صفا و مروه و استلام حجرالاسود نمودن و درون کعبه رفتن و موی از سر ستردن در تقصیر نیست (تقصیری بر حاج مقرر است که اندکی از موی خود را کوتاه کنند). فرمود زن نباید قضاوت کند و امارت نماید و مورد مشورت قرار گیرد زیرا این مهام امور اداری زندگی از تعمق ادراکات زن خارج است مگر در کارهای جزئی و سطحی. فرمود زن ذبح نکند مگر در حالت اضطرار قربانی حج خود را و کالت دهد دیگری انجام دهد و در وضو باید از باطن و پشت دست و برخلاف مرد شروع کند بلکه زیر چادر مسح بکشد در ایستادن به نماز هر دو پا را به هم متصل دارد برخلاف مرد که باید فاصله داشته باشد و هر دو دست را بر سینه زیر پستان بگذارند و در رکوع بسیار خم نشوند و این جهات از نظر حالات زنانگی رعایت شده است و در سجود اول بنشینند و بعد به سجود رود یعنی یکباره مانند [صفحه ۳۶۴] مرد به سجود نرود و در تشهد و نشستن رانها را به هم بچسباند و در تسیحات با بند انگشتان شماره نگاه دارد و اگر به خدا حاجتی دارد روی پشت بام خانه رفته دو رکعت نماز بگذارد و سرش را به سوی آسمان مکشوف دارد و حاجت خود را عرض کند که انشاء الله مستجاب است. نگارنده گوید پشت بام خانه‌های مدینه محفوظ از اشراف بود ولی چون خانه‌های تهران بدون اشراف نیست زنان این شهر در خود خیابان‌ها سر و پا برهنه قدم می‌زنند بلکه با بدن‌های نیمه عریان و خود را هم مسلمان می‌دانند. فرمود زنان در سفر غسل جمعه ندارند ولی در حضر نباید ترک کنند و گواهی زن را نباید معادل مرد پذیرفت چون عقل کامل و دین کامل ندارند ممکن است شهادت آنها به هوای نفس و تمایلات و جانب‌داری یا مجذوب و مرعوب شدن مخدوش گردد و مخصوصا که در شهادت طلاق شایسته نیست دخالت کنند مبادا تحت تأثیر احساسات درآید. فرمود زن نباید استهلال ماه رمضان کند یعنی بالای بام و بر بلندی بالا رود که انگشت نمای دیگران شود زنان باید در مسیر مردمان و ازدحام مردم عبور نکنند تا در فشار و تعدی قرار نگیرند - در غرفه‌ها و بالاخانه‌ها منزل نگیرند که سرشناس و انگشت نشان نشوند فرمود فنون بافندگی و ریسندگی را فرا گیرند که کار زندگی آنها معطل نماند فرمود سوره نور را بسیار بخوانند از خواندن سوره یوسف خودداری کنند تا اسرار و امور حیل و معاشقه را متروک بدارند و عفت آنها مصون بماند و به جای آن تقوی و پرهیزکاری فرا گیرند - اگر زن از اسلام برگشت باید او را توبه داد و اگر اصراری داشت زندانی نمود نه مانند مردان که محکوم به قتل هستند عمل کرد - باید در زندان او را به غذای نامطبوع و لباس خشن و اجبار نماز به موقع مجبور کنند تا بلکه سعادت‌مند گردد. فرمود زن از جزیه دادن معاف است و در تولد زن مردی در خانه او نباشد و بر مرده او هم حیض - جنب - تلقین نگویند برای آنکه شهوت غالب نشود فرمود در جای زن فوری مرد ننشیند بگذارید جایش سرد شود - جهاد بر زن حرام

است و جهاد زن همان خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری اوست. فرمود زن برای زن یهودیه و نصرانیه هم بدن خود را مکشوف ندارد چه ممکن است موجب فساد زندگی آنها گردند و اسراری از آنها را فاش کنند - زن در معابر نباید خود را به مردان بنماید چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زنانی را که به مردان و مردانی را که به زنان تشبه می‌جویند [صفحه ۳۶۵] لعنت فرموده است - فرمود زن نباید از زینت کردن برای شوهر خودداری کند - زن نباید ناخن خود را سفید بگذارد ولی در ایام حیض خضاب نکند. فرمود اگر در حین نماز زن حاجتی پیدا کرد دست به هم زند ولی مرد در صورت ضرورت می‌تواند با دست و سر اشاره کند - زن نمی‌تواند بدون خمار و پوشش نماز بخواند مگر کنیز که بدون چادر هم می‌تواند نماز بگذارد - لباس حریر از آداب زن است که بر مردان حرام است. فرمود زن جایز نیست از مال خود غلامی بخرد و آزاد کند مگر کنیز بخرد و آزاد نماید زن نباید بر و احسان و جود و بخشش بدون اجازه شوهر نماید - مبادا مورد سوءنیت و تهمت قرار گیرد - زن سوار زین نشود که هیجان‌انگیز است. فرمود میراث زن نصف ارث مرد و دیه او نیز نصف است - اگر در جماعتی فقط یک مرد با یک زن است زن باید عقب سر او باشد نه پهلوئی او - در نماز بر زن میت باید مقابل سینه او قرار گیرد در حالی که برای مرد باید مقابل سرش بایستد. فرمود هیچ چیز برای شفاعت زن بهتر از رضای شوهر نیست.

در فضیلت گریه از خوف خدا

عن خالد بن ابی الهیثم عن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام ما اغر و رقت عین بمائها الا حرم الله وجه صاحبها علی النار فان سالت علی الخدین لم یرهق وجهه قتر و لا ذلّه و ما من شیء الا له جزاء الا الدمعه فان الله یکفر بها بحور الخطایا و لا ان باکیا بکی فی امه لحریم الله تلک الامه علی النار. [۸۴]. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر چشمی که از خوف خدا گریان شود صاحب آن بر آتش حرام گردد و اگر آب چشمش بر صورتش جاری شود او ذلت و خواری نخواهد دید. فرمود برای هر چیزی جزائی است جز اشک چشم از خوف خدا دریاهاى لغزش‌ها و گناهان را محو می‌کند و اگر این گریه از خوف خدا برای امت بود خداوند آن امت را بر آتش جهنم حرام می‌فرماید. نگارنده گوید - یکی از عوامل رحمت و نعمت ملت اسلام که از حوادث مسخ و [صفحه ۳۶۶] عذاب‌های ملل قدیمه مصون است این است که پیغمبر رحمت للعالمین و وصی او امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله اجمعین برای این ملت در تاریکی‌های شب از خوف خدا گریه‌ها نمود و در حق امت دعاها فرموده‌اند و به برکت دعای آنها و به پاس عظمت آنها ملت اسلام و پیروان مذاهب امامیه بالاخص مشمول عنایت قرار گرفته و از این گونه حوادث و خیمه مصون مانده و خواهند ماند.

پاسخ قریش در شرب خمر

کلینی در کافی از اسماعیل کاتب روایت می‌کند که ابوجعفر در مسجدالحرام بود که یک دسته از قریش بر او گذشتند دیدند جوانی است اطراف او را گرفته‌اند سؤال و جواب می‌نمایند پرسیدند این جوان کیست؟ گفتند امام اهل عراق است یکی را فرستادند که برو بی‌رس بزرگ‌ترین کبایر چیست؟ یکی از قریش آمد گفت یابن عم اکبر کبایر و بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود شرب الخمر برگشت پاسخ داد. حضرت امام محمد باقر علیه السلام باز او را خواست فرمود یابن عم فلسفه اینکه گفتم بزرگ‌ترین گناه شرب خمر است این است که آدم مست و مخمور میل به زنا پیدا می‌کند - و زنا هم خرج فوق‌العاده دارد چون از راه کسب حلال به دست نمی‌آید باید دزدی کنید دزدی هم موکول به قتل نفس می‌شود و قتل نفس علاوه بر آنکه حرام است داخل در شرک می‌گردد و شرک گناهی و ذنب لا یغفر است خداوند در قرآن وعده فرموده همه گناهان را بیامزد جز شرک به خدا را بنابراین ملاحظه می‌فرمائید یک بار شراب خواری منجر به زنا و سرقت و قتل و شرک می‌گردد و از این جهت امام پنجم فرمود بزرگ‌ترین

گناه شراب خواری است - و اضافه فرمود همان طور که درخت ریشه می‌دواند و به قدرت خود نباتات اطراف را از بین می‌برد شراب و آثار وخیم آن صفات فاضله بشری را می‌کشد و سموم کشنده‌ای در فکر ایجاد می‌کند.

تعلیم استفاده از آب و خاک و فلاح

اشاره

یکی از ارکان زندگانی بشر و مایه بقاء و حیات مادی امر زراعت و فلاح و کشاورزی است که بر تمام شئون زندگی تقدم دارد تولید مواد اولیه زندگی از وظایف اولیه هر بشری است که باید برای ادامه حیات در آب و خاک فلاح کند و زراعت نماید و محصول به دست آورد. روی مبانی احتیاج و نیاز اولیه که بشر برای تغذیه و ادامه حیات داشت خداوند عالم آدم را در بهشت جا داد و به او فن زراعت و کشاورزی را تعلیم فرمود و مخصوصا او را با وسایل [صفحه ۳۶۷] و تجهیزات کشاورزی به این نشئه فرستاد و طبق اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای آنکه از این آب و خاک قوت و غذای روزانه خود را تهیه کند - گندم را از بهشت آورد و کشت و در ظرف چند ساعت که نمی‌دانیم ساعت زمانی و ربوبی است یا طبق ساعت‌های محاسبی امروز هم در هر حال در قاره گرم سرزمین مسکونی محصول برداشت و زندگانی را ادامه داد - با این روایت که مورد وثوق امامیه است مسلم می‌باشد که کشاورزی از آغاز خلقت هم‌دوش با بشر بوده و تا پایان زندگی بشر هم ادامه دارد و امروز دنیا رو به افزایش نفوس گذشته و مواد غذایی کم شده امر کشاورزی بیشتر مورد توجه قرار گرفته تا مواد اولیه تغذیه فراوان گردد و بشر از تحدید گرسنگی نجات پیدا کند. تولید و مصرف یکی از اهم مباحث زندگانی بشری است که در شرع اسلام مخصوصا در تعلیمات پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پس از آنها امام محمدباقر در طریقه تولید محصول غذایی از نبات و حیوان و بالاخص از لحاظ مصرف به صورت شرعی تعلیماتی دارد که جالب توجه است و باید آنها که گمان می‌کنند ائمه فقط علم دین می‌دانستند و اسلام فقط فقه و اصول است تعمق نمایند تا به همه علوم طبیعی و کشاورزی و فنون صنعتی که برای کشاورزی لازم است واقف گردند.

تعلیمات کشاورزی

فرمود هر وقت خواستید دانه‌ای بر زمین بریزید یک مشت از آن تخم را در دست گرفته رو به قبله به نام خدای آفریننده بگوئید. افرأیتم ما تحرثون أأنتم تزرعونه ام نحن الزارعون بعد از خواندن این آیه بگو ای والله جز خداوند کسی حرث و زرع نمی‌کند آن خداوند است که از زمین می‌رویاند لا بل الله الزارع لا فلان آنگاه به اسم صاحبش بگو پروردگارا این بذر را به نام مقدس تو برای معیشت «فلان» نام خودت با زراع را ببر بریز و بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا و ارزقه السلامه و السرور و العافیة و الغبطه خداوند به برکت وجود مبارک پیغمبر و آل او این دانه‌ها را برکت ده و رزق صحیح و سالم قرار ده که مقرون به عافیت و غبطه باشد.

ستارگان درخشنده زمین

ابن شهر آشوب در ضمن مناقب و امامت حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد: علی بن ابراهیم در تفسیر خود در ذیل آیه و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها [صفحه ۳۶۸] می‌نویسد مراد ما ستارگان زمین هستیم که مانند ستارگان آسمان مردم را هدایت و ارشاد می‌نمائیم «نجوم» آل محمد هستند و در آیه و بالنجم هم یهتدون نیز فرموده آن ستارگان درخشان ما هستیم که خلق به پرتو افاضات علمی ما هدایت می‌شوند. [۸۵]. و فرمود ما اهل ذکر هستیم ما رسولان پیغمبر خدا هستیم ما مشعلداران هدایت

هستیم.

در معنی فضل

ابن شهر آشوب نقل می‌کند که فرمود فضل سه قسم است: ۱ - فضل خدای تعالی - چنانچه می‌فرماید و لولا فضل الله علیکم و رحمته که فضل خدا با رحمتش همدوش و مقرون است. ۲ - فضل پیغمبر خدا چنانچه می‌فرماید قل بفضل الله و رحمته که ابن عباس گفته مراد فضل رسول خدا و رحمت امیرالمؤمنین است که وحدت نوری و روحی داشته‌اند. ۳ - فضل اوصیاء است چنانچه امام محمدباقر علیه‌السلام می‌فرماید ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فرمود نحن الناس و نحن المحسودون و فینا نزلت ما هستیم آن مردمی که به ما حسد می‌برند و درباره ما این آیه نازل شده است. اخبار غیبت اخبار عبادت آموزش و پرورش در آداب و شئون اجتماعی تعلیمات اخلاقی آن قدر از اصحاب ابی‌جعفر نقل شده است که حد و حصر ندارد تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و احکام و فروع به قدری از هم تفکیک و تجزیه و تحلیل شده که مبهمی وجود ندارد.

کور این جهان کور آن جهان است

و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی زندگی برای تکامل است و تکامل در سایه بصیرت و بینائی است چشم عضو بینائی نفس است برای تکامل بدن و دل عضو بینائی عقل است برای ارتقا و اعتلاء و لذا بینائی نفس را به چشم سر و بینائی عقل را به دل و قلب نسبت داده‌اند و هر صفتی که در قلب تجلی کند آن مورد توجه خلق و خالق و موجب رقاء و ارتقاء می‌گردد. با نور چشم سر می‌توان از همه موجودات عالم و مرائی و مظاهر عکس‌برداری نمود و به عبارت فنی ادراک نیروی محسوسات کرد و با نور ایمان و عقیدت و بصیرت و بینائی قلب می‌توان از مجردات [صفحه ۳۶۹] و مدرکات عقلانی عکس‌برداری کرد و علوم و فنون را طرح و نقاشی نموده در محفظه دماغ جا داد. احساسات از محسوسات و عکس‌برداری تصویر بر می‌دارد ادراکات از معقولات که در مرائی تصورات او قرار گیرد عکس بر می‌دارد نور چشم نیازمند نور خارجی است تا بتواند مرائی را ببیند چنانچه تا روز نشود و نور نباشد چشم نمی‌بیند دیده بصیرت هم تا نور ایمان و معرفت و عقل و علم نباشد نمی‌تواند معقولات و مدرکات را دریابد با این مقدمه امام محمدباقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه که می‌فرماید هر کس در این دار کور باشد در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود در این تفسیر امام چنین می‌فرماید. من لم یدله خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و دوران الفلک بالشمس و القمر و الایات العجیبات علی ان وراء ذلك امرها هو اعظم منه فهو فی الآخرة اعمی و اضل سیبلا و در خبری با این اضافه که فهو عمالم یعاین اعمی و اضل سیبلا می‌فرماید کسی این نور و روشنائی آسمان و زمین و سازمان منظومه‌های شمسی که موجد شب و روز می‌گردد و این مدار سیارات از آفتاب و ماه و آیات عجیبه و شگفت‌آمیزی که رخ می‌دهد و آنچه از موالید و عناصر و مواد در این فضای بی‌انتهای منظومه‌های کهکشانی‌ها که به چند میلیون می‌رسد او را در این زندگی رهبری نکند و نفهمد و بینائی و بصیرت دل در فهم آن‌ها بر دلالت وجود واجب‌الوجود نداشته باشد چنین کسی که نتواند این هیئت و هیکل عالم صغیر و کبیر را معاینه کند و دلیل یک مهندس قادر و توانا و عالم و غالب نشناسد چنین کسی نیز در آن جهان هم کور و نابینا خواهد بود. به اضافه که در این عالم می‌توان به دلالت چشم سر آیات الهی را دید و از آن به چشم دل مظاهر قدرت لایتناهی حق را نگریست و اقرار و اعتراف به خلاقیت و رزاقیت و حیات و علم و قدرت و اراده او نمود و کسی که در این نشئه با این همه مظاهر قدرت و آثار وجودی پی به توحید نبرد یقیناً در آن عالم نیز که عالم مجردات است به حقایق سلسله نفوس مجرده پی نخواهد برد. و لذا امام علیه‌السلام در احتجاج خود با یکی از خوارج فرمود: قال بلی لم تره العیون بمشاهدة الابصار و لكن رآته القلوب بحقایق الایمان [صفحه ۳۷۰] لا یعرف بالقیاس و لا یدرک بالحواس و لا یشبه بالناس موصوف بالایات معروف بالدلالات لا یجوز فی حکمه ذلک

الله لا اله الا الله فرمود آن خدای خالق متعال با چشم سر دیده نمی‌شود بلکه به نیروی بینائی دل دیده می‌شود چشم دل‌ها می‌تواند او را ببیند و به حقایق ایمان دریابد او را نمی‌توان به قیاس و حواس درک کرد و با آنچه در خیال و وهم و گمان آید نمی‌توان برابر و تشبیه و تمثیل و قیاس نمود - او را باید به خلاقیت انسان و مظاهر آیات و مصادیق توحید و مصنوعات و مخلوقات شناخت - او در حکومت و قضاوتش جور و ستمی به احدی نکرده است و نمی‌کند و این بصیرت دل در آخرت مبتنی بر بصیرت دل دنیوی است.

توصیفی از محشر

قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا از مواد آموزش و پرورش امام محمدباقر علیه‌السلام چهار قسمت بسیار حساس و دامنه‌دار بود که در اکثر اخبار که بیش از سی هزار حدیث گفته‌اند این چهار قسمت حساس و آشکار است. (اول) توحید متضمن عدل الهی. (دوم) نبوت عامه و خاصه. (سوم) امامت که متضمن اخلاقیات و بسیاری از معارف اسلامی می‌باشد. (چهارم) معاد که وصف محشر را بیان می‌کند و قسمت اعظم فرهنگ دین را پس از این عالم که برای سایر ادیان هم به اجمال بیان شده است توصیف و تشریح فرموده است. در روضه کافی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام مروی است که به جابر فرمود ای جابر روز قیامت تمام مخلوق اولین و آخرین در عرصه محشر وارد می‌شوند و مهیای حساب و خطاب می‌گردند. خطابی که فاصل میان حق و باطل خواهد بود. فرمود چون مردم همه حاضر شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را می‌خواند و خود یک حله سبز می‌پوشد که از پرتو آن شرق و غرب روشن می‌گردد و وصی او امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز لباسی نورانی به تن می‌کند مانند لباس سبز پیغمبر پس از آن رسول خدا لباس گلگون می‌پوشد و علی بن ابیطالب هم نظیر آن را بر تن می‌کند و بالای منبری از نور بالا می‌روند و آنگاه [صفحه ۳۷۱] مردم را برای حساب بخوانند و ما باذن الله به زعامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به دوزخ رهبری می‌کنیم. پس از آن پیغمبران علیهم‌السلام در عرصه محشر ظاهر می‌شوند و در مقابل عرش حق صف بسته تا خطاب می‌شود به علی بن ابیطالب که پیغمبران سلف را به منازل و قصور رفیعه خود در بهشت راهنمایی کنند و این است معنی قسیم الجنة و النار و این شغل و کار مخصوص علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و این کرامتی است از مختصات آن حضرت که بهشتیان را در بهشت عدن الهی و جهنمیان را در جهنم غضب حق جای می‌دهد و ابواب بهشت و جهنم و کلید آن در دست امیرالمؤمنین است. در کتاب امالی از جابر روایت می‌کند که امام محمدباقر در تفسیر آیه و جیء یومئذ بجهنم فرمود وصف روز قیامت و پهنه رستاخیز دوزخ را از پیغمبر سؤال کردند فرمود. فقال اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله الا الله غیره اذا جمع الاولین و الاخرین اتی بجهنم نقاد بالف زمام اخذ بكل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد و لها هدة و تحطم و زفیر و شهیق انها التزفر الزفرة فلولا- ان الله عز و جل اخرها الی الحساب لاهلکت الجميع ثم یخرج منها غسق یحیط بالخلاق البر منهم و الفاجر فما خلق الله عبدا من عباده ملک و لا نبی الا و ینادی یا رب نفسی و انت تقول یا رب امتی ثم وضع علیها صراط اذق من الشعر واحد من السیف علیہ ثلاث قناطر الاولى فعلیها الامانه و الرحمة و الثانية علیها الصلوة و الثالثة علیها عدل رب العالمین جل و علا لا اله غیره فیکلفون الممر علیها فتحبسهم الرحمة و الامانه فان نجوا منها کان المنتهی الی رب العالمین جل و عز و هو قوله تبارک و تعالی ان ربک بالمرصاد و الناس علی الصراط فمتعلق و قدم تزل و قدم تستمسک و الملائکة حولهم ینادون یا حلیم اغفر و ارحم و اصفح وعد بفضلک و سلم سلم و الناس یتهافتون فیها کالفراش فاذا نجا ناج برحمة الله عز و جل نظر الیها فقال الحمد لله الذی نجانی منک بعد ایاس بمنه و فضله ان ربنا لغفور شکور یعنی فرمود جبرئیل به من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه مخلوق خود را از اولین و آخرین در محشر فراهم سازد و دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهاری به دست صد هزار فرشته عمال غلیظ و شدید و سخت و درشت جهنم می‌باشند مردم را به صحنه رستاخیز می‌کشانند و صدای مهیبی خطرناک و بسیار لرزاننده مانند فریاد یک جمعی یا شکستن یک [صفحه ۳۷۲] بنیانی محکم و استوار بر گوش محشریان می‌خورد که بانگی جان‌افزا و زفیری دل‌فرسا می‌باشد مردم از

آن صدای مهیب نعره‌ها می‌کشند و اگر اراده حق بر رسیدگی حساب نبوده از آن صدا همه جان می‌سپردند آن گاه متعاقب آن یک گردونه یا حلقه آتش از جهنم بیرون جستن می‌کند که کالبدها را بر خود می‌لرزاند طالع و صالح از آن گردونه آتش متوحش می‌گردند و هر کس در محشر است از هول قیامت و حساب مضطرب و پریشان خاطر خدای را به مدد و ترحم و عفو و مغفرت می‌خواند حتی فرشتگان و ملائکه مقرب و انبیاء مرسل همه یک جا می‌گویند رب رب رب نفسی و هیچ کس جز خدا و خویش چیزی در نظر ندارد. جبرئیل گفت اما تو ای پیغمبر خاتم در عرصه محشر به ناله فریاد امتی امتی و به اندیشه نجات امت باشی پس از آن صراط و پل مخصوص بر روی جهنم می‌کشند تا بهشتیان از آن عبور کنند که ان‌هی الاواردها ناچار هر کس باید از آن پل بگذرد و هر که از پل بگذرد خندان بود فرمود این پل باریکتر از مو و تندتر از دم شمشیر و بران‌تر از آن است. فرمود بر آن سه پل است اول امانت و رحمت و ادای حق رحمت است یعنی ادای حقوق خدا و خلق و عدم خیانت در آن و ترحم بر بندگان و ترک ستمکاری با ایشان و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و صله رحم را مراعات کردن و پل (قنطره) دوم نماز است که انسان باید ادای نماز خدا بنماید و امر او را درباره نماز اطاعت کند. پل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم به عدل می‌راند و بر حسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم می‌شود و در این هنگام مردمان را مکلف دارند که بر صراط عبور دهند و در عبور صفات فاضله رحمت و امانت و غیره که گفتیم آنها را از خطر لغزش و پرت شدن و افتادن حفظ می‌کند و اگر دارای این صفات که ادای حق خلق است نباشد در خطر خواهد افتاد و اگر از پل دوم هم رد شد نماز بازخواست می‌کند همان طور که شفاعت می‌نماید و این است معنی کلمه خداوند نگهبان و در کمین گاه است که مراد نماز خدا باشد و در این حرکت بسیاری قدم سست کنند و لغزش یابند و ثابت قدم و استوار گردند و فرشتگان اطراف آنها گویند یا علیم و یا حکیم یا کریم از گناه آنها در گذر و عفو فرما و به فضل خود ببخش و بیامرز و آنها را به سلامت بر سر منزل مقصود برسان تا هر کس از آن پل بگذشت در رحمت الهی وارد شده و بعد که به آتش جهنم و حال دوزخیان می‌نگرد می‌فهمد چه خطری از او گذشته و از چه ورطه هولناکی نجات یافته است آن وقت می‌گوید سپاس خدای را که مرا پس از یأس و نومیدی و هیبت و شدت به امید فضل خود نجاتم داد. [صفحه ۳۷۳]

خبر دیگر درباره محشر

به نقل روضه کافی به سند محمد بن اسحق گفت از امام محمد باقر شنیدم که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فرمود روزی که جماعت پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن به اقسام رحمت الهی حشر می‌کنیم - فرمود ای علی وفد جز مردم سواره نباشند یعنی اطلاق وفد بر سواران می‌شود و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیه اشاره شده مردمی می‌باشند که از خدای می‌ترسند پرهیزکار - پارسا - متقی با ورع زیسته و خداوند هم آنها را دوست داشته و اختصاص داد به محبت خود و اعمال آنها را مورد توجه و رضایت قرار داد. و این مردم متقیان هستند آنگاه خطاب به علی بن ابیطالب کرده فرمود: یا علی اما و الذی خلق الخلقه و بریء النسمه انهم لیخرجون من قبورهم و ان الملائکه لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحائل الذهب مکلله بالدر و الیاقوت و جلائلها الاستبرق و السنندس و خطبها جدل الارجوان تطیر بهم الی المحشر مع کل رجل منهم الف ملک من قدامه و عن یمینه و عن شماله یزفونهم زفا حتی ینتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم و علی باب الجنة شجرة ان الورقه منها لیستظل تحتها الف رجل من الناس و عن یمین الشجره عین مطهره مزکیه قال فیشقون منها شربه شربه فیطهر الله بها قلوبهم من الجسد و یسقط عن ابشارهم الشعر و ذلک قول الله عز و جل و سقاہم ربهم شرابا طهورا من تلک العین المطهره قال ثم یصرفون الی عین اخری عن یمین الشجره فیغتسلون فیها و هی عین الحیوة فلا یموتون ابدا قریب بدین مضمون فرمود ای علی سوگند به خدائی که دانه را شکافت و این خلق را بیافرید این گروه یعنی پرهیزکاران که در دار

دنیا به تقوی کار کرده‌اند از قبور خود بیرون می‌شوند و فرشتگان خدای سبحانه تعالی با ناقه های عزت که بر آنها بار طلا نهاده و مکمل به در و یاقوت است و از استبرق و سندس بهشت پوشیده شده و زمامش از پوست ارجوان بتافته ایشان را استقبال کنند و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و جلال به محشر طیران دهند و با هر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و طرف راست و چپ وی در حرکتند و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سپارند تا به درب بهشت اعظم برسانند و بر باب بهشت درخت بزرگی است چنانکه هر برگی از برگهایش هزار مرد از آدمیان را [صفحه ۳۷۴] در سایه خود حفظ می‌کند و از جانب راست این درخت چشمه‌ای است پاک و صاف که آن مردم متقی از آن جرعه جرعه می‌نوشند و خدای تعالی از برکت و میمنت این چشمه دل‌های ایشان را از غبار حسد بشوید و پاک گرداند و موی بسیار از بشره آنها فرو ریزد و این است معنی قول خدای تعالی که فرمود بیاشاماند پروردگار ایشان به مردان متقی شراب طهور و مطهر و مزکی باشد و این همان چشمه زندگانی و آب حیات است که هر کس بیاشامد بوی مرگ دیگر نمی‌شنود. ثم قال یوقف بهم قدام العرش و قد سلموا من الافات و الاسقام و الحر و البرد ابدًا قال فیقول الجبار جل ذکرة للملائكة الذین معهم احشروا اولیائی الی الجنة و لا توقفوه مع الخلائق فقد سبق رضائی عنهم و وجبت رحمتی لهم و کیف ارید ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات و السیئات قال فتسوقهم الملائكة الی الجنة فاذا انتهوا بهم الی باب الجنة الاعظم ضرب الملائكة الحلقة ضرباً تصر صریراً فبلغ صوت صریرها کل حوراء اعدھا الله لا ولیاءه فی الجنان فیتباشرون بهم اذا سمعوا صریر الحلقة فیقول بعضهم لبعض قد جائنا اولیاء الله فیفتح لهم الباب فیدخلون الجنة و تشرف علیهم ازواجهم من الحور العین و الادمیین فیقلن مرحبا بکم فما کان اشد شوقنا الیکم و یقول لهن اولیاء الله مثل ذلک. فرمود یا علی این پرهیزکاران را در پیشگاه عرش حق نگاه می‌دارند آنجا از تمام آفات و اسقام و بلیات و آلام و امراض و زحمات و گرما و سرما و صدمات آسوده خواهند بود آنگاه از جانب عرش پروردگار به فرشتگانی که با آنها هستند خطاب می‌شود دوستان ما را به بهشت جاوید رهبری کنید و دیگر متوقف نسازید زیرا آنها بر دیگران سبقت و امتیاز دارند رضا و خشنودی ما را بر هر کار در دنیا مقدم داشته‌اند و کارهای خود را به ورع و پارسائی بر گزار نموده‌اند ما از آنها راضی و از اعمالشان خشنود هستیم رحمت من در حق آنها واجب است و نباید آنها در حساب دیگران و در صفوف کسانی که دارای حسنات و سیئات با هم هستند در یک صف قرار گیرند. فرشتگان رحمت حق این جماعت پرهیزکاران را به بهشت عدن و به بهشت اعظم راهنمایی می‌کنند. فرشتگان حلقه درب بهشت را چنان می‌گویند که صدای آن به تمام حوریانی که [صفحه ۳۷۵] خداوند تعالی آفریده است و در باغ‌های بهشت و جنات رضوان برای دوستانش مهیا داشته می‌شوند و چون صریر و صدا را بشنوند یکدیگر را بشارت می‌دهند و می‌گویند اولیاء خدا و دوستان حق نزد ما آمدند - آنگاه درب بهشت بزرگ را بگشایند و آنها را درون بهشت جا دهند و از ازواج ایشان از حورالعین و آدمیان همه حضور به هم رسانده استقبال کنند و خیر مقدم گویند که مرحبا بر شما به دیدار شما بسیار شایق و منتظر بودیم اولیاء خدا نیز همان تحیت و ترحیب را می‌گویند و با هم بخرامند. در اینجا علی علیه‌السلام عرض می‌کند یا رسول الله معنی قول خدای تعالی که می‌فرماید غرف من فوقها غرف مبنیة چیست؟ فرمود غرفه‌های بلند که بر فراز آن غرفه‌های بلند دیگر است بدون قصور و اعوجاج در نهایت استحکام و استواری بنا شده. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این غرفه‌ها برای اولیاء خودش با در و یاقوت و زبرجد ساخته شده و سقف‌های آن از طلا کشیده شده و به نقره پوشیده شده و هر غرفه‌ای از آن غرفه‌ها هزار درب طلا دارد و بر هر دری هزار فرشته موکل است. و اضافه فرمود که «فیها فرش مرفوعه اذا ادخل المؤمن الی منازلہ فی الجنة و وضع علی رأسه تاج الملك و الکرامه البس حلل الذهب و الفضة و الیاقوت و الدر منظومة فی الاکلیل تحت التاج قال و البس سبعین حله صریر بالوان مختلفه بالذهب و الفضة و الیاقوت خیر فذلک قول الله عز و جل یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فیها حریر فاذا جلس المؤمن علی سریره اهتر سریره فرحا فاذا استقر لولی الله عز و جل فی الجنان استأذن علیه المتوکل بجنانه لیهنه بکرامه الله عز و جل اياه فیقول له خدام المؤمن من الوصفاء و الوصائف مکانک فان ولی الله عز و جل قد اتکا علی اریکته و زوجته الحوراء تھیأ له

فاصبر لولی الله.» فرمود در آن منازل عالیه فرش‌های بلندی بر فراز هم افکنده‌اند و چون مؤمن به منازل خود که بهشت است وارد شوند تاج کرامت و ملک بر سر او گذارند و جامه‌ها و حله‌های زربافته و سیمین که با یاقوت و در به هم پیوسته در اکلیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید و هفتاد جامه حریر با رنگ‌های گوناگون و انواع لباس ملون با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده این لباس‌ها را بپوشند و در این مورد است که خداوند عالم فرموده. زیور بسته شوند در بهشت جاوید با دست ابرنجن‌های زرین و مروارید و جامه‌های حریر [صفحه ۳۷۶] زربفت مروارید نشان و چون شخص مؤمن بر تخت خویش جلوس کند سریرش از شدت فرح و شادمانی به جنبش درآید و چون ولی خدا در جنان جاودان استقرار یابد آن فرشته که موکل باغ‌های اوست رخصت گیرد و او را به کرامت و مبارکباد خدای تعالی و تهنیت و تحیت تبریک گوید و خدام مؤمن از زن و مرد او را خیر مقدم گویند و ازواج آنها آماده‌باش خود را به عرض او برسانند - آنها مشعوف و مسرور گردند سپس حورالعین از خیمه‌ها بیرون می‌آیند و با لباس‌های زرین به راهنمایی فرشتگان به سوی سریر آنها می‌روند و بوی مشک و عنبر از آنها ساطع است. این حوریه‌ها با تاج کرامت و با کفش مکلل به یاقوت و لؤلؤ و بند نعلین او از یاقوت سرخ است چون آنها به ولی خدا نزدیک شوند متقیان و دوستان خدا با شوقی مفرط به ملاقات آنها رفته استقبال کنند و به حورالعین گویند امروز روز رنج و تعب و زحمت نیست بلکه زمان آرامش و آسایش است. می‌فرماید یا علی این متقیان با حورالعین معانقه می‌کنند و معانقه آنها پانصد سال طول می‌کشد بدون آنکه از هم ملول شوند و هر دم هزارها فرشته برای تهنیت او آیند و تبریک گویند و دسته دسته فرشتگان به زیارت ولی خدا خواهد آمد - و از هر دری هزارها فرشته به دیدار ولی خدا آمده با هم مفاخرت می‌کنند - دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام آنها تقدیس و تسبیح گویند و الحمد لله رب العالمین بخوانند و برای آنها رزق معلومی هست و صفات صبر و شکیبائی و حلم و بردباری آنها به صورت زیبایی تجسم پیدا کند و برای آنها فضیلتی گردد. [۸۶].

آموزشی امام محمدباقر علیه السلام در ضروریات زندگی

هر امامی ساعتی به او اختصاص دارد که در آن ساعت می‌توان بدو توسل جست و طبق تعلیمات خودشان مسئلت حاجت نمود. نوشته‌اند از ساعت اختصاصی امام محمدباقر علیه‌السلام اول ظهر است و چون در این ساعت هم وقت عبادت است و هم موقع غذا خوردن که آداب هر دو را آموخته است اما نافله ظهر چهار رکعت است و دعای آن این است که خود امام می‌خوانده‌اند «اللهم رب الضیاء و العظمه و النور و الکبریاء تجبرت بعظمه بهاءک و مننت علی عبادک برأفتک و رحمتک و دللتهم علی موجود رضاک و جعلتهم دلیلا یدلهم علم محبتک و یعلمهم و [صفحه ۳۷۷] یدلهم علی مشیتک اللهم بحق محمد بن علی اسئلك و اقدمهم بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد و آل محمد» آنگاه فرمود قبل از شروع به غذا بخوانید. «اللهم انی اسئلك فی اکل و شربی السلامه فی وعکه و القوه به علی طاعتک و ذکرک و شکرک و ان تشجعی بقوتها علی عبادتک و التحرز من معصیتک» و پس از اتمام غذا بخوانید «الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و ایدنا و آوانا و انعم علینا و افضل الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم» و چون سفره را برچینند بخوان «الحمد لله رب العالمین اللهم اجعلنا نعمه مشکوره» و هنگام آشامیدن بگو «الحمد لله منزل الماء من السماء مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء» و پس از سیراب شدن بخواند: «الحمد لله الذی سقانا ماء عذبا و لم یجعل لی اجاجا بذنوبی» و در حال خلال کردن و مسواک زدن بگوید: «اللهم بارک فی الخلالین و المتخللین» که مراد این است در همه شئون زندگی خدا را ناظر و شاهد بدانند.

مکتب امام محمدباقر علیه السلام در ادبیات

روش پرورش مکتب امام محمدباقر علیه‌السلام که از آغاز آفرینش شروع گردید که علوم و معارف عمومی بشر را از خلقت آدم ابوالبشر با زمان و مکان و تعلیم و تربیت اولاد آدم بیان فرموده است و چون بیان همه مطالب و ذکر تمام احادیث آن در این کتاب غیر ممکن است ما مطالب را فهرست کرده و برای تشحیذ افکار خوانندگان گرامی و اثبات اینکه مکتب باقری وسیع‌ترین مکتب علم و دانش بوده است ذکر می‌کنیم و باید اعتراف کرد که اساس همین مکتب بود که زمینه را برای نشر مکتب جعفری مهیا و آماده نمود. یکی از مواد برنامه آموزش امام پنجم علیه‌السلام تعلیم ادب و آداب و ادبیات بود که این فن را در سایه قرآن و تعلیمات آسمانی به مردم آموخت و چون ادبیات هر ملت پدیده روحی و تراوش افکار و آثار نفسانی آنها می‌باشد امام محمدباقر این تراوشات دینی را از قرآن به نام ادب و اخلاق آسمانی آموخت و خود در ادبیات ملی شرکت داشت البته شعر که از صناعات [صفحه ۳۷۸] خمس و از فنون منطقی است برای امام دون مرتبه مقام ولایت است ولی به شرحی که در جای خود گفتیم امام عالم به علوم اولین و آخرین است و در تمام فنون علوم مهارت و استادی دارد و از سرچشمه علوم غیبی سیراب گردیده بر او چیزی مکتوم نیست فرمان او بر حروف و الفاظ و کلمات هم مانند فرمان بر عناصر و موالید و مواد طبیعی است که همه در حد خود از امام اطاعت می‌کنند و لذا شعر گفتن کار مشکلی نیست آنها در فصاحت و بلاغت و رسائی کلمات و الفاظ و ریقی معانی و لطائف آن ملوک سخن هستند و سخنان آنها نیز پادشاه سخنان است چنانچه دیده‌ایم در صف اولیه سخنوران جهان در نظم و نثر قرار گرفته‌اند و لذا دیدیم که در آثار امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و همه فرزندان او رشته نظم و نثر مانند صفوف سربازان در فرمان او قرار داشته و اکثر در سخن منظوم و منثور اعجاز نموده‌اند. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام برای آنکه در فن شعر گویندگان ترویج و تقدیر فرماید گاهی خود احساسات و ادراکات معنوی را در قالب الفاظ می‌ریخت و نظمی استوار و شعر موزون و مقفی و کلماتی مسجع و مطلوب به جا می‌گذاشت و ما برای نمونه چند بیت را از آن حضرت نقل می‌کنیم.

امام محمدباقر علیه‌السلام و شعراء

ابن شهر آشوب می‌نویسد: شاعری عبدالملک بن مروان را مدح کرده بود آمد حضور امام اشعار خود را خواند و پرسید چطور است امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود اینکه می‌گوئی اسد اسد سگ است و اینکه گفتی شمس شمس جماد است این که بحر دریا موات و مرده است این که گفته‌ای حیه حیه مار است و اینها افتخاری نیست که کسی را باشد با شمس یا دریا تشبیه کنی - کمیت حاضر بود گفت من لقب میثم مستهام غیر ما صبوه و لا احلام تا آنجا که گفت: اخلص الله لی هوای فما اغرق نزعاً و لا تطیش سهامی امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود این طور بگو فقد اغرق نزعاً و ما تطیش سهامی کمیت گفت یابن رسول الله تو از من اشعر هستی و بهتر شعر می‌گوئی کمیت قصیده‌ای در مدح امام محمدباقر علیه‌السلام گفت حضرت توجه به کعبه کرد فرمود اللهم ارحم الکمیت و اغفر له ثلاث مرات آنگاه فرمود ای کمیت این صد هزار [صفحه ۳۷۹] «درهم است» که اهل بیت من برای تو جمع‌آوری کرده‌اند گفت به خدا قسم من برای صله مدح تو نگفتم اما میل دارم پیراهن خود را به من انعام فرمائی تا کفن خود نمایم.

اشعار امام محمدباقر علیه‌السلام

مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد بن محمد بن علی بن العلقمی وزیر کتانی نوشته که ابوالفتح یحیی بن محمد بن حیاء کاتب از آن نقل کرده است مردی را در بین مکه و مدینه دیدم از او پرسیدم تو کیستی به این شعر پاسخ داد لنحن علی الحوض ذواده نذود و یسعد و راده فما فاز من فاز الابنا و ما خاب من حبنا زاده فمن سرنا نال منا السرور و من ساءنا ساء سلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامه میعاده پرسیدم آن جوان کیست گفتند محمد بن علی بن الحسین است در کتاب ربیع‌الابرار هم این اشعار را به آن حضرت نسبت داده است عجب من معجب بصورته و کان من قبل نطفه مذره و فی غد بعد خسف صورته یصیر فی القبر جیفه قدره

و هو علی عجه و نخوته مابین جنیه حمل العذره در مناقب ابی‌خالد برقی در کتاب الشعر و الشعراء این شعر را از امام محمدباقر علیه‌السلام به تمثیل آورده است و اطرق اطرق الشجاع و لو یری مساعا لنا بیه الشجاع لضمما

قحطی زمان امام محمدباقر علیه السلام و عمر بن عبدالعزیز

در سابق گفتیم که در میان ائمه علیهم‌السلام هیچکدام مانند امام محمدباقر علیه‌السلام در مضیقه مالی و دست‌تنگ نبودند و هیچ یک آنقدر خرج و نفقه‌خور نداشتند اکنون دلایل اجمالی این گفتار را به نظر خوانندگان می‌رسانیم. امام محمدباقر علیه‌السلام اول امامی بود که بین دو علوی و دو هاشمی جمع کرد و دو تیره در یک قبیله توجّهشان به این نقطه مابۀ الاجتماع و مرکز التقاء و مصب دو نهر شیرین مجرای شجره‌ی طیبه بود که باید معیشت آنها را اداره نماید و ضمناً از جهت اجتماعی هم در زندگانی [صفحه ۳۸۰] پدرش زین‌العابدین علیه‌السلام گفته شد که آن امام نام صد خانواده را شبانه مانند جدش امیرالمؤمنین که چهارصد خانواده را در کوفه نان و آب می‌رسانید او هم در شهر کوچک مدینه صد خانواده را از جهت معیشت اداره می‌کرد و نمی‌دانستند کیست به درب خانه آنها نان و آب می‌برد تا وقتی امام چهارم رحلت کرد و این مقرری شبانه قطع شد فهمیدند زین‌العابدین (ع) بود - این خانواده‌ها نیز از امام محمدباقر علیه‌السلام انتظار داشتند و امام پنجم هم ناگزیر باید اداره امور معیشت بینوایان را به عهده بگیرد و لذا به آنها مانند پدر کمک می‌کرد - تکثیر اولاد علوی و هاشمی و قتل عام و غارت اموال مردم مدینه در ظرف پنجاه سال اخیر از واقعه کربلا- تا رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام و فقر و بی‌چیزی مردم زندگی را سخت کرده بود و همه مردم آن شهر چشم به شخصیت این امام دوخته و از او انتظار کمک و حمایت داشتند - یک جهت دیگر هم این نظریه را تأیید می‌کند و آن وفود و ورود دانش‌طلبان اطراف از اصحاب امیرالمؤمنین و شیعیان و معارف پروران و فرهنگ پژوهان کوفه و بصره و ایران - (عراقین) و غیره بود که برای کسب علم و دانش به طرف مدینه می‌آمدند و به خانه امام محمدباقر که مؤسس مدرسه بزرگ و دانشگاه اسلامی بودند وارد می‌شدند پذیرائی آنها و تقاضای اکثر آنها برای خرج سفر و تأمین معیشت هم یک رشته مخارج مسلمی را به وجود آورده بود که در قبال آن درآمدی نداشت - نکاتی دیگر باز مؤید این گفتار است چنانچه از اخبار و مواد تعلیمات امام به دست می‌آید که آن حضرت دست‌تنگ بود و به زحمت بسیار فراوان به کار و کوشش می‌پرداخته است یکی زراعت و فلاحت شخصی خود آن حضرت بود که پس از درس و بحث و فحوص علمی به نخلستان‌ها و اراضی مزروعی خود در احد و اطراف مدینه می‌رفت و مشغول کشاورزی می‌شد تا از این راه کمکی به هزینه‌های زندگی بشود و مهم‌تر از همه این است که در زمان این امام یک قحطی عظیمی در مدینه و اطراف آن رخ داد که تا شام ادامه یافت و مردم سخت در زحمت بودند نخلستان‌ها از بی‌آبی حاصل نداشت مزروعات خشک شد قنوات و چاه‌ها آب نمی‌داد و امام محمدباقر در این روزها بیشتر مردم را به جود و بخشش موااسات و مساوات و برادری و اطعام و اکرام دعوت و تشویق و ترغیب فرمود و در امر کشاورزی و کار و کوشش سخت مردم را تحریض می‌کرد و نامه‌هایی می‌نوشت مبنی بر تقوی و پرهیزکاری و زهد و ورع و پارسائی دنیا که همه این عوامل موجب تسلی خاطر بشر در این حوادث و انقلابات است درس فضیلت و کرامت می‌داد و مخصوصاً به عمر بن عبدالعزیز [صفحه ۳۸۱] تأکید در عدالت و رعیت‌پروری داشت و او را به جانب دل‌های مردم توجه نمود تا به داد آنها در فقر و قحطی و غلا- برسد و معیشت آنها را اداره نماید. این مقدمات همه مؤید گرفتاری‌های معیشت و کار و فعالیت آن امام گردید که موجب اخبار تحریض و ترغیب بر سعی و کوشش و فعالیت در کار و زندگی از یک طرف و منع ضجرت و تبلی و کسالت و تن‌پروری و یأس و نومیدی از طرف دیگر بود که در این راه اصرار و آموزش مفصلی فرموده است.

حکایت چنین گویند که در زمان عمر بن عبدالعزیز قحط افتاد و مردم در رنج افتادند. قومی از عرب نزد وی آمدند و بنالیدند و گفتند یا امیرالمؤمنین ما گوشت‌ها و خون‌های خویش بخوردیم اندر قحط یعنی لاغر شدیم و گونه‌ها زرد شد از نیافتن طعام و واجب ما اندر بیت‌المال تو است این مال آن تو است یا آن خدای عز و جل یا آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خدای است از آن ما است و اگر از آن خدای است خدا را بدان حاجت نیست و اگر از آن تست «و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین». تفسیر چنان است که بر ما صدقه کن که خدای تعالی مکافات کننده نیکوکاران است و اگر از آن ما است به ما ارزانی دار تا از این تنگی برهیم که پوست بر تنهای ما خشک شد عمر بن عبدالعزیز را دل بر ایشان بسوخت و آب به چشم اندر آورد. گفت هم چنین کنم که شما گفتید هم در ساعت بفرمود تا کار ایشان ساختند و مقصود حاصل کردند و چون خواستند که برخیزند و بروند عمر بن عبدالعزیز گفت ای مردمان کجا می‌روید؟ چنانکه سخن بندگان خدای با من گفتید سخن من با خدای بگوئید یعنی مرا دعا کنید. پس اعرابیان روی سوی آسمان کردند و گفتند یا رب به عزت تو که با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که با بندگان تو کرد.

مختصات امام محمدباقر علیه السلام

با آنکه ائمه دین ما برای ارشاد مردم همه در یک برنامه قیام و انجام وظیفه می‌کردند و در مقام آسمانی امامت در یک صف بودند معذک هر یک از آنها دارای مزایا و اختصاصی بوده‌اند که مشخص آنها از دیگری می‌شده است. هر یک از بشر اگرچه در صورت و ظاهر با هم وجه مشترک دارند ولی در خصال و صفات مابه الاختلاف و مابه الافتراق دارند که همان ممیز و مشخص آنها می‌گردد. مثلاً امیرالمؤمنین جامع اضداد بود و همه صفات متضاد را مانند شجاعت و عبادت و کثرت التفات و بی‌اختیاری در محراب و قدرت انتقام و رحم و شفقت و غیره به عرصه ظهور و بروز رسانیده یا امام حسن مجتبی علیه‌السلام در حلم و صفح و گذشت بسیار بزرگوار بود که [صفحه ۳۸۲] مصالح نوع مسلمین را بر منافع شخصی خود که خلافت بود ترجیح می‌داد - و سیدالشهداء در فداکاری و جانبازی به جانی رسید که دست هیچ بشری در صبر بر مصائب بدانجا نمی‌رسد و امام زین‌العابدین در رنج و تعب بر این مصائب تحمل می‌کرد و امام محمدباقر علیه‌السلام در اغتنام فرصت برای بسط بساط علم و دانش بسیار بامهارت بوده است. او اول کسی است که از دو علوی و دو هاشمی به وجود آمده است - اول شکافنده علوم و معضلات علمی بود - او مرسوم انبیاء را در ارشاد و هدایت تجدید کرد و علوم جدش را احیاء نموده و دنباله آن همان دعوی سلونی قبل ان تفقدونی را گرفت و شروع به نشر معارف و علوم و فنون نمود. امام محمدباقر در تفسیر و حدیث و قصص قرآن و اخبار و علوم طبیعی و ریاضی و فلکی علاوه بر تشیید مبانی فقه و اصول عقاید و فروع احکام دین مکتبی عمیق و دامنه‌دار گشود که بیست سال طول کشید و نتیجه بسیار مثبتی رضایت‌بخش از آن گرفت.

خانه امام محمدباقر علیه السلام

در آن نهضت سیاسی و انقلاب فکری که در زمان امام محمدباقر علیه‌السلام رخ داد مردم جز باقرالعلوم کسی را در نیروی علم و فضیلت نمی‌شناختند و لذا قوافل بزرگی پی در پی از اطراف به مدینه می‌آمدند و مهبط و منزل آنها در سرای امام محمدباقر علیه‌السلام بود که روزها اطراف او را می‌گرفتند یا در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع می‌شدند و از محضر علمی این امام استفاده می‌کردند طالبین علم و فضیلت و دانش پژوهان و علاقمندان به علم و دین با یک میل مفرط و شغفی به مدینه رهسپار می‌شدند و با سابقه سیادت و زهد و تقوی و علم و فضیلت این خاندان مخصوصاً پس از شهادت سیدالشهداء روحی فداه محور علم و دانش مدینه بود و جلب توجه همه تابعین و صحابه و معارف پژوهان را نمود و مرکز دانشگاه اسلامی گردید مدینه منوره زیر سایه آن حضرت یک نهضت علمی و حرکت فکری برقرار کرد و هر کس فارغ‌التحصیل آن دانشگاه گردید شهره آفاق

شد. امام محمدباقر علیه‌السلام علاوه بر افاضات علمی دارای سخاوت و جود و بخشش بسیاری هم بود که این جهت هم برای ضعفای دانش‌پرور کمک می‌کرد تا در مدینه حاضر شوند هم از محضر علمی آن حضرت بهره‌مند گردند و هم برای امرار معاش خود مالی فرا گیرند. سلمی کنیز آن حضرت روایت می‌کند که بعضی از برادران آن حضرت به دولت سرای او می‌آمدند امام علیه‌السلام آنها را اطعام می‌فرمود و بعضی اوقات به آنها لباس می‌داد اگر محتاج بودند پول میداد و علم و دانش می‌آموخت و بی‌نیاز بر می‌گردانید و می‌فرمود دنیا هیچ حسنی ندارد مگر بخشش به برادران خود - سلمی می‌گوید عطایای آن حضرت پانصد و ششصد درهم تا هزار درهم بوده است. اسود بن کثیر گوید در محضر امام محمدباقر شرفیاب شدم و از جور زمان و ستم [صفحه ۳۸۳] برادران شکایت کردم فرمود چه قدر بد است برادری که در هنگام ثروتمندی تو را مراعات می‌کردند و در تنگدستی و فقر از تو بی‌خبر بودند آن گاه یک کیسه پول خواست و به من داد فرمود فعلا با آن بساز و باز نزد ما بیا. مناقب و فضایل نفسانی و خصال ذاتی حضرت باقرالعلوم زیاد است و آن وجود محترم مجموعه فضایل نفسانی و کمالات انسانی بود. صیت مکتب جعفری در مدینه در اقطار عالم اسلامی طنین‌انداز گردید و از عراق و ایران و اطراف مردم طالب علم و دانش به مدینه می‌شتافتند و با ذخایر بسیار قیمتی در علم و فضیلت بر می‌گشتند و ره‌آورد آنها بس قابل تقدیر برای مردم مسلمان بود. منزل امام محمدباقر علیه‌السلام همان خانه پدرش علی بن الحسین بود و آنها هیچ کدام خشتی بر خشتی و آجری بر آجری نگذاشتند و خانه و منزلی برای خود نساختند بلکه از صدقات و موقوفاتی که در اختیار داشتند برای فقرا و ایتام و بینوایان خانه می‌ساختند و منزل می‌خریدند و مسکن تهیه می‌دیدند ائمه ما هیچ کدام کاخ رفیعی نساختند و نداشتند فقط چهار امام آخری که در سامرا مهاجرت اجباری کردند منزلی خریدند که اکنون قبه و بارگاه و مسجد و مقام امام زمان است و خانه امیرالمؤمنین که هنوز باقی است نمونه آن می‌باشد.

تعلیم استخاره

یکی از مختصات اسلام استخاره و طلب خیر کردن یا راهنمایی به طلب خیر است که اخبار و احادیثی از پیغمبر و ائمه معصومین در دست است و سنت علمای اسلام فقهای امامیه بوده و می‌باشد. علامه مجلسی (ره) در کتاب مفاتیح الغیب که در آداب و ادعیه استخاره نگاشته از شیخ مفید و سید بن طاوس به اسانید خود از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده که خداوند عز و جل می‌فرماید از جمله شقاوت بنده آن است که کارهای خود را بدون مشاوره و استخاره انجام دهد و فرمود هر کس طلب خیر از من بکند توفیق اتمام آن نمی‌یابد - و فرمود اگر کسی در کاری بدون استخاره وارد شد و درمانده گردید جز خود کسی را سرزنش نکند. و امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود من در کاری که از خداوند خود طلب خیری کنم پروا ندارم که به راحت اتم و فرمود پدرم استخاره را به من آموخت و سوره‌های قرآن را به من تعلیم فرمود. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود ما استخاره را یاد می‌گرفتیم چنانچه سوره‌های قرآن را یاد می‌گرفتیم و فرزندش فرمود هیچ کس طلب خیر از خدا نکند مگر آنکه موفق و کامیاب گردد و مشکل او آسان شود که فرمود نرید بکم الیسر و لا ارید بکم العسر. [صفحه ۳۸۴] فرمود هر وقت بخواهم غلامی را بخرم استخاره می‌کنم بدین ترتیب که سه مرتبه طلب خیر می‌کنم. اللهم انی اسئلك بانک عالم الغیب و الشهاده ان کنت تعلم ان الامر الذی اردت خیر لی فخیر لی و یسره و ان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی الا ما هو خیر لی و رضنی فی ذلک بقضائک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضی و لا اقضی انک علام الغیوب معمولاً سه مرتبه صلوات و سه مرتبه استغفرالله بگوید و این دعا را با مضمون آن را که قریب بدین مفهوم است بخواند. پروردگارا از تو مسئلت می‌کنم که مرا به خیر راهنمایی کنی تو می‌دانی و عالم به غیب و شهودی اگر صلاح و مصلحت من میدانی که این عمل را به جا آرم و خیر است برای من خیری بنما و اگر می‌دانی موجب پشیمانی و ندامت است و سبب شر دنیا و دین من می‌گردد آن را از سر من دفع کن و مرا راضی به قضاء خود ساز که تو دانا و توانائی و من نادان و ناتوانم تو حاکم به قضا و قدر من هستی من قدرت و علم و توانائی

ندارم. به این ترتیب استخاره راهنمای او خواهد بود و چه بسیار کسانی که به استخاره پشت کرده و وقتی ننهاده‌اند و کيفر بی‌اعتنائی را دیده و پشیمانی یافته‌اند. کفعمی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود پیغمبر سری را به علی گفت و پس از سفارشات لازم در حفظ سر فرمود این دعا را بخوان. اللهم اختر لی بعلمک و وفقتی لرضاک و محبتک اللهم اختر بقدرتک و جنبی بعزتک من مقتک و سخطک اللهم اختر لی فیما ارید من هذین الامرین و آن دو امر که قصد را بگو و دعائی بخوان که خداوند منافع دنیا و آخرت را به شما دهد - زراره بن اعین از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام طریق استخاره را خواست فرمود - روزهای سه‌شنبه چهارشنبه و ۵شنبه روزه بگیر و روز جمعه در محل پاکیزه‌ای دو رکعت نماز بخوان آنگاه سر به سوی آسمان بلند کن و صد مرتبه بگو اللهم انی اسئلك بانک عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم انت عالم الغیب ان کان هذا الامر خیرا لی فیما احاط به علمک فبشره لی و بارک فی و افح بابه و ان کان ذلک شرا فیما احاط به علمک فاصرفه عنی بمالا تعلم فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تقضى و لا اقضى و انت علام الغیوب. خداوند هر چه خیر است به تو می‌نماید و هدایت می‌شوی. [صفحه ۳۸۵]

ادعیه و اذکار

برانگیختن ائمه اطهار مانند تربیت معلم برای اطفال است همان طور که برای تربیت اطفال کلاس و مدرسه تهیه می‌بینید برای تربیت نمودن این طبقه افرادی لازم هستند که آنها را دانش بیاموزند و بینش یاد دهند که امروز به نام آموزشگاه تربیت معلم و آموزگار معمول و معجزی است - حضرت پروردگار جل و علا برای رهبری گله آدمیان کلاس و مدرسه و آموزگاری داشت که در اصطلاح عرف آن روز چوپان و راعی می‌گفتند و آن طبقه فاضله انبیاء و اوصیاء آنها بودند که کارشان هدایت و ارشاد و رهبری و چوپانی گله آدمیان بود. تا این گله پراکنده را در دنیا جمع‌آوری نموده و متشکل ساخته به کمال مطلوب برسانند و لذا هر یک از این آموزگاران آسمانی یک امتیاز و تخصصی داشتند و آن مفهوم کلی و غرض عالی تربیتی را در قالب الفاظ مخصوصی به مردم می‌آموختند که از آن تعبیر به مختصات شخصی شده است. از جمله مختصات امام محمدباقر علیه‌السلام این است که برای تعلیم به مردم ادعیه و اذکاری در نماز و قنوت خود می‌خواند که معانی رقیقه آن منور کننده سطح فکر و دل‌های تاریک است و ما برای نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنیم.

دعاء بعد از غذا

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام پس از فراغت از غذا به شکرانه‌ی نعمت‌های الهی از آنها نام می‌برد و می‌شمرد خداوند چه نعمت‌هایی به ما مرحمت فرموده که از آن استفاده می‌کنیم و پس از شماره نعم الهی این دعا را می‌خواند: الحمد لله الذی اشبعنا فی جائعین و اروانا فی ظامین و آوانا فی صاحبین و حملنا فی راجلین و آمننا فی خائفین و اخذ منا فی عانین [۸۷]. خاتون آبادی درباره دعای امام محمدباقر علیه‌السلام چنین نقل کرده که این دعا را بسیار می‌خوانده‌اند اللهم ان کان لی عندک رضوان وود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی یا ارحم الراحمین و چون خود امام علیه‌السلام بیشتر در فراغت کار به زراعت اشتغال داشته‌اند دعای زراعت می‌خواندند و آیات قرآن را مربوط به کشاورزی تلاوت می‌کردند و می‌گفتند اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعله مبارکا و ارزقه السلامه و السرور و الغبطه [صفحه ۳۸۶]

دعای امام محمدباقر علیه السلام

ابونعیم اصفهانی نقل می‌کند که امام محمدباقر علیه‌السلام در دل شب چنین دعا می‌خواند اللهم امرتنی فلم ائتمر و زجرتنی فلم

از دگرها انا ذا عبدك بين يديك و لا اعتذر [۸۸] (ابی) این دعا را از آن حضرت نقل کرده است اللهم اعنى الدنيا بالغنى و على الآخرة بالعفو و قال (ع) لابنه یا بنی اذا انعم الله عليك بنعمة فقل الحمد لله و اذا احزنك امر فقل لا حول و لا قوة الا بالله و اذا ابطاء عنك الرزق فقل استغفر الله [۸۹].

حرز امام محمد باقر علیه السلام

در کتاب جنات الخلود مرحوم خاتون آبادی این حرز را منتسب به حضرت امام محمد باقر علیه السلام ضبط کرده است: اللهم یا نور السموات و الارض جميعا یا من خضع لنوره كل جبار و ذل لهيبته اهل الانظار و همد و لبد جميع الاشرار خاضعين خاشعين لاسماء رب العالمين حجت عنى ضرور جبار الهوى و مسترقى السمع من السماء و حلال المنازل و الديار و المتغيين بالاشجار و البارزين فى اظهار النهار حجتكم و رجوتكم معاشر الجن و الانس و الشياطين باسماء الملك الجبار العظيم القهار خالق كل شىء بمقدار لا تدركه الابصار لا- ملجأ لكم من صواعق القرآن المبين و عظيم اسماء رب العالمين لا- ملجأ لواردكم و لا منقذ لما بكم من ركة النشيط و دواجيس التنجيب فابعكم محبوس و نجم طالعكم منحوس و شامخ عز كم منكوس فاستبقوا احيانا و تمزقوا اشتاتا و تواقعوا باسماء الله امواتا و الله الغالب و اليه ترجع الامور و هو العزيز الحكيم [۹۰]. چندین حرز و طلسم دیگر که حاکی از علوم ریاضی و جفر و رمل و اسطرلاب و اعداد و حروف است در کتاب مهج الدعوات از آن حضرت نقل شده است در کتاب مهج الدعوات و منهج العنايات سيد بن طاوس ره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام این دعا را نقل کرده که در قنوت خود می خوانده اند: «اللهم ان عدوى قد استسن فى غلوانه و استمر فى عدوانه و امن بما شمله من الحلم [صفحه ۳۸۷] عاقبه جراته عليك و تمرد فى مباينتك و لك اللهم لحظات سخط بياتا و هم نائمون و نهارا و هم غافلون و جهره و هم يلعبون و بغته و هم ساهون و ان الجناق قد اشتدوا الوثاق قد احتد و القلوب قد محيت و العقول قد تنكرت و الصبر قداوى و كاد ينقطع حباله فانك لبالمرصاد من الظالم و مشاهده من الكاظم لا يعجلك فوت درك و لا يعجزك احتجاز محتجز و انما مهلت استثناتا و حجتك على الاحوال البالغة الدامغة و لعبيدك ضعف البشريه و عجز الانسانية و لك سلطان الالهية و ملكة البريه و نشئه الاناء و عقوبة التاييد اللهم فان كان فى المصابره لحرارة المعان من الظالمين و كمد من يشاهد من المبدلين رضى لك و مثوبه منك فهب لنا مزيدا من التاييد و عوناً من التشييد الى حين نفوذ مشيتك فمن اسعدته و اشقيته من بريتك و امن علينا بالتسليم لمحتومات اقضيتك و التجرع لواردات اقدارك و هب لنا محبة لما احببت فى مقدم و متأخر و متعجل و متساحل و الايثار لما اخترت فى مستقرب و مستبعد و لا تحلنا اللهم مع ذلك من عواطف رافتك و رحمتك و كفايتك و حسن كلاتك بمنك.» حضرت امام محمد باقر در قنوت خود اكثر این دعا را می خواندند: «يا من يعلم هواجس السرائر و مكامن الضماير و حقايق الخواطر يا من هو لكل غيب حاضر و لكل منسى ذاكر و على كل شىء قادر و الى الكل ناظر بعد المهل و قرب الاجل و ضعف العمل و آب الامل و آن المنتقل و انت يا الله الاخر كما انت الاول مبدىء ما انشات و مصيرهم البلا- و مقلدهم اعمالهم و محلها ظهورهم الى وقت نشورهم من بعثه قبورهم عند نفضة الصدور و انشفاق الماء بالنور و الخروج بالمنشر الى ساحة المحشر لا ترتد اليهم ابصارهم و افندتهم هواء مترطبين فى غمه ما اسلفوا و مطالبين بما احتقبوا و محاسبين هناك على ما ارتكبوا الصحائف على الاغان منشورة و الاوزار على الظهور مأزورة لا انفكاك و لا مناص و لا محص عن القصاص قد اقحمتهم الحجة و حلوا فى حيرة المحجة همس الضجة معدول بهم عن الحجة الا من سبقت له من الحسنى فبجا من هول المشهد و عظيم المورد و لم يكن ممن فى الدنيا تمرد و لا- على اولياء الله نعتد و لهم و استعبد و عنهم بحقوقهم تفرد اللهم فان القلوب قد بلغت الحناجر و النفوس قد علت التراقي و الاعمار قد نفدت بالانتظار لاعن بعض استبصار و لا عن اتهام مقدار و لكن لما يعانى من ركوب معاصيك و الخلاف عليك من اوامرك و نواهيك و التلعب باوليائك و مظاهره اعدائك اللهم فقرب ما قد قرب و اورد ما قد دنى و حقق ظنون الموقنين و بلغ المؤمنين تاميلهم من اقامة حقتك و نصر دينك و اظهار [صفحه ۳۸۸] حجتك و الانتقام من

اعدادک.»

نماز حضرت امام محمدباقر علیه السلام

ما در روش خویش معتقدیم که باید علم را با عمل به هم آمیخت تا موفقیت دست دهد و لذا در ترجمه ائمه معصومین تا آنجا که فرصت داشته‌ایم و تذکر داده‌ایم از آداب توسل و تمسک به وسیله نماز و روزه و ادعیه و اذکار نقل کرده و گاهگاهی خود به توفیق ربانی عمل می‌کردیم و چنانچه فرمود ان الله لا یضیع عمل منکم من ذکر او انشی امید داران دربار ربوبی را محروم و مأیوس و بی‌اثر و اجر نخواهد گذاشت روی این اصل در اینجا هم وسیله تقریبی به نام آن حضرت دست می‌دهیم که شاید خوانندگان در مواقع نیاز و مظان استجاب دعا نگارنده را هم از دعای خیر فراموش نفرمایند. حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نمازی دارد که یکی از آن دو رکعت است در هر رکعت پنجاه بار سوره اخلاص را بخوانید و با کمال رقت رکوع و سجود و قنوت و تشهد و سلام بگوئید. فرمود سوره مبارکه الحمد و آیت الکرسی و سوره قدر را با زعفران به مشک آمیخته بر ظرفی بنویسد و همچنین سوره یس و واقعه و سوره حشر و تبارک و توحید و معوذتین را با آب زمزم بنویسد و آن آب را در ظرف تمیزی ریخته ده مثقال شکر و ده مثقال عسل با هم ممزوج بدان نمائید و یک شبانه روز زیر آسمان گذارده و ظرفی از آهن روی کاسه بگذارید و در پایان شب غسل کرده لباس تمیز بپوشید و دو رکعت نماز را به شرحی که گفتم بخوانند و بعد از این آب بنوشند که برای حافظه بسیار مفید است و نماز دیگر صد رکعت است در شب نیمه شعبان باید خوانده شود و در هر رکعت ده بار سوره توحید قرائت شود. فرمود اگر این نماز را بخواند تا جای خود را در بهشت نبیند از جای خود برنخیزد و این ریاضات شرعیه است که برای نیل به کمال مطلوب و تکامل نفس دستور فرموده‌اند تا علاقمندان و نیازمندان خود برای نیل به مقصود مبادرت و اقدام و قیام نموده به مطلوب خود هم برسند. در این درس بندگی در عین حال که توجه به قرآن و سوره‌های حساس آن فرمود و برای ایجاد فضیلت درس تحمل و صبر و بردباری را در عبادت آموخته درس طبی و شیمیایی نیز داده است که طریقه تقویت حافظه و ذکاوت را زیاد نمایند. [صفحه ۳۸۹]

نقش خاتم امام محمدباقر علیه السلام

شیخ صدوق در عیون الاخبار و امالی به سند خود از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود نقش خاتم جدم حسین علیه‌السلام ان الله بالغ امره بود و علی بن الحسین علیه‌السلام همان انگشتر را در دست داشت - در فصول المهمه نقش خاتم امام محمدباقر را (رب لا تدرنی فردا) نقل کرده. ثعلبی در تفسیر خود می‌نویسد: نقش خاتم حضرت باقر علیه‌السلام این کلمات بود: ظنی بالله حسن - و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن - و بالحسین و الحسن شیخ در تهذیب از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود نقش خاتم پدرم العزّة لله جمیعا بود. ابونعیم در حلیة الاولیاء می‌نویسد: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود نقش خاتم پدرم القوة لله جمیعا بود - در کافی العزّة لله در مکارم الاخلاق العزّة لله نوشته و ممکن است چند انگشتر داشته باشد. شاعر آن بزرگوار کمیت و سید حمیری و دربانش جابر جعفری بود. [۹۱]. ثعلبی می‌نویسد: نقش انگشتر و مهر امام محمدباقر ظنی بالله حسن و بالنبی المؤمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن بود. [۹۲]. در مکارم الاخلاق می‌نویسد: انگشتر امام پنجم عقیق بود و نقش او املی بالله بود و در یک انگشتر العزّة لله و در روایت امام رضا علیه‌السلام نقش خاتمش ان الله بالغ امره بود و در یک انگشتر «رب لا تدرنی فردا». [۹۳].

علت اختلاف اخبار موالید و وفیات

درباره سبب اختلاف تاریخ موالید و وفیات ائمه اطهار و خاندان عترت و طهارت شمه‌ای در کتاب قمر بنی هاشم و علی اکبر و علی اصغر و همچنین زینب کبری و علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام اشارت رفت که بیشتر به جهت تشابه اسماء و کنی و القاب بوده است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ۳۸ فرزند سه زینب و دو عباس داشته و امام حسین اسامی همه فرزندان را به سبب اعمال نفوذ سیاسی امویه در شام که تا یک قرن اسامی اولاد خود را محمد و علی نگذاشتند همه اسامی پسرانش را علی گذاشت و فرمود اگر [صفحه ۳۹۰] هزار پسر می‌داشتم همه را علی نام می‌نهادم و این تشابه اسماء سبب اختلاف صفات و فضایل و مزایا و مشخصات مخصوصا موالید و وفیات گردیده است و چنانچه در همین مورد امام محمدباقر علیه السلام سه محمد در عصر او بودند که پدر هر سه علی و هر سه از خاندان قریش بودند و اتفاقا هر سه به دست آل زیاد و آل مروان کشته شدند که سبب اختلاف اخبار موالید و وفیات آنها گردید. نکته دیگری که باید از نظر تجزیه و تحلیل تاریخ در نظر داشت این است که در آن عصر معمول نبود که تاریخ تولد محسوب شود یا تاریخ وفات ذکر شود بلکه فقط مشخصات روی مبانی علمی و فضایل نفسانی و حوادث و اتفاقاتی بود که رخ می‌داد و آن حوادث و اتفاقات مبداء تاریخ می‌شد هنوز عرب آشنا به مبانی تاریخی نبود هر واقعه رخ می‌داد حوادث واقعه مصادف زمان او را از آن واقعه مبداء تاریخ می‌گرفتند چنانچه این اشتباه باعث اختلاف عمر فاطمه زهرا در تولد او شده است و همچنین در رحلت آن سیده نساء عالمین از ۷۵ روز تا شش ماه سبب کتمان ملاقات دشمن نوشته‌اند و سبب دیگر هم داشته که از آن جمله تقیه و کتمان از بداندیشی دشمن بوده است چه اکثر دشمنان آل محمد در مقام قتل و شهادت آنها بودند مخصوصا در زمان بنی عباس که رقیب نزدیک خلافت به حساب می‌رفتند. بنی امیه می‌دانستند که خلافت حق آنها نیست و غاصب هستند ولی چون سواری بر گردن مردم به منظور کیف شکم و احراز مقام و سلطه بر جان و مال و نفوس عامه بود همه چیز را زیر پا گذاشتند و چون خلافت را گرفتند با اولاد علی ظاهرا پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام کاری نداشتند و در خفا و پنهانی آنها را تضعیف نموده می‌کشتند که مبادا مدعی خلافت آنها شوند. اما بنی عباس که عموزادگان علویین بودند خود را رقیب خلافت دانسته جدیتی برای ضعیف نمودن و تبعید و زندانی و قتل و مسموم نمودن ائمه امامیه داشتند و لذا غالب تولد و وفات یا مسمومیت و شهادت آنها به عمد یا سهو پنهان و کتمان می‌شد مورخین هم که اکثر سنی و آنها که مورد توجه دربار خلفا بودند عنایتی به این جهت نداشته که الناس علی دین ملوکهم یا از جهت سستی عقاید خودشان یا از لحاظ راضی نگاه داشتن خلفا و مخدوماتشان توجهی به این موضوع نکرده و در بیان وقایع ایام و سنین و اعوام می‌نوشتند و قیل مات محمد بن علی الباقر (ع) که تصریح نکرده باشند مانند همه مورخین معاصر همه سلاطین که برای [صفحه ۳۹۱] فرمانروایان یا خلفا و یا به امر آنها تاریخ می‌نوشتند البته به میل آنها مطلب تدوین و تنظیم می‌شده است. یا از جهت این بود که به امامت و خلافت حقیقی اهل بیت عقیده نداشتند وقایع عهد امامت پسر را در زمان پدر یا بعکس اشتباها نسبت می‌دادند چنانچه در بسیاری از ائمه و اخبار صادره آنها و وقایع هائله آنها این اشتباه رخ داده است و به سبب کتمان یا عدم تتبع یا بی‌علاقگی موضوع مبهم و به اجمال باقی مانده که برای محقق هم کار را مشکل کرده‌اند این اشتباهات دامنه آن بالا گرفته به حدی که در خود خلفا و زمان خلافت آنها به جهت تشابه اسامی اشتباه نموده‌اند - زیرا مورخین سنی بیشتر نقل قول کرده بدون تتبع و تحقیق و اخبار را به صورت روایت و نقل خبر ثبت و ضبط کرده‌اند نه به صورت تجزیه و تحلیل یک موضوع تاریخی مثلا در اسامی خلفای بنی امیه ولید بن عبدالملک را با ولید بن یزید بن عبدالملک به هم اشتباه کرده‌اند زیرا مقید به تاریخ تولد و وفات و حکومت نبوده‌اند - یا ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بن ولید بن مغیره مخزومی را که دائی و خالوی هاشم بن عبدالملک بوده با هم اشتباه کرده‌اند و یکی از موارد اشتباه همین جا نسبت به امام محمدباقر علیه السلام می‌باشد که در زمان همین هشام دائی و خالوی او والی مدینه بود و به امر او سومی به حضرت باقرالعلوم خورائیده و یا اشتباه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان که چند روزی بر مسند خلافت نشست و خلافت او پس از یزید بود به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام نگاشته‌ام و با تشابه یزید بن ولید بن عبدالملک با ولید بن یزید بن عبدالملک و هشام بن

عبدالملک که شانزده سال پس از امام محمدباقر خلافت داشته اکثر به هم اشتباه نموده و در مسموم نمودن و شهادت و رحلت امام که از سال ۱۱۴ تا ۱۳۶ به این اشتباه افتادند به همین جهات بوده است مثلاً نوشته‌اند ابراهیم بن ولید آن حضرت را زهر داد. در حالی که شهادت امام در زمان هشام بن عبدالملک روی داده و ابراهیم بن هشام که جدش ولید بن مغیره است با ابراهیم بن ولید بن مغیره و ابراهیم بن ولید مشتبه شده‌اند که معلوم می‌شود ابراهیم والی مدینه از طرف هشام خلیفه شام امام پنجم را مسموم کرده در همان سنوات ۱۱۴ تا سال ۱۱۷ نه ابراهیم خلیفه ۱۲۶ که سبب اختلاف عمر و رحلت حضرت قرار گیرد. نکته جالب توجه که مورد عنایت امامیه بوده و مورخین سنی توجهی نداشته‌اند مدت امامت هر یک از ائمه چهارده معصوم بوده که تاریخ زندگانی امامت آنها شایان اهمیت [صفحه ۳۹۲] است و اهل سنت که معتقد نبودند متروک گذاشتند. ما در کتاب ۱۴ معصوم مختصر تاریخ تولد و وفات هر یک را از اول هجرت تا سال ۲۶۰ مرتب نگاهشته‌ایم و تحقیقات لازم در آن مورد نموده‌ایم - که به کلی اختلاف برطرف گردد و البته آنچه مورد توجه و وثوق است اخبار اتفافی علمای امامیه از خود خاندان عترت و طهارت است که مدارک موثق ما را تشکیل می‌دهد و اختلافات بیشتر از مورخین سنی است به همین جهاتی که گفته شد و گرنه بین فقها و علمای شیعه امامیه اختلافی کمتر به نظر می‌رسد - مگر نقل قول عامه باشد با این مقدمات ثابت شد که اختلافات در اثر خصومتها و عدم التفات مورخین و اغراض سوء آنها بوده و گرنه تولد یکبار و مرگ یکبار بوده است.

در شهادت امام محمدباقر علیه السلام

اشاره

چنانچه دیدیم موثقین مورخین درباره رحلت آن حضرت و مسمومیت او اتفاق دارند و فقط اختلاف در دو موضوع است یکی قاتل و مسموم کننده و دیگر سال وفات و شهادت - که اکنون مفاد مطالب مورد اتفاقیه را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. مسعودی می‌نویسد: که بعضی گمان کرده‌اند وفات امام محمدباقر در ایام یزید بن ولید بوده و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و حال آنکه یزید بن ولید بن عبدالملک پس از هشام بن عبدالملک بر سریر خلافت نشست و اگر زمان او وفات کرده باشد چگونه عمر مبارکش ۵۷ سال می‌شود با اینکه تمام مورخین و محدثین متفق القول هستند که حضرت امام محمدباقر زمان جدش حسین علیه‌السلام را درک کرده است و اگر این طور باشد باید شهادت او در سال ۱۲۵ تا سال ۱۲۶ باشد و همین جهت موجب بالا بردن سن آن حضرت به هفتاد و بیشتر شده است. بنابراین باید سال ۱۲۶ باشد و از سال ۵۷ که تولد او بود تا سال ۱۲۶ قریب هفتاد سال می‌شود و این خلاف اتفاق شیعه امامیه است. ابن جوزی می‌نویسد از عجایب این است که سه تن در یک زمان پدید شدند که همه علمای اشراف و بنی‌اعمام بوده‌اند و هر یک از ایشان را علی نام بوده و پسرش را محمد نامیدند. ۱ - علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم علیه‌السلام بوده است. ۲ - علی بن عبدالله بن عاص است که پسرش محمد بن علی پدر خلفای بنی‌عباس است. [صفحه ۳۹۳] ۳ - علی بن عبدالله بن جعفر است که پسرش محمد نام داشت و احتمال قوی می‌رود در موالید و وفیات این علی و محمد اختلاف رخ داده باشد. ابن حجر در صواعق می‌نویسد: توفی مسموما کابیه ابن حجر عسقلانی می‌نویسد امام محمدباقر را مسموم نمودند مانند پدرش که اعتراف به دو قضیه کرده. قال الصدوق و ابن طاوس سمه ابراهیم بن ولید شیخ صدوق و سید بن طاوس هم نوشته‌اند امام پنجم به سم ابراهیم بن ولید از دنیا رفت. ابن صباغ می‌نویسد مات بالسم فی زمن ابراهیم بن الولید بن عبدالملک ابن صباغ مالکی می‌نویسد: محمد بن علی به سم در گذشت و زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود. این اخبار متواتر مؤید این حقیقت است که امام محمدباقر شهید و مسموم گردید - و سم هم نه تنها یک بار بلکه چند بار به او سم خورانیده‌اند زیرا اخبار مسمومیت در باب ابراهیم و هشام و ولید هر سه و بلکه سلیمان هم گفته‌اند معلوم می‌شود در خلافت هر

یک که دیگری عامل مدینه بود دستور مسموم نمودن آن حضرت را صادر نمود و هر کدام از جنایتکاران بنی‌امیه به این عمل مبادرت جسته ولی تا انتهای اجل و آخر عمر اثری نبخشیده است تا به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر او مسموم گردیده و از دنیا گذشته است. مثلاً ابن‌اثیر در التواریخ در ذیل حوادث سال ۱۲۵ در زمان خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک می‌نویسد: در این سال محمد بن علی بن عباس در شهر ذی‌قعدة وفات کرده و این وقت هفتاد و سه سال داشت و از این خبر معلوم می‌شود که پاره‌ای روایت که سن مبارک آن حضرت را به این تقریب اشارت کرده‌اند با این محمد بن علی بن عباس اشتباه کرده باشند. چنانچه باز اشتباه نوشته‌اند علی بن الحسین روز عاشورا در زی سالکان بود و پسرش باقر ۱۵ ساله بود در این صورت باید تولد امام محمدباقر سال ۴۵ رخ داده باشد - در حالی که اگر محمدباقر پانزده ساله بود حتماً به میدان می‌رفت بلکه بر او واجب بود از امام زمانش دفاع کند چنانچه کوچکتر از این سن به میدان جنگ و جهاد رفتند و شهید شدند و مسلماً امام باقر در کربلا بیش از چهار سال نداشته است که تولدش همان ۵۷ بوده است. و باز برای مثال گفته می‌شود که به اتفاق تمام مورخین و محدثین شهادت حضرت [صفحه ۳۹۴] زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام در آخر سال ۱۲۲ مقارن سلطنت هشام بود و آن زمان امامت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد و پس از شهادت امام محمدباقر بود - و در نزد محققین ثابت و آشکار است که وفات حضرت باقر علیه‌السلام قبل از شهادت زید و زمان خلافت هشام بوده است. قطب راوندی به نقل جلاء‌العیون مجلسی شهادت آن حضرت را به امر عبدالملک دانسته و البته خلاف مشهور است و ممکن است در نسخه کتب خطی اشتباه شده باشد زیرا عبدالملک در سال ۶۵ تا ۸۶ بوده و امام باقر سال ۵۷ متولد شد و سال ۱۱۴ که هشام بن عبدالملک خلافت داشته مسموم گردیده یقیناً کاتب کلمه هشام را از دست داده است - آنچه مسلم است شهادت امام در سم به دست خلفای مروانی بین سال ۱۱۴ تا سال ۱۱۷ رخ داده و شکی در این حقیقت تاریخی نیست.

اخبار امام محمدباقر علیه السلام از مرگ خود

چنانچه در جای خود گفته‌ایم امام در علم از گذشته و آینده متبحر و آگاه است و صفحات گذشت روزگار در نظر او قرار دارد که از آن جمله خبر از مرگ و رحلت خویشتن است و این حقیقت را ما در سیره‌ی ۱۴ معصوم درباره هر یک جداگانه دیده و خوانده‌ایم و ثابت است که همه آنها می‌دانستند چه وقت خواهند مرد. علامه مجلسی در بحارالانوار و سید جزایری در مدینه‌المعجز از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود پدرم به مرض شدید مبتلا گردید به طوری که بر آن حضرت بیمناک شدیم و پاره‌ای از اصحاب بر بالین بستر پدرم گریان شدند ناگاه چشم باز کرده فرمود انی لست بمیت فی وجعی هذا یعنی من در این حال نخواهم مرد تا پدرم صحت یافت چندان که سالی چند به سلامت زیست و در همان اوان که صحیح و سالم و در کمال عافیت بود و هیچ اثر کسالتی در او مشاهده نمی‌شد فرمود ای فرزندم من در فلان روز خواهم مرد و همان روزی که فرموده بود از دنیا رحلت کرد. در روایت دیگری است که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود پدرم به مرضی خفیف مبتلا گردید و فرمود اعیان شهر مدینه را احضار کن کنار بستر من حاضر شوند تا وصیت خود را در حضور آنها بنمایم - من گفتم فدایت شوم در شما اثری از مرگ نیست. [صفحه ۳۹۵] فقال یا بنی ان الذی جائنی فاخبرنی انی لست بمیت فی مرضی ذلک هو الذی اخبرنی انی میت فی مرضی هذا یعنی ای فرزند عزیزم آن کس که آن روز مرا خبر داد که نخواهی مرد امروز هم خبر داد که خواهی مرد و بنابراین وصیت خود را در حضور مردم به تو بگویم که القاء شبه‌ای نشود. سدید و محمد بن اسماعیل در بحار و مدینه‌المعجز از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده که فرمود پدرم به مرضی مبتلا شد به طوری که بر او بیمناک شدیم و برخی از خاندان ما در کنار بسترش به گریه و زاری پرداختند پدرم به آنها روی کرده فرمود من از این درد که بدان مبتلا هستم نخواهم مرد انه اتانی اثنان فاخبر انی لست بمیت من وجعی هذا دو نفر آمدند به من خبر دادند که از این مرض

نخواهم مرد تا روزی که در کمال صحت بود ناگاه فرمود. یا بنی ان الذین اتیان فی شکایتی التي قمت منها اتیان فإخبرانی انی اموت من وجعی هذا یوم کذا و کذا فرمود فرزند دلبندم آنها که آن روز خبر دادند نخواهی مرد امروز مرا خبر از مرگ دادند که در فلان روز خواهی مرد و امام ششم فرمود در همان روز پدرم رحلت فرمود. در فصول المهمه این خبر را برای وصیت درباره غسل و کفن و دفن خود نقل کرده است. فرمود فقال یا بنی اما سمعت علی بن الحسین علیهما السلام ینادینی من وراء الجدار یا محمد عجل یعنی ای فرزند از پدرم شنیدم که از وراى دیواری می فرمود ای محمد زود بشتاب به سوی ما. عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام روایت می کند که روزی پدرم مریض شد ولی در اثناء کسالت فرمود انما بقی من اجلی خمس سنین فحسبت فما زاد و لا نقص فرمود پنج سال تمام بدون کسر و نقصان از عمر من باقی است و همان روز آخری که معین کرده بود از جهان رفت. زراره و ابوبصیر نیز همین خبر را نقل کرده اند و اضافه می کند که در شب رحلت [صفحه ۳۹۶] با خدای خود مناجات می کرد - و چون مناجاتش تمام شد جعفر بن محمد را خواست و گفت یا بنی ان هذه اللیلة اقبض فیها و هی اللیلة التي قبض فیها رسول الله (ص) فرمود ای فرزندم در این شب قبض روح می شوم و این همان شبی است که پیغمبر خدا قبض روح شد و بر حسب معمول باید ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول باشد. و باز اضافه می کند که فرمود اکنون پدرم علی بن الحسین برای من شربتی آورد که بیاشامم و مرا به لقای خدای تعالی بشارت داد. قطب راوندی می نویسد در آن شب وضو گرفت نماز خواند جامه نظیف پوشید فرمود به لقای خدای خود می روم

وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

قطب راوندی در خرایج از ابی بصیر روایت می کند که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد مرض شدیدی که ما خائف شدیم و من بالای سر او گریان شدم و اصحاب با نظر حسرت و تأسف به او می نگریستند در آن حال شدت مرض فرمود من از این مرض نخواهم مرد بلکه شفا خواهم یافت پس از آن چندی حال پدرم خوب شد تا یک روز فرمود من امروز خواهم مرد و همان روز درگذشت. کلینی نیز نظیر این روایت را آورده که حضرت صادق (ع) فرمود پدرم مریض شد و شروع فرمود به وصیت درباره غسل و کفن و دفن و محل قبر - عرض کردم آثار مرگ در شما نمی بینم فرمود ای فرزند من اکنون از پشت دیوار صدای پدرم علی بن الحسین را شنیدم که فرمود یا محمد تعال عجل زود به طرف ما بیا هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که همان شب که می خواست از دنیا برود فرمود یا بنی هذه اللیلة التي وعدتها این همان شب موعود است که نزدیک روشنی صبح من خواهم رفت. [۹۴]. و باز روایت می کند که همان شب امام محمد باقر علیه السلام مشغول مناجات بود و آن شبی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد روز ۷ ربیع الاول سال ۱۱۴ و ممکن است این روایت با روایتی که اهل سنت برای دفن پیغمبر در ۱۲ ربیع الاول نوشته اند منطبق شود زیرا چند [صفحه ۳۹۷] روز بدن مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی زمین برای نماز گزاردن مردمان مسلمان بود و شاید ۱۲ به خاک سپرده شد.

وفات امام محمد باقر علیه السلام

قطب راوندی در خرایج از ابی بصیر نقل می کند که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود پدرم مریض شد در شدت مرض که ما بر حال او بیمناک شدیم و بالای سرش گریان گشتیم بعضی اصحاب حاضر بودند که ناگهان چشم باز کرد فرمود من نمرده ام و از این درد نخواهم مرد و خواهم ماند تا وقتی که خدا بخواهد بهبودی حاصل شد مدتی مکث کرد و باکی نداشت تا یک روز فرمود. قال یا بنی انی میت یوم کذا فرمود من خواهم مرد و همان روز از دنیا گذشت. و کلینی اضافه می کند که در همان روز وصیت کرد و اسرار و ودایع امامت به فرزندش سپرد و درباره تجهیز غسل و کفن و دفن و دخول قبر وصایائی فرمود در حالی

که اثر مرگ در آن حضرت مشاهده نمی‌شد که ناگهان طاهر و مطهر خواهید و از دنیا رفت. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود وضو گرفته در حال خشوع و خضوع مناجات شد و فرمود همین امشب من به خدای خود ملحق خواهم شد و همان شبی بود که قبض فیها رسول الله. طبق این روایت باید روز وفات ۲۸ صفر باشد در حالی که اخبار دیگر سوم صفر یا ۷ ربیع‌الاول نیز نوشته‌اند و بنابر خبر دوم که ۷ ربیع‌الاول باشد و رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به روایتی در این تاریخ بود که ۱۲ دفن شده است. علامه اربلی می‌نویسد به نقل امام محمدباقر جابر بن عبدالله انصاری و ابی سعید خدری و ابی هریره و ابن عباس و انس بن مالک و امام حسن و امام حسین و سعید بن مسیب و غیره نقل روایت فرموده و مات فی سنه سبع عشره و مائه در سال ۱۱۷ یا سال ۱۱۸ در سن ۷۳ سالگی در گذشت و او را در پیراهنش کفن نمودند زیرا در آن پیراهن بسیار نماز خوانده بود وصیت فرمود در آن پیراهن کفن و دفن نمایند. خواندمیر در روضه‌الصفاء تولد آن حضرت را جمعه غره رجب سال ۵۷ و وفات او را سال ۱۱۷ و عمرش را ۵۸ سال نوشته. ابن صباغ می‌نویسد مات ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین الباقر (ع) فی سنه سبعة عشر و مائه و له من العمر ثمانی و خمسون سنه و قبل ستون سنه [۹۵]. [صفحه ۳۹۸] ابو جعفر محمد بن علی در سال ۱۱۷ در گذشت و عمرش ۵۸ سال بود شصت سال هم گفته‌اند و پس از رحلت پدرش ۱۹ سال دوره امامت او بود و او به سم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و شهید شد و قبرش در بقیع است در قبه عباس پهلوی قبر پدرش علی بن الحسین و عمویش حسن بن علی. و اضافه کرده که عبدالله برادرش هم مردی فاضل و صالح بود که به دست بنی‌امیه مسموم گردید. در اعیان الشیعه وفات آن حضرت را در مدینه دوشنبه ۷ ربیع‌الاول یا آخر سال ۱۱۴ نوشته و مدت عمر امام محمدباقر علیه‌السلام ۵۷ سال بود که چهار سال با جدش و ۳۹ سال با پدرش و ۱۸ سال پس از پدر مدت امامت آن حضرت است. کلینی در کافی مدت امامت آن حضرت را ۱۹ سال و دو ماه نوشته که معاصر با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هاشم بن عبدالملک بوده است. ابن شهر آشوب وفات آن حضرت را سال ۱۱۴ در سن ۵۷ سالگی نوشته که سه یا چهار سال با جدش و ۳۹ سال با پدرش و ۱۹ یا ۱۸ سال مدت امامت آن حضرت بود. در کشف الغمه سید محسن عاملی وفات را سال ۱۱۷ بلکه ۱۱۸ دانسته و مدفنش را در بقیع نوشته بنابراین عمر آن حضرت شصت سال بوده است. در رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام سه قول است. ۱ - آنکه در سال ۱۱۷ رحلت کرده به نقل واقدی در سن ۵۸ سالگی ۲ - آنکه در سال ۱۱۴ شهید شده به نقل ابونعیم فضل بن وکین در ۵۷ سالگی ۳ - آنکه در سال ۱۱۸ رحلت نمود در سن ۷۳ سالگی که اولی بیشتر مورد اعتماد است. ابن جوزی می‌نویسد که ۳ نفر بودند که در یک روز فوت شدند نام آنها و اسم فرزندان آنها یکی بود. اول: علی بن الحسین که پسرش محمد بن علی باقرالعلوم است. دوم: علی بن عبدالله بن عباس که نام پسرش محمد ابوالخلفا بود. سوم: علی بن عبدالله جعفر که نام فرزندش محمد بود. [۹۶]. از ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود پدرم روزی به من گفت بقی من اجلی خمس سنین و ما چون خوب توجه داشتیم یک روز کم یا اضافه نشد پس از پنج سال شهید گردید. [۹۷]. [صفحه ۳۹۹] ابن صباغ اولاد آن حضرت را شش نفر و قتل به سم نوشته و اضافه می‌کند که عبدالله برادرش را هم بنی‌امیه مسموم نمودند. [۹۸]. تاریخ سال رحلت امام محمدباقر علیه‌السلام را کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الوری و ابن اثیر در کامل التواریخ سال ۱۱۴ و سال ۱۱۵ نوشته‌اند و اصح همان ۱۱۴ را دانسته‌اند. اما ماه رحلت را شهید در دروس و کفعمی در مصباح دوشنبه ۷ ذی‌حجه نوشته. در روضه‌الواعظین هم ذی‌حجه را تأیید کرده که دوشنبه ۷ ذی‌حجه سال ۱۱۴ باشد. بنابراین سن مبارک امام محمدباقر علیه‌السلام ۵۷ سال و پنج ماه و ۷ روز بود و با روایت سال ۱۱۷ بالغ بر شصت سال می‌شده است. سه سال و ۶ ماه با جدش سیدالشهداء ۳۴ سال و ۱۵ روز با پدرش امام زین‌العابدین علیه‌السلام ۱۹ سال و ۱۰ ماه و ۱۲ روز مدت امامت او بوده است. در اینکه امام محمدباقر علیه‌السلام را مسموم کردند شکی نیست. سید بن طاوس در اقبال می‌نویسد وضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن ولید ابن بابویه می‌نویسد قتل مسموما بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک کفعمی در مصباح می‌نویسد: سمه هشام بن

عبدالملک مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که عبدالملک بن مروان زین مسمومی فرستاد به مدینه طیبه برای حضرت باقر علیه‌السلام بر روی آن زین شده‌ای که تحفه خلیفه بود بر اسب بستند و امام محمدباقر بر او سوار شد پاهای مبارکش از شدت زهر ورم کرد به طوری که آثار مرگ بر او ظاهر شد شروع به وصیت فرمود البته این عبدالملک دوم است. خاتون آبادی در جنات‌الخلود می‌نویسد هشام بن عبدالملک آن حضرت را مسموم گردانید. در خبر است که آن حضرت همیشه با تضرع و زاری در دل شب با خداوند راز و نیاز می‌کرد مخصوصاً در ایامی که مریض گردید و منجر به رحلت او شد این کلمات را تکرار می‌فرمود الهی امرتني فلم ائتمر و نهیتی فلم انزجر فها انا عبدك بين یديك و لا-اعتذر [صفحه ۴۰۰] یعنی پروردگارا تو مرا امر کردی و تمرد کردم تو مرا باز داشتی و از زجر تو متنبه نشدم خدایا من بنده تو هستم و اکنون در پیشگاه تو عذری ندارم آنگاه وصیت نمود فرمود آن پیراهنی را که در زمان حیات خود می‌پوشیدم بر من کفن نمائید اکنون معلوم نیست که آن پیراهن دوخته بود که مکروه است کفن دوخته و آستین‌دار باشد یا همان احرامی که به صورت پیراهن بر دوش وقت نماز می‌انداختند و یقیناً امام کاری که در شرع خودشان مکروه می‌داشتند نمی‌کنند و مسلم است که آن لباس عبادت بود که خواسته با همان لباس به ساحت قدس کبریائی وارد شود همان طور که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن خود را برای فاطمه بنت اسد کفن نمود و گفته و نوشته‌اند که تا قیامت آن پیراهن پوسیده و فرسوده نخواهد شد. و در خبر است که اگر کسی در حال نزع به دشواری جان سپارد در محل نمازش بخوابانند تا جان‌کندن او آسان شود و لذا امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود مرا در همان پیراهنی که لباس نماز من بود کفن کنید و دفن نمائید.

در مرتبه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

دوباره ای شیعیان موسم ماتم رسید ز زهر هشام شد امام پنجم شهید از این مصیبت زمین خاک نشین شد همی ملک شده سوگوار فلک گریبان درید امام پنجم که هست باقر علم رسول محمدش نام شد نور دو چشم بتول ملایک آسمان به درگهش در نزول علوم روحانیان ز فیض او در مزید زاده عبدالملک شرم نکرد از خدا به زاده مصطفی بداد زهر جفا شراره‌اش زد به دل فکند شه را ز پا ز تاب زهر ستم فغان ز دل می‌کشید چو از حرم رخت بست حرم سیه‌پوش شد ز آه و فریاد خلق مدینه پر جوش شد فغان یاران بلند چو شاه خاموش شد خلق سیه‌پوش شد چو از سیاه و سفید به عزت و احترام بقیع شد مدفنش رفت و بر جد خویش تمام شد شیونش روضه رضوان قدس نشیمن و مسکنش به نزد زین العباد باب گرام آرمید ز مرگ باب عزیز جعفر صادق به غم به سینه و سر زدی همی دو دست الم سرشک خونین روان ز چشم آن محترم به ماتم باب خود شعر حزین می‌شنید [صفحه ۴۰۱] سید بن طاوس در زیارت کبیره می‌فرماید: و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه و هو ابراهیم بن الولید که به عقیده او ابراهیم قاتل بوده است. نگارنده گوید: این اخبار هیچ کدام معارض با هم نیست زیرا اوضاع و احوال هر یک را در زمان خود که بسنجیم و با محیط عصر و ضعف دولت اموی و حس بدبینی مردم و قدرت علمی امام محمدباقر علیه‌السلام خواهیم دید که همه آنها از شجره ملعونه بود و در خصومت و دشمنی کوتاهی نمی‌کردند و همه در حوزه سلطنت خود برای بیم جان خود و ادامه حکومت مبادرت به سم دادن نمودند خاصه که برخی از آنها فرماندار مدینه بوده و به فرمان خلیفه شام شخصا یا به دستور مبادرت به این جنایت عظیم کرده‌اند و مسلم است که چندین بار امام محمدباقر علیه‌السلام را مسموم نمودند ولی آن حضرت به شفاعت جدش و دعای در کنار مزار مقدس پیغمبر شفا می‌یافت تا آن وقتی که مقدر بود به عالم آخرت رحلت فرماید به سم ابراهیم آخرین خلیفه معاصر خود مسموما در گذشت.

مدت عمر امام محمدباقر علیه السلام

چنانچه در وفات و رحلت آن حضرت گفتیم در مدت عمر این امام از جهت اختلاف مسمومیت یا اختلاف تولد یا اختلاف اخبار وفات اختلاف کرده‌اند. شیخ کلینی - شیخ مفید - اربلی صاحب کشف الغمه سن آن حضرت را ۵۷ سال دانسته‌اند صاحب عمده الطالب که معتقد است سال ۱۱۴ در سلطنت هشام بن عبدالملک وفات کرد و ۵۵ ساله بود. ابن اثیر در کامل سن آن حضرت را ۷۳ سال نوشته و به قولی ۵۸ سال نقل کرده یافعی در مرآت الجنان ۵۶ سال نوشته ابن خلکان هم همین رای را گرفته ۵۶ و کسری نقل کرده. در منتهی المقال ۵۷ سال ضبط کرده ابن صباغ ۵۸ و ۶۰ سال نوشته ابن جوزی ۵۸ سال و گروهی دیگر ۵۷ با کثرت یاد شده و برخی هم شصت سال نوشته‌اند. آنچه که مختار معتبرین کتب اخبار است سن ۵۸ سال است که جدش سیدالشهداء و پدرش زین العابدین هم در همین سن با چند روزی کم و زیاد رحلت نمودند. حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می‌کند که با عمه خود فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مادر عبدالله ابن الحسن مذاکره می‌کردند که ۵۸ سال روزگار به سر برده‌اند و امام صادق علیه السلام می‌فرماید در همان سال وفات کرده. [صفحه ۴۰۲] مسعودی در مروج الذهب در کتاب تاریخ اخبار الدول ۵۸ سال را انتخاب کرده. در روضه المناظر ۷۳ سال نوشتند در نورالابصار ۶۳ سال نوشته در بحار و کتب دیگر مجلسی و آینه جهان‌نما و رساله الصبان و روضه الصفا و حیب السیر و اعلام الوری همه ۵۸ سال نوشته‌اند.

مدت عمر امام محمد باقر علیه السلام

شافعی مدت عمر آن حضرت را ۶۰ سال نوشته می‌نویسد مات فی سبع عشر و مائة (سال ۱۱۷) آن حضرت با پدرش سی سال زندگی کرد و سی سال هم پس از پدر و در مدینه دفن شد. در کافی ۵۷ سال نوشته و ابن اصح اخبار است ۶۲ و ۷۳ و ۵۸ هم نوشته‌اند. محمد بن عمر سال وفات او را سال ۱۱۷ دانسته و گوید ۷۸ سال از عمرش گذشته بود ولی سفیان بن عینه از امام صادق از پدرش روایت کرده که فرمود: قتل علی (ع) و هو ابن ثمان و خمسين و قتل الحسين و ابن ثمان و خمسين و مات علی بن الحسين (ع) و هو ابن ثمان و خمسين و انا اليوم ابن ثمان و خمسين نگارنده گوید حتما در رحلت امیر المؤمنین اشتباه کرده زیرا به اتفاق مورخین او ۶۳ سال داشته ولی ۳ امام دیگر در سن ۵۸ سالگی رحلت نمودند.

مدت امامت امام محمد باقر علیه السلام

روز دوازدهم یا ۲۵ شهر محرم اول سال ۹۵ هجری حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام مسموما در گذشت و روز امامت حضرت محمد بن علی باقرالعلوم آغاز گردید تا روز دوشنبه ۷ ذی‌حجه سال ۱۱۴ مدت بیست سال زمان امامت حضرت باقرالعلوم است. خاتون آبادی ۱۹ سال و دو ماه و بیست و پنج روز نوشته ولی در تحقیقی که مورخین متأخرین مانند سپهر و غیره نموده‌اند ده قول به دست آمده است که برای اطلاع خوانندگان نقل می‌شود زیرا در شرح حال امام پنجم علیه السلام کتابی مستقل در دست نیست مگر همان دو مجلد ناسخ التواریخ که تاریخ عمومی است و ضمناً شرح حال امام محمد باقر علیه السلام هم نوشته شده و اکنون نظریه‌ها و اقوال مختلف را می‌نگاریم تا رأی مختار نوشته شود. ۱ - مدت امامت ۱۸ سال و دو ماه و ۲۵ روز ۲ - نوزده سال و دو ماه و ۲۵ روز ۳ - بیست و یک سال و دو ماه و ۲۵ روز [صفحه ۴۰۳] ۴ - بیست و دو سال و دو ماه و ۲۵ روز ۵ - بیست و سه سال و کسری ۶ - بیست و چهار سال و کسری ۷ - بیست و سه سال و دو ماه و ۲۵ روز ۸ - بیست و شش سال و کسری ۹ - بیست و هفت سال و کسری ۱۰ - بیست و سه سال و کسری نوشته‌اند از مجموع این اخبار به سبب اختلافی که گفتیم نظریات مختلف پدیدار گردید. وفات را سال ۱۱۴ - سال ۱۱۷ - سال ۱۱۸ هم نوشته‌اند و آنچه مسلم و مورد قبول است و مورخین اتفاق دارند و در پایان ۵۸ سالگی رحلت کرده و مدت امامت آن حضرت قریب بیست سال بوده است که از ۲۵ محرم سال ۹۵ که اول سال بوده تا پایان آن که ۷ ذی‌حجه سال ۱۱۴ می‌باشد بیست سال منهای ۲۵ روز محرم و ۲۳ روز ذی‌حجه است و در عرف همان

نوزده سال نوشته‌اند و روایت کرده‌اند چنانکه محمد بن سنان ۱۹ سال نوشته است ولی حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیست و دو سال و هفت ماه و هشت روز نوشته‌اند. [۹۹].

وصایای امام محمدباقر علیه السلام درباره کفن و دفن

روی الکلبینی فی الکافی بسنده الی الرضا علیه السلام قال قال ابو جعفر الباقر حین احتضر اذا انامت فاحفروا لی و شقوا لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله (ص) لحد له فقد صدقوا [۱۰۰]. شیخ کلینی در کافی روایت می‌کند که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود امام محمدباقر علیه السلام در حال احتضار فرمود چون من مردم زمین را حفر کنید یک لحدی پدیدار می‌گردد و گفته می‌شود که این لحدی است که رسول الله برای فرزندش ساخته و آن حقیقتی است صادق و روشن. چون رحلت فرمود او را در قبه عباس بردند و همین طور که دستور فرموده بود زمین را شکافتند لحدی پیدا شد و صدائی برآمد که این لحد را پیغمبر خدا برای فرزندش آماده فرموده و او را دفن کردند. [صفحه ۴۰۴] و اوصی محمد بن علی (ع) الی جعفر بن محمد و امره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه یوم الجمعة و ان یعممه بعمامته و ان یربع قبره و یرفعه اربع اصابع و ان یحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له یا ابت ما کان فی هذا بان یشهد علیه فقال یا بنی کرهت ان تغلب و ان یقال انه لم یوص الیه فاردت ان تکون لک الحجۃ - اراد ان یعلمهم انه وصیه و خلیفته و الامام من بعده [۱۰۱].

ترجمه وصیت

امام محمدباقر علیه السلام وصیت فرمود فرزندش جعفر بن محمد را که چون از دنیا رحلت کرد او را غسل دهد و کفن نماید در بردی که در آن نماز می‌خوانده مخصوصاً آن برد لباس و احرام نماز جمعه آن حضرت بود و عمامه‌ای بر سر او بپیچید و قبرش را مربع مستطیل بکند و به اندازه چهار انگشت از زمین بلند گرداند و آنگاه او را در آن مطموره قبر بگذارد و آنچه که ذخیره کرده مانند پینه‌های محل سجده و ناخن و مو و غیره در قبر بگذارد و سر قبر را بپوشاند و کسانی که حاضر به تشییع جنازه شده‌اند امر کند فاتحه بخوانند و برگردند به منازلشان. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید من پرسیدم ای پدر عزیز در این شهود چه اثری است که شهادت بدهند و برگردند فرمود من کراهت دارم و خوش ندارم که مردم بگویند بدون وصیت بوده مخصوصاً که تو قصد حج داری خواستم مردم بدانند که تو وصی و خلیفه و امام پس از من هستی. در این وصیت نکاتی چند استفاده می‌شود یکی آنکه در رحلت امام محمدباقر علیه السلام امام جعفر صادق قصد حج داشته و دیگر آنکه روایت رحلت آن حضرت در ماه ذی‌حجه درست‌تر به نظر می‌رسد. موضوع دیگر آنکه ماهیت وصیت را با قید امامت پس از خود و این که شهودی برای وصیت باشند و شهودی برای تشییع و تدفین تا اعتراف کنند که متوفی مؤمن است و این شهادت چنانچه در روایت دیگری هم ذکر شده یک قطعنامه‌ای است در اثبات عقاید متوفی که مورد قبول حضرت حق جل و علا- قرار می‌گیرد. روی الکلبینی فی الکافی بسنده عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام [صفحه ۴۰۵] قال علیه السلام ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناسا من قریش من اهل المدینه حتی اشهدهم فادخلت علیه اناسا منهم فقال یا جعفر اذا انامت فغسلنی و کفنی و ارفع قبری اربع اصابع ورشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابت لو امرتني بهذا صنعته و لم ترو ان ادخل علیک قوما تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع «ای لا تنازع فی الامامه و الخلافه من بعدی متی علموا انک وصی» حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به نقل کلینی می‌فرماید: یک روز پدرم مرا در حین مرض احضار کرد و چنین فرمود که برخی از مردم مدینه را هم اجازه ده وارد شوند و شاهد گفتار ما باشند من به اصحابی که میل عیادت داشتند اجازه دادم حاضر شدند آنگاه پدرم فرمود: ای فرزند من چون مردم مرا غسل ده و کفن کن و قبر مرا مرتفع بگیر به اندازه چهار انگشت و آب روی آن پاش - چون خواستم بیرون رویم رو به برادران من نموده فرمود در امر امامت نزاع

نکنید که خلافت آسمانی اختیارش به دست قدرت الهی است و همه بدانید که وصی پس از من جعفر است و شهادت بدهید به امامت و خلافت او این سمتی است که خدای عالم برای او معین فرموده باید همه راضی باشید و اطاعت کنید. فی مناقب عن ابی بصیر. قال جعفر الصادق علیه السلام فیما اوصانی به ابی ان قال یا بنی اذا انامت فلا یغسلنی احد غیرک فان الامام لا یغسله الا الامام و اعلم ان عبدالله اخاک سیدعو الناس الی نفسه فدعه فان عمره قصیر فلما ان مضی ابی غسلته حکما امرنی و ادعی عبدالله الامامه مکانه فکان حکما قال ابی و ما لبث عبدالله یسیرا حتی مات. در مناقب از ابی بصیر روایت می‌کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود در وصایای پدرم است که مقرر فرمود من چون مردم هیچ کس جز تو مرا غسل ندهد زیرا امام را جز امام نباید تجهیز کند و بدان که عبدالله برادر تو مردم را دعوت به سوی خود می‌کند او را واگذار که عمرش کوتاه است. فرمود چون پدرم در گذشت او را غسل دادم همان طور که امر فرموده بود تا صبحی چند گذشت عبدالله مردم را به امامت خود خواند ولی عمرش کفاف نداد و همان طور که پدرم فرموده بود به زودی در گذشت. این خود از معجزات امام محمدباقر علیه السلام و نیروی علمی او بود که خبر از فوت فرزندش [صفحه ۴۰۶] عبدالله داد و همان گونه که فرموده بود شد. عن ابی عبدالله الصادق (ع) قال کتب ابی فی وصیته ان اکفنه فی ثلاثه اثواب احدها رداء له حبره کان یصلی فیه یوم الجمعة و ثوب اخر و قمیص فقلت لابی لم تکتب هذا فقال اخاف ان یغلبک الناس و ان قالوا کفنه فی اربعه او خمسه فلا تفعل و عممنی بعمامه و لیس تعد العمامه من الکفن انما یعد ما یلف به الحسد [۱۰۲]. در روایت دیگر است که فرمود پدرم در وصیت خود نوشت بدین شرح که مرا کفن کن در سه پارچه اول آن ردائی که در آن نماز جمعه می‌خواندم و دوم لباسی که بدان نماز می‌خواندم و سوم پیراهنی - من پرسیدم چرا این دستور را نوشتید فرمود برای آنکه می‌ترسم مردم بر تو غلبه کنند و در چهار کفن یا پنج کفن مرا کفن نمائی و نخواستم چنین باشد تو عمامه‌ای به سر من ببند و نباید عمامه متعدد باشد و کفن و عمامه طوری نباشد که موجب حسد دیگران گردد. این وصیت هر کلمه‌اش یک درس است که برای تعیین تکلیف مردم در کارهای واجب خود و طریقه عمل با این وصایای شفاهی و کتبی و شهود یک یک مواد و مطالب را بیان فرموده است تا در این مکتب کسی در ابهامی از مسائل زندگی و حتی مراتب پس از مرگ معطل نماند.

از وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام به امام جعفر صادق علیه السلام

از سنن اسلام وصیت است که چون دوران عمر سپری شد حاصل زندگی در قالب کلمات ریخته می‌شود و مختارات آن به فرزندان سپرده شده برای آنکه آنها سرمشق زندگی خود قرار دهند. وصایای امام باقر علیه السلام مانند سایر ائمه در درجه اول وصیت به فریض و اجرای احکام و تهذیب نفس و تصفیه باطن و تکامل روح است و الله می‌دانیم همان طور که قرآن خطاب به پیغمبرش می‌کند ولی منظور همه مخلوق او هستند و باید اوامر آسمانی را به کار بندند وصایای ائمه هم به صورت ظاهر به فرزند است ولی در باطن به همه مردم است تا راه تکامل پویند و لذا در این وصیت خطاب به فرزند است تا به فرزندان روحانی برسد. قال (ع) یا بنی الا تطهر قمیصک فذهب فضننا ان توبه قد اصابه شیء فرجع [صفحه ۴۰۷] فقال انهن هكذا فقلنا جعلنا فداک ما القمیصه قال کان قمیصه طویلا- فامرته ان یقصره ان الله عز و جل یقول و ثیابک فطهر. شیخ حر عاملی در وسایل الشیعه نقل می‌کند که جمعی از اصحاب حضور امام پنجم بودند که فرزندش جعفر وارد شد امام فرمود ای فرزند چرا پیراهن خود را پاک نمی‌کنی ما گمان کردیم به پوشاک وی چیزی ریخته رفت و برگشت پیراهن را به حال اول دیدیم گفتیم فدایت شویم موضوع پیراهن چه بود؟ فرمود پیراهن او دراز بود فرمانش دادم تا کوتاه کند چرا که خدای تعالی فرموده جامه‌ات را پاک کن. در خبر دیگر نقل شده که فرمود: قصر و ثیابکم لاتقی و ابقی و انقی لباس خود را کوتاه کنید تا پاکیزه بماند و دوام یابد روی زمین نکشد و از آلودگی و پلیدی‌ها مصون باشد. در روایت دیگر فرموده مراد لباس تقوی می‌باشد که باید انسان لباس تقوای خود را بالا- بگیرد تا آلوده نگردد و به لوث کدورات عالم طبع و پلیدی‌های ماده تماس و اصطکاک نیابد - از معاشرت ناجنس مصون و محفوظ گردد - از ارتکاب منهیات در

امان باشد در هر حال لباس چه لباس ظاهر باشد یا لباس باطن باید کوتاه به معنی آلوده نشدن باشد و در هر حال باید پاکیزه و مصون بماند.

وصایای حضرت امام محمدباقر علیه السلام درباره امام پس از خود

یکی از ادله ثبوت امامت این شد که امام حی در حین رحلت وصیت کند و خلیفه و امام پس از خود را معرفی فرماید و اسرار و ودایع امامت را به او بسپارد و از شرایط مسلم امامت تحقق عصمت و طهارت است که هیچکس نگفته محمد حنفیه یا زید بن علی یا اسماعیل بن امام جعفر صادق معصوم بوده‌اند - امام در علم و دانش و تقوی و فضایل و سجایای نفسانی تربیت شده مهد ولایت بوده‌اند. این علم هم غیر از علم امامت و ولایت است که علم بما کان و بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمه باشد بلکه علم صوری بر حسب استعداد ظاهری است ولی آن علم حضوری و عینی که به افاضه اشراقیه انوار ساطعه الهی بر قلوب اولیاء و تربیت شدگان مکتب ربوبی تابش می‌کند مخصوص برگزیدگان و امامان معصوم می‌باشد که با آن بر تمام موجودات و مخلوقات تسلط نموده و تصرف نمایند. [صفحه ۴۰۸] در اینکه امام محمدباقر علیه‌السلام از طرف پدرش به وصایت و انتصاب و معرفی به امامت منصوب شده بود سخنی نیست و این وصایت مؤید و مصرح دلایل دیگر مقام نبوت و ولایت است و خود آن حضرت هم در حال نزع وصی و امام پس از خود را که در تمام طول عمر به مردم معرفی کرده بود به وصایت تعیین فرمود و اسرار و ودایع امامت و آثار نبوت انبیاء را که ارث همه آنها به پیغمبر خاتم النبیین رسیده بود به وصی خود سپرد و او هم دست به دست تا امام عصر سپرده شده است. روی محمد بن یعقوب الکلینی بسنده انه لما حضرت علی بن الحسین (ع) الوفات اخرج سفظا او صندوقا عنده فقال یا محمد احمل هذا الصندوق قال فحمل بین اربعة فلما توفی جاء اخوته یدعون فی الصندوق سهما قال و الله ما لکم فیه شیئی و لو کان لکم فیه شیئی ما دفعه الی و کان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله کلینی ره به اسناد خود روایت می‌کند که چون علی بن الحسین سجاد علیه‌السلام محتضر گردید یک سبد یا صندوقی نزد او بود بیرون آورد و به فرزندش محمد داد و فرمود این صندوق را حفظ کن محمد بن علی او را حمل کرده برد و محفوظ داشت و چون پدرش درگذشت برادران آمدند دعوی سهم الارث خود را نسبت به صندوق نمودند امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود برای شما از این صندوق سهمی نیست اگر شما سهمی داشتید پدرم می‌فرمود و به شما می‌دادم در این صندوق سلاح پیغمبر و آثار نبوت و اسرار و ودایع امامت است که برای شما در آن سهمی نیست. در روایت دیگر چنین است لما نظر علی بن الحسین الی ولده و هو یجود بنفسه و هو مجتمعون عنده ثم نظر الی محمد بن علی فقال یا محمد خذ هذا الصندوق فاذهب به الی بیتک و قال اما انه لیس فیه دینار و لا درهم و لکن مملو علما در حال احتضار که چشمش به فرزندش محمدباقر افتاد فرمود او دارای نفس قدس ملکوتی شده و آن صفات امامت و شرایط ولایت در او جمع گردیده فرمود ای محمد بگیر این صندوق را و به خانه خودت ببر و تصریح فرمود که در آن صندوق دینار و درهم نیست بلکه مملو از علم و آثار فضیلت است آن صندوق حاوی علوم انبیاء بود. روایت دیگری از کتاب کافی نقل شده که عمر بن عبدالعزیز با آن مقدماتی که در کتاب حضرت سجاد نقل کردیم نامه‌ای برای رد صدقات امیرالمؤمنین و فدک فاطمه زهرا [صفحه ۴۰۹] سلام الله علیها نوشت نزد زید بن الحسن المجتبی فرستاد او گفت ولی امر پس از رحلت جدم امیرالمؤمنین پدرم امام حسن مجتبی علیه‌السلام بود و پس از او عمویم امام حسین سیدالشهداء بود و بعد از ایشان علی بن الحسین سیدالساجدین و بعد از آن حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام والی صدقات است باید این نامه را خدمت ایشان بفرستی که او ولی امر و والی صدقات می‌باشد و او صدقات را مخصوصا فدک را به حضرت امام محمدباقر رد نمود و درآمد صدقات جده اش فاطمه زهرا (س) صرف توسعه معارف دین فرمود و مکتب باقری را توسعه داد تا دامنه آن به مکتب جعفری رسید. ابن صباغ در وصایای حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد: از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت می‌کنند که فرمود نزد پدرم نشسته بودم روزی که قبض روح شد و مرا

وصیت می فرمود درباره غسل و کفن و دخول در قبر گفتم پدرجان هیچ وقت نمی دیدم شما شکایت کنی مثل امروز من اثر مرگ در شما نمی بینم فقال یا نبی سمعت علی بن الحسین ینادینی من وراء الجدار یا محمد عجل فرمود شنیدم صدای پدرم علی بن الحسین را که از پشت دیوار می فرماید ای محمد شتاب کن بسوی ما بیا و می دانم امروز از دنیا خواهیم رفت. [۱۰۳].

وصایای امام محمد باقر علیه السلام به جابر جعفی

یا جابر اغتنم من اهل زمانک خمسا ان حضرت لم تعرف و ان غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور و ان قلت لم یقبل قولک و ان خطبت لم تزوج فرمود ای جابر از مردم زمانه پنج چیز را مغتنم بشمار - در حضور کس تعریف نکنی در غیبت او تنقید نمائی در شهادت با او مشورت مکن و اگر گفتی شهادت تو را قبول نمی کند و اگر خطبه کردند تزویج منما زیرا مردم زمانه اکثر ظاهرین هستند که عقلشان در چشمشان قرار دارد تو در کار آنها ظاهرین مباش و به حقیقت گرای چابلوسی و تملق هم رنگی و هم آهنگی زیان بخش است بلکه باید به نیروی عقل آنها راهبری کرد. و اوصیک بخمس ان ظلمت فلا- تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا- تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جل و عز عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبه [صفحه ۴۱۰] مما خفت من سقوطک من اعین الناس و ان کنت علی خلاف ما قیل فتواب اکتسبته من غیر ان تتعب بدنک و اعلم انک لا تکن لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله فان کنت سالکا سبيله زاهدا فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خائفاً من تخویفه فاثبت و ابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک و ان کنت مباینا للقرآن فما الذی یغمرک من نفسک ان المؤمن معنی بمجاهده نفسه لیغلبها علی هواها فمره یمیم او دعا و یخالف هواها فی محبه الله و مره تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش و یقیل الله عشرته فیتذکر و یفرع الی التوبه و المخافه فیزداد بصیره و معرفته لما زید فیہ من الخوف و ذلک بان الله یقول ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و فرمود وصیت می کنم تو را به پنج چیز اگر کسی به تو بدی کرد تو بدی نکنی اگر خیانت کرد تو خیانت نکنی اگر دروغ گفت غضب نکنی اگر مدح کرد مسرور نشوی اگر قدح و مذمت کرد جزع و فزع نکنی در آنچه نسبت به تو گفته فکر کنی اگر دیدی عیبی در نفس تو هست از خود دور کن و غضب خود را فروبشان که بالاترین مصیبت غضب است که به غضب حق می پیوندد و با غضب از چشم مردم می افتی اگر آنچه درباره تو گفته خلاف است تو ثوابی کسب کردی بدون تعب. [۱۰۴]. فرمود بدان که تو دوستی برای ما نیستی مگر آنکه همه مردم شهر جمع شوند و بگویند تو مرد بدی هستی زیرا دوستان ما در نظر مردم بد هستند و اگر بگویند تو مرد صالحی هستی بدین گفتار مسرور نشوی و به آن گفتار دلنگ نگردی اگر در راه نیل به کمال حق هستی تمایلات نفسانی را کنار بگذار و در زهد خود پرهیز کار باش در رغبت خود به آخرت بکوش از خدا بترس و ثابت قدم باش آنچه که مخالف با قرآن است فروگذار مراقب باش نفس اماره تو را نفریید مؤمن باید با نفس جهاد و مبارزه داشته باشد که زندگی در حقیقت مبارزه حیاتی است در تمام شئون خلقت و در همه موجودات تو در راه دوستی خدا با هوای نفس مخالفت کن و عنانی سرکش بر نفس زن تا طغیان نکند او را به تملک عقل مقید ساز دائما تذکر بده و با فزع و الحاح به توبه گرای و از خوف خدا بازگشت به حق کن تا بصیرت و معرفت [صفحه ۴۱۱] تو زیاد شود خوف خدا فرع بر معرفت اوست هر چه بصیرت و بینائی تو به حق بیشتر باشد معرفت تو بیشتر است و هر چه بیشتر معرفت یابی بیشتر خواهی ترسید و خوف او در دل تو بزرگ تر می نماید و هر قدر از خوف خدا خائف گردی بینائی بیشتری پیدا می کنی. قال (ع) یا جابر استکثر لنفسک من الله قلیل الرزق تخلصا الی الشکر و استقبل من نفسک کثیر الطاعه لله ازراء علی النفس و تعرضا للعفو و اذفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفله بشده التیقظ و استجلب شده التیقظ بصدق الخوف و توق مجازفه الهوی بدلاله العقل وقف عند غلبه الهوی باسترشاد العلم و استبق خالص

الاعمال لیوم الجزاء و ادفع عظیم الحرص بایشار القناعه و استجلب حلاوه الزهاد بقصر الامل و اقطع اسباب الطمع بیر الیاس و سد سبیل العجب بمعرفه النفس و تخلص الی راحه النفس بصحة التفویض و تعرض لرفه القلب بكثره الذکر فی الخلوات و استجلب نور القلب بدوام الحزن و تحرز من ابلیس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق فرمود ای جابر در نفس خود بسیار یاد خدا باش به روزی کم بساز - شکر بسیار بگو نیت خالص گردان هر قدر عبادت کردی کم بدان در اجرای تمایلات به نفس کمک نکن از کار لغو اعراض نما - شرور را از خود دور کن علم را به عمل مقید ساز عمل را به غفلت محو مکن خواب زیاد منما - از خدا بترس - از پیروی هوا برحذر باش - به رهبری عقل قدم بردار در غلبه‌ی هوا و هوس - توقف کن به راهی که علم تو را هدایت می کند برو عمل خالصی را برای روز جزا ذخیره کن حرص را به قناعت محو کن شیرینی ورع را به ترک آرزو ادامه ده رشته اسباب طمع را قطع کن. نومیدی و عجب سد راه خداشناسی است - کار خود را به خدا واگذار تا آسایش یابی خدا را همیشه یاد کن تا معارضی پیدا نکنی - همیشه محزون از خوف خدا باش تا نور افاضات الهی بر قلب تو بتابد از شیطان بترس پرهیز کن - امیدوار به خدا باش تا تو را در خوف صادق به حقیقت رهبری کند. در این وصیت جلب توجه به فضیلت می نماید که از راه ریاضات شرعی به دست می آمد. رذایل را می زداید و مکارم اخلاقی را تقویت می کند - و از راه پرخوف و خطر هوای نفس مصون می دارد. [صفحه ۴۱۲] شکی نیست که چون خانه دل از لوث کدورات طبیعت خالی شد و زنگ علائق مادی و رذایل به صیقل عبادت و اطاعت زدوده گردید نور علم و محبت حق در آن می تابد و خانه دل را روشن می سازد و در سایه معرفت به حق خائف می شود و در خوف و رجاء به سرحد تکامل لایق استعداد خود می رسد. قال (ع) یا جابر ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی و ایاک و الغفلة ففیهما تکون قساوة القلب و ایاک و التوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه یلجأ النادمون و استرجع سالف الذنوب بشده الندم و کثرة الاستغفار و تعرض للرحمة و عفو الله بخالص الدعاء و المناجاة فی الظلم و استجب زیاده النعم بعظیم الشکر و اطلب بقاء العز باماته الطمع و ارفع ذل الطمع بعز الیاس و استجلب عز الیاس ببعد الهمة و تزود من الدنیا بقصر الامل و بادر بانتهاز البغیه عند امکان الفرصه و ایاک و الثقة بغير المأمون فرمود ای جابر مال دنیا دریائی است که آدم را غرق می کند مبادا غافل شوی که غفلت قساوت قلب می آورد در کار خود تسامح و سستی مکن که پشیمان می شوی و عذری نداری و مردم پشیمان به کار و کوشش بازگشت می کند حتی آنها که گناه زیاد کرده اند به توبه پشیمان شده و به کثرت استغفار و طلب رحمت بازگشت به حق می نمایند تو کوشش کن عفو الهی را به دعای خالص و مناجات در ستم و راز و نیاز در مظلومیت به دست آوری زیاده نعمت به شکر بسیار است شکر زیاد کن تا نعمت افزون گردد طمع را بکش تا عزت یابی که هر که عزت بخواهد باید دنیا و مال دنیا را ذلیل شمارد تا عزیزتر گردد یأس و نومیدی در بلندپروازی طایر طمع است طمع که کشته شد یأس محو می گردد. از دنیا آرزوها را کوتاه کن تا زاد و توشه توانی تهیه کرد وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی مبادا به آدم نادرست اعتماد کنی که تو را رسوای جهان سازد. یا جابر و اعلم انه لا علم کطلب السلامه و لا عقل کمخالفة الهوی و لا فقر کفقر القلب و لا غنی کغنی النفس و لا معرفه کمعرفتک بنفسک و لا نعمه کالعافیة و لا عافیة کمساعدة التوفیق و لا شرف کبعد الهمة و لا زهد کقصر الامل و لا عدل کالانصاف و لا جور کموافقة الهوی و لا طاعة کاداء الفرائض و لا مصیبه کعدم العقل و لا مصیبه کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحاله التي انت علیها و لا فضیله کالجهد [صفحه ۴۱۳] و لا جهاد کمجاهده الهوی و لا قوة کرد الغضب و لا ذل کذل الطمع و ایاک و التفریط عند امکان الفرصه فان میدان یجری لاهله بالخسران فرمود ای جابر علم جز طلب سلامت نیست و عقل جز مخالفت هوی نیست و فقر جز فقر قلب نیست و بی نیازی چون بی نیازی نفس نیست - معرفت چون معرفت النفس نیست - خودشناسی خداشناسی است - هیچ نعمتی چون عافیت نیست و هیچ عافیتی چون مساعدت توفیق نیست و هیچ شرقی جز کم همتی نیست و هیچ زهدی چون آرزوی کوتاه نیست و هیچ عدلی و نصفتی جز انصاف نیست و هیچ جویری جز موافقت هوای نفس نیست و اطاعتی بهتر از ادای فرایض نیست و مصیبتی بدتر از بی عقلی نیست که آدمی به گناه مرتکب سازد راضی به حال خود شو تا خدا از تو راضی شود

فضیلتی چون جهاد نیست و جهادی بهتر از مبارزه با تمایلات نفسانی نیست هیچ نیروئی بالاتر از کظم غیظ و غضب نیست و هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست بر تو باد که افراط نکنی و فرصت را غنیمت شمیری که میدان کار با غفلت خسران آمیز است. قال (ع) خذوا الکلمة الطیبه فمن قالها و ان لم يعمل بها فان الله یقول الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله ویحکک یا مغرور الا تحمد من تعطیه فانی و یعطیک باقیاً درهم یعنی بعشره تبقى الى سبعمائه ضعف مضاعفه انما انت لص من لصوص الذنوب کلما عرضت لک شهوة او ارتکاب ذنب سارعت الیه و اقدمت بجهلک علیه فارتکبته کانک لست بعین الله او کان الله لیس لک بالمرصاد. یا طالب الجنة ما اطول نومک و اکل معصیتک و ادهی همتک فله انت من طالب و مطلوب و یا هاربا من النار ما احث مطیتک الیه و ما اکسبک لما یوقعک فیها [۱۰۵]. فرمود سخن خوب را از هر کسی گفت بگیر اگرچه خودش عمل نکند که خداوند تعالی می فرماید کسانی که سخنان خوب را می شنوند و بهتر عمل می کنند آنها رستگار هستند. فرمود ای دنیاخواه مغرور مگر آدم عاقل به یک چیز فانی تکیه کند و یک امر باقی را از دست بدهد - یک درهم که تو را به هفتصد درهم می رساند آن درهمی است که در راه خدا انفاق کنی - تو دزدی و راهزنی از راهزنان گناه که هر تمایل نفسانی و هر شهوت و گناهی [صفحه ۴۱۴] را به حمل و نادانی مرتکب می شوی و مانند دزدی که صاحب آن مال را حاضر نداند تو خدا را حاضر و ناظر عمل خود نمی دانی در حالی که خدا با تست تا دیوان محاسبات الهی از تو حساب بگیرد. فرمود ای کسی که طالب بهشتی چرا به خواب خرگوشی فرورفته‌ای و در کام معاصی فرورفته‌ای و همت را پست شمرده‌ای تو و آنچه که مطلوب تست نیازمند به همت بلند بسته و اگر قیام کنی به دست آوری تو را از آتش دوزخ دور می سازد و از این سوانح و تعب و رنج و بدبختی نجات می دهد به کمال مطلوب می رساند برخیز به سوی بهشت برو. در این وصیت امام محمدباقر علیه السلام روی سخنش به جابر جعفری و خطابش به تمام مسلمین است هر کس طالب سعادت و کمال فضیلت است می تواند از این وصیت سرمشق گیرد هر کس در این تعلیم و تربیت قرار گیرد و عمل کند رستگار و موفق گردد و نه تنها خودش به راه روشن مستقیم سعادت رسیده است بلکه می تواند عملیات خود را مشعل فروزان هدایت و ارشاد برای دیگران هم قرار دهد. تفکر و تدبیر در این وصایا حساس ترین نکات علمی و اخلاقی و پایه و مایه و اساس خوشبختی را نشان می دهد و به علاوه که علو روح و ارتقاء و نوع دوستی گوینده را می رساند که در ساعات آخرین عمر برای سعادت ملت اسلام چه لطائف و دقایقی را در نظر گرفته و به نام وصیت اعلام فرموده است. قال (ع) صلة الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی فی الاجل صله رحم عمل را پاک می سازد مال را افزون می کند بلوا و بلایا را دفع می نماید حساب را آسان می گرداند اجل را در فراموشی می اندازد با یک صفت فاضله چندین بهره و نعمت و فایده است صله رحم کنید تا منزّه و مزکی و مصون سهل المؤمنه و طویل العمر گردید. قال (ع) ایها الناس انکم فی هذه الدنيا اغراض متنصل فیکم المنایا لن یستقبل احد منکم یوما جدیدا من عمره الا بانقضاء اخر من اجله فایه اکلہ لیس فیها غصص ام ای شربه لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه بما تظعنون عنه فان الیوم غنیمه و غذا لا تدری لمن هو اهل الدنيا سفر یحلون عقد رحالهم فی غفیرها [صفحه ۴۱۵] قد خلت منا اصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد اصله این الذین کانوا اطول اعمارا منکم و ابعده آمالا فرمود ای مردم شما در این جهان به خواب های خرگوشی خود گمراه می شوید و هرگز روزی از عمر شما بر نمی گردد و روزی ای می دهند و روزی می گیرند تا به آخر عمر برسد تا این روزها و روزی ها تمام شود - و آن روز گذشته قابل خریدن نیست شما بهتر است آنچه در پیش دارید اصلاح کنید آن گمان باطل را از خود دور نمائید و روز حاضر را غنیمت شمارید زیرا شما نمی دانید فردا خواهید بود یا نه و آیا سفر شما آسان می گردد یا نه همین قدر بدانید ما که اصل زندگی هستیم خواهیم رفت و شما که فرع آن خواهید بود به طریق اولی خواهید رفت کی باقی مانده که من و شما باقی بمانیم همه آرزوها به خاک خواهد رفت - پس از این فرصت استفاده کنید و زاد و توشه ای برای خود تهیه نمائید. قال (ع) اتیک یابن آدم ما لا ترده و تذهب عنک ما لا یعود فلا تعدن عیسا منصرفا مالک منه الا لذة تردلف بک الی حمامک و تقرّبک من اجلک فکانک قد صرت الحیب المفقود و السواد المخترم

فعلیک بذات نفسک و دع ما سواها و استعن بالله یعنی قریب بدین مدلول است که فرمود ای پسر آدم به سوی تو مالی آمده و می‌رود و آن سرمایه عمر است تو باید از این مال لذت ببری و در راه موفقیت خود صرف کنی این روزها تو را به اجل نزدیک می‌سازد مثل اینکه تو می‌بینی یکی از دوستانت می‌روند و تو در مرگ آنها ناراحتی می‌کنی اما در رفتن خود غافل هستی از خدا بخواه که تو را در این سرمایه و عمر توفیق دهد و معاونت فرماید تا کاملاً بهره‌مند گردی. قال (ع) من صنع مثلما صنع الیه فقد کافئا من اضعف کان شکورا و من شکر کان کریمما هر کس هر عملی کند همان عمل برای او ذخیره می‌گردد و آن کافی است در حساب او منظور شود و هر کس ضعیف و بینوا و ناتوان شد بسیار شکرگزاری کند که خداوند در سایه شکر و نعمت او کرامت و بزرگواری در حق او خواهد فرمود. قال (ع) و من علم ان ما صنع کان الی نفسه لم یستطیء الناس فی شکرهم و لم یستردهم فی مودتهم فلا تلتمس من غیرک شکر ما اتیته الی نفسک و وفیت به عرضک [صفحه ۴۱۶] فرمود هر کس دانست که هر چه می‌کند به خود می‌کند و استطاعت شکرگزاری از خلق و دوستی آنها را هم نخواهد داشت یعنی توجه به کار خود دارد و عاجز از شکر همه است و کسی که دوست مردم را به دوستی دیگران پاسخ داد از دیگری شکرگزاری می‌شود زیرا هر چه از تو بر دیگران خیری برسد شکرش برای تست و هر کس شکر خلق و خالق را بنماید وفای به عهد کرده است.

معاصرین امام محمدباقر علیه السلام از سلاطین

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام با ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک و به نقل برخی با ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن الولید بن عبدالملک معاصر بود. [۱۰۶]. یعنی از سال ۷۵ درست تا سال ۱۱۷ تا با اختلاف اخبار تا سال ۱۲۶ شاهد جنایات فجیع آل مروان بوده است. بیست سال دوره امامت که چرخ عالم وجود بر محور شخصیت و مقام امامت او دور می‌زد و چهل سال هم در دوره پدرش شاهد و ناظر واقعه هائله کربلا تا شهادت خود بود خاصه در اصطکاک دو سیاست اموی و عباسی وضع کشمکش و کشتارهای بی‌رحمانه هر دو را می‌دید و صبر می‌کرد.

خلفای معاصر امام محمدباقر علیه السلام

در بیست سال امامت و قریب شصت سال عمر معاصر با چند نفر از خلفای آل مروان بود که به ترتیب عبارتند از: ۱- ولید بن عبدالملک بن مروان که در پایان خلافت پدرش را مسموم نمود و سند ولایت و امامت به آن حضرت منتقل گردید. ۲- سلیمان بن عبدالملک بن مروان ۳- عمر بن عبدالعزیز ۴- یزید بن عبدالملک بن مروان ۵- هشام بن عبدالملک بن مروان در خلافت هشام امام محمدباقر علیه‌السلام مسموماً از جهان رحلت کرد. در فصول المهمه معاصرین را از خلفا ولید و فرزندان یزید و ابراهیم نوشته که آن هم [صفحه ۴۱۷] صحیح است زیرا به شرحی که در تاریخ مفصل اسلام جلد اول نوشتیم اولاد عبدالملک همه به خلافت رسیدند و پسران ولید هم بی‌بهره نبودند. علامه مجلسی به نقل ابن شهر آشوب می‌نویسد: در سنین امامت آن حضرت که قریب بیست سال شد ولید بن یزید - سلیمان بن عبدالملک - عمر بن عبدالعزیز - یزید بن عبدالملک - هشام بن عبدالملک و ولید و برادرش یزید و ابراهیم بن یزید خلافت نمودند و رحلت امام پنجم در اوایل خلافت ابراهیم بود و یک جا هم می‌نویسد: عبدالملک آن حضرت را مسموم ساخت که آن هم درست است و باز خبری هست که ابراهیم بن ولید امام را سم خوراند.

زنان و اولاد امام محمدباقر علیه السلام

حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام دو زن عقدی دائمی داشته اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام و عبدالله است که این دو از بنی‌هاشم و بنی‌تیم قبیله ابوبکر بوده‌اند زن دوم ام‌حکیم بنت اسد بن مغیره ثقفیه بود که مادر ابراهیم و عییدالله است و بقیه اولادها از ام‌ولد و کنیزها به دنیا آمدند.

زنان و اولاد امام محمدباقر

شافعی می‌نویسد محمد بن علی الباقر علیه‌السلام ۳ پسر و یک دختر داشت جعفر صادق - عبدالله - ابراهیم - ام‌سلمه [۱۰۷]. علامه اربلی هم همین سه نفر نوشته و ضمناً اضافه می‌کند که گفته‌اند بیش از این هم اولاد داشته. [۱۰۸]. حضرت باقر دو زن عقدی و چند جاریه داشت اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود که مادر امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌باشد و دوم ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه که مادر ابراهیم و عییدالله است. در کتاب صفوة‌الصفوه می‌نویسد: ابو‌جعفر محمد بن علی بن الحسین علی بن ابیطالب مادرش ام‌عبدالله دختر امام حسن مجتبی بود و فرزندانش جعفر و عبدالله و مادر آنها یعنی زن امام محمدباقر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود و ابراهیم و علی و زینب و ام‌سلمه نیز از اولاد او از زنان دیگر بوده‌اند.

اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام

شیخ مفید در ارشاد اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام را هفت نفر نوشته ۱ - ابو‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق ۲ - عبدالله بن محمد که مادر این دو نفر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود [صفحه ۴۱۸] ۳ - ابراهیم ۴ - عییدالله درج که مادرشان ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفیه بود ۵ و ۶ - علی و زینب که مادرشان ام‌ولد بود. ۷ - ام‌سلمه که مادر او هم ام‌ولد بود. در اعلام الوری زینب و ام‌سلمه را یکی شناخته و اولاد او را شش نفر می‌داند. ابن‌شهر آشوب اولاد را هفت نفر دانسته و عبدالله درج را عبدالله افطح نوشته [۱۰۹]. اما اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام شش نفر بوده و قیل سبعة هفت نفر هم گفته‌اند. ۱ و ۲ - ابو‌عبدالله جعفر بن محمد مکنی به صادق - و عبدالله که هر دو از ام‌فروه بودند. ۳ و ۴ - ابراهیم و عبدالله درج از ام‌حکیم. ۵ و ۶ - علی و زینب از ام‌ولد و هیچ کس اختلاف ندارد که امامت پس از حضرت باقر در وجود امام صادق علیه‌السلام قرار داشت و عبدالله هم در فضیلت و علم و ادب با او شرکت داشت. [۱۱۰]. ابن‌صباغ درباره اولاد امام محمدباقر علیه‌السلام می‌نویسد شش اولاد داشت هفت نفر هم گفته‌اند بدین قرار: ۱ - ابو‌عبدالله جعفر صادق. ۲ - عبدالله که مادر آن دو نفر ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود. ۳ و ۴ - ابراهیم و عبدالله درج که مادرشان ام‌حکیم دختر اسد بن مغیره ثقفی بود. ۵ و ۶ - علی و زینب که مادرشان ام‌ولد بود و کلیه مورخین نوشته‌اند امامت در اولاد محمد بن علی فقط در ابو‌عبدالله جعفر صادق بوده است. [۱۱۱]. تولد امام محمدباقر علیه‌السلام در مدینه روز سه‌شنبه یا جمعه ۲۷ صفر سنه ۵۷ هجرت در هر حال سال تولد مورد اتفاق است ولی در شهادت ذی‌حجه سال ۱۱۴ نوشته‌اند و ربیع‌الاول [صفحه ۴۱۹] سال ۱۱۷ هم نوشته‌اند و برخی سال ۱۱۷ را انتخاب کرده‌اند و بنابراین عمر آن حضرت درست شصت سال می‌شود. [۱۱۲]. ابن‌صباغ می‌نویسد محمد بن علی را مسموم کردند و در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بود و قبرش در بقیع است در قبه عباس مدفون گردید و در آن قبه و بارگاه پدرش و عمویش مدفون می‌باشند.

سال وفات آن حضرت علیه‌السلام

شهادت امام پنجم روز هفتم ذی‌حجه در سال ۱۱۴ هجری رخ داده در سال ۱۱۷ و سال ۱۱۶ هم نوشته‌اند ولی اصح اقوال قول اول است - در روضة‌الواعظین رحلت آن حضرت را ماه ذی‌حجه بدون تعیین روز نوشته در فصول می‌نویسد حضرت باقر وصیت فرمود

مرا در پیراهن خودم کفن کنید و نماز بر من بخوانید و دفن کنید و چون حضرت صادق چنین کرد شنید از میان قبر که فرمود: یا بنی سمعت علی بن الحسین ینادی من وراء الجدار یا محمد عجل [۱۱۳]. مدفن امام محمدباقر علیه‌السلام در بقیع و این قولی است که فریقین معتقدند در قبه حضرت عباس بن عبدالمطلب بود و هم‌اکنون مدفن آن حضرت خراب و مانند سایر قبور مردم بی‌سرپرست است قبه و بارگاه و روضه و ضریح و صندوق و اشیاء نفیس آن را سعودی‌ها به غارت بردند و ویران کردند. [۱۱۴].

مدت امامتش

۱۹ سال به نص شافعی و مناقب و فصول المهمه و انوار نعمانیه و عمده الطالب این امام با جدش چهار سال با پدرش ۳۴ سال و پس از پدرش ۱۹ سال زندگی کرد.

مدت عمر امام پنجم علیه السلام

در کافی و تهذیب و شافی سید مرتضی و سایر کتب عمر آن حضرت را ۷۵ سال نوشته‌اند در عمده الطالب ۵۵ در فصول المهمه ۵۸ سال و گروهی ۶۳ تا ۷۳ سال هم نگاشته‌اند ولی اصح اقوال ۵۷ است. زوجات آن حضرت به نقل مجلسی دو زن غیر از کنیزکان بوده‌اند اول ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر که مادر جعفر صادق علیه‌السلام است و دوم ام‌حکم دختر اسد بن مغیره ثقفی مادر ابراهیم و عبیدالله. [صفحه ۴۲۰]

اولاد

فرزندان حضرت باقر علیه‌السلام ۷ نفر بودند به نقل شافی سید مرتضی و مناقب ابن شهر آشوب بدین ترتیب ابو عبدالله صادق علیه‌السلام - عبدالله و ابراهیم و عبیدالله علی و زینب و ام‌سلمه. برخی هم اسامی اولاد آن حضرت را تا ۹ نفر نوشته‌اند. [۱۱۵]. بقاع فی البقیع مقدسات و اکناف بطیب طیباب

آرامگاه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

بقیع در مدینه طیبه

ابن شهر آشوب می‌نویسد که در سابق به نام یثرب بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را مدینه خواند هوایش گرم و دارای نخلستان‌های فراوان است و آب جاری هم در شهر جاری می‌شود در شمال آن کوه احد است و در جنوبش جبل بئر و قضاعه که در باب آن احادیث مشهوره صادر شده - بئر آریس در مدینه است که آن چاهی است که انگشتر حضرت رسول به دست عثمان در آن چاه افتاد و آنچه گشتند نیافتند همانجا را پیغمبر (ص) خرید و مسجد ساخت و آرامگاه ابدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همانجا است. بنای مسجد اول از خشت خام و چوب نخل بود. عمر و عثمان هر دو بر آن افزودند و دیوار آن را از سنگ بالا بردند و سقف آن را از چوب ساج پوشانیدند ولید بن عبدالملک بن هارون عمارت دیگر بر آن افزود و مهدی خلیفه عباسی آن را وسیع گردانید و مأمون خلیفه در زمان خود متصدی احیاء آن بقعه متبرک گشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسانی فرستاد تا در جنوب مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از آن در آن بلده حمام نبوده. در فضیلت مسجد احادیث بسیار وارد شده است که در اخبار ضبط است اما گورستان [صفحه ۴۲۱] بقیع در شرقی مدینه طیبه واقع است و در آن گورستان ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان و عباس بن عبدالمطلب و امام محمد بن باقر و امام جعفر صادق علیه‌السلام و بسیاری

دیگر از اصحاب و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بانوان قریش در آن سرزمین مدفون هستند. می‌نویسند اول کسی که از صحابه در زمین بقیع مدفون شد اسعد بن زراره که از کبار انصار امت بوده و آخر ایشان سهل بن عبدیست که وفاتش سال ۹۳ هجری بوده و در این ایام پادشاه نجد و حجاز خانه‌های اطراف مسجد را خریده و مسجد را توسعه می‌دهد از قراری که از جراید روز خوانده‌ام بنا دارد فضای مسجد را چهار برابر کرده و فلکه‌ای اطراف آن بکشد و چند میلیون لیره مخارج آن را برآورده که از سهمیه نفت حجاز ساختمان می‌شود امید است خداوند توفیق دهد به دست همان کسانی که بقاع متبرکه خراب شد به دست همان اشخاص مسجد نبوی توسعه و تعمیر یابد و بقاع ائمه بقیع نیز ساخته شود و در این سال ۱۳۷۹ مسجد توسعه و تعمیر و تزیین مفصلی شد. در هر حال اختلافی نیست که امام پنجم در کنار پدرش و عمویش در بقیع در قبه‌ای که به نام عباس بن عبدالمطلب ساخته‌اند مدفون گردید و این قبه و بارگاه در سال ۹۵ هجری بنا شده و در سال ۱۳۳۴ به دست وهابیه خراب و منهدم گردید. در جنات الخلود و دوائر العلوم می‌نویسد و نقل انه دفن فی القبر الذی دفن فیه ابوه لافى قبر علیحده در کتب دیگر می‌نویسند در کنار قبر پدرش زین العابدین و عمویش حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام دفن گردید. و ظاهر این است که مانند حضرت جواد که در کنار قبر مقدس جدش امام موسی الکاظم دفن شد مدفون گردید و شاید هم چون قبر کنده‌اند در حفره زیر متصل به جنازه پدرش زین العابدین علیه‌السلام شده باشد و گرنه موضوع نبش قبر نبوده که این توهم ایجاد شود [۱۱۶] در سابق گفتیم این قبر را قبلاً ساخته بودند. فضیلت زیارت قبر مقدس حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام مانند ثواب زیارت قبور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه هدی می‌باشد و احادیث و اخبار متواتر در این باب وارد است و فلسفه آن هم مشهود است زیرا امام پنجم علیه‌السلام مجری مقاصد و مرام جدش صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در صف امامت و ولایت همان مقام شامخ اولی به تصرف داشته و لذا ثواب زیارت آن حضرت به نص صریح احادیث نبوی و اخبار مرتضوی و روایات جعفری علیه‌السلام همان فضیلت و ثواب زیارت را دارد برای ثواب زیارت به کتب زیر مراجعه شود. [۱۱۷]. [صفحه ۴۲۲]

مدفن امام محمدباقر

هر کس ترجمه حال امام محمدباقر را نقل کرده نوشته مدفنش در مدینه الرسول در قبرستان بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس واقع است و همه می‌دانیم که قبر عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای قبه و بارگاه و ضریح و دستگاهی عظیم بود و اکنون به دست معاندین وهابی ویران و به صورت یک قبرستان خراب اثری در آن منعکس نیست و حتی صورت قبر هم ندارد با آن که سنی‌ها بیشتر سوگندشان به سر مبارک امام محمدباقر علیه‌السلام بود. طایفه‌ای از آن‌ها به بهانه ریاست قبور را خراب کردند و با مرده‌ها در افتادند در حالی که قبر اثری برای مرده ندارد تجلیلی از او برای یادآوری زنده‌ها و طلب مغفرت و حفظ شئون ملی مردم زنده است. ابن خلکان وفات آن حضرت را در جمعه نوشته که مزرعه بیرون شهر در راه بلقار بوده (و این قریه یا مزرعه از علی بن عبدالله بن عباس بوده است که سفاح و منصور در آنجا متولد شده‌اند) و انتقال به شهر دادند و در قبرستان بقیع دفن کردند دیگران در منزل خود حضرت در مدینه ضبط کردند. آنچه مسلم است این است که قبر عباس و امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمدباقر در یک قبه به نام قبه عباس بوده است و این چهار قبر ائمه اطهار کنار هم قرار داشته و خود حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام وصیت فرمود که قبرش را چهار انگشت از زمین بلند بگیرند که صورت قبر معلوم و از زمین و سایر قبور ممتاز و مشخص باشد ولی وهابی‌ها به این اندازه هم قائل و قانع نشدند مگر آنکه پس از خراب کردن چند میلیون پول از مسلمانان هندی گرفتند و یک آجر فشاری که معادل همان چهار انگشت می‌شود نشانه گذاشتند.

فصل زیارت حضرت امام محمدباقر

در کتاب جامع الاخبار در فصل ۱۲ درباره زیارت حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند. قال من زارنی غفرت له ذنوبه و لم یمت فقیرا هر کس مرا زیارت کند خداوند گناهان او را می آمرزد و فقیر نخواهد مرد. حضرت ابی محمد بن حسن العسکری علیه السلام فرمود قال (ع) من زار جعفرا و اباه لم نشکک عیناه سقما و لم یمت مبتلا فرمود کسی که زیارت کند امام جعفر صادق و پدرش امام محمدباقر را مبتلا به درد چشم نخواهد شد و هرگز مبتلا نخواهد گردید به ابتلای امراض دیگر. [صفحه ۴۲۳]

و حضرت صادق علیه السلام درباره زیارت قبر پدرش فرمود من زار اماما من الائمة و صلی عنده اربعا کتب له حجة و عمره هر کس یکی از ائمه دین را زیارت کند و کنار قبر او چهار رکعت نماز بخواند برای او ثواب حج و عمره می نویسند. یکی از اصحاب پرسید ثواب زیارت شما چیست؟ فرمود کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر کس ما را زیارت کند چون کسی است که رسول خدا را زیارت کرده باشد [۱۱۸]. ابن شهر آشوب روایت کرده که امام رضا علیه السلام در فضیلت زیارت آن حضرت فرمود: ان لكل امام عهدا فی اعناق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا لما رغبوا فیه کانت ائمتهم شفعاة یوم القیمة هر کس از روی وفا و ارادت و ایمان و عقیدت آنها را زیارت کند روز قیامت به شفاعت آنها خواهد رسید.

طریقه زیارت امام پنجم

در زیارت امام پنجم زیارت خاصی دیده نشده اکثر همان زیارت ائمه اربعه بقیع را نقل کرده اند و طریقه آن بدین شرح است که می فرماید باید غسل کرد و جامه پاک پوشید و با صفای دل و خضوع و خشیت در زیر آسمان چهار رکعت نماز گذاشت و رو به قبله این زیارت را به سوی آن حضرت خواند. السلام علیک یا ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی و السیدة الکبری و السیدة الزهرا و السبطان المنتخبان و الاولاد الکرام و الابناء المنتجبون جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف قلبی لکم سلم و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم و انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتم لا انکر الله قدره و لا ارغم الا ما شاء الله سبحان الله ذی الملک و الملکوت یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و شیخ طوسی در تهذیب و سید بن طاوس زیارت دیگری نقل نموده اند که محدث قمی در مفاتیح نقل کرده اند که بدین عبارت است السلام علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء علیکم السلام امنا بالله و بالرسول و بما جئتهم و دلتم علیه اللهم فاکتبا مع الشاهدین [۱۱۹]. [صفحه ۴۲۴]

مرثیه حضرت امام محمدباقر علیه السلام

چو زین العابدین رخت از جهان بست کشید از آستین نوباوه اش دست خدیو باطن و سلطان ظاهر که آن شه را محمد خواند باقر جهان سیم و سلطان پنجم فروغ آفتاب و ماه و انجم همی نزدیک رأی دوربینش علوم اولین و آخرینش به دستش ماسوا را رشته عمر جهان را خرم از وی کشته ی عمر ز نخل جاه او یک شاخه طوبی کمین دربان در گاهش کروی چنان سبز از کرامت بود نخلش که شاهد بر امامت شد درختش به چشم جابر جعفری از آن شاه شبی بشکافت سقف خانه و آنگاه ز گردون بر زمین شد نور نزدیک چه دارد منکرش جز بخت تاریک عجب نبود که غیر از فصل انگور ربود از صله کورا بود مقدور کند ارض آسمان و آسمان ارض چنین شه را پرستیدن بود فرض عدوی آن ولی خاص معبود هشام زاده عبدالملک بود به قتلش گرچه باعث آن پلید است ولی قاتل براهیم ولید است به استمداد چرخ و یاری دهر خورانی آن جهان جاه را زهر شود تا تلخ شهد جان به کامش ز کین بنمود زهر اندر طعامش ز بعد چند روز آن شاه مسموم همی از زندگانی گشت محروم چه شد جان دادنش نزدیک از درد وصیت با هواداران چنین کرد که چون دادند غسل از غم تنش را نمایندش کفن پیراهنش را جز آن شاه دل آگاه و فاکیش کفن ننمود کس

پیراهن خویش [صفحه ۴۲۵]

سقوط بنی‌امیه و طلوع بنی‌عباس**اشاره**

در اواخر زندگی حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام و اوایل زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام آغاز مکتب تشیع از نظر کشف و تحقیق علمی و بسط و نشر معارف اسلامی شروع می‌شود. صفحات اوراق تاریخ جالب توجه است و باید در این سطور علل انقراض و سقوط بنی‌امیه و اسباب و عوامل زمامداری بنی‌عباس را یافت اینک با آنکه بحث ما روی شرح سیره زندگانی ائمه هدی (ع) می‌باشد ناگزیر برای تشحیذ افکار خوانندگان باید محیط تلاقی این دو سلسله حکومت اسلامی را که در زمان امام ۵ و ۶ نقل و انتقال می‌شود تشریح کنیم تا بتوانیم اسرار و فلسفه تاریخ را دریابیم. باید دانست که از تحول اجتماعی و انقلاب سیاسی این عصر برای مسیر حقیقی اسلام در میان دو خط سیر اموی و عباسی فرصتی با ارج بود و دو اختر تابنده امامت در این فرصت حداکثر استفاده را کرده و سیاست دقیقی به کار بردند - آنها در میان انقلابات افکار سیاسی دو حزب اموی و عباسی بلادرنگ مکتب تشیع را گشودند و درس دین و فضیلت آموختند - درس دین و فضیلتی که هدف اصلی مؤسس شریعت غرا بود - درس دین و فضیلتی که استوارترین راه تکامل انسانیت و صحیح‌ترین صراط مستقیم دین اسلام بود به مردم تعلیم کردند - آنها از موقعیت زمانی استفاده کرده و محیطی به وجود آوردند که جنبش دینی و نهضت علمی در سایه آن پدید آمد - در دین هزارها فقیه و حکیم و متکلم به وجود آمد و در علوم و فنون هزاران مترجم و ریاضی‌دان و فلکی و داروگر و طبیب و حکیم و فیلسوف و شیمی‌دان و فیزیک‌شناس و عالم اجتماعی پیدا شدند. قدرت علمی و توسعه فرهنگ و معارف دولت عباسی که نظیر آن در عالم پیدا نشده از تهیه زمینه افکار تعلیمی این دو امام بزرگوار پدیدار گردید - میلیون‌ها کتاب ترجمه شد و چندین دانشگاه بزرگ در جهان اسلام به وجود آمد که بغداد - بصره - قاهره - مراکش - اسپانیا از مراکز اصلی آن بوده است. مترجمین بزرگی که به وجود آمدند روی تشحیذ افکار مسلمین بود که پرتو انوار علمی [صفحه ۴۲۶] امام ۵ و ۶ متخصصین بسیاری در علم کلام - فلسفه - طب - ریاضی - شیمی - داروئی - فلسفه حکمت یونانی و اسلامی و الهی تربیت شدند و هر یک مشعل فروزان یک گوشه‌ای از کشورهای اسلامی گردیدند. ما شرح مفصل تاریخ سیاسی اسلام را در کتاب «جهان اسلام و اسلام در جهان» شرح داده‌ایم. [۱۲۰].

انقراض بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌عباس

خلافت حزب اموی و آل مروان از سال ۴۱ هجرت شروع شد و سال ۱۳۲ هجری پایان یافت مدت سلطنت و حکومت این چهارده خلیفه ۹۱ سال طول کشید بدین ترتیب: سال هجرت: ۴۱ - اسم: معاویه بن ابی‌سفیان - سال میلادی: ۶۶۱ (قاتل امام حسین) سال هجرت: ۶۰ - اسم: یزید بن معاویه - سال میلادی: ۶۸۰ (قاتل امام حسین) سال هجرت: ۶۴ - اسم: معاویه ثانی - سال میلادی: ۶۸۳ (مستعفی) سال هجرت: ۶۴ - اسم: مروان اول - سال میلادی: ۶۸۳ (شاخه‌های شجره خبیثه) سال هجرت: ۶۵ - اسم: عبدالملک - سال میلادی: ۶۸۵ (شاخه‌های شجره خبیثه) سال هجرت: ۸۶ - اسم: ولید اول - سال میلادی: ۷۰۵ (شاخه‌های شجره خبیثه) سال هجرت: ۹۶ - اسم: سلیمان - سال میلادی: ۷۱۵ (شاخه‌های شجره خبیثه) سال هجرت: ۹۹ - اسم: عمر بن عبدالعزیز - سال میلادی: ۷۱۷ (استثنائاً عادل بوده) سال هجرت: ۱۰۱ - اسم: یزید ثانی - سال میلادی: ۷۲۰ سال هجرت: ۱۰۵ - اسم: هشام - سال میلادی: ۷۲۴ (قاتل امام سجاد و محمدباقر) سال هجرت: ۱۲۵ - اسم: ولید ثانی - سال میلادی: ۷۴۳ (شراب‌خواری بسیار) سال هجرت: ۱۲۶ - اسم: یزید ثالث - سال میلادی: ۷۴۴ سال هجرت: ۱۲۶ - اسم: ابراهیم - سال میلادی: ۷۴۴ (افراط در عیاشی) سال هجرت: ۱۲۷

تا ۱۳۲ اسم: مروان ثانی - سال میلادی: ۷۵۰ - ۷۴۴ (افراط در عیاشی) [صفحه ۴۲۷] پس از انقراض بنی‌امیه ممالک پهناور اسلام نصیب خلفای عباسی و امویان اندلس گردید. [۱۲۱].

علل انقراض بنی‌امیه

در جلد سیدالشهداء علیه‌السلام شمه‌ای از تاریخ بنی‌امیه را نوشتیم و اینکه به مناسبت انقراض بنی‌امیه و تحویل زمامداری به دولت بنی‌عباس علل این سقوط و اضمحلال آنها را بیان می‌کنیم. بنی‌امیه حزبی بودند که در نظر ما دست اجنبی آنها را تحریک می‌کرد تا برخلاف دین اسلام قیام کنند و هشتاد سال حکومت آنها شاهد صادق این حقیقت است. چون نصاری اسلام را بزرگ‌ترین سد راه موفقیت خود شناختند با یهود همدست شدند و هر چه بیشتر جنگیدند کمتر موفق شدند و چون قدرت روم شرقی در شام بود و با اروپا به واسطه پرت سعید ارتباط نزدیک داشتند فعالیت خود را در سوریه از دست ندادند با آنکه این کشور به دست مسلمین افتاد رومی‌هایی که اسیر شده بودند و ظاهراً به دین اسلام گرویده بودند در پنهانی تحریک می‌کردند تا اجرای احکام اسلام را متوقف سازند. [۱۲۲]. در میان عرب که رومی‌ها را می‌خریدند و طبق سنن جاهلیت حکم پسر پیدا می‌کردند و تبنی و پسرخواندگی مانند فرزند ارث می‌برد و از مزایای خانوادگی مانند پسر استفاده می‌کرد امیه غلام عبد شمس از این مزایا استفاده کرد و به نام پسر خود را در یک طرف از دودمان عبد مناف قرار داده و هر یک از اولاد او با هر یک از اولاد اربابان و ولی‌نعمتان آنها مخالفت شدید می‌کردند رسماً خصومت و دشمنی خود را بروز می‌دادند تاریخ اسلام مخصوصاً دواوین شعرای عرب از این مناقشات بنی‌امیه و هاشم و دودمان او پر است. چون دوران حکومت به اسلام رسید و معاویه که از نوایغ مردم و نژاد رومی و تربیتا عربی بود جدا مخالفت خود را با مردی که مورد اتفاق کلیه عرب و عجم یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود لولا التقی انا ادهی العرب «ادهی الناس» بود بروز داد و به جنگ‌ها پرداخت و پس از سلطه بر مسلمین بیدادگری او و حزب اموی سرتاسر کشورهای اسلامی را فرو گرفته - و ظلم آنها بر تمام مردم به مقتضای طبیعت ناپاک آن شجره خبیثه ادامه داشت کسی نبود که از بیدادگری معاویه در امان باشد مگر افراد حزب اموی و حتی در جلسات سری و علنی یزید با آنکه پدرش وصیت کرده بود متعرض حسین بن علی علیه‌السلام نشود نمایندگان روم غربی و دست تحریک اجانب یزید را بر کشتن حسین بن علی علیه‌السلام تشویق و تأیید می‌کرد [صفحه ۴۲۸] تا واقعه کربلا رخ داد و آن خون پاک توانست این اسرار را رو اندازد و خبث طینت شجره ملعونه را بر مردم آشکار نماید بنابراین با استنباطی که این بنده از تاریخ کرده قتل حضرت علی و مسموم ساختن امام حسن مجتبی سبط اکبر و زهر خواستن معاویه از نصاری و شهادت حسین بن علی علیه‌السلام همه با تحریک اجانب بود که دشمن اسلام بودند و ائمه هدی علیه‌السلام را مانع انجام مقاصد خود در جهان بشری می‌دانستند و آن پیشرفتی که اسلام کرده بود پشت کلیساها و کنیسه‌ها را لرزانده بر بقا و ملیت خود بیمناک شدند و لذا در مقام انتقام برآمده و به هر نحو میسر می‌شد سدهای آهنینی در پیش پای مسلمین می‌انداختند و این خصومت و دشمنی ادامه داشت تا با جنگ‌های صلیبی مسلمین را از پای درآوردند و بر دنیا سلطه یافتند و کتب مختلفی بر رد قرآن نوشتند و به ائمه اطهار علیهم صلوات الله اجمعین تهمت‌ها زدند و پیروان حقیقی آنها را که فرقه امامیه و شیعه اثنی عشریه بودند به افتراها و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا منفور ملل ساخته و آتش اختلاف و نفاق را بین مسلمین دامن زدند تا قرون اخیر که جنبش علمی جهان پیش آمد این حربه کهنه و فرسوده شد علم و دانش اوصیاء پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مانند خورشید روزافزون شد رشد علمی و رقاء اجتماعی و تقدم و تفوق فرقه‌ی شیعه در ابتکار رشته‌های علمی و تألیف و تصنیف کتب ظاهر و ثابت گردید و حربه آنها عوض شد با تبلیغ (فرق تسد) امپراطوری اسلام را در قرن هشتم و امپراطوری عثمانی را در قرن سیزدهم مضمحل کردند و میان ملل اسلام به عنوان افتراق خون و نژاد و مذهب و ملیت تفرقه انداخته اموال و علوم و خزانه کتب و صنایع و فنون آنها را گرفتند و بر عرض و ناموس آنها حکومت کردند مانند حکومت یک دولت مستبد با بندگان و بردگان روم و

زنگبار. باری بنی‌امیه که از سرچشمه روم شرقی سیاست می‌گرفتند با اختلاف بین خودشان و ضعف قوای مرکزی که منشأ همه موفقیت‌های آنها بود - رو به ضعف نهادند و از فشار ظلم و ستمی که بر مردم می‌کردند و عیش و عشرت و اعمال شهوات و افراط در جنایات اجتماعی محکوم به زوال و فنا گردیدند - بیدادگری آنها چنان در دل مردم نقش بسته بود که هیچ‌گاه از خاطرها محو نمی‌شد همان اندازه که ملکات فاضله ائمه هدی در تقوی و پارسائی منطبق با حقیقت و محبوبیت جامعه بود و رذایل اخلاقی و ستمکاری بنی‌امیه موجب نفرت عمومی و انزجار کلیه مسلمین گردید و حتی هر کس هم می‌شنید به آنها لعن و طعن می‌کرد. دولتی که برنامه آن خدعه و مکر و تزویر و تدلیس و ظلم و ستم بود و برای رسیدن [صفحه ۴۲۹] به مقام و منصب حکومت از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد قهرا پس از مدتی محکوم به زوال و اضمحلال می‌گردید زیرا: لطف حق با ما مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

سبب زوال بنی‌امیه

مقری می‌گوید پس از زوال بنی‌امیه برخی از شیوخ از آنها می‌پرسیدند علت زوال حکومت شما چیست گفتند. ما به عشق خوانندگان و نوازندگان و التذاذ از کیفیات و شهوات اشتغال یافتیم و آنها که به ما خدمت می‌کردند و اسباب عیش و نوش ما را فراهم می‌کردند به آنها تفقد می‌کردیم از کار و فعالیت اداره امور کشور باز می‌ماندند و برای مصارف تعیش خود به رعایا ظلم و ستم می‌کردند و بیدادگری می‌نمودند بی‌انصافی و ستم‌پیشگی سبب تنفر عمومی گردید ما از ملت مالیات و خراج می‌خواستیم آنها امنیت و آسایش از ما در حالی که تحمیل خراج می‌شد ولی آسایش و راحتی از رعایا و ملت سلب شده بود با این ترتیب اختلاف طبقاتی شروع شد و دره عمیقی بین ملت و دولت اموی به وجود آمد - فشار عمال ما موجب فراری دهقانان شد و مزارع ویران و بائر گردید - دهات خراب و خالی ماند بیت‌المال خالی ماند و در حالی که وزراء و درباریان حزب اموی به عیش و نوش مشغول بودند و دوستی آنها تا روزی بود که دولت خزائنش انبوه از دینار و درهم بود چون بیت‌المال خالی شد افراد قشون اطاعت امر نکردند اطرافیان متفرق شدند - دشمنان غالب گردیدند ما هم به علل فقدان نیرو و یاران شکست خوردیم به علاوه که اشتغال به شهوات ما را از مهام امور کشور بی‌اطلاع داشت و نمی‌دانستیم در محیط تسلط ما چگونه می‌گذرد و این بی‌خبری قوی‌ترین عامل زوال سلطنت ما شد. [۱۲۳]. مردی در مسجد دمشق مرکز قدرت حزب اموی با خنجر برهنه وارد شد و این اشعار می‌خواند در سال ۱۳۲ که خلافت اموی خاتمه یافت. [۱۲۴]. ابی‌امیه قددنا تشتیکم و ذهاب ملککم و ان لا یرجع و ینال صفوته عدو ظالم للمحسنین ثمه یفجع بعد الممات بکل ذکر صالح یا ویله من قبج ما قد یصنع [صفحه ۴۳۰]

آغاز دولت بنی‌عباس

ازی امیه معذورین لو قتلوا و ما رأی لبنی عباس من عذر شب جمعه ۱۷ ربیع‌الآخر سال ۱۳۲ ابی‌العباس عبدالله بن محمد سفاح زمام امور کشورهای اسلامی را با تشریک مساعی ابومسلم خراسانی به دست گرفت. مدت خلافت این سلسله ۵۲۶ سال طول کشید. در این مدت اسلام به اوج رفعت رسید ولی بنی‌عباس نسبت به علوین نهایت ظلم و ستم را روا داشتند و حتی کوشیدند که نسل آنها را قطع کنند و علوی روی زمین نگذارند ولی دست قدرت سادات علوی و بنی‌فاطمه را از خون پاک ائمه اطهار علیه‌السلام در اطراف عالم پراکنده ساخت چنانچه اکنون بالغ بر سه میلیون سادات علوی در شرق و خاورمیانه می‌باشند و این بزرگ‌ترین فامیل بشری است که همه به هم مربوط و دارای شجره‌نامه هستند. [۱۲۵]. خلفای عباسی ۳۷ نفر بودند از ۶۵۶ - ۳۱۲ هـ سال هجری: جمعه ۱۴ ع ۱۳۲ - ۱ - نام خلیفه: سفاح - سال میلادی: ۷۵۰ سال هجری: ۱۳۶ - نام خلیفه: منصور - سال میلادی: ۷۵۴ سال هجری: ۱۵۸ - نام خلیفه: مهدی - سال میلادی: ۷۷۵ سال هجری: ۱۶۹ - نام خلیفه: هادی - سال میلادی: ۷۸۵ سال هجری: ۱۷۰ - نام خلیفه:

رشید - سال میلادی: ۷۸۶ سال هجری: ۱۹۳ - نام خلیفه: امین - سال میلادی: ۸۰۹ سال هجری: ۱۹۸ - نام خلیفه: مأمون - سال میلادی: ۸۱۳ سال هجری: ۲۱۸ - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: ۸۳۳ سال هجری: ۲۲۷ - نام خلیفه: واثق - سال میلادی: ۸۴۲ سال هجری: ۲۳۲ - نام خلیفه: متوکل - سال میلادی: ۸۴۷ سال هجری: ۲۴۷ - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: ۸۶۱ سال هجری: ۲۴۸ - نام خلیفه: مستعین - سال میلادی: ۸۶۲ سال هجری: ۲۵۱ - نام خلیفه: معتز - سال میلادی: ۸۶۶ سال هجری: ۲۵۵ - نام خلیفه: مهتدی - سال میلادی: ۸۶۹ سال هجری: ۲۵۶ - نام خلیفه: معتمد - سال میلادی: ۸۷۰ سال هجری: ۲۷۹ - نام خلیفه: معتضد - سال میلادی: ۸۹۲ [صفحه ۴۳۱] سال هجری: ۲۸۹ - نام خلیفه: مکتفی - سال میلادی: ۹۰۲ سال هجری: ۲۹۵ - نام خلیفه: مقتدر - سال میلادی: ۹۰۸ سال هجری: ۳۲۰ - نام خلیفه: قاهر - سال میلادی: ۹۳۲ سال هجری: ۳۲۲ - نام خلیفه: راضی - سال میلادی: ۹۳۴ سال هجری: ۳۲۹ - نام خلیفه: متقی - سال میلادی: ۹۴۰ سال هجری: ۳۳۳ - نام خلیفه: مستکفی - سال میلادی: ۹۴۴ سال هجری: ۳۳۴ - نام خلیفه: مطیع - سال میلادی: ۹۴۶ سال هجری: ۳۶۳ - نام خلیفه: طابع - سال میلادی: ۹۷۴ سال هجری: ۳۸۱ - نام خلیفه: قادر - سال میلادی: ۹۹۱ سال هجری: ۴۲۲ - نام خلیفه: قائم - سال میلادی: ۱۰۳۱ سال هجری: ۴۶۷ - نام خلیفه: مقتدی - سال میلادی: ۱۰۷۵ سال هجری: ۴۸۷ - نام خلیفه: مستظهر - سال میلادی: ۱۰۹۴ سال هجری: ۵۱۲ - نام خلیفه: مسترشد - سال میلادی: ۱۱۲۸ سال هجری: ۵۲۹ - نام خلیفه: راشد - سال میلادی: ۱۱۳۵ سال هجری: ۵۳۰ - نام خلیفه: مقتفی - سال میلادی: ۱۱۳۶ سال هجری: ۵۵۵ - نام خلیفه: مستنجد - سال میلادی: ۱۱۶۰ سال هجری: ۵۶۶ - نام خلیفه: مستضیء - سال میلادی: ۱۱۷۰ سال هجری: ۵۷۵ - نام خلیفه: ناصر - سال میلادی: ۱۱۸۰ سال هجری: ۶۲۲ - نام خلیفه: ظاهر - سال میلادی: ۱۲۲۵ سال هجری: ۶۲۳ - نام خلیفه: منتصر - سال میلادی: ۱۲۲۶ سال هجری: ۶۵۶ و ۶۴۰ - نام خلیفه: معتصم - سال میلادی: ۱۲۴۲ - ۱۲۵۸ چهارشنبه ۱۴ ماه صفر ممالک عباسی نصیب ادارسه در مراکش و بنی‌اغلب و بنی‌طولون و طاهریان و صفاریان و آل‌بویه و بنی‌حمدان و غزنویان گردید. [۱۲۶].

فرق بین دولت اموی و عباسی

دولت بنی‌عباس از ضعف دولت اموی استفاده کرد و قریب نیم‌قرن طرح نقشه گرفتن و زمامداری از بنی‌امیه را داشتند تا به حمایت ایرانیان این موفقیت برای آنها دست داده و اینک با بیان فرق و امتیاز این دو دولت می‌توان به روحیه آنها بیشتر آشنا گردید. حزب اموی - با بنی‌هاشم برای دو منظور می‌جنگند اول انتقام از رسول خدا دوم رسیدن به حکومت بنی‌عباس فقط برای نیل به سلطنت و خلافت پیکار می‌کردند و هر که با آنها مخالف بود با او می‌جنگیدند خواه به دین برخورد کند یا به دنیا بنی‌امیه حضرت ابی‌عبدالله حسین بن علی را در کربلا با فرزندانش شهید کردند تا مغل حکومت آنها نباشد. بنی‌عباس حسین بن علی را در فخر با بسیاری از علویین کشتند. [صفحه ۴۳۲] بنی‌امیه سه نفر از ائمه علیه‌السلام را مسموم کردند تا مغل حکومت آنها نباشد. بنی‌عباس شش نفر از ائمه علیه‌السلام را مسموم کردند - حضرت صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی عسکری علیه‌السلام را و هر یک را خواستند و پس از وقوف بر فضایل علمی آنها دستور می‌دادند که آنها را مسموم می‌کردند چنانچه هشام بن عبدالملک حضرت باقر را به شام دعوت کرد و چون از او بیمناک شد او را به وسیله عامل مدینه مسموم ساخت. بنی‌عباس هم این درس را از بنی‌امیه آموختند که ائمه را دعوت می‌کردند و احترام می‌گذاشتند ولی از بیم آنها را در منزل خودشان مسموم می‌ساختند - سفاح و منصور با حضرت صادق علیه‌السلام هارون الرشید با امام الکاظم - مأمون با حضرت رضا علیه‌السلام و معتصم با حضرت جواد - متوکل با حضرت هادی المعز با حضرت عسکری بدین حيله و غدر عمل و به همین دلیل تولد و غیبت حضرت قائم مخفی گردید. امویین زید و یحیی و عبدالله جعفر و بسیاری را کشتند و به خون آغشتند. بنی‌عباس - قاسم - احمد پسران امام کاظم و عیسی بن زید و بسیاری از سادات علوی را در زندان به قتل رسانیدند و نابود کردند و خواستند از نسل علوی کسی نماند سادات علوی هم در هند و ایران

متواری شدند و قبور و بارگاه آنها شاهد این حقیقت است. بنی‌امیه نسبت به بنی‌عباس هم این حیله و مکر را به کار بردند و بسیاری از آنها را مسموم کردند چنانچه در مقاتل الطالبیین مضبوط است. بنی‌عباس فقط این جنایات را درباره علویین می‌کردند. بنی‌امیه خانهای اولاد پیغمبر و دودمان اهل بیت را در کربلا- آتش زدند و یک مشت زن و کودک را متواری ریگستان پر خار و خس عربستان کردند. بنی‌عباس خانه حضرت صادق را آتش زد و عیال و اولاد او را متواری کردند و در دهلیز خانه آنها را اسیر و دستگیر کردند. [۱۲۷]. بنی‌امیه دختران پیغمبر و ناموس ولایت را در روز عاشورا غارت کردند و لباس و زیور آنها را به عنف گرفتند. بنی‌عباس به فرمان هارون‌الرشید قائد جلودی را به مدینه فرستاد تا کلیه خاندان ابیطالب [صفحه ۴۳۳] و علویین را غارت کرده تمام حلی و زیب و زیور آنها را بگیرد و جلودی هم این وظیفه را خوب انجام داده و کلیه زیورآلات آنها را گرفت. هشام اموی کلیه علویین را پس از قتل حضرت زید از عراق به مدینه تبعید کرد و بر آنها ناظری معین نمود که خارج نشوند. موسی عباسی حضرت هادی را با کلیه علویین پس از حادثه فح از مدینه به بغداد تبعید کرد حتی اطفال را از ماندن مدینه بیمناک ساخت. بنی‌امیه از هیچ اسائه ادب و اهانتی به مقام ائمه اطهار خودداری نکردند تا مقام حکومت آنها ثابت بماند. بنی‌عباس نیز هم خود را صرف قتل و تبعید - سم و محو و نابودی علویین نموده و آثار آنها را محو می‌کردند و حتی مدینه را از این جهت که مولد و آرامگاه آنها بود خراب کردند و هارون برای محل قبر حسین علیه‌السلام درخت‌ها را که سایبان و پناهگاه زوار بود قطع کرد و متوکل بر آن زمین آب بست و کلیه هواخواهان آنها را محو و نابود کردند و بغداد را به جای آن پس از سامرا ساختند. خلاصه آنکه بنی‌امیه و بنی‌عباس هر دو هدفشان محو نام علی و اولاد و آثار آنها بود و هر کجا عمارتی به نام آنها یا اثری برای آنها می‌دیدند محو و نابود می‌کردند چنانچه در حق آنها گفته‌اند: تالله ان کانت امیه قد ات قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتته بنوایه بمثله فغذا لعمرک قبره مهدوما اسفوا علی الایکونو شارکوا فی قتله فتبعوه رمیما بنی‌امیه در هزار شهر اسلامی آثار و علائم و اولاد و ذراری علویین را مقتول و مسموم و تبعید و تهدید کردند. بنی‌عباس نیز در بیش از هزار شهر اسلامی به قتل و زجر و تبعید و شکنجه و تهدید علویین پرداختند.

کتاب و کتابخانه در اسلام

نوشتن و خواندن در اسلام ارزش معنوی داشت - در اعراب قبل از اسلام با سوادانی که نوشتن و خواندن می‌دانستند انگشت‌شمار بودند - غالب افراد عرب از زن و مرد دارای حافظه نیرومند قریحه شعر بودند و تسلط بر امثال و حکم و لغات داشتند. [صفحه ۴۳۴] چون اسلام پدیدار گشت فریضه اول آن دانش و بینش بر هر زن و مرد بود که باید به نوشتن و خواندن توجه کامل کرده تعلیم و تربیت اسلامی را توسعه و رواج دهند و از مزایای تعلیمات دینی بهره‌مند گردند. این رویه توسعه روزافزونی گرفت تا به جایی رسید که دانشمندان را اعم از زن یا مرد سیاه یا سفید - شرقی یا غربی - عرب یا عجم هر که به زیور علم و دانش آراسته بود مورد توجه و احترام خلفا واقع می‌گشت. نتیجه این توجه و تزویج و تشویق دانشمندان و نویسندگان و گویندگان به اینجا رسید که گروهی به تألیف و تصنیف پرداختند. اولین کتابی که جمع‌آوری و نوشته شد قرآن بود. پس از رحلت پیشوای اسلام ابوبکر در مقام جمع‌آوری قرآن برآمد و به فاصله کوتاهی قرآنی که روی پوست و چوب و برگ‌ها نوشته شده بود و در مدینه اصحاب و مسلمانان خیلی قریب العهد بودند جمع‌آوری و به صورت کتاب نگارش یافت. پس از جمع‌آوری قرآن اخبار اسلام و احادیث نبوی تألیف و جمع‌آوری گردید و همین که نهضت تألیف و تصنیف شروع شد به فاصله کمتر از یک قرن تمام کتب ملل مغلوبه جمع‌آوری و ترجمه گردید و آغاز آن از زمان امام محمدباقر علیه‌السلام شروع گردید. تمام فنون اسلامی و تعلیمات پیشوایان دین و افاضات خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگارش یافت. گروهی از دانشمندان اسلام که غالب ایرانی بودند برای جمع‌آوری حدیث و اخبار اسلام و تدوین فنون و علوم دین مبین اسلام به مسافرت پرداخته و شروع به تألیف و نگارش کتب خود نمودند که

از آن جمله تاریخ اعثم کوفی - اخبار نصر بن مزاحم - تاریخ سلیم بن قیس هلالی و غیره می‌باشد و احادیث و کتب فقه نیز از زمان این امام شروع به تدوین گردید. اواخر دوره بنی‌امیه ترجمه کتب ملل مغلوب شروع شد و در زمان هارون و مأمون عباسی به منتهای قدرت و عظمت رسید به طوری که دیگر جایی نبود که مسلمانان دست نینداخته و کتب آنها را در اسلام به زبان عربی نقل نکرده باشند. چیزی که پشتیبانی از دانش و هنر را تأیید می‌کرد آمیزش مسلمین با ملل گوناگون بود که موجب اصطکاک تمدن‌های متنوعه و علت پیشرفت کار به شمار می‌رفت. دانشمندان ایرانی - رومی - هندی - یهود - نصاری - کهنه - فراغنه مصر - مرتاضین [صفحه ۴۳۵] هند همه مانند آجر و سنگ یک عمارتی پشت به پشت یکدیگر داده بنیان کاخ تمدن اسلام را براساس تزلزل‌ناپذیری استوار کردند که هنوز پس از ۱۴ قرن ملل غربی اعتراف کردند که تمدن دنیای امروز از منبع مدنیت اسلام سرچشمه گرفته است. خلفای اواخر اموی و خلفای اوایل عباسی برای نشر علوم اسلامی و تدوین کتب و تهیه کتابخانه‌ها ابراز علاقه کرده و با جدی وافر خدماتی شایسته به فرهنگ اسلامی کرده‌اند که نام آنها زیب صفحات تاریخ اسلام و جهان است. جمع‌آوری کتب و تشکیل کتابخانه از دیرزمانی در ایران و یونان و مصر و اسکندریه مورد توجه بود ولی در اسلام تعلیم و تربیت چنین بود که هر کس کتابی داشت به تدریس و تعلیم آن مجبور بود و حبس کتب خود گناه بزرگی به شمار می‌رفت و باید کتاب مورد استفاده مردم واقع گردد. چون در آن ازمه چاپ وجود نداشت نویسندگی خود یک موضوع بسیار مهمی بود که در اسلام ارزش معنوی داشت و مخصوصاً شرکت ایرانیان در این فن و گرفتن مهام فرهنگی را از عرب باعث شد که فصاحت عربی را گرفته با بلاغت خویش در انشاء به کار بردند. و اساس تمدن اسلام را بر فرهنگ ایرانی و قریحه سرشار و هوش و ذکاوت بی‌نظیر ایرانیان گذشته که در تمام مظاهر تمدن بدون شک و تردید بزرگ‌ترین مردان نامور علم و دانش ایرانیان بوده‌اند - در نظم و نثر هم ایرانیان بر اعراب تفوق یافتند. به طوری که ابن مقفع - راغب اصفهانی - بدیع الزمان اصفهانی - ابوالفتح بستی - صاحب بن عباد - ابوعلی مسکویه اصفهانی - قابوس و شمشگیر - ارجانی - طغرانی - ایبوردی - مهیار دیلمی - خوارزمی و غیره همه ایرانی بوده‌اند و در آوردن دولت عباسی و حفظ آنها اقدام کرده سهمی به سزا داشتند. خلفای عباسی شروع به تشکیل کتابخانه‌ها کردند و کتب را جمع نمودند و ایرانیان را زمامدار فرهنگ و دانش قرار دادند زیرا لایق‌تر از ایرانیان در ملل متنوعه اسلامی که در مرکز خلافت جمع شده بودند نبود - ایرانیان ابتکار را همیشه در دست داشتند و فرهنگ اسلام در قدرت اراده و عقل سلیم و ذوق مستقیم و هوش سرشار آنها بود. چون در کشورهای اسلامی صیت کتاب دوستی و فضیلت پروری و دانش پروری خلفا شهرت یافت و طنین‌انداز گشت و خبر پیچید که خلیفه دوست‌دار علم و دانش است و کتب گرانها را خریداری می‌کند و نویسندگان کتب را احترام و اکرام می‌نماید به منطوقه‌ی «الناس [صفحه ۴۳۶] علی دین ملوکهم» هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت به دربار می‌برد و به دریافت انعام و اکرام فراوان موفق می‌گردید و کسب علم و دانش و ترویج فنون و فرهنگ هدف هر فردی از افراد مسلمین گردید. در زمان عباسیان کتاب‌ها جمع‌آوری و کتابخانه‌ها تشکیل گردید و برای کتاب و کتابخانه ارزش و ارجی بسیار قائل می‌شدند. ایرانیان به قدری در علوم و فنون مخصوصاً ریاضیات تفحص و تقدم و ابتکار یافتند که قریب شش هزار جلد کتاب در ریاضیات در دربار منصور و رشید جمع‌آوری کرده بودند. شرح مفصل این قسمت را در تاریخ تمدن جرجی زیدان و گوستاو لوبون و میراث اسلام در اروپا می‌توان یافت که اکثر این کتب از طریق هند و ایران و عراق و عربستان و قاهره به اروپا رفت - درباره تمدن اسلام و اسپانیا می‌نویسند: چون خلفای فاطمی خیال داشتند تمام جهان را در زیر فرمان خود آورند مرکز خلافت را به قاهره بردند و الحاکم با برادرش عبدالله کتابخانه بزرگی داشتند و مدت پنجاه سال اخیر خلافت پدرشان پول زیادی به مصرف کتاب رساندند و برخی نوشته‌اند: در کتابخانه وی حدود ششصد هزار جلد کتاب وجود داشته و مورخین تا چهارصد هزار جلد آن را اتفاق کرده‌اند - این کتابخانه در اسپانیا به دست الحاکم دوم تشکیل گردید و باید اعتراف کرد که پس از کتابخانه اسکندریه بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان در اسپانیا به وجود آمد. الحاکم در اسپانیا با همکاری وزراء زیرک و دانشمندی که داشت خود

رسیدگی به کارها می‌کرد فقط در ترویج دانش و نفوذ و ایجاد فضایل در توده مردم کوشش کرد تا به جایی در تربیت مسلمانان اسپانیا پرداخت که این نقطه در اروپا مانند ستاره‌ی درخشانی در آسمان تاریخ اروپا جلوه کرد. قدرت و عظمت مسلمین در اسپانیا، قریب سه قرن ادامه داشت - صد سال هم در حال فترت بود یعنی در چهارصد سال پس از عظمت مسلمین اسپانیا یکی از اشراف فرانسه برای از بین رفتن کتابخانه سلطنتی آن کشور ابراز غم و اندوه کرد و حال آنکه آن کتابخانه فقط نهصد جلد کتاب داشته و در تمام جهان مسیحیت تا مدت‌ها بعد نیز کتابخانه که در حدود پنج هزار جلد کتاب داشته وجود نداشت در اینجا ناگفته نگذاریم که مقارن همین اوقات در مراغه ایران کتابخانه خواجه نصیرالدین طوسی نیز چهارصد هزار جلد کتاب داشته است الحاکم [صفحه ۴۳۷] در اسپانیا در صدد جمع‌آوری کتب بود و هر کتاب قیمتی را خریداری می‌کرد مخصوص کتب مذهب و با نقش و نگار و کتب علمی و فنی را به هر قیمت عرضه می‌شد خریداری می‌کرد. الحاکم خود شخصا در شرح حال مردان اسلام اطلاعات بسیط و قابل توجهی داشته و تاریخ مفصلی درباره اسپانیا نگاشته است که اطلاع او بر کتب و شرح حال نویسندگان از آن معلوم می‌شود و بسیاری از کتب را نیز خود به عنوان مطالعه شرح و حاشیه کرده است یا پشت جلد آن مطالعه خود را نگاشته است. مصنفین و نویسندگان کتب آن عصر مقید بودند در آغاز کتاب مقدمه‌ای مبنی بر قید سال تولد و مرگ مصنف و شرح حال مؤلف بنویسند روی این سیره دانشمندان اسپانیا در شجره‌نامه و سلسله آن مهارت و اطلاع عمیق داشتند. اهمیت کتاب در اسپانیا به اطراف کشورهای اسلامی شهرت گرفت در نتیجه هر کس نسخه‌ای از هر کتابی داشت با خط خوش نوشته تذهیب می‌کرد و به زیبایی جلد کرده بی‌درنگ به دربار خلفای فاطمی در اسپانیا می‌شتافتند و هزار سکه به عنوان جایزه دریافت می‌داشتند الحاکم برای حفظ این کتب کتابخانه و عمارت مهمی ساخت که گنجایش یک میلیون کتاب داشت قفسه‌های زیبا از چوب‌های خوشبو و دیوارها از مرمر بود به قدری کتابخانه اسلامی اسپانیا جلب توجه می‌کرد که پاپ‌ها و کشیش‌های مسیحی که تازه قدم به دایره معرفت گذاشته بودند به جانب این گنج دانش شتافته و استفاده‌های علمی بسیار می‌کردند. در این عمارت بی‌نظیر اطاق‌های بسیاری اطراف کتابخانه که برای استنساخ کتب و نویسندگان و کتاب و مذهبین و صحافها بنا شده بود که از کتاب‌های کمیاب در آنجا نسخه‌های متعدد تهیه می‌کردند. در این موقع که ایرانیان دانشمند در دربار خلفای فاطمی این طور در نگاهداری آثار باستانی روم و یونان بذل کوشش می‌کردند کشیش‌های مسیحی کتب عتیقه را در آب می‌شستند و به واسطه نداشتن کاغذ و وسایل دیگر شرح حال و سرگذشت زندگانی مقدسین و اشخاص بزرگ مسیحی را روی آن اوراق می‌نگاشتند. مسلمانان بهترین کاغذ را برای کتاب‌ها به کار می‌بردند و با کمال دقت و همت گرانبهاترین چرم‌ها را جلدسازی می‌کردند - شیرازه‌بندی - تذهیب - صحافی را به خوبی می‌دانستند و با مهارت و استادی به کار می‌بردند. [صفحه ۴۳۸] در اسپانیا کارکنان بسیاری از زن و مرد و جمیع طبقات سرگرم این کارها بودند رئیس کتابخانه یکی از خواجه‌گان بود که تالد نام داشت و سردبیر آنجا زنی بود موسوم به لینه و فاضله بود. الحاکم زنانی را که دانشمند و فاضله بودند موظف ساخته بود برای جمع‌آوری کتب به اطراف مسافرت کرده و کتب کمیاب را برای کتابخانه خلیفه خریداری کنند و این نمونه بارزی از تجدد و دوست داشتن علوم در اسلام بود. دانش‌پروری در کلیه طبقات نفوذ داشت و مخصوصا در میان زنان به قدری ارزش داشت و مورد علاقه بود که برخی از زنان اسپانیا به سر بردن در کتابخانه و مطالعه و تحقیق را بر انتخاب همسر مقدم می‌داشتند. کتابخانه اسپانیا کانونی بزرگ برای تمرکز تمدن و خورشید علم و دانش اسلام بود که به زودی تمام اروپا را به نور تمدن خود روشن گردانید. از اطراف ممالک اسلامی هزاران دانشمند از ملل متنوعه اسلام برای دیدن کتابخانه اسپانیا بدان شهر باعظمت آمده و از کیسه خلیفه خرج سفر می‌گرفتند. ایجاد این کتابخانه باعظمت موجب شد که کنار هر مسجدی یک دانشکده ساختند و حوزه‌های علمی و درسی رونق گرفت و علوم و فنون تعلیم اسلامی در توده مردم اسپانیا رواج کامل یافت. هزاران دانش‌آموز از حوزه به حوزه دیگر شتافته و در شبانه‌روز رفت و آمد می‌کردند و دانشگاه اسلام رونقی به خود گرفت که دیگر نظیر آن در دنیا دیده نشده است. خلیفه فاطمی از جیب خود شخصا ۲۸ بنگاه علمی را خرج می‌داد و

دانشجویان بی چیز را اداره می کرد یعنی غذا و مسکن و لباس می داد - مردمی که خلیفه را تا این حد دوست دار علم و دانش دیدند با کمال اشتیاق به توسعه فرهنگ و دانش می پرداختند که الناس علی دین ملوکهم. هر کس برای خلیفه تحفه و ارمغان می آورد او به جای هدایا کتاب های نفیس که نسخه های متعدد از آن گرفته بودند می فرستاد به همین جهت ۷۰ کتابخانه بزرگ در قرطبه تأسیس گردید و سرمایه داران به پیروی خلیفه به تشکیل کتابخانه ها پرداختند. توانگردان و سرمایه داران و اشراف با آنکه تمام عمر شاید یک صفحه کتاب هم نخوانده بودند برای جلب [صفحه ۴۳۹] توجه خلیفه به جمع آوری کتاب و تشکیل کتابخانه پرداختند به طوری که اکثر دکانداران کاتب و صحاف و مذهب بودند و زن و مرد در ترویج کتب همت گماشتند مانند دکان زرگری و جواهرفروشی و ابریشم فروشی جلب نظر مردم را می کرد. و همیشه پرجمعیت بود. الحاکم هفت سال در ساختمان مسجد معروف قرطبه و ساختن منبری مناسب با مسجد و کتابخانه صرف وقت کرد که هم اکنون عظمت مسلمین از آنجا پدیدار و موجب افتخار و مباهات مسلمانان جهان است. تمام این ذخایر علمی و منابع مدنیت اسلامی و مفاخر رشد عقلی مسلمین از قرن ۸ تا قرن ۱۳ هجری رهسپار اروپا شد و با تفرقه ای که بین مسلمین انداختند کلیه کتابخانه های اسلامی را به اروپا بردند و چند ملیون کتاب از آمار هر کتابخانه بیست کشور اروپائی را کتب اسلامی تشکیل می دهد - از میان چهار ملیون کتاب کتابخانه بریتانیای کبیر دو ملیون آن برحسب فهرست های آن مربوط به ملل اسلامی است و تمام مستشرقین اعتراف و اذعان کرده اند که تمدن علمی ملل اروپائی مدیون معارف و فرهنگ مسلمین است این گوشه از سطور عظمت دوره بنی عباس است که آغاز آن به رهبری حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام شروع شده است و دانشگاه آنها هنوز با امواج علم و دانش خود در دریای متلاطم فرهنگ جهان در نوسان و حرکت است نهایت آنکه شدت موج آن از ملل شرق در صفحات ملل غرب و نوسان ضعیف آن در ملل شرق هنوز پدیدار است. امروز به خوبی مشهود است روش پرورش ملت و دولت آمریکا در نشر و توسعه فرهنگ درست از همان طریقه و سبک مسلمین قرون وسطی سرمشق گرفتند هر ابتکار جدیدی در این فن می کنند در اسلام سابقه اجمالی یا تفصیلی داشته که مدتی ملت مختلف مسلمان از آن غافل بودند و اکنون که به هوش آمده اند باید از ملل آمریکائی و اروپائی ودایع تاریخی خود را به عاریه بگیرند. «پایان»

پاورقی

[۱] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۸۰. [۲] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۲. [۳] مصباح المتهدج ص ۵۵۷ - تذکره الاثمه ابن جوزی - ارشاد شیخ مفید - وافی فیض - کافی کلینی - بحار الانوار مجلسی و صدها کتاب دیگر که منبع ما می باشد - و باید گفت با کمال تأسف راجع به شرح حال حضرت امام محمد باقر (ع) در این چند قرن اخیر به عربی و فارسی کتاب مستقلی نگارش نیافته مگر کتاب ناسخ التواریخ سپهر که آن هم تاریخ عمومی است و نگارنده برای تألیف این کتاب بسیار کاوش نمودم در عراق و ایران و هند کتابی مستقل به نام این امام نیافتم. بیشتر جدیت بر جمع مطالب راجع به امام پنجم در این کتاب نمودم و تقدیم علاقمندان می نمایم. [۴] فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۹۲. [۵] بحار الانوار مجلسی. [۶] مناقب شافعی ص ۸۰. [۷] فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۲. [۸] کتاب امیر المؤمنین (ع) که چند بار چاپ شده و کتاب منتقم حقیقی که شرح حال حضرت مهدی آل محمد و امام ۱۲ امامیه است. [۹] اعیان الشیعه ص ۱۵ ج ۴. [۱۰] اعیان الشیعه ص ۱۷ ج ۵ - ۴. [۱۱] بحار الانوار ص ۴۸۰ - ج ۱۱. [۱۲] علامه مجلسی در بحار الانوار چاپ تبریز ص ۴۸. [۱۳] ملل و نحل شهرستانی. [۱۴] کشف الغمه اربلی ص ۲۱۵. [۱۵] کتاب الخرایج و الجرایح راوندی باب ۶ - کشف الغمه اربلی ص ۲۱۸. [۱۶] کتاب خرایج و جرایح راوندی باب ۶ ص - کشف الغمه اربلی ص ۲۳۰. [۱۷] مطالب السئول ص ۸۱. [۱۸] نقل از قصیده مدحیه علامه اربلی در کشف الغمه ص ۲۲۲. [۱۹] اعیان الشیعه ص ۴۸ جزء ۴ ج ۴. [۲۰] تذکره الاثمه ابن جوزی ص ۱۹۱ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۷. [۲۱] خصال صدوق ص ۵۱ ج ۱ -

مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۹۳ ج ۲- زین العابدین ص ۶۴. [۲۲] میزان الاعتدال ذهبی ص ۲۳۲ ج ۱- لسان المیزان ابن حجر ص ۲۱۵ ج ۲- تذکره الخواص ابن جوزی ص ۳۶ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۹۸ ج ۳ به نقل سر العالمین غزالی - زین العابدین ص ۶۵. [۲۳] الکشکول فیما جرى علی آل الرسول ص ۱۵۶. [۲۴] رساله جاحظ در بنی هاشم. [۲۵] قرب الاسناد عبدالله بن جعفر حمیری ص ۷۶ ط نجف. [۲۶] به کتاب امیرالمؤمنین از نگارنده مراجعه شود. [۲۷] مروج الذهب مسعودی ص ۱۷۱ ج ۲. [۲۸] ثواب الاعمال شیخ صدوق ص به نقل اعیان الشیعه ص ۵۰. [۲۹] این کتاب به نام روح الکتاب - سبع الظهورات - دعاء خانیه - ام الکتاب نامیده شده که در سال ۱۲۹۶ قمری به قلم سید الفت شاه هندی به خط نستعلیق عالی نوشته شده و در آلمان با یک شروع و توضیحاتی که به زبان انگلیسی و آلمانی داده شده طبع گردیده است و نسخه آن متعلق به آقای شیخ الاسلام کوفی مقیم حشمتیه تهران می باشد. [۳۰] برای درک مراتب کامل توحید به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آیه الله آقای علامه حایری مازندرانی دامت برکاته مراجعه شود. [۳۱] دره التاج ص ۴۸ ج ۱- تفسیر کبیر مفاتیح الغیب ص ۳۹۰ ج ۱- تفسیر طبری ص ۹۱ ج ۱۴. [۳۲] تفسیر کبیر ص ۳۹۵ ج ۱- شرح اصول کافی ص ۱۴۳ - مفاتیح الغیب ص ۳۴ - دره التاج ص ۳۱. [۳۳] تفسیر کبیر ص ۳۹۶ ج ۱ شرح اصول کافی ملاصدرا ص ۱۴۳ - دره التاج قطب الدین سروری ص ۳۷. [۳۴] اتحاف الساده المتقین ص ۸۰-۷۰ ج ۱. [۳۵] سیوطی در کتاب خلفاء خود مفصل این اخبار را نوشته است. [۳۶] تفسیر سوره یوسف غزالی ص ۱۷۹. [۳۷] فهرست کتاب تبصره علامه. [۳۸] معارف العالیه شهرستانی ص ۴ - اصول کافی باب العقل مراجعه شود. [۳۹] به نقل بستان السیاحه از منیه المریدین شیخ زین الدین ص ۳۵. [۴۰] راجع به حقیقت علم از نظر حکماء به کتاب حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آیه الله آقای شیخ محمد صالح علامه حایری مازندرانی مقیم سمنان به اهتمام و تصحیح نگارنده مراجعه شود. [۴۱] برای تقسیم علوم به کتاب سیر فلسفه در اسلام تألیف نگارنده مراجعه شود. [۴۲] دره التاج صفحه ۱۰-۱۱۶ ج ۱. [۴۳] بحار الانوار - مکتب اسلام تألیف نگارنده. [۴۴] به نص اعیان الشیعه ص ۳۰ ج ۴. [۴۵] نقل از دسته گل محمدی اثر دوست محترم شاعر آل محمد آقای علی اکبر پیروی. [۴۶] برای درک احوال انبیاء و قصص قرآن به کتاب تاریخ انبیاء مراجعه شود. [۴۷] اعیان الشیعه ص ۴۷ ج ۴ جزء ۲. [۴۸] اعیان الشیعه ص ۴۰ ج ۲ و ۴. [۴۹] اینجا انکار امامت به منظور تقیه بوده است. [۵۰] کتاب المحاسن و المساوی ج ۲ از محاسن المسامره به نقل اعیان الشیعه ص ۵۴ ج ۴. [۵۱] به نقل اعیان الشیعه ص ۵۸ ج ۴. [۵۲] الاخلاق آقای علامه شیخ موسی سبیتی. [۵۳] اعیان الشیعه ص ۶۶ - ج ۴. [۵۴] حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی به نقل اعیان الشیعه ص ۶۷ ج ۴ جزء ۴. [۵۵] معالم العتره به نقل اعیان الشیعه ص ۵۲ ج ۴. [۵۶] ارشاد مفید. [۵۷] بحار الانوار ج ۱۰. [۵۸] نظیر این عبارت از حضرت سجاد (ع) نقل شده مفهوم آن از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی و سیدالشهداء نقل شده و این اهمیت موضوع عبادت را می رساند. [۵۹] انور البهیة. [۶۰] بحار الانوار. [۶۱] بحار الانوار. [۶۲] بحار الانوار ج ۱۲ به نقل اقوال الاثمه ص ۲۶۷ ج ۱. [۶۳] البیان و التبین ابو عثمان جاحظ به نقل اعیان الشیعه ص ۷۸. [۶۴] تذکره ابن حمدون به نقل اعیان الشیعه ص ۷۸. [۶۵] تحف العقول. [۶۶] بحار الانوار ج ۱۲. [۶۷] تفسیر صافی ص ۸۳ سوره آل عمران کافی در باب بداء. [۶۸] مکتب اسلام حرف ع - حکمت بوعلی سینا تألیف حضرت آقای علامه حایری مازندرانی در الهیات جلد سوم - سیر حکمت در اسلام در علم الهی - از نگارنده. [۶۹] نقل از حکمت بوعلی ج ۱ ص ۷. [۷۰] کتاب ۱۴ معصوم که مکرر چاپ شده ص ۲۰۲ ج ۲. [۷۱] و در تفسیر این آیه حدیث مفصلی است که در قسمت حدیث نقل می کنیم. [۷۲] قضا و قدر را بعد معین می کنیم. [۷۳] مناقب ص ۲۹۵ ج ۲. [۷۴] بحار الانوار ص ۱۱ - ناسخ التواریخ ص ۵۲ ج اول حضرت باقر. [۷۵] فصول المهمه ص ۱۹۲. [۷۶] ارشاد مفید ص ۲۴۱. [۷۷] الفصول المهمه ص ۱۹۳. [۷۸] حیب السیره ص ۲۰ ج ۱. [۷۹] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۸۲. [۸۰] روضه الواعظین ابن فتال ص ۲۴۳. [۸۱] فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۹۲. [۸۲] ابن شهر آشوب از ص ۲۸۴ تا ۲۹۱. [۸۳] فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۰. [۸۴] صفوة الصفوة ابن جوزی ص اعیان الشیعه امین عاملی ص ۷۷ ج ۴. [۸۵] مناقب ابن شهر آشوب ص ۲۷۱ ج ۲. [۸۶] امالی شیخ طوسی - از ابو حمزه ثمالی به نقل ناسخ التواریخ سپهر